بازدید شد
۱۳۸۲

۸۵۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تذکره العارفین

مؤلف محمد جعفر بن علی عقدائی یزدی

موضوع

شماره قفسه ۱۰۱۸۹

۷۰۱۴

شماره ثبت کتاب ۷۸۸۹۷

۱۱۸۳۶

خطی - فهرست شده

۷۰۱۴

بازدید شد
۱۳۸۲

۸۵۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تذکره العارفین

مؤلف محمد جعفر بن علی عقدائی یزدی

موضوع

شماره قفسه ۱۰۱۸۹

۷۰۱۴

شماره ثبت کتاب ۷۸۸۹۷

۱۱۸۳۶

خطی - فهرست شده

۷۰۱۴

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45

بازدید شد
۱۳۸۲

۸۵۸۱

... شورای ملی

کتاب

مؤلف ... یزدی

موضوع

شماره قفسه ۱۰۱۸۹

۷۰۱۴

شماره ثبت کتاب

۷۸۸۹۷

۱۸۳۴

خطی ، فهرست شده

۷۰۱۴

هذا کتاب تذکرة العارفین من تالیف ملا محمد جعفر بن ملا علی عقدایی یزدی واعظ ساکن بلده اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد خداوند بی‌همتایی است که ایجاد کرد انسان را و کرامت داد او را افضل انواع اکوان و نسخه
ساخت از انوار عوالم امکان و اظهار فرموده در او قدرتهای عجیبه ظاهره و
ابراز فرموده در او غرایب عظیمه باهره و مربوط کرد با بدن است عالم ملک را بملکوت
و بشر است با هم بعث و صفت ناسوت و لاهوت و ابداع نموده در او حقایق
ملک و ملکوت و ممزوج نموده طینت او را از ظلمات و نور و صلوات بسیار و تحیات
بیشمار بر پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله که داده شده است باو جوامع حکم و مبعوث
شده برای تتمیم محاسن اخلاق و شیم و بر آل طاهرین او که ایشانند مصابیح ظلم و
مفاتیح ابواب مروت و کرم اما بعد چنین گوید خادم علم و آل علی محمد جعفر بن ملا علی العقدایی
الیزدی که چون مدتی از عمر گرانمایه بر صرف مواعظ و مراثی نموده جمعی خواهش مند شدند
که همان نحو که ذکر وعظ و تعزیه بطوری مشغول می‌شدم کتابی مشتمل بر وقایع [illegible]
تالیف کنم لهذا در این امر شروع شد امید که اتمام پذیرد و چون طلب کنندگان
خواهشمندان از عارفان باین فن بودند مسمی شد بتذکرة العارفین و مشتمل
بر [illegible] محفل و خاتمه که در هر محفلی اولا خطبه و بعد موعظه معنون باید و در آخر
موعظه قدری از مصائب آل رسول در مقام گریز بطوری که هر دو مربوط بهم
باشد مذکور شود که خداوند مستمعان و باکیان ماجور و مثاب باشند محفل
اول در بیان مدح و بیان روزه و حقیقت روزه باصطلاح فقهاء و عرفاء

و ادبار و آداب آن و ادله هر یک از انواع آن و مسائل متعلقه بان و ادله آن بر وجه
اجمال محفل دویم در فضیلت کلام الله و [illegible] اعجاز آن و اداء و فضیلت
ثواب آن محفل سیم در ادله نیکی عقل و مذمت جهل و حمق و معنی هر یک از آن و آثار
مترتبه بر آن و حکایات غریبه مربوطه بان محفل چهارم در محبت حق تعالی و معنی آن
و اقسام آن و کیفیت آن و ادله آن محفل پنجم در شکر نعمت نامتناهی خداوندی و معنی
شکر لغة و اصطلاحا و ثمرات مترتبه بر آن و کفران آن و ثمره و شرایط آن و آداب آن
محفل ششم در ذکر توبه و ادله وجوب آن و شرایط آن و اقسام آن و قبول و ناقبول
آن و وجوب و استحباب آن و ادله هر یک بر سبیل اجمال و معنی آن بطور عرفاء
محفل هفتم در مذمت ظلم کردن بر رعایا و ادله بدی آن و اقسام ظلم ظلمه و بیان
هر یک از اقسام آن و ادله هر یک از آن فی الجمله محفل هشتم در نیکی نماز و ذکر وجوه
ادله آن و باطن نماز و ظاهر آن و آثار مترتبه بر آن در دنیا و عقبی و ثواب جماعت
و قرائت محفل نهم در مدح ترحم اطفال یتامی صغار و غرباء و ضعفاء و بیوه زنان
و اطعام طعام بایشان و غیر ایشان و افشاء سلام و ادله هر یک از آن بر سبیل اجمال
محفل دهم در ادله و براهین عقلیه اصول دین و بیان اعداد صفات ثبوتیه و سلبیه
و ادله آن بر سبیل اجمال بر وجه اتم از عقلیه و نقلیه آن محفل یازدهم در بیان
معنی توکل و ادله فی الجمله بر حسن توکل برای هر متوکلی و مدح تجارت و مکاسب فی الجمله
و اقسام توکل و آثار مترتبه بر آن و حکایات غریبه محفل دوازدهم در مدح احسان
و سخاوت و جود و مروت و معروف و صدقه و قضاء حاجت اخوان و معنی برادر
دینی بطور عرفان و ادله آن بر سبیل اجمال نه اطناب محفل سیزدهم در مدح
زینت صوری و معنوی و معنی لباس تقوی و مدح عدالت و معنی آن بر سبیل
اجمال محفل چهاردهم در بیان تطهیر از نجاسات ظاهریه و باطنیه و انواع مطهرات
باطنه و براهین ساطعه عقلیه آن فی الجمله محفل پانزدهم در بیان گناهان کبیره
و صغیره و معنی آن و ادله هر یک از گناهان کبیره و بیان کبائر اجماعیه و مسئله

بازدید
۲۰۱۴

متعلقه بآن و از آنچه در شرع در عقوبت ایشان وارد شده است **محفل شانزدهم** در معنی شرح صدر
و آثار مترتبه بر آن و تمیز میان انسانیت و حیوانیت و کیفیت معنی آن و تحصیل تصریح و لوح
و آثار آن **محفل هفدهم** در مدح جلیس خیر و مذمت جلیس شر و مفاسد و منافع آن و ادله
و برهان آن و حکایات عزیبه و مذمت جماعه صوفیه فی الجمله **محفل هجدهم** در بیان اعمال
صالحه یعنی باقیات صالحات و مذمت دنیا و دنی فی الجمله و ادله هریک از آن در مقام اثبات
آن **محفل نوزدهم** در فضیلت نافله شب و مدح سحرخیزان و وقت سحر و فیضهای آن و ادله
بر آن و حکایات بعضی از سحرخیزان **محفل بیستم** در ذکر بهشت و جهنم و نعمتها و عذابها
هریک از آن و ادله و آثار مترتبه بر طالبان و هادیان آن **محفل بیست و یکم** در مذمت شیطان
و معنی آن و اعمال بعضی از شیاطین انس و ترهیب از آنها و ادله آن **محفل بیست و دوم** در مذمت
انجهار بغزی که در شب قدر امر زیاده بخواهند شد و توبه و ادله آن و شائبه خلق امر زیاده
خواهند شد و ادله آن **محفل بیست و سیم** در بیان معاصی جوارح و اعضای هفت کانه
و عبادات آنها و ادله آنها فی الجمله و در آنکه مراد از اعضای مزبوره چشم و گوش و دست
و پا و زبان و فرج و شکم است **محفل بیست و چهارم** در مذمت نفس اماره و معنی آن و موعظه
آن و ثواب جهاد کردن با آن و ادله آن **محفل بیست و پنجم** در بیان بسیاری از مستحبات
و مکروهات و شواهد آن از کلمات علما اعلام و اخبار ائمه اطهار **محفل بیست و ششم**
در ذکر کافه مردمان از نیکان و بدان و بازگشت همه ایشان و ادله آن **محفل بیست و هفتم**
در ذکر بعضی از صفات بندگان شایسته و صلحاء و اتقیاء و اسرار صفات ایشان و
ادله آن از کتاب و سنت **محفل بیست و هشتم** در فضل دعا و کیفیت دعا و توسل بآن
و در آنکه دعا بهترین عبادات است **محفل بیست و نهم** در ذکر غنیمت دانستن بقیه
عمر گران بها و ضایع نساختن آن گوهر گرانمایه است و ادله آن **محفل سیام** در قبول
شرایط روزه و نا مقبولی آن و معنا سنجیدن که فاسد میکند روزه را بر وجه کمال و ادله آنها
خاتمه در ذکر اعیاد است و اول بدو مدح هریک از آنها و وجه تسمیه آنها و تسمیه عید به غدیر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی من علینا بعباده بارزال

معهد سیک ... الله مع ... (marginal note, illegible)

الکتب المنزلة وارسال الرسل المرسلة من لدن آدم الی الخاتم وعترته الطاهرة المطهرة
والصلوة علیه وآله الغر الکرام البررة **وبعد** چنین گوید خادم آثار ائمه طاهرین و ناشر
اخبار بحر بن صادقین محمد جعفر بن علی المعلمانی الیزدی بابقین حشره الله مع والدیه مع
النبی وعترته الطاهرین که چون مدتی سرمایه عمر گران بها را صرف نشر احادیث ائمه
اطهار و تعزیه اولاد سید ابرار نموده و بعد امور مزبوره را ترک نموده مشغول تحصیل
معاش شده و امر معاد را معوق داشته تا در شب بیست و سیم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۳۶
و دویست و سی و شش بعد از القاذ هجرت نبوی هفت روز از نوروز آن سال گذشته در عالم
رؤیا دیدم که قابض ارواح مشغول قبض روح من شده تا آنکه روح بحنجره رسید و وصیت
می‌نمودم در باره عیال خود بعد از گفتن کلمه توحید ناگاه دیدم جناب عقل کل و سید
انبیا و رسل با دوازده نفر از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین حاضر شدند و جناب ام
قبلة العارفین حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که ما از خدا تعالی درخواست نمودیم
که تو را بیست سال دیگر در دنیا مهلت دهد بنده بلافاصله عرض کردم که قبول نمودم
بشرط آنکه عمر خود را در اینمدت مشغول نشر احادیث شما و ذکر مصائب اهل بیت شما
سیما جناب سید الشهدا کردانم حضرت سه مرتبه فرمودند بلی بهمین شرط پس امر فرمودند
قابض ارواح که روح را بقالب برگردان پس روح بقالب برگردانید و من در مرتبه
حیات بمرتبه بیدار شدم و زبان از دهانم بیرون آمده بود و لکنت بهم رسانیده بود
بود در آن عالم عالی تلاملات عقدان حاضر شد و بر ابدان نقال دیدم احوال پرسید من در جواب
گفتم الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون
بعد از تلاوت آیه شریفه لکنت زبان برطرف شد لهذا از ما را العباده یزد مسافرت
بسمت بلده محروسه دار السلطنه اصفهان که سواد اعظم بود نموده در آنجا بعضی از احباء
حقانی و اخلاء روحانی مجدداً التماس نموده که کتابی مشتمل بر وقایع مزبوره جمع و تالیف
نمایم چون اجابت مسئول بعضی از غایبم واجب بود در یوم بیست و دویم شهر صفر
سنه دویست و سی و هفت بعد از الف شروع با مرقوم نمودم امید که توفیق اتمام یابم و نظم

ملهم بندای غیبی و اشارت لاریبی شده بودم و ماه رمضان سی روز است این رساله را بر
محفل قرار دادم از آیات و احادیث که هر محفلی در اثبات مطلبی که مشتمل باشد بمجموع محافل بر حقایق
حقه و اصول عبادات و اکثر محاسن اخلاق و مکارم اعادات و مسائل متفرقه متفرعه بر آنها با آنکه
ادله آن از اخبار و روایات و قلیلی از اشعار و ابیات و دقایق و حقایق عرفانیه و حکایات ایمه
مناسب مقامات بیانیه باشد بطور عربی و فارسی نزدیک بفهم کرده باشد نفع آن عام و غرض
از تحریر این رساله جلیل الفائده تذکره مر عارفین این فن بود تا محتاج نشوند بکتب بسیاری از
مصنفین لهذا مسمی شد بتذکرة العارفین و فهرست اسمها اول در پشت کتاب نوشته شد تا پیدا
کردن هر مطلبی برای مبتدی ایشان آسان باشد و سفارش مینمایم اگر استکتاب کنند کاتبان این
رساله را اغلاط ننویسند و بیمقابله نخوانند اگر چه این سفارشیست بیجا زیرا که غلط مینویسند از بهر
آنکه الفاظ عربیه را اعراب کرده ام تا خوانندگان بیسواد هم غلط نخوانند تا مستعان بی غرض
نشوند بشرط آنکه استکتاب کنند کاتبان اعراب نویسند و در وقت خواندن این مؤلف را از دعا
فراموش نفرمایند و بالله استعین و علیه التوکل **محفل اول** در بیان مدح روزه و بیان
معنی روزه و حقیقت روزه باصطلاح فقهاء و عرفاء و ادباء و اداب و ادله هر یک از انواع آن
و مسائل متعلقه بآن و ادله آن بر وجه اجمال بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی من علی عباده بارسال السفراء المقربین و نجاهم من الغباوة و الغوایة
بارشاد الانبیاء المکرمین ثم فضلنا علی الامم الماضیة و القرون الخالیة بان جعلنا
من امة سید المرسلین و فخر الاولین و الاخرین و صیرنا من اشیاع امیر المؤمنین و یعسوب
الدین و اتباع اولاده الغر المیامین و الائمة المنتجبین اللهم صل علی رسولک الذی جد
فی تبلیغ الاوامر و النواهی و سعی فی تبلیغ الاحکام کما هی و نصب نفسه لاعلاء کلمتک
و جاهد فی سبیلک مع اهل القرب من احبتک فتحمل من الامة العنیدة ما تحمل من المصائب
و المحن و نال من العصابة الردیة ما نال من النوائب و الفتن فقوم منهم بالعلانیة علیه
یهجمون و بعض لسنانه الشریفة یکسرون و هو مع ذلک یقول اللهم اهد قومی فانهم
لا یعلمون و صل و سلم علیه و علی النجباء الاتقیاء الذین جعلت آلائهم فی معارک الصبر

٣
و البلاء و شکروا علی بساط التوکل و الرضاء عظم الله اجورنا بمصابنا بسید الکونین
و ضیاء النیرین فخر البطحاء و زمزم و حجة الله علی العرب و العجم محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
و رزقنا الله شفاعته العظمی یوم القیمة الکبری و جعلنا تحت لوائه الاعظم و من
حزبه المعظم بمحمد یا من لعظم رزیتنا علی ابی الائمة و سراج الامة سبط المصطفی
و ابن المرتضی و نجل الزهراء و اخ الحسن المجتبی مهجة رسول الله و مهجته الذی قتله
عبیده و رعیته مولانا و مولی المخاطبین ابی عبد الله الحسین و نحمد سلک یا من اجل
مصیبتنا بصاحب المصیبة الراتبة و الدمعة الساکبة المذبوح الظمآن و المقطوع الوتین
غریب الغرباء و اسیر الکربلاء و قتیل الظماء جسمه غریق بالدماء الذبیح العطشان و
السلیب العریان المعفر الخدین ابی عبد الله الحسین یا لها من مصیبة من بکت علیه السماء
بالدماء و ذبح بسیف الجفاء من القفاء المسلوب الرداء و المسبی النساء و المطروح
بارض کربلاء و المحروق الخباء الشهید العریان و صاحب الاحزان باکی العینین ابی
عبد الله الحسین و اعجباه من رزیته من هو نحره منحور و صدره مکسور و جسده
علی التراب غیر مستور و رأسه علی الرماح مشهور و شیبته بدمه خضیب و خده علی
الارض تریب و رحله نهیب و هو بکربلاء شهید غریب طاوی الوریدین ابی عبد الله
الحسین و الصلوة و السلام علی الشهید الغریب و السلیب الرهیب الذی رض عظمه
و شیبته قطعته و التراب کافوره و نسج الریاح اکفانه و عیدان الرماح نعشه و
قلوب من والاه قبره المقتول فی یوم الاثنین ابی عبد الله الحسین **اما بعد** فقد قال الله
تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی
الذین من قبلکم لعلکم تتقون ما حصل معنی بناو تفسیر مفسرین آنست که ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما روزه چنانکه
واجب کرده شده بود بر کسانیکه پیش از شما بودند که شاید شما تقوی بهم رسانید و پرهیز
کار شوید این آیه در سوره بقره است یهودی سؤال نمود از جناب رسالتماب که خدا چرا

سی روز صوم بر امت تو واجب کرد باید فرمود که إنّ آدم لمّا أكل من الشجرة بقي في بطنه ثلثين يومًا ففرض الله على ذريته الجوع والعطش ثلثين يومًا والذي يأكلونه بالليل تفضّل منه عليهم وكذا كان على آدم ففرض على أمّتي قال اليهودي صدقت يا محمّد هر مومنی که روز بگیرد خدا از او هفت خصلت واجب کند أوّلها يذوب الحرام في جسده والثانية يقرب من رحمة الله والثالثة يكون قد كفّر خطيئة آدم أبيه الرابعة يهوّن الله عليه سكرات الموت الخامسة أمانٌ من الجوع والعطش يوم القيمة والسادسة يعطيه الله براءة من النار والسابعة يعطيه الله من طيبات الجنّة قال صدقت يا محمّد ای عزیز بدانکه روزه از اعظم عبادات و سر آمد کل طاعات و رکنی است رکین از ارکان شریعت و راه راستی است از برای اهل حقیقت و ستونی از استوانه دین و علامتی است از برای اهل یقین و طریقه صلحا و پیغمبران است و مشتبه شدن بملئکه مقربان است و از جمله تقوی و موجب خوشنودی حق تعالی است و بر همین امت واجب شده بلکه بر سایر امتها نیز واجب بوده لکن نه در این ماه با فوز و فلاح بلکه در غیر این ماه اما بر پیغمبران ایشان واجب بوده در این ماه بنا علیه امت این پیغمبر مثل آن پیغمبران مخلّع باین خلعت و متوّج باین تاج بارهت شده است پس باید قدر این ماه را دانست و شکر منعم را بعمل باید آورد حق عزّ و جلّ فرموده كلّ حسنة بعشر أمثالها إلى سبعمائة إلّا الصوم فإنّه لي وأنا أجزي به یعنی هر حسنه را ده برابر ثواب میدهم و پیوسته زیادی کنم تا هفتصد برابر مگر روزه را که آن مختص من است و اجر صاحبش بی منت یعنی اجرش بحساب در نمی آید و در حدیث است که لكلّ شيء باب وباب العبادة الصوم یعنی هر چیزی را دری هست و در عبادت روزه است ثواب که بر روزه مترتب است بر هیچ عبادتی مترتب نیست گفته اند که روزه قهر ابلیس است بواسطه آنکه وسیله شیطان در فریب آدمیان هواهای نفس و آرزوهای دل است و این آرزوها باکل و شرب قوی می شوند و چون روزه باب اکل و شرب را مسدود کردانید شهوات ضعیف می شوند کار شیطان باطل می شود إنّ الشيطان يجري من ابن آدم مجرى الدم فضيّقوا مجاريه بالجوع والعطش الجوع طعام الأنبياء یعنی شیطان مثل خون جاری میشود در رکهای فرزندان آدم

پس تنگ سازید مجاری شیطان را بجوع و عطش و گرسنگی شیوه مرضیه پیغمبران است و طعام ایشان است و تشنه داریدجکرهای خود را و بسوزانید بآتش جوع و عطش و بپوشید لباس اندوه را و عزلت را ملازم خود سازید که إنّ الله يحبّ كلّ قلبٍ حزين یعنی دوست میدارد دل محزون و شکسته را و روزه را بسیار فوایداست اول تشبه بروحانیین که ایشان را طعام و شرابی نیست بجز تسبیح و تهلیل و بحکم من تشبّه بقومٍ فهو منهم بعالم روحانیت آشنا گردد دویم قهر نفس اماره است زیرا که روزه خلاف نفس و نفس خوردن و آشامیدن را طالب است و کسیکه مخالفت نفس کرد مستحق بهشت شود کما قال ومن خاف مقام ربّه ونهى النفس عن الهوى فإنّ الجنّة هي المأوى سیم تحصیل قرب است کما قال الصوم لي وأنا أجزي به چهارم مزدی بی نهایت است که إنّما يوفّى الصابرون أجرهم بغير حساب و در تفسیر مجمع البیان و سایر تفاسیر روزه در تفسیر صبر وارد است که واستعينوا بالصبر والصلوة پنجم جان را از لوث نفسانیت پاک شستن است زیرا که این معنی بجز گرسنگی حاصل نشود که قد أفلح من زكّيها ششم سبل غفلت از چشم دل دور کردن است چون شخص کرسنه از خواب غفلت بیدار شود انوار ملکوت منظور شود ولهذا در ابدال احادیث النفوس صاحبة لاحرام اروا احاهفتم پاک شدن از کناه است که أوحى الله تعالى إلى حفظة الكرام البررة أن لا تكتبوا على صوّام عبدي بعد العصر سيّئة یعنی وحی میکند خدا بحافظان اعمال از ملئکه که ننویسید بر روزه داران بندکان من بعد از عصر کناهی را اکر مرتکب میشوند یعنی روزه سپری است برای دفع آتش جهنم هشتم راههای وجود بر شیطان تنگ کردن است که فضيّقوا مجاريه بالجوع والعطش نهم سپری است از آتش که الصوم جنّة من النار دهم راه شیطان را بر بندکان روزه دار بستن است که إنّ عبادي ليس عليهم سلطان یعنی شیطان را بر مخلصان تسلط نیست یازدهم نام خود را در جریده مخلصان ثبت کردن است وما أمروا إلّا ليعبدوا الله مخلصين له الدين یعنی امر نشده اند بندکان آنکه عبادت نمایند مگر از روی اخلاص یازدهم امانت کذاردن است دوازدهم بعهد وفا کردن است که اوفوا

يعقدنى باو ثن يعقد كم سيزدهم منصب دادن عقل است و رعبت قرار دادن اعضا
چهاردهم از لهو و لعب باز رستن است پانزدهم از لقمه شبهه خلاص شدن است که باید
بلقمه حلال افطار کند شانزدهم خود را معین ساختن است که استعینوا بالصبر هفدهم
قناعت کردن است هجدهم مطلع از حال گرسنگان شدن است نوزدهم تن درستی
حاصل کردن است بیستم در وقت افطار دو شادی حاصل کردن است که فرحة
عند الافطار و فرحة بلقاء الجبار بیست و یکم شیطان شناختن است زیرا که
بجوع شیطان شناخته نشود در کتاب روضة الواعظین از جناب سید المرسلین
منقول است که لو علمتم فی رمضان لزدتم لله شکرا و این حدیث مطول است در آخر
این حدیث میفرماید من لم یغفر فی شهر رمضان ففی ای شهر یغفر له و لا حول و لا
قوة الا بالله کسیکه در این ماه آمرزیده نمیشود پس در کدام ماه آمرزیده میشود و
از جناب سید العارفین و قبلة الموحدین امیر المؤمنین منقول است که جناب عقل کل و سید
انبیا و رسل خاتم انبیا در اواخر ماه شعبان خطبه خواندند و از برای ما فرمودند
ایها الناس قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة و الرحمة و المغفرة یعنی ای مردمان بتحقیق
رو آورده بشما ماه خدا با برکت و رحمت و مغفرت یعنی عزیزی است که همه او خیر و
برکت و نعمت و رحمت است و مهیای آن شوید شهر هو عند الله افضل الشهور
و ایامه افضل الایام و لیالیه افضل اللیالی و ساعاته افضل الساعات این
ماهی است که نزد خدا بهترین ماههاست و روزهای آن و شبهای آن و ساعات بهترین
روزها و شبها و ساعات است دعیتم فیه الی ضیافة الله و جعلتم فیه من اهل
کرامة الله ماهی است که خوانده شده اید در آن بسوی مهمانی خدا و قرار داده شده اید
از اهل کرامت خدا انفاسکم فیه تسبیح و نومکم فیه عبادة نفسهای شما در این ماه
ثواب تسبیح دارد و خواب شما در این ماه عبادت است و عمل شما در این ماه مقبول است و دعای
شما مستجاب است فاسئلوا ربکم بنیات صادقة و قلوب طاهرة ان یوفقکم لصیامه
و تلاوة کتابه پس سؤال کنید از خدای خود با نیتهای درست و دلهای پاکیزه که توفیق

دهد

هو الله

۵

در تسمیه ماه رمضان چند وجه میتوان گفت

اول موافق روایت کتاب اقبال اینست که اینکه
کرام منتهای حضرت محمد ص که رمضان
حق ماه خود از رمضانست و بعض
و اینها را یعنی موسوم شده که گناهان
میسوزاند و فانی میکرداند وجه دیگر آنکه
رمضان از اسماء اللهی است و ماه رمضان
یعنی ماه خداوند ایا انکه حجه ماه اهالی سالها
از آن خدا تعالی و تبدیر او است رانچو
را بجهت مزیت شرف تخود اشت داده و ماه
رمضان نام نهاده و ثانیه دراخبار ۸
اینها بزرگوار ماه رسول و شعبان که در
صدر خطبه شریفه نبوی است موید
وو رکاسته و فقیر ان است که
برد در جهت ایه جمعه بودیم ...
رمضان نمودم الجناب فرمودند که مگوئید
این رمضان است و بگوئید ماه رمضان
در رمضان اته بدرستیکه رمضان اسم
از اسماء خدا تعالی است آمده و رو
بیست که آمد و برود لکی که فانی
شود عبد الکریم ...

مهدی شما را از برای روزه گرفتن این ماه و تلاوت کتاب او فان الشقی من حرم عن غفران الله
فی هذا الشهر العظیم ای عارف بعلم بلاغت تدبر نما در این فقره که آن افصح فصحا و ابلغ
بلغاء سرزده بچند مبالغه و تاکید بیان شقاوت محروم از رحمت خدا را در این ماه
فرموده از مصدر ساختن لفظ ان و الف لام جنس و لفظ فعیل و عموم موصول و
جمله اسمیه کرد لاشد مبالغات و تاکیدات بسیار که گویا فرموده اند که شقاوت منحصر است
بکسیکه در این ماه از رحمت خدا محروم شود و غیر از او شقی و بدبختی نیست گویا یعنی خبری
که در بعضی از کتب علماء سلف مسطور است مضمون آنکه در بدو اسلام منبری نبود و
جناب رسالتمآب پشت مبارک خود را بستونی از چوب درخت خرمای خشکیده
میدادند و مردم را موعظه و نصیحت میفرمودند پس صحابه بعرض رسانیدند که منبری
اذن بده تا منبری بسازیم بعد از گرفتن اذن منبر سه پایه ساختند پس حضرت بمسجد
آمدند و بر منبر بر آمدند آن چوب خشک ناله بر آمد چنانکه گویا خون شده در مفارقت آن
وزکوار چون شرف که بر بصیر خود بنالد نالید پس حضرت از منبر فرود آمد و ستون را
در بر گرفت تا ساکن شد فرمودند بحق آن خدائیکه مرا بحق به پیغمبری فرستاده که اگر او را
در بر نگرفتم هر آینه تا روز قیامت از فراق من ناله میکرد پس چون سید عالم پا بر پله
اول گذاشت فرمودند آمین و همچنین در پله دویم و سیم صحابه عرض کردند که دعا کنند
که بود که شما آمین گفتید فرمود جبرئیل عرض کرد نمیدید دعا کرد فرمود در پله اول که
قدم گذاشتم گفت از رحمت خدا دور باد کسیکه نام مبارک تو را بشنود و صلوات بر تو نفرستد
گفتم آمین و در پله دویم گفت از رحمت خدا دور باد کسیکه مادر و پدر و او از دو
دارد و سعی نکند در خدمت ایشان تا خوشنود شوند گفتم آمین و در پله سیم که
بالا آمدم گفت از رحمت خدا دور باد کسیکه ماه مبارک را در یابد و چندان در طاعت
نکوشد که امرزیده شود گفتم آمین تتمه حدیث اول فرمودند که و اذکروا بجوعکم و
عطشکم جوع یوم القیمة و عطشه یاد کنید بگرسنگی و تشنگی خود در این ماه گرسنگی
و تشنگی خود در روز قیامت و تصدق بدهید بفقراء و مساکین خود و وقروا کبارکم

وارحموا اصغارکم وصلوا ارحامکم یعنی عزت بدارید پیران خود را با علما و دانشمندان
خود را و رحم کنید کودکان خود را یا کودکان جهل یا نادان خود را یعنی جاهلان را به تعلیم
دادن علوم و احکام و نوازش کنید خویشان خود را و حفظ کنید زبان خود را از لغوی
و از هرچه نگفتنی است وغضوا عما لا یحل النظر الیه ابصارکم وعما لا یحل الاستماع
الیه اسماعکم و بپوشید چشمهای خود را از آنکه نباید دید و گوشهای خود را از آنچه
نباید شنید و مهربانی کنید با یتیمان مردم تا بعد از شما مردم مهربانی کنند با یتیمان
شما وتوبوا الی الله من ذنوبکم بازگشت کنید از گناهان خود بسوی خدا و بلند کنید
بعطا دستهای خود را در اوقات نمازهای خود که آن اوقات بهترین ساعات است
ینظر الله بالرحمة الی عباده نظر میکند بنظر رحمت خدا بر بندگان خود یجیبهم اذا
ناجوه ویلبیهم اذا نادوه وجواب میگوید هرگاه مناجات کنند و لبیک میگوید هرگاه
او را ندا کنند و عطا میکند هرگاه سؤال میکنند و مستجاب میکند هرگاه دعا کنند
ایها الناس ان انفسکم مرهونة باعمالکم ففکوها باستغفارکم ای معاشر مردمان
بدرستیکه جانهای شما در گرو اعمال شما است پس از گرو بدر آرید بطلب آمرزش
از خود وظهورکم ثقیلة من اوزارکم فخففوا عنها بطول سجودکم وپشتهای شما
سنگین است از گناهان شما پس سبک کنید بطول دادن سجدهای شما و خدا قسم خورده است
بعزت خود آنکه عذاب نکند نمازکنندگان و سجده کنندگان را ایها الناس من
افطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عند الله عتق نسمة ومغفرة
لما مضی من ذنوبه یعنی کسیکه افطار دهد روزه دار را در این ماه میباشد مثل کسیکه بنده
آزاد کرده باشد وگناهان گذشته او آمرزیده شود اگرچه بنصف دانه خرما باشد
واگرچه بشربت آب باشد اگر قادر نبود زیاده بر این نباشد چنانکه تتمه حدیث دلالت
برین دارد ایها الناس من حسن خلقه فی هذا الشهر کان له جواز علی الصراط
یوم تزل فیه الاقدام هرکس در این ماه خلق خود را نیکو سازد از صراط باسانی گذرد
در روزی که قدمها میلغزد و هرکه سبک کند در این ماه خدمات غلام و کنیز خود را حق تعالی

بسم الله تعالی
اینست که بعضی از عرفا ماه مبارک را همچون بهار
تشبیه کرده‌اند که چون بهار در آید ابر بر هوا بر آید
و باران از آسمان فرو بارد و نباتات بر روید
و سبزه‌ها بر دمد و گلها بشکفد و درختان خوشه
خوشه بر آرد

حساب او را آسان کند و هرکه باز دارد در این ماه شر خود را از خلق حق تعالی غضب خود را
از او باز دارد در روز قیامت و هرکه صله رحم کند در این ماه حق تعالی او را برحمت خود وصل
کند و هرکه قطع صله کند خدا رحمت خود را از او قطع کند و هرکه نماز سنتی کند در این ماه
حق تعالی برات بیزاری از آتش دوزخ برای او بنویسد و هرکه در این ماه صلوات فرستد
حق تعالی سنگین کند ترازوی اعمال او را در روز قیامت و هرکه تلاوت کند
در این ماه آیه از قرآن را مثل کسی است که ختم کرده باشد در غیر این ماه ایها الناس ان
ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحة فاسئلوا ربکم ان لا یغلقها علیکم درهای
بهشت در این ماه باز است پس سؤال کنید که بر روی شما نبندد وابواب النیران
مغلقة فاسئلوه ان لا یفتحها علیکم درهای جهنم در این ماه بسته است سؤال کنید
که بر روی شما نگشاید والشیاطین مغلولة متمردان شیاطین در قید میباشند
مستفاد است از حدیث دیگر در غل و زنجیرند سؤال کنید که بر شما مسلط نکرداند
دلیل بر این مدعا آنکه مردم بسیار راغب‌اند آمدن بمسجدها در این ماه که در غیر این ماه
نیستند پس حضرت امیر المؤمنین وقبلة العارفین از میان برخاستند و عرض کردند
که یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر کدام عمل بهتر است در این ماه قال افضل
الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله فرمود که ورع و تقوی از محارمات الهی
عملها است و بعد از آن بگریستند پس امیر المؤمنین عرض کرد که ما یبکیک یا رسول الله
سبب گریه تو چه باشد یا رسول الله حضرت فرمود از آنچه بر تو واقع خواهد شد در این ماه
گویا می‌بینم در حالتیکه تو نماز میکنی جفت شقی کننده ناقه صالح بر انگیخته شود و ضربتی
بر سر تو زند که ریش تو بخون سر تو خضاب شود پس امیر المؤمنین عرض کرد ذلک فی
سلامة من دینی آیا وقت دین من بسلامت است حضرت فرمود بلی پس فرمود
که یا علی من قتلک فقد قتلنی ومن ابغضک فقد ابغضنی هرکه ترا بکشد مرا کشته
و هرکه ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته لانک منی کنفسی یعنی آنکه تو از من بمنزله نفس منی
از این مقوله بسیار است و روزه از جمله تقوی است و در لغت بمعنی کف یعنی باز داشتن

بر سر نوع است یکی آن روزه ایست که نیست از برای وی بغیر از تعب گرسنگی و تشنگی
و آن اینست که در ماه رمضان از خوردن و آشامیدن لکن نگوش آنچه نباید گفت
و نشنوی آنچه نباید شنید و نبینی آنچه نباید دید و از اینجاست که فرموده‌اند که
صائم لیس من صیامه الا الجوع والعطش یا شنیده که زنی فحش گفت جاریه خود را
و حضرت فرمودند که طعام بخور گفت روزه دارم فرمود که روزه دار چگونه فحش
گوئی و نوع دیگر آن است که جوارح و اعضای خود را باز داری از آنچه نهی کرده‌اند
و بخدمت حق تعالی مشغول کردن آنها از این روزه سپری باشد از آتش جهنم از این
جاست که فرموده‌اند الصوم جنة من النار و نوع دیگر آنست که خانه دل را از هرچه
غیر معبود است خالی کنی و افطار تو بلقای معبود بر ماند قل الله ثم ذرهم باشد و
بر از اینجاست که فرموده‌اند که الصوم لی وانا اجزی به هرکس این روزه را شناخت
امام مردان خدا بوده آنکه گفته‌اند امیر بن روزه بگیر و افتد لکن بچنین اشخاص دل
از همه شک و ریب و شبهه پاک کن بی عذر یعنی حق را شناخت دید دل را یکتا کن که دل
دل دو تا او را شناختن جای را صوم القلب خیر من صیام اللسان وصوم اللسان
خیر من صیام البطن وصوم النفس عن لذات الدنیا انفع الصیام روزه دل بهتر
از روزه زبان است و روزه زبان بهتر از روزه شکم است و روزه شکم نفس از
لذات دنیا نافع‌ترین روزه‌ها است و دیگر در مقدمه مادر عیسی معلوم می‌شود روزه
همین نخوردن و نیاشامیدن نیست که یعنی که مریم روزه گرفت از خاموشی از غیر یاد
خدا چنانکه خدا میفرماید فاما ترین من البشر احدا فقولی انی نذرت للرحمن
صوما فلن اکلم الیوم انسیا امام جعفر فرمود روزه همین امساک از اکل
و شرب نیست و شاهد هم آوردند مقدمه مریم را و چون باصطلاح عرفا دانستی
حالا هم باصطلاح فقهاء بدان آن باطن شریعت بود این ظاهر شریعت است پس بنا
باصطلاح اهل شرع روزه عبادت است از امساک از اکل و شرب معتاد مثل
نان و سایر میوه‌ها و غیر آن و از غیر معتاد مثل سنگ ریزه و غیبت داخل غیر معتاد است

الا آنکه این زمان داخل معتاد شده می‌شود کما لا یخفی علی اللبیب و از جماع قبل زن
با جماع علما و دبر زن بنا بر اشهر و احوط و در دبر پس بنا بر فتوی اکثر علما اعلام
بعضی دعوای اجماع کرده‌اند و طی بهیمه بنا بر مشهور و بعضی نفی خلاف کرده‌اند
در آن و از استمناء و انزال منی اگرچه بملاعبه و ملامسه باشد و از رسیدن غبار
غلیظ بحلق چنانکه جمعی گفته‌اند و از بقاء بر جنابت تا طلوع صبح بنا بر مشهور و باقی
ماندن حایض بر حیض و نفساء بر نفاس و مستحاضه بر استحاضه تا صبح چنانکه
جمعی گفته‌اند و احوط است و معاودت خواب در حالت جنابت تا صبح خواه عازم بر ترک
غسل باشد الا آنکه در وجوب کفاره خلاف است و از کذب بر خدا و رسول بل آنکه خلاف
باشد و از حقنه بمایع پس هرگاه عمدا و اختیارا هر یک از اینها از روزه دار صادر شود
روزه فاسد می‌شود و اما جاهل بحکم هرگاه چنین کند یا مثل ناسی است چنانکه جمعی
گفته‌اند خلاف است و این قول احوط است الا آنکه آقا سید علی مرحوم که استاد فقیر بود قول
بآنکه در وجوب قضاء باشد تقویت کرده بوده‌اند در شرح صغیر و کبیر خود والله اعلم
و اکل و شرب در صورت عمد اختیاری معتاد موجب کفاره و قضا هر دو میشود باجماع علماء
چنانکه جمعی گفته‌اند و بیش غیر معتاد هم بنا بر مشهور و احوط و جماع در قبل موجب قضا
و کفاره میشود باجماع علما و همچنین در دبر بنا بر مشهور و احوط و باستمناء بملامسه و ملاعبه
و ایصال غبار غلیظ بحلق بنا بر اشهر و احوط الا آنکه قول بایجاب قضاء تنها و بعدم
ایجاب قضا و کفاره هر دو در کذب بر خدا و رسول و ائمه و در ارتماس بنا بر اظهر
و اشهر میان قدما از علماء چنین که متاخرین معترف‌اند و ابن زهره و سید مرتضی مدعی
اجماع‌اند و متاخرین قضا و کفاره واجب ندانسته‌اند و محقق در نافع نفی کفاره نموده
در قضا و در تعمد بر بقاء جنابت بنا بر مشهور و احوط موجب قضا و کفاره است اگرچه
چه روایتی که دلالت بر وجوب هر دو وارد است و در خواب با نیت عدم غسل موجب قضا
و کفاره است و همچنین با غفلت نیت غسل و عدم آن الا آنکه جمعی قایل بعدم وجوب
کفاره شده‌اند و اولی احوط است و کفاره در این مقدمات مخیر است میان آزاد کردن یک

خوردنست از جمیع آن چیزهائی که روزه را میشکند موافق مذهب همه علماء و فقهاء
جامعین شرایط فتوی انار الله برهانهم و نوّر الله مراقدهم از اول طلوع صبح صادق
تا بر طرف شدن سرخی از جانب مشرق و گذشتن او از سمت الراس و میل کردن او بجانب
مغرب بنابر مشهور یا قریب از آن جمله باز داشتن نفس است از خوردنیها و آشامیدنیها
چه معتادان مثل نان و گوشت و چه غیر معتادان مثل سنگ و خاک و از جمله غیر معتادات
بنابر مذهب عارفان بمقتضای اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَاْکُلَ لَحْمَ اَخِیهِ فَکَرِهْتُمُوهُ مردار برادر
انسانی مسلمان خود را خورده یا نمی‌بینی که از غیبت نفس انسانی چه لذت میبرد و قوت
میگیرد و از اینجاست که حضرت رسول صلعم فرمودند الصَّائِمُ فی عِبادَةٍ وَ اِنْ کانَ عَلی
فِراشِهِ ما لَمْ یَغْتَبْ مُسْلِماً روزه دار در عبادتست مادام که مشغول غیبت مسلمان
نشود و از اینجاست که فرمودند مَنِ اغْتابَ امْرَءاً مُسْلِماً بَطَلَ صَوْمُهُ وَ نُقِضَ وُضُوئُهُ
وَ جاءَ یَوْمَ الْقِیمَةِ یَفُوحُ مِنْ فِیهِ رائِحَةٌ اَنْتَنُ مِنَ الْجِیفَةِ یَتَأَذّی بِهِ اَهْلُ الْمَوْقِفِ و در
حدیث است فِی الصَّوْمِ جُوعٌ وَ فِی الْجُوعِ رُجُوعٌ بناء علیه باید که در این ماه از ماکول و مشروب
کم صرف شود نه آنکه چندان بخورد که در روز گرسنه نشود بلکه از سیری بیهوده وقت
غروب بوی ناخوش از گلوی او آید و چون وقت افطار شود بطریق شب گذشته عمل نماید
آیا نام این را روزه توان گذاشت و مستعد شدن ماه مبارک رمضان کرد در حدیث
وارد شده نه آنست که اسباب اکل و شرب را مهیا کند اگر از برای افطار دادن روزه
داران است عیب ندارد که بهتر از آنچه مهیا کرده است صرف کند بلکه مستعد شدن آنست
که در اواخر ماه شعبان توبه و استغفار بسیار کند که در روز اول ماه رمضان خود را
از گناه پاک کرده باشد و بر کردن حقوق امانت و حق کسی را باقی نگذارند و از خدا
بترسد و توکل بر خدا کند و مستعد شود از برای گرفتن روزه و کردن نماز و افطار دادن
روزه داران و اعانت نمودن ضعیفان و تتمه چیزهائی که روزه را باطل میکند که باطل کردن
روزه دار نفس خود و آبان دارد حواله بجای دیگر است و در این موضع از رساله مناسبت
ذکر آن نیست و در اواخر همین فصل ذکر میشود و در بدو اسلام مقاربت با زنان در شب

7

و روز حرام بود خوردن و آشامیدن در شب بعد از خواب رفتن حرام بود یکی از انصار
که نام او خَوّاتِ بْنِ جُبَیْر بود در خدمت جناب پیغمبر صلعم بکندن خندق مشغول و روزه
دار تا شب و در وقت افطار نزد عیال خود آمد و گفت هَلْ عِنْدَکُمْ طَعامٌ یعنی طعامی
موجود است قالُوا لا اَنْتُمْ حَتّی نُصْلِحَ لَکَ گفتند در جواب خواب برو تا از برای تو درست
کنیم این بیچاره بخواب رفت تا صبح چون روز شد باز بکندن خندق مشغول شد چون
پاره از روز گذشت از گرسنگی بیهوش شد چون پیغمبر او را بدان حالت دید احوال پرسید
گفتند بعرض او رسانیدند مقارن این حال این آیه نازل شد در سوره بقره آیت
که کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْاَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ
اَتِمُّوا الصِّیامَ اِلَی اللَّیْلِ بخورید و بیاشامید از اول شب تا آخر آن اگرچه بخواب رفته
باشید تا وقتیکه جدا شود رشته سفیدی صبح از رشته سیاهی شب پس حلال کردید خوردن
بعد از خوابیدن در شب و دیگر آنکه جمعی از جوانان مقاربت میکردند با زنان خود
در شبهای ماه مبارک پنهان خدا این امر را نازل کرد در سوره بقره است که اُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ
الرَّفَثُ اِلی نِسائِکُمْ هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ اَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللهُ اَنَّکُمْ کُنْتُمْ
تَخْتانُونَ اَنْفُسَکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ وَ عَفا عَنْکُمْ حلال کرده شده است از برای شما
در شب روزه مجامعت کردن با زنان دانست خدا که اگر این حکم باقی بماند خیانت
میکنید حق تعالی عفو کرد از شما حضرت فرمود خدا حلال کرده مقاربت را در شب و اینست
معنی قول حق تعالی وَ عَفا عَنْکُمْ فَالْآنَ باشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما کَتَبَ اللهُ لَکُمْ پس مؤمن
باید شکر خدا کند بر این نعمت عظمی و چون اراده مقاربت دارد ملاحظه شب بکند
که وقت باقی است که جماع و غسل هر دو بکند آن وقت مشغول شود و الا نکند که اگر
ماندن بجنابت و ناپاک دریافتن خود را در صبح معصیت است و هرگاه مقاربت
با زنان در روز ماه مبارک اتفاق افتاد کفاره آن که علاوه قضای آن است یا
دو ماه پی در پی روزه گرفتن است یا یک بنده آزاد کردن است یا شصت مسکین
طعام دادن است اما روزه نه همان روزه تن است بلکه روزه دل و جان بود و روزه

بنده یا روزه گرفتن دو ماه پی در پی یا اطعام شصت مسکین و هرگاه افطار بحرام کند
کفاره جمع باید بدهد میان هر سه فرد واجب چنانکه حدیثی دلالت دارد و جمعی فتوی
بمضمون این روایت داده اند و احوط هم کفاره جمع و عمل بمضمون روایت است پس چون
که شنیدی بدین اشاره بان شد که روزه گرفتن نفس از جمیع لذات دنیا تا هر این روز طاعات
پس بنابرین پیشوایان دین خصوصا امیرالمؤمنین چنین روزه گرفته تو هم دعوی تشیع
میکنی اقتدا بمولای خود کن نقلست که هرگز نان گندم نخوردند و نان جو سیر نخوردند و لباس نیکو نه
پوشیدند و جامه خود را وصله میزدند و پینه میکردند روزها روزه میگرفتند و شبها الوان
بندگی بر پا داشت و آنچه تحصیل میکرد بفقراء و مساکین میداد چنانکه روایت است
که آن بزرگ دین و شافع یوم الیقین ع بعضی از روزها از راهی میرفت زنی را دید خیک
آبی بر دوش گرفته فرمود خیک را بمن ده تو بردارم آن زن قبول کرد آن عالیجناب
آن خیک را بر دوش کشیده تا موضعیکه مقصود آن زن بود پس پرسید که تو کیستی
و امر معاش خود را چگونه میگذرانی آن زن گفت مرا شوهری بود علی بن ابیطالب او را
ببعضی از غزوات فرستاد کشته شد و چند طفل صغیر دارم و هیچ ندارم و مضطر و بی خدمت
مردم میکنم و قوت بجهة اطفال خود تحصیل میکنم سر و مقیان متغیر شده و بجانب برگشت
و آن شب در هم و غم بود تا صبح شد طعامی تحصیل کرده و در زنبیل گذاشت و روانه
خانه آن زن شد یکی از اصحاب در بین راه با او عرض کرد زنبیل را بده که برای شما بیاورم
فرمود مَنْ یَحْمِلُ عَنّی وِزْری یَوْمَ الْقِیمَةِ یعنی هرگاه تو آن برای من این را بیاوری پس وزر
و گناه مرا در روز قیامت که بر میدارد پس حضرت آمد بدر خانه آن زن در را کوبید آن زن
گفت کیست که در را میکوبد حضرت فرمود منم همان مرد دیروزی که خیک آب بجهة تو آوردم
از برای اطفال تو قوت آورده ام آن زن آمد در را گشود گفت خدا از تو راضی باد و میان
من و علی خدا حکم کند پس آنحضرت داخل شد و گفت میخواهم تحصیل ثواب کنم یا تو متوجه
اطفال شو و من آرد خمیر کنم و نان طبخ کنم یا من متوجه میباشم تو نان طبخ کن زن گفت من
در خمیر کردن و طبخ کردن از تو ماهرترم تو متوجه اطفال باش پس حضرت متوجه اطفال شد

9

و آنچه باعث تسلی اطفال بود از خرما و کشمش و گردکان عمل بیاورد و گوشت و خرما بدهان ایشان
میگذاشت و دست بر سر ایشان میکشید و میفرمود ای فرزندان علی را حلال کنید که در
حق شما کوتاهی کرده است مسلمانان علی بر سر یتیمان مردم میکشید و کافران در صحرای
کربلا کعب نیزه بر سر اطفال یتیم حسین میزدند علی گوشت و خرما بدهان اطفال مردم می
گذاشت و مردم کوفه نیز خرما و گردو بدست اطفال یتیم حسین میدادند چون اطفال
گرسنه بودند در دهان میگذاردند ام کلثوم آنها را از دست و دهان اطفال میگرفت
و میانداخت و میفرمود یا اَهْلَ الْکُوفَةِ اِنَّ الصَّدَقَةَ عَلی اَهْلِ بَیْتِ الرِّسالَةِ مُحَرَّمَةٌ
یعنی ای اهل کوفه تصدق بر ما اهل بیت حرام است غرض آنکه آن زن از خمیر کردن فارغ شد
بحضرت گفت ای بنده خدا آتش روشن کن پس حضرت بر تنور آتش افروخت و تنور را
مشتعل ساختند و چون شعلهای آتش صورت حضرت را می سوزانید میفرمود ذُقْ
یا عَلِیُّ هذا جَزاءُ مَنْ ضَیَّعَ الْاَوامِلَ وَ الْیَتامی بچش یا علی حرارت آتش که این است جزای
کسیکه بیوه زنان و یتیمان را ضایع گذارد و غور رسی نکند کجا بود در صحرای کربلا و دید
که دختران و زنان امام حسین فریاد میکردند کسی بفریاد ایشان نمیرسید میفرمودند
و احداه و امحمداه و ابتاه و اعلیاه و اماماه و اناصراه و احسیناه آیا یک مسلمانی در دشت
کربلا نیست که ما را یاری کند آیا یک مؤمنی در میان این جماعت نیست که ما را پناه دهد
غرض در آن وقت زنی را که حضرت را می شناخت داخل خانه آن زن شد چون نظرش
بان جناب افتاد گفت خدمت آن زن میکرد گفت ای زن هیچ میدانی که خدمت ترا کی کند گفت
بنده از بندگان خدا آن زن گفت وَیْلَکِ هذا اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ وَ اَخُو سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ وَ
زَوْجُ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ ولی عهد و این امیر مؤمنان است و مقتدای عالمیان و مولا
سید انس و جان و شوهر سیده زنان عالمیان است آن زن که این سخن را شنید خود را
بقدمهای مبارک حضرت انداخت و میگفت وا حَیائی مِنْکَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ یا ای
شرمساری چکنم ای پادشاه مؤمنان پس حضرت فرمود بَلْ وا حَیائی مِنْکِ یا اَمَةَ الله
که از من شرمسار مباش من از تو شرمسارم که در حق تو تقصیر کرده ام و از این بزرگوار هر کی

از طعام سیر بخورد و سیر بود تا سیر شد و اَرَیٰ بُطُوناً جائعةً حولَ الحجاز و هم فِدائک اَسْعیٰ یا امیرالمؤمنین آیا من سیر بخورم و حال آنکه در حوالی حجاز شکمهای گرسنه بسیار باشند و با وجود آنکه مرا امیرالمؤمنین بگویند و این حدیث در بعضی از کتب اصحاب نوشته‌اند که روزی حضرت امیر گفت ای فاطمه طعامی داری بخورم فاطمه گفت بخدائیکه پدرم را براستی برسالت فرستاده است سوگند که دو روز است که من و حسنین طعامی نخورده‌ایم حضرت امیر فرمود ای فاطمه چرا مرا خبر نکردی که از جهت تو طعامی تحصیل کنم فاطمه گفت یا اباالحسن شرم دارم از خدا که ترا تکلیف کنم بچیزیکه میدانم بران قادر نیستی پس حضرت با اعتماد تمام و وثوق مالاکلام بپروردگار علام از خانه بیرون آمد و یک دینار قرض کرده خواست طعامی از برای عیال خود بگیرد ناگاه مقداد بر خورد و او را مضطر الحال دید چون روز بسیار گرم بود و حرارت آفتاب او را متغیر گردانیده بود حضرت که مقداد را با این حالت مشاهده نمود فرمود در این ساعت گرم از برای چه از خانه بیرون آمدی گفت یا اباالحسن از من درگذر و از من سؤال مکن حضرت فرمود ای برادر مرا جایز نیست که بر تو درگذرم تا بر حال تو مطلع نشوم باز مقداد مضایقه کرد حضرت مبالغه نمود مقداد گفت بان خدائیکه گرامی داشت محمد را به پیغمبری و ترا وصی او کرده که بیرون نیامدم از خانه مگر از شدت گرسنگی عیال خود چون صدای گریه ایشان را شنیدم تاب نیاوردم و ایشان را گرسنه در خانه گذاشتم و خود با این حال بیرون آمدم حضرت چون آن سخنان را از مقداد شنید گریان شد و اینقدر گریست که محاسن شریفش تر شد فرمود بحق آن خدائیکه تو باو سوگند یاد کردی که من نیز از برای این کار از خانه بیرون آمدم و این دینار قرض کردم و ترا و عیال ترا بر خود و عیال خود اختیار میکنم پس دینار را بمقداد داد مسلمانان امیرالمؤمنین گرسنگی عیال و اطفال دیگرانرا نمیتوانست ببیند آیا در صحرای کربلا در کجا بود که حسین نور دیده‌اش و عیال الحسین را گرسنه ببیند که رنگهای روهای ایشان از گرسنگی و تشنگی زرد و پژمرده شده و لبهای ایشان از تشنگی کبود گردیده و فریاد العطش العطش از ایشان بکیوان رسید تشنگان هنوز بعیوقه میرسد فریاد العطش

زینب اثان کربلا غرض امیرالمؤمنین از شرم بخانه نرفت و بمسجد رفت و نماز ظهر و عصر را با رسول الله ادا کرد و از خجالت در آنجا ماند و نماز مغرب را نیز بجا آورد چون حضرت رسول از نماز فارغ شد علی را دید که در صف اول نشسته باو اشاره کرد که بیرون آید امیرالمؤمنین از عقب پیغمبر روان شد و بدر مسجد باو رسید سلام کرد حضرت اقدس نبوی بعد از رد سلام گفت یا علی امشب مهمان توئیم حضرت مرتضی علی ساکت شد و از خجالت جوابی نگفت چون حضرت او را ساکت یافت فرمود یا اباالحسن چرا جواب نمیگوئی بگو نه تا باز گردم یا بگو بیا تا بیایم حضرت امیر عرض کرد از شرم جواب نتوانم گفت بیائید تا برویم چون بر پیغمبر وحی شده بود که امشب افطار در خانه فاطمه کند دست او را گرفتند و بخانه فاطمه روان شدند و حضرت امیر علیه السلام در راه با پروردگار خود در مناجات بود که پروردگارا نخواهی که در پیش پیغمبر تو خجالت بکشم و چون بخانه فاطمه رسیدند دیدند فاطمه در جای نماز خود نشسته چون صدای رسول را شنید از جای خود برجست و بیرون آمد و بران حضرت سلام کرد و جواب شنید و حضرت دست مبارک بر سر او کشید و فرمود ای دختر بچه حال شام کرده خدا ترا رحمت کند پس فاطمه بعقب حجره رفت و دو رکعت نماز کرد و دعائی کرد ناگاه کاسه مملو از طعام بهشت نازل شد او را برداشت و نزد حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما بر زمین نهاد و چون علی را نظر بران کاسه افتاد از روی تعجب نظر بفاطمه کرد که تو نزد قسم یاد کردی که دو روز است طعام نخورده‌ایم پس این طعام از کجاست که من هرگز مثل این ندیده‌ام پس حضرت پیغمبر بتسلی حضرت فاطمه دست بر کف علی گذارد و از روی لطف فشرد و گفت یا علی این عوض آن دیناری است که در راه بمقداد دادی پس حضرت رسول گریان فرمود حمد خداوندی را سزاست که مرا از دنیا نبرد که علی را بمنزلهٔ زکریا و دختر مرا بمنزلهٔ مریم عطا نمود مسلمانان از برای فاطمه و علی و پیغمبر نامه و اسمها فرود می‌آید و حسین نور دیدهٔ ایشان را با شکم گرسنه میکشند قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ الله جائعاً و با لب تشنه ذبح میکنند قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ الله عطشاناً واحسرتاه ای فاطمه در کجا

بودی که الحسین و اطفال او و دختران خود را ببینی همه گرسنه و تشنه با سرهای برهنه و بدنهای پاره پاره سینه‌های چاک چاک بخون آغشته و بر خاک افتاده بر هیچ اکر میدیدی چه آههای جانسوز از سینه پر درد حکر بر میکشیدی و علامه مجلسی ذکر فرموده که روزی اعرابی بخدمت جناب رسول از گرسنگی و تشنگی و برهنگی و پیادگی شکایت نمود آنجناب ضمیر یاد کرد که از مال دنیا چیزی ندارم ولیکن ترا دلالت میکنم بخانه دخترم فاطمه شاید که چیزی باشد یکی از اصحاب آن اعرابی را بخانه فاطمه دلالت کرد جناب فاطمه پوست گوسفندی بسائل داد سائل گفت من از گرسنگی شکایت دارم تو از پوشیدن بمن عطا میکنی آنجناب گردن بند از گردن بیرون کرد و باعرابی داد و فرمود شاید بهتر از خدا از برای تو مهیا کرداند اعرابی متوجه مسجد پیغمبر شد و بعرض پیغمبر رسانید آنچه شنیده بود پیغمبر گریست و فرمود چرا بهتر از گردن بند دختر رسول خدا نبود کیست که بخرد که اگر شرایک شوند در خریدن این قلاده همه عالم خداوند عالم همه را از آتش جهنم خلاص کند جابر بن عبدالله برخاست و بقیمتی که منظور اعرابی بود خرید پس اعرابی عرض کرد بخدمت پیغمبر که خدا بدختر تو عطا کند چیزی که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده باشد پس جابر قلاده را بغلامی که از حصه خیبر خرید بود داد که ای غلام ترا با قلاده به پیغمبر بخشیدم پس غلام قلاده را بخدمت پیغمبر آورده عرض رسانید آنچه جابر عرض کرده بود پس پیغمبر فرمود من این غلام را با این قلاده به فاطمه بخشیدم پس فاطمه قلاده را گرفت و بگردن بست و بغلام گفت که ترا آزاد کردم تبسمی کرد فاطمه سبب تبسم پرسید غلام عرض کرد تعجب دارم از برکت این قلاده که برهنه را پوشید و گرسنه را سیر کرد و پیاده را سوار کرد و بنده را آزاد کرد و بصاحبش برگشت ای مسلمانان جناب فاطمه قلاده را با سؤال کننده میدهد وا اسفا کار بجائی رسید که قلاده را از گردن دختران زینب و ام کلثوم و دختران نور دیده‌اش حسین بغارت می‌بردند و گوشوار از گوش و خلخال از پاهای ایشان بیرون میکردند ای فاطمه دختر سید الشهداء مرویست که در وقتیکه لشکر ابن سعد بخیمه‌های ما ریختند و آتش بخیمه‌ها زدند و زنان و اطفال با سر و پای برهنه از خیمه‌ها بیرون دویدند من در آن حال متفکر بودم

که ما را خواهند کشت یا اسیر خواهند کرد ناگاه سواری نیزه در دست داشت و بر پشت زنان میزد و ایشان میگریختند و آنچه داشتند بغارت میگرفت و ایشان فریاد میکردند وا جداه و وا علیاه آیا خدا پرستی نیست در میان اینگروه که ما را یاری کند و من عمهای خود را میجستم که بایشان پناه برم که نظر آن ملعون بر من افتاد من گریختم و از عقب من اسب میتاخت که سنان نیزه‌اش بر کتف من آمد و من بر رو در افتادم آن لعین گوش مرا درید و گوشواره مرا ربود و گوشواره را کندند گوش فاطمه را مجروح کردند سیلی بروی دختر خیر النساء زدند و مقنعه از سر من کشید و مرا گذاشت و رفت من بیهوش افتادم چون بهوش آمدم عمه‌ام زینب را دیدم بر سر من نشسته و زار زار میگرید و میگوید ای نور دیده جان برخیز برویم و جز ترا بر سر سایر دختران و برادر بیمار برسیم بخیر آمد گفتم ای عمه من که چادری ندارم که خود را بپوشم عمه‌ام گفت ای دختر من نیز مثل تو بیچادرم پس برخاستیم در طلب خواهران رفتیم تا آنکه برادر بیمارم را دیدیم که بر خاک افتاده گریه میکند پس عمه‌ام رو بمدینه کرد و عرض کرد ای جد بزرگوار ببین چه ظلمها کشیدم من با این کودکان بی پدر چکنم پس همه را جمع کرد با این که در آن وقت سرهای آل عبا را بر نیزه‌ها کرده بودند انا لله و انا الیه راجعون

مجلس دویم در فضیلت کلام الله و آنچه دلالت بر اعجاز آن دارد و فضیلت ثواب آن فی الجمله

بسم الله الرحمن الرحیم سبحانک اللهم و بحمدک یا من شرح صدورنا بمحبة رسوله المصطفی خاتم النبیین و طهر قلوبنا بولایة ولیه المرتضی صالح المؤمنین و نور ضمائرنا باقتفاء اولیائه الاکرمین و اصفیائه المکرمین و وسع سرائرنا باتباع احبائه المنتجبین سادات الخلق اجمعین و نجوم سموات المعارف و الیقین و نصلی اللهم علی رسولک الذی عظم بلاؤه فی اداء امانتک و طال عنائه فی ابلاغ رسالتک و جاهد فیک حق الجهاد و تحمل ما تحمل من اهل الجحود و العناد فانتعب لارشاد الدهماء نفسه الزکیة و اقام فی سبیلک عترته الطاهرة العلیة فصل علیه افضل ما صلیت علی احد من انبیائک المقربین و اصفیائک المکرمین و نصلی علی وصیه و خلیفته و صاحب الاعلام

وسر بريته وليث البيت والحرم وامير العرب والعجم افضل المجاهدين واشرف
القائلين صاحب الجود والحلم وباب مدينة العلم مظهر العجائب ومظهر الغرائب
امام المشارق والمغارب الذي حبه فرض على الحاضر والغائب ابي الحسين علي بن
ابيطالب وعلى زوجته المعصومة المظلومة المقهورة المحزونة ذات المصائب وما
لاحزان والنوائب والامتحان ام السادات الشهداء والدة قادات السعداء بنت
خير الانبياء حليلة سيد الاوصياء البتول العذراء فاطمة الزهراء وعلى الامامين
الهمامين السيدين السندين النورين النيرين الشمسين القمرين النجمين الانورين
الكوكبين الازهرين العالمين العاملين الفاضلين الكاملين المظلومين المعصومين
المحرومين الشهيدين الغريبين القتيلين المحنة وللعرش قرطين وفي الحب
متبعين ولعضادة الامر شفيعين وللمصطفى سبطين وللمرتضى ولدين وللزهراء
قرة عينين ابي محمد الحسن وابي عبد الله الحسين وعلى باقي الائمة المعصومين الانجبين
المظلومين صلوات الله عليهم اجمعين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم
الدين اما بعد فقد قال الله تبارك وتعالى في محكم كتابه الكريم ومبرم خطابه العظيم
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم قد جاءكم من الله نور وكتاب
مبين يهدي به الله من اتبع رضوانه سبل السلام ويخرجهم من الظلمات الى
النور باذنه ويهديهم الى صراط مستقيم بنا بر تفسير مفسرين يعني بتحقيق كه آمد
شما را از جانب خدا نور وكتاب بيان كننده كه قرآن است هدايت ميفرمايد حق تعالى
بان قرآن كسي را كه متابعت خوشنودي او كند راه سلامتي است از عذاب را و بيرون
ميبرد ايشان را از ظلمات كفر بسوي نور اسلام و بتوفيق خود هدايت ميفرمايد
ايشان را بسوي راه راست و در جاى ديگر است يا ايها الناس قد جاءتكم موعظة
من ربكم وشفاء لما في الصدور وهدى ورحمة و در جاى ديگر است انه لتذكرة
للمتقين و در جاى ديگر است قرآنا عربيا غير ذي عوج و در جاى ديگر است واعتصموا
بحبل الله و باز فرموده هذا بيان للناس روشن شدن چيزها است و در آيه

سوره جاثيه است كه وهذا بصائر للناس واين بينا دلها است وما هي الا ذكرى
للبشر و بنيست اين مگر پند از براى آدميان ونزلنا عليك تبيانا لكل شيء يعني
قرآن همه چيز را پيدا سازد واتبعوا النور الذي انزل معه روشنان دل وجان است
قرآن متابعت قرآن كنيد و در كتاب مستطاب نهج البلاغه از كلام الله ناطق حجة
الله على الخلائق امير المؤمنين و قبلة العارفين و رئيس الموحدين وسيد المتقين
منقول است كه فرموده عليكم بكتاب الله فانه الحبل المتين والنور المبين والشفاء
النافع والري الناقع والعصمة للمتمسك والنجاة للمتعلق بر شما باد بكتاب خدا
كه آن ريسمان محكم خدا است و نور هدايت و شفاء نفع دهنده است و آب سيراب
كننده و پناه از عذاب خدا است براى كسيكه چنگ زنند در آن و نجات است از براى كسيكه
كه بياويزد خود را بآن كهنه نميسازد و انكار بر زبان و خوردن بر گوش انسان
و در جاى ديگر از همان كتاب كرامت واعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذي لا
يغش والهادي الذي لا يضل والمحدث الذي لا يكذب وما جالس هذا القرآن
احد الا قام عنه بزيادة او نقصان زيادة في هدى ونقصان في عمى وبعدي
و مايند واعلموا انه ليس على احد بعد القرآن من فاقة ولا لاحد قبل القرآن
من غنى فاستشفوه من ادوائكم واستعينوا به على لاوائكم فان فيه شفاء من
اكبر الداء وهو الكفر والنفاق والغي والضلال واسئلوا الله به وتوجهوا اليه
بحبه ولا تسئلوا به خلقه انه ما توجه العباد الى الله بمثله جز خواهي است كه
غش نميكند و دليلي است كه راه گم نميكند و سخن گويي است كه دروغ نميگويد و هر كه با او
نشست بعد از برخواستن هدايت او زياده شده و كوري او كم گشته پس بنا عليه
طلب دوا كنيد از قرآن بجهة دردهاى خود و يارى جوييد بقرآن براى سختيهاى
خود در بين قرآن بزرگ دردها است كه كفر و نفاق و ضلالت و گمراهي است پس سؤال
كنيد خدا را بحق قرآن و روى بخدا آوريد بدوستي قرآن و سؤال نكنيد بقرآن خلق را
كه خلقه نميدانند كه بندگان روى نياوردند بدرگاه خدا بچيزى مثل قرآن و از اخبار

ايمه دين بمضمون وارد شده است كه يجيء القرآن في احسن منظور اليه صورة
ميايد قرآن در قيامت با صورت نيكو بجماعات مسلمانان ميگذرد با ايشان ميگويد خدا
بحق ما اين از ما است پس از ايشان ميگذرد به پيغمبران رسد ايشان گويند از ما است پس
بدرگاه رب العزت آيد و عرض كند كه فلان بن فلان قد اظمات هواجره واسهرت ليله
في دار الدنيا وفلان بن فلان لم اظماء هواجره ولم اسهر ليله فلان پسر فلان در
هواى گرم بسبب خواندن من تشنگي خود را و شب را بر بيدارى برو آورد و فلان پسر فلان را
تشنگي ندادم او را در هواى گرم و بيدارى ندادم شب او را در دنيا پس جناب اقدس
سبحانه فرمايد كه ايشان را داخل بهشت كردان پس قرآن ميرود با جماعت بعقب او ميروند
پس بمؤمن ميگويد كه اقرأ وارقه بخوان و بالا رو بدرجات بهشت پس ميخواند و بالا
ميرود و در حديث ديگر وارد است كه ميگويد يا رب انا القرآن وهذا عبدك المؤمن
قد كان يتعب نفسه بتلاوتي اى پروردگار من قرآنم و اين بنده مؤمن تو است كه
در تعب مياندازد نفس خود را بسبب پاكيزه خواندن من ويطيل ليله بترتيلي
و برخود دراز مينمود شب خود را بسبب پاكيزه خواندن وتفيض عيناه اذا تهجد
وجارى ميشد در سحر اشك چشم خود را در وقتي كه مرا در نماز شب بخواند فارضه كما
ارضاني پس راضي كن او را همچنانكه او مرا راضي كرد پس خدا وند عز وجل ميفرمايد
كه عبدي ابسط يمينك اى بنده من پهن كن دست راست خود را پس حق تعالى پر كند دست
راست او را از خوشنودي خود و پر كند دست چپ او را از رحمت خود پس گفته ميشود
باو كه اين بهشت مباح است از براى تو پس بخوان و بالا رو فاذا قرأ آية صعد درجة
پس چون او آيه بخواند درجه بالا ميرود از حضرت رسول مروي است كه فرموده اذا
كان يوم القيمة وضعت منابر من نور عند كل منبر ناقة من نوق الجنة ثم ينادي
منادي اين من حمل كتاب الله اجلسوا على هذه المنابر فلا روع عليكم ولا حزن
حتى يفرغ الله مما بينه وبين العباد فاذا فرغ الله من حساب الخلق حملوا الى تلك النوق
فدخلوا الى الجنة يعني روز قيامت شود باشد منبرها از نور بياورند و در سايه عرش

عظيم بگذارند و در پهلوى هر منبرى ناقه از ناقهاى بهشت بازدارند كه هفت هزار
سال در مرغزار بهشت چريده باشد و آب حوض كوثر چشيده و بر تنش ششصد هزار
پر از عنبر سارا زريه و رضوان بجهة چنين روزى پرورده پس منادى ندا كند كه
كجايند حاملان قرآن مشعوف بيايند و بر كرسيهاى نور قرار بگيريد كه شما را حزن و اندوهي
نيست هم اينجا باشيد تا حضرت حق از حساب مردم فارغ شود و چون از حساب فارغ
شود فرمان دهد كه بر اين ناقها سوار شوند و خرامان خرامان روى بهشت روند
اينكسان حافظان قرآنند از معاني آن يعني بحكم قرآن عمل كنند كان اند كلام في
الدنيا ينقذكم من الغرق وفي الآخرة ينجيكم من الحرق هر كه چنگ زند بقرآن
در دنيا نجات يابد از غرق شدن و در آخرت از سوختن در فضيلت قرآن است كه
القرآن افضل كل شيء دون الله فمن وقر القرآن فقد وقر الله ومن استخف
بحرمة القرآن فقد استخف بحرمة الله قرآن فاضلترين چيزها است پس هر كه قرآن را
حرمت بدارد پس بدرستي كه حرمت خدا را داشته باشد و هر كه استخفاف كند بحرمت
قرآن هر آينه استخفاف كرده باشد بخدا و حرمت قرآن بدو قسم است يكي بصورت
ديگري بمعني به صورت بحكم اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا همه تن گوش
شويد و بمعنى باوامر و نواهي او عمل شود تا حرمت بجاى آورده باشد تا قران در حق
شفاعت كند القرآن شافع مشفع من جعله امامه قاده الى الجنة ومن جعله خلفه ساقه
الى النار قرآن شفاعت كننده ايست كه شفاعت داده شده است هر كه او را در پيش روى
خود دارد و پيروى او كند قرآن بكشد او را بسوي بهشت و هر كه قرآن را پشت سر اندازد
يعني پيروى او نكند بكشد او را بسوي جهنم هم از قرآن شفاعت حاصل است و هم خصومت
هر كه موافقت كند با قرآن پس قرآن شفاعت وى كند و هر كه با قرآن مخالفت كند
قرآن با وى خصومت كند وويل لمن كان شفعاؤه خصماؤه رب تال للقرآن والقرآن
يلعنه شاهد بر اين مدعا است تبارك الذي نزل الفرقان قرآن فرق كننده ميان
حق و باطل است عهد نامه ايست كه محب در او است كه يحبهم ويحبونه يا ايها الناس

فقد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة وحکمة بالغة
واز جمله کلام کلام اهله الناطق وپادشاه کل خلایق است که ولکن زادک التقوی و
شعارک الهدی وتمییزک القرآن باید توشه تو تقوی باشد وشعار تو هدایت وهم
زبان تو قرآن باشد زیرا که قرآن طبق لوح محفوظ است وطبق عقل اول است بلکه طبق
مشیئات است وتاثیر در جمیع عوالم دارد واسمانها وزمینها بلکه حروف او برپا ایستاده اند
وجمیع کتابهای اسمانی در تحت یک ایه او مندرجند وبالجمله قرآن کاسه ایست که از آن
میآشامند عارفان ومجذوبان از آن شراب سرمستی چنان پس باید که راغب باشند در آن
راغبان وعالمان لذات را منحصر دانند بان ودر نهج البلاغه است که جعله الله ریا
لعطش العلماء وربیعا لقلوب الفقهاء وازینجاست که عارف مایل است بتلاوت
قرآن وجمع از اهل بطالت راغبند بخواندن اشعار وبیتها مانند مثل خواندن شعر مثنوی
مثنوی ومایل نیستند بخواندن الفاظ مانند معنوی زیرا که مثل قرآن مثل ایینه ایست
که نظر کنند در او خوبان وزشتان وچون بینند زشتان صورت قبیح خود را در آن
دشمن میشوند از آنکه بیان ودر اول خلافت حضرت فرمود که ان الله انزل کتابا
هادیا بین فیه الخیر والشر فخذوا نهج الخیر تهتدوا وبعضی از علما گفته اند قرآن
مادبه معنوی خداوند رحمن است چنانکه حضرت رسول فرموده القرآن مادبة الله
الرحمن ولهذا هیچکس نیست که بهره نبرد از قرآن جمعی از راه کتابت لفظش وطریقه
ساختن ترکیبش وگروهی از راه نوشتن ومزد دادن ومزد گرفتن وصاحبان هم
علوم نحو وصرف از وجوه تصاریف واشتقاقاتش استنباط میکنند ونحوی احکام
تراکیبش استشهاد مینمایند ومعانی بیانی از نکات غریبه اش فایده میبرند واصحاب
بلاد برکات ایات کریمه اش بنوشتن وتلاوت منتفع میشوند وارباب مطالبه بتو
واحروف وایات وسورش کامجو میشوند وارباب تکسیر واصحاب عدد هم بقرآن راهبرند
وبالجمله از متکلم وفقیه واصحاب باطنی وصاحبان اخلاق وطبیبان ومنشیان وشعرا
وادبا وغیر ایشان از ظواهر قرآن وبواطن آن بهره مند میگردند وعلماء العارفین از

ازبطون

ازبطون آن حکم ومعارف نامتناهی وفواید واسرار لایتناهی مییابند واز اینجاست که جناب امیر
المؤمنین وقبلة العارفین میل کلی بخواندن قرآن ورغبت تمام بعلم بودن مراتب آن
دارند که چون پای مبارک در رکاب گذارده تا پای دیگر در رکاب نگذارده باشند تمام
مینمودند ختم قرآن بلکه همه کتب سماویه از توریة وانجیل وصحف وزبور میخواندند از اول
تا باخر آن نظیر انکه ما یک ختم قرآن میکنیم آن بزرگوار هزار ختم قرآن میکند علت محدثانه آن بود
که چون سایر افلاک یک دوره را طی کند او هزار دوره را طی میکند تو یک کام برمیداری
امیرالمؤمنین هزار فرسنگ را طی کرده بجهة لطافت جسم آن بزرگوار وکثافت جسم ما و
در حدیث است که قرآن عهد خداست بسوی خلایق پس سزاوار است اگر نظر کنند در
عهد خداوند عالمیان وبخوانند هر روز پنجاه ایه از آن زیرا که درجات بهشت بعدد
ایات قرآن است ووارد شده که هرکه بشنود حرفی از کتاب خدا را از غیر خواندن آن
نوشته شود از برای آن یک درجه حسنات وکسیکه بچشم بخواند نه بزبان میشود از برای
او بهر حرفی یک حسنه ومحو میکند از او یک سیئه وبلند میکند از برای او یک درجه وکسی
که تعلم کرده یک حرف ظاهری از آن نوشته شود از برای او ده حسنه ومحو شود از او ده سیئه
وبلند شود از برای او ده درجه وکسیکه بخواند حرفی از قرآن در نماز نشسته نوشته
شود از برای او پنجاه حسنه ومحو شود از او پنجاه سیئه وکسیکه بخواند حرفی از آن در نماز
ایستاده نوشته شود از برای او صد حسنه ومحو شود از او صد سیئه وبلند شود برای او
صد درجه ومن ختمه کانت له دعوة مستجابة موخرة او معجلة کسیکه ختم قرآن
کند یک دعای مستجاب برای او خواهد بود یا در دنیا یا در اخرت از جمله سؤالات
که از روح میت میکنند آنست که ای بنده تلاوت کلام خدا کردی یا نه واز جناب
خاتم انبیا منقول است که نوروا بیوتکم بتلاوة القرآن نورانی کنید خانه های خود را
بخواندن قرآن وخانه های خود را قبرستان قرار مدهید یعنی چون مردگان مباشید
که صدای از شما ظاهر نشود [illegible] تا دانی هم چنانکه یهود ونصاری عبادت
مخصوص میدانند بمعابد خود ودر خانه هیچ عبادت نمیکنند فان البیت اذا کثر فیه

تلاوة القرآن کثر فیه خیره واتسع اهله خانه چون خوانده شود در آن قرآن بسیار
خیر آن بسیار میشود ووسعت داده میشود بر اهل آن یا اهل آن وسعت بهم میرسانند
یعنی بسیار میشوند ولکن امثال این احادیث بسیار است وگنجایش زیاده بر این ندارد
اینمقام لکن از خواندن قرآن اکتفا بخط خوب وجلد خوب وفخر کردن بان که قرآن
خوب دارم وخط میرزا احمد است یا خط فلان خوشنویس است نکند بلکه بخواند واز
خواندن لذت ببرد بمعانی واسرار آن پی برد وبمضمون آن عمل کند وایاتش در هم نکند
وقرآن از جمله معجزات باهره پیغمبر ماست حق تعالی بر دست هر پیغمبری موافق حکمت
ومصلحت هر قرنی وقومی یکنوع معجزه ظاهر میگردانید در عصر موسی بجهة کثرت سحر عصا
بموسی داد که اژدها شد ودر عهد داود که نغمهای دلکش بود چنان صدای خوشی بداود
داد که هر حیوان استماع می نمود بیهوش میشد ودر عهد عیسی طبیبان حاذق بودند
که مرضهای مزمنه را معالجه میکردند حق تعالی بر دست عیسی مرده زنده کردن را
ظاهر کرد ودر عهد پیغمبر ما فصحا وبلغا که شعر وقصیدها را خوب می گفتند وخطبها را
در نهایت فصاحت وبلاغت انشا مینمودند بسیار بودند حق تعالی قرآن را که مشتمل
بر کلمات فصیحه وکلام بلیغه ومشتمل بر حکم واسرار ونکات هر علمی بود بر پیغمبر داد
تا همه را عاجز کرد وندا میکرد که بیاورید مثل این را اگر راست گوئید تا آنکه جاهای خود را
در معرض قتل واهل خود را باسیری دادند ونتوانستند که معارضه با قرآن کنند نقل است
که هر که سخن فصیح میگفت بر کعبه میاویخت برای فخر چون آیة یا ارض ابلعی ماءک و
یا سماء اقلعی وغیض الماء واستوت علی الجودی وقیل بعدا للقوم الظالمین نازل
گشت از بیم رسوائی سخنان خود را در شب برداشتند نقل شده که ابن ابی العوجاء
وسه نفر از جماعت دهریه در مسجد الحرام در نزد کعبه استهزا ابطال آن کردند وطعن
بقرآن زدند واتفاق کردند که هر یک تا یکسال ربع قرآن بیاورند وقرآن را باطل کنند
تا نبوت پیغمبر باطل شود بعد از تمام شدن سال در مقام ابراهیم جمع شدند یکی از آن
سه نفر گفت که قرآن کلام بشر نیست زیرا که یک سال است فکر در این ایه میکنم وقیل یا

ارض

ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی الی آخر واحاطه ندارد بان فصاحت وبلاغتش بغیر بیم ودیگری گفت
من در این ایه حیرانم تا بحال که یا ایها الناس ضرب لکم مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون
من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه
منه ضعف الطالب والمطلوب تا حال نتوانستم باوردن مثل این ایه چه جای زیاده بر این که در
سوره مبارکه حج مذکور است ودیگری گفت من پیوسته فکر میکنم در این ایه که لو کان
فیهما آلهة الا الله لفسدتا واقرار کرد که عاجزم وابن ابی العوجا گفت من در ایه حیرتی
دارم که فلما استیاسوا منه خلصوا نجیا هر چه در عرض سال فکر کردم مایوس شدم
از معارضه آن بجهة انکه فصاحت این ایه مرا باز داشت از معارضه باعتراف وان اشقیاء
این صحبت میداشتند که امام جعفر صادق علیه السلام بر ایشان گذشت وروی مبارک بایشان
کرد وفرمود که قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون
بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا یعنی بگو یا محمد که هر اینه اگر جن وانس جمع شوند که بیاورند
مثل این قرآن را نمیتوانستند آورد واگر چه بعضی معین بعضی شوند چون این ایه را از زبان
امام شنیدند فبهت الذی کفر مبهوت شدند ومتفرق گردیدند واعتراف بعجز خود
شدند غرض قرآن عجب موهبتی است امام زین العابدین علیه السلام فرمود که اگر
مابین مشرق ومغرب بمیرند وقرآن با من باشد وحشت بهم نمیرسانم والحق کسیکه خدا
پیش او است هرگز وحشت بهم نمیرساند واو با خداوند مناجات کند وهرگاه خطاب
بار کند خود را اهل الخطاب داند لبیک در جواب عرض کند وگاهی پیغمبران قوم خود
سخن گویند خود را مخاطب بخطاب ایشان داند وهم چه داند که بواسطه از ایشان می
شنود زیرا که خطاب ایشان عمومیت دارد برای عالمیان واعجاز قرآن منحصر بفصاحت و
بلاغت نیست بلکه انواع اشتمال او باخبار غیبیه از غلبه نصاری بر یهود چنانکه
شاهد است او [illegible] وجاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمة
یعنی خدا قرار داده که متابعت کنندگان عیسی فائق باشند بر جمیع کفار تا روز قیامت
وتابع عیسی جماعت [illegible] واز اینجاست که پادشاهی یهود برطرف شد ونصاری

یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب

پادشاهی در میان ایشان هست وامت محمد که تابع عیسی شده اند بر یهود و نصاری
غالبند تا روز قیامت و غلبه اهل روم بعد از مغلوبی بر اهل فارس که شاهد بر آن آلم
غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ است که وقوع بهم رسانید
و کوچکترین سورها إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ است که مشتمل است بر خبر غیبی قطعا
زیرا که ابراهیم فرزند پیغمبر که از ماریه بهم داشت وفات نمود عمرو بن عاص و حکم بن عاص که در مسجد
بودند که پیغمبر آمد پس عمرو بن عاص زبان برید گفت یا ابا الابتر و در جاهلیت مردی
فرزند نبود عقب را ابتر مینامیدند غرض آن بود که محمد مثل پادشاهان دیگر چند
روزی های هوئی دارد چون بمیرد نه اسمی و نه رسمی و نه نسلی حق تعالی بر آن تسلی
آنحضرت فرمود که إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ما دادیم ترا کوثر را یعنی نبوت و کتاب و علم
و شرف دنیا و آخرت و ذریه طیبه بسیار و شفاعت یوم الجزاء و هر که دادن کوثر را
فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ نماز کن از برای پروردگار خود و دستها را بلند کن در وقت
تکبیر تا محاذی صورت شود إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ بدرستی که دشمن تو ابتر خواهد
بود که نه نامی و نه نشانی ملاحظه کن که این سنه هزار و دویست و سی هفت بعد از هجرت
است از عمرو بن عاص و نه از حکم بن عاص و نه از غیر آن نسناس حزبی و اثری هست
نه نسب ایشان مشهور و نه قبر ایشان معلوم و نه نسل شوم ایشان مذکور اما نسل پاک
پیغمبر همه عالم را منور کرده اند و از شجره طیبه آن پاک گوهر بدادن کلهای رنگارنگ
جمیع اطراف عالم را معطر کرده اند کدام کوه و دهی و جزیره که از ایشان خالی مثل ایشان
چون کوسفندان است که عالم را گرفته با وجود آنکه در روزی چندین هزار در عالم
کشته میشود ببین که نسل پیغمبر چقدر در زمان خلفای بنی عباس کشته شدند و
هنوز بسیارند و مثل دشمنان ایشان چون سگ است با کثرت توالد و تناسل بسیار
کمند اگر چه خدمت آن سید لولاک نرسیده ایم لکن از آن خوشنودیم که خدمت اولاد امجاد
او مشرف کردیده شعر چون که گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از چه یابیم از گلاب
هر کدام وقت نام ذو الجلال بلند و نام محمد با او مذکور و هر کدام کلمه طیبه لا اله الا الله است

که بی محمد رسول الله تمام نباشد چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد
نصرانی در مدینه بود هر وقت که می‌شنید که موذن میگوید أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ
میگفت أَحْرَقَ اللهُ الْكَاذِبَ یعنی خدا دروغگو را بسوزاند تا شبی از شبها خادم آن نصرانی
داخل خانه شد با آتش و همه اهل او خوابیده بودند شراره از آن آتش پرواز کرد در خانه
افتاد و آن نصرانی با اهلش سوخت و دعای او بحمد الله مستجاب شد و بالجمله قرآن را
عظیم دان و ثبات بکن که چون بخدا ثبات خواهی جوید و بی وضو دست بخط آن مرسان بلکه
بکر پاس آن چنانکه خدا فرموده در سوره واقعه که لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ بلکه جناب
امیر المومنین و سید العارفین فرمود که اگر فضای قرآن بار نافه باشد مرا خوش نیاید
که مهار آن نافه را بی وضو بگیرم و قرآن آن تقوی جوارح و قلب است و بهترین نوشتهای
لوزات است در خصوص تلاوت آن آداب بدر شریعت وارد شده است اول با طهارت
بودن دوم رو بقبله داشتن سیم بدو زانو نشستن چهارم در اول و آخر دعای ماثور
خواندن پنجم اعوذ بالله گفتن ششم تعظیم کردن بر بوسیدن و بر چشم و سر گذاشتن
مثل ارقام پادشاهان هفتم با حضور قلب خواندن هشتم خود را تخصیص دادن بهر
خطابی و متاثر شدن بآن نهم شمرده خواندن هر چند در حفظ داشته باشی دهم
در آیه که ذکر بهشت است طلب آن کردن و آیه که ذکر جهنم است پناه بخدا بردن یازدهم بترتیل
خواندن که حفظ وقوف و ادای حروف باشد و سایر آداب که در کتب علماء مسطور است
لِكُلِّ شَيْءٍ رَبِيعٌ وَرَبِيعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ از برای هر چیزی بهار است و بهار
قرآن در ماه رمضان است و تو نگوئی که چه فایده بر او مترتب که قرآنی که معنی آن را نفهمیم
نفهمی جواب گوئیم که قرآن از قبیل معجونی است که کودک نادان که بمرض مبتلا است بخورد
شفا یابد البته خاصیت خود را خواهد داد و اگر نه این بود خدا عوام را مامور بخواندن
نمیکرد چو اکر اغلب نمیفهمند معنی ظاهری از او حال آنکه همه مامور بخواندن کلام الله
کلام الله الناطق علی بن ابیطالب میدانند نه من و تو در روایتی جناب علی بن ابیطالب
بی وضو قرآن را نمینوشت نه مو که میز بهم موضع شاید دست بر خط قرآن افتد و در حدیث

وارد شده که روزی جناب پیغمبر بر جناب فاطمه وارد شد از احوال او پرسید و احوال
هر یک از حسنین علیهما السلام جداگانه را پرسید و از حال علی علیه السلام نپرسید فاطمه عرض
کرد یا ابتاه احوال هر یک از حسنین جداگانه را پرسیدید و از حال علی نپرسیدید مگر
از شوهر من ملالی بهم رسانیدید پیغمبر فرمود معاذ الله که از علی ملال بهم رسانیدم یا آنکه
الا آنکه وضو نداشتم نخواستم که اسم مبارک پسر عمم علی را بی وضو مذکور نمایم ای بهتر زنان
اسم مبارک علی که اشتقاق آن از اسم علی اعلی است پس تعظیم باسم علی راجع است باسم
خداوند علی اعلی و در بعضی از کتب مناقب مسطور است که روزی جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله از عمر جبرئیل سوال نمود جبرئیل عرض کرد یا رسول الله از عمر خود اینقدر دانم
که ستاره در آسمان هست که هر سی هزار سال یکمرتبه طالع میشود من در عمر خود
سی و سه هزار بار دیده ام حضرت رسول فرمود که اگر آن ستاره را ببینی میشناسی
عرض کرد چگونه نشناسم و حال آنکه سی و سه هزار مرتبه از او برای العین دیده ام که در آن
وقت علی بن ابیطالب وارد خانه شد حضرت رسول فرمود یا علی پیش بیا چون
علی علیه السلام پیش آمد حضرت رسول دست بر پیشانی علی زد و عمامه را از پیشانی
علی بالا کرد جبرئیل نظر کرد همان ستاره درخشان را در پیشانی آن بزرگوار دید که
بود و بیجده امثال اسلامیان در روزی که ابن ملجم مرادی ضربت بر فرق علی زد تا آن
این ستاره شکافته و خون بمحاسن شریف جاری شد چنانکه محاسن علی بخون سرش
خضاب شد و صدق سخن رسول خدا ظاهر شد و در بعضی از کتب اهل سنه در ایامی
که در بغداد بودم در خانه سید کاظم ولی النعمی حاجی عبد الرحیم شاه بند ر بغداد دیدم
که ملا عمر نام کتاب از کتب مناقب چهار یار آورده بود که بعزو شد نوشته بود منقبتی
که ما حصل آن آن بود که جبرئیل عرض کرد که پروردگارا اگر خواهم بدانم منبع انهار دنیا را
بدانم حکم پروردگار روزی که جبرئیل برو بسراب فرات و از دنباله نهر فرات بالا
رود تا بر تو ظاهر شود جبرئیل بفرموده عمل کرد تا رسید بباغی عظیم عرض کرد که اینقدر
دانستم که منبع انهار عالم این باغ است خطاب رسید که در این باغ داخل شو چون

جبرئیل داخل بباغ شد از عقب آن همرفت تا به تختی رسید دید که آن مجموع انهار از آن تخت
فرو میریزد خطاب آمد که بر تخت بر آتا بر تو ظاهر شود چون جبرئیل بر تخت بر آمد دید که
شخصی خوابیده و قطیفه سفید بر روی کشیده و مجموع انهار از ده انگشتان آن
شخص جاری است عرض نمود که دانستم که مجموع انهار دنیا منبعش انگشتان این بزرگوار است
که بر روی این تخت خوابیده و قطیفه بر روی کشیده اما خواهم که این بزرگوار کیست و
چه نام دارد خطاب عزت در رسید که قطیفه را از روی او بردار تا او را بشناسی چون
قطیفه را از روی مبارکش بر گرفت دید که آن بزرگوار علی بن ابیطالب است جبرئیل از
روی تعجب عرض کرد که علی ابن ابیطالب است مسلمانان علی بن ابیطالب کجا بود در صحرای
کربلا در کنار همان نهر فرات که منبع آن انگشتان مبارک او بود بر پسند که هفده
نفر از اولاد علی و فاطمه را با لب تشنه و شکم گرسنه شهید چون گوسفندان قربانی سر بریدند
و بدنهای نازنین ایشان را بر روی ریگهای گرم آن بیابان چاک چاک بیغسل و کفن
و برهنه بیلباس و اساس افکندند و اطفال خورد دیدند و سرور سینه امام حسین را تشنه
آب و گرسنه اسیر کرده بی آنکه ایشان را آب بچشانند و طعام خورانند غارت نمودند
برهنه بی لباس و لباس بر شتران بی اسباب سوار کرده از راه صحرای قتلگاه گذرانیدند
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امام زمان افتاد بی اختیار نعره
هذا حسین از او سر زد چنانکه آتش از او در جهان افتاد چون نظر آن بیکسان بر آن بدن
مطهر پاره پاره افتاد خود را از شتران بزیر افکندند از آنجمله زینب بنعش برادر خود حسین
که زخمهای او کاری بر بود در بر گرفته بمویه و زاری سر کرده که ساکنان عالم بالا را
در خون جگر نشانید که ناگاه سکینه بنت حسین بن علی آمد و نعش پدر را در بر کشید
و از هوش رفت چون بهوش آمد ناگاه از حلقوم بریده پدر صدای آوازی شنید که ای سکینه
چون بمدینه مراجعت کردی سلام مرا بدوستان و شیعیانم برسان و بگو که
پدرم میگوید شِيعَتِي مَهْمَا شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَاذْكُرُونِي أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ
فَانْدُبُونِي یعنی ای شیعیان من هر زمان که آب خنک سرد بنوشید یاد از لب تشنه من و بدنهای

مرا و هرگاه بشنوید که کسی بغریبی رفته یا کسی از شما کشته شده یاد او و بیغریبی و شهادت
من را و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی
و بکو منم جگر گوشه پیغمبر شما که بی جرم و تقصیر مرا کشتند و بعد از کشتن جندان اسب
بر بدنم تاختند که مرا پایمال کرده استخوانهای مرا خورد کردند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا
تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی فرموده سهم بغی عوض الماء
المعین فیا لرزیة و مصاب هد ارکان الحجون ایکاش همه شما حاضر در روز عاشورا
در آن صحرا می بودید و نظر میکردید که من چگونه آب از برای طفل بی شیر خود میطلبیدم
و اشقیا بر من و طفل بی شیر او رحم نکردند تا آنکه تیر ظلم کلوی آن طفل پاره کردند
او این از این مصیبت که ارکان خانه خدا را خراب کردند و یلهم قد جرحوا قلب رسول
الثقلین فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین وای بر ایشان که دل رسول
خدا را مجروح کردند پس هر قدر بتوانید بر ایشان لعنت کنید الا لعنة الله علی القوم الظالمین
معلم سیم در ادله نیکی عقل و مذمت جهل و حمق و بعضی هر یک از آن و آثار و مترتبه
بر آن و حکایات غریبه مربوطه بآن بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی نور جمیع العالم بالحسین من صبح الازل و خلع تمام الذرات
بالحبوة بماء الوجود من علة العلل و دور اصول الکائنات من حرکاته قطعا بلا
جدل و صور آدم و نوحا و آل ابراهیم من شعاعه الذی هو آدم الاول و کشف الظلمة
و الصلاة لا یتمس شهادته لاهل العقد و الحل صلی الله علیه و علی الشهداء لدیه
و علی شیعته و شعائره الاول و امهل لاعدائه ممن حارب اولیائه لیزید لهم
الاثم و الخلل و انا رای سر بلسان ولیه ان من خاف الفوت یعجل فاللعنة الدائمة
علی من لم یعاد من عاداه الله و جعله فی الدرک الاسفل و الجنة الخالدة علی من فرط
فی جنب الله و فی اللیل الالیل ما دام فؤاد العارفین مهموما من هموم العقل الاول
و مغموما من غموم النفس الکلیة لطغیان الظلمة علی النور من الجهل الاول حمد خدایی
کرشنور نموده جمیع عالم را بحسین از صبح ازل و مخلع نموده تمام ذرات را بخلعت حیوة

بسا لغو

18 باب و جود حسین که اوست علة العلل و مدد و بوده عقل اول و نفس کلی و طبیعت کلیه را
از حرکات حسین نزد کسیکه عارف باوست بدون انکار و جدل و مصور فرموده آدم
و نوح و ابراهیم و سایر انبیا علیهم السلام را از شعاع حسین که اوست آدم اول و بر طرف نمود
ظلمات سقیفه و شبهات ابو حنیفه را با فتاب شهادت او و از برای عقل اهل عقد و حل
خدا صلوات فرستد بر حسین و بر شیعیان و دوستان حسین و همچنین بر پیغمبران و رسولان
که ایشان از برای آن حضرت شعاع اول و مهلت داد یزیدیان و ابن زیادیان را تا آنکه
گناه ایشان زیاده شود و اشاره فرموده بزبان ولی خود که ان من یخاف الفوت یعجل
و لعنت خدا و نفرین ملائکه باد بر کسی که این دشمنان خدا را دشمن نداشته باشد و بگرداند
خدا او را در درک اسفل و حسرت دائمه باد بر کسیکه تفریط کرده در حق خدا در خصوص
سید الشهداء که او بدولت ملعونه دنیا مغرور شده و نکردند مکر بدترین عمل لعنت
بسیار و حسرت بیشمار مادام که فؤاد عارفان اندوهناک است از اندوه عقل اول و مادام
که سینهای عاشقان غمناک است از غم نفس کلیه بنکبت نادان اول که اصل طینت آن
ملعون است با دو نحس شوم میشوم لعنهما الله تعالی ذات جهل اول اما بعد فقد قال الله
تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم کلوا و ارعوا انعامکم ان فی ذلک لآیات لاولی النهی یعنی
بخورید از نعمتهای خدا و بچرانید چهارپایان خود را از این نباتات عظمی که بحقیقت در
آنها و قدرت هر آینه آیات و علامات است از برای اولوا النهی یعنی صاحبان نهیه
خود و نهی لفظ نهیه جمع است از برای نهیه و او مفرد نهی است و مراد از آن عقل است
که نهی کننده است انسان را از نواهی و منع کننده است فرزندان آدم را از متابعت
امور باطله و ارتکاب قبایح فاحشه و این باصطلاح اهل فصاحت و بلاغت از قبیل
مجاز مرسل است و علاقه آن آنکه عقل مشتق از عقال است و عقال در لغت عرب پای
بند شتر را گویند و چون که راعی شتر خود را پای بند بر بند دان شتر گم نمیشود در بیابان
و چون نفس اماره مانند کان شتر بد سرکش است حق تعالی بواسطه قدرت کامله و حکمت بالغه

بپای بند عقل او را محکم بسته تا آنکه در بیابان بی پایان ضلالت و جهالت و غوایت گم
نگردد و هلاک نشود و در جای دیگر از کلام ساطع النور میفرماید ان فی خلق السموات
و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب یعنی در آفرینش آسمانها
و زمینها و اختلاف شب و روز بوجود صانع هر آینه آیات و علامات است از برای صاحبان
مغز یعنی عقل مغز و بوده و عقل را اراده نموده و جناب قبلة العارفین و سید الموحدین
امیر المؤمنین فرموده است الا انما الانسان عبد لعقله و لا خیر فی عبد لم یکن له
فضل انسان غلام عقل خود است و خیری در غلام بی تمیز نباشد و یکی از شعرای
این بزرگ دنیا و دین فرموده است اذا لم یکن للمرء فعل یزینه و لم یک ذا عقل
متین و لا ادب و ما هو الا ذو قوائم اربع و لو کان ذا مال کثیر و ذا حسب هرگاه
نباشد از برای مردی فعلی که موجب زینت وی باشد و عقل متین و ادب نداشته
باشد هر آینه حیوانی است چهار دست و پا و اگر چه صاحب مال بسیار و حسب عالی بوده
باشد جناب اقدس الهی عقل را صحیح و بوده بود و نخود را بعقل کل و سید انبیا
و رسل محمد مصطفی داده و کجز و همه عالم از وصی و نبی ایشان داده اما اوصیای عقل ما
ما عقل ایشان از عقل پیغمبر ما است بلکه روح القدس که مراد عقل اول است از باغبان
ایشان نوبری چشیده و خورده است چنانکه امام حسن عسکری در بعضی از خطب
فرموده که روح القدس فی جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباکورة و اما عقل
ما ان شعاع اجساد منوره محمد و آل محمد از بین شده بلکه اجساد منوره آن بزرگان دنیا
و دین هفتاد مرتبه از عقل ما صاف تر و لطیف تر است و عقل ما در ساعت همه
عالم از هند و سند و مکه و مدینه و مشرق و مغرب و دریا و صحرا میرود و دور تا سانی
و بر میگردد پس باید تعجب نمود از جسدهای لطیفه ایشان که هفتاد مرتبه از عقل
ما لطیف تر است بجمیع عوالم میرود و بر میگردد و از اینجاست که جناب محمد مصطفی در سه
ساعت از شب در خانه ام هانی خواهر امیر المؤمنین با سما تا عرش رفته و جمیع جاها را دیدن
ملی نموده تا بمقام قرب رفته حرفی شنیده مناجات کرده باز از آنجا بر میگردد و از اینجاست

لهم

19 که امام محمد تقی در یک طرفة العین بطوس میرود و از اینجاست که امام زین العابدین در یک طرفة
العین از راه شام بکربلا میرود برای دفن پدر در هنگامی که سرکوه او جماعت بنی اسد و امیر
المؤمنین میفرماید انا الذی اجوز السموات السبع و الارضین السبع فی طرفة العین یعنی
امیر المؤمنین در خطبه شقشقیه یا خطبه تطنجیه میفرماید منم آنکه هفت آسمان و هفت
زمین را یک چشم برهم زدن طی میکنم منقول است از جناب عقل کل و پیشوای اهل توکل
و مامور با مر قل و سید انبیا و رسل آن بزرگواری که صلوات بر او و نسل تسبیح و تهلیل و تقدیس
خدا است و جمیع کمالات انبیاء و مرسلین نسبت بکمالات او مانند قطره است در جنب
دریا و آبروی او در نزد خدا بمرتبه است که اگر شفاعت ابلیس ملعون کند حق تعالی قبول
میفرماید چه جای شفاعت نمودن امثال ما خطاکاران یعنی جناب مصطفوی محمدی
حدیثی که کلینی در کتاب مستطاب کافی از او نقل کرده که ما حصل آن آنکه حق عز و جل
خلق کرد عقل را از نور مخزون و مکنون در دانش علم خود که هیچ نبی مرسل و ملک مقرب
هیچ بر او مطلع نبودند پس علم را نفس عقل و فهم را روح آن و زهد از دنیا را سر آن
و حیا را دو چشمان آن و حکمت را زبان آن و رافت را همت آن و رحمت را دل آن قرار
داد ثم حشاه و قواه بعشرة اشیاء پس پر کرد عقل را و قوی کردانید آن را بده چیز
بیقین و ایمان و صدق و سکینه و اخلاص و رفق و عطیه و قناعت و تسلیم و شکر
پس خطاب فرمود باو که برو پس رفت پس فرمود اقبل فاقبل بیا پس آمد پس فرمود
تکلم پس او گفت الحمد لله الذی لیس له ضد و لا ند و لا شبه و لا کفو و لا عدیل و لا
مثل کل شیء لعظمته خاضع و ذلیل پس خدا فرمود و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا
احسن منک و لا اطوع لی منک و لا ارفع منک و لا اشرف منک و لا اعز منک
قسم بعزت خودم و جلال خودم که خلق نکردم خلقی نیکوتر و فرمانبردارتر و شریفتر و عزیز
تر از تو بک اوحد و بک اعبد و بک ادعی و بک ارجی و بک اخاف و بک احذر و بک اثیب و بک اعاقب
تو یکتا یکی یاد کرده میشوم و پرستیده میشوم و امید داشته میشوم و خوانده میشوم و ترسیده
میشوم و ثواب میدهم مطیعان را و بسبب تو عقاب میکنم عاصیان را و تحذر

لحشر

العقل ساجداً وكان في سجوده الف عام پس عقل نزد شنیدن این کلام هزار سال
بجای اشاد پس حق تعالی فرمود ارفع رأسك وسل تعط واشفع تشفع سر بردارد
سؤال کن که عطا کرده میشوی و شفاعت کن که شفاعت ترا قبول میکنم پس عرض کرد عقل
که شفاعت مرا قبول کن در حق هر کس که مرا در او خلق کرده پس حق تعالی بملائکه فرمود که گواه
باشید که من شفاعت عقل را قبول کردم در حق آنکسانی که ایشان را عقل داده ام و همان
کتاب از همان جناب منقول است که حق تعالی بعد از خلقت عقل را از نور خود خلق نمود
جهل را پس خلق نمود جهل را از دریای تلخ تاریک پس فرمود اَدْبِرْ فَاَدْبَرَ پس ادبر نمود پس
فرمود اَقْبِلْ فَلَمْ يُقْبِلْ پیش بیاید پس نیامد پس فرمود تکبر کردی پس لعنت کرد او را و همین حدیث
صحیح در مدح عقل و مذمت جهل از برای صاحبان شعور و ادراك کافی است ذلك فضل الله
يؤتيه من يشاء عارفی گفته اعیذا بهر کرا عقل داد چه نداد و هر کس عقل نداری
چه داری نقل است که بعد از قبول نمودن توبه آدم سه چیز برای آدم آوردند عقل و حیا
و دین آدم عقل را قبول کرد پس جبرئیل گفت ای حیا و دین بر کردید و بجای خود بر روید
گفتند که ما را امر کرده اند که از عقل جدا نشویم و در حدیث است که العقل نور في القلب
يفرق بين الحق والباطل یعنی عقل نوریست در بدن چراغی که حق را از باطل و بدانکه
اصل حقیقت انسان که مخلوق خداست مرکب است از وجود که وزیرش عقل است و همت
که وزیرش نفس اماره است که جهل صفت نفس اماره است و بعبارت روشن تر خداوند
حجتی ظاهر برای خلق فرستاده که پیغمبران باشند و حجتی باطن فرستاده که عقل باشد اگر
چه باطن بود با ثبات پیغمبری ظاهر بهر حال در باطن آدم ملك پیغمبری که او را عقل
گویند و یك ابوجهلی که او را نفس اماره گویند بلکه در طرف راست لشکر کشی است از
عساکر سعادت و بیکانه که عساکر عقل است و در طرف چپ لشکر کشی است از عساکر
شقاوت و طغیان که عساکر نفس اماره است با هم نزاع دارند تا کدام غالب و دیگری مغلوب
شوند سردار لشکر سعادت از یکی عقل است که بمنزله امیر المؤمنین است و سردار لشکر
شقاوت از یزیدی نفس اماره است که بمنزله معاویه علیه اللعنه است و در طرف راست حسین

معوی است و طرف چپ یزید معوی است خدا یاری دهد یاری کننده حسین عقل را
و یاری دهنده یزید معوی خار خانه حرف سه نیم فهم سخن کن فهم سخن گر نکند مستمع قوت
نطق از متکلم مجوی پس عقل بیان خدا و خلق معوی است و حجت بر او است نیك و بد را
از خدا باو میرسانند و حسن و قبح اشیا را باو میفهمانند و زبان حق و زبانی میگوید این عمل خوب است
و این عمل ظلم است و بیمروتی است یا این عمل بی انصافی است یا خدا راضی نیست یا این عمل
شیطان است یا این رفتار و بنا پرستان است و صاحبش بر آن ظلم میکند و با طاعت
او روی نمی آید بلکه اطاعت ابوجهل نفس کرده لشکر کشی میکند و بجنگ بدر خاکدان این عالم
میاید و یا اطاعت معاویه نفس میکند و بجنگ صفین این عاریت سرا حاضر میشود
یا اطاعت نفس یزیدی میکند و بصحرای کربلای خاك می آید و حسین عقل را هلاك میکند
هزار حیف که در کربلای عالم خاك حسین عقل تو شد از یزید نفس هلاك حیف نباشد
که دست از یاری چنین عالی تباری برداشته با غاشت چنان ناپاکی درآورده کاهی
این عالی تبار را بدادن شراب بیهوش و گاهی بارتکاب قبایح او را بیهوش کند ای سفیه
اسفه من شارب الخمر کدام سفیه است که سفاهت کرد او بیشتر از خوردن شراب است خارج از
الخمر کما ابدا او کسی بخورد شراب چون بت پرست است بلکه خوردن شراب از بت پرست خارج تر است
و چه خارج از این بدتر که عقل که شریف ترین چیزها است از او زایل شود و چون عقل با مؤمن
باشد همه دنیا را بوی دهند که غیر خدا را سجده کن نکند و ممکن باشد که در وقت مستی
سگی را سجده کند و هر که مست شد شیطان با او قرین است من بات سکرانا بات عروسا
للشيطان یعنی کسیکه مست بخوابد شیطان با او وصل میکند و خورنده شراب دیوانه میشود
بلکه خورنده شراب قبل از خوردن شراب عقل خود را هلاك نموده و دیوانگی را بر خود صادق
آورده که آن شراب تلخ نجس را مقدم میدارد بر غذاهای با حلاوت حلال طیب طاهر
و تامل نمیکند که به بیند محبت خدا یعنی عقل حضرتش چه چیز است و بعد با او نزاع کند دفعه
سخن یزید میشنود بالمره دست از نماز و روزه بر میدارد بخوردن شراب تا آنکه لا یعقل
میشود و از پیش عقل که محبت خدا و خلافت میرود تا آنکه مرتد میشود شاید که آن وقت با مادر

خود یا خواهر خود مرنا کند یا پسر خود لواطه کند که نعل یزید است و الحق جای آن دارد
که جناب شارع او را هشتاد تازیانه تادیب کند و حد زنند و در دفعه دویم باز چنین
کند و در دفعه سیم نیز تادیب کند و در دفعه چهارم بنا بر احوط چون ارتداد او اصرار او در کفر
او را بیند که مسلمان نمیشود و دست از یاری یزید بر نمیدارد و روی بحسین نمی آورد
آورا بشمشیر تادیب کند و دنیا را از لوث وجود آن ناپاك پاك کرمانند اما شراب محبت خدا
که طهور است مر عاشقان شنفته را سبب ظهور نور علی نور است شراب محبوب محبان خدا
که در وصف میکند صد مرده ماهی ان لله شرابا لاولیائه اذا شربوا طربوا واذا طربوا
سكروا واذا سكروا شكروا واذا شكروا طلبوا واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا
تابوا واذا تابوا خلصوا واذا خلصوا وصلوا واذا وصلوا انفصلوا واذا انفصلوا
اتصلوا واذا اتصلوا احصلوا یعنی دوستان خدا در بوستان الطف اقلح فرح این شراب
نابخورند و در طرب آیند چون در طرب آیند مست شوند یعنی در شعف آیند چون
در شعف آیند در شکر گذاری آیند و چون در شکر گذاری آیند در طلب آیند و چون
در طلب آیند بیابند و چون تایب شوند خالص شوند و چون خالص شوند واصل شوند
و چون واصل شوند حق را کم کنند او را دریابند و چون او را دریابند حاصل شوند و
اگر شراب میجوئی این شراب نوش کن والا هر که کرمیخواهی بخور و در مذمت شراب نجس همین
بس که اگر قطره از آن در چاه بچکد همه آب چاه را باید بکشند نابر مشهور میانه علما و اعلام
و اگر شراب در ظرفی باشد در میان خانه نماز در آن خانه مکروه است پس اگر در شکم
باشد حال نماز چگونه است بلی در حدیث است من شرب الخمر لم يقبل صلوته اربعين
ليلة کسیکه شراب بیاشامد تا چهل روز نمازش قبول نشود و بعضی از فقها گفته اند یحرم
الاكل من مائدة يكون عليه الخمر حرام است خوردن نان از سفره که در آن سفره شراب
گذارند چنانکه در شرح لمعه و غیر آن تصریح شده بان ملعون من جلس على مائدة يشرب
عليها الخمر و از این حدیث میرسد که نشستن بر چنین سفره حرام است شاعری گفته
اول ز شراب خانه ویران شدن دویم ز خدا و خلق بیگانه شدن سیم تو اگر با صلح

زهش نکوی زرد ادن و که خوردن دیوانه شدن و از جمله مسائل فقهیه است که
ظرفی که بشراب آلوده شده هفت مرتبه شستن در کار است پس شکم شارب الخمر را چند
مرتبه باید شست پاك نخواهد شد مگر بجلاب آتش جهنم و بر خدا لازم است که بد
خورندگان شراب را از چرك و خون فروج زناکاران و در بعضی از اخبار است که شراب
ملعون است و اشامنده آن و ساقی آن و فشارنده آن و عرس کننده درخت آن و بعبارت دارنده
آن و فروشنده آن و خورنده آن ملعونند و آن نزد خدا بت پرست و مشرك است و همین
بس است که جناب سید الموحدین فرموده است که هر گاه قطره شرابی در دریائی بچکد
و آن دریا بخشکد و گیاهی بروید و یکی از گوسفندان کله بخورد از آن گیاه دریا و بعد
آن گوسفند داخل شود بگله و مشتبه شود من گوشت تمام آن گله را نمیخورم و باز شنیده
شد از نقه که فرموده اند که هر گاه قطره از شراب در چاهی بچکد و آب آن چاه را بکشند و
از گل آن آبچاه خشت کنند و مناره بسازند من در بالای آن مناره اذان نمیگویم آیا
مسلمانان بر جنازه چنین کسی نماز میکنند منزه منزه ابدا ابدا ابدا و بالجمله عقل را باید
محافظت کرد و متابعت امر و نهی آن نمود و خداوند عالم در آدمی قوه خلق کرده که صرف
طاعت می شود نام او عقل است و اگر او را صرف دنیا پرستی کند نام او نکری و شیطنت است
لکن گاهی عقل و شیطنت با هم مشتبه میشود چنانکه معجزه و سحر مشتبه شود و مردم گاهی
شیطنت را عقل میگویند و معروفند بان مثل عالم یا حاکم یا پادشاه یا عوام کالانعام
یا عامل دیوان که در دنیا داری تدبیری نیکو میکنند و مورا می شکافند و در تحصیل
دنیا با نفس ناطقه خود را مدبر پول پیدا کردن ضایع میکنند و در تهیه اسباب آن تصدیع
میکشند و از ممر حلال و حرام مال دنیا را جمع میکنند با اینکه وارث صاحب پارچه نانی
باشد عرض پادشاه فلان اقلیم را به نیکوئی بتصرف در آورد و یا حاکم فلان ده را بخوبی
گرفت و ماننده اینها عقل نیست اینها را نکری و شیطنت گویند نه عقل و عقل است که
کلینی در کتاب مستطاب کافی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق سؤال
کردند که ما العقل یعنی چه چیز است عقل حضرت فرمود العقل ما عبد به الرحمن واکتسب

بدالجنان یعنی عقل آن چیزیست که خدا را بدو حمن بسبب آن عبادت کرده میشود و بهشت عنبر سرشت
بآن تحصیل کرده میشود راوی عرض کرد که آنچه در معاویه بود که تدبیر سلطنت و جهانبانی را بر وجه
نیکو میکرد چه بود فرمود تِلْكَ النَّكْرَى وَتِلْكَ الشَّيْطَنَةُ یعنی آن زیرکی و شیطنت بود و عقل نبود
بدانکه علما گفته اند که فهمیدن عقل موقوف است بر بیان ماهیت او و اختلاف آراء و مصطلحات
او اگر چه عقل بمعنی تعقل اشیاء است و در اصطلاح بر چند امر اطلاق میشود بعضی از معانی
که مؤید ماست ذکر میکنیم اول آنکه قوه ایست که سبب تمیز خیر و شر و تمیز میان این دو است و عقل
باین معنی مناط تکلیف است و مناط ثواب و عقاب است دوم ملکه ایست در نفس که میخواند
نفس را بسوی اختیار خیر و اجتناب شر و باین قوه قوی میشود نفس بر زجر دواعی شهوانیه
و غضبیه و وساوس شیطانیه و احتمال میدهد که این کمال از او آن باشد انقص از آن با مراتب با
از احوال مردم ظاهر میشود که این غیر از آن است و آنچه از روایات ما ظاهر شده است از تتبع اخبار
ائمه هدی آنکه خلق کرده است خدا در هر شخصی از مکلفین قوه و استعدادی از برای امور
و اختلاف بسیار و اقل درجات آن مناط تکلیفات است و بهمین قوه ممتاز میشود عاقل از
مجانین و با اختلاف این قوه مختلف میشود تکالیف و هر کس که این قوه در او اکمل است تکلیف
او اشق است و اصعب و تکمیل این قوه در هر شخصی بحسب استعداد خودش بواسطه علم و عملست
پس هر قدر که سعی میکند در تحصیل آنچه نفع دارد از علوم حقه و عمل میکند بآن این قوه
کامل میشود و نظر بآنکه علوم متفاوت است در مراتب نقص و کمال بناء علی هذا اکثر مردمان
علمشان بمبدأ و معاد علم تصوریست و در بعضی تصدیقی ظنی است و در کم کسی تصدیق
اضطراریست و لهذا عمل نمیکنند بآنچه مدعی اند که میدانند پس چون کامل شد علم و رسانید صاحب
خود را بحد یقین ظاهر میشود آثار آن بر صاحبش در همه حین و مقام این تحقیق جای
دیگر است و قوه که مردم استعمال میکنند در نظام امر معاش هرگاه موافق قانون شرع باشد
این را عقل معاش گویند و هرگاه استعمال کنند در امور باطله و حیل فاسده نامیده میشود
بنکری و شیطنت چنانکه امام علیه السلام بیان فرموده و اعلا مراتب عقل که در استنطاق و
اقبال و ادبار که در حدیث خلقت عقل قریب ذکر شد اگر چه بر یکی از معانی مسطوره

لمحتمل

محتمل است که حمل شود الا آنکه چون تصور آن خالی از نوع عرفان نیست عرض میشود که چون ائمه
هدی وسایل میان حق تعالی و خلقند در افاضه جمیع رحمتها و کمالات بناء علی هذا مراد
از عقل نور پیغمبر است که منشعب میشود از نور او انوار ائمه هدی پس استنطاق او حقیقت
ترجمان مراد از اقبال ترقی او است بمرتبه کمال و حجب او است باعلی مدارج قرب و وصال و مراد
از ادبار او و انزال او است بسوی بدن بامر تکمیل خلق است بعد از غایت کمال و این مستلزم
تنزل از غایت مراتب قرب است بسبب معاشرت خلق و اشاره باین دارد قول حق که قد
أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا و محتمل است که مراد از اقبال اقبال بسوی خلق و ادبار رجوع
بسوی عالم قدس باشد بعد از اتمام تبلیغ رسالت و مؤید اینست از مقدم بودن ادبار
اقبال در بعضی از اخبار و آنکه خدا فرموده که خلقی محبوب تر از تو خلق نکرده ام محبوبیت
کردن خلق بکر بخطاب نبوی و وح ایشان است وَإِيَّاكَ آمُرُ که در حدیث وارد است یعنی شما
مکلفید بتکالیف چند که غیر شما مکلف بآن تکالیف نیستند زیرا که صحت عبادت مردم
موقوف است بولایت شما و ممکن است جمع بین الروایتین که أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلُ
وَأَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي بر فرض صحت سند اول بعضی که اشاره بآن شد و تحقیق این مقام
محتاج است ببسط و اطناب مناسب این کتاب مستطاب نمیدانم وَاللهُ الْمُوَفِّقُ لِلصَّوَابِ
و از جناب عقل کل و سید انبیا و رسل پرسیدند که عقل چه چیز است فرمود الْعَمَلُ بِطَاعَةِ اللهِ
وَالْعُمَّالُ بِطَاعَةِ اللهِ هُمُ الْعُقَلَاءُ یعنی عقل عمل کردن بطاعت خداست و عمل کنندگان
بطاعت خدا صاحبان عقلند این حدیث شاهد بر مدعاست و در کتاب درر و غرر است
كَمِ مَنْ عَقَلَ تَيَقَّظَ مِنْ غَفْلَتِهِ وَتَأَهَّبَ لِرِحْلَتِهِ وَعَمَّرَ دَارَ إِقَامَتِهِ یعنی کسیکه عقل
دارد از خواب غفلت خود بیدار میشود و مستعد میشود برای کوچ کردن از این عالم
و سرای خود را تعمیر میکند خانه یعنی که همیشه در آنجا خواهد بود و دار بقاست پس کسیکه اختیار
کند دنیا را بر آخرت او بی عقل است و فرموده که الدُّنْيَا دَارُ مَنْ لَا دَارَ لَهُ يَجْمَعُهَا مَنْ لَا
عَقْلَ لَهُ دنیا خانه کسی است که در آخرت خانه ندارد و جمع میکند دنیا را کسیکه عقل ندا
باشد يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَحْتَرِزَ مِنْ سُكْرِ الْمَالِ وَسُكْرِ الْقُدْرَةِ وَسُكْرِ الْعِلْمِ وَسُكْرِ الْمَدْحِ وَسُكْرِ

مناسبات
تشبیهات دنیا که مسطور است
در کیمیای سعادت غزالی آن قدر

الشَّبَابِ فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيَاحًا خَبِيثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَتَسْتَخِفُّ الْوَقَارَ یعنی سزاوار است
از برای عاقل آنکه احتراز کند از مستی مال که بدولت بی مست نگردی مردی و از مستی سلطنت
و حکومت و از مستی علم و از مستی مدح مواجهه و از مستی جوانی بدرستی که از برای هر یک از اینها
بادهای خبیثه است که سرمایه عقل را و سلب میکو دانند تمکین و وقار را و مبتلای باین
مستیها بدتر بهوش میآید تا از مستی شراب چنانکه فرموده اند سُكْرُ الْغَفْلَةِ وَالْغُرُورِ أَبْعَدُ إِفَاقَةً مِنْ
سُكْرِ الْخُمُورِ و فرمود ابو الحسن موسی بن جعفر عم که ای هشام الله تبارک و تعالی بشارت داد
فرموده فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللهُ
وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی فرموده که یا محمد بشارت ده بندگان مرا آنچنان کسانی
که میشنوند سخنان حق را پس پیروی میکنند بهتر از آن چیزی که شنیده اند ایشان آنکسانند
که خدا ایشان را هدایت کرده و ایشان کسانیند که صاحبان مغزند یعنی صاحب عقلند
پس متذکر کرده صاحبان عقل را باحسن ذکر و تحلی ساخت ایشان را به نیکوترین حلیه پس
فرمود در سوره بقره که يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ پس فرموده میدهد حکمت را یعنی عقل را خدا بهر کس که بخواهد
پس هر کس که داده شد باو حکمت یعنی عقل پس بتحقیق داده شده است خیر بسیار و متذکر
نمیشوند مگر صاحبان عقل بمواعظ بغیر که دادن حکمت را در اینجا تعبیر بعقل تعبیر است بآنکه
در این آیه نیز مراد عقل است ای هشام میفرماید خدا در کلام خود إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ
لَهُ قَلْبٌ یعنی در این یاد آوردن است از برای کسیکه دل دارد یعنی عقل دارد و فرموده
وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَيِ الْعَقْلَ یعنی لقمان حکمت دادیم یعنی عقل دادیم ای هشام
إِنَّ لِلهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ
وَالْأَئِمَّةُ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَهِيَ الْعَقْلُ یعنی خداوند از برای مردم دو حجت فرستاده حجت ظاهر
و حجت باطن اما حجت ظاهر پیغمبران و ائمه هدی هستند و اما حجت باطن عقل است ای هشام
إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ وَنَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ
وَأَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا یعنی بدرستیکه عاقل

نظر

نظر میکند بسوی دنیا و اهل دنیا پس میداند که بمشقت حاصل نمیشود و نظر میکند بسوی
آخرت و اهل آخرت پس میداند که بمشقت تحصیل نمیشود پس اختیار میکند بمشقت آنکه باقی
تر باقی تر است ای هشام مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِلَا مَالٍ وَرَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَالسَّلَامَةَ فِي
الدِّينِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللهِ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكْمِلَ عَقْلَهُ فَمَنْ عَقَلَ قَنِعَ بِمَا يَكْفِيهِ وَمَنْ
قَنِعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَغْنَى وَمَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا یعنی هر کس که غنا
میخواهد بی آنکه مال داشته باشد و راحت دل میخواهد از حسد و سلامتی دین میخواهد پس
باید که تضرع کند بسوی خدا باینکه عقلش را کامل کند پس کسیکه عاقل باشد قناعت میکند
بقدر کفاف و هر کس قناعت کرد بقدر کفاف مستغنی میشود از جمیع خلق و هر کس قناعت نکرد
بقدر کفاف بی نیازی هرگز برای هم نمیرسد از جناب امیر المؤمنین عم مرویست که مَا
عُبِدَ اللهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ وَمَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ شَتَّى الْكُفْرُ
وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ وَالرُّشْدُ وَالْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ وَفَضْلُ مَالِهِ مَبْذُولٌ وَفَضْلُ قَوْلِهِ
مَكْفُوفٌ یعنی عبادت کرده نمیشود خدا بچیزیکه بهتر از عقل باشد و تمام نمیشود عقل مردی
آنکه در او چند خصلت بهم رسد ایمن میشود مردم که عقل او کامل است از کفر و شر و امید
رشد و خیر باو داشته میشود و زیادتی مال خود را بذل میکند و زیادتی کلام خود را نگاه
میدارد وَنَصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوتُ و از دنیا نصیب او است قوت و از علم سیر نمیشود
يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِ وَيَسْتَقِلُّ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ وَيَرَى النَّاسَ
كُلَّهُمْ خَيْرًا مِنْ نَفْسِهِ وَأَنَّهُ شَرُّهُمْ فِي نَفْسِهِ وَهُوَ تَمَامُ الْأَمْرِ یعنی عمل مردم را بسیار
میشمارد و عمل بسیار خود را کم میشمارد و همه کس را بهتر از خود میبیند و خود را بدتر از همه
کس میداند و ذلیل بودن نزد خلق و عزیز بودن نزد خدا محبوب تر است نزد او از ذلیل بودن
نزد خدا و عزیز بودن نزد خلق و تواضع نزد او محبوب تر از بزرگی این بود تمامه عقل ای هشام
عَلَامَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ يُجِيبُ إِذَا سُئِلَ وَيَنْطِقُ إِذَا عَجَزَ الْقَوْمُ عَنِ الْكَلَامِ
وَيُشِيرُ بِالرَّأْيِ يَكُونُ فِيهِ صَلَاحُ أَهْلِهِ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ هَذِهِ الْخِصَالُ الثَّلَاثُ فَهُوَ أَحْمَقُ
یعنی نشانه عاقل آنکه در او سه خصلت است هرگاه سؤال کرده شود تواند جواب گفت و هرگاه

اک

العُجب

مردم از سخن کفتن عاجز شوند او سخن تواند کفت و هر کاه طرف مشورت او واقع شوند اقرار دهند
آنچه صلاح ایشان در آن و در آن خیانت نکند پس هر که دارای این سه خصلت نباشد او احمق
است امیر المؤمنین فرمود لا یجلس فی صدر المجلس الا رجل فیه هذه الخصال او واحدة منهن
فمن لم یکن فیه شیء منهن فجلس فهو احمق امیر المؤمنین فرمودند نمی نشیند در صدر
مجلس الا مردی که در او این سه خصلت یا یکی از اینها باشد و الا هر کاه چنین نباشد و در
صدر مجلس بنشیند او احمق است اسحق بن عمار عن ابی عبد الله قال قلت له جعلت فداک
ان لی جارا کثیر الصلوة و کثیر الصدقة و کثیر الحج فقال یا ابا اسحق کیف عقله قلت
جعلت فداک لیس له عقل فقال لا یرتفع بذلک منه اسحق بن عمار از امام جعفر صادق
پرسید که فدای تو شوم همسایه دارم بسیار نماز میکند و بسیار حج میکند پس حضرت
فرمود یا ابا اسحق چکونه است عقل او عرض کردم فدای تو شوم عقل ندارد حضرت فرمود
با این عمل مرتبه از برای او حاصل نمیشود در حدیث است که جناب رسول خدا صلعم کذار
افتاد به دیوانه فرمودند ما هذا چیست این عرض کردند انه المجنون این دیوانه است
حضرت فرمود بلکه مصاب است یعنی عقل او رفته و دیوانه نیست و دیوانه آنست که با وجود
عقل دنیا را بر آخرت اختیار کند پس بنا علی هذا اکل عالم دیوانه اند مکر قلیلی و قول المجنون
فنون لو عقل اهل الدنیا لخربت الدنیا اکر عاقل شوند اهل دنیا هر اینه خراب میشود دنیا
هو سخن کفته یا دیوانه ام من یا کل عالم و خدا نیز شهادت داده که اکثرهم لا یعقلون پس
اثبات و اخبار دلالت کرده که عاقل آنست که تحصیل رضای ایشان خدا و جنت ابدی و
بهشت سرمدی و نعمتهای آن و عیشها را خوب کند و سفیه و دیوانه کسی است که آخرت را
واکذارد و مال دنیا را تحصیل کند ای آنکه اسلام بوجود بسته و لاف عقل و هوش و ایمان
میزنی آخرت طلب کن و از پستی دنیا همین بس که مال آن را بهر کبر و هیو و سلطنت او را
بهر فاسق فاجر چون فرعون و نمرود و زود و سرخ دنیا را بهر ظلوم جهول و بزرکی آن را به
دشمن خدا و رسول داده حکایت در روز عیسی دنیا را دید بصورت پیره زنی پشتم کرده
و چادر رنکینی بر سر و دستی بحنا بسته و دستی بخون آلوده ساخته کفت ای ملعونه پشت

چرا خم کرده کفت برای آنکه مدت بسیار و بیرون کذشته ندیم فرعون بوده ام و با نمرود نشسته ام
از قارون خبر دارم از حال شداد مطلع کفت چنین پیر شده این چادر شب رنکین چرا سر
کرده کفت دل جوانان را باین میفریبم کفت این دست نکار بسته چیست کفت حالی شوهر
کردم کفت این دست بخون آلوده چیست کفت حالیا شوهری کشته ام عیسی متعجب شد
کفت یا روح الله این عجب است که پدر را میکشم پسر طالب من میشود پسر را میکشم پدر عاشق
من میشود ای عیسی عجب تر آنکه این قدر شوهر کرده ام دست یکی بمن نرسیده و با بکارتم بدان
سبب که ایشان مرا خواستند و من ایشان را نخواستم و هر که مرا نبود مرا نخواست خوشا بحال
مردی که پشت دست زد بر سینه این پیره زال پر حیله و محتال شوهر کش کذارد و از دام
علایق او کریزان شود ما الدنیا ما شغلک عن الله یعنی دنیا آنست که ترا از یاد خدا باز دارد
و الا پیغمبر فرموده نعم المال الصالح للرجل الصالح نیکو مالی مال الحلال برای مردی که صالح
کند و مردم برساند و حقوق الهی را عمل آورد الدنیا قنطرة فاعبروها و لا تعمروها
دنیا مثل پلی است عبور کن و تعمیر مکن او را و خانه بر سر پل مساز حب الدنیا راس کل
خطیئة انما الدنیا لهو و لعب ای آنکه دعوی طلب آخرت میکنی کو زهد و ورع و تقوی
و کمی طمع و صدر و کار خوزو وصیت و نافله شب و تلاوت و عمل و علم و کمی حرص و اخلاق
و عبادت و انفاق و معرفت و ریاضت و حضور مسجد و نماز جماعت و دل سرد از دنیا
و میل با آخرت و اهتمام در بندکی و ترک معصیت و استعداد برای مرگ و توبه و تدارک
توانکران بغیر پول و ترتیب و اسرف بو جعلی فکری و ذکری ندارند فتکوی بها جباههم
و جنوبهم و ظهورهم و زارعان بغیر از بذر و آب و تخم و نفقة القنوة و محصول و صیفی
و حاصل شتوی و کاو و زمین و کاو و بیل تدبیر و تفکری ندارند نسوا الله فانسیهم و
بازاریان بغیر از تغیر کفش و کلاه و مغبون کردن خلق خدا و غش کردن و کم فروشی نمودن
و ضایع نمودن نماز و فحش دادن هر بی نیاز فکری و ذکری ندارند قل الله ثم ذرهم
و عوام و اهل روستا بغیر از جو پیدا کردن و هفت دوده پر کردن کاری و باری ندارند
یاکلون کما تاکل الانعام فالنار مثوی لهم و پادشاهان و سپه کذارها ای یعنی شاهان دکان

بغیر از آباد شدن خزینه و مضاعف نمودن دفینه و زیاد کردن مالیات و صادره و باج
و مطالعات و کوفتن شهری و خراب کردن هر دیاری و ریختن خون هر مسلمانی شغلی
و عملی ندارند قال الله اعملوا ما شئتم و عاملان از سلک کمتر و کمرکشان سلک از ایشان
مراتب بهتر غیر از شیطنت و چغلی کردن نزد هر ستمکو و راه مداخل پیدا کردن از برای هر ظالم
اجرونه فا بالبیدن و دو رنکو بودن در بر چیدن خوانر هر پیره زن فکری ندارند
و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و زنان نادان بغیر از رنکینی
افزار و پالان و چرب بودن آخر و بر بودن کاهدان و متعدد بودن پیراهن الجبه و کتان و جمع
نمودن یاقوت و زمرد و درست بودن اساس سرحمام و اصلا نبودن در بند دین و ایمان
کاری و باری ندارند ان کیدکن عظیم و قال علی بن ابی طالب دع ذکرهن فما هن
وفاء ریح الصباء و عهودهن سواء پس میدانم که عاقل در میقام کدام و کودکان بغیر
از حصه شفتالو و خاکبازی و استخوان بازی و این طرف و آن طرف دویدن و جاو
بی نیازی کاری و باری ندارند اعلموا انما الحیوة الدنیا لهو و لعب و نوای نادانان
کان مکر که همین کودکان میعقلند و نو برایشان میخندی که طلا و نقره و جواهر و ملک و خانه
و باغ را کذارده اند و بسنک و چوب و خاک و کرده و تخم که هیچ منفعت ندارد بازی میکند
و بان خوشنودند و وقت غروب بغیر از خستکی و تعب و واماندکی چیزی از برای ایشان
نماند بلکه کودکان چهل ساله و پنجاه ساله هم میعقلند و بر ایشان اهل بصیرت میخندند
که نعمتهای بهشت از حور و قصور و غلمان و نهرهای جاری بهشت و عمارتهای بهشت
که خشت طلا و نقره داده و سنکریزهای آن از جواهر و پادشاهی و حکومت آن ابد
الدهر بیما ند ترک کرده اند و بمال و منال و آب و خاک و حکومت این دنیای پوچ و غنیمت
سریع الزوال بی اعتبار بازی میکنند و مصداق ذرهم یا کلوا نیرهم شب و روز عمر بان
خوشنودند و وقت غروب عمر خود بغیر از تعب و درد که چیزی از برای ایشان نیست و این
و این میعقلان را تماشا میکنند و میروند و دیکران منصرف میشوند و خوشها میکنند
و ورور و بالش براهام بانده مانند انطفلها بو سر حصة شفتالو اجکها میکنند و چون

غروب شد همه را بر سر بوته میریزند و دست خالی بخانه میروند هم چنین کودکان چهل ساله
در وقت مردن همه را میریزند و بخانه قبر با دست خالی میروند هم چنین کودکان این بلوغ
دو بلوغ است بلوغ اطفال و بلوغ رجال و بلوغ اطفال بیرون آمدن منی است از ایشان
و بلوغ رجال بیرون آمدن ایشان است از منی و قاعده است که در وقتیکه اطفال بالغ
میشوند بهتر را دیدند چیت و آو دست بر میدارند و بهتر را اختیار میکنند مثل طلا و نقره
و باغ و ملک هم چنین باید کودک چهل ساله بالغ شود باید دست از مال دنیا و بزرکی
دنیا و استراحت دنیا و زینت و سرخ آن بردارد و روی بتحصیل بهشت و نعمتهای او آورد
می بینی که حضرت عیسی چنان قدرت داشت که طفل خارکشی را یک روز و یک شب بجهت
حکومت و پادشاهی رسانید و خودش آن را قبول نکرد و پیمانه کهنه و نان جوی قناعت کرد
و بخانه و آشیانه و بغلام و کنیز و سیلک و باغ و سیال و منال و اثاث عمر مبارک کند تا
چرا اکر بهتر را کهنه تو دامنطا و آن را میکشید و چنین کسی را عاقل کویند پیغمبر فرموده اذا اراد الله
بعبد خیرا زهده الله فی الدنیا و رغبه الله فی الاخرة هر کاه خدا خیر بنده خواهد او را
تارک دنیا میکند و راغب آخرت میکند بجهت آنکه دامن از حرام تر میچیند حلالش عذاب نیز دارد
حلالش حساب نیز دارد و تزودوا فان خیر الزاد التقوی ای عزیز خود انصاف بده که آیا کسی
عقل داشت که ترک دنیا کرد یا قارون که در طلب دنیا از هم درهم و دنانیر بر روی هم
اندوخت و عاقبت او بانجا رسید که شنیده شعر از بی دو رخ بر فت عیسی بفلک زا
دار بود در پی بر فت قارون بدرک از اینجا که شاعر کفته عقل و دولت قرین یکدکر ند هر که
عقلیست دولت نیست مراد دولت دنیاست بلکه دولت آخرت است زیرا که از جمع کردن
دنیا کمالی بهم نمیرسانند بلکه در غالب صفات رذیله از عجب و غرور و تکبر از او بهم میرسد
و حق تعالی از این جهت است که علم را بدوستان خود داده مال را غالبا بدشمنان خود داده
سید اهل عقل و علم علی فرموده اند شعر رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للاعداء مال
پس مراد شاعر از دولت آخرت است که تحصیل علم و اخلاق و عبادت باشد که آدمی از برای
این خلق شده و آیه شریفه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون شاهد است و پیغمبر

فرمود بعثت لاتمم مکارم الاخلاق مبعوث شدم از برای آنکه تمام کنم مکارم اخلاق را
ونفس ناطقه از مکارم اخلاق کمالی بهم میرساند وان کمال موجب قرب ومجاورت روحهای نبیین
از انبیاء ومرسلین وملائکه مقربین وموجب خلود بهشت میشود ای دنیادار دوم دارایا
بگوشت نرسیده که پیغمبر فرموده که داخل شدن شتر در سوراخ سوزن اسانتر از داخل
شدن غنی است در بهشت بلی پولداران عاقل ایشان کسی است که از ممر حلال تحصیل کند
وبدست خود انفاق کند انها را در راه خدا تا نفس ناطقه او ملکه جود وسخاوت بهم رساند و
لا اقل تشبه کرده بدوستان خدا والا انکه از مال پولدار اینست که نام خود را عاقل گذارده وکیسه
از او قبول نمیکند او عاقل است هر گاه رفتار عقلا را میخواهید بشنوید در کتاب مستطاب
کافی از امام محمد باقر علیه السلام منقول است ان خیارکم اولوا النهی قیل یا رسول الله من اولوا النهی
قال هم اولوا الاخلاق الحسنة والاحلام الرزینة فرمودند بهترین شما کسانیند که صاحبان
اخلاق حسنه وصفات مستحسن است وصاحبان حلم ورحم وبر والدین وتفقد حال فقرا و
همسایگان ویتیمانند وطعام میخورانند مومنین را وبهمه کس سلام میکنند ونماز میکنند
وحال انکه مردم در خوابند ودر حدیث امیر المومنین ع فرمودند لا غنی کالعقل ولا فقر
کالجهل ولا مال اعود من العقل نیست دولتی مثل عقل ونه فقری مثل جهل ومالی پر نفع
تر از عقل لیس للعاقل ان یکون شاخصا الا فی ثلث مرمة لمعاش او خطوة فی معاد او لذة
فی غیر محرم نیست برای عاقل که حرکت کند مگر در سه چیز مرمت کردن امر معاش یا گام زدن
در امر معاد یا لذت بردن در امری که حرام نباشد ما استودع الله فی امرء الا استنقذه
به یوما ما نسپرده است حق تعالی بمردی عقل را مگر انکه نجات میدهد او را یکروزی بسبب
عقل ای عزیز بزرگوار او گوهری که از صدف غیب بساحل ظهور رسید عقل بوده که اول ما خلق الله
العقل بر فرض صحت سند احدیث ینبغی للعاقل اذا کان عاقلا ان یکون له اربع ساعات
من النهار سزاوار است از برای عاقل انکه بوده باشد از برای او چهار ساعت از روز
ساعة یناجی فیها ربه وساعة یحاسب فیها نفسه وساعة یاتی اهل العلم الذین
یبصرونه وینصحونه وساعة یخلی بین نفسه ولذاتها من امر الدنیا فیما یحل ویجمل

اگر نیست نوکر نیست [illegible]
[illegible]

کمناجات کند در ان با پروردگار خود وساعتی که محاسبه کند در ان با نفس خود وساعتی
که بیاید نزد اهل علم تا بینا کنند او را با امر دین او ونصیحت کنند او را وساعتی دیگر که نفس
با استراحت اندازد با یکدیگر رها کند از اکل لذت بردن از چیزی که حلال است در کتاب عقد الجمان
که در ساعت مناجات لطفهای حضرت باری در باره خود ببین که ما میدانیم که پادشاهان
دنیا که مثل ما بندگانند وعاجزند وقادر نیستند که دفع ضرر را از خود بکنند ومحتجبند از مردم
در روز بواسطه حاجبان ودربانان اما در شب بستن درها ونگهبانان بسیار وهر گاه
در مجلس نشستند احاد مردمان نمیتوانند داخل شوند بر ایشان مگر بمشقت بسیار واز جانب
بخدمه ایشان وتحفه بیشمار واما ادنی واوسط مردمان که داخل شدن برای ایشان میسر نمیشود
وهر گاه بعضی مردی فرستاد که نزد من بیا میخواهم طلب بچه قدر از مرد خوشحال میشود ومهیای
ملاقات میشود ولباسهای نیکوی خود را می پوشد وظاهر خود را زینت میدهد وکلمات لطیفه
بتخیله خود در می آورد که هر گاه بگوید در نزد پادشاه مقرب شود وهر گاه بحضور نرفت بالمره
روز بعد یا مهیای حضور نشد یا حاضر شد بی آنکه خواهش داشته باشد از روی کسالت
یا جامه های نیکو نپوشید دلالت میکند بر اعتنا نکردن او بشان پادشاه شکی نیست که او غیر رشید
وسفیه است وبیعقل است وشکی نیست که پادشاه هم اعتنا باو نمیکند وحاجبان ودربانان
واو را مانع نمیسازند که بحضور بیاید بعد از این ومیدانیم که پادشاه ما پادشاهان حاضر است
با ما در همه اوقات وناظر است بسوی ما در هر آن میشنود کلام ما را ومیداند انچه در ضمیر ما است
نیست برای او دربانی ونه حاجبی ودر هر روز پنج مرتبه ندای حی علی الصلوة حی علی
خیر العمل ما را بحضور خود میطلبد که بیا وحاجات خود را از من بخواه واین خواستن حاجات را
از تمام ادب قرار داده وترک خواستن را از جمله تکبر شمرده بلکه سؤال کردن من وما ارزیدن را
در هر روز وشب پنج مرتبه بر ما واجب کرده وقرار داده ثوابهای عظیم برای نماز کرده ودنیا وانچه
در او است از کمترین آن ثوابهاست پس وعده داده بر ترک سؤال العقاب را وتخویف نموده ما را
بعذاب در ره نار همانا دلیل است در رضا الهی کرم وتفضل نسبت بما ایا کی عزیزتر از این پادشاه
میشود وایا دیوانه تر وکم عقل تر از کسی که غافل شود از این پادشاه که تاخیر کند عبادت را یا حاضر

شود بحضور وقلب یا ملبس مکدر وقذر باشد از کثافات معنویه ومحبت دنیای دنیه وحال
انکه حضرت باری میداند ومطلع است بر خفایای امور بنده وهر گاه بنده تلعب بر بندی چنین
کند اعراض میکند از او یا نمیترسد که پادشاه پادشاهان ومعبود کار عالمیان از او اعراض
کند واو را از خدمت خود معزول کند ودور گرداند او را از مقامات رضا واو را از رحمت خود
دور گرداند تا بوده باشد از خاسرین دنیا واخرت لا حول ولا قوة الا بالله ودر حکمت الاداب
ینبغی للعاقل ان یکون عارفا بزمانه حافظا علی لسانه مقبلا علی شانه مستوحشا من اوثق
اخوانه سزاوار است انکه عاقل بینا باشد بزمان خود واهل زمان خود ونگاه دارنده باشد
زبان خود را وپیوسته متوجه کار رفتار خود وامر معتمدین برادر خود در وحشت باشد ودر کتاب
روضة الواعظین از جناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله که من تعلم مسئلة واحدة قلده الله
یوم القیمة الف قلادة من النور وغفر الله له الف الف ذنب وبنی له مدینة من ذهب
کسیکه یاد گیرد از مسائل دین خود یک مسئله خواه واجب یا سنت حق تعالی بگردن او میاندازد هزار
قلاده از نور وبیامرزد هزار هزار گناه او را وبنا کند برای او شهری از طلا من امسک عن
فضول المقال شهدت بعقله الرجال ومن جالس الجهال فلیستعد للقیل والقال کسی که
باز دارد خود را از زیادتی سخن وحرفهای بی مصرف گواهی دهند مردمان بعاقل بودن او
وکسیکه بازدارد خود را مجالست کند با نادانان مهیا شود برای قیل وقال وارد شده است
که مردی از انصار بخدمت رسول مختار عرض نمود که یا رسول الله هر گاه حاضر شود جنازه مسلمی
وحاضر شود مجلسی از اهل علم حضور مجلس عالم بهتر است که تشییع جنازه ودر حضرت فرمودند که
اگر کسی باشد به تشییع جنازه ودر حضور مجلس عالم بهتر است از هزار تشییع جنازه واز عیادت هزار
مریض واز عبادت هزار شب واز روزه هزار روز واز تصدق کردن هزار درهم واز هزار حج سنت
واز هزار جهاد سنت وهمه را بجا آوردن در راه خدا با مال خود وجان خود این تقع هذه المشاهد
من مشهد عالم کجا میرسد ثواب اینها بثواب مجلس عالم اما علمت ان الله یطاع بالعلم ویعبد بالعلم
ایا ندانسته که خدا اطاعت کرده میشود بعلم وخیر دنیا واخرت با علم است وشر دنیا واخرت با
جهل است ودر حدیث است که اصل الدین الورع وراس الطاعة یعنی اصل دین پرهیزکاری

از همه معاصی است وسر دین اطاعت کردن وعمل کردن باوامر الهی است وحضرت امیر المومنین
وقبلة الموحدین فرمودند نشستن یکساعت با علما بهتر است نزد خدا از عبادت هزار سال ونظر
کردن بعالم دوستر است نزد خدا از هفتاد طواف در دور کعبه معظمه وفرموده اند [illegible]
دین با احادیث ما صحبت بدارید که موجب حیوة دین وملاقات نیکو گوش دهید وعمل فضیلت
عمل کنید این بود رفتار عقلا وطریقه صاحبان هوش العاقل یکفیه الاشارة والجاهل
لا تنفعه العبادة واگر از دلتنگی بعضان بگوئی رفتار احمقان وسفیهان را هم برای تو نقل نمایم حضرت
عیسی بعجز خود معترف شد که من مرده را زنده میکنم اما احمق را علاج نمیکنم پرسیدند احمق چه طور
کسی است فرمود ان است که اعمال خود را خوب میداند که چاره ازان نمیدانم که تمثیل ان در کار
العبادة بوده یکی از غافلان دیوان در توی بازار مسلمانان حرکات بیمزگی میکرد باو گفتند
که مگر شما هرچه میخواهید میکنید گفت آری سالی چهار هزار تومان از کیسه مظلوم بیرون می
آوریم وبکیسه ظالم میکنیم که هرچه خواهیم بکنیم ان در زمان پیش بود وبعد از ان بدو سال دیگر
وبانی شنیدیم که ان مبلغ بسی هزار تومان رسانیدند خدا بداد رعیت مظلوم برسد اگرچه رعیت
هم ظالمند هرچه ایشان اب در شیر میکنند ظلمه اب را بیرون میکنند وهرچه سنگ ریزه در گندم
ونمک در برنج میکنند ظلمه سنگ ریزه اش را بیرون میکنند ونمکش را بینمک میکنند الغرض
المجنون فنون هر کسی بقسمی دیوانه است وارد شده است کردی انار وروغن میدزدید وبفقراء
میداد یکی از ائمه ما بر او اعتراض کرد در جواب گفت هر یک از انار وروغن را که بردارم معصیتی
کردم واز تصدق ان ده حسنه چنانکه خدا فرموده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هیچ
از من دو حسنه ازصاحب نان وانار معصوم فرمود چهار گناه کردی دو گناه صدا از انکه
دزدیدی ودو گناه مال مردم را بغیر صاحبش دادی این ایه برای کسی است که مال خود را در راه
خدا تصدق کند این زمان ما که هم مال انار وروغن مردم را دزدیده اند امثال پادشاه وسایر ارکان
وشیر ووزیر ومستوفی وحکام وامیران لشکر مال مردم را بعنف میگیرند ومع ذلک بخشش
میکنند وخورسند میدانند وتوقع مدح نیز دارند واگر انمال الحرام را بملائک فقیری میدهند
علی رغم انف بگوی بجانه وضرها حواله میکند که انما [illegible] مال مردم شرایت انظالم [illegible]

حکایت
حکایت دیوانه در صورت خود را
با بول خود میشست [illegible]

سوء و مثل سفیهان که روضه بخوانند یا عمل سمجی میکر کنند یکی روضه خوان بیسوادی بیدا میکند که یکسا هی کن پس بد هند چهار بیت از رطب و یابس و دروغ و راستی بهم بر بند و تا بخون غنا کند یا تصنیفات بند بیتان را خوب بخوانند و یا چون شغال و خرصدای یا حسین کند در عشوه دادن و مردم را برقص درآورد و یا موجب تحریک شهوت زنان شود که فرصت بیرون رفتن ازان مجلس نشود که بر تک چندین معصیت و ترک واجب کرده‌اند هم برای خدا باشد یا برای ریاء و شهوت و اواز و دیگر از سفاهت عمل کردن بروجهی است در بیابان یخ رای بشکند و عمل میکنند که گران را آب با آتش برود و از راه مسئله که از ابلیس فرا گرفته یا مثل اصحاب بحث شدن و از حرام پول پیدا کردن و خوش کندانیدن و قوم جمعه ترک عبادت کردن و نفس یا طفره را تصویرت میمون سیخ ساختن و در آخر بعذاب لعنت رفتن زیرا که حلال مثل قطره می‌آید و حرام مثل سیل و نقل است جنابت که از خون بسر مسلم پرسیدند و از خون فرزند فاطمه با شدا ابتنی و نقل است تاجر که میگفت پول هر که دارد عقل دارد و حال آنکه علم دارد و عمل دارد عقل دارد و هر که محبت دنیا دارد بیعقل است و از سفاهت است نقل است مردی که روز ظلم میکرد و شب عبادت میکرد و انکه وسواس است در نیت و قرائت و طهارت و نجاست ایا یحیی در خصوص آن مردی که در خدمت معصوم عرض کرد که مرد عاقل است و لکن مبتلا است بوضوء و نماز حضرت فرمود انی عقل له وهو یطع الشیطان یعنی عقل او انکه است او اطاعت شیطان میکند و از زبان معمول رفتار مضمان بسیار است که اگر واضحا خواهیم بنویسیم بفهم نکنجد چه جای این رساله و در کتاب درر و غرر است که من انکر عیوب الناس ورضیها لنفسه فذلک الاحمق بعینه یعنی هر کس انکار عیبهای مردمان کند و بپسندد همان عیبها را از برای خود پس او احمق است بیشک احمق الناس من ظن انه اعقل الناس احمقترین مردمان انکس است که خود را عاقل ترین مردمان کمان کند لسان العاقل فی قلبه وقلب الاحمق فی فیه زبان عاقل در دل او است و دل احمق در دهان او است که هر چه از سر که بخواهد بیکوید للاحمق مع کل قول یمین خوردم احمقرا دیدم هر بابی کلمه سر بسر به لفظ جلاله قسم یاد میکرد ما احمق الاشتغال بالفضول ومصاحبة الجهول احمق آنست که تلاش کند بکی از فضول دنیا صاحب شهرت و اوازه شود یا یکی از مناصب شهوی

دوبر

وصاحب اسم کردد و نام سن هیجا شد کور شود و با قوم جهول نادان رفیق شود چنانکه مادیدیم از زیاده و سادات و تاجر و کاسب همه تلاش میکنند که با حاکم و سلطان و شاهزادگان و مستوفیان ازسلک کتر و عزیز و معتبر و ملاباشی ابتر با بسلک ایشان او هم رفیق و صدیق شوند حشر غلامان علی با علی حشر غلامان عمر با عمر پس عقل معنی دارد غیر از ان معنی که مردم فهمیده اند چنانچه از حسن بصری مرویست که در کوچه مدینه میگذشتم جمعی از کودکان را مشغول بازی دیدم جوانی که مقدری خاک کرد آورده بود و دو دراز برو رو میکرد گفتم معلوم است که الت بازی ندارد با این جبه حزین و گریان است گفتم از او بپرسم که او این جب است الت بازی بجهة او خریداری کنم با خود گفتم شاید در میان تا بفهم حرف انکه برا و سلام کنم گفتم چگونه سلام کنم که او جوان بیش نیست گفتم فرموده است پیغمبر که بهر کس سلام کن پس برا و سلام کفتم در جواب فرمود علیک السلام یا حسن گفتم ابکودک از کجا اسم مرا دانستی فرمود یا حسن ان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف گفتم یا صبی ما الفرق بین العقل والنفس چه چیز است فرق میان عقل و نفس اماره فرمود العقل ما امرک بالسلام والنفس ما نهاک عنه عقل همان بود که ترا امر میکرد بسلام و نفس آن بود که ترا نهی میکرد از سلام گفتم یا صبی من انت ای کودک تو کیستی فرمود نحن قوم مظلومون ومطرودون ما قوم ستم رسیده کانیم و مادر بیان از وطن رانده شده کانیم و یکی از بزرگان دین نقل کرده که در سالی از سالها بحج خانه خدا میرفتم از قافله سعد افتادم و بتوکل قطع مسافت بنمودیم تا گاه در کنار بیابان جوان در سن هشت نزد سالگی نظرم درآمد جامهای کوتاه پوشیده و نعلین عربی در پا کرده نه زادی و نه راحله با خود گفتم سبحان الله باد بر این خونخواری جوان یا خوردی چگونه مقصد رسید نزدیک وی رفتم گفتم یا صبی از کجا میآیی فرمود من الله از پیش خدا میایم گفتم بکجا میروی فرمود الی الله بپیش خدا میروم گفتم چه میجویی فرمود رضی الله خو خدا میطلبم گفتم زاد و راحلت کو گفت زادی تقوای وراحلتی رجلای ومرادی مولای توشه من تقوای من است و راحله من هر دو پای من است و مقصود من اقای من است گفتم بااینهمه خونخواری و جوان با این خوردی چگونه بمقصد رسی فرمود هیچکس بزیارت دوست روزد

٢٨

که دوست و برا محروم کند از سخنان وی تعجب کردم گفتم اخبرنی من انت بگو کیستی گفت یا شیخ از محبت زدگان روزگار چه پرسی چون اصرار کردم فرمود نحن قوم مقهورون ونحن قوم مظلومون ونحن قوم مقتولون ما قوم ستم رسیده کانیم و ما کروه از وطن رانده شده کانیم و ما قوم بدست دشمن مانده کانیم ما قوم کشته شده کانیم گفتم سبحان الله باین خونخواری یادکن که مفهوم من نشد فرمود نحن علی الحوض نرواده ونذود ونسعد وزاده ما آب دهنده کانیم از حوض کوثر ایشان را که دوستان آن سرور میکردانیم ومن فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده هیچکس رستگار نیافته مگر بوسیله ما و هر که دوستی ما نمود بلا کرفتار او است هر که ما نا امید نشود و فرمود من سرنا فالله بشا السرور ومن ساءنا ساء میلاده و هر که ما را سرور کند ما دعا او را مسرور خواهیم کرد و هر کرد بدی با ما کند از نسج حلال از ما دور متولد شده است یعنی ولد الزناست ومن کان غاصبا حقنا فیوم القیمة میعاده و هر که حق ما را غصب کند در روز قیامت وعده کاه ما آن این را فرمود و از نظرم غایب شد بسی تاسف خوردم که ندانستم که بود چون بمکه رسیدم در مطاف جامعی را دیدم که حلقه زده اند پیش رفتم که ببینم دیدم همان کودک است که بر دور او کرفته و از او مسایل حلال و حرام و مشکلات قران و دقایق احادیث سید الانام را از او سوال میکنند و او بزبان فصیح و بیان بلیغ مشکلات قران و دقایق احادیث ایشان را جواب میفرماید پرسیدم که این کودک کیست مردی گفت ویحک وای بر تو این را نمیشناسی این کیست که سنگ ریزهای بطحا او را می‌شناسد این امام آل عبا و قرة العین مصطفی و جگر گوشه علی مرتضی و فرزند دلبند کشته کربلا و فرزند بر گزیده خدا یعنی جناب خامس آل عبا سید الشهدا است چون این سخنان شنیدم گریان شدم و خود را بقدم مبارکش افکندم و گفتم یا ابن رسول الله اخبرنی از مظلومی و محرمی خود فرمود بیدرنگ زیاده بر آن بود و ظلم و ستمی که بر ما شد هیچ از ان پیدا نشد و هیچ از پیدا پیدا نشد ... حکونه کسی باور نکند که همین بزرگوار بچشم خود دید که هفت نفر از اولاد علی و فاطمه در پیش رو و پیش مثل گوسفند بعد از زخمهای خنجر و شمشیر و تیر سر بریدند و بعد همین کودک با خواهران و عمها و فرزندش امام محمد باقر کوچک بود در غل و زنجیر کشیدند و بر دوش اسیران ترک شده بالم بجانب شهر کوفه برای ابن زیاد بردند و بجانب شام برای یزید تا در جام با دستهای بعقب بسته و پاهای بزنجیر آهنین کشیده بزیر شکم شتر بسته بردند

لیلا

کراکو کافر و مخالف مذهب ایشان را بدان حال میدید رقت میکرد زیرا که دختران با سرهای بیچادر و مقنعه و سرهای شهدا بر سر نیزهای جفاکران از نظار روز دیکی کوفه جناب زینب سر خود را بچوب محمل زد که خون از زیر مقنعه اش بر زمین ریخت و فرمود باه و ناله که اخی یا اخی یا هلالا لما غاب بعد کا لرفی فقد اخی هادی کلیلی ایماه ملک امامت که از جور بیره روزان بخسف کردید و انجم رشید سپهر رسالت که از عقده سیاه رویان کسوف فرمودی و از رفتن تو روز من مانند شب تار سیاه کردید اخی یا اخی زوّر سکینة نظرة تسر بها یا خیر حی و میت ای بر ادرای برادر اندکی صبر کن که سکینه کوچک از نظر کردن بروی تو شاد از جمالت برد ای بهترین مردمان اخی یا اخی انت المصابیح تشکی فراقک ام هتکی وذلی وغربتی ام الثوب مسلوبا ام الجسم عاریا ام النحر منحورا یبیض صقیلة ای برادر ای برادر آیا کدام یک از مصائب ترا نکو کنم و بکریم و بنالم و بسوزم و بنازم فراق ترا بکویم یا بیچادری و مقنعه خود را بکویم یا خواری و غربت خود را بکویم یا برهنگی و بیناتوی خود را بکویم یا جسم برهنه ترا بکویم یا گلوی بریده ترا بکویم ام الظهر مرضوضا ام الشیب قانیا ام الدمع مصبوبا بکل تنوفة ابا استخوانهای شکسته ترا بکویم یا ریش بخون اغشته ترا بکویم یا اشک چشم خود را بکویم که در بیابانها روان است یا سر بریده ترا بکویم که بر سر نیزه در مقابل روی ما میبرند یا بیشرمی اهل کوفه را بکویم که بتماشای اسیران تو آمده اند یا عزت حسینیه چه شد شمشیر خود را بر دار و از صحرای کربلا بیا و ما را از رو زکار این کافران بنی امیه جدا و ابر بچاهل کمان مبر که سر زینب هرگاه برهنه باشد مردم میتوانند که صورت او را ببینند نگاه با فتاب کن هرگاه افتاب از شعاع نور خود خلق نه باشد کسی دیده اش تاب نیاورد که در دست بر ببیند یقین بدان که صورت زینب هفتاد مرتبه از افتاب نورانی تر است نتوان بالچشمهای بی نور و ضیا دید خدا ما را اهدای چنین بزرگوار کرداند که بر عرض بطال که تو ان صورت زینب و سایر زنان را دید چه مصایب و از کشته شدن حسین که بارش تن بغیر است بالاتر نخواهد بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس بابه در محبت حق تعالی و معنای آن و اقسام آن و کیفیت آن والله الشفاء بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی زین مجالسنا بذکر مناقب الحسین وشیب محاسننا بفکر مصائب الحسین الذی

٢٩

طهر سرائر نا بماء بکائه ونور ضمائر نا بسناء شنائه واظهر هو الحق ما یجب لقائه الذی کان ذاته مرکز العالم وعزه قبلة العارفین من بنی آدم واسمه الشریف المبارک وارث آدم مالی الخاتم الذی قال فی حقه سید الکونین حسین منی وانا من حسین احب الله من احب الحسین وقال فی حقه سید البرو البحر امام السر والجهر من ذکر الحسین عنده فخاض من عینیه ولو مثل راس الذبابة غفر الله له ذنوبه ولو مثل زبد البحر الذی کان محبته محبة الله وعداوته عداوة الله صلی الله علیه وعلی اهل بیته المظلومین الذین هم آل الله وعلی الشیعة التابعین لهم الذین لم یفرطوا فی جنب الله والخیبة والخذلان علی من خذله واللعنة والخسران علی من قتله سیما علی اللعین البدی الذی یزید عذابه ویزداد عقابه ویناقش حسابه لعنا کثیرا وجزائه جهنم وساءت مصیرا ما دامت العقول مهمومة من هموم الجبروت والنفوس مغمومة من غموم الملکوت حمد خدا و شکر اکرز بنت داده است مجالس ما را بذکر مناقب حسین و سعید کرده محاسن ما را بفکر مصائب حسین از جهتی که پاک کرده است خدا باطن ما را باب گریه او و روشن نموده قلب ما را بضیاء ثنا گفتن او از جهتی که تشنه کرده است حق تعالی ما را بلقای او و مشتاق فرموده است ما را بجمال عدیم المثال او از جهتی که ذات مقدس اوست مرکز عالم و قبر اوست قبله عارفان از پسران آدم که از جهتی که اسم مبارک او وارث جمیع پیغمبران علیهم السلام از آدم تا خاتم آن حسینی که سید عالمین در حق او فرموده که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست بدارد هر که حسین را دوست بدارد و نیز فرموده هر که مذکور شود حسین نزد او و پس جاری شود از چشم او اگرچه بقدر سر مگسی بوده باشد حق تعالی جمیع گناهان او را بیامرزد اگرچه بقدر کف دریاها بوده باشد آن حسینی که دوست او دوست خداست و دشمن او دشمن خداست خدا صلوات فرستد بر دوستان او و گریه کنندگان او که ایشانند فی الحقیقة دوستان خدا و خذلان خدا شامل آن اشقیائی باد که او را در صحرای کربلا یاری نکردند و لعنت خدا بر آن بدبختانی باد که او را در زمین غاضریه بی نوا شهید کردند خصوص بر آن حرامزاده ولد الزنائی که امر بقتل او کرد خدا عذاب او را زیاد کند و عقاب او را مضاعف گرداند و محاسبه روز محشر با او سخت گیرد و زیاد کند لعنت بسیار و عذاب بی شمار مادام که عقلها غمناک از عم اول که عقل پیغمبر است و نفسها اندوهناک از اندوه

نفس کلیه که نفس کلیه نفس امیر المؤمنین ع است اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم یعنی بگو یا احمد بیندگان من از فرزندان آدم که اگر هستید شما که دوست میدارید خدا را پس متابعت کنید که پیغمبر شمایم تا دوست بدارد شما را خدا و بیامرزد گناهان شما را و خدا آمرزنده و مهربانست این در سوره آل عمران است و در حدیث است که لا یؤمن العبد حتی اکون احب الیه من اهله وماله والناس اجمعین یعنی ایمان نیاورده بنده مگر آنکه باشم من که پیغمبرم محبوبتر بسوی او از اهل و مال او و همه مردم و در جای دیگر از کلام مجید فرموده والذین آمنوا اشد حبا لله یعنی آنان که ایمان آورده اند دوستی ایشان خدا را و محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر از همه چیز وارد شده از جناب خاتم انبیاء محمد مصطفی ص مرویست که ابورزین عقیلی از آن جناب پرسید که یا رسول الله ما الایمان یعنی ایمان چیست حضرت فرمود که لا یؤمن احدکم حتی یکون الله ورسوله احب الیه مما سواهما ایمان نیاورده است احدی از شما تا آنکه بوده باشد خدا و رسول او دوستتر بنزد او از جمیع ما سوای خدا و رسول او و این حدیث در محبت بخدا حاصل نمیشود مگر بمعرفت خدا و علم بامور او و اصل معنی محبت میل قلب است بسوی امری که موافق او باشد و دوستی خدا اعظم مقامات و اهم مهمات و الذ لذات است و علم بخدا اشرف علوم است زیرا که شرف علم بشرف معلوم است و از اینجاست که علم بمسائل دین اشرف است از علم به نجاری و خیاطی و اما سبب محبت دو چیز است یکی که عمده آن است کمال محبوب است طبعا و از اینجهت است که دوست داشته میشود عالم و صالح و کلام بلیغ و کلمات فصیحه و دیگر از اسباب محبت احسان است و این از تجربیات است که انسان بنده احسان است و نیست کامل مگر از برای ذات ذو الجلال که مستجمع جمیع صفات کمالات است و نیست احسان مگر از برای خداوند قدیم الاحسان و اعلای مراتب محبت دوست داشتن محبوبست بکمال و احسان یعنی لذاته زیرا که جناب دوست روحی فداه بالذات دوست داشتنی است و ادنی مراتب محبت دوست داشتن محبوب بجهة احسانهای او و اوسط او دوست داشتن محبوب است بجهة کمال او

حق را بحق بشناسد چنانکه از علی ع پرسیدند بم عرفت ربک قال ع عرفت ربی بربی ولو لا ربی ما عرفت ربی خوش بود ای حق بحق و بجای نا شناسی خدا را بخدا ای مقدمات معرفت بسیار است که علامات و لوازم آن بعد بیان میکنیم اول سکوت است از ما لا یعنی که در آثار امیر المؤمنین ع است الصمت نجاة دویم جوع لکل شیء زکوة و زکوة البدن الجوع از گرسنگی راه معرفت پیدا میشود و در عرب برای معرفت گشاده بود سیم مجانبت هوا چهارم صدق یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین علیکم بالصدق فانه من البر و البر یهدی الی الجنة پنجم تفکر ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة ششم حزن الرفیق ثم الطریق بود عجب رفیقی است از برای سالک راه محبت هفتم قدری سلسله سخن را طولانی میکنیم و اما علامات محبت پس بسیار است عمده آن دشمن داشتن دنیاست زیرا که محبت دنیا راس همه خطاهاست و دشمنی دنیا مستلزم دوستی مرگ است و دوستی لقاء محبوب است زیرا که دوستی دنیای دنی با این دنائت و پستی با محبت حق تعالی در یکدل جمع نمیشود چنانکه خدا در سوره احزاب در آیه چهارم فرموده که ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه شاهد بر مدعا آنکه منقول است که روزی سلیمان ع نظر کرد بسوی بساط تمکن خود از وحوش و طیور و جن و انس و دیو و پری بنظر محبت و عظمت پس شاد حق تعالی دو کنجشک را برای تنبیه پیغمبر خود یکی نر و یکی ماده پس نر بماده گفت لای شیء تمنعین نفسک منی لو اردت ان اخذ قصر سلیمان بمنقاری والقیته فی البحر لفعلت از برای چه منع میکنی خود را از من اگر بخواهم اینکه بگیرم قصر سلیمان را و بیندازم در دریا میتوانم پس باد صدای ایشان بگوش سلیمان رسانید باحضار ایشان فرمان داد پس بگنجشک نر گفت آنچه گفتی میتوانی کرد گفت نه حضرت فرمود چرا گفتی این سخن را گفت قاعده است که مرد نزد جفت خود خود را بزرگ قرار دهد پس حضرت فرمود بماده که چرا خود را از او منع میکنی که نر او دوست میدارد گفت مرا دوست نمیدارد لانه یحب معی غیری زیرا که این غیر مرا دوست میدارد و دو دوستی در یکدل جمع نمیشود فظن سلیمان انما فتناه فاستغفر ربه وخر راکعا واناب پس سلیمان متنبه شد که با غیر خدا دیگری را نباید دوست داشت پس استغفار کرد و بسجده افتاد و تضرع نمود و از لوازم دوست نداشتن دنیاست دوست داشتن مرگ قال الله تعالی ان زعمتم انکم اولیاء

و اما آثار محبت شوق است و اشتیاق و انس است و انبساط و قرب است و اتصال فرموده پیغمبر ص المعرفة نور رحمانی یعنی معرفت نوری است سوزنده و پیش کشنده و روشن کننده فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی کسیکه خود را بشناسد شناخت خدا را باقی بودن میشناسد و کسیکه نفس خود را ببیم شناخت خدا را بکریم بودن بشناسد و کسیکه نفس خود را بجفا کردن شناخت خدا را بوفا کردن بشناسد و کسیکه نفس خود را بخطا کردن شناخت خدا را بعطا کردن بشناسد و کسیکه نفس خود را معدوم بودن شناخت خدا را بقدیم بودن بشناسد یا اینکه هر کس نفس ناطقه خود را شناخت بکنه خدا را هم بکنه میتواند شناخت یعنی چنانکه نفس ناطقه و روح را نمیتوان شناخت بکنه خدا را هم بکنه نمیتوان شناخت چنانکه خدا را مکانی مخصوص نیست روح و نفس ناطقه را مکانی مخصوص نیست چنانکه نفس ناطقه و روح در تمام مملکت بدن است و خدا هم در همه جا هست مشهور است که اعرابی سفری میرفت در یکی از منازل وقت بار کردن احمال و اثقالش را آورد که بار کند شتر خود را دید افتاده پاهای او و دیدهای او صحیح است و دستها و سایر اعضای او را صحیح یافت پس میگفت سبحان الله آنکه بار بر میداشت چه بود که از کجا میرفت چه بود و ندانست که روح آن حیوان چه بود که هر حیوان بآن وابسته بود همچنان انسان زنده است هم کار از دست او برمیآید چون روح از قالب تهی شد با وجود صحت همه اعضا آنکه از انسان با روح میآید حالا از انسان بجز روح نمیآید و لکن این روح را نمیشناخت چه بود و چه قدر بود و در چه جای بود بلکه در همه جای بدن بود و در هیچ جا نبود چنانکه چه بوده کار هم نمیتوان شناخت که چه چیز است و چه قدر است و در کدام مکان است العاقل یکفیه الاشارة والجاهل لا تنفعه العبارة والله اعلم غرض بسبیل مثال بجهة توضیح مطلب عرض نمودیم ای عزیز این عبارات ظاهر است اما ارباب ذوق میگویند که معرفت دو نوع است معرفت عام و آن بر اسماء و صفات و شواهد افعال است و معرفت خاص و آن بر حالات و مکاشفات و مقامات است و معرفت اخص و آن آنست که حقیقت شاهد ماست و آن عطرات خطاب الست است که هر ساعت از بحر فیوضات بر طالبان تجلی میبارد و طالبان سر تجلی را از خزانه قدم و بقای رسانند و در آن

لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین رسول فرمود من آثر الله بقربه اعطاه
اربع خصال الغنا من غیر عشیرة والعلم من غیر طلب والغنی من غیر مال والانس من غیر اجتماع هر که
خدا او را انس داد بقرب خود او را امید دهد چهار خصلت عزت بی عشیره و قبیله و علم بی طلب کردن
آن و غنی بی شوق بی آنکه مال داشته باشد و انس بی احباء و اصدقاء امیر المؤمنین فرمود والله لابن
ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه و بخدا قسم که انس پسر ابی طالب بمرگ بیشتر است
از انس طفل به پستان مادرش در وقت احتضار ابوذر غفاری نظرش بملک الموت افتاد گفت
مرحبا بدوستی که هنگامی آمده است که غایت احتیاج دارم باو و رستگار مباد کسیکه از دیدن
تو نادم گردد خدایا مرا از جوار رحمت خود برسان بحق تو قسم بخود که میدانی
همیشه خواهان لقای تو بوده ام و هرگز کاره مرگ نبوده ام و در خبر مشهور است که ابراهیم بملک الموت
گفت هل رأیت خلیلا یمیت خلیله یعنی آیا دیدی که دوست دوست خود را بمیراند خدا وحی
کرد بسوی او که هل رأیت محبا یکره لقاء حبیبه یعنی آیا دیدی دوستی خوش ندارد لقاء دوستش را
پس ابراهیم بملک الموت گفت که الآن فاقبض یعنی حالا قبض روح کن مرا و دیگر اخلاص داشتن
با خدا دوست از محبت کل ناس برداشتن از لوازم قرب او است اخلص من الریاء عملک الیک
تحبب الیک و تضرع لدیک و با انک تکن عنده ملاذ نکوی اخلاص در عمل یعنی عمل خالص از برای
خدا باشد نه برای غرض دنیا و ریا و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین عبادت
باخلاص عیب نکواست و گرنه چه آید ز مغز و نه پوست کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم
مردم گذاری دراز خدا محروم بوده و لا یشرک بعبادة ربه احدا حکایت امیر المؤمنین علیه السلام
شد بکافری چون در روی حضرت افکند حضرت دست برداشت کافر گفت غالب شدی
و دست برداشتی چرا فرمود غضب بر من مستولی شد بجهة عمل تو و من این کار برای خدا میکنم که
خالص نماند ترک کردم. نیم بهر حق شود و نیمی هوا شرکت اندر کار حق نبود روا گر این بشنید
نوری شد پدید در دل او گر نارش رسید و از لوازم محبت حق تعالی دوست داشتن
دنیا است تسلیم بودن از برای محبوب در جمیع احوال سیما در بلاها و محنتها که اعظم آزمایشهای
خدا آن است که باید کشید می بینی که انبیا چه بلاها که از قوم کشیدند و بر هر چیز تعلق بمحبوب

دارد و اسم محبوب بر او معلق است باید دوست داشت مثل شهر الله و بیت الله و کلام الله و نبی الله
و ولی الله بلکه دوست دار تمام دنیا را بجهت تعلق دارد با محبوب. دوست دارم تمام عالم
بو عالم تمام منسوب است. و از لوازم دوستی است که هر وقت نام دوست مذکور شود و معانی او
تازه شود و معطر میشود دماغ او بیشود و لذت می برد اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو
المسک ما کررته یتضوع بلکه از ذکر محبوب لذت می برد که سر آمد همه لذتها است. هر آن نفس
که سر زند از من بیاد دوست با آن کدام شاهی و عالم برابر است. و از لوازم دوستی است انس
بمحبوب و وحشت داشتن از ما سوای او بلکه همین است دوستی که با خالق مناجات کند مشغول
کحب الله اذا اضاء علی سر عبد اخلاه عن کل شاغل و کل ذکر سوی الله یعنی آفتاب
محبت حق تعالی چون بتابد بر دل بنده خالی میکرداند دل او را از هر شغلی و هر ذکری که غیر خدا است
در دعای سحر ماه مبارک رمضان است و وحشتی من الناس و انسی بک یا کریم حق تعالی فرمود
واعبد ربک حتی یأتیک الیقین حضرت رسول فرمود که عیسی مشی علی الماء و لو ازداد یقینا
مشی علی الهواء حکایت میکرد از عیسی که او بر روی آب راه میرفت صحابه تعجب میکردند حضرت
گفت که اگر یقین او زیاده میشد بر روی هوا راه میرفت و این اشارت بوجود شریف خود میکرد
در شب معراج بر روی هوا راه میرفت و یقین ایمان آوردن بغیب است لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا کما امیر المؤمنین فرمود شاهد بر یقین عاشق است فاستقم کما امرت مقام استقامت
اعلی و اعظم مقامات است عرض کردند که یا رسول الله معنی استقامت چیست فرمود یعنی
در وقت معامله با خدا هیچ تقصیر نکند و در مجاهده با نفس کامل شود و در عبادت هیچ
قیمت نگذارد و باید در وقت شب که درهای فیض کرم بر روی اغنیا و بسته است با محبوب مشغول
صحبت شد و گاهی بزبان و دل و با اعضا گفت و گاهی همه اعضا گوش شد و شنید
کذب من زعم انه یحبنی فاذا جنه اللیل نام عنی عجبا للمحب کیف ینام کل نوم علی
المحب حرام منکر شنفت میکنم هستم بدوست مبتلا و از لوازم دوستی است لذت بردن از
عبادت است چنانکه عارفی گوید: گر لذت از نماز داری شاید که عبادتش نمائی و
بیرون معصیت نگشتن و غم معصیت در زمین دل نکاشتن چنانکه معصوم فرموده شعر

تعصی الاله و انت تظهر حبه هذا محال فی الفعال بدیع لو کان حبک صادقا لاطعته
ان المحب لمن یحب مطیع و دیگر از لوازم دوستی صابر بودن در بلاست باید در بلا صبر کرد
و فتی عارف محبت محبوب حقیقی بعلت استیلا یافت گفتند دیوانه است در بیمارستان
کردند جماعتی از اولیاء او که منطقه ولای او بر میان بسته بودند بعیادت وی آمدند
آن عارف رو بسوی ایشان کرد و گفت شما کیستید گفتند احباء و اصدقاء تو ایم عارف سنگی
چند بر ایشان انداخت جمله گریختند عارف آواز برآورد که دروغ گفتید اگر در دعوی محبت
صادق بودید پس چرا از بلای من میگریزید غرض اگر میگوئی که دوست خدائی در بلا جزع
فزع مکن و از آن مگریز اگر میخواهی بر سر طریقه اهل بیت پیغمبر را از دست مده ببین چگونه
بوده اند در بلا و دیگر از لوازم دوستی قیام بوظایف تکلیفات که از برای تکمیل نفس
فرموده و بر سر چشم گذارده و از دوری لذت عمل کردن بآن است در حدیث قدسی است که
لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه و لو احببته کنت له سمعا و بصرا و قلبا
و یدا و رجلا یعنی پیوسته بنده من تقرب میجوید بسوی من بنوافل تا آنکه دوست میدارم او را
و چون او را دوست داشتم او را میشوم مر او را چشم او و گوش او و دست و پای او و دل
مقام سخن بسیار است مجال سخن تنگ است و معنی نازک است و عقول قاصر است و هر که
لذت از مناجات یافته و از مزه های محبت دهان تر کرده است معنی حدیث را میفهمد
ما حصل مختصر آنکه گوش نمیدهد مگر چیزی که باید شنید و رضای خدا در آن است و دست
خود را حرکت نمیدهد مگر برای رضای خدا و راه نمیرود مگر برضای خدا یعنی این اعضا
او خدائی میشود. یا رب بحقت کو فتادم ساز ز درد توبه و اخلاص مرا ده دل کن. و از رسول
خدا مرویست که چون خدا دوست داشت بنده را امر میفرماید حضرت جبرئیل و اهل آسمانها
که انی احببت فلانا فاحبوه بتحقیق که من دوست داشتم فلان کس را پس شما نیز دوست
بدارید او را پس دوست میدارند او را اهل آسمان پس میاندازند محبت او را بسوی اهل زمین
پس عباد شاد از اهل زمین و بدبخت مگر آنکه او را دوست میدارند و نیز فرموده که یا محمد ان
الخلائق نظروا الی العجائب صنعی یا عبد و اغیر اگر خلایق نظر کنند بسوی صنعتهای عجیبه من

هر آینه عبادت میکنند غیر مرا و لو انهم وجدوا حلاوة ذکری فی قلوبهم لم یعبدوا الا ایای و اگر بیابند مزه های
خود شیرین ذکر مرا پیوسته ملازم در خانه من باشند چنانکه فرموده اند انما کان الغالب علی
عبدی ذکری فوکلت امره و کنت جلیسه و انیسه و محدثه هر گاه غالب آید ذکر او بر
من مشغول شود کار او را بهیچ غیری حواله نمیکنم خود متولی امر او میشوم و در هیچ مقام او را فرو
نگذارم و همه امورات او را بکرم بر آورم و انوار فضل خود را همنشین او کردم اگر در خلوت سخنی
با من گوید جواب او گویم و الطاف عیبی بار دهم اعرابی بخدمت حضرت رسول عرض کرد که متی
الساعة یعنی قیامت کی خواهد بود حضرت فرمود که ما ذا اعددت لها چه برای قیامت آماده
کرده قال ما اعددت کثیر صلوة و لا صیام الا انی احب الله و رسوله یعنی گفت برای
قیامت نماز و روزه بسیار آماده نکرده ام مگر آنکه خدا و رسول را دوست میدارم فقال علیه السلام
المرء مع من احب یعنی فرمود رسول که هر صاحب مردی با دوست خود محشور میشود اذکروا الله بنسیان
ما سواه دوست گوید مرا یاد کن تا تو را یاد کنم فاذکرونی اذکرکم گر حق را یاد کنی بشرط آنکه ما سوا را
فراموش کنی حکایت یکی از بزرگان گوید صیادی ماهی صید میکرد و دختر او ماهی را بدریا می
افکند گفتم چرا چنین میکنی گفت شنیدم از پدرم که ماهی را باتفاق پدرم ... هر ماهی
صید میکند ... اگر بذکر خدا غافل شدی بدام صیاد نیفتادی
پس ... که نسیان او در ما اثر کند و ما را از ذکر خدا باز دارد بدست صیاد شیطان در دام
افتیم الغرض باز خدا میفرماید و لو انهم نظروا الی لطائف برّی ما اشتغلوا بشیء سوای و اگر
نظر کنند بسوی لطایف احسانهای من هر آینه مشغول نمیشدند بچیزی سوای من ... احسانهای
خدا نسبت با امت مرحوم پیغمبر آخر الزمان عرض شود بموقع نخواهد بود در ضمن احادیث معراجیه
بنظر احقر در آمد که حق تعالی در مقام قرب که پیغمبر والا مقام را مخاطب ساخت که یا محمد مال
تو را بسیار نکردم تا حساب ایشان در صحرای قیامت بطول نینجامد و عمر ایشان را دراز نکردم تا
دلهای ایشان بحکم دنیا ... ایشان را برای ... هلاک نکردم تا بی توبه از دنیا نروند و ایشان را
بعد از همه امتها قرار دادم تا انتظار ایشان در قبر بسیار نباشد یا محمد بهشت بر همه پیغمبران حرام است
تا مادام که تو در آن در آئی و بر همه امتان حرام است تا مادام که امت تو در آن در آیند یا محمد سلام را بامت

برسان و بگو خداوند رحمن میگوید که شما را آخرین امت آفریدم بجهة آنکه اعمال شما را بر هیچ امت
رسوا نکنم بلکه همه را پنهان دارم پیش شما رسوا سازم بعزت و جلال خود سوگند که از امت تو هفتاد هزار
بجویم که ایشان بسیار زمره حق تعالی از دست امت سر شکایت کرده وای بر امت یکی آنکه کسی عمل
فردا را از ایشان میخواهم ایشان روزی فردا را از من میطلبند و دیگر آنکه عزت و ذلت بدست
من است و ایشان آن را از غیر من میجویند و من نام ایشان را در هیچ در کرار و در کار جهنم ننهادم
ایشان سعی میکنند که خود را در جهنم افکنند و دیگر آنکه من نعمتها ایشان را مکی میدهم
ایشان طاعت مرا بدیگری میدهند و روزی مرا میخورند و شکر دیگری را میکنند و من دوست
ایشانم و شیطان دشمن ایشان و ایشان شیطان را مقدم بر رحمن میدارند و دوست را
آزرده و دشمن را شاد میکنند فرمود سید چهار صاحب خواستم از حق تعالی که یکی عرض کردم که میان امت
میان اصحاب را بمن و اگذار اجابت آمد و دیگر عرض کردم که حساب کودکان از کفار که میمیرند
قبل از بلوغ بمن و اگذار اجابت آمد و دیگر عرض کردم که حساب امت را بمن و اگذار اجابت آمد که
فرمود یا محمد هر چند رسول رحمی لکن ارحم الراحمین منم میترسم اگر گناهان امت را ببینی و قبایح
اعمال ایشان مطلع شوی از ایشان بیزار گردی مگذار که بر گناه امت تو من مطلع باشم و بس
یا محمد حساب ایشان را چنان کنم که تو نیز بر افعال و اقوال قبیحه ایشان مطلع نشوی چه هر گاه
پوشیده دارم که پیغمبر مشفق ایشان از یکانکان مطلع نشوند یا محمد اگر تو بر ایشان شفقت داری
من رحمت خداوندی دارم اگر تو پیغمبر ایشانی من خدای ایشانم اکرام و رزائیشان وامی من
از روز ازل تا ابد نظر عنایت دارم بایشان و خواهم داشت عزیزان حالت عالم و پیرانی که چنین
خداوند را معصیت میکنیم آه ولو ناعصیت من لیس باهل ان یعصی وای بر ما معصیت
کرده ایم کسی را که سزاوار نیست معصیت کرده شود عصیت من لیس اعرف منه الا الحسن
کرده ام کسی را که بغیر از خوبی از او ندیده ام استترت من الخلائق و بارزت عند الموت از خلق
پوشیده ام معصیتهای خود را و از خدا نپوشیده ام و شرم نکرده ام ای برادر تقوی که بر کوی بر
خود زیرا که کرم از خوف خدا گناهان را باطل میکند بهر آنکه عمرانرا آن را از طلا دهند و هست برایت بنا کند
عجب اکسیریست که دهشت برس که شیر فن طلائی شود آورده اند که در بصره جوانی با فعال ناشایست

مشغول چون وفات کرد کسی بنماز وی رغبت نکرد تا زوجه اش مزدوری گرفت تا جنازه اش
را صحرا بردند و پنهان دید زاهدی از کوهسار بیامد که بر او نماز کند مردمان خبر شدند که اعتراض کردند
گفت مرا در خواب نمودند که امروز در فلان صحرا بنماز وی حاضر شو رسانید بعد از دفن از زوجه اش پرسید
چه عمل داشت زوجه اش گفت یک خصلت داشت که در شب میخواستی و زار زار میگریستی و گفتی
خداوندا این گناهکار را در کدام وادی عذاب خواهی کرد خدایا میکنم و از عهده نفس بر نمی آیم
که بعد از آن زاهد گفت بسبب بلکهای دینی با بود که رحمت خدا رسید اثر دینی عاصی قدرت عظیم
دارد در رحمت خدا پس گریه کن قدری بر گناهان با وجود این گناهان پیغمبر قدر بتو شفقت
و خدا هم باقی دارد الغرض لطف و شفقت پیغمبر با تو ظاهر کنم تا قدر پیغمبر خود را بدانی در بعضی
از کتب معتبر منظوم رسید که عزرائیل بفرمان ملک جلیل در نزد یک حجر الاسود نشسته در طرفی
و بالای آسمان هفتم دستی در تحت زمینها و منتظر و دیده صور اسرافیل است و چون صور
دمیده شود ملک موت قبض روح جمیع جن و انس کند که باقی نماند در آسمانها مگر جبرئیل و اسرافیل
و میکائیل و عزرائیل و اینها استثنا شده این آیه باشد یوم ینفخ فی الصور فصعق من فی السموات
والارض الا ما شاء الله پس حق تعالی بعزرائیل فرماید که باقی ما ند عرض کند بقیت انت الحی الذی لا
یموت و بقی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملة العرش و انا العبد الضعیف الذلیل و الشیطان
فی الارض خطاب رسد انطلق الی جبرئیل فاقبض روحه پس جبرئیل جان پاک تسلیم کند در حالتی که
گوید خدایا آسانی کن بر من سکرات مرگ را پس خطاب رسد که فانطلق الی اسرافیل فاقبض روحه
پس متوجه او شود گوید در چه امر مشغولی پس جان تسلیم کند پس صیحه از عزرائیل برآید که جان
تسلیم کند پس خطاب آید که جان ابلیس پر تلبیس را قبض کن و حرارت مرگ را که ابتغی بابلیس
و سکرات اولین و آخرین از جن و انس با او برسان اکنون بدوزخ رو و هفتاد زبانیه با هفتاد هزار
از سلسله لظی بردار و قبض روح آن ملعون کن و بروایتی هفتاد هزار از کلاب عقور از جهنم ببند ورودار
و برود پس عزرائیل بطور یکه مامور است بشکل عجیب نزول نماید و اگر اهل آسمان و زمین
میبودند او را بدین شکل میدیدند از زهر ابت او جا بها از قالب تهی میساختند عزرائیل چون
بزمین آید شیطان نزار که بجناب شرف ملک الموت انجا بیند بمغرب که برود انجا بیند بدریا رود انجا

بنده بهر حال مضطرب شود خطاب کند عزرائیل که قف یا خبیث ابلیس در وسط دنیا من و فرزند آدم
اید و گوید بجهة تو بود که طوق لعنت بگردن افتاد پس گویا عزرائیل بکدام کاس مرا بچشانی و بکدام
عذاب قبض روح میکنی گوید بکاس لظی و سعیر پس ابلیس در خاک غلطیدن آغاز کند گاهی گریه کند
گاهی در ذیل فریاد و ناله برآید گاهی بعشار ستیزد تا الله یکبار دیگر هجوم آورند بکریزهای اسفل
و برا فرو کوبند و جانش را در تمام بدنش قبض کنند این روایت از کتاب زهر الریاض و ریاض
الابرار و بعضی العلماء و در بعضی از روایات واقع شده که شدة نزع آن ملعون مثل شدت نزع
و سکرات اهل سموات و ارضین باشد بعد از آن فرمان ملک منان شرف نفاذ یابد که ای عزرائیل
جمیع بحار را فانی کن که مدت انها بسر آمد آنگاه ملک الموت بحار خطاب کند که منقضی شد مدت
تو پس بحار مهلت طلبد که بروز کار خود بگریند چون مأذون شود نوحه آغاز کند بعد از آن ملک
الموت برآورد صیحه زند همه کوهها گداخته شوند چنانکه آهن گداخته می شوند پس صیحه دیگر بزمین
زند که از شدت آن جمیع حیطان و عمارات و درختان و آب بر زمین فرو رفته یکپارچه در روی
هوا معدوم و نابود شود پس بالا رود بجانب آسمان صیحه باسمان زند چنانکه شمس منکسف شود
و قمر منخسف گردد و باقی نجوم منکدر و منتثر شوند و بعد از نفخه سیم بروایتی دیگر این واقعات بظهور
رسد غرض بعد از آن خطاب رب الارباب بملک الموت رسد که من بقی یا عزرائیل فیقول
یا رب انت الهی الذی لا یموت و انا العبد الضعیف و در روایتی هم جبرئیل و سائر ملائکه
مقربین بعد از فانی شدن دریاها و کوهها و زمینها و آسمانها است پس خطاب رسد که یا عزرائیل
ایا نشنیدی قول مرا که کل نفس ذائقة الموت و انت من خلقی پس ملک الموت در میان بهشت
و دوزخ بمحل اولیست با تجارت سر در استان بهشت و پا بطرف دوزخ کند و بغربا در ابدی پس
گوید اگر سکرات مرگ را این درد دانستم چندان بر خلق خدا مهربانی میکردم که امروز الطاف
الهی دستگیر من میشد پس گوید اللهم هون علی سکرات الموت بمحمد و آله الطاهرین پس حق
تعالی بزبان بی زبانی سر بر بنده گرداند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و از هیچ مکان و زمان
جواب نیاید مرتبه سیم خود فرماید لله الواحد القهار و پس از آن غیبی ندای لاریبی در رسد ایتها
الدنیا الفانیة الدنیئة این انهارک و این اشجارک و این انجارک و مواشیک و مراعیک

و عمالیک این الملوک و ابناء الملوک و این الجبابرة الذین کانوا یاکلون ارزاقی و یعبدون
غیری و یدعون ان لی شریک فی ملکی یعنی کجا رفت نهرهای تو و درختان میوه دار تو و بندگان
تو و بندگان تو و کنیزکهای تو و کجا شدند پادشاهان و پسران ایشان که شب و روز بعیش
و عشرت مشغول بودند کجا رفتند کفار و فجار که عقیده باطل و اعتقاد عاطل داشتند
که شریک برای من قرار میدادند پس فرماید لمن الملک الیوم که در سوره مؤمن است در این بار دوم
پس چون احدی بجواب نخواند که بجواب خود میفرماید لله الواحد القهار چون نفخه ثانیه که مدت چهل
سال است مشهود میکند رد فرمان الهی در رسد که آسمان چهل روز باران ببارد و چنانکه از کتاب
منهج الصادقین آخوند ملا فتح الله رحمه الله از حضرت قبلة العارفین امیر المؤمنین روایت
میکند که بحر مسجود دریائی است در زیر عرش در مقابل هفت آسمان و هفت زمین است
و در آن دریائی است که آن را بحر الحیوان گویند در وقت بعث حق تعالی امر کند تا چهل صباح فور
ببارد در نفخه ثانیه همه خلایق در آن نفخه ونک شوند و بروایت اول بعد از بار یدن باران
بلم کوی میکنون گوشت و استخوان و جوارح و ارکان حیوانات از انس و جن و مرغان و ماهیان
و کافه مخلوقات از چرندو پرنده در زیر آب جمع شوند امر به باد شود تا بحرکت در آورده تموج
حاصل آید بجموع ذرات قالب آدم و هر فرزندی از حیوانات بیکدیگر رسانند که قالب مجموع انها
کامل شود بعد از این این زمین را مبدل گرداند بزمینی که از روی او معصیت نشده باشد مثل
انکه دوزخ قرار دهد و زمینی از نقره خام سفید پیاورد و بهشت را انجا قرار دهد پس در آن
وقت خطاب آید یحیی حملة العرش یحیون بامر الله و اسرافیل زنده شود بعد از آن اید که صورا
که بر عرش موضوع بود در دم کنا شرپس صور را که از نور مخلوق شده بود در دم که منتظر
امر خدا باشد و بعد از آن جبرئیل و میکائیل و عزرائیل نیز خلعت حیوة پوشند پس خطاب
الهی رسد که بروید بهشت و حور و قصور ان زینت دهید برای محمد و آل او و امت او و بندگان
صالح من آنگاه ندا آید بجبرئیل که براق و لوای حمد با رو حله و تاج شفاعت بجهة سلطان
معراج ترتیب داده متوجه مرقد همایون حضرت شوند و زین براق مرصع از یاقوت سرخ و لجام
او از زبرجد سبز و دو بال دارد که میپوشاند میان آسمان و زمین و صورتش مثل صورت انسان

ویلفته‌ای عرض گوید و رنگ چون برق و گوشهای او از زبرجد سبز چشمانش مثل ستاره روشن
و پیشانیش از یاقوت حمراء و دم او مثل دم گاو مکلل بطلای سرخ و بدنش مثل بدن طاوس و بزرگتر
از استر و خار و کوچکتر است از استر و نامیده شده باین نام بجهت بودن او سریع السیر مثل برق
ملک جلیل رو از سر قبر مطهر حضرت رسول صلعم شوید و چون روی زمین هموار شود مرقد مطهر آن
حضرت ناپدید باشد هرچند سعی کنند نیابند پس حق تعالی عمودی بر بالای قبر او نصب کند تا آنکه باشد
علامت مشهد مطهر آن سید نور و ملاحظه کند با هفتاد هزار نفر از ملائکه مقربین حمله عرش فرش
آید پس جبرئیل گوید آن شود ملکه از سبب که هر سؤال کند جواب دهد که خالق بی‌شریک حال حضرت
معلوم کند از من احوال امت خواهد پرسید ندانم آن حضرت را چه جواب بگویم پس خدا گوید با اسرافیل
برو و حضرت را بخوان که خاصیت نشر خلایق در بیداری تو است و او اذن به جبرئیل دهد که تو بخوان
که عقد اخوت و مواخات در میان تو و آن حضرت بوده جبرئیل گوید مرا شرم آید که در چنین
وقتی حضرت را بخوانم پس میکائیل گوید تو بخوان میکائیل گوید السلام علیک ایتها الروح الطیبة
ارجعی الی البدن الطیب و قومی لفصل القضاء هیچ کس جواب نگوید تا سر بر جواب نشود که همه
گویند با اسرافیل که تو باید ندا کنی پس اسرافیل همان بخواند آنگاه ناگاه قبر شکافته شود لیکن هم
نشود باز همان ندا کند پهلو از قبر لحد بر داشته می‌نشیند و بزبان معجز نشان کلمه الحمد لله
الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور گوید و گشاید و غبار تراب از روی مبارک افشاند و در آنجا
دری از جانب سفلی گشوده شود هرچه در زمین و تحت الثری است ظاهر شود پس دری دیگر
از جانب علیا گشایند تا نظر او بر عرش و بهشت و منازل خواص امت اندازد پس جبرئیل دو حله کرامت
پیش آورد یکی حله خضرا و یکی صفرا هر یک بوزن ما بین مکه و مدینه را در بر کند آن حضرت یکی را
ازار و دیگری رداء کند پس تاج کرامت نزد آن حضرت آورند آن تاج را بر فرق مبارک نهد پس براق
عزت را حاضر سازند بر آن سوار شود پس حضرت به جبرئیل گوید که ای یوم هذا امروز چه روز است
گوید یا محمد هذا یوم القیمة و یوم الحسرة و الندامة و الملامة یعنی این روز قیامت و روز حسرت
و ندامت و ملامت است در آن وقت حضرت فرماید یا جبرئیل مرا بشارت ده تا خوشدل شوم جبرئیل
گوید یا محمد لوای حمد برای تو آورده‌ام گوید این عظیم بشارت دیگر بگو جبرئیل گوید ملائکه منتظر

قدوم

قدوم تو اند فرماید این سؤال نمیکنم اعظم از آن دیگری دارم جبرئیل گوید تو شافع یوم قیامتی چه باید
این را میخواهم ای جبرئیل اخبرنی ما فعل الجواد الکریم بامتی انما اسئلک عن امتی المذنبین چه کرد
خداوند با جود و احسان با امت گناهکار من شاید ایشان را از پل صراط گذرانده باشد اسرافیل
گویان پیش آید و عرض کند که بعزت خدا قسم که هنوز دم در صور ندمیده‌ام هنوز ملکی کسی از قبر بیرون
نیامده اند و بروایت دیگر حضرت خاتم الانبیا چون بشنود که امت وی هنوز در خاک اند
روی بر قبر سوی کند و فرماید که مرا امت خود را در خاک گذارم و خود بیرون خاک ایشان
در زیر زمین و من در روی زمین روا ندارم خداوندا تو امت خاکسار این امت ندا در رسد
که ای حبیب تو سپهسالار میدان عرصاتی و امت سپاه تو اند اول سپهسالار حاضر آید و بعد
سپاه پس حضرت از قبر بیرون آید براق و نزد چون خواهد قدم در رکابش گذارد براق اضطراب
کند و گوید لا یرکبنی الا النبی الامی التهامی القرشی محمد بن عبد الله صاحب القرآن حضرت
فرماید انا محمد صلعم آنگاه براق در مقام انقیاد رسول صلعم درآید تا حضرت سوار گشته روی جانب
عرش مجید کرده حضرت عزت را مدح کند بعد از آن روی نیاز بدرگاه بی‌نیاز آورده کرم
درباره امت وعده دادی خطاب در رسد که چندان از تو بخشیم که از من خوشنود شوی بعد از آن
فرمان در رسد که ارواح از اماکن بحسب تفاوت احوال بیاورند ارواح مؤمنان منور و ارواح
ظالمان مکدر و اینها با ارواح سایر حیوانات در صور براورند بعد از آن خطاب با اسرافیل رسد
که صور بدم در دم اسرافیل مرتبه سیم که عبارت از نفخه بعثت است در دمد و ندا در دهد که
ایتها الارواح الخارجة و العظام النخرة ایتها الاجساد البالیة ایتها الجلود المتفرقة به
یکبار همه ارواح در صور متمکن باشد از نفخ خواص جزئیش بیرون آیند و طلب قالب خویش
روی بجا کردند دنیا آرند بمثال زنبور عسل ما بین آسمان و زمین از اولین و آخرین دنیا
روی هوا پر سازند پس جانب خدا انتالی در رسد پس تمامی از مرحومه را جدا در میم بپوشیده
در آیند و هرچه از ابتدای کون عالم تا انقراض نسل آدم روی در نقاب تراب آورده باشد از
وضیع و شریف و ضعیف و قوی و بزرگ و خرد تا از قرنان ماضیه و قرون خالیه همه یکبار سر از
لحد بیرون آورند در آن وقت جمیع پیغمبران و اولیاء و انبیا همه حیران و متحیر باشند و هر کس

از پیر و نان پاسخ خود نگاه کند و بگویند با خود که آیا ثوابیست بپوشند باید و زخ هر کس آنچه کرده بگردد سر
او بپیچد کل انسان الزمناه طائره فی عنقه همه خلق برهنه لیکن در خود نگرند برهنه بپندارند
دیگران نگرند و پوشیده بینند بفضل خدا اما پای برهنه و تن برهنه با روهای گرد آلود از صعوبت و آن
صور چشمهای ... و جستن و گوشها از آواز باقی ماند بعد از آنکه صدا افت و بلاد در قبر کشیده آواز
صعوبت شنیده یکبار سر بر آورند با هراس و بیم مدهوش و بیهوش تشنه و برهنه شکمها گرسنه
و زبانها تشنه چشمها گشاده نظر بسوی آسمان افکنده حیران و گریان و زاری کنان و نوحه
سیصد سال یکقدم در لحد و یکقدم در شفیر قبر حیران بایستند که قدرت بیرون آمدن ندارند
از هیبت آن روز پادشاهان با آن طبل و علم و کوس در زیر قدم مریدان چون مور پایمال
فقیران و وحوش در کوهها و دریاها و عرصات با مردم در آمیخته و از فزع آن روز و آواز صور
از مردم بیخبر گردیده پس بعد از سیصد سال و بروایتی چهل سال آتش جهنم آید و مردم بصحرای
محشر آورد و شیعیان علی از قبرها بیرون آیند بی‌عیب و گناه روهای ایشان چون ماه شب
چهارده درخشان بسهولت گذرند در آن وقت جهنم را جوشان و خروشان بصحرای محشر در آورند
همه پیغمبران از آن گرمیهای جلال در زمین زده از خوف جهنم همه وا نفسی گویان و پیغمبر ما وا امتی
گویان که در آن وقت جناب رسول صلعم فرماید یا جبرئیل برو بر سر تربت دخترم شفیعه روز جزا
و بگو بیرون آی و بیا از قبر بیرون آی پس جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بر سر قبر فاطمه رود
و بر سر قبر او هفت قبه نور برزند بعد از آن اسرافیل برود سه حله از حله‌های نور برای فاطمه
ببرد و اسرافیل گوید یا فاطمة قومی الی المحشر یا ... برخیز و بعرصه گاه محشر خرام پس فاطمه
از قبر بیرون آید و لباس اطمینان و حله‌های بهشت را بپوشد پس ملکی که نام او دردقائیل
باشد ناقه‌ای از نور بیاورد از برای فاطمه که زمام او از مروارید تر و بر پشت آن محمل طلا
پس بر آن سوار شود و دردقائیل مهار شتر را بکشد و در پیش رو هفتاد هزار ملک روان شوند
و لواهای تسبیح در دست چون قدری روند هفتاد هزار حور العین باستقبال آیند همه قدحهای
پر زوجه بر سر و در دست هر یک مجمری از عود باتش و آنچه عود و عنبر از آن ساطع از جانب راست
فاطمه روان شوند چون قدری راه طی کنند مریم دختر عمران با هفتاد هزار حور العین باستقبال

آید

آید و بر فاطمه سلام کند و از طرف راست او روان شوند و چون قدری دیگر از راه برود خدیجه
خاتون مادرش با هفتاد هزار ملک که در دست هر یک لوای تکبیر باشد باستقبال آید
و با فاطمه روانه شوند چون بنزدیک محشر رسد حوا و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون با هفتاد
هزار حور العین باستقبال آیند و با فاطمه روانه شوند و چون فاطمه بمحشر با این طور که شنیدی
بیاید از زیر عرش ندا رسد که یا اهل المحشر غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت محمد المصطفی
دیده‌ها بپوشید از مردان و زنان که فاطمه صدیقه دختر سید انبیا و زوجه سید اوصیاء
میگذرد پس همه کس دیده بپوشند و فاطمه را نبینند مگر ابراهیم خلیل و شوهرش علی و دو نام ...
باید دیده بپوشند با وجود که نامحرم هستند زیرا که فاطمه جز ... داخل صحرای محشر شود که احدی را
تاب دیدن فاطمه نباشد زیرا که فاطمه این طور بصحرای محشر آید پیراهن زهر آلود حسن بر یک
دست و پیراهن پر خون پاره پاره حسین را بر دوش و عمامه پر خون شوهرش علی بر سر و محسن
در خون طپیده بر دست جبرئیل و دندان شکسته پدرش بر کف دست با این هیئت بمحشر آید فغان
از اهل محشر بلند شود پس فاطمه بنزدیک عرش آید بر منبری از نور که هفت پایه دارد بر آید و مابین
پایه‌ها فرشته‌ها صف در صف کشیده و در دست علمهای نور گرفته و از یمین و یسار منبر حور العین
صف زده و حوا و آسیه از طرف چپ و چون بر بالای منبر قرار گیرد ندا آید یا فاطمه حاجت خود را طلب
فاطمه عرض کند ارنی الحسین و اصحابه بنما حسین و اصحابش بآن طور که در کربلا در روز
ناگاه ندا رسد که بسمت راست نگاه کن چون فاطمه نظر کند حسین را با سر بریده با حلقوم خون‌چکان
یا رب خذ حقی الیوم گویان داخل صحرای محشر شود فاطمه صیحه زند که دریای غضب الهی بجوش
آورد ملائکه همگی بنالد و صدا در آید جهنم بجوش آید آتش همه را فرو گیرد جبرئیل نزد پیغمبر آید
و عرض کند که دریاب فاطمه را که امت تو هلاک شود پس جناب رسول صلعم آید و فاطمه را در برگیرد
و فرماید ای نور دیده امروز روز تواضع است نه روز کدورت نگاه کن که چندین هزار هزار
از گناهکاران امت پدرت و شیعه علی در انتظار شفاعت در مقام حیرت ایستاده‌اند ...
من روی پدر و نادامت شوم پس فاطمه باتفاق پدر با نور دیده‌اش حسین و علی اکبر پاره پاره و
عباس دست از تن جدا و قاسم و تمام و سایر شهدا بنزد عرش بیایند پس فاطمه سر بریده حسین را

بگف دست گرفته و سر خود را برهنه و گیسوان را بر سر پریشان کرده و جناب پیغمبر تاج را از سر
برداشته دعا کند و بگوید خدایا بحق جوان بخت حسین ترا قسم میدهم که ازین امت گناهکار
و شیعیان پسر عم علی در گذری و فاطمه عرض کند بپروردگار از سر گناهکاران امت پدرم و شیعیان
شوهرم علی در گذر پس خطاب رب العزت در رسد که ای فاطمه ما امروز ترا در میان خلق خود حاکم
کردیم هر کرا اگر خواهی داخل بهشت کن پس فاطمه دوستان خود و دوستان فرزندان خود را داخل
بهشت کند و باتش جهنم دشمنان ایشان و قاتلان حسین و فرزندان قاتلان ایشان را
برچیند الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس نهم در شکر نعم نامتناهی خدا و معنی شکر لغة و
اصطلاحا و ثمرات مترتبه بر آن و کفران آن و ثمره و شرایط آن و آداب آن بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی استنقذنا بالحسین من الهلکة وهدانا به من الضلالة لدعوتنا به من الظلمة
الذی قال فی حقه سید الامة والد الائمة من بکی علی الحسین او ابکی او تباکی وجبت له الجنة
وقال فی حقه سید الکاینات ان الحسین مصباح الهدی وسفینة النجاة وقال فی حقه الامام
المعصوم موسی ابن جعفر من زار قبر الحسین عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر
فجزاه الله من امام افضل ما جزا اماما عن رعیته واعطانا بمصیبته افضل ما اعطی مصابا
بمصیبته والصلوة والسلام علیه وعلی اهل بیته وعترته وعلی من بکی لجزایه واغتم
لاجله وسلک سبیل زیارته واللعن الشدید والغضب العتید من الله علی عدوه یزید
وعلی آله الشجرة الملعونة فی القران وعلی من رضی بقتله وکرسیلک لاجله من اهل الشقاوة
والطغیان مادام تبکی سماء المستبشر بماء الوجود علی ارض الامکان وما تجری من هذه الحیثیة
بحیث الارض والسماء وبین الانس والجان حمد خدا و ندی که عادت داده ما را و تجسین از هلاک
شدن و هدایت نموده ما را بحسین از ضلالت و گمراهی کو و ابیدن وصوف نمود ما را با ان امام آفاق
از ظلمت کفر و تاریکی نفاق کدام حسین آن حسینی که سید کونین در حق او فرموده که حسین چراغ
هدایت و کشتی نجاتست و معصوم بزرگوار موسی ابن جعفر در حق او فرموده که هر که زیارت
کند قبر منیر حسین را عارف بامامت او حق تعالی جمیع گناهان گذشته و آینده او را
بیامرزد پس خدا جزا دهد حسین را از ما بهترین جزائی که میدهد امامی را از جانب رعیتش و عطا

فرماید ما را بمصیبت آن شهید مظلوم بهترین عطائی که میدهد مصیبت زده را بمصیبتش
خدا صلوات فرستد بر حسین و بر اهل بیت او و عترت او و بر کسیکه او را بزاریها کند و خود را
فرستد بر کسیکه از غم او بگرید و از ماتم او اندوهناک گردد و بر کسیکه بزیارت قبر منور او برود
ولعنت بسیار و غضب بیشمار از خداوند قهار جبار بر دشمنان او خصوص بر یزید و آل یزید که شجره ملعونه و درخت بیثمر و بر کسیکه راضی باشد بقتل او و بر کسیکه تنور زد سینه او بماتم
او و جگر او کباب نکرده از مصائب او لعنت بیشمار و غضب بسیار مادام که آسمان مثبت کرده باب وجود بر زمین امکان و مادام که باقیست از این مصیبت عظمی چیزی میان زمین و آسمان
در میان طایفه انس و جان اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم وخطابه
العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ما یفعل الله
بعذابکم ان شکرتم وآمنتم وکان الله شاکرا علیما یعنی خدا چه میکند بعذاب شما اگر شکر کرده
باشید و ایمان داشته باشید و میباشد خدا شکر کننده یعنی مزد دهنده و دانا اصل شکر ار کان
قلبی و لسانی پس از تقوی قلب و زبان بلکه سایر اعضا و جوارح است الایمان نصفان نصف
صبر و نصف شکر ایمان دو نصف است نصفی صبر است و نصفی از آن شکر است و خلاف شکر
کفران است و آن از اصول صفات ذمیمه است و امان و فاید بر شکر مترتب است یکی دوام نعمت
چنانکه خدا فرموده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و باعث زیادتی نعمت چنانکه
حضرت آله فرموده لئن شکرتم لازیدنکم و کفران نعمت که ضد شکر است سبب انقطاع نعمت
ولئن کفرتم ان عذابی لشدید شکر نه مجرد گفتن الحمد لله یا الشکر لله است که از تقوی لسان
باشد و بس بلکه از تقوی سایر قلب اعضا نیز هست چنانکه عنقریب باشارات خواهیم رسانید
بلکه میگوئیم این نیست بلکه میگوئیم این هست و شرایط دیگر هم دارد و اعلا آن است که بدل خود
بشناسد و نعمت را از منعم و سبب الاسباب داند نه از سبب چنانکه مولوی در مثنوی گوید کای ابراهیم
الی این کلمه جوب گفته دیده خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن چنانکه از حضرت
صادق روایت شده است که هر کرا خدا نعمتی باو عطا کند و آن نعمت را بدل خود بشناسد که از
خداست و از خدا باو رسیده است پس شکر آن نعمت را کرده و خدا فرموده کلوا مما رزقکم الله

خدا بشما داده و اشکروا نعمة الله ان کنتم ایاه تعبدون یعنی بخورید از آنچه خدا روزی شما کرده
از روزیهای حلال و پاکیزه و شکر کنید نعمت خدا را و پیغمبر فرمود الطاعم الشاکر کالصائم
الصابر طعام خورنده شکر کننده مانند روزه دار صبر کننده است فرمود ان الله یرضی عن العبد
ان یاکل اکلة فیحمده علیها بدرستیکه خدا خوشنود میشود که بنده بخورد پس حمد کند بر آن نعمت چنانکه
حمد دراخر واجب است بسم الله در ابتدا واجب است پیغمبر فرمود قل بسم الله وکل بیمینک
وکل مما یلیک یعنی بگو بسم الله و بخور بدست راست و بخور از نزدیک خود هر گاه بسم الله نگفتی
شیطان شریک تو میشود دست بشو قبل از طعام خوردن فرمود الوضوء قبل الطعام ینفی
الفقر وبعده ینفی اللمم دست شستن قبل از طعام فقر را میبرد و بعد از طعام درد
زایل میکند البطنة تذهب بالفطنة طعام بسیار خوردن دل را میمیراند اما طعام معنوی هر چند
بیشتر باشد زیان نکند تا چند جسم بی اعتبار را تربیت کنی و از تقویت روح شریف غافل شوی
دویم تعظیم منعم سیم تعظیم نعمت چنانکه وارد شده است که در روزی وارد مجلس سفاح که یکی از
خلفای بنی عباس است گردیدم دیدم که سفره اش گسترده بود مرهمی را گرفت و ببوی خود
کشید پس پای من بکنار سفره آمد افتد و عکس شدم که خدا از ندبیرا کران کفران نعمت شد و احترام
نعمت بعمل نیامد و از حضرت خاتم انبیا منقول است که فرمود بعایشه در وقتیکه دید پاره
نانی سر راه افتاده ای عایشه گرامی دار نانرا که چون نعمت خدا از کسی گریخت دیگر باز نیاید بایشان
بر نمیگردد چهارم فرح و سرور بان نعمت داشتن پنجم شکر مخلوق گفتن قال من لم یشکر المخلوق
لم یشکر الخالق یعنی هر که شکر مخلوق را نگوید شکر خالق را نگفته ششم صرف کردن نعمتهای الهی
در آنچه خلق شده است آن نعمتها بجهة آن زیرا که منعم میخواهد آن نعمتها صرف طاعت او شود نه اینکه
اعضا آن معصیت او کردند مثل گوش و دست و زبان و پا و شکم و فرج این نعمتهای عظیمه خدا است
میباید کفران نکنی و آلت معصیت او قرار دهی این بود شکری که تقوی سایر اعضا است هفتم قدرکی
مال در راه خدا انفاق کنی شکر از چشم و گوش و زبان که خدا بتو داده چنانکه در این آیه و اقی هذا
اشاره بان فرموده الم نجعل له عینین ولسانا وشفتین وهدیناه النجدین فلا اقتحم العقبة
وما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة

بیکند بنده آزاد کند اگر نتواند پس اطعام کند بعضی از ایتام و مساکین را شکر آنهاست این اعضای صحیحه
که خدا بشما عطا کرده است هشتم آنکه بدن خود را در عوض آن نعمت تعب دهی در طاعت و عبادت
خدا بیدار و او را بر ریاضت و بندگی وادار چنانکه یکی از اصحاب حضرت رسول که او را جویبر
میگفتند منقول است که جویبر مردی بود کوتاه قد و بد صورت و فقیر و محتاج و از نسبا هاشمی
بود نه حسب داشت و نه نسب و نه مال داشت و نه جمال حضرت رسالت بیکی از بزرگان که او را
زیاد بن لبید میگفتند فرمودند که دختر خود را باو تزویج کن و اگر حکم آن بزرگوار نبود هرگز قبول
نمیکرد پس دختر خود را باو تزویج کرده و دختر خود را برای او مهیا کرد خانه برای او معین نمود
فرشهای نیکو برای او گسترد و جامه نیکو باو پوشانید و عمامه بر سر او بست و حجله با کمال
صفا و ضیاء آراست و دختر خود را در آن خانه کرده جویبر را طلب کرد و بحجله عروس برد او
چون جویبر در آن خانه در آمد عروسی دید در نهایت حسن و جمال و خانه دید بالوان فرشها
و زینتها آراسته و بانواع عطرها معطر کرده پس جویبر بزاویه خانه میل کرده و سجاده عبادت خود را
گسترد و مشغول عبادت و تلاوت قرآن و نماز شد تا صبح و التفاتی بدختر نکرده و تا سه شب
چنین کرد زیاد و اهل او غمناک شدند که چرا دست بدختر ایشان دراز نکرد کیفیت را بپیغمبر
عرض کرد حضرت او را طلبید و فرمود بازنان مقاربت نمینمائی جویبر گفت یا رسول الله
مگر من مرد نیستم بلکه بسیار حریصم در مقاربت ایشان چون مرا بخانه گشاده در آوردند و در آن
متاعهای نیکو و فرشهای زیبا دیدم و دختر جوان خوشبوی خوشروی بنظرم در آمد پس در آن
وقت بیاد آوردم حالت سابق خود را که مردی غریب و پریشان و محتاج بودم و کسیکه بحالم
نمیپرداخت و باطفال و بیوه ها بسر میبردم پس چون دیدم خدا و ند حمید چنین نعمتی بمن کرامت کرده
و مرا از آن حال باین حال رسانیده خواستم که او را شکر کنم برای این نعمتها که بمن اعطا کرده و تقرب جویم
بدرگاه او بشکر نعمت او پس بکنار خانه ایستادم و مشغول عبادت بودم و شکر منعم مینمودم
تا صبح و روزها روزه گرفتم و من این شکر کم بشمارم در جنب آنچه خدا بمن عطا فرموده و لکن
امشب دختر را خواهم او را راضی خواهم کرد ان شاء الله پس حضرت طلبید زیاد را و بحسان جویبر
باو رسانید پس زیاد و اهل او شاد شدند و جویبر بوفا بوعده خود کرد پس هر گاه خدا بتو نعمت

تا آن عطا کردی تو نیز شکر کن خدا را بعبادت و اگر آن توفیق نداری اقلا خود را اعانت بیدار و مجلس شکر
بکن که مجلس شکر با وضو ثواب ده نماز دارد و موافق بعضی از اخبار اهل عصمت و چون کفران کردی
و بخل ورزیدی اگر نعمت مال است از دست تو میگیرد یا تلف میکند یا بدیگری میدهد چنانکه
شنیده ام منسوب است این اشعار ابدار بامیر المومنین علیه السلام نَعَمْ وَ لَيْسَ مِنْ ذَوِي وُدٍّ وَ لَمْ يَصِلُوا
بِالشُّكْرِ اِيَّاهَا تَاهُوا عَلَى الدُّنْيَا بِاَعْمَالِهِمْ وَ تَبَدَّلُوا بِالْفَضْلِ اِحْسَانَهَا لَوْ شَكَرُوا النِّعْمَةَ
جَازَاهُمْ مَقَالَةَ الشُّكْرِ الَّذِي قَالَهَا لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَاَزِيدَنَّكُمْ لَكِنَّمَا كُفْرُهُمْ قَالَهَا و نهم شکر
علم است که بذل کند بطالبانش هر که اهلیت داشته باشد و منع کند از نا اهل و عمل کند بعلم
و وسیله امور آخرت کند که تقرب جوید بعلم و عمل بخدا از آنکه وسیله از باطل کند مثل آنکه وسیله
تحصیل دنیا کند انشاء الله دهم شکر مصیبت است و آن بعد از این در مجلسی مخصوص با تفرقه مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی دوازدهم شکر زبان است بکلمه طیبه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و کلمه ذاکره اَلشُّكْرُ
لِلّٰهِ یا بغا و سعی خدا را شکر یا خدا را حمد و امثال آن و نعمتهای خدا از حد و عد بیرون است
اشاره بچند و الهام و وحی و نعمت دینیه و دنیویه از آن جمله خلقت صحیح و لذتهای متنوعه از خوردنیها و
نکاحها و سواریها و نفس را سالم داشتن از کوری و کری و گنگی و شلی و زمین گیری و امثال
اینها و آنکه ما را جماد و حیوان و زن و غلام و کنیز نکرده و آسمان و زمین را ضبط در اینها
مسخر ما کرده و توفیق دین و ایمان و معرفت اهلبیت پیغمبر شفقت فرموده و از شرک و کفر
و بدعت و ضلالت محافظت فرموده وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا و در آن واحد بدیده
بصیرت نگاه کند در نفس خود یعنی چند بیند که از کثرت احصا نکند از عروق و انفاس بسیار
هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر میاید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود
و بر هر نعمتی شکری واجب از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید چنانکه خدا فرموده
در سوره سبا در ابتدای سی و هم کر اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ و از حرکات
جوارح در لحظه پس در سال بلکه عمری چه خواهد بود در هر چشم بر هم زدنی صد هزار گونه احتیاج
بذات مقدس او داریم و رفع احتیاج ما در همه چیز نموده لکن اینها نمیدانیم ما که جناب قبلة العالمین
میداند که آن شعر باو منسوب لَوْ كُنْتُ اَلْفَ عَامٍ فِي سَجْدَةٍ لِرَبِّي شُكْرًا لِفَضْلِ يَوْمٍ لَمْ يَقْضِ بِالتَّمَامِ

اَلْعَامُ اَلْفُ شَهْرٍ وَ الشَّهْرُ اَلْفُ يَوْمٍ وَ الْيَوْمُ اَلْفُ حِينٍ وَ الْحِينُ اَلْفُ عَامٍ یعنی اگر من خدا را هزار
سال سجده کنم بجهت شکر نعمت یکروز هرآینه شکران نعمتها را بجا نیاورده ام و آن هزار سال
هزار سالی باشد که هر سالی از آن هزار ماه باشد و هر ماهی هزار روز و هر روزی هزار ازان
هزار دقیقه و هر دقیقه از آن هزار سال بوده باشد و دیگر از جمله نعمتهای عظیمه جسیمه آنکه خدا
تو بشناسی و از امت پیغمبر آخر الزمان و از شیعیان علی بن ابیطالب و روزی تو بدست مخلوق
نیست بلکه بدست خداست و عیوب تو از خلق پوشیده و خلق بر آن مطلع نیستند و الا
نزد ایشان رسوا بودی و دیگر آنکه ترا غافل کرده و عاقل کرده و از جمله نعمتهاست وجود عالی
در شهری و در قریه و دهی و محله و خانه و توفیق یافتن حضور مجلس عالم و مجلس موعظه و ذکر
مصیبت و فضیلت اهلبیت و شنیدن احادیث ایشان و دیگر اعضا و جوارح از گوش و
چشم ای غافل تو که اینها که من برای تو شماره کردم داخل نعمت میشماری هر یکی از اینها از تو بگیرند
آنوقت بر تو معلوم میشود که نعمت بوده باشد و اگر عبادت کند بهریک از این اعضا و بداند که این
اعضا از خداست و توفیق از خداست یقینا شکر نعمت کرده و وارد شده است که حضرت داود
پیغمبر سلیمان بدرگاه جناب احدیت عرض نمود یا رَبِّ اَخْبِرْنِي بِقَرِينِي فِي الْجَنَّةِ یعنی پروردگارا
مرا اعلام کن که قرین من در بهشت کیست در مجموعه دیدم باین لفظ ذکر شده است که قَرِينِي وَ نَظِيرِي
فِي مَنَازِلِي فَاَوْحَى اللّٰهُ اِلَيْهِ اِنَّ ذٰلِكَ مَتَّى اَبَا يُونُسَ خداوند تعالی وحی کرد که متی پدر یونس پیغمبر آن
کوفت در زیارت او پس آنحضرت با سلیمان فرزند خود روانه شدند تا بمکان او که خانه از
چوب پوشیده بود رسیدند و احوال او را پرسیدند گفت هیمه رفته و الحال میاید پس داود
و سلیمان علیهما السلام در انتظار او نشستند تا آنکه آمد و دیدند پشته هیمه بر خود بسته پس هیمه را
انداخت و حمد خدا کرد و گفت مَنْ يَشْتَرِي طَيِّبًا بِطَيِّبٍ که میخرد حلال را بمال حلال تا آنکه فروخت
از این داود و سلیمان آمدند و بر او سلام کردند پس متی ایشان را بمنزل خود وصل نمود و آنچه از
طعام بنا کار در معنی خرید کندمی یا جو را از قیمت از هیمه پس باد و سنگ از آن آسیا کرد و کوفتا
سنگی چند که در پشت نخلی پس آتشی افروخت و از آن طبخ کرد و نمک بر آن پاشید و مطهره در پهلوی
او بود که آب داشت پس با دب نشست و لقمه گرفت و در دهان خود گذاشت و گفت بسم الله الرحمن الرحیم

چون فرو برد فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس باز همچنین میکرد پس بعد از آن آب و طعام
را شاید و در اول بسم الله و در آخر الحمد لله گفت پس گفت اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ مَنْ ذَا الَّذِي اَنْعَمْتَ عَلَيْهِ
مِثْلَ مَا اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حمد ترا ای پروردگار من کیست آنکه انعام کرده باشی باو مثل آنچه انعام
کرده بمن بتحقیق که صحیح کردی چشم و گوش و بدن مرا و قوت دادی مرا که رفتم بسوی درختی یعنی هیمه
که غرس نکرده بودم از دست خود و زراعت ننموده بودم از قوت و اهتمام نداشتم از قطعات
کردن آن که گردانیدی آنرا روزی من و مشتری فرستادی که خرید از من پس قیمت آن طعامی
خریدم که زراعت نکرده بودم از او و تعب نکشیدم در آن و مسخر کردی برای من سنگ را که نرم
کردم از آن و آتش را که طبخ نمودم از او و کردانیدی از برای من شهوتی که از روی لذت خوردم
بسبب آنکه قوت بر عبادت تو بهم رسانم فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى جَلِيلِ نِعْمَتِكَ حَتَّى تَرْضَى وَ بَعْدَ الرِّضَا
پس حمد ترا بر چنین نعمت بزرگی آنقدر که تو راضی شوی و بعد از راضی شدن پس گریست گریه
بسیار و صدا در بلندی پس حضرت داود بسلیمان فرمود قُمْ يَا بُنَيَّ حَتَّى نَنْصَرِفَ فَاِنِّي لَمْ اَرَ
عَبْدًا اَقْطَعَ اَشْكَرَ مِنْهُ در مجموعه دیدم اَشْكُرُ اللّٰهَ مِنْ هٰذَا یعنی ای پسر برخیز برویم پس بدرستی
که من هرگز ندیده ام بنده که شکر گذارتر از این مرد باشد پس ای عزیزان بدانید که این همه شکر
گذاری از نان یکنانی خوی حطبی نان خود بود که بعلاوه آن تحصیل نموده قیمتان بقیمی
که شنیدی و این قدر تضییع کشیده از و سپاس نمودن و حیز کردن و طبخ نمودن از او بانجام
چنین شکر میکند که شنیدی و این طور از خدا راضی است پس انصاف بده که من این همه نعمتهای
الهی را فنا ساخته و تضییع و در نقص صرف میکنیم و آن همه کفران نعمتهای خدا میکنیم با وجود این
طمع داریم که این نعمتها را صرف معصیت و آلت معصیت قرار میدهیم پس وای بر ما که کافر نعمتیم
و مع ذلک ادعای شاکری میکنیم و خود را بندۀ شاکر خدا میدانیم و بسیار هم از خود راضی هستیم
و از خدا که منعم حقیقی است راضی نیستیم آورده اند که در زمان سابق عابدی بر سر کوهی مقام کرده
بود و طریقه العبودیة در خدا اعاصی نمود و حق تعالی درختی انار داده و چشمه آب سرد و از آن انار
میخورد و از آن آب میاشامید و طهارت میساخت از حق تعالی درخواست نمود که قبض روحش
در حال سجود کند تا فردای قیامت از سجده سر بر ندارد حق تعالی اجابت کرد و جبرئیل را خبر کرد و گفت

در لوح محفوظ نوشته که فردای قیامت سجده بر خیزد پادشاه عالم فرماید برحمت من داخل
بهشت شو عرض کند بعبادت ششصد ساله من چه شد که مرا برحمت خود داخل بهشت میکنی پادشاه
عالم گوید بفرشتگان تا حساب و برابر کنند شش صد ساله عبادت در مقابل یکدانه انار پیش
نیاید پادشاه عالم گوید شکر نعمتهای دیگر کجاست چون عابد این سخن بشنود سر خجالت پیش افکند
خطاب عزت در رسد که او را بدوزخ برید آن بنده فریاد بر آورد که بد کردم یا من فضل کن و برحمت
خود مرا ببهشت بر حق تعالی او را ببهشت برد ذکر این حکایت برای آن بود که بدان که شکر نعمتهای خدا را
نتوان کرد بعبادت خود هم مغرور نباید شد و در بعضی از اخبار است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که پدرم ناخوش میداشت که دست مبارکش را بدستمالی که او دستمال کرده دست او
چیزی از طعام باشد برای تعظیم الطعام یا خود میمکید یا کودکی که در پهلوی آنحضرت بود
میمکید و میفرمود طعامی که از خوان افتاده بر میچینم و خادم من میخندد و در روایت دیگر فرمود
که انگشتان خود را میلیسم که خادم من گمان میکند که این از حرص است و این طور نیست خداوند
عالم اهل شهری را نعمت فراوان عطا کرد و با ایشان وسعت داد تا طاغی شدند و کافر نعمت شدند
تا از مغز گندم نان نفیس میپختند و بنان عوض سنگ استنجاء اطفال میکردند تا کوهی از نان
در آن جمع شد تا آنکه مرد صالحی از بندگان خدا بر ایشان گذشت دید زنی با نان نجاست طفل
خود را پاک میکند گفت از خدا بترسید و نعمت خدا را از خود دور مسازید آن زن گفت ما را از
گرسنگی میترسانی ما دام که این نهر جاری است ما از گرسنگی نمیترسیم پس حق تعالی بر ایشان غضب
فرمود باران از آسمان و گیاه از زمین را از ایشان منع کرد تا بقحط مبتلا شدند بمرتبه که آن
کوه عظیم نان که بآن استنجا کرده بودند بترازو قسمت کردند میان خود و این است که خدا مثل
زده بقصه ایشان و بندگان خود را آگاه کرده ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً
مُطْمَئِنَّةً يَاْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللّٰهِ فَاَذَاقَهَا اللّٰهُ لِبَاسَ الْجُوعِ
وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ما حصل معنی آیه شریفه آنست که مثل زده است خدا از جهت کسانی
که کفران نعمت میکنند که قریه بود در نهایت امن و امان و روزی اهل آن قریه با وسعت از چهار
طرف و آمدی پس کفران کردند نعمتهای خدا را پس پوشانید خدا ایشان را لباس گرسنگی و ترس

بسبب کردارهای ایشان و این آیه در باب هدایه در سوره مبارکه نحل مذکور است پس اعزیز نعمت خدا را کفران مکن و خود را از نعمت مکرمان دهر کاه خدا ترا در معرض امتحان در آورده تو تاب تحمل بار امتحان
نداری و هلاک میشوی و از جناب رسالت ماب منقول است که نان را کرامی دارید که کار کرده اند در آن
ملئکه ما بین عرش تا زمین و بسیاری از اهل زمین تا آن برای تو بعمل آورده اند مولف قلیل البضاعه
عرض میکند که نقل کرد که در زمان ناصر شخصی در اصفهان بود مشرف و مترف در جناب
خوشی از همه جهت برای او می گذشت علی الدوام انواع طعامهای لذیذ و اقسام اشربه شریفه و الوان
فواکه لطیفه از برای او احضار میکردند تا آنکه بمفاد اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغیٰ اَنْ رَاٰهُ اسْتَغْنیٰ کفران
و طغیان او شدت کرد که روزی میگفت از فلان طعام طبعم کیبیم و از فلان نا فشرم بجید
باید فکر تازه نمود و این چیزها مصرف ندارد بعد از چند ماه اتفاق همراه قافله او دیدم در
خرابه ای او حدیث مَنْ افْتَخَرَ بِالتَّبْذِیرِ اُخْتُبِرَ بِالْاِفْلَاسِ بوست صندوقی بر روی آتش افکنده
و چون بریان شد با نشان پوسیده و تناول میفرماید پس عرض شد که ای آقازاده این طعام
تان آیست که میفرمودید و در ابواب معجزات از کتاب بحار الانوار است که حضرت رسول صلعم نفرین
فرمودند بر قبیله مضر و فرمود خدایا سخت کردان عذاب خود را بر مضر و بر ایشان و اردستان
قحطی مانند قحطی زمان یوسف پس حق تعالی مبتلا کردانید ایشان بقحط و کرسنگی و هر صاحبه
تجار از برای ایشان طعامها می آوردند و چون میخریدند هنوز بخانهای خود داخل نکرده بودند
کرفاسد میشد و میکندید و بالتمام تلف میشد و از طعام بهره نمیبردند تا آنکه قحط و کرسنگی
ایشان بمرتبه رسید که کوشت سکهای مرده را میخوردند و استخوانهای مرده را سوختند و
میخوردند و قبرهای مردکان را نبش کردند و مردکان را میخوردند و بسا بود زن طفل خود را
میخورد تا آنکه کروهی از روسای قریش بخدمت پیغمبر آمدند و کفتند که اکر ما بد کردیم بر زنان
و اطفال ما رحم کن پس حضرت فرمود این قحط برای عقوبت است و اطفال و زنان را خدا
اجرت عوض میدهد و این برای ایشان رحمت است پس عفو فرمود پس خدا بلا را از ایشان دفع
کرد و باجمله کسیکه میگوید میخواهد نعمت الهی بر او دائم باشد و زیاده هم بشود باید شاکر باشد
و راه شکر معرفت و تفکر نمودن در صنایع خدا و سوی پس تر از خودان اهل دنیا و مقدار خود

الابر

از اهل عقل و دین و علم نعمتهای خدا آنکه ترا معرفت خدا و رسول و ائمه هدی داده و دوستی
ایشان از انوار زاتی داشته و علم شکر تو در اینخصوص اظهار دوستی آن بزرکواران است خصوصا
جناب علی علیه السلام و سید الشهدا زیرا که این دو بزرکوار در قیامت احسان بشیعه خود بیشتر
میکند در دوستی آن بزرکواران حدیثی عرض شود که موجب تسلی قلب و زیادتی یقین تو شود
بنت بحار روایت که عبدالله عباس کفت روزی با رسول خدا صلعم در سفری بودیم و رسول
فرود آمد پنج سجده بپای کرد بعد قیام و پیرکوع عرض کردم که این سجدها چیست فرمود که جبرئیل
آمد و کفت خدا ترا سلام میرساند و میفرماید من علی را دوست میدارم من بشکر این نعمت
سجده کردم چون سر برآوردم جبرئیل کفت خدا سلامت میرساند و میکوید که من حسن و حسین را
دوست میدارم پس بشکر این نعمت سجده کردم چون سر برداشتم باز جبرئیل کفت که خدا می فرماید
که من فاطمه را دوست میدارم سجده دیکر کردم چون سر برآوردم کفت که خدا می فرماید
که من دوستان علی و فاطمه و حسنین را هم دوست میدارم باز سجده کردم و سر برداشتم باز
جبرئیل کفت که خدا میفرماید که من دوستان دوستان ایشان را دوست میدارم من از این
جهت سجده پنجم کردم این بشارت عظیم است اکر ان و غیر نداریم که دوست ایشان باشیم دوست
دوست ایشان خواهیم بود مودی در خواب دید که قیامت بر پا شده و خلق را در موقف حساب
باز داشته اند و ملکی صحیفه در دست دارد پرسید که این چه صحیفه است کفت این صحیفه دوستان
علی بن ابیطالب و فرزندان اوست که ایشان را در این صحیفه نوشته اند کفت بمن بنما ببینم
اسم من در اینصحیفه هست یا نه چون نظر کرد اسم خود را ندید کفت مرا ان قدر نیستکه
اسم مرا در صحیفه دوستان علی بنویسید اما کفت مرا در آخر بنویسید که من دوست دوستان
علی تم هستم خطاب رب العزت در رسید که ای فرشته نام او را در اول صحیفه بنویس که از جمله
دوستان است و ما در دوستی آن بزرکان دین صادق نیستیم زیرا که علامات دوستی در ما
نیست لکن شاید دوست دوستان ایشان باشیم حالا متنبی عزیز من قدری میخواهم اظهار
دوستی کنم و علامت دوستی را ظاهر که امام حسین تم مَا ذُکِرْتُ عِنْدَ مُؤْمِنٍ اِلَّا وَ بَکیٰ وَاغْتَمَّ
لِمُصَابِی هر کاه دوستی معلوم میشود حالا که محزون و کریان میشوی باید در بعضی از کتابها

بنابر صعیتر از ابن عباس مرویست که خداوند در بهشت حوری را زینت نام او لعبا هر کاه اهل
بهشت میخواهد تفنن کند نظر بسوی لعبا کند و قصر او از همه قصورها بلندتر است و چون
مشرف بر بهشت میکردد بهشت را از نور روی خود روشن میکند و او را هفتاد هزار کنیز و هفتاد
هزار قصر و هفتاد هزار غرفه است در شب ولادت با سعادت امام حسین تم خدا امر کرد بر رضوان
خادم جنان که بهشتها را از زینت کن و ملئکه را فرمان داد که صفها بیارایند و بتسبیح و تقدیس
مشغول شوند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را امر کرد که با قبیله از ملائکه که عدد ایشان هزار هزار
ملک باشند برای سیر زمین روند و لعبا نیز فرمود بزمین رو از برای ولادت فرزند خاتم
انبیا و سید اوصیا و با سیدة النساء فاطمه زهراء موانست نما پس لعبا بنزد فاطمه آمد و او را
مرحبا کفت و احوال پرسید چون فاطمه را فرش مناسبی نبود از بدن لعبا خجل کردید که العود
حوریه دیکر با فرش و بساط حور و بهشتی بزمین آمد در حجره فاطمه کسترانید و لعبا او را اوقات
در وقت ولادت حسین لعبا قابله بود و حسین را باف پیچید و سید بلی آن منادیل بهشت
خشک کرده و روی او را بوسید و زبان خود را در دهان او نهاده و با فاطمه مبارکباد
کفت و جبرئیل هم تهنیت رب العالمین رسانید و در و بجانب حسین کرد و کفت مبارک کرد
خدا ترا برای پدرت و مادرت ای شهید کربلا پس جبرئیل و ملئکه مقربین بکو بر در اندند
پس حضرت رسول صلعم کریست پس جبرئیل عرض کرد یا محمد حضرت را از جانب خدا سلام برسان
و بکو که خداوند میفرماید که اسم فرزندت حسین نهاده ایم زیرا که در زمان او و جبر نزدیک
نیست پس جبرئیل با کریه کفت ای بزرکوار منتظر اسمها و اجور هدهد و بشارة فرزندان تا کریه کند
امت او را شهید میکند و مع ذلک امید شفاعت از جدش دارند پس رسول خدا صلعم پیغام الهی را
بفاطمه رسانید پس فاطمه نعره کشید و بیهوش شد پس لعبا و کنیزان او را یاری کردند تا فاطمه را
هوش آوردند سلمان فاطمه چون شنید که حسین او را شهید میکنند نعره کشید و بیهوش
شد کجا بودی ای فاطمه در صحرای کربلا که ببینی حسینت را چکونه تشنه کوسفند سر از بدن جدا می
کنند و بدنش را در آفتاب کرم و ریکهای تفتیده زمین بلا میکذارند و سر نورانیش بر سر نیزه
جا میکنند و خواهران جناب زینب و ام کلثوم و دختران فاطمه و رقیه و سکینه را اسیر و برهنه

داد

و اسیر کرده بشهرها میبرند چه نیکو کفته ام این دو بیت را بزبان عرب مشروط آنکه تو نیز بلحن عربی
بخوانی کو بخوانی شعر اَفَاطِمُ لَوْ عَایَنْتِ سِبْطَکِ فِی الْکَلَا قَتِیْلًا بِاَرْضِ الطَّفِّ ذَبْحَ شِیَاتٍ اِذَا
لَعَفَّرْتِ الْخَدَّ فِی التُّرْبِ هَادِیًا وَ اَجْرَیْتِ مَاءَ الْعَیْنِ جَرْیَ فُرَاتٍ یعنی ای فاطمه اکر معاینه میکردی
دیدی جکر کوشه خود را آنچه شد مثل ذبح کردن کوسفندان هر آینه صورت خود را بر خاک میزدی
و خون دل را بر روی خاک میلغلطانیدی و جاری میساختی نهر فرات از دیدهای خود که آب را بر آن نکه
ابدالدهر کریه میکردی ءَاَنْسَاكِ یَا بِنْتَ النِّسَاءِ بِلَا بُکَاءٍ وَ اَللّٰهِ اَحْرَی النَّعْیِ فِی الْوَجَنَاتِ آیا
فراموش کنم ترا ای سید زنان عالمیان از کریه و کویه نکنم پس بخدا قسم که یاری تو میکنم و جاری سازم
اشک چشمهای خود را بر کونهای خود تا بدانی که من هم از یاری کنندکان تو میباشم اَیَا بِنْتَ خَیْرِ
النَّاسِ قُومِی لِتَصْغَی فَیَنْصَلَ مِنْ جَارِی دَمِ الْوَجَنَاتِ اَفَاطِمُ یَا بِنْتَ النِّسَاءِ تَنَاوَحِی وَ صُبِّی
دُمُوعَ الْعَیْنِ کَالْقَطَرَاتِ اَجِبْ اَرْضَ الْقُدْسِ غَیْرَ مُجِدٍّ وَ قُلْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ بِالصَّلَوَاتِ اَتَیْنَكَ
یَا خَیْرَ النَّبِیِّیْنَ نَاعِیًا حَبِیْبُكَ مَطْرُوْحٌ بِشَطِّ فُرَاتٍ وَ قُمْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مِنْ قَبْرِكَ اِنْدِبَا
مَصَارِعَ اَطْیَابٍ بِاَرْضِ فَلَاةٍ بَنَاتُ زِنَا یَبْقی الدِّیَارُ بِدُوْرِهِنَّ بَنَاتُ رَسُوْلِ اللّٰهِ فِی الْفَلَوَاتِ
وَ اٰلُ زِیَادٍ عَاشَ فِی عِزِّ بَعْدِهِ وَ اٰلُ رَسُوْلِ اللّٰهِ مُنْتَهَکَاتٍ فَوَقَّ نَعُوْبَا الْقَطَا مِنْ جَنْبِ نَبْوَی
مَنَاخُ الرِّکَابِ عِنْدَ نَهْرِ فُرَاتٍ فَمَا نُوْا عِطَاشًا جَائِعًا کَانَ لِنَجْعَی تَوْقَنْتُ فِیْهِمْ قَبْلَ حِیْنِ مَمَاتٍ
وَ رَأْسُ حُسَیْنٍ بِالْحُسَامِ مُقَطَّعٌ وَ رَأْسُ یَزِیْدٍ لَا بِنُ الْخَزَوَاتِ الْغَرَضِ تمه حدیث فضیلت آنکه
فاطمه بعد از هوش آمدن پرسید که ای پدر کیست شهید کننده فرزندم و در چه مکان شهید میکنند
فرزندم را حضرت فرمود بدترین امت در زمینی که نام او کربلاست و هر که کشنده فرزندت شفاعت
رسول
فرزندت نمی رسد و اینها اکر صدای استغاثه فرزند ترا بشنوند و یاری او نکنند بلعنت خدا
کرفتار شوند و این داهیه کبری واقع نشود تا آنکه در ایام فرزندت بوجود آید که پدر ائمه باشد
و هم از فرزندان بعد از بدن که غایب شده ظهور کند و عیسی بن مریم بر او اقتدا کند پس ایشان
مصابیح دجی و عروة ایمان و دوستانشان از بهشتیان و دشمنانشان از جهنمیان خواهند
بود پس جبرئیل و سایر ملئکه با لعبا باسمان برکشتند چون باسمان چهارم رسیدند صلصائیل را
دیدند و او ملکی است که هفتاد هزار بال دارد و هر بالی در وقت کشودن از مشرق و مغرب میکیرد

بسبب چیزیکه در خاطرش خطور کرده بود خداوند او را از رکوع و سجود منع فرموده و در برابر عرش
ایستاده بود جبرئیل را اجابت رسید احوال پرسید که مگر قیامت قایم شده جبرئیل گفت نه و لکن
خداوند عزیز غضب بمجلس بخشید و بار اجابت دا و فرستاده پس صلصائیل التماس کرد که جبرئیل
که برو بسوی زمین شو و از محمد التماس شفاعت من بکن پس جبرئیل بزمین آمد و پیغام صلصائیل
رسانید پس رسول خدا او را جا بر خواست و فرزند حسین را بر روی دست گرفته بسوی آسمان
بلند کرده عرض کرد بحق این مولود که بدرجه شهادت میرسد که از صلصائیل راضی شو ندا از جانب
عرش شنید که یا محمد چون قدر تو عظیم است و فرزند تو حسین در نزد ما معزز بابت بود و در
کار او راضی شدیم ابن عباس گوید که صلصائیل فخر میکند که من آزاد کرده حسینم و لعیا با حور عین
فخر میکند که من قابله حسینم و من بدن حسین را بمندیل بهشت از آب غسل دادم و موسوم صورت
حسین را بوسیدم همین حسینی که حوریه با این عظمت با آب بهشت در وقت تولد غسل داده
در صحرای کربلا بیغسل و کفن بدن او را برهنه و عریان در میان ریگستان افکندند سر روی
و بوی بهمان نحو افتاده بود و همین صورتیکه لعیا بوسید و محمد و علی و فاطمه مکرر بوسیدند
در روی خاکها بخون آغشته افتاده و بدنیکه فاطمه در کنار خود پرورش داده پاره پاره شد
بیابان افتاده بود و از یکطرف بدن پاک علی اکبر و عباس و قاسم و عون و جعفر و از یکطرف
بدن طفل شیرخوار علی اصغر و طفل نازپرورد عبدالله افتاده و از یکطرف اهل بیتش بیچاره
و مضطر بتحال او بیتا و از یکطرف لشکر مخالف گاهی خیمهها در او بیخته و گاهی بغنیمتهای شهدا
مشغول شده بغارت کردن از ابدان مطهره چه حال داشتند بازمانده گان صحرای ماریه ازان
ستمها که مشاهده میکردند از ان فتنه طاعنه خداوند جناب زینب و خواهران دیگر و سکینه
و سایر دختران در جنبه چه بر ایشان گذشت و چگونه صبر نموده در بلیه عظمی و داهیه کبری که
هیچکس از اول دنیا تا حال وقت خاطر بیداد برما واجبست بگوییم و بنالیم و سوگ ببینیم در عالم کون
و فساد اندازیم و اینها را از خود واضح کردانیم سَاَبْكِیهِمْ مَا ذَرَّ فِیهِ شَارِقٌ وَمَا نَاحَ قُمْرِیٌّ عَلَی
الشَّجَرَاتِ ما گریه خواهیم کرد ما دام که آفتاب تابش دارد و قمری آن خوش نغمه بر درختان نوحه میکرد
وَآلَ زِیَادٍ فِی الْقُصُورِ مَنِیعَةٌ وَآلُ رَسُولِ اللهِ فِی الْفَلَوَاتِ وآل زیاد در قصرهای عزت

وال رسول در صحرا با صفا سرگردان و حیران بودند بَنَاتُ زِیَادٍ فِی الْخُدُورِ مَصُونَةٌ وَآلُ رَسُولِ اللهِ
مُهَتَّکَاتٌ و دختران زیاد در پردهها پوشیده بودند و دختران رسول الله در دنیا
سرگردان و حیران بودند و پردههای عزت ایشان دریده شد و بعضی الفرض شکر کن نعمت خدا را
و بعضی از آداب در خصوص نشستن بر سر مائده در مجلس و بکر کردن ساسینی و اشعار با شد ذکر کنیم
اگرچه این مجلس مقام داشت لکن طول کشیدن عادت مجلس و دیگر آنکه داخل بذکر مصیبت نباشد بسیار
خارج میشود اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ مجلس ششم در ذکر توبه و ادای وجوب آن و شرایط
آن و اقسام آن و قبولی و نا قبولی آن و وجوب آن و استحباب آن و ادله هر یک بر سبیل اجمال
و معنی آن بطور عرفانی بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ
ذِکْرَ الْحُسَیْنِ تَوْبَةَ التَّائِبِینَ وَاِقَامَةَ عَزَائِهِ عِبَادَةَ الْعَابِدِینَ وَاِفَادَةَ شَأْنِهِ مُجَاهَدَةَ الْحَامِدِینَ
وَزِیَارَةَ قَبْرِهِ سِیَاحَةَ السَّائِحِینَ الَّذِی کَانَ هَمُّهُ الرُّکُوعُ وَعِمَّتُهُ السُّجُودُ عِنْدَ الْعَارِفِینَ
الَّذِی قَالَ فِی حَقِّهِ فَخْرُ الْاَنْبِیَاءِ وَالْمُرْسَلِینَ الْجَنَّةُ لِمَنْ بَکَی اَوْ اَبْکَی عَلَیْهِ وَنَشْرُ الْمُؤْمِنِینَ وَقَالَ
فِی حَقِّهِ اِمَامُ الصَّادِقُ الَّذِی هُوَ مُجَلِّلُهُ وَبِضْعَةُ لَحْمِهِ مَنْ زَارَ الْحُسَیْنَ عَارِفاً بِحَقِّهِ کَمَنْ زَارَ اللهَ
فِی عَرْشِهِ الَّذِی جُنْدُهُ جُنْدُ اللهِ وَحِزْبُهُ حِزْبُ اللهِ وَاَنْصَارُهُ اَنْصَارُ اللهِ الَّذِی جَعَلَهُ اللهُ مَلْجَاءَ
الْهَارِبِینَ وَمَنْجَا الْخَائِفِینَ وَعِصْمَةَ الْمُعْتَصِمِینَ فَمَنْ اٰمَرَ بِبُکَاءِ الْحُسَیْنِ وَزِیَارَتِهِ فَقَدْ اٰمَرَ
بِالْمَعْرُوفِ وَمَنْ اَحْسَنَ اِلَی شِیعَتِهِ وَزُوَّارِهِ وَمَغَاثَاتِ الْمَلْهُوفِ وَمَنْ نَهَی عَنْ وِلَایَةِ اَعْدَائِهِ
فَقَدْ نَهَی عَنِ الْمُنْکَرِ سِیَّمَا عَنِ الشَّجَرَةِ الْمَلْعُونَةِ الْمَعْرُوفَةِ عَنْ کَلَامٍ وَخَبَرٍ وَلَقَدْ سُمِّیَ فِی عَظِیمِ
وَکَانَ قُطْبَ عَالَمِ الْاَکْوَانِ وَمِنَ الْمَقَامَاتِ الَّتِی لَا تَعْطِیلَ لَهَا فِی کُلِّ مَکَانٍ الَّذِی هُوَ وَلِیُّهُ
وَاٰدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّینِ وَهُوَ حَبِیبُهُ مَا وَجَدَ بِالثِّقْلِ وَالْیَقِینِ وَجَمِیعُ الْغُمُومِ فِی اَمْرِ عَمِّهِ وَتَمَامُ
الْهُمُومِ مِنْ فَاضِلِ هَمِّهِ وَکُلُّ تَفَجُّعٍ مِنْ تَفَجُّعِ قَلْبِهِ وَکُلُّ تَوَجُّعٍ مِنْ تَوَجُّعِ اَهْلِهِ وَکُلُّ بُکَاءِ الْیَتِیمِ مِنْ
فَاضِلِ بُکَاءِ سُکَّانِهِ وَکُلُّ فِرَاقِ الْحَبِیبِ مِنْ اَثَرِ فِرَاقِهِ مِنْ اَهْلِهِ فِی کَرْبَلَاءِ وَکُلُّ ثَکْلَی تَنُوحُ مِنْ
شَغَفِهَا حُبًّا لِوَلَدِهَا مِنْ نَوْحِ ثَکْلَاهُ وَکُلُّ سَبْیٍ بِاَعَادِیهِ حَافِیَةٍ مِنْ اَوَّلِ الدُّنْیَا اِلَی اٰخِرِهَا لَا
سَبَایَاهُ فَعَلَی مَنْ عَرَفَ نِعَمَ اللهِ ثُمَّ یُنْکِرُهَا لَعْنَةُ اللهِ وَعَلَی مَنْ جَحَدَهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ
لَعْنَةُ اللهِ وَعَلَی مَنْ شَاقَقَ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی سَخَطُ اللهِ وَعَلَی مَنْ قَاتَلَ فَرْخَ

فَرْخَ الْبَتُولِ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ غَضَبُ اللهِ حمد خداوندیرا که گردانیده است ذکر
حسین را توبه توبه کنندگان و برپا داشتن عزای حسین را عبادت عبادت کنندگان و ذکر مو
شان او را جهد جهد کنندگان و زیارت قبر او را سیاحت سیاحت کنندگان آن حسینی که در نزد
عارفان هر کس سر بزانوی غمش گذارد هر آینه خدا را رکوع کرده است و هر که بغصه او فرو رود خدا را
سجود نموده است آن حسینیکه سید کونین در حق او فرموده که بهشت مختص کسی است که بر دو دم
حسین بگرید یا بگریاند یا خود را بگریه بدارد و امام عالمین یعنی صادق آل محمد در حق او فرموده
که هر که زیارت کند حسین را در حالتیکه او را معصوم و مفترض الطاعه بداند چنان باشد مثل
کسیکه خدا را در عرش زیارت کرده باشد آن حسینیکه لشکر او لشکر خداست و سپاه او سپاه خداست
و یاری کننده او یاری کننده خداست آن حسینیکه او پناه گریختگان و محل نجات خوف دارنده کا
که هر که در صیانت و حمایت پناه یابد بزودی ... با آنکه داخل روضه او شود یا نعش او در کربلا
امن خواهد بود هر اینه از عذاب خدا ایمن است و از عتاب خدا خاطر جمع هر که امر کند بگریه بر و زیارت
او پس بتحقیق امر بمعروف کرده است و کسیکه احسان کند بزوار او و اغاثه ملهوف نموده و هر که
نهی کند از پیروی دشمنان او پس بتحقیق نهی از منکر کرده است و امر بمعروف که شنیده امر بگریه
او است و اغاثه ملهوف که در پیچ در اخبار احسان بزوار او است و ما شیعیان بیزاریم از دشمنان
و مخالفان او خصوصاً از بنی امیه که ایشانند در قرآن شجره ملعونه و در حدیث میشوم که فلان اول
و دویم آن شجره را غرس کرده اند و فلان سیم آن را آب داده و معاویه آن را بر آورده و یزید
پلید میوه آن شده قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالَی وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا یَزِیدُهُمْ اِلَّا طُغْیَاناً کَبِیراً آن حسینی
که او قطب جمیع ما سوی الله است در عالم امکان که جمیع اشیاء بدور او میگردند آن حسینی که او از جمله
صفات الله العلیاست که نیست تعطیلی از برای آن صفات در کل مکان پس هر که صفت را دوست
بدارد و موصوف را دوست داشته آن حسینی که او ولی خدا بود و هنوز آدم در میان آب و گل نبود
بود و آن حضرت حبیب خدا بود و خواهر او از وجود ماهیت خلعت هستی بپوشید بود آن حسینی
که جمیع غمهای عالم از هر کس و هر چیز و از اول دنیا تا آخر دنیا همه از تاثیر غم اوست و تمام اندوهها
از فاضل اندوه اوست و هر ناله طفلی که غارت میشود از اول تا آخر از جهت غارت کردن اموال

اوست و هر ولی که بی پدر و مادر شد از تاثیر پدر مرده بودن دل اوست و هر یتیمی که بگریه یا گریه بیفتد از
و هر زنیکه بچه مرده گرد از پرده حکر بنالد از نوحه زنان و نالهٔ کنیزان اوست و هر زنی که سر برهنه
و پا برهنه با اسیری میرود از تاثیر سر برهنگی و پا برهنگی اسیران اوست خدا لعنت کند کسی را که در
قلب خود حسین را شناخت که او ولی خداست و بزبان او را انکار کرده و در باطن یافت که معصوم
مفترض الطاعه است و در ظاهر قبول ننمود اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه
الکریم و خبره خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا تُوبُوا اِلَی اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسَی رَبُّکُمْ اَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَیُدْخِلَکُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ ای گناهکاران اهل ایمان توبه کنید توبه خالص از برای خدا
که شاید پروردگار شما بپوشاند شما را گناهان شما و داخل کند شما را در بهشتها که جاری است
در زیر اینها نهرها معنی نصوح از معاذ بن جبل مروی است که از پیغمبر سؤال کردم پس فرمود که
توبه کند که دو مرتبه بگناه بر نگردد مثل آنکه شیر دوشیده از پستان دو مرتبه بر نمیگردد و ابن مسعود
گفته که توبه نصوح کفاره همه گناهان است و این پرداخته اند و بعضی گفته اند توبه نصوح آنکه
نصیحت میکند انسان نفس خود را باخلاص کردن ندامت از گذشته و عزم بر عود نکردن بگناه و بعضی
گفته اند که توبه نصوح آنست که استغفار کند بزبان و پشیمان باشد بدل و نگاهدارد بدن را
از گناه و بعضی گفته اند که توبه معقوله است که قبول نمیشود مگر به خوف آنکه قبول نشود
و امید آنکه قبول شود و مداومت کند بر طاعت خدا و بعضی گفته اند که گناهان نصب العین خود
کند که گویا با او نظر میکند و در جای دیگر میفرماید اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ اِنَّهُ کَانَ غَفَّاراً و در جای
دیگر میفرماید تُوبُوا اِلَی اللهِ جَمِیعاً اَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ بازگشت کنید بسوی خدا
همه شما ای جماعت مؤمنان که شاید رستگار شوید و در جای دیگر میفرماید وَبِالْاَسْحَارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ
وَالْمُسْتَغْفِرِینَ بِالْاَسْحَارِ و از پیغمبر مروی است و غمخوار امتان جناب مستطاب رسالتمآب
محمدی تمام ماثور است که فرموده است اَلَا اُخْبِرُکُمْ بِدَائِکُمْ وَدَوَائِکُمْ آیا اخبار نکنم شما را بدرد شما
و دوای درد شما قالوا بلی یا رسول الله گفتند بلی خبر ده پس فرمود قال دَاؤُکُمُ الذُّنُوبُ وَدَوَاؤُکُمُ
الْاِسْتِغْفَارُ فرمود درد شما گناهان شما است و دوای شما استغفار از آنهاست و در کتاب

نهج البلاغه از قبلة العارفين و سيد الموحدين امير المؤمنين عليه السلام مرويست كه فرمود عجبت لمن يقنط و معه الاستغفار يعنى عجب دارم از كسيكه نوميد از رحمت خدا ميشود و ممكن است
او را كه استغفار كند و در همان كتاب از همان جناب مرويست كان في الارض امانان
من عذاب الله فرفع احدهما فدونكم الآخر فتمسكوا به اما الامان الذي رفع فهو رسول الله
و اما الامان الباقي فهو الاستغفار يعنى در زمين دو امان بود از امان خدا يكى از انها
برداشته شد پس بگيريد اكبر پيدا ما انكه برداشته شد او پيغمبر است و اما امان باقى پس آن
استغفار است پس حضرت اين آيه را تلاوت فرمود كه و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم
و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون و در اخبار است كه در مجموعه ورام است و المستغفر
من الذنب و هو مصر عليه كالمستهزئ بربه يعنى استغفار كننده از گناه و حال آنكه اصرار
بر همان گناه دارد مثل استهزا كننده به پروردگار خود است و اينحديث منافات دارد با حديث
كه بعد مذكور است ما اصر من استغفر و لو عاد في اليوم سبعين مرة محمول است حديث
اول الاصرار قبل از توبه بر حديث دويم بر صغيره از گناهان والله اعلم باحكامه چنانكه مؤيد
اينست كه التائب من الذنب كمن لا ذنب له يعنى كسيكه توبه كرده است از گناه مثل كسى است
كه گناه نكرده باشد من اعطى الاستغفار لم يحرم المغفرة و من اعطى الدعاء لم يحرم الاجابة
و اين اشعار منسوبست بآنحضرت يا من عدى ثم اعتدى ثم اقترف ثم ارعوى ثم انتهى
ثم اعترف ابشر بقول الله في آياته ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف يعنى اى كسيكه در معصيت
سركشى و از حد در گذشته و كسب معاصى كرده پس بفكر خود افتاده و دست از آن برداشته پس
باز ايستاده و بدرگاه خدا توبه كرده و اعتراف بروسياهى خود نمودى بشارت باد ترا
كه چنين آيه هست در ميان آيات كريمه قرآن كه ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف يعنى اگر
خطاكاران باز ايستند از معاصى گذشتها با ايشان بخشيده ميشود در توبه و استغفار خدا و رسول
و اهل بيت روايات و اخبار بسيار خطاكاران را امر نموده اند و در مجموعه ورام است از جناب
پيغمبر كه اكثروا من الاستغفار فان الله لا يعلمكم الاستغفار الا و هو يريد ان يغفر لكم
يعنى بسيار استغفار كنيد بدرستيكه خدا تعليم نكرده است شما را استغفار مگر آنكه اراده

اراده

كرده است كه بيامرزد شما را پس امروز هرگاه ايمن نجات ميطلبى توبه كن استغفار در صحف عليين است بنا
بنده گناهكار در عرض چندين سال گناه ميكند چون توبه كرد خدا بياامرزد و از نو امل نو برو بعث
نويسند است و خشبو و معطر ميدارد صاحبش را و بوى بد گناهان او را ميبرد بيكى و صحيفه
عملش كه بالا مى برد بوى دهد سيد رشد من يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله
يجد الله غفورا رحيما هر كس بدى كند بمردم يا ظلم كند بر خود با عرض خود بعد از آن پشيمان
شود و توبه كند و استغفار كند خواهد يافت خداوند را آمرزنده و رحيم پس بهتر روز كار آنكه
بعد از مدتى توبه كرده اند و خدا توبه ايشان قبول كرده و نام ايشان را در جريده سعادت ثبت
فرموده از انجمله مالك دينار گفت در جوار من جوانى بود فاسق اهل محله از او بشكايت آمده
شكايتش بمن كردند او را حاضر كردم گفتم از اين محله بيرون رو گفت خانه من است نروم گفتم
بفروش گفت نفروشم گفتم بسلطان شكايت كنم گفت جاى من ايشان از تو رعايت كنند گفتم دعا
بد ميكنم گفت خدا بمن مهربان تر است از تو بيا و بد آمد در شب برخاستم كه نفرين كنم هاتف
بلى هاتف لا تدع عليه فانه ولى من اولياء الله يا مالك نفرين مكن او را كه او دوستى از
دوستان خداست برخاستم و بدر خانه آن جوان رفتم گمان بردم آمده ام كه او را از محله بيرون كنم
گفتم دير آمدى جوان بگو بدر آمد گفت چون لطف خدا با من است توبه ميكنم و گفت خدا را ناظر
كردم كه ديگر بيك گناه از من بوجود نيايد باگريه و زارى رو زد بگر از شهر بيرون بيرون برفت و ديگر نديدم
نديدم تا آنكه بحج رفتم ديدم در مسجد الحرام ضعيف شده بود جماعتى دور او جمع آمده اند نگاه
او از تب مى آمد كه جوان گذشته جان عزيز تسليم كرد ان الله يحب التوابين گفتا
كه كار در آنها هفت ساعت مهلت ميدهند اگر توبه نكرد بر او مينويسند و توبه بزرگترين است از نعمتهاى
عظيمه خداست و بيركت پيغمبر ماول امت است و الا توبه باين امت از نعمتهاى عظيمه
خداست سابر امم صعب بوده در توبه كردن تا برسد تا بشمشير يكديگر را بكشند تا توبه
ايشان مقبول شود و چون گناه ميكردند بر در خانه او نوشته مى شد كه گناه كرده است رسوا
ميشد و در اين امت پرده هاى رحمت پوشيده است و در آن امتها چهل سال و بيشتر بايست
توبه كند تا قبول شود و تا عقوبت مبتلا نميشد ندا قبول نميشد و بعد از توبه طعامهاى لذيذ بر ايشان

حرام بود اما در اين امت هفتاد سال و هفتاد سال و بيشتر گناه ميكنند و بعد از آن واحد توبه
ميكند مقبول ميشود و طعامهاى لذيذ بر ايشان حرام نيست و در حديث وارد است لا كبيرة
مع الاستغفار و لا صغيرة مع الاصرار هرگاه استغفار نمود گناه كبيره باقى نمياند و هرگاه
اصرار كرد در صغيره كبيره ميشود ما اصر من استغفر و لو عاد في اليوم سبعين مرة اصرار بكبيره
و صغيره نكرده هرگاه بعد از صغيره استغفار كرد هر چند در روزى هفتاد مرتبه عود كند بآن
امر بر من عقاب بر گناه صغيره نيست باجماع علماء بلكه معفو است بلكه عقاب ميناييد بر فعل
گناهان كبيره بشرط آنكه توبه نكند و خدا عفو و پيغمبر شفاعت نكند و لا فلا امر بر توبه محبت
و زارى كن كه عجز و زارى محبوب تر است از تسبيح قدوسيان عالم بالا در كتاب معتبر وارد
شده است كه التوبة رجوع الآبق عن الجرم السابق و بعبارة اخرى انابة الاحشاء لما
سلف من الفحشاء و بعبارة ديگر خلع لباس الجفاء و بسط بساط الوفاء امر بر اين از كلام
بعضى از عرفاست اما علماء در چند موضع خلاف دارند كه توبه قبول ميشود يا نه و از اين اشكال
و خلافات را براى تو نقل كنيم بد نخواهد بود تا هم قدرى اطلاع و فضيلت كرده باشيم از انجمله
در توبه موقت مثل يكسال يا دو سال توبه مى كند كه در اين مدت گناه نكند بمذهب اهل حق
اين توبه صحيح نيست و ايضا خلاف است كه مجملا توبه كند يا بايد تفصيل دهد گناهان خود را
حق اينست كه توبه از مجمل گناهان كافى است خصوص در وقتى كه تفصيل گناهان را فراموش كرده باشد
خلاف است در توبه از توبه خاجه نصير الملة و الدين طوسى و علامه حلى گفته اند توبه از توبه هميشه
واجب و بعضى گفته اند كه نه و خلاف است نيز كه هرگاه قدرت بر گناه نداشته باشد مثل آلت
ندارد يا پير شده و توبه كند قبول است و صحيح است يا نه اكثر از علما اين توبه را صحيح ميدانند
و قول نادرى هست كه صحيح نميدانند و معتبر است و همچنين اگر مرض مخوفى داشته باشد كه
يقين بمردن داشته باشد آيا توبه صحيح است يا نه مشهور آنست كه مقبول نيست و بنظر حقير
توبه اش با تحقق شرايط صحيح است و خداوند از آن كريمتر است كه اين توبه را قبول نفرمايد و لى از
اخبار چنان ظاهر ميشود بعد از نزول عذاب توبه قبول نيست لكن منظور گرديد بر كار و سيرى توبه و تضرع
مثل قوم يونس چه مضايقه خدا محض بساحت رفع عذاب از قوم يونس زيرا كه غير آن قوم او

برايط

بشرايط عمل نكرده اند و لا خداوند از آن عزيزتر و كريمتر است بنده از در عجز و انكسار در آيد
خصوصا در وقتى كه متوسل شود بمحمد و آل محمد كه بهترين خلقند چنانكه از هزار حديث بيشتر
ميرسد كه روزت شدايد و بلايا هر كس باين بزرگواران متوسل شود دعاى او ردنمى شود
بشرطيكه خدا و پيغمبر بنده مطلع شود كه بنده بندگى بخواهد بكند مؤيد معنى اين حديث است
كه صاحب مدارك در احكام كسوف و خسوف ذكر نموده از كتاب علل الشرايع سند بكران
شاذان از جناب امام رضا عليه السلام روايت كرده انما جعل للكسوف صلوة لانه من آيات الله
لا يدرى للرحمة ظهرت ام لعذاب فاحب النبي ان تفزع امته الى خالقها و راحمها
عند ذلك ليصرف عنهم شرها و يقيهم مكروهها كما صرف عن قوم يونس حين تضرعوا
التوبة اسم واقع على ستة معان توبه اسمى است بر شش معنى اطلاق ميشود اولها الندم
على ما مضى و الثاني ترك است و گذشتها الثاني العزم على ترك العود اليه ابدا
دويم عزم بر ترك آن تا زنده است الثالث ان تؤدى الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله
سبحانه املس ليس عليك تبعة سيم آنكه ادا كنى بسوى خلق حقوق ايشان تا آنكه ملاقات
كنى خدا را بر تو هيچ شغل ذمه نباشد چهارم آنكه قصد كنى بسوى هر فريضه كه بر تو بوده پس
تو ضايع كرده اى ايمان پنجم آنكه هر گوشت حرامى كه در بدن تو روييده از حزن و اندوه بگدازى
تا آنكه پوست با استخوان بچسبد و در ميان آنها گوشت تازه برويد ششم آنكه بچشانى بر بدن
تلخى طاعت را همچنانكه چشانيدى او را شيرينى معصيت و بعد از همه اينها بگوئى استغفر الله
و اينها تقوى قلب بود و كلمه آخر تقواى لسان است و در تفسير مجمع البيان نموده كتاب من لا يحضره
الفقيه مسطور است در آخرين خطبه كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله خواند كه من تاب قبل موته بسنة
تاب الله عليه كسيكه توبه كند پيش از مرگ بيكسال خدا توبه او را قبول مى فرمايد پس فرمود
ان السنة لكثيرة من تاب قبل موته بشهر تاب الله عليه بدرستى كه يكسال بسيار است
هر كه توبه كند پيش از مرگ بيكماه خدا توبه او را قبول ميفرمايد پس فرمود ان الشهر لكثير
من تاب قبل موته بجمعة تاب الله عليه بدرستى كه يكماه بسيار است هر كس توبه كند پيش
از مرگ بيكهفته خدا توبه او را قبول ميفرمايد پس فرمود ان الجمعة لكثيرة من تاب قبل موته

بتوبه تاب الله علیه یعنی بدرستیکه یک هفته بسیار است کسیکه توبه کند پیش از مرگ بیک روز خدا توبه او را قبول میفرماید پس فرمود ان الیوم لکثیرة من تاب قبل موته بساعة تاب الله علیه بدرستیکه یک روز بسیار است کسی که توبه کند پیش از انکه معاینه مرگ را یعنی اثار و علامات غالب الموت و اسباب الموت را به بیند خدا توبه او را قبول میفرماید و در من لا یحضره الفقیه است ومن تاب وقد بلغت نفسه هذه واهوی بیده الی حلقه تاب الله علیه یعنی کسی که توبه کند و حال انکه برسد نفس او بحلقش خدا توبه او را قبول میفرماید و این فضل خداست که قابض ارواح را امر کرده که ابتدا با انگشتان پا کند در قبض روح و خورده خورده تا الا کشد تا بگلوی او برسد برای انکه در این اثنا فرصتی باشد از برای توبه و استرضای خصمان و جاری نمودن کلمه طیبه بر زبان شهادت و وصیت کردن با اهل و عیال و اوصیای خود و جاری نمودن ذکر خدا بر زبان سیما کلمات فرج سیما لفظه لا اله الا الله که هر کس اخر کلامش این باشد بهشت بر او واجب میشود ای عزیز فقدری که بکن و انها رخوف کن که خاقان ملاحظا دوست میدارد شرط انکه عبد از ترسیدن منع کند نفس خود را از معاصی انوقت امید بخیر و بهشت هست چنانکه خدا میفرماید واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی بترس از روزیکه نامها پران شود بعضی بدست راست و بعضی بدست چپ دهند پس فرماید اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ای اهد بار بار برو زده دار با عیبت و معصیت و بصفا ای پادشاه جبار و ایطالم ستمکار و نامرات را بخوان آن نامهای سیاه آلوده صحیفهای پر گناه و گویند ان لدینا انکالا وجحیما وطعاما ذا غصة وعذابا الیما طعام چه باشد زقوم و غسلین یعنی چرک و چرک فروج زناکاران که در دیگهای جهنم جوشیده باشد گویند چون این ایه نازل شد جناب پیغمبر بیهوش افتاد چون بهوش آمد فرمود ای انسان از گناه ظاهر و باطن دوری جوید و ذروا ظاهر الاثم وباطنه و از گناه توبه کنید و اینها ضعیف ما که تاب هول داخل شدن در گورستان ندارد و تاب افتادن طفل از بام ندارد چه کار خواهیم کرد با صد هزار عجیب و هولهای عجیب روز قیامت و نعرهای ملائکه که هر زمان گویند بمجرمان که جدا شوید از مطیعان وامتازوا الیوم ایها المجرمون و صیحهای غلاظ دار ایشان که میگویند تکلم نکنید

و داخل جهنم شوید اخسئوا فیها ولا تکلمون و هولهای عظیمه از کندن کوهها و خراب کردن اسمانها و زلزله شدن زمینها و زمانها القارعة ما القارعة وما ادریک ما القارعة یوم یکون الناس کالفراش المبثوث وتکون الجبال کالعهن المنفوش که از سوره قیامت هر زن حامله بچه انداز و هر شیرده از طفل خود غافل شود که یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها اهل عرصات چنان مدهوش شوند که گویا مستند ولکن عذاب خدا سخت است که وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید و این ایه در سوره مبارکه حج مذکور است و دلهای ایشان از جا کنده شود بمرتبه که بگلوی ایشان آید که در سوره مؤمن در آیه هفدهم است که اذ القلوب لدی الحناجر کاظمین ای عزیز از عذاب سهل دنیا بیتاب بیشوی چه میکنی در روزیکه نعلین اتش در پای تو کنند که مغز سرت بجوش آید و فریاد و اشوراه برکشی مالک گوید بسخت بزودی بفریاد آمدید انکم ماکثون شما در انجا بسیار خواهید بود مدد وارد شیا بلفظ کنایه دار و احتمال می توان بشوی وای بر ان وقتی که تو امر شمارا کند و نکورهای آتشین در دوزخ سرنگون شمارا گویند و ملائکه غلاظ و شداد مردان و زنان را در جهنم افکند که هفتاد سال در رود که کالاته دوزخ فرو روند تا در دو رکه کفاری ملکگران از آتش است کرزی دیگر بر سر شما گویند تا هفتاد سال دیگر بدان دیگر فرو روید و گویند بچشید این اعمالی را که خود پیش فرستادید و خدا ظلم بر بندگان نکرده است پیوسته حال ایشان چنین باشد تا قدر یکه خدا خواهد و مکنوا از روی مرگ کشند و بر ایشان بیاید الموت من کل مکان وما هو بمیت چون بعضی جهنم رو و جامه از آتش در برش کنند قطعت لهم ثیاب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم اب جوشیده بر سر ش ریزند که انچه در شکم او ست گداخته شود ان الله لیس بظلام للعبید ای عزیز سعی کن در توبه پیش از آنکه شاید تو را در چاه ویل جای دهند که اگر سنگی در ان چاه افکنند تا چهل سال برا فرو رود و کسی را از چاه ویل بیرون آورند و بدان شوی کنار بدار خوشی و استراحت بخواب رود و اوز زقوم و ضریع و غسلین در گلویش ریزند کبدیار طعامهای لذیذ و پوشش دنیا کنید و امروز تو را کو ره کو و لا یحشر کرد و و الهاده و پاهای آتش غوطه خوری و ملائکه ریش مردان و گیس زنان را گیرند و برهنه

بدوزخ افکنند خدا شما را رحمت کند توبه کنید و گریه کنید تا هر میفکن توبه را که شاید مرگ بغتة آید و فرصت توبه ندهد تراو راه تدارک بسته شود و مهلت خواهی و مکن نشود بلکه بلسانی دیگر قبضه ترا مهلت ندهد یا انکه قلب تو تیره شود از ظلمت گناهان مثل صیقل نکند چنین قلبی را انکو س و گاهی سیاه می ماند و صاحب چنین قلب بخیر رجوع نمیکند و توبه از گناهان نمیکند پیروی اوامر را اعتنای شود و بامر شریعت و نواهی خدا و اوامر رسول خدا هم در نظر او ذلیل بیشود و وقع احکام در نظرش کم بیشود تا انکه نفرت میکند قلب او از قبول حق و متغیر بشود بفساد عقیدت و بر طرف شدن ایمان پس میبرد بر عزیمت بغیر اجرای ایمان و بدی خاتمه که باید پناه برد بخدا و دعا المیان همین است و اصل گناهان بر سه قسمند بعضی از انها مشترکست میان خلق و خدا مثل شرب خمر و ضرب دف و خوردن ربا و امثال اینها پس توبه از ان ندامت و پشیمانی است و عزم نکردن است بان مادام النجوم فی السماء ثابتة و بعضی دیگر از انها ترک واجبات مثل نماز و روزه و امثال انها باید علاوه بر ندامت قضا کنی انچه ممکن است تر ا مادام الحیوة و وصیت کنی که بعمل اورند بعد از تو اوصیا اگر مانع باشد و چیزی از انها و بعضی از انها مشترکند میان بنده و خدا این مشکل و صعب تر است برای انکه این هم بر چندین قسم میشود بجهت انکه گاهی در مال و گاهی در نفس و گاهی در عرض و گاهی در دین است پس اگر در مال است باید بصاحب او برسانی بهر نوع اگر ترا ممکن هست و الا پس استحلال نما از صاحب آن و الا اگر مفقود الخبر است بر وارث بده و اگر وارث ندارد پس تصدق کن از جانب او با امر مجتهدین و فقهاء تا شوند از برای تو راه بما بجهت بصارت ایشان باین امور که تو نمیتوانی ازان بنما و اما در نفس بانیکه کسی را کشته یا مجروح کرده ای و دست سیاه پس تمکین کن وارث نفس خود را در قصاص کردن تو و اولیاء تا قصاص کنند یا عفو کنند ترا موافق شرع مطهر و اگر این هم ممکن نیست رجوع کن بتضرع و ابتهال بدرگاه خدا تا راضی کند خدا او را از تو ای بنده خدا و اما در عرض مثل انکه غیبت کرده یا بهتان زده و امثال ان پس تکذیب کن نفس خود را در نزد انکه در حضور او گفته این کلمات بیجا یا استحلال کن از صاحبش بشرط عدم تهیج فتنه و غوغا و الا استغفار کن برای صاحبش و رجوع کن بسوی خدا و اما اگر در حرمش خیانت کرده بان زوجه او یا اولادش

کتابخانه مجلس شورای ملی

نعوذ بالله پس منحصر است در اخذ بتضرع و ابتهال بدرگاه الرکن والحنان بانیکه بعوض آن ناجز او امداد در دین بانکه کافر کرده او را باید بحق در دین او کوشد با او را متشکی ساخته در دین خدا پس تکذیب کن نفس خود را پیش روی او تا شود منتسبان بدخ اله و الا هر گاه ممکن نشد پس بتضرع و زاری بما بدرگاه خدا شاید راضی شود از تو ای نامرسیاه پس هر چه ممکن است از دور اعلی نمودن خصمان بعمل بیاوری و الا رجوع میکنی باین درگاه و اما در خصوص لواط و شرب خمر و زنا در دوا ساختن خود را در نزد فقهاء بهتر است پس رجوع کن بخدا با تضرع و زاری و ناله و آه و از جمله شرایط چند چیز بیکی استنباط می شود از احادیث و کلمات علما او که غسل کردن بعد از توبه از گناه و قبل از توبه کردن سیما از گناهان کبیره دویم تغییر دادن لباس که در بر داشته در وقت گناه سیم تغییر دادن رفقا چهارم تغییر دادن محل معصیتها پنجم تغییر دادن خوراکها ششم تغییر دادن بالش و فرشها هفتم تغییر دادن نیتها هشتم فراخ نمودن کفها نهم کوتاه نمودن ارزوها دهم نگاه داشتن زبان از لغوها یازدهم مقابل کن حسنات بگناهان و اراده شده است در خصوص هر یک از گناهان توجیه کنده است تصدق دهد بمسکین همان دست که کند است پس هر جا و کفاره کند شنیدن لغو بشنیدن کلام خدا و کفاره کند مس خط قرآن ابیوسیدن آیات انها و کفاره کند در راه رفتن در معصیت به راه رفتن در مساجد و معابد و قضای حاجتها و لغو گفتن زبان را بکلمه خیر گفتن در هدایت و ارشاد مؤمنان و امثال اینها و در خصوص بنای وضوها من عبادت گفتن خواهد شد در محل عبادات اعضا و کفاره معاصی اینها مواز دهم در مکان خلوتی نماز کند و بر ماتم خود بلاد بگرید و ملامت کند نفس را در خصوص هر یک از معصیتها جدا جدا و بنای جمعه کامله را بگذارد که برای محض رضای خدا کسیکه این خصلتها را کفتیم بعمل بیاورد توبه او مقبول نخواهد شد بدرگاه خدا موافق حدیثی که فرمود همین مضمون پیغمبر خدا و بالجمله توجه کامل کرد عبادت از توبه نصوح است پاک کردن نفس است از جمیع صفات رذیله و متصف ساختن نفس است بصفات حمیده که هر یک از انها بتفصیل ذکر خواهیم نمود تا باخر کتاب ان شاء الله و محقق طوسی ده فرموده است در شرح اشارات چنانکه شنیده شد از مردانکه مشهور است میان ارباب ذوق که تکمیل ناقص حاصل شد بدو چیز تخلیه و تحلیه چنانکه مداوات مریض که

بر تنقیه و تقویه اوی و لله اول سلب است و دوم ایجاب چنانچه در باب اربعه نادر جائی آمده
لا تعبدوا ولا تحصی و در حدیث است توبه کند کان هر باب بقتی است توبه پیغمبران از اضطراب سر
و تشویش خاطرها ست از مرتبه قرب و وصال و توبه اصفیا و اولیا از نفس کشیدن بغیر یاد
خداوند توبه دوستان خدا از خطورهای ایشان است از خواطرها و شرح این اجمال برای عوام آمده
بسیار چاه خدا رحمت کند کسانی که بفهمند بجای عزیزان قدر خود را باید دانست که ما آن
این پیغمبریم که جمیع انبیا آرزو می‌بردند است پیغمبر ما میکردند که کاش ما امت این عالم پناه
و در کتاب جمال الصالحین آورده اند که جناب موسی بن عمران عرض کرد که خداوندا در الواح توریه
نظر کرده ام میبایم امتی را که ایشان را شفاعت کنند و اذن شفاعت دهند ایشان را امت من
گردان خطاب آمد که ای موسی اینها امت محمد اند عرض کرد موسی که در میان امت پیغمبران دیده ام
امتی را که هر شبانه روزی پنج وقت نماز کنند و ماه رمضان را روزه دارند اینها را امت من
گردان خطاب رسید که اینها امت محمد اند گفت خداوندا دیده ام امتی را که زکوة بدرویشان
و مسکینان دهند اینها را امت من گردان خطاب آمد که اینها امت محمد اند گفت دیده ام که در میان
امتان امتی هست که هفتاد هزار کس از ایشان بحساب بهشت روند اینها را امت من گردان الهی
برادر توبه کن خطاب رسید که اینها امت محمد اند پس موسی عرض کرد که خدایا مرا از امت
محمد گردان ای برادر توبه کن اگر توبه واقعی باشد خوشا بحال تو ببین توبه چگونه چیزیست خصوص
حر بن یزید ریاحی را با هزار سوار بر سر راه آن شهدا فرستادند تا وجوه که اول بالشکر مانع
برگشتن حضرت شدند تا آنکه واقع شد آنچه شد و در روز عاشوراء بعد از تسویه صفوف
قتال از طرفین و ترتیب یافتن میمنه و میسره و قلب و جناح فرزند پیغمبر حر قدم
در میدان گذاشت و توفیق خدا شامل اسب را بجولان در آورد و بسمت کردن قلعه دین سید کونین
تا آنکه آمد نزد ابن سعد و گفت یا ابن سعد تو با این مرد جنگ میکنی گفت بلی بخدا
شد حر گفت فردا جواب رسول خدا را چه میدهی ای ابن سعد گفت اگر اختیار من بود جنگ نمیکردم
ولکن امیر شما عبیدالله بن زیاد بخدا ... راضی نمیشود پس حر از وی اعراض کرده بطرف
خیمه خود آمد بهانه اسب آب دادن متوجه لشکر سعادت اثر امام شد مردم گمان داشتند که

الحر

آنحضرت میرود ما لرزه بر اندام وی افتاده بود بنحوی که اسلحه اش بصدا آمد تا آنکه مهاجر بن اوس
او را بدان حال دید گفت ای حر در هیچ معرکه ترا اینطور هراسان ندیدم تو از جمله شجاعان روزگاری
حرکت این براندام از خوف آن است که خود را در میان بهشت و دوزخ می بینم تردد دارم که کدام
یک را اختیار کنم ناگاه نعره کشید که بهشت را اختیار کردم پس تازیانه بر مرکب زد و گفت بهشت
اختیار کردم و نزد امام حسین ع آمد و پیاده شد و دست بر سر نهاد و رکاب امام را بوسید
و روی بسم مرکب امام نهاد و گفت یا ابن رسول الله التوبة التوبة آیا توبه من مقبول است و شما
از من راضی میشوید حضرت چنانکه سوار بودند دست بر سر و صورت حر مالیدند و فرمودند
توبه تو مقبول است و من ترا بحل کردم خدا از تو راضی باد پس حر خواب خود و نصیحت پدر را
در خواب با امام عرض کرد و مصعب هم برادر حر بود توبه کرد و بخدمت امام ع آمد پس حر عرض نمود
که امر الحارث ده که من ابتدا بحرب این کافران روم حضرت فرمودند تو مهمان مائی صبر کن
تا دیگران سبقت کنند حر عرض کرد آیا تو لا چون من کسی بودم که بر سر راه تو آمدم میخواهم اول
کسی باشم که با دشمنان تو محاربه کنم و ستیز کنم پس امام ع مرخص نمودند او را حر خوشحال شد چون
بجولان در آورد و او شجاعی بود که با هزار سوار برابر بود و در معارک بسیار رایت فتح بر افراشته
چون در مقابل لشکر مخالف رسید گفت ای اهل کوفه و شام مادران شما بعزای شما بنشینند
فرزند رسول خدا را طلبیدید و شمشیرها بر روی او کشیدید و آب را بر روی اهل بیتش بستید فردا
جواب پیغمبر را چه خواهید داد شما را خدا از تشنگی هلاک کند عمر ابن سعد از این حرف بیدل شد
صفوان بن حنظله را که از مشاهیر شجاعان عرب بود گفت برو حر را نصیحت کن هرگاه قبول نکند
سرش را بیاور صفوان مقابل حر آمد گفت ای برادر عرب با این عقل تو بعید است که دست از یزید
برداری که تمام دنیا با اوست حر گفت ای دشمن خدا یزید مردی است فاسق و حسین ع فرزند
سید انبیاست و بدو شایسته خلافت تزویج مادرش در بهشت شده است و جبرئیل
گهواره اش را جنبانیده کی روا است که دست از حسین بردارم و روی بیزید ملعون آورم تو
خاکسار هم میدان حب جاه و مال دنیا بصیرتت را کور کرده صفوان خواست که نیزه بر سینه حر
زند حر نیزه او را بنیزه خود زد که نیزه اش پاره پاره شد و خدا را یاد کرد و سنان نیزه خود را

زین در ربود و سر دست بلندش کرد بنحوی که هر دو لشکر دیدند آنگاه بر زمینش زد که استخوانهایش
درهم شکست چون خویشان او از هر دو لشکر برآمدند سه برادر صفوان بمیدان آمدند حر یکی را کوفت و
بر زمین زد و یکی را تیغ بر فرق زد که دو نیم شد و یکی فرار کرد حر نیزه بر پشتش زد از پیش دو کتف
شد حر رو با امام علیه السلام کرد و گفت ارضیت عنی یا ابن رسول الله یا راضی شدی از من ای پسر رسول خدا
حضرت فرمود که انت حر کما سمتک امک یعنی تو آزادی از آتش جهنم چنانکه مادرت حر نام کرد
پس حمله چهل نفر پیکر را بجهنم فرستاد و هر طرف که رو میکرد از کشته پشته میساخت و هر جا
که متوجه میشد آن قوم در پیش روی میگریختند آخر نامردی اسبش را پی کرد پیاده جنگ میکرد
حضرت یکی مرابع حر فرستاد که سوار شد پس حر جمعی را کشت و باقی را متفرق ساخت و خواست
بخدمت امام آید هاتفی او را ندا کرد ابشر ابن تذهب بجا سروی حوریان بهشت منتظر تو اند
فریاد کرد که ای فرزند رسول خدا من رفتم بخدمت جدت پیغامی داری بفرما حضرت فرمود برو
که ما هم از عقب رسیدیم در آن وقت خروش از یاران امام ع بر آمد و صدای گریه و زاری اهل بیت
بلند شد پس حر شمشیر کشیده در دریای حرب غوطه ور شد و لشکر ابن سعد را متفرق ساخت
که تیرباران بر او زدند که دو دوش فرو گرفتند لشکر مخالف یکبار از هر جا در آمدند و زخم بسیار بر
زدند آن شجاع نامور بیهوش شد و مجروح شد تا آنکه ملعونی نیزه بر سینه حر زد که سینه اش
شکافت و خون جاری شد و حر از مرکب در غلطید و فریاد زد که یا ابن رسول الله مرا دریاب
حضرت شتاب برانگیخت و لشکر را متفرق ساخت و حر را از میان لشکر بدر آورده و هنوز رمقی
داشت و خون از زخمهایش میچکید حضرت سر وی در کنار گرفت گویا بود علی بن ابیطالب علیه السلام
که بر سر بالین تو ببین خود بیاید و سرش را در کنار گیرد و گویا رخساره حسین پاک کند
چنانکه حسین کربلا رخساره حر پاک میکرد و این چند شعر در آن مصیبت خواند لنعم
الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح خوشا بحال ای حر ریاحی که چون صبر کردی در وقت
حرکت کردن نیزها ونعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح خوشا بحال تو
و روزی که حسین را ندا داد و جان خود را در راه او در باخت فیا رب اضفه الی جنان و
زوجه مع الحور الملاح ای پروردگار او را داخل بهشت گردان و حوریان را همجفت او گردان

بکی

پس حر دیده گشود صورت امام را دید تبسمی کرد و گفت ای فرزند رسول خدا آیا از من راضی شدی حضرت
فرمود از تو راضی شدم خدا از تو راضی باد پس جان خود را در قدم امام حسین ع فدا نمود و جان تسلیم
کرد انا لله و انا الیه راجعون **مجلس هفتم** در مذمت ظلم کردن بر رعایا و ادله بدی آن و اقسام
ظلم ظلمه و بیان هر باب از اقسام آن و ادله هر باب از آن فی الجمله بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی صیّبنا اذا العوائد و رزقنا فی شهرنا هذا ذخیرة لیوم حزننا والصلوة و
السلام الکاملان المبارکان علی سید انبیائه و علی عترته المعصومین و ذریته المظلومین
سادات عباده و ائمته خصوصا علی الشهیدین المظلومین و الامامین المعصومین شنفی عرش
الرحمن و سیدی شباب اهل جنانه الذی قال فی حقهما سید الکونین و فخر العالمین
نوروهما بابی و امی فلیحبنی من احبنی فلیحب هذین و فی حق الحسین قال سید الانام کل
عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی الحسین فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة و قال
فی حقه صادق الائمة من اتی قبر الحسین عارفا بحقه کتب الله له الف حجة مقبولة و الف عمرة
و من حمل الف فرس مسرجة ملجمة و یغفر له ذنوب خمسین سنة و رجع الی اهله و ما علیه
وزر ولا خطیئة واللعنة الدائمة علی من ظلمهم او ظلمهم و من سلک هذه المسالک
و اسس اساس ذلک فاترها والله ما قتل الحسین الا القوم الذی صار هو الخلیفة سل
ما استاصل الشجرة الطیبة اصلها و فرعها فی الحقیقة الا اصحاب السقیفة لعنا کبیرا
و جعل الله جهنم جمیع الکافرین و للمنافقین حصیرا لما دامت سماء المیتة علی ارض
القابلیات باکیة و مصیبة اهل البیت فی الارض و السماء باقیة و نستعین من الله رب
العالمین ان لا یغفر ابدا لهؤلاء الفاسقین کما بشرنا بالبیان و نبیه فی سورة المنافقین
فانهم قد غصبوا الفدک و العوالی من اهل البیت اولا و تابعهم من تابعهم فی نهب الاموال
منهم فی مدائن و کربلاء ما ارادوا الا ان یجعلوهم بذلک الفقراء و لم یفقه المنافقون
انهم خزائن الله فی الارض و السماء ثم اخرجوهم من حرم الله و حرم جدهم ثم با العلم بصیرة
بصیر و لهذا اولاء و لم یعلم المنافقون ان العزة لله و لرسوله و لهؤلاء الاصفیاء ثم لم
یقنعوا بذلک حتی قتلوهم فی ارض الغاضریة ثالثا و ذبحوا اولادهم فیها رابعا و کسروا الخیم

وَفَرعَهُم خامِسًا وَسَبَوا نِساءَ اَهلِ البَیتِ سادِسًا وَرَضَّوا اَجسادَهُم بِحَوافِرِ الخُیولِ سابِعًا وَشَهَروا رُؤُسَهُم عَلَی الرِّماحِ ثامِنًا وَوَضَعوا تِلکَ الرُّؤُسَ فی مَجالِسِ الخَمرِ تاسِعًا وَلَم یَبقوا لِاَهلِ العِصمَةِ حُرمَةً وَلا لِشیعَتِهِم عاشِرًا فَلَعنَةُ اللهِ وَلَعنَةُ اللّاعِنینَ عَلی هٰؤُلاءِ الظّالِمینَ مِنَ الاَوَّلینَ وَالآخِرینَ مادامَ مَهمومًا لِاَجلِهِم صُدورُ العالَمینَ وَمَغمومًا لِفِعلِهِم قُلوبُ العارِفینَ

سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که کرد این ماست مصیبت ما را بر حسین توشه سفر آخرت ما و ماتم داری ما را بر حسین در این ماه محرم ذخیره روز قیامت ما و صلوات و سلام خدا باد بر سید انبیا و مرسلین و سادات اولین و آخرین خصوصا بر دو شهید مظلوم و دو امام معصوم که گوشوارهای عرش خدا و دو سید جوانان اهل بهشت یعنی حسن و حسین آن دو بزرگواران که سید کونین در حق ایشان فرموده که پدر و مادرم فدای ایشان باد هر که مرا دوست بدارد باید دوست بدارد حسن و حسین را و در حق حسین فرموده که همه چشمها در روز قیامت گریان است مگر چشمی که بر حسین گریسته گران نعمتهای بهشت که با او داده اند خوشحال و خندان است و حبیبی که صادق آل محمد در حق او فرموده که هر که زیارت کند قبر حسین را و او را امام واجب الاطاعه بداند بنویسند برای او حق تعالی ثواب کسیکه هزار بنده آزاد کرده باشد و ثواب کسیکه هزار اسب زین و لجام کرده در راه خدا داده باشد و گناهان پنجاه ساله او آمرزیده شود و بر گردد بمکان خود و بر او هیچ گناهی و خطائی نباشد و خدا لعنت کند کسی را که ایشان را بکشت و شهید نمود یا بر ایشان ظلم و ستم روا داشت و خدا لعنت کند خلاف دویم را که او این اساس را چید و او این علم را برافراشت لعنت بسیار و عذاب بیشمار مادام که آسمان مستقر و زمین قابل ثبات گردیده است و مادام که مصیبت اهل عصمت باقی در میان زمین و آسمان است و از خدا سوال میکنم که هر که با ما بر دارد انتقام دوری راهم چنانکه بشارت داده است ما را در سوره انا عطاک المانعون بجهت آنکه اول مال اهل بیت را از دست ایشان گرفتند و بعد ایشان را از حرم خدا و حرم جد ایشان اخراج نمودند اما مال را از دست ایشان گرفتند از جهت آنکه ایشان را فقیر کنند و ندانستند منافقان که ایشان خزانه های خدایند در زمین و آسمان و اما آنکه ایشان را بیرون کردند از جهت آن بود که ایشان را ذلیل و خوار کنند و ندانستند بیحیایان که آنان عزیز کردهای خدا هر که ذلیل نمی شوند

و خوار نیکردند و عزت مختص است بخدا و برسول و با ایشان شیخین اول فدک را از حضرت فاطمه غصب کردند و بعد از آن فلان سیم بیت المال و خمس را از ایشان منع نمود و معاویه در مدائن حضرت امام حسن را غارت کرد و یزید پلید در کربلای معلی ختم نمود و بال گرفتن و اخراج نمودن هم را خود تمامی شد تا آنکه آه همه ایشان را در زمین غاضریه و نینوا شهید کردند و باین نیز اکتفا ننمودند تا آنکه اطفال کوچک ایشان را نیز کشتند و بستند و اصل و فرع ایشان را هم شکستند آه آه تا اَدری ما اَقولُ بَعیدا نمیدانم چه بگویم ای برادران و این نیز ایشان را بس نبود تا آنکه استخوان شهید شدها را بعد از کشتن بدو لگدمال اسبان بر اینها خورد و نرم نمودند و این نیز ایشان را کفایت ننمود تا آنکه سرهای مبارک آن مظلومان را از بدنها بریدند و بر نیزها بلند نصب کردند و از این نیز تشفی قلب ایشان حاصل نشد تا آنکه اولاد و اصبیاء و زنان طیبات طاهرات فاطمیات را بی چادر و مقنعه شتران نشانیدند در اطراف عالم گردانیدند و این نیز آتش کفر و نفاق ایشان را خاموش نکردانید تا آنکه سر مبارک سرور شهیدان و سید مظلومان را در سفره شراب گذاردند و دور آن شراب خوردند و قمار باختند و فقاع آشامیدند و شطرنج بازی نمودند در آن وقت خواهش اولین و آخرین ایشان از دشمنی با خدا و رسول بعمل آمد اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم نَبِّئْ عِبادی اَنّی اَنَا الغَفورُ الرَّحیمُ وَاَنَّ عَذابی هُوَ العَذابُ الاَلیمُ یعنی ای حبیب من خبر کن بندگان مرا که منم آمرزنده و مهربان و آنکه عذاب من همان عذاب دردناکست و در جای دیگر میفرماید که اِنَّ رَبَّکَ لَذو مَغفِرَةٍ وَذو عِقابٍ اَلیمٍ و در جای دیگر میفرماید وَاعلَموا اَنَّ اللهَ شَدیدُ العِقابِ وَاعلَموا اَنَّ اللهَ غَفورٌ رَحیمٌ وَاِنَّ رَبَّکَ لَذو مَغفِرَةٍ لِلنّاسِ عَلی ظُلمِهِم وَاِنَّ رَبَّکَ لَشَدیدُ العِقابِ مدلول این آیات اینست که خدا بندگان بد و سیاه کار را عذاب خواهد کرد و بدانید آمرزنده و مهربانست و پروردگار تو صاحب آمرزش مردمان را بر ظلمهای ایشان و عقاب شدید دارد و در جای دیگر بهمان مضامین فرموده است اخبار از آیات قرآن و احادیث ائمه روحانی بر این آیه جزا و مرحم ارحم الراحمین و هم اشد المعاقبین است موافق حکمت و مصلحت در دنیا

واخرت هر بد و بد کاراست هم رحمت و هم سطوت اگر رحم از برایشان بود عیشی بر کسی گوارا نبود و اگر عقاب و سطوت نبود احدی خدا را عبادت نمیکرد بجهت اعتماد بر رحمت او معصیتی نمیکرد الغرض لکن خدا بنده را بجهت رحم کردن امید و رحمت و غضب هیچکی را گرفته دوبال خوف و رجا هر تو بیتی که هست از جانب خود ظاهر است والا از جانب پروردگار در هیچ باب خالص جمع نموده است در سوره شوری در این بیت دهم میفرماید که وَما ظَلَمناهُم وَلٰکِن کانوا اَنفُسَهُم یَظلِمونَ وَما اَصابَکُم مِن مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَت اَیدیکُم وَیَعفو عَن کَثیرٍ این بلاها که بما میرسد سببش ما خودیم هر رنج که بر ما میرسد بجانم از خود رسد هم اگر بدانم در دعای افتتاح صاحب الامر است وَاَنتَ اَرحَمُ الرّاحِمینَ فی مَوضِعِ العَفوِ وَالرَّحمَةِ وَاَشَدُّ المُعاقِبینَ فی مَوضِعِ النَّکالِ وَالنَّقِمَةِ وَاَعظَمُ المُتَجَبِّرینَ فی مَوضِعِ الکِبریاءِ وَالعَظَمَةِ و ما رحمت کردن بر بنده قبیح نشود عقلا خدا رحم میکند و همین که رحم خدا بر بنده قبیح شد عقلا او را عقاب میکند و از جمله چیزهائی که رحم خدا بر او قبیح میباید ظالمان و ستمکاران با رعیت و زیر دستان خود است و خدا فرموده وَاللهُ لا یُحِبُّ الظّالِمینَ یعنی دوست نمیدارد خدا ظالمان را و میفرماید اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی القَومِ الظّالِمینَ باین کلمه ایشان را بلعنت موسوم کرده فَبُعدًا لِلقَومِ الظّالِمینَ برحمت خود دور کرده و از جاده شریعت پا بیرون گذاشتن ظلم است وَمَن یَتَعَدَّ حُدودَ اللهِ فَقَد ظَلَمَ نَفسَهُ و این نیز ظلم است که حکم بخلاف قرآن کنی وَمَن لَم یَحکُم بِما اَنزَلَ اللهُ فَاُولٰئِکَ هُمُ الظّالِمونَ و چون عصیان کنی و توبه نکنی هم ظلم است وَمَن لَم یَتُب فَاُولٰئِکَ هُمُ الظّالِمونَ و هر که ظلم کند حشرش با ظالمانست چنانکه خدا میفرماید اُحشُرُوا الَّذینَ ظَلَموا وَاَزواجَهُم و میفرماید وَلٰکِن یُدخِلُ مَن یَشاءُ فی رَحمَتِهِ وَالظّالِمونَ ما لَهُم مِن وَلِیٍّ وَلا نَصیرٍ و در حدیث است که اَلا کُلُّکُم راعٍ وَکُلُّکُم مَسئولٌ عَن رَعِیَّتِهِ همه شما صاحب رعیتید و همه از رعیت خود بازخواست خواهید شد فَالاَمیرُ عَلَی النّاسِ راعٍ وَهُوَ مَسئولٌ عَن رَعِیَّتِهِ وَالرَّجُلُ راعٍ عَلی اَهلِ بَیتِهِ وَهُوَ مَسئولٌ عَنهُم وَالمَرأَةُ راعِیَةٌ عَلی اَهلِ بَیتِ بَعلِها وَوَلَدِهِ وَهِیَ مَسئولَةٌ عَنهُم وَالعَبدُ راعٍ عَلی مالِ سَیِّدِهِ وَهُوَ مَسئولٌ عَنهُ اَلا کُلُّکُم راعٍ وَکُلُّکُم مَسئولٌ عَن رَعِیَّتِهِ پس بنا علی هذا آنکس که رعیت و زیر دست

باشد حتی زن و فرزند و غلام و کنیز و حیوان و شاگرد و جوارح و اعضا رعیت او میند با اینها بازخواست میکنند که چه طور سلوک کرده اند عدالت کرده اند یا ستم کرده اند و بنوای هر رعیت خلاف هر وقت میرزا یا مجوری و احسان میکنی بخود نموده اِن اَحسَنتُم اَحسَنتُم لِاَنفُسِکُم وَاِن اَسَاتُم فَلَها حق تعالی ظالم بندگان را انتقام کشد اگر چه کوسفند شاخ داری بر بیشاخی کلم زده باشد و حتی بظلم بر کسی نفس باشد تا باین زن تا تان با مذهب الهی بجوری هر وقت بجوب صدای ایشان یا حیوانات را بلند کنی یا آنکه از خدا چون بجوری که صدای او بعدازان روز کارها بماند چنانکه شاهد بر این مطلب وارد شده است که مردی احرام بج بسته بود و در باقی گرفت آتش بنزدیک دهان او میبرد و ان رو با سیه میزد تا خود را ضایع کرد و تغوط نمود و رفقا او هر چند منع کردند منع بپذیرفت پس امر بحالتی کاری فرستادند در اثنای راه خانه خدا مار بزرگی را فرستاد داخل بر همان امر شد چون دانست چندان اضطراب کرد که خود را ضایع کرد و تغوط نمود دلی او را گذاشت و رفت و گفتند از برای مورچه در طاس لعزهن کرد و در راه سفر مکه خدا او را در چاه لعزهن گرفتار ساخت و جناب ملا محسن مطابیح فیض در کتاب مفاتیح در مفتاح انفاق فرموده که در حدیث است که عُذِّبَتِ امرَاَةٌ فی هِرَّةٍ اَمسَکَتها حَتّی ماتَت مِنَ الجوعِ فَلَم تَکُن تُطعِمُها وَلا تُرسِلُها فَتَاکُلَ مِن خَشاشِ الاَرضِ یعنی خلاصه مضمون حدیث اینست که زنی گربه را حبس کرد بجبس جهنم گرفتار شد هر کس بخانه کسی بالا میرود بخانه او بالا خواهند رفت و کسی با زن مردم میبیند دیگری با زن خواهد نشست کَما تُدینُ تُدانُ و کسیکه با مسلمانی غش کند دیگری با او غش خواهد کرد و کسیکه با همسایه اذیت کند خدا خانه او را بباد هوا خواهد داد و در حدیث است که مَن اَذی جارَهُ وَرَّثَهُ اللهُ دارَهُ با پدران بدی میکند پسران با او بدی میکنند بَرّوا آباءَکُم یَبَرَّکُم اَبناؤُکُم وَعِفّوا عَن نِساءِ النّاسِ تَعِفُّ نِساؤُکُم عفت ورزید از زنان مردم تا عفت ورزند زنان شما مَن حَفَرَ بِئرًا لِاَخیهِ فَقَد وَقَعَ فیهِ هر که چاه برای دیگری میکند خود در آن چاه می افتد گویند پهلوانی معروف و مجهول بسیاری پهلوانان را بر زمین زده بود چهار سوی ایستاده تا کسی او را با کوزه ای خدا همه را بزمین زده جبرئیل را بفرست تا او را هم بر زمین زنم پس بعد از زمانی ناخوش شد خدا او را به حوت کرد و موشی که

فرستاد که پای او را میکوبید قوت بر زمین زدن موش نداشت و غالی نقل فرموده مرد بجیله
مستطیع از کلامات طمع و نجات ذات بیچ بمیرفت تا آنکه از ترس ملامت مردم کریبان مردم را
بیندد گفت ای ساره القرآن استخاره میکنم بروم یا نه و در امر واجب استخاره راه ندارد و در امر خیر
حاجت هیچ استخاره نیست الغرض در حدیث است که حجة مبرورة خیر من الدنیا و ما فیها
یکحج مبرور بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است هر روز شصت رحمت خدا برای طواف کنندگان
میفرستد الغرض چون قرآن را که معجزه پیغمبر است کشود این آیه بر اهل آمد که انما المشرکون
نجس فلا یقربوا المسجد الحرام یعنی غیر از این که رب پرستان نجسند باید نزدیک مسجد الحرام نشوند
ان الله وعد لهذا البیت ان یحجه کل سنة ستمائة الف فان نقصوا اکملهم الله
بالملائکة وان الکعبة تحشر کالعروس المزفوفة وکل من حجها متعلق باستارها حتی تدخل
الجنة فیدخلون معها پادشاه عالم وعده داده است مرخانه کعبه را که هر سال ششصد هزار
بنده برگزیده خود را بزیارت وی آورد و اگر از این عدد چیزی کم شود خدا بفرشتگان تمام کند تا
نصاب ششصد هزار بکمال رسد فردا کعبه را بیاورند مثل عروس و هر که او را زیارت کرده
باشد دست در پرده های او زنند و گرد او در آمده به بهشت روند ای عزیز خانه کعبه را خدا
ده نام نهاده است هر یک از این حکایات که عرض شد انتقامهای خدائی است و تازیانهای
عدل خداست از برای هر کسی نصیبی است و از این قبیل در هر قرنی از برای هر کسی بسیار اتفاق
افتاده که چون یاد نقل نموده که مشهور بود تا اکثر العبرة و اقل المعتبر و وارد شده است که
پادشاه پادشاهان بداود وحی فرستاده که قل لفلان الجبار انی لم ابعثک لتجمع الدنیا
ولکن لترد عنی دعوة المظلوم و نصرة فانی آلیت علی نفسی ان انصره و انتقم له ممن ظلم
بحضره ولم ینصره بگو فلان جبار را که من تو را برای آن سلطنت ندادم که مال دنیا را جمع کنی
بلکه برای آن سلطنت دادم که یاری مظلوم کنی و نگذاری که دعا و دادخواهی او بدرگاه من رسد
و من قسم خورده ام بذات مقدس خود که نصرت او نمایم و انتقام او بکشم از کسیکه در حضور او
ستم کرده شد و یاری او نکرده حضرت رسول فرموده که خدا قسم خورده که هر کس تازیانه
زد بکسی خدا در جهنم باو تازیانه زند و حق تعالی بسیاری از پیغمبران تازیانه نازل ذکر

که صدای او تا بحال مانده قال الله تبارک و تعالی الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد
التی لم یخلق مثلها فی البلاد و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد و فرعون ذی الاوتاد الذین
طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد فصب علیهم ربک سوط عذاب ان ربک لبالمرصاد
باین مضمون روایت کرده اند پیشوایان و راه نمایان شریعت سید المرسلین که فرعونیان
عذاب میکردند بنی اسرائیل را که زیر دست بودند و تابع دین موسی شده بودند بعذابهای
شدید و تکلیف کلکاری مینمودند ایشان را و زنجیرها بر پای ایشان می بستند که فرار نکنند
و کل بر روی با بها بر بامهای بلند بردند که گاه می شد که یکی از بامها میافتاد و میمرد یا زمین گیر میشد
و هیچ پروا نداشتند یذبحون ابنائهم و یستحیون نسائهم و پسران ایشان را می کشتند و دختران
و خواهران ایشان را کنیزی میکردند و بکار ایشان را میبردند و هر گاه فرعون شخصی را
عذاب میکرد بر رو میخوابانید و چهار میخ بر آن دست و پاهای ایشان بر زمین میکوبید بدین
سبب خداوند او را بذی الاوتاد نام برده و حق تعالی او را مهلت میداد تا گفت ما علمت لکم
من اله غیری نمیدانم از برای شما خدائی غیر از خودم موافق روایت ثعلبی وحی کرد خدا بموسی
که تا کی رسالت میفرستم بسوی مخلوق ضعیفی که طاغی شده است از برای نعمت بسیار و ایمن شده است
از عذاب من در دنیا و غرور او بمرتبه شده است که انکار حق پادشاهی من میکند بعزت و جلال
خودم اگر نمیخواستم حجت بر خلق تمام کنم بر او غضب میکردم غضب کردن جباری که از برای غضب
او بغضب آیند آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و درختان و چهارپایان چون در غضب
عظمت من ذلیل بود او را مهلت دادم و حلم من شامل حال او شده و بی نیازم از او و از جمیع
خلق پس برسان او را از عقوبت من در دنیا و آخرت و بگو که هیچ کس تاب غضب من ندارد
و تن حواله او بسبب آنکه من پوشیده ام بر او لباس دنیا زیرا که پیشانی او بدست من است
چشم بر هم نمیزند و سخن نمیگوید مگر بعلم من و تقدیر من پس بعد از چهل سال انا ربکم الاعلی گفت
یعنی منم پروردگار اعلای شما جبرئیل عرض کرد الهی میگذاری و حال آنکه چنین میگوید حق تعالی
فرمود انما یقول هذا عبد مثلک این ابلغ مثل تو میگوید تا آنکه احسان و رحم خدا بر فرعون
و وسعت او از قبطیان ضبط شده که حق تعالی … تا طغیش و طغیانش الی بعد

بعد از آنکه موسی دعا کرد بحیرت هوا ایمان آوردن سحره و محبوس نمودن فرعون سحره را و فرستادن
خدا طوفان و ملخ و شپش و وزغ و خون فرعون سحره را از حبس رها کردن بر حسب خواهش آنکه خدا
خبر میدهد که قالوا مهما تأتنا به من آیة لتسحرنا بها فما نحن لک بمؤمنین فارسلنا علیهم
الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آیات مفصلات فاستکبروا وکانوا قوما
مجرمین یعنی گفتند فرعونیان بموسی که هر گاه بیاوری از آیه که سحر کنی با آن ما را ما ایمان نیاوریم
بتو پس ما فرستادیم طوفان که خانهای ایشان را خراب کردیم و ملخ را که زراعات و اشجار ایشان
و موهای ایشان را خوردند و شپش یا ملخ بی بال فرستادیم و ضفادع را که داخل میشدند
در طعام و شراب و دهان ایشان و خون که طعام و شراب ایشان خون میشد اینها آیات مفصلة
بود پس استکبار کردند و بودند قوم مجرمین و ایمان نیاوردند ولما وقع علیهم الرجز
قالوا یا موسی ادع لنا ربک بما عهد عندک لئن کشفت عنا الرجز لنؤمنن لک ولنرسلن
معک بنی اسرائیل فلما کشفنا عنهم الرجز الی اجل هم بالغوه اذا هم ینکثون تا آنکه عذاب
دفع کردیم ایمان نیاوردند فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان خدا فرمود بموسی که بنی
اسرائیل را بردار و از مصر بیرون رو که لشکر ایشان از عقب شما خواهند آمد پس موسی بنی
اسرائیل را برداشت بکنار رود نیل آورد و چون فرعون خبر شد لشکر جمع کرد ششصد هزار
کس بر مقدمه لشکر و خود با هزار هزار کس از عقب روان شد در وقت طلوع آفتاب بکنار دریا
رسیدند و بنی اسرائیل گفتند که فرعون با لشکرش رسیدند پس موسی دریا را شکافت و بنی اسرائیل
موسی داخل دریا شدند هر سبطی که فرزند یعقوب بودند که دوازده سبط بودند بکوچه از دریا
که هم را میدیدند روانه شدند فرعون گفت بلشکر که من دریا را شکافتم چون خواست داخل
شود منجم گفت مهل داخل شو که جبرئیل بر مادیانی سوار شد و در جلو فرعون روان شد
نریان فرعون از عقب و تمام لشکر از عقب خدا امر کرد بدریا که غرق کن ایشان را کوههای آب
رو بایشان آورد همه غرق شدند که فاغرقناهم فی الیم بانهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین
پس غرق کردیم ایشان را در دریا بسبب تکذیب کردن آیات ما را و بودند از این نوع عذاب غافل
و فرعون گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل وانا من المسلمین پس جبرئیل

گل آلوده بر دهانش زد که آلآن وقد عصیت من قبل وکنت من المفسدین حالا ایمان میآوری
و پیش از این از مفسدین بودی و چون نور علی ع با موسی بود و متوسل شد بمحمد و علی و آل ایشان
از دریا گذشت و فرعون غرق شد از اینجاست که علی فرموده انا جاوزت موسی فی البحر واغرقت
فرعون وجنوده منم آنکه موسی را نجات دادم و از دریا گذرانیدم و فرعون و لشکرش را غرق کردم
قارون ملعون بخود بزمین او را فرو بردند بجهت اطاعت نکردن تا آنکه لشکر فرستادند تا پسر آن
مدکنارش هلاک … فرعون فرمان انا ربکم الاعلی … بغرق نمودند و قابیل برادر
کشت و مجوس و بت پرست شد او را بموی سرش در چشمه آفتاب مغرب ساختند و ابن ملجم ولی
خدا را کشت مرغی بر او مسلط کردند که هر روز بدن او را عذابش نموده بخوردن گوشتش
مامور کردانیدند و قوم لوط بر لواطه اصرار کردند سنگها بر جسدهای پلیدشان باراندند
و قوم شعیب کم فروشی کردند بصاعقه ایشان را سوزانیدند و صاحبان قریش قصد هلاک
حبیب خدا کردند بتار عنکبوت ایشان را نابینا کردند عنکبوت مبارزی کند و شتر سپه
سالاری کند و مور سپاهی بدلیل کند و موی مذکری کند و سنگی تسبیح کند و سگی در غار همراهی
و یاری کند که از هر آنچه که با خدا سرکشی کند بر هر قومی از ظالمان بر بندگان خدا ظلم
کنند ظالم دیگر خدا بر ایشان مسلط کند که بیخ و ریشه ایشان را بر کند سبحان الله چنانکه خدا
میفرماید که ولو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة ولکن یؤخرهم الی اجل مسمی
فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون یعنی هر گاه خدا بود مواخذه میکرد
مردم را بواسطه ظلم ایشان و آنکه نمیگذاشت جنبنده بروی زمین ولکن تاخیر میاندازد
عذاب ایشان را تا موعد نام برده شده در علم خود هر گاه موعد آمد ساعتی تاخیر نیاندازد
و تقدیم نیاندازد همین احادیث فضل نشنیده ای احادیث عدل نشنیده ای معصوم
فرموده ادنی الظلم قول الراکب للراجل الطریق یعنی که از ظلم گفتن سواره است پیاده را
الطریق یعنی سر راه من دور شو بلکه باید او حیوان خود را از راه دیگر ببرد پیاده را از راه
خود بحرکت در بیاورد و حضرت با ابو بصیر فرمودند از بدبی که من انگشت خود را ابد
تو زنم عرض کرد که من بنده و غلام تو ام و اختیار مرا داری و چون حضرت انگشت

خود را بدین او اشاره کرد پس فرموده که در همین قدر هم ارش و دیه است و نا امیدانیم که ان حق را بی حال ان ظالمان که ان رفتارها با خلق خدا می کنند چه خواهد بود از آن جمله خدا میفرماید وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ در حق کم فروشان است و کم فروشی ظلم است و ویل چاهی در جهنم که اگر کوههای دنیا بجهل سال بسوزانند و بعد از آن مردی را از چاه ویل بیرون آورند و در آن تنور افکند از استراحت بخواب رود پس حال ان ظالمان و سپاهیان که در کیل و ترازو و دزدی مال مردم را می کیرند کاهی بطپانچه زدن بصورت مسلمانان و کاهی بمجمعهای عرض مادران ایشان و کاهی بچوب و چماق زدن بر پشتهای ایشان حال ایشان چه خواهد بود آیا جای ایشان بیرون تا در سطیان دارد و ویل است یا در درکی بکی از درکات نیران و از جمله ظلم ظالمان است نوشیدن پس ان سلطانان از روی شهوت فرموده اند که هر که بسوی را از روی شهوت نظر کند مثل کسی است که شصت مرتبه امیر المومنین را ضربت زده باشد پس حال کسیکه با او لواطه کرده باشد چه خواهد بود و تو ای عزیز من ظلم را منحصر در حق سلطان و حاکم جائر مدان و ناخود نیز نما را ظالم و خود را مظلوم حساب کن بلکه تو هم نسبت بزیر دست خود ظالم باشی و غافل کسی است که چون چوب خود را دیده الهی را نبیند یا شنود بفکر خود افتد از توبه بودن بالان و چوب بودن اخر و نکین بودن کاه دان و متعدد بودن بیراهن الجد و کتان و تسلط حرف بد و سلطان خود را کم نکند و بزیر دست خود رحم کند و حقوق شرعیه ایشان را ادا سازد و در غضب کردن بر خادمان خود چون جباران و عاصیان مضمون وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ یعنی مپندار یکه خدا غافل است از کردار ستمکاران خبر از این نیست که تاخیر کرده ام انتقام ایشان را از برای روزی که چشمها در آن خیره می شود و در سورهٔ ابراهیم است و در جای دیکر فرموده وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ زود باشد که بدانند ستمکاران که جای ایشان بکجا می انجامد آیا نشنیده که حضرت فرموده مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ هر که ظلم کند بر بندکان خدا هر آینه خصم او خداست نه بندکان او مولاه و در حدیث دیکر اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نکاه دارید خود را از ظلم پس بدرستی که ظلم ظلمات است

در روز قیامت و در جای دیکر بحدیث مذکور است که مَا يَأْخُذُ الْمَظْلُومُ مِنْ دِينِ الظَّالِمِ أَكْثَرُ مِمَّا يَأْخُذُ الظَّالِمُ مِنَ الْمَظْلُومِ آنچه میکیرد مظلوم از دین ظالم بیشتر است از آنچه میکیرد ظالم از مظلوم و یَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ و وارد شده است از جناب قبلة العارفین امیر المومنین که بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ بد توشه ایست برای سفر آخرت تعدی بر بندکان خدا و هر کس مومنی را اذیت برساند بحق و بی سبب کویا ده مرتبه خانه کعبه را خراب کرده و بیت المعمور را خراب کرده و هزار فرشته ملک مقرب را کشته است و خدا مید بین جا از کلام صریحا ظالم را لعن کرده و خدا انتقام خواهد کشید اکرچه در دنیا هم موجب رسوائی خواهد بود بعضی از اخبار وارد شده که در بنی اسرائیل صیادی بود که ماهی صید میکرد و معیشت خود و اطفال و عیال میکذرانید روزی ماهی خوبی صید کرد و مسرور بود پس با خود کفت که بازار روم و بفروشم و نان از برای عیال بخرم کفتم بعضی از اعوان ظلمه را ملاقات کرد کفت میفروشی صیاد کفت اکر کویم که ازین ماهی را بغصب خواهد کرفت و اکر کویم نه ایذاء میکند ابن صیاد کفت میفروشم پس ان ظالم بغضب آمد و چوبی بدر دست داشت بر سینه صیاد زد و ماهی را از صیاد غصب کرفت و رفت پس صیاد برای نفرین کرد که خدا و ندا مرا ضعیف خلق کردی او را قوی حق مرا ازین بیا از او بکیر بیش از آخرت پس ان ظالم ماهی را بخانه برد و بزوجه کفت که ماهی را بریان کن تا بخوریم بعد از ان که ماهی را پیش آورد بند دست دراز کرد که اینه بردارد که ماهی زنده شد انکشت و برا کرفت و کزید پس بیقرار شد و چون ظالم بداست و هر کسی بقسمی ستمکر و بلکه صنفی ظالم پس سلسلهٔ کلام در حقوق شرعیه هر صنفی با نفسی که ظالم میشود و مظلوم میکردد اندکی طول داده شود برای رضا خدا بجا بنیست امید که خدا امیر المومنین بچاره که نسبت بنفس خود از همه ستمکر تر است بیامرزد و ما نقل ظلم پادشاه و حیانت خلکلان جاودهوا و شاهزادکان و الاجاه بجا عمال الخراب کنند و عرب را در هرجا و کرکیان چون شیطان انس ما را بعد از این در مجلس علاحده نفس بتیغ زبان ابلیس خبیثه و رفوس نجسهٔ ایشان مجروح و مقطوع خواهیم نمود انشاء الله او لا می پردازیم بذکر ظلم رعیت پادشاه نسبت برعیت و زیر دست خود از همه جا از جمله رو بار دیش و سناط حلیله او است که خدا ببجهة امتحان و بقای نوع انسان چند روزی زیر دست او کرده اند و در سفارش او بسیار

کرده او زن است نه پسندید بظلم کردن تشفی نفس حاصل کردن چه سود یا اکر مهریه او داده نعمتی بر هیبان او از او پس کیرد حق تعالی میفرماید در سورهٔ نساء که وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا یعنی اکر اراده داشتید زن را طلاق دهید و زن دیکر بیاورید و داده باشید بیکی از انها پوست کاوی پر از طلا بمهریه پس از ان پوست کاو هیچ پس مکیرید آیا میکیرید در حالتیکه بهتان زنید بر او و کناه کار باشید و چکونه میکیرید از او و حال آنکه مباشرت کرده است بعضی از شما مردان بعضی از زنان را و کرفته اند از شما میثاق و اب غلیظ و مراد از میثاق ان عهدی است که از مرد در حال عقد میکیرند که امساک بمعروف او تسریح باحسان بخوبی نکاه دارد یا بخوبی رها کند این در سورهٔ بقره است و مراد از اب غلیظ منی است که از مرد کرفته است در رحم خود داری اکر از طیب خاطر زن بخشد مهر خود را بر زوج حلال و کوارا است فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا نه انکه او را بزند و بضرب شکنجه راضی شود که مهر خود را خلاص شود و نیز بر او نان خود را او احوال این طور حرام است و انچه بنهد مشغول و بیکر حق او انکه تُشْبِعُ بَطْنَهَا وَتَكْسُو جُثَّتَهَا وَإِنْ جَهِلَتْ غَفَرَ لَهَا سیر کرداند شکم او را و بپوشاند بدن او را و اکر از جهالت بی ادبی کند از بی ادبی او در کذرد و وارد شده است که جناب خلیل الرحمن از خلق زوجه خود سارا و بحق تعالی شکایت کرد حق تعالی فرمود ان مَثَلُ الزَّوْجَةِ مَثَلُ الضِّلَعِ الْعَوْجَاءِ إِنْ أَقَمْتَهُ انْكَسَرَ وَإِنْ تَرَكْتَهُ اسْتَمْتَعْتَ بِهِ زن مانند استخوان کج پهلو است و اکر بخواهی راستش کنی میشکند و اکر او را همان کجی واکذاری تمتع می بری و اکر زن سر از فرمان شوهر باز زند اول بموعظه او را مایل کند و اکر نفعی نکرد در رختخواب پشت خود را بطرف او کند و اکر نفع نکرد و از سوال او بزند زیاده بر این مرض نیست وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ روزی امیر المومنین عم این شعر را فرموده اند إِنَّ النِّسَاءَ شَيَاطِينٌ خُلِقْنَ لَنَا نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ یعنی بدرستی که زنان چون شیاطین هستند

معارش و یا لغو فرموده اند وارد شده است که إِنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ يَسْتَحْيِي وَيُحِبُّ أَهْلَ الْحَيَاءِ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَشَدُّكُمْ إِكْرَامًا لِحَلَائِلِكُمْ یعنی خدا کریمی است صاحب حیاء و اهل حیا را دوست میدارد و کرامی ترین شما نزد خدا انکس است که حلیله خود را کرامی دارد و در کتاب مستطاب کافی کلینی و صدوق حدیثی در خصوص سعد معاذ نقل نموده اند که إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَ فِي جِنَازَةِ سَعْدٍ وَقَدْ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ مِثْلُ سَعْدٍ يُضَمُّ ما حصل یعنی انکه جناب رسول خدا بیرون رفت بر تشییع جنازهٔ سعد بن معاذ که از صلحاء امت و از اجلهٔ اصحاب حضرت بود و هفتاد هزار ملک نیز در تشییع جنازهٔ او آمده بودند پس انحضرت سر بسوی آسمان کرد و فرمود مثل سعد کسی فشار قبر می کشد راوی عرض کرد مقدم تو شوم سعد بول را اهمال میانکاشت و در اجتناب از ان پروائی نداشت حضرت فرمودند معاذ الله إِنَّمَا كَانَ مِنْ زَعَارَةٍ فِي خُلُقِهِ عَلَى أَهْلِهِ یعنی پناه بخدا که سعد چنین باشد این است وجز این نیست که او با اهل خود بدخو بوده باین سبب بفشار قبر معذب شده معصوم باعث فشار قبر را کج خلقی و درشتی با اهل خود شمرده اند و امام موسی علیه السلام فرموده که خدا غضب نمیکند برای چیزی مثل غضبی که برای ظلم بر زنان و طفلان و در وجوب حقوق بر شوهر بسیار است که هر کاه که شوهر بعمل آورد و ظلم برا کرده است حق تعالی میفرماید که وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً بدهید مهر زنان را که این بخششی است که خدا با ایشان کرده است و در حدیث است مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَلَمْ يَنْوِ أَنْ يُوفِيَهَا صَدَاقَهَا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ زَانٍ هر کس زنی بکیرد و نیت دادن صداقش را نداشته باشد در نزد خدا زناکار است حتی در این زمان شکل است امر بعلت انکه مهرها کران کرده اند و میکویند که داده و که ایشان اکر این را واقعی میکویند پناه بخدا از او ایشان و در حدیث يُؤْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ فَيُدْفَعُ إِلَيْهَا بِقَدْرِ حَقِّهَا اکر فردای شوهر از حسنات شوهر داده می شود بزن بقدر حقش و اکر حسنات نداشته باشد بقدر حقش کناهش را بر شوهر بار می کنند و بجهنم میفرستند و هر کاه صداقش را بر او حرام بدهد و نقد بدهد که اجرای صیغه بر ان بر او حرام شود بلکه معنی فرزندش حرام زاده و خبیث است و اهم بزرکان این زمان از نسل بیچهای ایشان که بزرک شوند و قطع از اخبار خود نایند یعنی را بجوید که نام او مرد است بالاتر ضعیفه

وای جان ما خلق شده اند بنا به سیرم بخدا از شر شیطان سیدهٔ زنان عالمیان جناب فاطمه شنید
فرموده إِنَّا النِّسَاءَ رَيَاحِينُ خُلِقْنَ لَكُمْ وَكُلُّكُمْ تَشْتَهِي شَمَّ الرَّيَاحِينِ بدرستی که زنان
ریحانها هستند که برای شما مردان خلق شده اند و همه شما خواهش بوییدن ریحانها دارید
و در حدیث هست که الْمَرْأَةُ عَقْرَبَةٌ حُلْوَةُ اللَّسْعَةِ یعنی زن عقربی است که شیرین میگزد و شاهد
و مدعای اول است و از جمله حق زنان بر شوهران است که هر چهار شب یک شب و خواب
و هر چهار ماه یکمرتبه با او مقاربت بعمل آورد و این کم واجب است که بی عذر شرعی ترک آن
جایز نیست و موجب مؤاخذه روز جزاست و اما بسیار جمع شدن با زنان و چیدن [illegible]
زنکاری از باغستان ایشان از جمله سنت سنیه و آداب شریعت پیغمبر است ثلث
من سنن المرسلين العطر و احفاء الشعر و كثرة الطروقة این سه چیز از سنن پیغمبران است
استعمال کردن بوی خوش و کوتاه کردن مو و بسیار جماع کردن خصوصاً [illegible] آن
فرموده [illegible] و در حدیث است تفکهوا من الذبائل خمس خصال [illegible]
على اوقات الصلوة و الغيرة و السخاوة و الشجاعة و كثرة الطروقة تعلیم کنید با زنان
پنج خصلت را محافظت نمودن در اوقاتهای نمازها و غیرت و سخاوت و شجاعت و بسیار
مجامعت کردن و هر گاه [illegible] زنان هر گاه از یکی بیشتر دارد تفاوت نگذارد
در میان ایشان [illegible] و مکالمه و نفقه و کسوه و مواقعه که عدل است و مضاجعه [illegible]
اما اگر چه عدل بین زنان ممکن نیست مگر آنکه دعا کند که خدا از شر ایشان او را نجات دهد اما
حضرت رسول ص چنان تقسیم میکرد در میان زنان حتی بیمار بود و او را در میان زنان طواف
میدادند در هر شب در حجرهٔ یکی از زنان بود و علی علیه السلام وضو داد در خانه زن [illegible]
مباحث کرد [illegible] و اما محبت قلبی نسبت بزنان تساوی واجب نیست و این تکلیف
مالا یطاق بل محال است و خدا فرموده در سورهٔ نساء که لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ
وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ و دیگر فرموده است أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ
إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ أَخْلَاقًا وَخِيَارُكُمْ خِيَارُكُمْ لِنِسَائِهِمْ خدا در سورهٔ بقره فرموده که وَلَهُنَّ
مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ و [illegible] است که زنان [illegible]

که از حق شوهر بر زن حضرت فرموده که فرمان او ببرد و نافرمانی او نکند و از خانه بی اذن او بیرون نرود و تصدق
نکند [illegible] و روزه سنتی نگیرد و نفس خود را از او منع نکند اگر چه بر بالای شتر که
معلوم نیست کنن باشد و اگر بی اذن بیرون رود لعنت کنند او را ملائکه آسمان و ملائکه غضب
و ملائکه رحمت تا برگردد بخانه شوهرش پس عرض کرد که عظیم ترین مردمان کیست از جهة
حق بر مرد فرمود پدر و مادر گفت عظیم ترین مردم کیست از جهة حق بر زن فرمود شوهر او
عرض کرد که نیست مرا [illegible] فرمود که صد حق یکی پس عرض کرد قسم بخدائی که ترا
به پیغمبری فرستاده که مالک نمیشود مردی گردن مرا هرگز یعنی شوهر نخواهم کرد و حرام است
زینت کردن و بوی خوش بکار بردن از برای غیر شوهر خود و از جمله سوختات عنکبوت
که زن بدخلق بوده و عاصی بوده با شوهر [illegible] زن بوده که تطهیر نکرده از خون حیض
و غیر آن و بعضی از علما سوختات را بخش دانسته اند و در کتاب نهج البلاغه است جهاد
المرأة حسن التبعل و الحج جهاد كل ضعيف جهاد زن خوش رفتاری با شوهر است و حج کردن
جهاد هر ضعیفی است [illegible] اگر زن [illegible] بعمل نیاورد و ادا نکند پس [illegible]
که ظالم نباشی و او ظالمه باشد و تو مظلوم [illegible] مظلومی بهتر از ظالمی [illegible]
کردیت و اما سفارش اولاد حضرت رسول ص فرمود که اولادنا اکبادنا یعنی اولاد ما
پارهای جگر ما هستند و در اخبار اهل بیت است که ان الله عز و جل لیرحم على عبد لشدة
حبه ولده یعنی بدرستی که خدای عز و جل رحم میکند بر بنده بسبب دوست داشتن او
فرزندش را [illegible] سیدی
که باعث دلشکستگی او [illegible] تا این حد [illegible]
[illegible] دلهای ایشان شکستن [illegible]
اهتمامی در ضوابط تعلیم تارك الصلوة [illegible] قال
النبي ص ما نحل والد ولده من نحلة افضل من حسن ادب [illegible]
عطیه که بهتر باشد از ادب یعنی ادب نیکوترین همه چیزها است هر کس مؤدب باشد [illegible]
باشد ذرة من الادب خیر من صرة من الذهب یعنی ذره از ادب بهتر است از کیسه از طلا

امیر المؤمنین ع فرمود الشرف بالفضل و الادب لا بالاصل و النسب بزرگواری و شرافت بفضل
و ادب است نه باصل و نسب و شعران بزرگوار است تادب فان العز في الفضل و الادب
و عند ظهور الجهل ما ینفع النسب ادب تاجی است از نور الهی بنه بر سر و هر جا که خواهی
اگر داری ادب بالا است خوانند ادب که نیست از دو کر رانند پس بنا بر این باید پدر فرزند
با ادب بار آورد و حق فرزند بر پدر سه چیز است نام نیکو و تعلیم نوشتن و در وقت بلوغ
تزویج کردن و حضرت رسول ص فرمود نیکو اولاد دختران محترم است کسیکه یک دختر
در [illegible] خدا و رسول [illegible] از آتش جهنم و کسیکه دو دختر [illegible] بهشت
براو واجب میشود و هر گاه سه دختر یا سه خواهر یا دو خواهر [illegible] داشته باشد
و خدا در سورهٔ نحل فرموده که وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَى
مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ
زنان را بر بالاخانها جا مدهید و نوشتن تعلیم ایشان مکنید بلکه چرخ ریسی تعلیمشان کنید
و سورهٔ یوسف را تعلیمشان نکنید که مشتمل است بر عشقبازی زلیخا بلکه سورهٔ نور که
مشتمل است بر حد زنا تعلیم ایشان کنید بلکه گفته اند که زن مسلمانان از زن کبر و یهود و نصاری
رو بگیرد و هم چنین از زنان سایر کفار بلکه فرموده اند که زن نا جنبیه در روز سی شتر کرکم
[illegible] و مرد اجنبی در آنجا نشنید و فرموده اند که نباید زنا کند بلکه بخواطر خود ساید بکذ
پیغمبر ص فرمود من زنى بامرأة فتح الله في قبره ثلث مائة الف باب من النيران يخرج منها
حيات و عقارب فهو يعذب الى يوم القيمة کسیکه زنا کند با زن میگشاید خدا در قبر
او سیصد هزار در از آتش که بیرون آید از آن درها مارها و عقربها و عذاب کرده شود
تا روز قیامت پس حال آنکسی که دایم دنبال زن مردم و دختر مردم است با زنش گاهی خوش رو
گاهی بجاند گاهی کافر و گاهی مسلمان می بیند یا با ایشان خوش طبعی و مزاح میکند با ملاحظه
با عمل شنیع میکند چه خواهد بود و دیگر موافق حدیث اذا جاءكم من ترضون خلقه و دينه
فزوجوه و الا تكن فتنة و فساد کبیر اگر بخواستگاری دختران شما یا خواهران شما باید
کسیکه خلق و دینش نیکو باشد پس پدر یا برادر دختر و خواهر بشوهر بدهند و بگذارند که

صاحب است خواستن سیوم دختر جابر را الی عبد الکریم واعظ

کم ایشان بی دو کسند و میرند و گویند فلان کس کفو ما نیست که دولتش از ما کمتر بوده هر گاه
ظلم بر آن دختر و خواهر کرده که خود فتنه نزدیک و فساد عظیم بر آن خواهد شد و دیگر خواهم
یتیمی مالداری دارد یا صغیر کوکری داشته باشد و بشوهر نمیدهد که شاید بمیرد و مالش را تصرف کند
یا زنده باشد که از خانه اش بی رونق نباشد بر او ظالم و خواهر بی مظلومه است و حق تعالی
فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا پس بحکم خدا و رسول و ائمه هدی
باید پسرها از زن را و دخترها و خواهرها را شوهر داد پیغمبر فرمود که خدا فرموده فَانْكِحُوا
مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ و در سورهٔ مبارکهٔ نور ذکر است وَأَنْكِحُوا
الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ رسول فرمود مَنْ أَرَادَ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ طَاهِرًا مُطَهَّرًا فَلْيَتَزَوَّجْ کسی که
میخواهد ملاقات کند خدا را پاک و پاکیزه پس باید تزویج کند تَزَوَّجُوا فَإِنِّي بُعِثْتُ مُكَاثِرٌ
تزویج کنید که هر پیغمبری سنتی است و من هم سنتی دارم و سنت من نکاح است و من بر پیغمبران
میکنم مباهات میکشم خَيْرُ نِسَاءِ كُمْ الْوَلُودُ بهترین زنان زنان بسیار زاینده و شوهر
دوستند شَرُّ نِسَاءِ كُمْ الْعَقِيمُ الْحَقُودُ و بدترین زنان شما کینه و روزاینده مَنْ تَزَوَّجَ
فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَعَلَيْهِ بِنِصْفِ الْآخَرِ سلیمان فرموده زنان چهارند زن چون زر
سرخ دختر نیکو باشد و چون نقره خام زن شوهر کرده باشد و جوان باشد و زن چون ...
سیاه زن بی شوهر کرده و زن چون سفال و آن زنی است که از شوهر دیگر فرزند دارد
عَلَيْكُمْ بِالْأَبْكَارِ فَإِنَّهُنَّ أَعْذَبُ أَفْوَاهًا وَأَنْتَقُ أَرْحَامًا و اما سفارش غلام و کنیز از سید
عالم اتَّقُوا اللَّهَ فِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ یعنی بترسید از خدا در بارهٔ غلام و کنیزان خود که مبادا
ستمی در حق ایشان کنید و بدان سبب بمؤاخذهٔ الهی گرفتار شوید لَا تَظْلِمَنَّ إِذَا مَا كُنْتَ
مُقْتَدِرًا فَالظُّلْمُ آخِرُهُ يَدْعُو إِلَى النَّدَمِ تَنَامُ عَيْنُكَ وَالْمَظْلُومُ مُنْتَبِهٌ يَدْعُو عَلَيْكَ
وَعَيْنُ اللَّهِ لَمْ تَنَمْ و وارد شده است که خدا بموسی فرمود أَمْسِكْ غَضَبَكَ عَلَى مَنْ مَلَّكْتُكَ
أَكُفَّ عَنْكَ غَضَبِي نگاه دار ای موسی غضب خود را از کسیکه ترا بر آن مالک کرده ایم تا من
غضب خود را از تو نگاه دارم و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود پدرم مرا در وقت

احتضار در بغل کرفت و فرمود یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله ای نور دیده
زنهار که ظلم نکنی بر کسیکه یاری کننده بر تو غیر از خدا ندارد و از یکی از حضرات نقل شده است که
روزی غلام خود را امر نمودم از غضب خود او را زدم شنیدم که الله اقدر علیک منک علیه قدرت
خدا بر تو بیش از قدرت تو است بر او عرض کردم او را آزاد کردم فرمود اگر آزاد نکرده بودی آتش
جهنم ترا میسوخت فرمود ان الغضب من الشیطان و ان الشیطان خلق من النار بدرستی که
غضب از شیطان است و شیطان از آتش خلق شده است حوادث بر زیر دستان کردن از جهت
صفرا که مزاج امتزاج آتش است که شیطان از آن خلق شده است و آن ملعون میدارد آدمی را بر غضب
و سطوت نمودن پس هر که صفراء او طغیان دارد ما نخورد یا قدری انار خورد که شیطان
تا چهل روز موافق حدیث نزدیک او نیاید مروی است از آقای هر سعید و شقی حضرت امام علی
نقی علیه السلام پرسیدند که بنده که فرمان صاحبش نبرد آیا حلال است زدن او فرمود اگر موافق
مصلحت است نگاهدار و الا بفروش یا رها کن اگر خواجگان پندارند که ما غلام و کنیز را خلق
کرده ایم نه چنین است و از برای تادیب خواجگان این حدیث کافی است که کنیزک آب بر دست
سید سجاد علیه السلام میریخت ناگاه ابریق از دستش افتاد بر سر و صورت حضرت سجاد علیه السلام خورد
و شکست و بروایتی کاسه آش گرم از دستش افتاد و بر سر و صورت حضرت ریخت پس حضرت
سر بالا کرده و بجانب او نظر کرد کنیزک ابتدا بر او خواند که حق تعالی میفرماید الکاظمین الغیظ حضرت
فرمودند که خشم خود را فرو خوردم کنیزک ما بعد او را خواند که والعافین عن الناس فرمود که عفو
کردم کنیزک تتمه آیه را تلاوت کرد که والله یحب المحسنین فرمود که ترا آزاد کردم و مروی است و صحت
پیوسته که غلامی از امیر المؤمنین علیه السلام در پس دیوار ایستاده بود و هفتاد مرتبه او را طلبید او را
ندا داد و او جواب نداد آنحضرت بعقب دیوار نگاه کرد او را دید فرمود چرا جواب ندادی گفت میخواستم ترا بخشم آورم حضرت فرمود که من حالا انکس را بخشم آوردم که ترا باین داشت که مرا بخشم آوری
یعنی شیطان پس فرمود من ترا آزاد کردم برای رضای خدا و تا زنده باشم اخراجات تو در عهده
من باشد پس بنا بر این خواجگان بجهة غلط جزئی که از خدمتگاران سر زند نباید که از جا در آیند
و سنگهای درشت چون شیشه دلهای ایشان را بشکنند و بضرب چوب و چماق سرهای ایشان را

بکوبند

60 بکوبند و بزنند و بستن بی سبب و عذری شرعا موجب مؤاخذه دو چندان است هر گاه کسی
بقصد تادیب غلام و اولاد خود را بزند وارد شده است از حضرت صادق علیه السلام که در تادیب
اطفال و غلامان و کنیزان فرمودند پنج تازیانه یا شش تازیانه بیشتر نزنید و از اهم یعنی
و هم وارد نزنید و اما اگر مانند ظالم جباری میخواهد تشفی نفس حاصل کند و تازیانه را بی
کند و ایشان را نرم کند و بدنشان سیاه کند پس بشنود این حدیث را که معصوم فرمودند که
هر که طپانچه زند بر گوش مسلمانی حق تعالی استخوانهای او را محشور گرداند روز
قیامت غل کرده شده تا آنکه داخل جهنم شود مگر آنکه باو براند دنیا و در حدیث دیگر است
که لو ان رجلا ضرب رجلا سوطا ضربه الله سوطا من نار یعنی اگر بزند مردی تازیانه مرد دیگری
هر اینه حق تعالی او را بزند تازیانه از آتش جهنم و شهید ثانی ره در کتاب شهادات از شرح لمعه
و بعضی دیگر از علما در مصنفات خود از جمله گناهان کبیره شمرده اند زدن مسلمانی را
بغیر حق و اما از جمله رعیت و زیر دست حیوانات و حقا ندارند که خلقت چهارپایان
از اعاظم آلای الهی و از اکابر نعمای نامتناهی حضرت باری است چنانکه هر ذی شعوری
بخوبی که حقتعالی در سفر و حضر چه منتها معتبر کرده و در کلام ساطع النور خود
بندگان را در جای متذکر این نعمت عظمی گردانیده و در غایت خوبی این زبان بشکان یا کل
وجهی فرمود چنانکه در سوره نحل در ابتدا فرموده که والانعام خلقها لکم فیها دفء
و منافع و منها تاکلون و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون و تحمل اثقالکم
الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس ان ربکم لرؤف رحیم والخیل والبغال و
الحمیر لترکبوها و زینة و یخلق ما لا تعلمون و در عوض و در از امیر المؤمنین حید و مروی است
که فرمود در حق راعی ان یختار لرعیته ما یختار لنفسه و در حدیث است که ما بر او بر صاحبش
هفت حق واجب است اول بار نکردن بر فوق طاقتش دوم پشت او را مجلس صحبت
نکردن بسبب سیم در وقت پایین آمدن ابتدا بعلیق نمودن چهارم رویش را داغ
نکردن پنجم بر رویش نزدن که خدا را بان روی تسبیح میگوید ششم هر آب که میرسد آب را
بر او عرض کند هفتم او را بجهة رمیدن نزند و از عقب سکندری بجا زدن است زدن زیراکه

در رمیدن او می بیند چیزی که شما نمی بینید و از حضرت امیر المؤمنین ع وارد شده است که
لا تضربوها الوجوه و لا تلعنوها فان الله لعن لاعنها یعنی مزنید چهارپایان را بر روی
ایشان و لعن مکنید ایشان را که خدا لعن کرده است لعن کننده ایشان را و سبد الساجدین چهل
سال حج با مکناقه کرد و یک تازیانه بر او نزد و حضرت رسول ص میگذشتند که حیوانی بعلف
بسته بودند و مروت مراجعت هم بهمان نحو دیدند فرمودند که وای بر صاحبش که روز
قیامت با او خصومت خواهد کرد پس هر کسی که ایمان بخدا و رسول دارد و اندکان برو و حزا
دارد از ظلم و آزار هر حیوان سوای حیوانات موذی اجتناب میکند و وارد شده است که هر کس
بی سببی گنجشکی را بکشد در روز قیامت فریاد کنان بنزد عرش آید و گوید خداوندا بپرس
از کشنده من که مرا چرا بی نفعی بقتل رسانیده و اما در خصوص اجیر خدا فرموده فبظلم من
الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات ما احلت لهم و من زرع حنطة فی ارض و لم یزک زرعه
فخرج زرعه کثیر الشعر فبظلم عمله فی ملک رقبة الارض او بظلم لمزارعیه و اکرة یعنی
کسیکه زراعت میکند گندم او خوب نشود زراعت او پس بسبب آن ظلمی است که کرده است
در اصل خریدن زمین یا ظلمی است که بر عمله و اکره کرده است پس حضرت استدلال فرمودند
بایه که مذکور شد و اما در غارت مال مردم که سلطان و حاکم و شاهزادگان و بیگزاده
و کرک چی و بک زاده و عمال حرامزاده که چنین بی پروا بجور و عنف و تعدی گاهی بدرستی و
گاهی بچماق میگیرند و هم چنین از بازاری و تاجر و غیر ایشان که بغش و تدلیس مال مردم را در
خود جمع میکنند تا زیانه عدل الهی این حدیث است که کل حلال بغلال یعنی هر حلالی از مال حرام
و غل و زنجیریست در جهنم که بگردن او خواهد بود و شهید ثانی ره در کتب اقاد برا از شرح
لمعه صریح حکم فرموده که هر کس قلیلی از مال مردم را بر خود حلال داند کافر است پس بنا بر این
اکثر از ظلم این زبان کافر بند و مال ایتام و صادرات و مقاطعات دیوانی را حلال میدانند و
در این عبارت اوست در این مسئله لان کل مال عظیم خطره شرعا کما نبه علیه کفر مستحله
و در مجموعه و رام است که پیغمبر ص فرمود که حرمة مال المسلم کحرمة دمه یعنی حرمت مال مسلمان
مثل خون او است و در اواخر کتاب لجاج ان در خصوص این قبیل مسایل کلامی گفته هر کس مطالع

کند

61 کند بر او معلوم میشود که چه قدر احتیاط دارد در مال مردم و از آن کلام بیرون می آید که کره بر بالای
کوه در بیابان کسی بی اذن صاحبش نتوان زد بجهة آنکه اینهم تصرف در مال غیر است و موقوف
بر اذن او هم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشتند بیکی از عمال خود که و ارددالی هؤلاء القوم
اموالهم و الله فانک ان لم تفعل ثم امکننی الله منک لاعذرن الی الله فیک و لاضربنک
بسیفی الذی ما ضربت به احدا الا دخل النار لو ان الحسن و الحسین فعلا مثل الذی فعلت
ما کانت لهما عندی هوادة یعنی برگردان بسوی این جماعت مالهای ایشان را پس اگر نکردی
و خدا مرا بر تو قادر کرد و دست داد میزنم ترا بشمشیرکه نزدم احدی را مگر آنکه داخل آتش جهنم
شده بخدا اگر حسن و حسین کرده بودند مثل آنچه تو کردی نبود برای ایشان نزد من
آشتی منقول است که شهید راه الهی هر گناهانش آمرزیده می شود مگر دین مردم و کسی که
دین مردم باشد و قدرت بر ادای او داشته باشد و بیرون کردن ندارد در قیامت و در تابوت
از آتش جهنم و او محشر باشد در جهنم و مسئله فقهی است و بعضی از فقها صریح در کتب فقهیه
نوشته اند که هر گاه رشته از مال مردم بغصب و حرام در خیمه باشد در آن خیمه نماز نتوان کرد
و هر گاه در جامه مصلی باشد بخلاف نماز صحیح نخواهد بود پس وای بر ظلم کرده در مدت عمر
خود یکنماز درست نکرده مانند پیغمبر فرموده من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر یعنی هر کس یکنماز
ترک کند عمدا او کافر است اگر بنا بر قول اول ظلمه و مال مردم خوران کافر نیستند و میگوید
ما مال کسی را حلال نمیدانیم بر فرض که راست است اگر بگوید ظالمند و مال آنکه من هم میدانم و
لا ینبئک مثل خبیر بنا بر حدیث کافر اند و تخته وای بر ایشان پس صد وای بر ایشان
اما اسراف مال خود و ناخبایا و مال خود را اندازید در اسراف و هر زه خرج صرف کنی مثل
آنکه در عروسی پنجاه تومان بلکه چه میگویم صد تومان و بیشتر صرف آتش بازی و مانند آن
از امور دیگر اسراف است و بر عیال تنگ گیری میکنند و بر برادران دینی انفاق نمیکنید و مال
در مصرفهای باطل صرف میکنید خدا فرموده در مدح مؤمنان و صالحان والذین اذا انفقوا
لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما و تازیانه الهی در اینجا افلاس و فقر است حق تعالی
اینها را خواهد گرفت و بدبگری خواهد داد و یا در دست تو می گذارد و عذاب می کند ترا باین

دولت و قبض روح میکند در حالی که مواحق قول ولا تعجبك اموالهم ولا اولادهم انما
یرید الله لیعذبهم بها فی الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون و در وسفارش بدین فرموده لا
تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما مکتب نفسهای خود را که خدا بشما مهربان است
و بدین رعیت است از برای صاحب خود پس نا حقانی که خود را گاهی بتریاک و گاهی بافکند
ان بام و آب انبار میکشند یا حوضهائی که در فصل زمستان یخ میبندد و در یخ غسل می
کنند پس میمیرند و از دار آب با آتش جهنم میروند و حال ایشان چه خواهد بود و اما سفارش مهمان
که یکی رعیت صاحب خانه است پس بواحق بعضی از اخبار که هر که برادر دینی خود را بضیافت
بطلبد پس نیکو نکند ضیافت او را پس صاحب خانه ظالم و مهمان مظلوم خواهد بود و باین معنی
که با او عبوث کند و در مجلس او را جای بد دهد و او را کراهی بدارد و بپشت خود را بجانب او
کند و حرفهای کنایه دار و در وقت غذا خوردن بگوید مثل آنکه بدون موضع گوید که الحال یخ
و روغن گران است و هر کلوچه صد دینار از کار در آمد و پول بسیار در این چاشت خرج شد
و قدری قیمت انهم قرض است و امثال اینها که دستان بیچاره مهمان را در طعام خوردن
کوتاه کند چنانکه شنوده بخیلان کریم نما و لیمان کاسه سیاه است و هم چنین مهمان که گاهی
ظالم است بانکه چرا پخته و چرا افزون کم بوده چنانکه شنوده بسی مهمانان پر خوار و شکم پرستان
پر جفاست و باین که بخلاف همه در روی قاب طعام در نهایت خوش طبع شده افتاده همه
ساعت فریاد می کند که فلانی امشب غذای ما پلو پخته و هر گاه اندکی افزون کم باشد میگوید
زد بان بیاور و بدیکر بالا ببرم بر بینم در توی این کاسه چه چیز است و مهمان نیز باید قدمت
خود را معنون نکند و هم چنین کسی که غیبت و مدح کسی کوید در پیش وی و وسامع مظلوم و قایل
ظالم خواهد بود پس بنا بر این مهمان مظلوم یا صاحب خانه مظلوم یا شریک مظلوم شوند
مظلوم و ارسد که از دست ظالم خود شکایت کند و بداد و بگوید و این معنی را مظلوم در تفسیر
لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم فرموده اند و اما سفارش دین و ایمان که از همه ضرور
تر است آدمی را میرسد که دین خود را که مایه سعادت سرمدی است بدست هر جاهل نادانی
که گاهی خود را مجتهد و فقیه نام کذارد و گاهی خود را مرشد و اهل الله خوانند بدهد و حال آنکه

بتاں

از باطن او خبر ندارد و در وقتی خبردار میشود دین از دست او رفته خصوصاً از بعضی از جهال این زمان
که ملبس بلباس علما شده اند و کرکند و لباس میش پوشیده اند و کار گرگان می کنند چنانکه سید
مرتضی ابن الداعی الحسینی روایت می کند از شیخ مفید که او روایت میکند از احمد بن ولید و او
از پدرش محمد بن حسن و او از سعد بن عبد الله و او از محمد بن عبد الجبار و او از امام همام امام حسن
عسکری علیه السلام که او بخاطب ساخت ابا هاشم را که یاتی علی الناس زمان وجوههم ضاحکة
مستبشرة وقلوبهم مظلمة متکدرة السنة فیهم بدعة والبدعة فیهم سنة المؤمن بینهم
محقر والفاسق بینهم موقر امراؤهم جاهلون جائرون وعلماؤهم فی ابواب الظلمة سائرون
اغنیاؤهم یسرقون زاد الفقراء واصاغرهم یتقدمون علی الکبراء وکل جاهل عندهم
خبیر وکل محیل عندهم فقیر لا یمیزون بین المخلص والمرتاب ولا یعرفون الضأن من
الذئاب علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون الی الفلسفة والتصوف
وایم الله انهم من اهل العدول والتحرف یبالغون فی حب مخالفینا ویضلون شیعتنا
وموالینا ان نالوا منصبا لم یشبعوا من الرشاء وان خذلوا عبدوا الله علی الریاء الا انهم
قطاع طریق المؤمنین والدعاة الی نحلة الملحدین فمن ادرکهم فلیحذرهم ولیصن دینه
وایمانه ثم قال یا ابا هاشم هذا ما حدثنی ابی عن آبائه عن جعفر بن محمد وهو من اسرارنا
فاکتمه الا عن اهله یعنی زود باشد که بیاید زمانی که مردم آن زمان کشاده رو باشند
و ظاهر السرور بوده باشند و دلهای ایشان سیاه و تاریک باشد و سنت در میان ایشان
بدعت و بدعت در میان ایشان سنت و مؤمن در میان ایشان ذلیل و خوار و فاسق
در میان ایشان محترم و با اعتبار و حکام ایشان جاهلان و ستمکاران و علمای ایشان
بدر خانه ظلمه آمد و شد میکنند و اغنیای ایشان توشه فقرا را می ربایند و اصاغر ایشان
بر اکابر تقدم میجویند و هر جاهلی را دانا می پندارند و هر محیل و عیاری را فقیر می شمارند و تمیز
نمیدهند مخلص را از مرتاب و ریاکار و نمی شناسند میش را از گرگ آدم خوار و علمای ایشان
بدترین خلق خدا اند در روی زمین زیرا که مایلند بسوی مذهب فلسفه و صوفیه و هر مردم را
دعا الغو میکنند در دوستی مخالفان ما و گمراه میکنند شیعه ما و دوستداران ما و هر گاه که نصیبی

بعين

رسید ندار گرفتن رشوه سیر نمیشوند و هر گاه از منصب معزول شدند در عبادت خدا ریا
و سمعه میکنند سبب که میخواستند مردم را بسوی ملت ملحدین پس هر گاه در یابید چنین علما نمی
حذر کنید از ایشان و نگاه دارید دین و ایمان خود را از این شیاطین پس فرمود یا اباهاشم
حدیث کرد این حدیث را پدرم از پدرش از جعفر بن محمد و این حدیث از اسرار ماست کتمان کن
او را مگر از اهلش والعاقل یکفیه الاشارة والجاهل لا یکفیه العبارة در حدیث وارد است
از حضرت صادق که فرموده اذا رأیتم العالم محبا للدنیا فاتهموه علی دینکم فان کل محب
لشیء یحوط ما احب وقال اوحی الله الی داود علیه السلام لا تجعل بینی وبینک عالما مفتونا
بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین الی ان
ادنی ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم پس هر گاه ببینید عالمی را که دوست
دارد دنیا را متهم دارید او را در دین خود یعنی در امر دین اعتماد بر اقوال و افعال او مکنید زیرا
که هر که هر چیز را دوست داشت جمع میکند آن چیز را پس فرمود حق تعالی که قرار مده عالم فریفته
دنیا را واسطه من و خود که باز میدارد ترا از راه محبت من بدرستی که این علما راه زنان
بندگان اند پس کمتر چیزی که باین علمای کنم آن است که شیرینی مناجات خود را از دل ایشان بر میدارم
عیسی علیه السلام فرموده که درد دین مال است و عالم طبیب دین است پس هر گاه عالم قبول کند
درد را و بطلب آن میکوشد او را متهم دانید زیرا که هر گاه غم خود را نمیخورد غم دیگران را
نخواهد خورد پس متابعت چنین علما را مکن و دین خود را بدست ایشان مده خصوصاً
در اصول دین که ضررش بیشتر است از فروع دین که هر گاه اصول درست باشد و فروع خراب
باشد آخرش نجات است اگر چه بعد از سوختن بسیاری باشد در آتش و هر گاه اصول خراب باشد
نعوذ بالله فروع باعث نجات او نمیشود هر چند فروع درست باشد و خداوند هر یک از ظالمان را
بسوی انتقام می کشد که خود خواهد کشید و در میان این همه ظلمها ظلمی بدتر از ظلمی که بر سید الشهدا
امام حسین شده نبوده و نشود که خدا و بعکوتر انتقام کشیده خواهد کشید در زمان ظهور صاحب
الامر و در آخرت نیز خواهد کشید اما انتقام دنیا آن را بشنو تا مومنان که خوشدل و مسرور
شوید در کتب معتبره بسیار مسطور است که جناب اقدس الهی بعضی از شیعیان را بر انگیخت مثل

سعید بن مخنف و عبد الله بن عفیف و طارق بن اعمش و عمیر بن طارق و عبد الرحمن بن سعید بن
مخنف و سلیمان بن صرد خزاعی و محمد بن سلیمان صرد خزاعی و مسیب بن القعقاع الخزاعی و ورقاء
بن عازب و احمد بن شمیط و هانی و عقال امیر جلیل مختار بن ابی عبیدة بن مسعود ثقفی و امیر کبیر ابراهیم
بن مالک اشتر نخعی و عبد بن کامل شاکری و ابو عمرة کیسان و یزید بن انس و ارعن و مصعب
شعر بن ابی شعر و ابو حمزه ثمالی و جمع کثیر دیگر را از اینقسم شیعیان که قلع و قمع نمودند بنی امیه
و انصار ایشان را و قلیلی از بنی امیه که شصت هزار نفر دیگر که از ترس شمشیر مختار و ابراهیم در اوکار فرار کرده
بودند و در اقطار زمین پراکنده بودند ابو العباس سفاح که اول خلفای بنی عباس بود و مروان
حمار که آخر خلفای بنی امیه بود بقتل رسانید بشورت ابو مسلم مروزی تمام بنی امیه را بنهجیکه
که حالا عرض میشود مقتول کردانید و در بعضی از کتب شیعه که دیده ام نقل نموده بودند روایت
کرده بود که مردی شیعه بصدیف نام از آزاد کردهای بنی هاشم در مکه معظمه هر سال در ایام حج
بر سر چاه زمزم ندا میداد و استغاثه میکرد و طلب نصرت می نمود در طلب خون سید الشهدا
و مردم را تحریص و ترغیب بر این مطلب مینمود تا آنکه جمعی از بنی امیه سالی از سالها بحج آمده
بودند حرفها او را از صدیف شنیدند و اینها را از تنها دیدند بر سر وی ریختند و زخم بسیار
بر او زدند و چون از حیات نومایوس شدند بعد از رفتن ایشان رو بصحرا و او و از آنجا بمعالجه
مشغول شد مرهم بر جراحات او نهاد تا شنید که ابو العباس بر تخت سلطنت نشسته و خدا او
بنی امیه نصرت داده بر تخت خود نشست و رو بدار الخلافه کرد بیلچوب وارد و سیدان دار
الخلافه کردید شعر خود را خاتمه نمید و شعری چند خواند یکی از نوکران خلیفه مضمون شعرش را
بخلیفه عرض نمود خلیفه گفت که او صدیف آزاد کرده بنی هاشم است او را مردی است بلند
بالا و سیاه چهره و ضعیف است و لاغری او از عصا اینکه برای جناب سید الشهدا نوحه
و ذلیلی بنی هاشم او را ضعیف کرده است او را داخل کردان پس صدیف شعر خود را ب
در خلیفه داخل شد و او را بر خلافت و سلطنت مبارکباد و تهنیت باد گفت و چند شعر
بر تحریص و ترغیب طلب خون سید الشهدا انشاء نمود و بوسه زد در مجلس خلیفه از اشعار
اشعار میخواند و جماعت بنی امیه که در مجلس خلیفه بودند جبینا را اعراض میکردند از صدیف

که مستانا این سخنان بود او که حسین را این سخنان رنجه میکند و موجب خشم خلیفه میشود
و باعث ریختن خون مسلمانان و بیگناهان میشوی الغرض یکروز نیز خلیفه اشعاری خواند
که مشعر بر صبر و عدم شتاب اندکی بود که هنوز وقت نیست زیرا که بنی امیه متفرق بودند
پس بعد از اندک زمانی مجموع بنی امیه جمع شدند و وظیفه خور خلیفه شدند و بدل و جان خدمت
خلیفه مینمودند الغرض قبل از نوروز سالی از سالها خلیفه صدیف را طلب نمود و طومار
بیست صدیف داد که اسمهای سادات بنی هاشم در آن ثبت کرده بودند باو داد و او را خلعت
داد و فرمود که چون نوروز در آید طلبم و چون مجلس منعقد شود بزرگان بنی امیه حاضر شوند
و بر کرسیهای زرنگار بنشینند و جبلهای طلا و نقره را حاضر سازند تو باید ندا کنی که خلیفه
خلافت پناه عطا میکند عطاهای بزرگ و سیصد نفر غلام مکمل و مسلح در خلوت می‌نشینند
چون کلاه از سر برداریم و گوییم یالثارات الحسین باید که غلامان از خلوت با شمشیرهای کشیده
بزهر آب داده بیرون آیند و شمشیر در بنی امیه گذارند و تمام لشکر در بیرون میدان شمشیر
در تمام لشکر بنی امیه گذارند الغرض چون روز نوروز شد خلیفه لباسهای سرخ پوشید و
عمامه خز در بالای کلاه پیچیده آمد بر تخت سلطنت نشست و منادی ندا در داد و نوبت
هزار سوار و صد هزار پیاده بر در دار الخلافه جمع شدند که خلیفه انعام میدهد و بزرگ قوم
ایشان با هفتاد و کرسیهای زرنگار در مجلس بر طرف راست و چپ گذاردند بنی هاشم
سیصد نفر آمدند و بر طرف راست خلیفه بر کرسیها نشستند و بزرگان بنی امیه با کلاههای
ده سرخ و بر طرف چپ نشستند و جبلهای طلا و نقره بر سر پا کردند که خلیفه صدیف را صدا
و فرمود که خلعت داد ندیمی و بنی امیه کرده و گفت که در بخشش ابتدا بکدام یک از بنی هاشم
اشیر کنم بنی امیه گفتند که ابتدا بنی هاشم کنید که خویشان خلیفه اند پس صدیف را فرمود که ندا کن
پس صدیف ندا کرد و گفت یا عُبَیدَةَ بنِ حارثِ ابن عبد المُطَّلب قُم اِلَینا وخُذ عطائک
ای عبیده برخیز و عطا خود را از خلیفه بگیر پس صدیف عرض کرد یا سیدی عبیده چه شد
خلیفه گفت چه شد صدیف عرض کرد که در جنگ بدر در دست یکی از دشمنان کشته شد خلیفه
گفت مرا علم بحال او نیست اسم او را محو کن و دیگران را ندا کن پس صدیف چو یاد کرد که یا حمزة بن

برادی کلاهم رنگین و علمهای سرخ در روز عید

عبد المطلب برخیز و عطای خود را از خلیفه بستان پس صدیف گفت یا سیدی حمزه عم
پیغمبر چه شد خلیفه گفت چه شد صدیف عرض کرد که در جنگ احد در وقتی که با وی بهم برادر شد
پیغمبر بمیدان آمد غلام زنی از زنان بنی امیه که با کرهای زر سرخ در مجلس نشسته اند که او
هند میناسیدند بامر همان ملعونه او را شهید آورد و آن ملعونه امر کرد که شکم مبارک او را
شکافتند و جگر مبارکش را بیرون آوردند و بعضی از اعضای او را بریدند و بر گردن افکند خلیفه
گفت مرا علم بحال او نیست اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن صدیف ندا کرد که یا عَقیلَ بنَ
ابی طالب برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر صدیف عرض کرد که یا سیدی عقیل چه شد
خلیفه گفت چه شد صدیف عرض کرد که وقتیکه از شام بیرون آمد و بنزد برادرش علی بن
ابیطالب میرفت یکی از بنی امیه در کمین گاه او بیرون آمد و نیزه بر پهلوی او زد و او را شهید
نمود خلیفه گفت مرا علم بحال او نیست اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن پس صدیف ندا کرد که
یا علیَّ بنَ ابیطالب برخیز عطای خود را از خلیفه بستان صدیف گفت یا سیدی علی بن ابیطالب
برخیز و عطای خود را از خلیفه بستان صدیف گفت یا چه شد خلیفه گفت چه شد صدیف
عرض کرد که یکی از بنی امیه در حال سجود بشمشیر زهر آب داده فرق مبارک او را شکافت و از دنیا
در گذشت خلیفه گفت مرا علم باحوال او نیست اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن صدیف
ندا کرد که یا حَسَنَ ابنَ عَلیِّ ابنِ ابی طالب برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر پس صدیف گفت یا سیدی
حسن بن علی چه شد خلیفه گفت چه شد صدیف گفت که زنی از دختران بنی امیه کرفت پس او را زهر
ستم شهید کرد و پارهای جگرها و کش از راه حلقومش بطشت ریخت خلیفه گفت مرا علم باحوال
او نیست اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن پس صدیف ندا کرد یا مُسلِمَ بنَ عَقیلِ ابنِ ابی طالب
برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر پس صدیف گفت یا سیدی مسلم چه شد خلیفه گفت
چه شد صدیف عرض کرد که شخصی از مشایخ بنی امیه که او را بر بام قصر بردند و گردن زدند و بدن
او را از بام قصر بزیر افکندند خلیفه گفت مرا علم باحوال او نیست اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن
پس صدیف ندا کرد که یا محمّد و یا ابراهیم ابنا مُسلِمِ بنِ عَقیلٍ قوما اِلَینا وخُذا عطائکما ای محمد
و ابراهیم فرزندان مسلم بن عقیل برخیزید و عطای خود را از خلیفه بگیرید پس صدیف گفت یا سیدی

محمد و ابراهیم چه شدند خلیفه گفت چه شد صدیف عرض کرد که یکی از بنی امیه در کنار فرات
سر ایشان را جدا کرد و بدنهای ایشان را در آب انداخت خلیفه گفت مرا علم باحوال ایشان
نیست اسم ایشان را محو کن و دیگری را ندا کن پس صدیف ندا کرد یا قاسِمَ بنَ حَسَنِ بنِ عَلیٍّ برخیز و عطای
خود را از خلیفه بگیر پس صدیف عرض کرد یا سیدی قاسم ابن حسن چه شد خلیفه گفت چه شد صدیف
عرض کرد که در صحرای کربلا بیاری عمش بمیدان آمد سی هزار نفر از بنی امیه دور او را گرفتند و او را
پاره پاره کردند خلیفه گفت مرا علم باحوال او نیست نام او را محو و دیگری را ندا کن پس صدیف
فریاد بر آورد که یا عبّاسَ بنَ عَلیِّ ابنِ ابیطالب برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر پس
عرض کرد یا سیدی عباس بن علی چه شد خلیفه گفت چه شد صدیف عرض کرد بیاری برادرش
بمیدان آمد جمعی از بنی امیه دستهای مبارک او را به تیغ بیدریغ جدا کردند و تیر بر سینه اش
زدند و او را از مرکب در افکندند و بضرب نیزه پاره پاره اش کردند خلیفه گفت مرا علم بحال
او نیست اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن پس صدیف فریاد کرد با گریه و ناله یا عَلیَّ الاکبرَ بنَ الحُسَینِ
ابنِ عَلیِّ ابنِ ابیطالب برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر صدیف عرض کرد یا سیدی علی اکبر
چه شد خلیفه گفت چه شد صدیف گفت در وقتی که بیاری پدرش بمیدان آمد سی هزار آدم
دور او را گرفتند و بضرب شمشیر بدار او را پاره پاره کردند خلیفه گفت مرا علم باحوال او نیست
اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن پس صدیف گفت ای خلیفه گویا اراده انتقام کشیدن داری
از این کافران چشمهای خلیفه از غضب سرخ شده بود و صداهای بنی هاشم بگریه بلند شده
بود پس صدیف فریاد کرد که یا حُسَینَ ابنَ عَلیِّ بنِ ابیطالب برخیز و عطای خود را از خلیفه
بگیر پس دست کرد و گریبان پاره کرد پس رو بخلیفه کرد و گفت یا سیدی پسر عم حسین بن
علی چه شد خلیفه گفت چه شد پس صدیف عمامه را از سر خود برداشت و بر زمین زد و سادات
بنی هاشم عمامها را برداشتند پس صدیف بگریه و ناله گفت که حسین بن علی را در صحرای کربلا
در وقتی که بیکس و تنها شده بود با لب تشنه و شکم گرسنه بضرب نیزه و شمشیر او را از اسب افکندند
و ملعونی از بنی امیه که او را شمر میگویند سر او را با خنجر کوسفند از تن جدا کرد پس آن کافران
بخیمهای حرم محترمش ریختند اسباب و اموال او را بغارت و اهل بیتش را اسیر کردند پس خلیفه

در غضب شد و شمشیر را کشید و کلاه از سر برداشت و فریاد کرد و گفت المُنتَقِمُ المَنصورُ یا
لَثاراتِ الحُسَین ای طلب کنندگان خون حسین بکوشید پس در آن وقت آن سیصد نفر
غلام از خلوت با شمشیرهای کشیده یا حسین گویان بیرون دویدند و شمشیر در بنی امیه
گذاشتند و مجموع ایشان را کشتند و تمام لشکریان نیز از بیرون دار الخلافه شمشیر در تمام بنی
امیه گذاشتند و مجموع ایشان را بقتل رسانیدند پس خلیفه امر کرد که خونچهای طعام کشیدند
و شادی و عشرت تمام نمودند پس خلیفه طبقهای زر سرخ و زرد بر لشکریان خود قسمت
نمود و آن روز را روز عیش و شادی قرار دادند و سادات بنی هاشم حمد الهی را بجای آوردند
الا لعنة الله علی القوم الظالمین **فصل هشتم** در نیکی نمان نوروز کوی و ادراک آن و باطن و ظاهر
آن و آثار مترتبه بر آن در دنیا و عقبی و ثواب طاعت و عبادت بسم الله الرحمن الرحیم
اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ الحُسَینَ سَفینَةً لِلنَّجاةِ واَقامَتنا لِعَزائِهِ مِن اَشرَفِ الطّاعاتِ واَحسَنِ
الخَیراتِ ووَرَّثَنا مِن هُمومِهِ ومَصیبَتِنا مِن غُمومِهِ باقیاتٍ صالِحاتٍ وقَدَمَ الصِّدقِ
فی بَلائِهِ وثَبِّت رِجلَنا عَلَی الصِّراطِ وزِیارَةَ الصَّغیرِ والکَبیرِ یَشاءُ عَندَ مَرقَدِهِ علوًّا للذّاکرین
الَّذی قالَ فی حَقِّهِ سَیِّدُ الکائِناتِ مَرحَبًا بِکَ یا زَینَ الاَرضِ وَالسَّماواتِ الَّذی خُصِّصَ مِن
قَبلُ اَنَّ الاَئِمَّةَ مِن نَسلِهِ وَالشِّفاءَ فی تُربَتِهِ واِجابَةَ الدُّعاءِ تَحتَ قُبَّتِهِ وَالفَوزَ مَعَهُ فی
اَو بَعدُ تَعدَ قائِمِهِم وعَیبَتُهُ سَعِدَ وَاللّهِ مَن والاهُ وهَلَکَ مَن عاداهُ وفازَ مَن تَمَسَّکَ بِهِ
وَاَمِنَ مَن لَجَأَ اِلَیهِ مَن اتَّبَعَهُ فَالجَنَّةُ ماواهُ ومَن خالَفَهُ فَالنّارُ مَثواهُ ومَن جَحَدَهُ کافِرٌ
ومَن حارَبَهُ مُشرِکٌ ومَن رَدَّ عَلَیهِ فی اَسفَلِ دَرَکٍ مِنَ الجَحیمِ الَّذی کانَ اِیابُ الخَلقِ اِلَیهِ و
حِسابُهُم عَلَیهِ وفَصلُ الخِطابِ عِندَهُ وآیاتُ اللّهِ لَدَیهِ هُوَ السَّبیلُ الاَعظَمُ والصِّراطُ الاَقوَمُ
والرَّحمَةُ المَوصولَةُ والآیَةُ المَخزونَةُ والاَمانَةُ المَحفوظَةُ والبابُ المُبتَلی بِهِ النّاسُ مَن اَتاهُ
نَجا ومَن لَم یَأتِهِ فَقَد هَلَکَ بِرَحمَةِ اللّهِ وبِهِ یَختِمُ وبِهِ نامَ الوُجودِ وبِهِ اَرضَ الاَمکانِ
وبِهِ اَصلُ الوُجودِ وبِهِ اِیجادُ الاَکوانِ وبِهِ سَحابُ المَشیَّةِ وبِهِ اَرضُ العَلیَّةِ وبِهِ یَنزِلُ الغَیثُ
وبِهِ یُمسِکُ السَّماءَ اَن تَقَعَ عَلَی الاَرضِ وبِهِ یُنَفِّسُ الهَمَّ وبِهِ یَکشِفُ الغَمَّ الَّذی قالَ فی حَقِّهِ
العَلیمُ الجَبّارُ یا ذِکرًا بَینَنا ... الَّذی قَولَت دَعَتُ مَلائِکَةُ السَّماءِ اِلی النّاس

بالعطش فی عرصة کربلاء المعصوم من الزلل والمطهر من الاثم والخطل ابن مریم الکبری
المظلوم الشهید ابو عبد الله والصلوة الزاکیات والتحیات النامیات علیه وعلی اهل بیته
المظلومین الثارات الهداة واللعنة والغضب الکاملات المخلدات علی من ظلمه وقتله
وغصب حقه وذبح اطفاله وسبی نسائه ونهب امواله ما اهتز لاجلهم قلوب رجال الناس
اغتم لحزنهم صدور نساء تا حمد بیحد و ثنای بیعد بحضرت بارگاه کبریا است که کردانید
حسین را از برای ما کشتی نجات و برپا داشتن عزای او را از برای ما از بهترین طاعات و عبادات
و ماتم داری او را از برای ما از جمله باقیات الصالحات و محکم نمودن ما قدم را در محبت
او باعث گذشتن از صراط و ستایش بیعد پیشکش درگاه پادشاه حکیمی است که گردانید
زیارت قبر او را از برای ما سبب بلند شدن درجات قبر و صحن منوره او که بهترین بقعتی است
از جنات و روضات از نیکوترین روضات چه کربلا و چه صحن و چه روضه و چه رواق
نوشته خلد برین عرصهای المشتا و خدا روزی کند ما و شما را بهترین روزی زیارت قبر
شریف او را و همه را بصحرای کربلا برساند کدام حسین آن حسینی که سید کونین در حق او فرموده
خوش آمدی ای آنکه زینت السماء تمام و زمینهای آن حسینی که خدا تعالی در عوض شهادت چند
چیز با و عطا فرموده یکی آنکه ائمه طاهرین از نسل او باشد و دیگر شفاء در تربت او و دیگر مستجاب
شدن دعا تحت قبر او و دیگر دوستکاری دنیا و آخرت با او و رجعت او مثل رجعت
فهم هر که او را دشمن دارد و دوستکاری است هر که با او جنگ کند و این است هر که با او پناه برد هر کس
پیروی او کند بهشت جای اوست و هر که مخالفت او کند بهشت ماوای اوست و هر که انکار کند
او را کافر است و هر که با او محاربه کند مشرک است و هر که رد کند بر او در اسفل درک دوزخ است
آن حسینی که با زکات اولین و آخرین در روز قیامت موکول با اوست و محاسبه مجموع خلایق
با اوست و جدا کردن حق و باطل نزد اوست و آیات و علامات خدا اینست آن حسینی
که او را عظیم خداست و صراط محکم حق تعالی است و اوست رحمت واسعه و اوست امانت محفوظه
و اوست دری که حق تعالی خلق را بان امتحان فرموده که هر که داخل شد در نجات یافت و هر که داخل
نشد هلاک شد بحسین حق تعالی عالم و آدم را ایجاد کرده و بحسین ختم می کند و بحسین باران شهید

وکفی

و بحسین آسمان را از افتادن نگاه میدارد و بحسین درج سید هد و بحسین هم و غم را بر طرف
میکند آن حسینی که متوجه شد دفن او را ملائکه آسمانها و فریاد العطش میکرد در صحرای کربلا
فرزند مریم کبری مظلوم شهید ابو عبد الله و لعنت ابدی و عذاب سرمدی باد بر کسی که بر او
ظلم نمود و حق او را غصب نمود و اطفال او را ذبح نمود و مال او را گرفت در میدان او را بقتل
آورد و زنان او را اسیر نمود تا دام که عمارت است بجهة ایشان دلهای بریان ما و درد ناک است
بجهة ایشان سینههای زنان ما **اما بعد** فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم
و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری
للذاکرین و در جای دیگر فرموده یعنی در سوره بقره و حافظوا علی الصلوة والصلوة
الوسطی و قوموا لله قانتین یعنی محافظت کنید بر جمیع نمازها خصوصا نماز وسطی و بایستید
برای خدا مر دعا و قنوت خشوع دارندگان و اطاعت کنندگان و در بعضی از اخبار وارد
شده است که مراد از نماز وسطی نماز جمعه است و در خبری نماز ظهر است و بعضی نماز
مغرب گفته اند و بعضی نماز صبح و بعضی نماز عصر الغرض در جای دیگر میفرماید قد افلح المؤمنون
الذین هم فی صلوتهم خاشعون از جناب عقل کل و پیشوای اهل توکل جناب حبیب الله محمد
رسول خدا م فرموده اند مفتاح الجنة الصلوة و مفتاح الصلوة الطهور کلید بهشت
نماز است و کلید نماز طهارت است چون درهای بهشت هشت است بعدد رکعات نماز
تو میراث و درهای دوزخ هفت است بعدد رکعتهای نماز لیله و ستان درها
نماز است چنانکه گشوده درهای بهشت بنماز است و بیان این معنی بی روشن است که وقت
مدد ضم است یکی روز روشن و یکی شب تار روشنی روز چون روشنی بهشت است مقابل
هشت در بهشت هشت رکعت نماز واجب کرد که عبارت از نماز ظهر و عصر باشد که در روز
روشن باید کرد که این هشت رکعت کلید هشت در بهشت است و چون دوزخ ظلمانی است
و در شب هفت رکعت که عبارت از نماز مغرب و عشا واجب کرد که هر رکعتی دری از دوزخ
بسته شود پس دو رکعت دیگر در صبح واجب شد که تاریکی آن مثل شب است و روشنی آن مثل

روز است پس گذارده آن دو رکعت اول عذر شب میخواهد و بعد از آن درهای دوزخ را می
بندد و رکعت دویم درهای بهشت می گشاید تا سر الصلوة مفتاح الجنة اظهار شود و چون
بیطهور نماز نشاید سر مفتاح الصلوة الطهور بظهور رسد نماز دلیل ایمان است بدلیل
حدیث علم الایمان الصلوة و نماز قربان مومن است بدلیل حدیث الصلوة قربان
کل تقی و سبب آمرزش گناهان است که والصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین
ومن هدمها فقد هدم الدین و در حدیث است که اول ما یحاسب العبد الصلوة فان قبلت
قبل ما سواها و نماز بی طهارت صحیح نیست باجماع علما اما تمام و طهارت نیم نماز است
الطهور شطر الایمان و ایمان اینجا بمعنی نماز است که و ما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم
هر کس در دار دنیا که مزرعة الاخرت است با طهارت باشد فردای قیامت رو سفید باشد
کلا انا منحا الغر المحجلون من آثار الوضوء یوم القیمة غر بضم غین جمع اغر است بکسر همزه و غین
و اعراب سفید روی را گویند سفید پیشانی را گویند و محجل را اسب دست و پا سفید
گویند و عرب این را بفال نیکو دانند و سفیدی روی مومنان اشاره بنور و صورت است
که نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم **حکایت** درویشی مغیر بالطهارت بود بزرگی او را
در خواب دید که نور از صورت و دست و پای او میتافت زیاده از نور آفتاب پرسید
از چه یافتی این منزلت را گفت در دار دنیا از بار عبادت از نور بدیم گفت در دار دنیا با
بودم همیشه اوقات باین سبب خدا این نور را بمن عطا کرده و اشتغال من این و ضو است که
درود بر پیامبر ختم و هر ساعت این خدا را میشنوم که عبدی عش طاهرا و تحل القبر
طاهرا اکلم تزل کذلک تلقانی فانی احب الطاهر المطهر یعنی ای بنده من زندگانی کن و
بالطهارت و داخل قبر شوی با طهارت و پیوسته چنین بوده باشی تا ملاقات کنی مرا بدرستی
که من دوست میدارم طاهر و مطهر را اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله اما بعد نماز
لفظ عربی او که صلوة است یا مشتق است از صله یعنی عطیه بر عطیه و بخشش خدا است زیرا
که تکلیفنا و عین لطف است که ما ناقصانی را تکمیل میکند و ما را بجائی در مرتبه میرساند یا مشتق
از وصل است که چون بنده از خدا غافل است و بسبب غفلت او را از رحمت دور کرده پس حال

نماز

نماز و ذکر خود را با و حق او متصل میکند که واستعینوا بالصبر والصلوة و یا مشتق از و صلی است
زیرا که هر که فاسد از عرفان دارد و فطرة از محبت حق تعالی چیند و بشرحی عبادت شیرین
شده تصدیق میکند که هیچ لذت مثل لذت نماز نیست تو لذت بندگی چه میدانی چیست
کان هست غذای روح و تو جمله تنی یا مشتق از صلواة است یعنی سبب و وسیله و رست
او نیز است مثل ریسمان که از چاه بیرون می توان آمد یا مشتق است و بالعرغ که بیلندی پرواز
کند یا مثل ملک پس شخص در حال نماز مثل ملک است و در حدیث است که الصلوة
معراج کل تقی نماز معراج هر پرهیزکاری است زیرا که در وقت صعود آدم از عالم ملک که
عالم بدن است بسوی عالم ملکوت که عالم روح است مثل ملک است که بدو بال دو یا سه
بال و چهار بال پرواز می کند چنانکه در سوره ملکه در ابتدا اوست که جاعل الملئکة رسلا
اولی اجنحة مثنی و ثلث و رباع یزید فی الخلق ما یشاء چنانکه مومن هم بدو رکعت و سه
رکعت و چهار رکعت از نماز ترقی میکند تفاوتی که هست آنست که قرب ملک میل بالا کرده است
در ظاهر اما قرب آدمی در حال رکوع و سجود است بلکه در این حال بیش از قرب ملک است چنانکه
خدا فرموده واسجد واقترب و نیز فرموده من تواضع رفعه الله ؛ تو ی هستی تا نکردی
پست ؛ تو ی هستی تا نبوی جام ؛ و از اینجاست که شیطان پیر آدم را در سجود می جنگ فرباد
میکند که وا ویلاه امر هذا بالسجود فسجد فله الجنة و امرت بالسجود فعصیت
فعلی النار ای وای بر من که او مامور شد بسجده پس سجده کرد و به بهشت رفت و من
مامور شدم بسجده و نکردم و آتش بر من واجب گردید بلکه عارف فرموده که نماز شبیه است
باحوال دنیا و احوال آخرت و شبیه است باحوال ملئکات و مصداق این است که دل عالم
بوده و روز است که گفته شده است و اتفاق است که در این عالم آموخته شده است و خلق
مامور شدند که داخل وی شوند اول کسیکه داخل شد محمد بن عبد الله پس امیر المومنین
و ائمه و سایر انبیا و اولیا پس مومنان و حق تعالی آتش را برای ایشان سرد و سالم گردانید و اول
کسیکه سر باز زد ابو بکر بود پس عمر و عثمان و سایر دشمنان دین از اولین و آخرین پس حق تعالی
همان آتش خواهد سوزانید چنانکه در این عالم سوزانید و از برای بعضی دیگر در آخرت افروخته

خواهد شد برای امتحان شاهد بر اینکه آتش عالم در نماز است آنکه در وقت نماز مؤمن اضطراب
بهم میرسانند از جهت دخول در نماز مثل کسیکه داخل آتش می شود چنانکه از سیرت اولیا
و ائمه هدی معلوم میشود که حال با ایشان دست میداده از زردی و سرخی رنگهای ایشان
و لرزش بهم رسانیدن جوارح و اعضای ایشان و چون از نماز فارغ می شدند آه سردی می کشیدند
که گویا از آتش نجات یافته اند و چون حق تعالی سفارش نماز را بیشتر از سایر تکالیف از روزه
و حج و زکوة و خمس و جهاد کرده باید تحقیق این مطلب شود فی الجمله چونکه هر چیزی را روزی و رزقی است
که آن شیء بآن برپاست و اگر رزق نباشد هلاک می شود و لکن بعضی رزقها را چنین ترتیب داده است
رزق بدن نان و گوشت و سایر چیزهاست و هرگاه نان باشد و چیز دیگر نباشد کفایت میکند
اما بی نان نمیشود هر چند سایر چیزها باشد فرموده اند لولا الخبز ما عبد الله اگر نان نبود خدا
عبادت کرده نمیشد و چون نان بر سر حاضر شد انتظار چیز دیگر مکش اذا جاء الخبز فلا تنتظروا
چون این را دانستی بدان که این تکالیف هم رزق نفس ناطقه و روح است که اگر اینها نباشد نفس ناطقه
هلاک میشود فرموده اند که نفس مؤمن زنده است و نفس کافر و عاصی مرده است نماز در میان عبادات
مثل نان است که بی نماز نمیشود که آدمی همیشه بآن محتاج است و بآن ... در حدیث است
از سید انبیا و رسل که الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها
یعنی نماز ستون دین است هرگاه قبول شد سایر اعمال هم قبول می شود و هرگاه رد شد سایر اعمال
هم رد می شود خدا فرموده است رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة
و ایتاء الزکوة در مدح نمازگذارندگان و نماز از تقوی جوارح و محبوب آسمانهاست و دوای
ربانی است و معراج متقیان است و فاصله میان کافر و مسلمانان است و بعد از معرفت
اول فرایض است و موقوف علیه کل طاعات و سرآمد همه عبادات است و اول چیزیست که از بنده
بآن بازخواست می شود و تکلیفی است که هیچ تکلیفی از تکالیف الهیه در سفارش خدا و رسول
بآن نمیرسد و نظیر ایمان است و رکن رکین ایمان و عماد ایمان است و دلیل ایمان است و نور
ایمان است و کفاره گناهان است و شفای بیماران است و درجات بندگان است و نجات در
معاد است و مناجات و حرز است و عبادت نیکان است و عبادت فرشتگان است و میراث

در آداب

پیغمبران است موجب اجابت دعا و دور پریشان است و مقبول شدن ایمان است نماز معرفت اوقات
نماز قرب درگاه است نماز برکت روزی است نماز تن درستی تن است و کراهت شیطان است
نماز شفیع جان انسان است نماز چراغ قبر است نماز تاریکی قیامت را نور است نماز آفتاب عقبا
سایه است نماز گناهان را البته می آمرزد نماز عروة دین و سلامتی آن است نماز تاج
مؤمنان است نماز حجاب آتش نیران است نماز سکینه میزان است نماز حج مسکینان است
نماز جواز صراط است نماز زینت بساط است نماز تمجید و تعظیم است نماز تقدیس و تسبیح و
تکریم است نماز نور عبادات است نماز افضل و اکمل طاعات است شاهد بر این مطلب در کتاب
نهج البلاغه از جناب قبلة العارفین و سید الموحدین امیر المؤمنین ع وارد شده است که
تعاهدوا امر الصلوة و حافظوا علیها و استکثروا منها و تقربوا بها فانها کانت علی
المؤمنین کتابا موقوتا ملاحظه کنید امر نماز را و محافظت کنید بر آن و بسیار کنید نماز را
و تقرب جوئید بخدا از نماز پس بدرستیکه می باشد که این نماز از جانب خدا بر مؤمنین واجب
و وقت قرار داده شده و باز در نهج البلاغه است که الا تسمعون الی جواب اهل جهنم حین سئلوا
از جهنمیان می پرسند که ما سلککم فی سقر یعنی چه باعث شد که بجهنم رفتید در جواب می
گویند قالوا لم نک من المصلین یعنی نماز نمیکردیم و یا صلوات بر پیغمبر و آل او نمیفرستادیم
تا تابع و تالی ایشان شویم هر چه معنی از اخبار میرسد و حضرت رسول فرموده قسم بخدا که
مرا به پیغمبری فرستاده از برای بشارت و انذار که هر یک از شما که وضو بسازد میریزد
از جوارح و اعضای او گناهان و بعد از آنکه بدل روی بخدا کند از برای نماز هر آینه فارغ
شده است از نماز و حال آنکه گناهی برای او باقی نباشد بلکه مانند روزی است که از مادر متولد
شده است و در نهج البلاغه است ... انها لتحت الذنوب حت الورق و شبهها رسول الله
بالحمة یکون علی باب الرجل فهو یغتسل فی الیوم و اللیلة خمس مرات فما عسی ان یبقی علیه
من الدرن و همان بزرگوار تشبیه فرموده که نماز پنج وقت از برای اشخاص مثل نهر جاری است
که بر در خانه شما باشد پس چه کثافت میرسد که بر بدن شما چیزی باقی ماند هرگاه در آن هر روز
پنج نوبت غسل کنند و کان والله الصلوة الخمس لامتی حبیبی است بخدا قسم نمازهای پنج گانه وقت

از برای امت من که چرک گناه برای ادا کنندۀ نماز پنج وقت باقی نمیماند انس بن مالک از حضرت
رسول روایت کرده که چون بنده از برای نماز برخیزد و تکبیرة الاحرام را بگوید از گناه بدر آید
مانند روزیکه از مادر متولد شده است که چون آن بنده اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گوید
بنویسد از برای او حق تعالی بعدد موی که در تن او باشد عبادت یکساله و چون فاتحه و سوره بخواند
چنان بود که حج و عمره کرده باشد و چون برکوع رود چنان بود که هم وزن خود زر صدقه داده
باشد و چون بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده چنان بود که جمیع کتب سماویه را خوانده باشد و چون
سر بردارد و گوید سمع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمین حق تعالی نظر رحمت در او نکرد و چون
بسجود رود حق تعالی بعدد هر شیطان و جنی که در عالم میباشد ویرا حسنه بنویسد و چون
گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده چنان بود که بعدد جمیع از آن بنده آزاد کرده باشد و چون بر
تشهد بنشیند ثواب صابرانش بدهند و چون سلام بدهد درهای بهشت بروی بگشایند
و گویند ای بنده بهر که خواهی در آی و بدان ای عزیز که نماز شفای هر دردی است و دلیل بر آن
آنکه خواجه عالم سلمان را دید که بروی در افتاده بود از درد شکم گفت یا سلمان قم
فصل رکعتین یا سلمان برخیز و دو رکعت نماز کن سلمان برخاست و دو رکعت نماز گذارد
و شفا یافت و هم چنانکه نماز شفای درد ظاهر میباشد همچنین شفای درد باطن نیز
میباشد چنانکه وارد شده است که مردی ... زن را بوسه داده بود نزد پیغمبر آمد و عرض کرد که باین
بلیه مبتلا شدم حکم این امر را حق تعالی فرستاد اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من
اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی برپا دار نماز را در دو طرف روز و پاره از شب بدرستیکه
نماز از جمله حسنات است که سیئات را از طرف میبرد پس آن مرد عرض کرد که ما لی هذه یعنی این آیه
با بشارت مخصوص من است یا عموم دارد برای امت تو فرمودند برای جمیع امت من است
عن الصادق ع صلوة فریضة خیر من عشرین حجة و حجة خیر من بیت مملو ذهبا یتصدق
منه حتی یفنی روایت شده است از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق که گفت یک نماز فریضه بهتر است
از بیست حج و یک حج بهتر است از خانه که مملو از طلای احمر بوده باشد که مجموع آنرا در راه خدا
تصدق نماید که چیزی از آن باقی نماند و در خصوص تارک الصلوة جناب قبلة العارفین و سید

الموحدین

الموحدین امیر المؤمنین فرموده که اربعة یدخلون النار بغیر حساب تارک الصلوة و
و مانع الزکوة و لو بحبة و شارب الخمر و لو بجرعة و عاق الوالدین و لو بلحظة یعنی چهار صنف
بی حساب بجهنم میروند اول تارک نماز اگر چه یک رکعت باشد دویم منع کننده زکوة اگر چه یک دانه
باشد سیم خورنده شراب اگر چه یک جرعه باشد چهارم عاق والدین اگر چه یک لحظه باشد پس موحد
باید سعی و اهتمام بسیار در خصوص نماز کند پس هر عاقل که دعوی عاقلی کند و ایمان بروز جزا
دارد همین احادیث کافی است و حضرت عیسی فرموده که براستی میگویم که تاثیر هیچ عملی در شرف
و یاوری بحوادث دنیا و بلاهای آن مانند نماز نیست مداومت کنید بر آن و مسجدها را
زندان بدنهای خود کنید و دلهای خود را خانه تقوی گردانید و خلقت خود را برای نماز و سایر
عبادات دان و ... و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون را مدح خود دار
شمار پس بنا علی هذا در شب و روز بر خود هموار است ... اسرار قلبیه
... ای عزیز معنی نماز بدانستی و شرح ... سید کونین فرموده که روشنی
چشم من در نماز است و آن زمینی که نماز در آن میشود بر سایر زمینها فخر میکند ای عزیز
حالا همه اعضا و جوارح خود را گوش کن تا نماز را بشناسانم پس بدان که روح نماز محبت علی
و فاطمه و حسن و حسین است هر چند نماز درست باشد اما محبت ایشان در او نباشد نماز قبول
نیست و شاهد بر این آنکه اجماع کرده علمای شیعه و سنی که نمازی که در تشهد آن صلوات
بر محمد و آل محمد نباشد باطل است بلکه ... عارفانه مذهب بداریم که بیت مشروط با آنکه تکلیف
... بی تامل و بی معرفت بهر حال که باطن نماز محمد و آل محمد باین طور که نماز ظهر پیغمبر است
گواه بر این مطلب آنکه پیغمبر در وسط دنیا که زمین کعبه است آفتاب عالمتاب نبوت حضرت
بر همه عالم تابید و تابش آفتاب جهانتاب پیغمبری نسبت با کان زمین مساوی بوده
بر کافه خلق عالم مبعوث شد چنانکه وقت نماز ظهر وقتی است که آفتاب در وسط آسمان
قرار گیرد که تابش آفتاب نسبت بکل دنیا مساوی باشد و نماز عصر عبارت است از امیر
المؤمنین ع بجهة آنکه آن بزرگوار تالی پیغمبر بود و نماز عصر هم تالی ظهر است و سوره و العصر
هم که بلند تفسیر شده است در خصوص علی ع نازل شده است و حدیث والله انزلت العصر

در علی شاهد بر بند عالست اگرچه عصر بمعنی فشار آمده الغرض مرج البحرین یلتقیان بینهما
برزخ لا یبغیان تا الی قوله یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ایضا شاهد است واین دو ابهر در سوره
الرحمن است ونماز مغرب فاطمه زهراست زیرا که آن کوکب درخشان در این جهان باقی نماند بعد
از غروب نمودن آفتاب نبوت در اینجاکدان دنیا واین نماز مغرب نماز وسطی است از این میان
بنا بر اعتقاد عرفاء زمان زیرا که در عدد وسط اینها است سه جهار رکعت است و دو رکعت
و فاطمه که باطن این نمازست مسمی اصحاب عبا است نه پیغمبری دارد و نه امامت لکن منسوب است
به پیغمبر و هم منسوب است بامام و عصمت که شرایط نبوت و امامت است در اوست ونماز زینب بعد
اسلام دو رکعت بود همه آن دو تولد حضرت امیر ع و امام حسن و امام حسین در نماز ظهر و عصر
وعشاء هر یک دو رکعت زیاد نمود و بعد تولد فاطمه در نماز مغرب پیغمبر یک رکعت زیاد کرد که
للذکر مثل حظ الانثیین واینها در تولد هر یک از حسنین بعد از فریضه مغرب دو رکعت نافله
مشروع کرد تا آنکه مردم بفهمند که حسن و حسین نافله آنحضرت شده و فرزند اند و نیز نافله
در لغت عرب فرزند فرزند را گویند چنانکه خدا فرموده واسحق ویعقوب نافلة لک و نماز
عشا امام حسن مجتبی است زیرا که در وقت تاریکی شب تا بیعت عمل آورده وجون امام حسن ع با معاویه
علیه الهاویه مصالحه کرد ظلمات حیرت و اختلاف و شب و ضلالت و اعتساف مردم را فرو
گرفت یکی گفت چرا آنحضرت با معاویه صلح کرد یکی گفت نعوذ بالله حضرت خوب نکرد و یکی گفت پس
معاویه برحق است و بعد شهید شدن حکمت این صلح را تا آنکه امام حسین ع شهید شد در آن وقت
مردم از خواب غفلت بیدار شدند و از مستی بیهوشی هشیار شدند که اگر امام حسن هم مصالحه
نمیکرد امام حسن نیز کشته میشد ونماز صبح امام حسین ع است که در وقت طلوع صبح و بیدار
شدن مردم از خواب واجب است چنانکه آنکشاف ظلمت حیرت در طلوع فجر یکه عبادت است
از امام حسین ع گردید و صلوة فجر حسین ع است و قول حق تعالی که والفجر ولیال
عشر بحسب تاویل امام حسین است واین سوره تعلق دارد بحسین و سوره حسین است تاویل
این را فی هدایه ان قرآن الفجر کان مشهودا یعنی نماز صبح میباشد مشهید کرده شده پس بنا
علی هذا تا بیعت وقت نماز در آید مضطرب شوی تا خود را بمحراب عبادت افکنی چنانکه بو حق

نمازها اگر بجهة علی و فاطمه و حسن و حسین واولاد حسین بودند چنین بوده انشا الله شاهد بر این
مطلب آنکه حضرت امیر علیه السلام زنی را خواستگاری کرد او گفت تا آنکه ببینم با او شوهر بکنم اتفاق
وقت نماز حضرت را دید و رنگ حضرت را زرد و شکسته یافت و اعضای حضرت را
متغیر و لرزان یافت قبول نکرد که زن حضرت شود و در وقتی که حضرت از جهاد می آمد مؤیدا
و منصورا صورت حضرت را مثل ماه شب چهارده یافت کسی را بخدمت حضرت فرستاد که
مرا خواستگاری کن حضرت قبول نفرمود و فرمود الهتی فاتک یا فاتک یعنی این جان از تو فوت
شد ای فاتک که اسم آن زن بود و قرائت تا از تنزیل بجای حمد و سورها را غلط نخوانی
و خدا فرموده فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم و اقل حال از طاهرین تلاوتها
تمیز بدهد و شاهد بر این مطلب قول حق تعالی است ورتل القرآن ترتیلا و معنی ترتیل حلاوت
شهید در ذکری تفسیر کرده بحفظ و قوف واداء حروف از مخارج وصاحب مدارک و محقق
فرموده اند که هرگاه مراد از ترتیل نطق بحروف از مخارج باشد تا واجب باشد و باید مسئله
نماز از واجبات و مستحبات و شکیات و سهویات و از اجزاء و شروط و ارکان و غیر آن از
مقدمات و مقارنات را از علماء ربانیین و فقهاء روحانیین اخذ کند و این هم از ضروریات
است و خدا فرموده فلینظر الانسان الی طعامه پس باید نظر کند انسان بسوی طعام خود
که از کجا تحصیل میکند فرموده اند ای الی علمه الذی یاخذه عمن یاخذه یعنی باید نظر کند انسان
بسوی طعام معنوی و غذای روحانی خود که علوم و مسائل است که از کجا اخذ میکند یا
از هر کو مسئله یا از جناب امام المتقین امیر المؤمنین ع یا از ابو حنیفه یا امام جعفر صادق علیه السلام
و از صحیفه سجادیه یا از غالم نعمان و فقه الحقیقه علما از این نمین کتابهای فارسی و عربی تمام
بحث و کافر نام کرده اند و دیگر آنکه با اذان و اقامه نماز کند حضرت رسول ص فرموده المؤذنون
اطول الناس اعناقا یوم القیمة یعنی در صحرای محشر همه مؤذنان از همه کس بلندتر باشند گردن
فرموده در شب معراج دخلت الجنة فرأیت فیها منابر من لؤلؤ فقلت لمن هذا یا جبرئیل قال للمؤذنین
والائمة من امتک یعنی داخل شدم بهشت را پس دیدم در بهشت منبرهای از مروارید پس گفتم
از برای کیست این منبرها ای جبرئیل گفت از برای مؤذنها و از برای پیشنمازهای از امت تو از آن

معلوم میشود که ثواب مؤذن و امام یکی میباشد لکن تفاوت علمات که ثواب امام بیشتر است
چنانکه بعد از این ثابت خواهیم کرد انشاء الله و ایضا وارد است که یحشر المؤذنون علی نجب من
نور فی قباب من الدر والیاقوت یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها یعنی محشور
میشوند مؤذنون بر بختی از نور در قبهای از در و یاقوت که هر یک از ظاهر و باطنش دیده میگردد
نمایان است اگرچه از ظاهر از احادیث بر می آید که مراد از این مؤذنان با اذان اعلامی باشند
لکن لطف واحسان زیاده از آن است که این ثوابها بکسیکه اذان برای نماز خود بگوید عطا
نکند وارد شده است چنانکه ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه ذکر و روایت کرده است از هشام بن ابراهیم
که شکایت کرد بخدمت امام رضا ع از مرض خود و آنکه اولادش نمیشود حضرت فرموده در منزل
خود اذان بلند بگوید گفت چنان کردم از آن مرض شفا یافتم و اولادم بسیار شد و حکایت اذان
موجب زیادتی روزی میشود مرویست از عبدالله بن علی که از بصره بمصر رفتم در راه دیدم
مردی طویل القامة محاسن سفید بود و جامه کهنه پوشیده یکی سفید و یکی سیاه گفتم این کیست
گفتند بلال است پس بر او سلام کردم جواب سلام مرا باز داد گفتم خدا ترا رحمت کند انچه از پیغمبر
شنیدی برای من حدیث کن پس گفت تو چه دانی که من کیستم گفتم بلال مؤذن رسول الله میباشی
پس بلال گریان شد و من هم گریان شدم و مردم جمع شدند و ما گریه میکردیم پرسید که از کدام
ولایتی گفتم از اهل عراق گفت بخ بخ پس سکوت کرد بعد از آن گفت ای برادر عراقی بسم الله الرحمن
الرحیم شنیدم از رسول خدا که میفرمود مؤذنان امینان بر نمازها و روزهای مؤمنانند سؤال
نمیکنند از خدا مگر آنکه عطا میکند خدا و شفاعت نمیکنند مگر آنکه شفاعت کرده میشوند گفتم زیاده
بیان کن خدا ترا رحمت کند گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا که می فرمود کسیکه
چهل سال اذان از برای خدا بگوید مبعوث میشود در قیامت با عمل چهل صدیق گفتم زیاده
بفرما خدا ترا رحمت کند فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا که فرمود کسی که
بیست سال اذان از برای خدا بگوید مبعوث میکند خدا او را در قیامت و برای او نوری باشد
مثل نور آسمان گفتم زیاده بفرما خدا ترا رحمت کند گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول
خدا که فرمود که هر کس ده سال اذان برای خدا بگوید او را با ابراهیم خلیل خدا ساکن کرداند در قبه

یا درجه او گفتم زیاده بفرما گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا که فرمود هر کس
یکسال اذان برای خدا بگوید جمیع گناهانش را خدا بیامرزد اگرچه گناهان او در بسیاری بقدر
کوه احد باشد گفتم زیاده بفرما خدا ترا رحمت کند فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول
خدا که فرمود کسیکه یک اذان از برای خدا بگوید گناهان گذشته او را بیامرزد و توفیقش دهد
که در بقیه عمرش گناه نکند و او را با شهدا محشور کند و این حدیث را در کتاب من لا یحضره الفقیه
صدوق علیه الرحمه طولانی ذکر کرده بود همین قدر اکتفا کردیم ونماز را در اول وقت فضیلت
کند و بی عذر شرعی از وقت فضیلت تاخیر نکند پس هر کس نماز را در وقت بجا آورد بالا برده
میشود بسوی او از سید سفید صاحب خود را که حفظتنی حفظک الله وهر گاه محافظت نکرد
نماز را بالا برده میشود سیاه و تاریک و صاحب خود را صدا میکند ضیعتنی ضیعک الله یعنی
بیکسی که سبب نماز نیست مردم هم بناز او و غیبتی ندارند وجون نماز را ضایع کرده نفرین نماید
خدا او را ضایع کند از ده و او را از نظر ها افکنند و دیگر آنکه از وقت تاخیر نمیکند که قضا شود
حتی آنکه بعضی فقهاء فتوی داده اند در بعضی مقام که تا جامه نجس و بدن نجس نماز کند و نگذارد
که قضا کند و شهید ثانی که یکی از علمای ربانیین است که شارح لمعه است در همان کتاب از جمله
گناهان کبیره شمرده است تاخیر نماز از وقت و در کتاب مستطاب نهج البلاغه است که جناب
امیر المؤمنین ع در اوامر عهدی که بمحمد بن ابی بکر حاکم مصر نوشت که صل الصلوة لوقتها
الموقت لها ولا تعجل وقتها لفراغ ولا تؤخر عن وقتها لاشتغال واعلم ان کل شیء من عملک
تبع لصلوتک تا آنکه نماز را در وقت که برای آن مقرر داده شده است وجلدی از وقت مکن بجهة
فارغ بودن و از وقت تاخیر میانداز بجهة خود شغل داشتن با امری دیگر و همه کردار تابع
نماز تو است درست است همه چیز درست است والا فلا پس بنابراین تاخیر مکن نماز را از وقتش
سیما نماز صبح و مغرب چنانکه خدا فرموده اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن
الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا و در حدیث است که اذا زالت الشمس فتحت ابواب السماء و
ابواب الجنان واستجیب الدعاء فطوبی لمن رفع له عند ذلک عمل صالح یعنی چون وقت زوال
شود درهای آسمان و بهشت گشوده میشود و مستجاب میشود دعا پس خوشا بحال کسیکه بلند

سود از برای او در آن وقت عمل صالحی و از معصوم پرسیدند از بهترین وقتها برای نماز صبح حضرت
فرمودند با طلوع صبح که حق تعالی میفرماید إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا یعنی بپا دار نماز صبح را
که نماز صبح شاهد میشود برای او ملائکه شب و ملائکه روز یعنی هر دو می نویسند و در حدیث است
که هر که تاخیر کند نماز صبح را تا ستاره ها نمانند ملعون است و بعضی از علما شاخصی بر زمین نصب
کرده بود و همیشه طالب وقت زوال بود نیز اگر امام گفت که نماز امام زمان در اول وقت
و هر گاه نماز من با نماز امام زمان اتفاق افتد البته مقبول میشود به برکت نماز امام زمان ع
و دیگر آنکه نماز را در مسجد کند نه در خانه و نجای دیگر تا آنکه او اهل الله محبوب شود و چه
بسیار فضیلت دارد مسجد و نماز در آن و نشستن در آن و بسیار آمد و شد نمودن در مسجد
در حدیث صحیح وارد شده است إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَنِ اخْتَلَفَ إِلَى الْمَسْجِدِ
أَصَابَ إِحْدَى الثَّمَانِ أَخًا مُسْتَفَادًا فِي اللَّهِ أَوْ عِلْمًا مُسْتَطْرَفًا أَوْ آيَةً مُحْكَمَةً أَوْ يَسْمَعُ كَلِمَةً تَدُلُّهُ
عَلَى هُدًى أَوْ كَلِمَةً تَرُدُّهُ عَنْ رَدًى أَوْ رَحْمَةً مُنْتَظَرَةً أَوْ يَتْرُكُ ذَنْبًا خَشْيَةً أَوْ حَيَاءً و پاک کردن
مسجد از خاک روبه چنانکه وارد است مَنْ كَنَسَ مَسْجِدًا مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ فَكَأَنَّمَا غَزَا مَعَ النَّبِيِّ
أَرْبَعَمِائَةِ غَزْوَةٍ وَكَأَنَّمَا حَجَّ أَرْبَعَمِائَةِ حِجَّةٍ وَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ أَرْبَعَمِائَةِ نَسَمَةٍ وَكَأَنَّمَا صَامَ
أَرْبَعَمِائَةِ يَوْمٍ کسیکه پاک کند مسجد را یعنی جاروب کند مسجدی از مساجد خدا را گویا چهار
مرتبه در خدمت پیغمبر جهاد کرده و چهار صد حج کرده و چهار صد بنده آزاد کرده و چهار صد
روز روزه گرفته و مَنْ كَنَسَ مَسْجِدًا وَطَيَّبَهُ أُعْطِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ
الْحُجَّةُ كَالْحُجَّةِ الْمَنِيرَةِ یعنی کسیکه جاروب کند و خوشبو گرداند مسجدی را پاک کند مسجد را
داده شود نامه عملش بدست راستش و از قبرش بیرون آید و برای او بوی باشد مثل بوی
مشک حکایت آورده اند که مجوسی مسجد الحرام را با کلاه گبری بر سر به فتح کوی مسجد کرد به قدری
آب دهان دید که بر دیوار افکنده اند او را بجا نبرد خود محو کرد از مسجد بیرون آمد با در حضرت وزیر بود
کهنه کلاهش پر چند آنکه دو دید باو رسید تعجب کرد که ها نفی او را دید که تو قدری آب دهان
بر مسجد ما نه پسندیدی ما نیز علامت کفر بر سر تو نه پسندیدیم که بر تن تار پاره کرد و مسلمان شد
وَمَنْ أَلْقَى حَصَاةً فِي الْمَسْجِدِ بَعَثَ اللَّهُ الْبَرُّ سَبْعِينَ أَلْفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَيَسْتَغْفِرُونَ

لَهُ مَا دَامَ مِنْ ذَلِكَ الْحَصَى بَقِيَّةٌ هر کس که یک سنگ ریزه در مسجد حصیری را بفرستد خدا هفتاد هزار ملک
که تسبیح خدا گویند و استغفار کنند برای او مادامی که از این حصیر چیزی باقی باشد پس هر گاه تخات
پاک کند مسجد را چه ثواب خواهد داشت و هر کس که تعظیم مسجد باطن که دار الملک دل است نماید
و او را از خس و خاشاک دنیه و شهوات نفسانیه خوب بچه ثواب خواهد داشت و در توریة
مسطور است که إِنَّ بُيُوتِي فِي الْأَرْضِ الْمَسَاجِدُ فَطُوبَى لِمَنْ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ زَارَنِي فِي بَيْتِي وَ
حَقٌّ عَلَى الْمَزُورِ أَنْ يُكْرِمَ الزَّائِرَ بدرستی که خانهای ما در زمین مسجدها است خوشا بحال
کسیکه طهارت بسازد در خانه خود و زیارت کند مرا در خانه من و واجب است بر من و که
صاحب خانه باشد گرامی داردن خود را و حضرت امیر ع فرموده که من مسجد را بهتر از بهشت
میخواهم زیرا که در بهشت مسرور نفس کرده و در مسجد تحصیل بهشت دیگر میتوان کرد و پیغمبر
فرموده که خدا فرموده إِنَّ بُيُوتِي فِي الْأَرْضِ الْمَسَاجِدُ وَإِنَّ زُوَّارِي عُمَّارُهَا بدرستی که خانهای من
زمین مساجد است و زوار ایشان عمارت کننده گان آنهااند باساختن خشت و گل یا نماز و عبادت
مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ یعنی سزاوار نیست برای مشرکین آنکه تعمیر کنند مسجدها را با آنکه
خود شهادت میدهند بکفر خود مثل آنکه میپرسیدند چه دین دارید میگویند مشرکیم اینها عملهای ایشان باطلست
و در جهنم مخلد خواهند بود که إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ تعمیر نمیکند مساجد را مگر
کسی که ایمان بخدا آورده است و در حدیث است بلکه خدا میفرماید که إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا
يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ یعنی مشرکین نجسند پس نباید نزدیک مسجد الحرام بروند چه جای تعمیر کنند
مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ يَذْكُرُ اللَّهَ أَوْ يُذَكِّرُ بِهِ كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ در مجموعه وارد است
که يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ يُعْطِيكَ مَا دُمْتَ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ بِكُلِّ نَفَسٍ تَنَفَّسُ فِيهِ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ وَ
تُصَلِّي عَلَيْكَ الْمَلَائِكَةُ وَيُكْتَبُ لَكَ بِكُلِّ نَفَسٍ تَنَفَّسُ فِيهِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَيُمْحَى عَنْكَ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ
یعنی ای ابا ذر خدا عطا میکند ترا مادامی که در مسجد نشسته بهر نفسی که میکشی درجه در بهشت
و صلوات میفرستند بر تو ملائکه و نوشته میشود بهر نفسی ده حسنه و محو میشود از تو ده سیئه

پس مومن باید زود تر از همه کس بمسجد رود و دیر تر از همه کس بیرون آید چو آنکه مسجد جای ملائکه است
عکس بازار که جای شیاطین است و دیگر آنکه قبل از وقت داخل نماز مهیای نماز شود قبل از ظهر
و قبل از مغرب و قبل از صبح به بیت الخلا رود و خود را تطهیر دهد و وضو بسازد که چون وقت نماز آید
در آید وضو ساخته باشد و در جای نماز حاضر باشد و کسی که انتظار نماز کشد مثل نماز گذار است
در نماز و کسیکه مهیای نماز نشود و حرمت نماز را نداشته مگر سنت میکنم هستم بد و وقت میداد
كَيْفَ تَجِدُونَ وَالْقَلِيلُ مَعَ غَفْلَةِ الدَّلِيلِ و حضرت رسول ص با ابی ذر غفاری فرموده ند مادام که
مخصوص در مسجد است بهر نفس که بکشد ده حسنه ثبت میشود برای او و ده سیئه محو میشود از او و ده
درجه بلند می شود و ملائکه صلوات میفرستند برا او و فرموده اَلْمَسَاجِدُ بُيُوتُ كُلِّ تَقِيٍّ مسجد خانه
هر پرهیزکاری است و فرموده رهبانیت امتی الجلوس فی المساجد یعنی رهبانیت من نشستن
در مسجدها است و فرموده الْمُؤْمِنُ فِي الْمَسْجِدِ كَالسَّمَكِ فِي الْمَاءِ وَالْمُنَافِقُ فِي الْمَسْجِدِ كَالطَّيْرِ فِي الْقَفَسِ
یعنی مومن در مسجد مثل ماهی است که در آب و منافق در مسجد مثل مرغی است در قفس كُلُّ جُلُوسٍ
فِي الْمَسْجِدِ لَغْوٌ إِلَّا ثَلَاثَةً قِرَاءَةُ مُصَلٍّ أَوْ ذِكْرُ اللَّهِ أَوْ سَائِلٌ عَنْ عِلْمٍ یعنی هر نشستنی در مسجد لغو است
مگر برای سه چیز قرائت قرآن و دعا یا تعزیه سید الشهدا و امثال آن یا ذکر خدا یا برای مسائل
علمی و پیغمبر ص فرموده صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيمَا سِوَاهُ و در کتاب جمع اللطائف
آورده که حضرت رسول ص فرموده که نماز در مسجد من بهتر است از هزار نماز که در غیر آن مسجد
گذارده شود و صَلَاةٌ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيمَا سِوَاهُ وَصَلَاةٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ یعنی نماز در بیت المقدس بهتر است از هزار نماز که در غیر
آن مسجد گذارده شود و نماز در مسجد الحرام بهتر است از هزار نماز که در بیت المقدس گذارده
شود و همه مساجد را شرف هست که خدا فرموده فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا
اسْمُهُ و فرموده وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا
وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى
وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ
فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ

ورضوان

وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
و پیغمبر فرموده است أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ مَسَاجِدُهَا وَأَبْغَضُ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ أَسْوَاقُهَا و دوستترین
مکان بلاد نزد خدا مساجد آن است و دشمن ترین مکان بلاد بازارهای آنهااست و نماز در
مسجد جامع مقابل با صد نماز است و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار برابر دوازده
نماز است و باید که نماز را بجماعت کنند زیرا که تاکید بسیار و ترغیب بیشمار در این خصوص
از ائمه اطهار وارد شده است و حق تعالی را خوش نمیاید نماز تنهائی و فرموده است أَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و از جناب رسالتمآب وارد شده است که جائز
نیست غیبت کردن مسلمان مگر کسی که نماز را در خانه خود گذارد و اعراض کند از جماعت مسلمین
و واجب است غیبت او و ساقط است از میان ایشان عدالت او و واجب است بر ایشان هجران او
و چون اراده نمود امام مسلمانان بریدن او و اینکه بسوزانند او را حاضر شد بعد بجماعت ایشان که جوب
و الا بسوزانند او و خانه او را و این حدیث زهره مومن را آب میکند الا آنکه محمول است بر عدم حضور
نماز امام عصر یعنی معصوم و از ثقه شنیده شد و در دو کتاب مدارا لهم در فضل جماعت
دیده شد بعد از دو سال دیگر که شخصی عرض کرد بخدمت حضرت پیغمبر ص که من دیر حاضر شدم
و تکبیرة الاحرام نماز شما نرسیدم الحال بفرمائید که تصدق کنم از مال خود چیزی که تا آنکه ثواب
تکبیرة الاحرام را دریابم حضرت فرمود انْظُرْ إِلَى جَبَلِ أُحُدٍ لَوْ صَارَ ذَهَبًا وَكَانَ لَكَ وَأَنْفَقْتَهُ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا بَلَغْتَ ثَوَابَ ذَلِكَ یعنی نظر کن بسوی کوه احد که اگر طلا باشد و همه از تو باشد و در راه
خدا تصدق کنی بثواب تکبیرة الاحرام فوت شده نخواهی رسید و معصوم فرموده که آدمی را بعد
از نماز جماعت دعای مستجاب هست البته و هر کس نماز پنج وقت را بجماعت بگذارد گمان هر خیری
از او ببرید و الا از تو بپرسند از عدالت او بگوئید و امثال اینها و مروی است که پیغمبر ص امر کرد که بسوزانند
جاهائی که در نماز جماعت حاضر نمیشوند پس کوری عرض کرد که من چشم ندارم و بسیار است که
اذان میشنوم و کسی نیست که مرا بجماعت بیاورد حضرت فرموده اند از منزل خود تا مسجد ریسمانی ببند
و بجماعت حاضر شو و در حدیث است که هر که نماز عشا را بجماعت گذارد حق تعالی ثواب شب

فلد نزد ابوی عطا کند و در بعضی از اخبار معتبره است که مَن صَلَّی المَغرِبَ وَالعِشاءَ وَصَلَّی الغَداةَ
فی مَسجِدٍ جَماعَةً فَکَأنَّما أحیا اللَّیلَ کُلَّهُ یعنی هر کس نماز مغرب و عشا و نماز صبح را در مسجد بجماعت
گذارد مثل کسی است که مجموع شب را احیا کرده باشد و عبادت کند اینده است از امیر المؤمنین ع
مرویست که تعاهدوا علی الجماعة یعنی عادت بجا آورید جماعت را مکنید بدرستیکه ترک نکند
نماز جماعت را مگر بدبخت و اوردست(?) است که هر که بشمار بیفزاید بحضت ایشان و راضی
بامامت او باشند و در نماز رعایت اعتدال نماید و نماز را نیکو سازد او را مثل حال ایشان را کند
حق تعالی مثل ثواب همه ماموین را بامام دهد بی‌آنکه ثواب ایشان را کم کند و هر کس یک نماز
در عقب مرد عالمی گذارد گویا بر پیغمبر و ابراهیم خلیل اقتدا کرده پس نیکی کنید با علما و اقتدا کنید
با ایشان و نیکیها را از ایشان یاد گیرید و بدیها را بگذارید بدرستیکه در قیامت خدا همه تصد(?)
گناه عالم را بیامرزد قبل از آنکه یک گناه جاهل را بیامرزد و در مجلس عالم گناهکار را بیامرزند
و خبر است مَن أمَّ أیّاماً وأحسَنَ بِها غَفَرَ اللهُ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِهِ وَما تَأَخَّرَ یعنی کسیکه امامت کند و نیکو را
از برای خدا گناهان گذشته و آینده او را خدا بیامرزد و از ابن عباس مرویست که مردی
نزد امیر المؤمنین ع آمد و عرض کرد مرا شغلی بیاموز که بجهت خدا نزدیک شوم فرمود پیشنمازی
کن که شنیدم که رسول خدا ص فرمود مَن أمَّ قَوماً صابِراً مُحتَسِباً کانَ قائِدَهُم وَدَلیلَهُم إلَی
الجَنَّةِ عرض کرد امامت از من نیاید فرمود موذن باش که شنیدم پیغمبر ص فرمود یُحشَرُ المُؤَذِّنُ
عَلی نَجیبٍ مِن نورٍ رَفرَفُهُ مِنَ الدُّرِّ وَالیاقوتِ یُری ظاهِرُها مِن باطِنِها وَباطِنُها مِن ظاهِرِها
و بجز این حدیث پیش گذشت اعاده ضرور نیست و در جماعت پنج خصلت است اول قبر او را
فراخ گرداند خدا تعالی برای او دوم عذاب گور را از او بردارد سیم نامه عملش را بدست راستش
دهند چهارم چون برق خاطف بر صراط بگذرد پنجم بحساب بهشت هر که نماز جماعت
کند و اعتقاد بآن نداشته باشد بدوازده عقوبتش مبتلا گشت سه در دنیا و سه در عقبی
و سه در وقت مرگ و سه در گور اما سه در دنیا برکت از کسبش برطرف شود دوم سیمای نیکی ش(?)
بگرداند سیم مردمان او را دوست ندارند و آن سه در وقت مرگ است اول تشنه بمیرد دوم
گرسنه بمیرد سیم بخواری جان بسپارد اما آن سه که در قبر است اول تنگی گور است دوم

تاریکی گور است سیم حول منکر و نکیر است چهارم و آن سه که در وقت قیامت است اول دشواری
حساب است دوم خشم خداوند جبار است سیم پرسش بسیار بکند و نماز مقابل بر عالم مقابل
هزار نماز است و هر گاه در مسجد جامع با عالم نماز جماعت کند اگر ماموم یکی باشد این نماز
مقابلست با صد هزار نماز و اگر دو کس باشند با صد هزار هزار و اگر سه کس باشند با صد هزار
هزار هزار و بیشتر میشود همچنین تا ده کس بعد از آن کسی حسابش را نداند مگر خدا و اگر در
غیر عالم نماز کند و در مسجد جامع باشد برابر است با دو هزار و پانصد نماز و اگر دو کس
باشند با دو هزار دو هزار و پانصد نماز برابر است و بیشتر میشود تا ده کس دیگر حساب را
نمیدانند و حدیث در این باب بسیار است و احصای آن ممکن نیست وَمَن تَشَبَّهَ بِقَومٍ فَهُوَ
مِنهُم امیر المؤمنین ع فرمود که حق تعالی فرشتگان آفریده که بعضی در سجودند و سر از سجده بر
ندارند و بعضی در رکوعند که هرگز از رکوع سر بر نیاورند و بعضی ایستاده اند که در صفها
پراکنده نمیشوند پس جماعتیکه در قیام اند در صفوف شبیه بملائکه ایستاده اند و آنها
که در رکوعند شبیه بملائکه رکوع کننده اند و آنها که در سجودند شبیه بملائکه سجود میکنند
و هر گاه بخواهی که از ثواب فرشتگان نصیبی یابی بنماز بجماعت گذار که چون عدد نماز جماعت
گذارندگان بده کس برسد که یک امام و نه ماموم باشد حق تعالی بهر رکعتی ثواب هفتاد هزار
و هشتصد نماز در نامه عمل او بنویسند و اگر از ده زیاده باشد پس اگر آسمانها و هفت کاغذ
مرکب گردد و درختان عالم قلم گردد و ثقلین بنویسند و ملائکه حساب کنند نتوانند قدر
ندارند که ثواب یک رکعت از آنرا بنویسند و این حدیث در کتاب روض الجنان مسطور است
و در مجموعه دوم آمده پیغمبر ص که إنَّ اللهَ یَستَحیی مِن عَبدِهِ إذا صَلّی فی جَماعَةٍ ثُمَّ سَأَلَهُ حاجَةً أن
یَنصَرِفَ حَتّی یَقضِیَها یعنی حیا میکند خدا از بنده خود هر گاه نماز جماعت کند پس حاجت
سؤال کند بگذارد که برخیزد و حاجت او بر نیاورد و در جواب امت پیغمبر ما را باجتماع در مساجد
مدح فرموده و ثواب فضیلت جماعت همین بس که از ما تشبیع(?) صفقه است که حق تعالی
حکم فرموده برما که هر گاه مشتری دو متاع در یک بیع از ما خریده باشد و یکی از آن دو معیوب
باشد مشتری را نمیرسد که صحیح را بردارد و معیوب را رد کند بسوی بایع بلکه باید یا هر دو را قبول

کند یا هر دو را رد کند بجهت اجتماع عیب پس بنا برین اگر یکی از آن نمازها قبول افتاد حق تعالی
نمازهای فاسد را هم بتصدق سر نماز صحیح قبول میفرماید و در حدیث است که ترک نکند نماز
جماعت را مگر بدبخت و بدان مداومت نکند مگر نیک بخت و هر که پنج وقت نماز جماعت
گذارد همچنان باشد که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را دریافته باشد و با هر یک هزار
سال عبادت کرده باشد و هم از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که هر که نماز صبح بجماعت گذارد
بهتر است از آنکه دوازده هزار رکعت نماز تنها گذارده باشد و هر که نماز ظهر بجماعت گذارد
بهتر از آن است که دوازده هزار نماز تنها گذارده باشد و همچنان است که هزار شهر کافر را
گشاده باشد و هر که نماز عصر را بجماعت بگذارد بهتر از آن است که بوزن تمام زمین زر در راه
خدا صدقه داده باشد و هر که نماز مغرب بجماعت بگذارد بهتر بود از آنکه جمیع گرسنگان را سیر
کرده باشد و هر که نماز عشا را بجماعت گذارد بهتر بود از آنکه هزار اسب در راه خدا مرابطه
کرده باشد و بهتر باشد از هزار طواف خانه کعبه و نیکوتر باشد از هزار غزا که با جماعت شهیدان
کرده باشد و چون مومن نماز جماعت کند دعای وی مستجاب شود و مهمات وی بر آید و گناهان
وی آمرزیده شود و از حضرت غرض از جماعت دو چیز است یکی اجتماع که از برای آن اثرهای کلی است
چون بعضی از نفوس بهم متوجه شوند چون انفاس ایشان را از این عالم صعود بعالم
بالا است و هدیه الیه یَصعَدُ الکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالعَمَلُ الصّالِحُ فیضی که از آن عالم نزول کند بعد
هم باشد چون جماعت بیشتر است فیض بیشتر است زیرا که عطا کریم فراخور سائلان است
و مقرر است که هر چند اهل سؤال زیاده است عطا زیاده است حکایت آورده اند که در عرفات
معروف(?) بهم رسید یکی بدیگری گفت که اگر این جمعیت بدر خانه بخیلی بی مروت روند و یکی را
طلبند بدهد یا نه گفت آری بل امرزد گفت پس آمرزش این خلایق و صد چندین برابر ایشان
آسان تر است اکرم الاکرمین را از دادن بخیلی بی مروت مرادات را بدین جماعت هاتفی آواز داد
سَمِعتُ قَولَکُما وَقَبِلتُ حَجَّکُما وَحَجَّ جَمیعِ مَن حَضَرَ مَعَکُما لِأَنّی أَنَا الغَفورُ الرَّحیمُ یعنی شنیدم
قول شما را و قبول کردم حج شما و حج هر کس که با شما بوده دوم از فواید جماعت انس گرفتن است
با هم زیرا که موجب تودد و بازخلق(?) شود و چون برای خدا است وسیله نجات شود إنَّ الَّذینَ

آمَنوا وَعَمِلوا الصّالِحاتِ سَیَجعَلُ لَهُمُ الرَّحمنُ وُدّاً و چنانکه اجتماع در نمازها یکدیگر را آگاه بیدار کند
مومنان هم حافظ یکدیگرند پس بنا علی هذا این فایده که ضمنا اگر مردم اول وقت بنماز جماعت
حاضر نمیشوند در وقت غروب آفتاب و نصف شب نماز عصر و عشا را چون کلاغ که منقار
بر زمین زند بسر این تمام وان مدرسه(?) در رکوع و نه سجود و نه قرائت
و نه از تکلم و مهوشی(?) خبر دارد و نه از افعال و اقوالش مواخذه حساب نماز شان نمیتوان شمرد
بلکه از کریمه فَوَیلٌ لِلمُصَلّینَ الَّذینَ هُم عَن صَلاتِهِم ساهونَ در حق ایشان تفسیر باید نمود معصوم
فرموده اند که هر معصیت کاری که خدا در باره او ویل فرموده وای بحال او و دیگر آنکه باید
نماز با حضور قلب بعمل آورد قال الله تعالی أقِمِ الصَّلاةَ لِذِکری و این از همه مشکل تر است
که حضور قلب آنست که در وقتی که بنماز ایستاده غیر از نماز و خدا بخاطرش خطور نکند و فکرهای
دنیوی را از خود دور کند نه آنکه خود در مسجد و دل در بازار و اگر تاجر است تنزیل پول را منظور
داشته با حرفا(?) را ان هر که جهود مخطور و اگر عامی است در تغییر کفش و کلاه و معقول کردن
خلق خدا اگر زارع است در فکر محصول شتوی و صیفی و اگر زن است در فکر نو بودن پالان و خر
بودن آخور بودن کاه دان و اگر کم کرده دارد بیاد آوردن محل آن که سالها
قبل از این ذکری نداشته باشد شیاطین در نماز لا اسعد کار حساب ده کنی یا کار بازار
آقای ما امیر المؤمنین ع چنان تیر از پای مبارکش میکشیدند چنان مستغرق دریای عبادت شده
که از خود خبر نداشت و خبر نمیشود در حدیث است که هر دو رکعت نماز هر گاه کسی بکند و حدیث
نکند با نفس خود چیزی از امور دنیا چون فارغ شود از نماز تمامی گناهان او خدا گناهی یکی از وی
نشود نماز بی حضور قلب مانند جسد بی روح است و در حدیثست که نماز بالا برده میشود سه
یک آن و نیمه آن و چهار یک و پنج یک آن تا بالا برده نمیشود مگر همان قدر که روی دل با آن
داشته و دیگر آنکه افعال نماز بسیار رکوع و سجود از جهت آن بنا بر افعال بجا آورد نماز معراج مومنان است
و معراج عروج بسوی عالم ملکوت است و عارفان را مذهب آنکه قیام در نماز بمنزله عالم ملک است
و رکوع بمنزله عالم ملکوت و سجود بمنزله عالم جبروت است عارف رومی گفته است که رکوع حدوث
بنده گی است و در سجود دو گواه عادل بر آن است که هر کسی بجمعها را نیکو نکند چون گواهان فاسق

آورده در دعوی بندگی صادق نیست پس چیست حال مردانی که نماز میکزارند و رکوع
و سجود را تمام میکنند پس در دعوی بندگی باطل و دروغ شاهدشان عزیها اند پس هرگاه با ملول
اینجاست یاد رها این نمازهای بی پای خود را ترک کند و مثل کافران اظهار کفر و دیندار
نماید ضرورت بدستگاه خدا نمیرسد که جمله کاینات کار کردند و دام کبریا پس نشینند کرد
و هرگاه نماز کند میخواهد نمازش قبول شود زکوة مال را بدهد از حضرت عقل کل و سید انبیا
ورسالت که فرموده ان الله قرن الزکوة بالصلوة فقال واقیموا الصلوة واتوا الزکوة فمن اقام
الصلوة ولم یؤت الزکوة فکانما لم یقم الصلوة یعنی بدرستی که خداوند مقرون کرده است زکوة را
بنماز پس فرموده نماز کنید و زکوة بدهید پس کسیکه نماز کند و زکوة ندهد پس کویا که نماز نکرده است
و پیغمبر فرموده در پنج چیز زکوة است زر و نقره و کاو و کوسفند و شتر و کندم و جو و میوه و خرما
واما عدم اعتقاد انکه هیچ چیز از زکوة نیست در حقوق وی چنانکه از بواطن احادیث پس زکوة
مال اطلاقا مواسات با درویشان است زکوة عزت تواضع و احسان است زکوة بزرگی نصرت
ضعیفان است زکوة فرزندان نیکوئی با یتیمان است زکوة وطن آوردن میهمان است زکوة
قوت جهاد با کافران است زکوة علم تعلیم دیگران است زکوة صحت پرهیز از کناهان است
زکوة آواز خوش خواندن قران است و تعزیه سرور و شهیدان است زکوة تن پاک بودن از عصیان است
زکوة لسان ناگفتن غیبت و بهتان است زکوة چشم نا نکریستن بر نکاه ناست و با اعتقاد
موافق کریستن بر مصیبت سید پیغمبران و اهل بیت او سیما سرور شهیدان است زیرا که این
ثوابها دائر است و زکوة را تعظیم صاحبان ایمان است و در حدیث است که من کان له
مال ولم یؤت زکوته ولم یزک بتبرة کل یوم الف ملک من النار فان مات فی قریته وبلدة
موصفین الجوع کان شریکا فی دمه و باب اللعنة مفتوح علیه باللیل والنهار کلما قال یا رب
قال الله اسکت یا ملعون یا عاصی وهو بعید من الله وبعید من الجنة وقریب من النار یعنی
سرور کاینات فرموده که هر که مال داشته باشد و زکوة او را ندهد هر روز هزار ملک بیزاری
میدهد او را بجهنم لا ابالی کرد و هر که زکوة بیرون از او یاد رسید او و موسی از کرسنکی بر او شریک است در خون
او و در لعنت او را کشاده میکند و هر وقت کوید یا رب خداوند فرماید ساکت شو ای ملعون ای عاصی

پس او دور باشد از خدا و از بهشت و نزدیک باشد بآتش جهنم و باز فرموده پیغمبر ان مانع
الزکوة ولو عبد الله الف سنة ومانع الزکوة فی النار ولو عبد الله عبادة داود وعیسی (فی النار)
یعنی کسیکه مانع زکوة در آتش است و هر چند عبادت هزار سال کند و عبادت کند مثل عبادت
داود و عیسی و فرموده مانع الزکوة کالذی یأکل لحم الخنزیر و یشرب الخمر وهو عند الله سواء مانع
زکوة مثل خورنده کوشت خوک است و مثل آشامنده شراب است و اینها نزد خدا مساوی است
و در حدیث صحیح وارد است که ما فرض الله علی هذه الامة شیئا اشد علیهم من الزکوة وفیها
تهلک عامتهم واجب نکرده است خالق عالم بر این امت تکلیفی که سخت تر باشد بر ایشان از
زکوة و بسبب ندادن زکوة هلاک میشوند همه ایشان یعنی همه مردمان و تضییع کردن فقراء
بجهة ندادن زکوة است مراد جهت کی فریضه الهی است زیرا که خدا انیقد در مال اغنیا قرار
داده که کفایت ایشان بکند و شیخ عارف از اهل زمان و عارف دیگر هم در کتاب مواعظ خود
روایت میکرده در مصابیح القلوب هم احادیث هست که من ادی زکوة ماله خلق منه جوادا
ثم یقال له ارکبها وارکض فی ارض الجنة مدة سنة وهذا القدر ذلک فی کل طرفة عین
من السیر بقدر الدنیا سبع مرات یعنی هر کس زکوة مال خود را بدهد خلق میکند از او
اسپی را پس گفته میشود با او که سوار شو بر این اسب و بتازد در زمین بهشت مدت یکسال و انقدر
از بهشت برای تو است پس در یک چشم بر هم زدن سیر میکند با ان اسب بقدر هفت برابر دنیا
و در حدیث است که اذا منعت الزکوة منعت الارض برکاتها منع کرده شد زکات منع کند
برکات خود را و نیست مامن مؤمن یمنع درهما من حقها الا انفق اثنین من غیر حقه یعنی
هیچ مؤمنی که منع کند یک درهم را از حق که آنکه خدا او را برابر ان ملامه که انفاق کند دو درهم را ناحق
و مروی است که ما من ذی مال ذهبا او فضة یمنع زکوة ماله الا حبسه الله بقاع قرقر و
سلط علیه شجاعا اقرع یریده وهو یحید عنه فاذا رای انه لا یتخلص منه امکنه من
یده فقضمها کما یقضم الفحل ثم یصیر طوقا فی عنقه یعنی هیچ صاحب طلا و نقره که منع کند
زکوة مال را مگر آنکه حبس کند خدا او را بصحرای لا مزرعه و مسلط کند بر او مار ریمی که ان مار قصد
او کند و او کریزان کردد و چون ببیند که خلاصی ندارد دست خود را باو دهد پس بخاید مار

ان دست را هم چنانکه بخاید مردم نر اسپ را پس طوقی میکردد در کردن او و این است معنی قول
حق تعالی ولا یحسبن الذین یبخلون بما اتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون
ما بخلوا به یوم القیمة ولله میراث السموات والارض والله بما تعملون خبیر سیطوقون ما
بخلوا به یوم القیمة وما من صاحب ابل او بقر او غنم یمنع زکوة ماله الا حبسه الله بقاع قرقر تطأه
کل ذات ظلف وتنهشه کل ذات ناب بنابها و نیست هیچ صاحب مالی از شتر و کاو و کوسفند که زکوة او را
ندهد مگر آنکه حبس کند حق تعالی او را در روز قیامت در بیابان هموار لا مزرعه و پای بر او کذارند
هر حیوان سم دار و بکزد او را هر حیوان صاحب نیش اذا قام القائم اخذ مانع الزکوة و
ضرب عنقه یعنی صاحب الامر ظهور کند و مانع الزکوة را کردن زند و بیاید که مانع الزکوة
واجب القتل باشد و شاهد این دعوی حدیثی است که پیغمبر فرموده در میان مسلمانان امر کرده اند
که ایشان را از مسجد مسلمانان بیرون کنند بلکه ظاهر میشود که داخل مسلمانان نیست کویا
مرتد شده است و واجب القتل بودنش بجهة ارتداد اوست و شاهد بر اینمطلب این حدیث است
که من منع قیراطا من الزکوة فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا کسیکه منع کند قیراطی از زکوة
که هر بیست قیراط مثقالیست پس بمیرد خواهد نصرانی بمیرد یا یهودی و غرض حدیث در این باب
بسیار است وما من صاحب نخل او کرم او زرع یمنع زکوته الا طوقه الله ربعة ارضه الی
سبع ارضین یوم القیمة و نیست هیچ صاحب مالی از نخل یا باغ انکور یا مزرعی که زکوة او را ندهد
مگر آنکه طوق کند خدا او را تا هفت طبقه زمین در کردنش کند حصنوا اموالکم بالزکوة
حصار کنید مالهای خود را بدادن زکوة و احادیث را انکه مردم تجربه کرده اند که زکوة مال حرز
حفظ مال میشود و ندادنش موجب تلف مال میشود و ملکی هست که میکوید در هر شب
لکل ممسک تلفا ولکل منفق خلفا اتقوا الشح فانه اهلک من کان قبلکم یعنی پرهیز کنید
از بخل بدرستیکه او هلاک کرد جمعی را که پیش از شما بودند فلما اتیهم من فضله بخلوا به و
تولوا وهم معرضون فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم و جای اهل نفاق بدتر از مواضع دوزخ است
ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار شعر البخل مذموم فاعرض واجتنب عنه تکن
عند الکرام مکرم و در حدیث است که البخیل ذلیل واللئیم ذمیم نغم کبید قصه زکوة را بحکایت

بدبخواهد بود از انجمله مردی بصره نشین برکه رکه میرفت در میان راه محتاج با بابت شد و در حوض
و یرکه در میان زمین غسل کرد و صره را فراموش کرد بعد از دو منزل بخاطرش آمد نتوانست برکردد
الغرض گفت که من زکوة مال را اداء ام نباید تلف شود بعد از مراجعت از مکه آمد بحوض را
ندید در مقام تفحص بود اهل قریه گفتند چه میکوئی میجوئی گفت در اینجا حوضی بود چه شد
گفتند در این حوض اژدهائی بهم رسید ما مدار او اسد و مکرده ایم گفت در آن را بکشایید
که ان اژدها از من است چون کشودند کیسه زر را بر داشت و قصه خود را نقل کرد دانستند
که تلف شدن مال و مصور شدن آن بصورت اژدها بجهة ندادن زکوة است و از این مقوله
حکایات بسیار است و در مجمع الاسرار آمده که حضرت رسول فرموده که هر که زکوة بدهد
بعلت خواطر هر اسمان او را بنامی خوانند در اول سخی و در دوم جواد و در سیم معطی و در
چهارم با فضل و در پنجم مطیع و در ششم مبارک و محفوظ و در هفتم مغفور و هر کس زکوة مال ندهد
در هر آسمان او را بنامی خوانند در اول بخیل و در دوم لئیم و در سیم ممسک و در چهارم ممقوت
و در پنجم عاصی و در ششم ممنوع البرکه و در هفتم مردود الصلوة و در حدیث آمده که لا
صلوة لمن لا زکوة له ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة وهم بالآخرة هم کافرون
زکوة مال بده و کمن که فضله فقرا چه با غنیاء برد بیشتر بدهد انکور از پنج شتر کوسفندی
بده و از چهل میش میشی بده و بخل مکن که پشیمان شوی ان الذین یکنزون الذهب و الفضة
ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها
جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون این آیه
در سوره انفال است و ظاهر دلالت بر وجوب دادن زکوة و طول کشیدن زندگی خوشحالی
خدای پیغمبر باید که ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا
اثما ولهم عذاب مهین یعنی پندارند کافران زکوة ندهند کان که ما عمر دهیم ایشان را
برای ایشان بهتر است اینست که عمر دهیم ایشان را که کناه ایشان را زیاد کنیم و برای ایشانست
عذاب خوار کننده و ذکر ابوذر در اینمقام مناسب است و ارباب سیر همه نقل کرده اند
که ابوذر در زمان عمر بشام رفت تا زمان عثمان ماند و چون قبایح عثمان بسمع او رسید خصوصا

زدن عمار پس زبان بطعن عثمان بکشاد و از معاویه نیز شنابخ میدید نیکو بود و مردم را
بولایت خلیفه بحق تحریص مینمود و هر شیعه که در شام و جبل عامل است بترکت ابوذر است
معاویه حقیقت حال بعثمان نوشت که اکر ابوذر چند روز دیکر درین ولایت بماند مردم را
فساد کند بوی نوشت که او را بنزد من بفرست معاویه بفرمود تا عثمان ابوذر را بر شتری درشت
رفتار و غلام عنیفی را او موکل کرد و ابوذر مردی دراز بالا و ضعیف و لاغر بود رانهای
ابوذر مجروح شد تا داخل مدینه شد او را بمجلس عثمان بردند او کفت ای اباذر هیچ چشم بد بیدار
نو دروش سادات جندب اباذر بود که محمد مرا عبد الله نام نهاد عثمان کفت تو دعوی
مسلمانی میکنی و از زبان من میکوئی خدا درویش است و ما توانکریم اخر من کی این را کفته ام
ابوذر کفت من نکفته ام ولیکن از حضرت رسول شنیدم که پسران ابو العاص سی کس رسند
و سید دولت شا زند مال خدا را و ابوذر علیل بود و بر عصا تکیه زده بود و ابن علی بن
ابراهیم در آن وقت صد هزار درهم مسلمانان از اطراف آورده بودند و منافقان اصحاب
او انتظار قسمت میکشیدند ابوذر کفت اینچه مال است کفت صد هزار درهم است انتظار
مثل این دارم که بیاورند هر که خواهم بدهم ابوذر کفت صد هزار درهم بیشتر است یا چهار
درهم کفت صد هزار درهم ابوذر کفت یاد داری که من و تو در وقت خفتن بخدمت پیغمبر
رفتیم و او را فکر و محزون بود و چون صبح رفتیم خندان بود کفتیم پدران و مادران ما فدای تو باد
سبب محزون بودن دیشب و خندان بودن حالا را میخواهیم بدانیم چه بود فرمود دیشب چهار
درهم از مال مسلمانان نزد من بود که قسمت نکرده بودم و امروز قسمت کردم و خوشحال شدم
عثمان رو بکعب الاحبار کرد و کفت چه کوئی در باب امام مسلمانان که زکوة واجب مال خود را
داده باشد کعب کفت دیکر چیزی بر او لازم نیست بر واجب کفت عثمان چه ضرر دارد که اکر ما
برای مصلحت بعضی از مال را نکاه داریم که تا بر وقت هر که مصلحت دانم بدهد کعب کفت اکر چه
یک خشت از طلا و یک خشت از نقره کذارد بر او چیزی نیست ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد
و کفت ای یهودی زاده ترا چه کار است که در احکام مسلمانان نظر کنی قول الله اصدق ام
قولک که خدا میفرماید اِنّ الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم

بعذاب الیم یعنی آنان که جمع میکنند طلا و نقره را و کنز میکذارند و انفاق نمیکنند در راه خدا بشارت
ده ایشان را بعذاب دردناک و سرخ میکنند باتش طلاها را و نقره‌ها را و داغ میکنند بانها
پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان و پیشانی ایشان را باین طلا که باتش سرخ کرده‌اند پیشانی ازینجهت که
پیشانی را کره زده اند و پهلوها برای آنکه پهلو تهی کرده از فقرا اندوخته کرده اند در وقت آمدن فقرا نزد ایشان
ابوذر اینرا خواند عثمان کفت تو پیر و خرفت شده و عقل تو رفته اکر صحبت رسول مانع نبود ترا
میکشتم ابوذر کفت دروغ میکوئی ای عثمان فادر بر قتل من نیستی و رسول مرا خبر داده که ترا
ازدین بر نکردانند و ترا نیکشند ای ابوذر اما عقل من اینقدر باقی است که حدیث در شان
تو و در حق خویشان تو از رسول شنیده ام نقل کنم کفت کدام است آن حدیث ابوذر کفت که حضرت
رسول فرمود چون آل ابو العاص سی تن رسند مالهای خدا را بناحق تصرف شوند و قرآن را
بتاویل باطل کنند و مردم را بنده خود کیرند و فاسقان را یار و دوست کنند و با صالحان محاربه
در ایند عثمان کفت ای اصحاب هیچیک این حدیث را شنیده اید همه بطمع مال و خوش آمد کفتند نه
عثمان کفت علی را بخوانید چون حضرت آمد کفت یا ابا الحسن ببین این پیر دروغکو چه میکوید حضرت
کفت بس کن و او را نسبت بدروغ مده که از پیغمبر شنیدم که فرمود ما اظلت الخضراء و ما
اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر جمیع صحابه کفتند که این حدیث را ما از پیغمبر شنیده ایم
پس ابوذر کریست و کفت وای بر شما کردن بامال دراز کرده اید و کمان میبرید که من دروغ
بر پیغمبر میبندم و میکوئید دروغ میکوید پس کفت بینا فقیین کی در میان شما بهتر است عثمان
کفت کمان میبری که از ما بهتری کفت بلی زیرا که در وقتی که از رسول جدا شده ام تا بحال که این
جبه پوشیده ام دنیا را بر دین اختیار نکرده ام و شما بعثمان دین خدا احداث کرده اید برای دنیا
و شما را خدا سوال میکند و از من سوال نخواهد کرد عثمان او را قسم داد که هر چه بپرسد راست
جواب دهد ابوذر کفت بپرس که هم راست میکفتم عثمان کفت کدام شهر دوست داری کفت شهر
مکه و میخواهم خدا را در آنجا عبادت کنم کفت آنجا نفرستم کفت شهر و دشمن تر داری کفت ربذه
که در ایام جاهلیت بودم عثمان کفت آنجا فرستم ترا پس ابوذر کفت حبیبم رسول خدا فرموده آنچه
من برای تو کفتم کفتم یا رسول الله حسین را روز خواهد بود فرمود بلی کفتم در آن روز شمشیر کشم

در راه برای خدا جهاد کنم حضرت فرمود تو بشنو و خاموش باش و متعرض کسی مشو اکر چه غلام حبشی
بر تو پادشاه شده باشد و حق تعالی درباره تو و عثمان این چند فرستاده و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم
تا باخر پس مروان ابن الحکم حکم کرد که ابوذر را بیرون کن با عیال و اسباب ربذه و تاکید کرد که کسی از صحابه
مشایعت نکند او را لیکن اهل بیت رسالت علی و حسن و حسین علیهم السلام و ابن عباس و مالک اشتر و
عمار یاسر مشایعتش بیرون بردند و در روضه کافی مسطور است از ابو جعفر خثعمی که لما سیّر
عثمان ابا ذر الی الربذة و شیعه امیر المؤمنین و عقیل و الحسن و الحسین و عمار بن یاسر فلما کان عند الوداع
قال امیر المؤمنین یا اباذر انک غضبت لله فارج من غضبت له ان القوم خافوک علی دنیاهم و خفتهم
علی دینک فارحلوک عن الفناء و امتحنوک بالبلاء و الله لو کانت السموات و الارض علی عبد
رتقا ثم اتقی الله جعل له منها مخرجا فلا یونسک الا الحق و لا یوحشک الا الباطل چون وقت وداع
شد حضرت امیر المؤمنین فرمود یا ابا ذر تو برای خدا غضب کردی امید بدار که برای خدا غضب کرده
اینکروه ترسیدند که مراد دنیای ایشان تصرف کنی و تو ترسیدی که دین خود را ضایع
نکذاشتی و حفظ کردی و ترا از مدینه بیرون کردند و ببلا ممتحن ساختند و اکر راههای زمین و آسمان را
بر کسی ببندند و او پرهیزکار باشد روزنه او را بار میشاید و مونس تو نیست مکر حق و وحشت
و تنهائی و دوری تو از باطل است پس عقیل همراه ابوذر سخنان کفت و کفت ما ترا دوست میداریم
و ما میدانیم که تو ما را دوست میداری حق ما را رعایت کردی بعد از پیغمبر و دیکران ضایع کردند بجز
قلیلی از اهل حق و ثواب تو بر خداست محبت اهل بیت ترا آواره کردند بر خدا توکل کن حسبی الله
نعم الوکیل بکو پس امام حسن فرمود ای عم که منعدا با آنچه میدانی دنیا و انقیادیت بجهت
صبر کن و خود را از اندیشه‌ها دور کن و چون پیغمبر را ملاقات کنی از تو خوشنود باشد پس
تکلم الحسین فقال یا عماه ان الله قادر علی ان یغیر ما تری و هو کل یوم فی شان ان القوم منعوک
دنیاهم و منعتهم دینک تا فرمود که علیک بالصبر فان الخیر فی الصبر و الصبر من الکرم و دع الجزع
فان الجزع لا یغنیک پس حضرت امام حسین پیش آمد و ابوذر را در برکرفت و کفت ای عم خدا
قادر است که بدل نماید اینحالت را بحال دیکر بر تو باد بصبر و شکیبائی و جزع را مکذار که هر نفع ندارد
تو تنها خواهی زندکانی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور شد و تنها به بهشت خواهی رفت ثم

تکلم ابوذر ابوذر عرض کرد یا حسین یا نور عین المصطفی تو را اهل عراق خواهند طلبید و بدنیا و بتو
خواهند شد و در زمین خراب و کیاه کران را ارض نینوا یعنی کربلا کویند با لب تشنه شهید کنند فعلیک
بالصبر و التقوی بر تو باد صبر و تقوی و نیکیان دیکر صبر چاره نیست پس عمار و مالک بهر دو
وداع کردند و برکشتند فقال علیکم السلام بابی و امی هذه الوجوه فانی اذا رأیتکم ذکرت رسول الله
بکم و ما لی بالمدینة شجن و لا سکن غیرکم و انه ثقل علی عثمان جواری بالمدینة کما ثقل علی معویة
بالشام فآلی ان یسیرنی الی بلدة فطلبت الیه ان یکون ذلک الی الکوفة فزعم انه یخاف ان افسد علی اخیه
الناس بالکوفة و الی بالله لیسیرنی الی بلدة لا اری بها انیسا و لا اسمع بها حسیسا و الله ما ارید الا
الله صاحبا و ما لی مع الله وحشة حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و صلی الله
علی محمد و آله الطاهرین و ابوذر بچشم حسرت نکاه بعقب کرد پس کفت رحمت خدا و سلام او بر شما
باد پدر و مادرم فدای روهای باد که میبینم مراد روی حسن و حسین بود که با بود به پدر روی
حسین را بخاک کربلا کذارده بود که غبار آلود و خون آلود شده بود پس ابوذر کفت فدای
روهاش شوم که هر وقت میبینم رسول خدا بخاطر میاورم بغیر از شما در مدینه و اینکی و دل
بستکی ندارم و الحق بغیر از شما نداشتم و الله در صحرای ربذه انیسی بغیر از خدا نمیخواهم و چون خدا با منست
از تنهائی پروا ندارم او مراد جمیع امور کافی است و صلوات بر محمد و آل او باد ابوذر در ربذه
کوسفندها بش تلف شد پسرش ذر جراحش وفات کرد تا او ماند و دختری و در وقت وفات کفت
بر سر راه عراق بنشین و طعامی موجود کن جمعی آیند بکو ابوذر صحابه رسول بوده او را دفن کنید خبر
ابوذر کفت پدرم وفات کرد بر سر راه عراق آمدم و نعش پدرم را کذاشته بودم و عبا را بر جنازه اش
افکنده بودم که جمعی وارد شدند در میان ایشان مالک اشتر بود کفتم ابوذر وفات کرده ایشان
فرود آمدند و کریستند و او را غسل دادند و مالک کفت که من او را در حله کفن کردم که بچهار هزار
درم می ارزد و آنچه در نیمه بودم پس او را دفن کردند و بسیار کریستند مسلمانان ابوذر صحابه رسول خدا
انا حسین فرزند رسول بود در صحرای کربلا با بدن چاک چاک برهنه و در رکیبهای شیده بی غسل
و کفن بود نکذاشتند کسی او را نماز کند و بی دفن سه روز ده روز و بر شما افتاده مسلمانان فرزندش امام زین
العابدین که همراه بود نکذاشتند که پدر را غسل دهد و کفن کند و دفن نماید چرا که او را اسیر کردند

ره در غل و زنجیر کردند و از ترس کافران هیچ راه کنار به عبور نمیکرد که او را دفن کنند و از ترس آن
ظالمان هیچ طایفه از اعراب جرئت نمیکردند که او را دفن کنند مسلمانان ابو ذر مرد اما امام حسین علیه
کشته ابو ذر تنها بود امام حسین با هفده نفر از برادران و برادرزادگان و عموزادگان کشتند
و یاران و اصحاب و یاران شهید شدند دل بر ابو ذر سوخت و جای آن دارد که بسوزد اما بلای امام حسین
بالاتر بود که ابو ذر صحابه رسول خدا است اما حسین پاره جگر پیغمبر و جزو بدن پیغمبر بود و نور دیده
دیده فاطمه اطهر بود و سر و سینه امیر المؤمنین حیدر بود آو انته والشمر بن فوق صدره یلهم
صدرنا وهو للقتل مجمع آیا فراموش میکنم حسین را در وقتی که شمر بالای سینه اش نشسته بود و آن
حوالت که سینه علوم دفینه حسین را در هم شکند آیا دعوی شیعگی میکنی در ماتم نشسته ابو ذر
دختری بر سر فرش بجا و رشد اما دختران حسین را بجبران بدن مطهرش دو روز بود ابو ذر را
در کفن چهار هزار درهم دفن نمودند و اما حسین سه روز و سه شب بی غسل و کفن افتاده بود
انا لله وانا الیه راجعون مجلس هفتم بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی اهل
العصمة ومفاتیح الرحمة السلام علی العترة الطاهرة والذریة المطهرة ورحمة الله وبرکاته
السلام علی بنات خیر الانام السلام علی حور مقصورات فی الخیام السلام علی الحور العین
السلام علی بنات امیر المؤمنین السلام ورحمة الله وبرکاته السلام علی سادات الهاشمیات
والبنات العلویات والاولاد الفاطمیة السلام علی ام هانی وزینب السلام علی ام کلثوم
المستترة السلام علی زینب المظلومة الزکیة والعصمة النبویة الاحمدیة المصطفویة والعترة
العلویة الفاطمیة المرتضویة والحسنیة الحسینیة العابدیة الباقریة الصادقیة الکاظمیة الرضیة
والتقیة النقیة الزکیة الهادیة المهدیة ورحمة الله وبرکاته اللهم العن من اذی بنتیک
فیها والعن من انف ولتیک فیها ما دام تبکی الحور من بکاء نساء الهاشمیات وتحزن علی
مصائب اهل البیت جمیع المخدرات والماتمیات سلام خدا بر اهل عصمت سلام خدا بر مفاتیح
رحمت سلام خدا بر عترت طاهره سلام خدا بر ذریه مطهره باد سلام خدا بر زنانی که ایشانند
دختران خیر الانام و بر زنانی که ایشانند حور مقصورات فی الخیام سلام باد بر سادات هاشمیات
که ایشانند دختران حسان سلام بر بنات فاطمه که ایشانند در قران لؤلؤ و مرجان سلام خدا باد

بر فاطمه و رقیه سلام خدا باد بر ام کلثوم و سکینه سلام خدا باد بر زینب خواتونی که جمیع حوریان شفاع
او بند و همه هاشمیات خضه او بند و تمام مؤمنات از فاضل طینت او سلام خدا بر آن حضرت که
مادر یتیمان است و پرستار اولاد پیغمبر آخر الزمان سلام خدا بر او که انقدر مصیبت که باو رسید
اصعب از زنان مقدسات از اول دنیا تا باخر دنیا نرسیده و آن قدر که او جفا کشیده هیچیک از
سادات معظمات بان مرتبه نکشیده اند سلام بر آن جگر سوخته که وفات جد بزرگوار و شکافتن فرق
پدر عالی مقدار و شکستن پهلوی مادر نیکو کار و مسموم شدن برادر والا تبار را با دو چشم خود
مشاهده نمود سلام بر آن سوخته جانی که سرهای برادران بر سر نیزه و تنهای برادرزادگان در خاک
و خون آغشته دید سلام بر آن ستم رسیده که آه آه شمر ملعون را با لخنجر برهنه بر روی سینه مبارک
سید الشهدا دید و تن مبارکشان شهید مظلوم را در زیر سم ستوران دید سلام بر آن جگر سوخته
که چون برق شمشیر کافران را کربکشته او میزدند دید سر و پای برهنه نعره زنان از خیمها بیرون
آمد تا بقتلگاه شهیدان رسید آه آه وا جداه وا اخاه وا مظلوماه او بعرش پروردگار عالمیان
رسید خدا لعنت کند کسی را که جگر او را در آن صحرا سوزانید دل مبارک او را پاره پاره نمود
چشمهای او را گریان نمود سینه او را بریان کرد و صدای او را بلند کرد و ناله او را بعرش رسانید مادام
که حور العین گریه میکنند از گریه زنان هاشمیات و مادام که محزون شوند در مصائب اهل بیت جمیع
مخدرات و ماتمیات المجلس فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم وصمیم خطابه العظیم
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ان الذین یاکلون
اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا یعنی بتحقیق آن جماعتی که
میخورند مال یتیمان را بستم میخورند در شکمهای خود آتش جهنم را و میرسند باتش سوزنده و ابن
در سوره ... است رسول خدا فرموده ارحموا الغریب والیتیم فانی کنت فی الصغر یتیما وفی
الکبر غریبا یعنی رحم کنید بر یتیمان و غریبان که من در کودکی یتیم بودم قدر یتیمان را دانم و در بزرگی
غریب بودم قیمت غریبان را شناسم و دعای غریبان مستجاب است دعوة الغرباء مقرونة بالاجابة
خدا و هم فرموده یا ابا موسی کن للیتیم کالاب الرحیم وکن للارامل کالزوج الشفیق وکن للغریب کالاخ
ان ذلک کذلک ابو موسی با یتیمان چون پدر مهربان باش و با بیوه زنان چون شوهر شفیق باش و

و با غریبان چون برادر باش تا من با تو چنان باشم پیغمبر فرمود من مسح علی راس یتیم کان له
بکل شعرة تحت یده نورا یوم القیامة هر کس دست بر سر یتیمی بکشد از روی ترحم بعدد هر موی خدا
نوری در قیامت بوی عطا نماید باز پیغمبر فرموده شر المال مال الیتیم وشر المکاسب الربا حکایت
حضرت عیسی بگوری گذشت دید که از آن گور دود بیرون میاید و مرده را عذاب میکنند دعا کرد
تا زنده شد سبب عذاب سوال کرد گفت یا روح الله یک درهم حق یتیمی خورده ام سیصد سال است
که در عذابم فاما الیتیم فلا تقهر یعنی یتیم را مزن و خوار مدار اذا بکی الیتیم اهتز عرش الرحمن
لبکائه هر گاه یتیم بگرید عرش بلرزد بجهة گریه یتیم حق تعالی فرماید بعزتم که هر که او را ساکت کند
رضای ... بهشت ... رضای ... و در حدیث دیگر است که هر که دستی
بر سر یتیمی فرو آورد بعدد موی حسنه در نامه دیوان او بنویسد بعد از این ترحم نمودن بر یتامی از تقوی
قلب است و دست بر سر ایشان کشیدن از تقوی دست است و با ایشان صحبت نیک داشتن
تقوی لسان است و این ترحم نمودن بر یتامی بسی ظاهر و هویداست که نیک است محتاج باستدلال
نمودن بایات قران و اخبار ائمه و طاعات و کلام علمای ربانی نیست نظر بانکه حسن و قبح اشیاء
عقلی است عقل ببداهت حکم میکند که نوازش کودک بی پدر و مادر نیک است و عیب او را
زدن و بستن و ضرر رساندن و مال او را شکستن بد است و مال او را بیجهت خوردن
از آن بدتر است و مع ذلک اخبار بسیار در این وارد شده است که بعضی از آن بنوع عرض میکنیم از
جمله آن از پیغمبر رحمت و مختار است حضرت ختمی مآب چنین است فرموده که هر که یتیمی را داخل عیال خود کند
و خرج او را بکشد تا مستغنی شود حق تعالی بهشت را بر او واجب کند و در حدیث دیگر همان سرور
فرموده من و او در بهشت مانند این دو انگشت باشیم و اشاره بانگشت شهادت و وسطی
فرمود که هر کار مسکینی را خود از روده باشد و خواهد دل او نرم شود یتیمی را نزد خود طلب دارد
مهربانی کند و بر سر سفره خود بنشاند و از روی لطف دست بر سر او بکشد بدرستی که یتیم را حق
بر مردم بسیار است و خوردن مال یتیم بنا حق گناه کبیره است چنانکه از احادیث سابقه مفهوم شد
و از امام محمد باقر علیه السلام است که روز محشر جمعی را از قبرها محشور کنند که از دهان
ایشان آتش شعله کشد و ایشان خورندگان مال یتیمان باشند چنانکه از آیه شریفه هم فهمیده شد و از بعضی
اخبار

از اخبار مستفاد کرد حق تعالی در قران مجید برای خورنده مال یتیم بناحق دو عقاب قرار داده یکی
عذاب آخرت و دیگر کردن با یتیمانشان آنچه با یتیمان مردم کرده در اینجا که فرموده ولیخش الذین
لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم ان احسن القصص واحسن المواعظ کلام الله حق
تعالی در مدح علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین و فضه خادمه ایشان فرموده ویطعمون
الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا
و در جای دیگر فرموده فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی
یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة یعنی از عقبه نمیگذرد مگر آنکه بنده آزاد کند
یا اطعام در روز گرسنگی بیتیمی از خویشان خود یا مسکینی بسیار حقیری را و فرموده است
خدا ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة از آنکه طعام خود ایشان را خدا بسیار
دوست میدارد و در قران نبی او را تصریح و تلویح ذکر کرده و در مذمت بخیل ... ولا
یحض علی طعام المسکین یعنی اطعام نمیکند بلکه امر باطعام مساکین نمیکند و در جای دیگر
فرموده والذین یامرون الناس بالبخل پیغمبر فرموده اتقوا الشح فانه اهلک من کان
قبلکم یعنی بپرهیزید از بخل پس بدرستی که بخل هلاک کرد کسانیکه پیش از شما بوده اند ثلث
مهلکات شح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه و از جناب پیغمبر رسیده است که حق
تعالی بجهة سببی ابراهیم خلیل خود کرد باید فرموده لاطعامه الطعام وصلاته باللیل
بجهت اطعام نمودن او طعام را بمردم و نماز کردن در شب در وقتی که همه کس در خواب بوده اند
و از جناب صادق آل محمد مروی است که فرمود من موجبات المغفرة اطعام المسلم السغبان
از امور دیگر باعث آمرزش خدا میشود طعام دادن بمرد مسلمان گرسنه است و در حدیث است
که هر که مؤمنی را سیر کند بهشت بر او واجب میشود و هر که کافر را سیر کند بر خدا لازم است
که شکم او را پر از زقوم جهنم کند و هر که سه نفر از مسلمانان سیر کند خدا او را از سه بهشت
طعام دهد جنة الفردوس وجنة العدن و درخت طوبی و در حدیث دیگر است که هر که
مؤمنی را طعام دهد که سیر شود هیچیک از خلق خدا از ملک مقرب و پیغمبر مرسل نداند که
او را چه ثواب است مگر خدا رب العالمیان و باین مضمون وارد است در شان نزول این آیه

مناسب است حکایت ... و مرثیه ... ویطعمون الطعام الخ

مناسب است حکایت ... در ... الخ

هدایه ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة که حضرت رسول صلعم از نماز خفتن شبی فارغ
شد یکی از میان صحف برخاست و گفت یا رسول الله عزیزیم و فقیرم مرا شامی بایدجو اجر کو بمن
دهد علیه السلام فرمود بکیست که امشب او را طعام دهد امیر المؤمنین برخاست و دست ان فقیر را گرفت
بخانه برد و حضرت فاطمه را فرمود در کار این درویش فکری کن فاطمه عرض کرد که یا ابن عم طعام در
خانه اندک است و بیش از یک کس را طعام کفایت نکند تو روزه داری و افطار نکرده و حسن و حسین
هم گرسنه اند حضرت فرمود که ما ایثار میکنیم حضرت خیر النساء طعام بیاورد و پیش مهمان نهاد
وان حضرت طعام را در پیش درویش نهاد و با خود گفت که نیکو بود که با مهمان طعام نخوریم
و اگر نخوریم کفایت نکند دست بچراغ دراز کرد که اصلاح میکنم و چراغ را فرو نشاند و فاطمه را
فرمود که چراغ روشن کن و در او تو خشن درنگ کن تا مهمان از طعام خوردن فارغ شود و امیر
المؤمنین و مهمان میجنبانید و هم چنان مینمود که طعام میخورد تا از طعام خوردن فارغ شد و فاطمه
چراغ روشن کرد امیر المؤمنین نگاه کرد طعام چنانکه بود باقی بود فرمود یا مسکین چرا طعام نخوردی
درویش گفت ای عزیز که او سیر خوردم اما حق تعالی بر این طعام برکت داده است چون روز شد پیغمبر فرمود
که فرشتگان از آنچه با درویش کردی تعجب کردند و این آیه را در خصوص تو جبرئیل آورده در روز دیگر
امیر المؤمنین بحجره فاطمه درآمد فاطمه امام حسن و امام حسین را پیش او آورد و ایشان از گرسنگی بخواب
نمیرفتند پس حضرت امیر المؤمنین فرمود یا علی برای حسنین طعامی بیاور که از گرسنگی بخواب
نمیروند حضرت بیرون رفت نزد عبدالرحمن بن عوف که از او دیناری قرض کند عبدالرحمن در خانه
شد کیسه زر بیرون آورد که این صد دینار زر است بگیر و عوض نمیخواهم حضرت فرمود از
تو قبول نمیکنم که از حضرت رسول صلعم شنیدم که فرمود الید العلیا خیر من ید السفلی دست برین
بهتر است از دست زیرین اما یک دینار بقرض بده و ایضا روایت است و اتبعوا الصدقة بعشر عوض و
القرض بثمانی عشر عوض صد قد داده عوض است و قرض را هیجده عوض است چون عبدالرحمن
یک دینار بقرض علی داده روا بکعبی برخوده و با او روان بخانه الشان رفت و نماز مغرب بمسجد
رفت و بعد از نماز خاجه عالم فرمود یا علی امشب مهمان توایم حضرت عرض کرد عزاز و کرامة
واز پیش برفت و در بین راه با حق مناجات میکرد و چون بخانه داخل شد فاطمه را خبر کرد که حال

بزرگان است

بدین منوال است خاجه عالم از عقب رفت بحجره فاطمه حضرت فاطمه در خانه دیگر شد و روبر خاک
گذارد و گفت پروردگارا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین تو اسوک که میدهم کرشوهرمرا
مهمان من و طعامی برای آنحضرت هنوز در سجده بود که بوی طعام بمشامش رسید سر برداشت
کاسه بزرگ پر از طعام دید بوی آن چون بوی مشک از او بود اشت و پیش پدر و زوجش گذاشت
شاه مردان فرمود یا فاطمة انی لک هذا الطعام یعنی از کجاست این طعام گفت من عند الله
ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب یعنی از نزدیک خداست روزی میدهد هر کرا که خاهد
بی حساب حضرت فرمود شکر میکنم خدا را که فرزندی مرا داده چون مریم کبری که هرگاه زکریا
آمدی در نزد او طعام دیدی گفتی انی لک هذا الطعام در جواب گفتی من عند الله ان الله یرزق
من یشاء بغیر حساب یعنی حضرت رسول و امیر المؤمنین و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام
از آن طعام خوردند سائلی بر در آمد که از آنچه میخورید بمن بخورانید امیر المؤمنین خواست بدهد
حضرت رسول صلعم فرمود که یا علی این ابلیس است امده است از طعام بهشت تا با ما شریک شود پس
با ابلیس ندادند و روز دیگر مصطفی و مرتضی در مسجد بودند اعرابی آمد و امیر المؤمنین را انجوانگشتر
کیسه زری باو حضرت داد و غایب شد امیر المؤمنین از کیسه مهر زر را نزد حضرت رسول
آورد حضرت فرمود یا علی این جبرئیل بود در این وقت گنجی از گنجهای زمین برداشت و حق تعالی
اندوکر بسکین داری بیست و چهار هزار ثواب بداد و از آن تو انفاقد ربی در روز نباد ما انکا
طعام و این کیسه زر را از اینجا است و تمه در او حضرت در بهشت مهیا ساخته است برای تو کر هیچ
کوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و بر هیچ خاطری خطور نکرده و آن زر را وزن کرد نهصد
دینار بود پس فرمود بصدق الله حیث قال مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل
حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء بغیر حساب
و این آیه در سوره بقره است و در حدیث است که کسی که مالی در راه خدا صرف نکند و بگذارد
و دیگری در راه خدا صرف کند در روز قیامت صاحب مال بجهنم رود و وارث او که مال را صرف نموده
در راه خدا بهشت رود و حسرت خورد و حسرت او مزید باشد و با این مضمون وارد شده است که حضرت
صادق علیه السلام فرمود بسدیر صیرفی که هل تدری ای لیال هذه ایام و این چه شب است این شبها

فقال نعم فداک ابی و امی بلی میدانم پدر و مادرم فدایت باد این شبها شبهای ماه مبارک رمضان است
حضرت فرمود ایا قادر هستی انکه از امکنی هر شبی از این شبها ده بنده از اولاد اسمعیل عرض کرد یا ابن
وامی ان مالی لا یفی بذلک پدر و مادرم بفدای تو باد که مال من باین وفا نمیکند فرمود بنده
گفت باین هم وفا نمیکند فرمود هشت بنده گفت باین هم وفا نمیکند و با جمله پیوسته کم میکرد بنده
تا انکه فرمود یک بنده گفت باینهم وفا نمیکند حضرت فرمودند یا سدیر ایا افطار نمیتوانی داد
در هر شبی از این شبها یکمسلمانرا گفت بده نفر هم قادرم حضرت فرمود مراد من هم این بود ای
سدیر افطار دادن برادران برابری دارد با بنده آزاد کردن از اولاد اسمعیل ثوابی است که چرخ در آن زمین
نچرخیده است که امشب همسایه مؤمن خود را بسر سفره خود حاضر کنی و تعارفات را لکن بعمل آوری
تا او بر عیالات نکشد و ترا ثواب بر سر سفره خود بخانه من اضاف مؤمنا فکانما اضاف آدم
ومن اضاف اثنین فکانما اضاف آدم و حواء هر که ضیافت کند مؤمن را چنان است که آدم را
ضیافت کرده و هر که دو مؤمن را ضیافت کند چنان است که آدم و حوا را ضیافت کرده و این
حدیث تامه مؤمن دارد که چنان است که بدهد خدا مزد او و اسمعیل تر و هر کس که نماز کرده و روزه
داشته دعا کرده و عمره بجا آورده تا روز قیامت چون مهمان آورد او و اکرامی دارد که علامت
ایمان است که فرموده اند من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه چون کسی مهمان
کند صاحبخانه بر طرف شود چنانکه فرموده اند الضیف اذا نزل نزل برزقه واذا ارتحل ارتحل
بذنوب اهله یا انشنیده که پیغمبر صلعم فرموده لو دعانی کراع الی کراع فی کراع لاجبته یعنی اگر مرا
در پاچه گوسفندی تا یک فرسخ راه مرا بطلبد بمهمانی میروم و اما اغنیا چه بسیار نیک است هر گاه
گوشت برنج و روغن مهیا کنند و بعضی از علما و عرفا در مهمانیها انواع اطعمه و اشربه برادران
دینی میخورانیدند و خود در آن مجلس بنان جو و سرکه قناعت میکرده اند و اما اهل عصمت اصلا
خود نمیخورده اند چنانکه در شان نزول این آیه و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة کذ
و هم چنین در سوره مبارکه هل اتی مذکور است که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
و فضه جاریه ایشان سه روز متوالی روزه بودند و افطار نکردند مگر با آب و نانهای جو را
به یتیم و مسکین و اسیر دادند و حق تعالی از آسمان بالخلعی که هل اتی باشد فرستاد و حضرت فرمود

فقر

کتاب
والله نفسی بیده لا یؤمن بی عبد شبعان وجاره المسلم جایع یعنی قسم بان کسی که جان من در قبضه
قدرت اوست که ایمان ندارد بنده که شب سیر بخوابد و برادر مسلمانش گرسنه بخوابد حضرت
رسول صلعم فرمود خیر الناس من ینفع الناس وشر الناس من یضر الناس بهترین مردم کسی است
که منفعتش بمردم برسد و فرمود من یؤمن بالله والیوم الاخر فلیکرم جاره هر کس ایمان دارد
بخدا و بروز قیامت پس باید گرامی دارد همسایه خود را و فرمود که جبرئیل مرا وصیت کرد در
خصوص همسایه که گمان کردم که میراث میبرد پس از همسایگان فقیر باخبر باشید و اخبار وست
رسول رسیده است که کسی گفت حکایت مردی درویش بود عیال خود را بکوای اظهار نکرد همسایه
داشت توانگر و روزی کودکان همسایه توانگر بخانه درویش آمده درویش دیدند از سر بار بر زمین
گذاشت و با اطفال خود شروع بخوردن کردند و بکودکان غنی نداد کودکان غنی ملول شده
با پدر و مادر گفتند پدر و مادر طعام حاضر کردند کودکان گفتند من طعام همسایه را میخواهم
مرد خواجه همسایه درویش را طلبید که چرا تو او بچه ما رسید درویش گفت معاذ الله گفت هیچ
رنجی از این بد تر و طفل ما که بر سر سفره شما رسیده و از طعام شما میخواهد درویش سر در پیش افکند و بعد
گفت در دین شریعت است مباد آشکار شود پس گفت طعام ما بر طفل تو حرام بود و بر ما حلال
بود توانگر گفت سبحان الله طعامی در شریعت باشد که بر بعضی حلال و بر بعضی حرام درویش
گفت قرآن نخوانده ای و لا الخراب و لو کان فی مخمصة بدانکه سه روز بود که اطفال من گرسنه بودند
تا امروز بیرون رفتم در محله گوشت خر مرده پیدا کردم قدری جدا کرده بجهة ایشان آوردم
و میخوردیم که طفل تو در آمد نخواستم که از آن لقمه حرام بطفل تو دهم ایا مالی که خدا در دست تو
چطور کند توانگر گفت نگذارم از خانه من بیرون روی تا مال خود را با تو بالسویه قسمت
نکنم هر چه داشت همه را با او قسمت کرد و چون توانگر وفات کرد در خوابش دیدند گفتند حق
تعالی با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد بان مواسات که با همسایه کردم ای عزیز هر چند عزیز
است از یعقوب پیغمبر و پیغمبرزاده عزیزتر نخواهی بود که از ان غفلتی در این خصوص از او سر زد
بچه بلیها مبتلا شد که یکی فراق یوسف بود وارد شده است که مبتلا شدن یعقوب بفراق
یوسف از این جهت بود که مردی غریبی ذنیال نام سوال کرد از ایشان طعام را و غافل شدند

وبوی طعام نداند پس آن بنده خدا گریست و شکوه نمود بخدا و حمد خدا نمود و تا صبح گرسنه
خوابید و روزه گرفت پس چون صبح شد حق تعالی وحی کرد بسوی یعقوب که آیا دیدی بنده مرا
که سعی نمود در عبادت من و قانع شد بما بندگان اندیشه یا و تا صبح گرسنه خوابید و تو و اهل بیت تو
سیر خوابیدید و زیادتی طعام هم نزد شما بود فاستعدوا البلوی وارضوا بقضائی پس مهیای
بلا شوید و راضی بقضای من شوید پس یعقوب بعد از آن بنا گذارد و در هر صبح ندا میکرد که هر کس
روزه ندارد بچاشت یعقوب حاضر شود و در وقت شام ندا میکرد که هر روزه دار بشام
یعقوب حاضر شود و در همان شب حضرت یوسف در خواب دید که یازده ستاره و ماه و آفتاب
او را سجده کردند کما قال یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین
تا آنکه برادران یوسف او را از پدر جدا کردند و او را بچاه افکندند و بعد از بیرون آمدن
از چاه به بیست درهم فروختند من تواضع رفعه الله ومن تكبر وضعه الله در خبر است که
یوسف بکرون صورت خود را در آینه دید بخاطرش رسید که اگر غلام بودم مرا میفروختند
در عالم کسی نبود که قیمت مرا تواند داد بنابرین بقیمت نازلش فروختند و چون در مصر
کاشکان عزیز آمدند که او را بخرند دلال ندا کرد که من یشتری عبدا نظیفا لیس فی الدنیا
مثله یوسف دامان منادی را گرفت که اینطور ندا کن که من یشتری عبدا ضعیفا نحیفا
غریبا مظلوما القصه ببرکت تواضع خریداران مزاحمه کردند تا بهم وزن او زر و نقره و مشک
و دیبا دادند و او را خریدند الغرض مطلب قصه خوانی نیست بلکه مراد موعظه است بعد از نجات
یافتن از زندان عزیز مصر و پادشاه مصر شد و گریستن یعقوب در فراق یوسف بنقدی
که چشمهای با برکتش نابینا شد یعقوب بعرض کرد تا زمانی اذهبت عینی واذهبت ابنی
ای پروردگارا با من رحم نمیکنی بردی چشمهای مرا و بردی نور دیده مرا یعنی یوسف و ابن
یامین پس حق تعالی باو وحی فرستاد که یا یعقوب لو امتهما فاحییتهما لک حتی اجمع بینک و
بینهما ولم تذکر الشاة التی ذبحتها وشویتها وفلان الی جانبک صائم لم تنله منها شیئا
یعنی ای یعقوب اگر میراندم ایشان را هر آینه زنده میکنم ایشان را از برای تو تا جمع کنم میان
تو و ایشان ولکن بخاطر داری آن گوسفند را که ذبح کردی و بریان کردی و بنده ما فلان

بیاد

در همسایگی تو گرسنه بود و روزه دار بود و از آن گوسفند بریان باو چیزی نخورانیدی ای عزیز من
هوشیار شو بیدار شو این قصه بسیار طولانی است و مشتمل بر مواعظ بسیار است اما آنچه مقصود
ما بود شاهد بر مطلب خود آوردیم پس بنا بر این سیر نخوابی و همسایه تو گرسنه بخوابد و در بعضی از اخبار است
تا چهل خانه میرسد که همسایه میباشد و بعضی از علما نیز هم چنین فهمیده اند پس باید با همسایگان
و ارامل و اقوام و یتیمان و حتی در وقت چراغ و قیمه ما نیز بوسیله نیکوئی و در وقت نان دادن و بره
نان با ایشان احسان نمود و از ایشان غافل نشد و باید بخود حلال داده بتو شما بخوری من کان همته
بطنه کانت قیمته ما یخرج من بطنه هر کس همت او مصروف بر شکم اوست قیمت او آنست که از شکمش
بیرون بیاید ای برادران ما کلاسا موعظه خود میکنیم که چرا ما علما با وجود اطلاع از حال خود کنیم در ترد
شاه و شاهزاده و حاکم و خان و بیگزاده تا آنکه گاهی مال الحرام بین و گاهی شبهه دار حواله ما کنند
و هر گاه غنی و توانگر بیم جبه با بت عمامه بزرگ بر پیچیم و لباسهای نازک در کمال تنقیح بپوشیم و هر روز
و هر شب مربیات و حلویات و مطبوخات صرف نمائیم و دیگر اصلا و قطعا در بند همسایه فقیر
خود نباشیم و چه قدر دلالت میرسد علما را اعلام که مثل انبیاء بنی اسرائیل بلکه بهتر ایم این بعضی گفتا
نمیشود میگویند علما اگر دنیا سازی در لباس زهد خود را بچه نیکو گفته است شعر
ترک دنیا بمردم آموزند خویشتن سیم و غله اندوزند عالمی را که گفت باشد و بس هر چه او گوید نگیرد اندر
کس عالم آنکس بود که بد نکند نه بگوید بخلق و خود نکند اللهم ارزقنی فیه رحمة الایتام واطعام
الطعام وافشاء السلام شاید مراد از یتیمان آنکسانی باشند که از امام که پدر حقیقی است دور افتاده
و یتیم شده باشند و مراد از رحم کردن بر ایشان و اطعام نمودن ایشان طعام معنوی یعنی علوم و
احادیث باشد که غذای روح است با ایشان بخورانند حضرت فاطمه فرموده که شنیدم از پدرم رسول
خدا که چون روز قیامت شود علماء شیعیان ما محشور کردند و بقدر دیگر علم باشته اند و سعی
در هدایت و ارشاد بندگان خدا کرده اند خلعتهای گرامی حق تعالی در پوشند حتی آنکه هر یکی از
ایشان هزار هزار حله نور بپوشند پس منادی از جانب رب العزت ندا کند ایها الکافلون لایتام
آل محمد که بعد ایشان ظاهر ایشان شده اید در هنگامی که از پدران روحانی
خود منقطع بودند و شرف خدمت امامان خود را ادراک ننمودند اینک شاگردان و یتیمان

خود را اگر تربیت نموده اید خلعت کنید چنانکه در دار دنیا خلعتهای فضایل و علوم را بایشان پوشانیدند
و در آخرت نیز خلعتهای کرامت حق قیوم را بایشان بپوشانید پس بهر شاگردی و یتیمی بقدر آنچه از
عالم استفاده کرده خلعت بخشند حتی آنکه بهر یکی صد هزار خلعت بپوشانند و هم چنین یتیمان بر معلمان
خلعت بپوشانند و هر خلعتی که شاگردان بمعلمان و معلمان بشاگردان بپوشند باز خدا دو برابر
بایشان عطا کند تا آنکه هر یکی بقدر علم و ارشاد خلعت بپوشند و داخل بهشت شوند پس فرمود فاطمه
که تاری از خلعتها افضل است از آنچه آفتاب بران تابیده هزار هزار بار پس عالم مانند نوری است
که ظلمت جهل را زائل کند پس هر کس بسبب علم آن عالم از ظلمت جهل برآید از جمله آزاد شدگان از آتش
جهنم است و خدا در عوض هر موئی که در بدن ایشان است اینقدر ثواب میدهد که بهتر باشد از هزار
رکعت نماز در برابر خانه کعبه و حضرت امام موسی علیه السلام فرموده که هر یک فقیهی فقیری از یتیمان
شیعیان ما که از مشاهده ما منقطع و محروم گشته اند دستگیری نماید و مسائلی که او باو محتاج است
تعلیم نماید شدیدتر است بر شیطان از هزار عابد زیرا که همت او مصروف باین است که خود را
از دست شیطان برهاند و همت فقیه مصروف است بر آنکه بندگان و کنیزان خدا را بمنزل مقصود
برساند پس این فقیه افضل است نزد خدا از هزار هزار عابد و عابده پس ای برادر ذخیره نمائید
نعمت جسمانی خود را و نعمت روحانی خود را در نزد فقرا که انبوه فقرا بکار اغنیا میاید حالا
قدری در مدح علم بشنو که علم که غذای روحانی است و موجب حیوة نفس ناطقه انسانی است پیغمبر
فرمود العلم خلیل المؤمن علم دوست مؤمن است والحلم وزیره حلم وزیر مؤمن است والعقل
دلیله وعقل دلیل مؤمن است پیغمبر فرمود خیار امتی علماؤها وخیار علمائها حلماؤها یعنی برگزیدگان
امت من علماء ایشانند و برگزیدگان از علماء حلیمان و بردباران ایشانند حکایت در خصوص
افشاء سلام یعنی وارد شده است چند کلمه عرض میشود بدانید حق سبحانه و تعالی فرموده که
فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة و روایات در مدح افشاء سلام بسیار وارد شده است
و افشاء سلام یعنی بهر کس برخوری چه بزرگ و کوچک و سیاه و سفید و خوب و بد بغیر از ظلمه سلام
کنی که سلام عالمگیر باشد و با احدی بخل نکنی و حق تعالی مکرر نقل سلام در کلام مجید فرموده
و در حدیث است مثل التحیة من حسن الاخلاق والتحیة و مدار ابدا را اهل عصمت است که خداوند

مراد

میداده
افشاء سلام را و اولای بخدا و رسول آنکسی است که ابتدا میکند بسلام و بخل میکند بسلام و از تواضع است
سلام کردن و افشاء آن و تمامی سلام برای مقیم مصافحه است و از برای مسافر معانقه است و موجب
زیادتی درجات افشاء سلام و موجب دوستی است و کینه را از سینه ها بیرون میکند چنانکه مکرر است
و مراتب مجرب معلوم شده است و اما بر چند نفر سلام نباید کرد بر شاعر و فاجر و کافر و ربا خوار و شراب
خوار و قمارباز و شطرنج باز و مرد بازو بر مخنث و بر کسی که در بیت الخلاء است و بر کسیکه در حمام است
بشرط آنکه لنگ نداشته باشد زیرا که شیخ صدوق ذکر کرده که عبد الرحمن بن مسلم معروف بسعدان
بود در حمام در بیت اوسط پس داخل شد موسی بن جعفر و لنگ پوشیده بود بالای نوره پس فرمود
السلام علیکم پس من جواب سلام دادم پس معلوم شد که نهی وارد در سلام در حمام بر کسی است
که لنگ نداشته باشد و کسی که در نماز است زیرا که نماز گذار قادر نیست که جواب گوید و سلام کنند داخل
دار السلام بهشت میشود حکایت آورده اند که در بغداد جوانی بود که مال بسیار از ارث باو رسید
جمعی بدور او گرد آمدند و مال ویرا تلف کردند روزی از دلتنگی خواست خود را در شط اندازد
چون بکنار شط آمد نادم شد ملاح را آواز داد و در کشتی نشست ملاح گفت کجا خواهی رفت گفت
نمیدانم گفت از کجا میائی گفت نمیدانم ملاح با خود گفت مفلس است یا گرفتار پس گفت احوال خود را
بگو تا از آن طرف شط برم شاید فرجی حاصل آید آن طرف شط مسجدی بود قضا را گفت پس ملاح
او را بمسجد برد ساعتی نگذشت قاضیان آمدند با جمعی از محتشمان شهر و بنشستند خادمی گفت فلانه را
بعقد فلان در آورید و قاضی خطبه خواند و عقد بست و دیگران شاهد شدند خادمی بیرون
آمد طبقی زر بیرون آورد و در پیش هر کسی طبقی گذاردند و در نزد آن جوان طبق نبود خلیفه را خبر
دادند گفت نامها را نوشته بودید گفتند بلی ما ده نفر طلبیده بودیم یازده نفر آمدند آن جوان را نزد
تخت خلیفه بردند خلیفه گفت ای جوان چرا ناخوانده در حرم ما آمدی گفت ناخوانده نیامدم گفت
ترا که خواند گفت ایشان را خادم شما خواند و مرا کرم شما خواند خلیفه را خوش آمد بخط خود منشور
ایالت ولایتی نوشت و خلعت نیکو داد و مرکبی خاص فرمود و هر که را خادم ما خواند صله چنین باید
هر که را کرم ما خواند عطا چنین باید پس ای عزیز مخلوق بحکم مجاز با مخلوق گوید که هر کس کرم ما خواند
عطا چنین باید حال بگو چگونه بود عطای اکرم رب العزت ما را بحکم [illegible]

عطا هشت دار السلام باید و در دار السلام سه فوز است یکی انکه چون اضافه بنام خود کرده و نام مبارک
او سلام است و دویم بجهة انکه اهل او سالمند از هر مکروهی و سیم انکه ملائکه از برای ایشان بهشت بافشای
سلام چنانکه رسول فرمود افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل و
الناس نیام تدخلوا الجنة بالسلام فرمود چهار چیز بهای او و بید تا داخل دار السلام شوید اول سلام را
فاش کنید و در حدیث است میان سلام کنند و جواب دهنده صد حسنه است نود و نه
جزو از سلام کننده و یک جزو از جواب دهنده است حکایت نازل و وارد شد بر عبد الله جعفر طیار
زینب خاتون عبد الله عطای نیکو بآو داد و بر دست از مکافات ان کوتاه روزی عبد الله
بوب رسید دید که بکو دانید عبد الله در پیش روی وی رفت بجانب عبد الله کرد تا انکه عبد الله
وی را سلام کرد و فرمود چرا رو از من کردانیدی گفت از برای انکه تو پیش من سلام کنی تا بود دو نه ثواب
از تو باشد تا در مقابل عطای تو افتد که مرا تاب مکافات تو نبود خصلت دویم اطعام که در امت
پیغمبر فرمود که هر کس مؤمنی را اطعام دهد تا سیر شود حق تعالی میان وی و جهنم هفت خندق
پیدا آورد که هر خندق تا خندق دیگر پانصد سال راه باشد و از امام محمد باقر علیه السلام روایت
که فرمود مؤمنی سیر کردن نزد من بهتر است از ازاد کردن افقی گفتند افقی چه باشد فرمود ده هزار
نفر خصلت سیم وصلوا الارحام وصله رحم کردن که صله رحم تزید فی العمر یعنی صله رحم عمر را زیاد
میکند و فرمود هر کس بقصد صله پیش ارحام رود حق تعالی اجر صد شهید دهد و بهر کامی چهل
هزار حسنه نویسد و چهل هزار سیئه او تا مر عملش محو کند و چهل هزار درجه در بهشت برایش بلند
کند و چنان باشد که صد سال خدا را عبادت کرده باشد فضیلت چهارم نماز شب است و ثواب
ان در محفل بخصوص و بتفصیل عرض خواهد شد و پیغمبر فرمود والذی نفسی بیده لا تدخلوا الجنة
حتی تؤمنوا ولا تؤمنوا حتی تحابوا اولا ادلکم علی شیء اذا فعلتموه تحاببتم افشوا السلام
بینکم اما بهشت دار السلام است با بیغ کرده بهشت انست والم و غم درم و مرض نیاشد و هر چه
نفس خواهش کند موجود شود و چون مؤمن داخل آن شود بر سر او کذارند تاج پادشاهی و بر او پوشانند
حله از نقره و طلا و چون مؤمن بر تخت خود نشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون ولی خدا در بهشت
قرار کرفت رخصت طلبد ملکی که موکل بر بهشتهای او است که مبارکباد او کوید پس حضرت بار او کوید

کرو ولی خدا انکه کرده است و در خیمه حور پر چشم سیاه او مصاحبت با او کرده صبر کن تا ولی خدا از شغل
خود فارغ شود پس زوجه او از خیمه بیرون خواهد آمد پس زوجه او حور بیرون اید و کنیزان بر دور
او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و مشک
و عنبر زینت کرده باشند و بر سر تاج کرامت کذاشته باشد چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد که
خدا را خیزد و سوی حوریه از روی شوق خود بر کوید ای ولی خدا امروز و وز تعب و مشقت نیست بر مخیزین
از تو ام و تو از منی مقدار پانصد سال از سالهای دنیا با هم معانقه کنند که هیچ یک از هم ملول نشوند
پس مؤمن نظر کند بکردن حوریه در ان قلاده از یاقوت سرخ بیند و در میانش لوحی باشد که بر آن
نوشته باشد تو ای ولی خدا حبیب منی و منم حبیبه تو شوق من بتو بنهایت رسیده و شوق تو نیز بمن بنهایت
رسیده است پس خدا هزار ملک فرستد برای تهنیت کفتن مؤمن و تزویج کردن حوریه با او و چون
باول از درهای بهشت برسند کویند بملکی که موکل در است که رخصت بطلب برای ما که خداوند
ما را امیدوار کبادی او فرستاده ملک کوید تا من بحاجب بکویم تا ولی خدا را اعلام دهد میان ملک
و حاجب سه باغ عظیم است چون نزد حاجب اید او کوید که برمن دشوار است که از ولی خدا رخصت طلبم
با زوجه خود خلوت کرده است پس حاجب بسوی قیم رود و قیم نزد خدمتکاران خاصه رود و ایشان را
اعلام دهد که رسولان خدا بر در ایستاده اذن میطلبند برای تهنیت و ایشان هزار ملکند چون
خدمتکاران عرض کنند و رخصت دهد و عرض دارد و هزار در دارد و بر هر دری ملکی موکل است
چون درها بکشایند هر یک از هزار ملک از دری داخل شوند و تهنیت و مبارکباد کویند اینست
معنی قول حق تعالی والملائکة یدخلون علیهم من کل باب و میکویند ملائکه سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار و حضرت رسول در شب معراج کذر کردند بهشت دیدند چهار نهر جاری است
از شراب مصفی و عسل و آب و شیر از جبرئیل پرسید این نهرها از کجاست و بکجا میرود جبرئیل کفت
لیلة سوی کوثر و او سوی هشت میرود من نمیدانم از کجا میاید سؤال کن از حق تعالی
تا بتو نماید که از کجا میاید پس حضرت سؤال کرد پس ملکی آمد و بر حضرت سلام کرد و کفت یا محمد
چشم برهم کذار و برهم کذاردم کفت بکشا کشادم خود را نزد درختی دیدم و قبه از در سفید و در
داشت از یاقوت سبز و قفلی داشت از طلای احمر که هر کاه تمام دنیا را در ان قبه بکذارند شل

موغی بود که بر کوه عظیم کذاشته دیدم این نهرها از زیر این قبه جاری میشوند چون اراده کردم که بر کردم
ملک کفت چرا داخل این قبه نمیشوی کفتم چکونه داخل شوم که قفل دارد ملک کفت در بکشا کفتم چکونه
بکشایم که کلیدان با من نیست کفت کلید ان بسم الله الرحمن الرحیم است چون کفتم در کشوده شد و داخل
شدم پس دیدم این نهرها جاری شد انند از چهار طرف قبه چون اراده کردم بیرون ایم ملک کفت نظر
کردی و ندیدی کفتم بلی ملک کفت دو مرتبه نظر کن بسوی بسم الله دیدم نهر آب از چشمه میم بسم الله
و هر شیر از هاء الله و نهر خمر از میم رحمن و نهر عسل از میم رحیم بیرون میاید پس حضرت فرمود این نهرها
از بسمله است پس خطاب آمد که هر کس از امت از روی اخلاص بکوید بسم الله الرحمن الرحیم او را از آب
چهار نهر آب دهم و بروایتی مجموع این نهرها و سایر نهرها از انکشتان جناب امیر المؤمنین که بنا حق
بلفظ الله بود جاری بود با وجود این امت جفا کار در صحرای کربلا در کنار نهر فرات نور دیده امی
بالب تشنه شهید کردند و در کتابی از کتب مناقب دیدم که پیغمبر در شب معراج در زیر عرش میدان
وسیعی دید که قطار شتران میکذرند و جبرئیل پرسید که یا اخی این شترها چه در بار دارند و بکجا
روند جبرئیل عرض کرد که از ان روز که خلق شده ام تا حال این شترها را میبینم که از این میدان عبور
کنند ندانم از کجا میایند و بکجا میروند و در بار چه دارند یا رسول الله بار ایشان را بکشا بر بینیم چیست
چون ان بزرکوار کشودند بارها را دیدند که کتابها از فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام و در روز
دیکر دیدند چیزی میکویند تسبیح مرغ چون از اکشودند شمر ستانها دیدند و در هر شهری
مسجدی و در هر مسجدی منبری و در بالای هر منبری واعظی مدح جناب علی بن ابیطالب میکوید
پیغمبر از عمر جبرئیل سؤال کرد جبرئیل عرض کرد که از عمر خود این دانم که ستاره ایست در اسمان که هر سی
هزار سال یکمرتبه طلوع میکند و من سی و سه هزار مرتبه ان ستاره را دیدم حضرت فرمود اکر ان ستاره را
ببینی میشناسی عرض کرد بلی در ان وقت عمامه از پیشانی علی برداشت چون جبرئیل همان ستاره
درخشان را در پیشانی علی دید مسلمانان جبرئیل صدا بلند کرد که علی است سر الله ایمسلمانان این
ملجم جفوی بر فرق علی زد که تا پیشانی منور و ستاره او روشن شکافته شد اکر رخصت خندق عرض کنیم
بجهة شادی بود و در این ضمن که ترتیب در مصیبت عرض کنیم بد خواهد بود راویان اخبار نقل کرده اند
در جنگ احزاب که مدت محاصره بطول انجامید ابو سفیان و ضرار بن خطاب برادر عمرو بن نوفل

دعمرو بن عبدود از نکنای خندق عبور کرده عمرو را با هزار سوار و با ابو بکر فرستاد و روز عمامه سیاه
بر سر خود بر فرق کذارده و دو زره پوشیده و مغفر ان در بر و شمشیر حمایل و سپر فولادی بدست
و بر مرکب تیزرو سوار و رجز خوانان در وسط عرب آورد و جناب پیغمبر فرمود کیست که شر این ملعون را
از سر اصحاب من کفایت کند تا بهشت برای او واجب شود احدی متعرض جواب نشد تا انکه علی بن
ابیطالب فرمود که انا یا رسول الله حضرت فرمود این را عمرو بن عبدود میکویند حضرت علی کفت من این
علی بن ابیطالب کو بخاطر رسول میخواست که یکی از یاران بمیدان روند و علی چون شب تا بروز
خواب مدینه بود لحظه استراحت کند با وجود که ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن
مسلح و مکمل ایستاده بودند و جناب پیغمبر بر استر سوار بود و شجاعان پهلوانان و انصار در یمین
و یسار هیچ کدام چیزی نمیکفتند و سرها در پیش افکنده بودند عمرو چون دید کسی بمیدان نیامد
میکو از براد و رو مبارز طلبکرد هیچکس جواب نداد عمرو زبان را بطعن بر اهل کشاد کفت ابشتاقان بهشت
کجایید چرا بیرون نمیایید حضرت رسول طعن عمرو می شنید و بجانب یاران نظر میکرد یاران
سرها بالا نمیکردند و بعضی از انها متغیر شده میل نمیدند در افتن لهذا اخر فرمود اولیا
علی العلی سید اوصیا مبارز طلبیدن عمرو را شنید و عجز یاران را مشاهده کرد و حضرت فرمود
که بمیدان این شیطان میرود که صاحب ذو الفقار عرض کرد انا یا رسول الله حضرت فرمود یا علی
عمرو سکین ملاست و در میدان حرب بغایت پر دل علی کفت یا رسول الله من نیز علی بن ابی
طالبم و بعنایت خدا بر دشمنان غالبم در مرتبه سیم پیغمبر از استر پیاده شد علی را نوازش نمود عمامه
خود را بر سرش بست و شمشیر ذو الفقار بر میانش بست پس دست بدعا برداشت و کفت الهی تو اکاهی که
ببرم عم در روز بدر از من ستاندی و برادر ما تم او را نشانیدی و حمزه را در جنگ احد از من کرفتی که
معین دین و من بود و علی قائم مقام ایشانست او را از من ستاندی و مرا تنها مکذار پس روانه ادرس
علی پیاده روان شد و عمرو سواره بود و علی فرمود شنیده ام که تو کفته که هرکاه قریش مرا بخیر
سازند من یکی از سه کار اختیار میکنم اکنون بموجب وعده عمل کن اول انکه مسلمان شو و بهشت
اسلام را قوی کردان ان بدبخت قبول اسلام نکرد دویم بمملکت خود برکرد و ما را بقریش بکذار و حال
انکه در میان ما و شما هیچ نزاعی نیست اکر محمد غالب باشد تو را یاری دهد و اکر مغلوب شود انچه

به سمهر رویش کرد راست
دو دل از حسرت زبانش
کری شاه کریم
کر یک بشر اس حرام

چون در

خواهی بکن عمرو گفت هیهات هیهات المنیحر نشان دز خاتما قول غدار نه خاصه سنگ سوگند خورده ام
وصبل را گواه گرفته ام که چون قریش را طلب کنم و انچه توانم از محمد یاران را بکشم امیر علیه السلام فرمود سیم انکه
جنگ کنی با من انحرامزاده از این سخن برآشفته شد گفت یا علی عیبها ست که عمر تو چندانست تا مثل
من جنگ کردن تا چندانست تو با رکوه و عرکات کلاو رعیکیند و سعد وقاص که کوس هبا در پی
میکوبد حضرت امیر علیه السلام فرمود که چاره ی است که من خود آمده ام تا تو را بر او کردان و بیکوی را
طلب گفت ای علی بدین اسب که با پدر تو ابو طالب دوست بوده ام در حقیقت چون فرزند اوی را
دیگرش دوست میدارم علی فرمود که من در شریعت پسر عم خود را ریختن حلال میدانم پس
عمر در غضب گفت ای پسر ابو طالب دل داری که غالب شوی این اندیشه باطل است پس حضرت
امیر فرمود تا چند لاف دلاوری زنی هم چنان با تو غالب شوم بهمت خدا که در دو دستها با زکویید
عمرو غضبش زیاده شد خواست سواره بر علی حمله آورد و بلخو گفت پیاده و من سواره این عار
باشد پیاده شد و اسب را پی کرد علی این را افعال نیل دانست پس با شمشیر برهنه بر هم دویدند
گرد بر خواست هیچکس ایشان را ندید لیکن صدای ایشان را می شنیدند پس نزدیک زوال ظهر
که عمرو شمشیر حواله فرق مطهر علی کرد حضرت سپر بر سر کشید تیغ عمر سپر را بدو نیم کرد و عمامه
بریده شد و زخم بر فرق آن سرور رسید علی با وجود آن زخم تکبیر یک جانب دشمن میل نمود و عامر
و پشان شد به یک طرف سهم کردانید در این حال علی دست دراز کرد تیغ عمرو را از سر جدا کرد
عمر خواست حمله دیگر آورد که علی چون شیر غران بدین آمد و بر سر آن کافر دوید و از غضب آن حضرت طلبید
ذو الفقار را صاعقه آثار بر پاهای دشمن آشان کرد هر دو پایش قلم شد چون کوه بر زمین
افتاد و در روایتی بر گوش زد و دو نیم شد و موافق روایت اول سلمان گوش بر آواز داشتند
صدای تکبیر علی بگوش سلمان رسید سلمان تکبیر گفت مسلمانان هم یک آواز تکبیر گفتند پیغمبر
از سلمان پرسید که چه تکبیر گفتی عرض کرد پس حضرت علی تکبیر گفت و بر عمرو غالب شد حضرت فرمود
باین بشارت بهشت بر تو واجب شد پس پیغمبر گفت لضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة
الثقلین چون علی عمرو را افکند بر خاک عکرمه بن ابی جهل و ضرار بن خطاب بطلب چون شیر و بر علی
حمله بردند علی پیش حمله ایشان رفت نوفل بدیش بود و او را ضرب ذو الفقار دو نیم کرد و ضرار

و عکرمه گریزان شدند مسلمانان جرأت نمودند رسانیدند و عبدان بنام بعدها زان حمله بر بودکه منزل
و کشت با برادر دعوی کرد و نیزه بر مقعد عمر زد کرد و علی رسید و الاعمر را کشته بود پس بیرون شد بنهانه
انکه روز بالجز رسید چون شب شد کشتند اما علی بر سر عمر آمد و بر سینه عمرو نشست که سرش را
ببرد مسلمانان علی بکیست خنجر و بکیست ریش عمر و گرفته یا علی در کجا بود در وقتی که سر بر سینه
حسین نشسته و بر یک دست خنجر بران و بیک دست محاسن حسینش را ببرید اما عمر و را در معنی بود عرض
کرد یا علی تو کریمی التماس دارم که بعد از کشتن بدنم را برهنه نکنی حضرت قبول کرد یا علی در کجا بود
که بر پیکر بدن حسینش را در صحرای کربلا غارت میکردند یکی کلاه حضرت را می برد و یکی جبا و یکی
رداء و یکی پیراهن را میر بجدل بن سلیم نام اخر رسید انگشتری در انگشت حضرت بود خواست بدر آورد
بجهته ورمی که داشت بیرون نیامد خنجر کشید و بخنجر انگشتان سید جوانان اهل بهشت را برید
و انگشت را برداشت الغرض چون علی سر عمرو را برید برداشت بخدمت پیغمبر آمد اما از دست علی
خون سر عمرو میچکید از فرق مطهر علی هم خون بمحاسن میریخت که جناب پیغمبر شروع بگریه کرد بند
قطعه از عمامه را گرفته بر سر علی بست خون بند شد یا پیغمبر کجا بود که در محراب عبادت ابن ملجم
ضربت بر فرق همین بزرگوار زد که تا پیشانیش شکافت تا زخم علی را به بندد الغرض جز کشته شدن
عمرو و نوفل با بو سفیان رسید چون غار بر خود پیچید و با تفاق قریش از بهانه تمام شدن آذوقه
فرار کرده تا بخیمهای خود هیچ جا بند نشدند و در اندیشه دور و دراز افتادند چون شب شد
بر هم غطفان و نوفلیان واقف شد که بجهة ابو سفیان سرداران لشکر خود را طلبید مصلحت
دیدند که جنگ مغلوبه کنند که مسلمانان کشند و از اطراف و جوانب حمله بردند روز دیگر ابو سفیان
پیش از طلوع آفتاب علم برداشت و لشکر بحرب مسلمانان تحریص کرد حضرت رسول لشکر خود را
برآراست و صفوف خود را درست کرد و علی را طلبید و دست مبارک او بر سر او مالید در حال
زخم او نیکو شد مسلمانان کجا بود پیغمبر در صحرای کربلا که دست حق پوست خود را از زخمهای
بدن شریف حسینش بمالد که هزار و نهصد و پنجاه و یک زخم در بدنش رسیده بود زخم شمشیر بالای
زخم شمشیر و زخم نیزه بالای زخم نیزه آه الغرض گوش کن تتمه حدیث را پس پیغمبر علی را در محلی که خطر
عظیم بود او را بگذاشت پس گروه گروه کافران رو بطلیعه لشکر مسلمانان گذاشتند و اطراف

خندق را فرو گرفتند و کوسهای حرب بنواختند و مسلمانان از غیرت اسلام عنان داری کوشیدند
شمشیرها میزدند سعد معاذ جنگ میکرد و قضا را تیری بر اکحلش خورد و خون جاری شد
گفت الهی اگر پیغمبر را با بنی قریضه مسلط خواهی کرد مرا مهلت بده تا وقتیکه ایشان را بخواری
ببینم فی الحال خون بایستاد یاران رسول بخار بر کردند پس پیغمبر نصرت اصحاب را از خدا طلب کرد
یاران اینقدر جنگ کردند که لبهای ایشان از تشنگی خشکیده بود بیاد آور لب خشکیده حسین را
پس خداوند بنصرت رسول هوا را سرد گردانید و بادها وزید و شترکان رو بکوه نهادند پس باد
خیمهای ایشان را از جا کند و احمال و اثقال ایشان را باطراف افکند و اما نعیم بن مسعود مسلمان
شد و حصنت گرفت تا حیله کرده میان ابو سفیان و یهود بنی قریظه مخالفت افکند چنانکه
تفصیل این سخن در این رساله مناسبتی ندارد و آن مقصود ما نیست القصه جماعت بنی قریضه
با قریش مخالفت تمام اظهار کردند و اتفاق ایشان برطرف شد ابو سفیان حیران شد و از مخالفت
لشکریان بر سید حق تعالی باد را فرستاد که تزلزل در لشکر ایشان افکند و خیمهای ایشان را انگونسار
کرد و صدای اسبان و نعره مبارزان می شنیدند و کسی را نمی دیدند از این جهت ترسیدند خدا خبر
میدهد که فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها چون نصف شب شد پیغمبر حذیفه را
گفت که برو خبر بیاور با وجود که حذیفه از گرسنگی و سرمای نالید پیغمبر دست بر او مالید الم را
رجوع او برطرف شد پس حذیفه میگوید رفتم از طرف خندق گذشتم گویا در حمام داخل شدم خود را
بخیمه ابو سفیان رسانیدم از خیمه بیرون آمد و شکر او هنر کرد و گرم میکرد باتش اگر وصیت
رسول نبود چنان تیری بر شکمش میزدم که از پشتش بیرون میرفت ابو سفیان آواز بر آورد که
فلان و فلان را حاضر کنید و بکار هر یک را در میان خود راه مدهید فی الحال بار بر شتران نهید که ما
هیچ نساختیم و از گرسنگی و سرما هلاک میشویم در حال غلغله در میان ایشان افتاد هر کس
بکار خود مشغول بود ابو سفیان بر شتر خود سوار شد زانوی شتر را در وقت سوار شدن گشود پس
با تفاق قریش بار بر شتران بستند روی بصحرا نهاده رفتند پس من بخاطر جمع آمدم خبر برسول خدا حضرت
فرمود بعد از این کفار بجنگ ما نخواهند آمد بلکه ما بجنگ ایشان خواهیم رفت پس با تمامی اصحاب
صبح روز دیگر بمدینه گذاشته در منزل فاطمه شد خواست که دست و روی خود را بشوید جبرئیل امد و از

عرض کرد که یا رسول الله مامور به که دست و روی از آلت حرب نشسته بجانب بنی قریضه روی نهاد
حضرت را ندا داد و جبرئیل بصورت دحیه کلبی ندا میداد که و علم اصحاب بدرون رخنا و علی را طلبید
و علم را باو داد و جمعی را همراه علی کرده و از پیش فرستاد و خود نیز سوار شد و عبد الله بن مکتوم را
حاکم مدینه کرد و چون پیغمبر بقبیله بنی نجار رسید هفت مبارزان بر اسبان سوار در زره صفها
کشیده منتظر حضرت رسول بودند حضرت فرمود که چرا ایستاده اید گفتند دحیه کلبی بما
حضرت بهم فرمود که آن جبرئیل بود اما چون نماز دیگر شد بپای قلعه رسیدند جهودان زبان
بدشنام و هرزه دراز کرده بودند علی پیش آمد که یا رسول الله شما تشریف نیاورید حضرت دانست
که ناسزا میگویند فرمود که چون مرا ببینند جرأت ندارند که ناسزا گویند حضرت فرمود ندای
بوزینگان او را از هر جانب برآمد که یا احمد تو فحاش نبودی چه واقع شد که دشنام میدهی از شرم و
از حیاء بعقب رفت که روایتی از دوش افتاد پس حضرت امر فرمود که سعد وقاص و جمعی ایشان را
تیرباران کردند و ایشان نیز تیر میافکندند پس یار حضرت دست از جنگ کشیدند تا بیست و پنج
روز محاربه بود از راه اعتذار آمدند و قرار شد که هر چه سعد بن معاذ حکم کند بان عمل کنند
پس از راه اضطرار از قلعه فرود آمدند و قرار شد که هر چه سعد بن معاذ حکم کند در میان لشکر
اسلام داخل شدند بازنان و کودکان و اسلحه و حواشی و سایر اموال خود مشروط با آنکه هر چه
سعد حکم کند پس حضرت و مسلمانان دستهای ایشان را بستند و زنان و کودکان را در یکجا
جمع کردند و حضرت رسول به مدینه فرستادند و سعد بن معاذ را آوردند فرمود ای سعد
حکم کن که بحکم تو قرار داده ام سعد گفت که حکم کردم که مردان ایشان را در کنار خندق گردن
بزنند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کنند و اموال ایشان را بر مسلمانان قسمت کنند حالا
بخاطر بیاور در صحرای کربلا که در روز عاشورا مردند همین پیغمبر را در آن صحرا مثل گوسفند
قربانی ذبح کردند و دختران پیغمبر را اسیر کرده و اموال فرزند پیغمبر را بغارت برده و بخیمهای او
آتش زدند بخیمهای حرم محترمش زدند و امام زین العابدین بیمار را در غل و زنجیر ستم کشیدند
الغرض پیغمبر فرمود ای سعد حکمی کردی که خدا در آسمان همین حکم کرده بود پس مردان را گردن
زدند در کنار خندق و زنان و دختران و پسران و کودکان را اسیر و اموال را قسمت کردند

پس سعد معاذ عرض کرد پروردگارا بعهد خود وفا کن چون از دستش رها شد تا آنکه سعد در سکرات موت افتاد پیغمبر در بالین وی نشست و سر سعد را بر زانو نهاد و اسما نان نگاه می کرد و سر پیغمبر را دید امش حسین را از روی خاک کربلا بر دارد و بدامان کذارد پس پیغمبر دعا کرد تا آنکه خدا سکرات مرگ را بر سعد آسان کرد پس سعد عرض کرد که یا رسول الله از من راضی شدی حضرت فرمود خدا از تو راضی است پس عرض کرد میخواهم دیدار علی را ببینم علی متوجه مدینه شده بود پس چون علی علیه السلام آمد سعد دست علی را گرفت و گفت گواه باش که نافرمانی رسول خدا نکرده ام و بجز بود پس جان تسلیم کرد پس پیغمبر فرمود که غسلش دادند و بسوی بقیع بردند و برای او قبر کندند و لحد بریدند و بوی مشک از لحدش بمشام می رسید جبرئیل عرض کرد یا رسول الله کیست این مرد صالح که از برای او درهای آسمان کشوده شد و عرش خدا بلرزه در آمد و سوار این مرکب شد و هفتاد هزار ملک بغیر از صحابه بتشییع جنازه آمده بودند سلمانان در شهادت سعد پیغمبر فرمان داد که او را غسل دهند اما تو دیدی امش حسین نکسی بود که بدنش را غسل دهد یا کفن کند و بتشییع جنازه امش برود اِنْکُوا اِبْلَنْ غُسْلٍ وَلَا کَفَنٍ وَلَا نَعْشٍ هُنَاكَ تُشَیَّعُ کوید که بر شهید بغسل و کفن و تشییع جنازه عمل نیاورده اگر پیغمبر در آن صحرا بود البته خود را از کو منع نمیکرد چرا چنین نباشد دو صورتی که ببیند که حسینش با بدن نحال نحال و بیکر پاره پاره و صورت بخون آغشته و بدن با برهنه و اطفال الجداساس و دختران بیچاره و مقنعه ایلغو هلاك نکند و کوید بخواهد کرد و چون مطلب بسیار طول داده ام خواهید بخشید اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ مجلس دهم در ادله و براهین عقلیه اصول دین و بیان اعداد صفات ثبوتیه و سلبیه و ادله آن بر سبیل اجمال بر وجه تمام از عقلیه و نقلیه آن بسم الله الرحمن الرحیم نَحْمَدُكَ یَا مَنْ جَعَلَ تَاسُوعَانَا یَوْمَ عَزَائِنَا وَصَیَّرَ عَاشُورَاءَنَا یَوْمَ بُکَائِنَا وَشَهْرَنَا وَمُحَرَّمَنَا هٰذَا زَمَانَ هُمُومِنَا وَلَیَالِیَ عَشْرِنَا هٰذِهِ اَوَانَ غُمُومِنَا عَلَی الْفَجْرِ الَّذِی اَخْبَرَ التَّنْزِیلُ بِاَنَّهُ کَانَ مَشْهُودًا وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ الَّذِی اَظْهَرَ التَّاْوِیلُ بِاَنَّهُ مَضَی مَحْمُودًا وَنُثْنِی عَلَیْكَ یَا مَنْ صَیَّرَنَا عَلَی عَزَائِنَا بِالْفَجْرِ وَلَیَالِ الْعَشْرِ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَکَرَّمَهُمَا وَکَرَّمَ آبَاءَنَا بِالْعَاشُورِ الَّذِی هُمَا وَاقِعَانِ عَلَی شَهْرِ الْعَشْرِ وَالْفَجْرُ هُوَ الْحُسَیْنُ الشَّهِیدُ الْمَظْلُومُ الْغَرِیبُ الْاَسِیرُ بِاَیْدِی الطُّغَاةِ وَالذَّبِیحُ الْعَظِیمُ الْکَئِیبُ الْحَزِینُ

الَّذِی ذُبِحَ کَذِبْحِ الشَّاةِ وَالْحُسَیْنُ هُوَ الشَّمْسُ الْمُضِیئَةُ الَّتِی کَشَفَتْ بِشَهَادَتِهِ ظُلُمَاتِ الشُّبُهَاتِ وَنَجَّی مِنْ مَحَبَّتِهِ لِجَدِّهِ وَشِیعَتِهِ وَزَائِرِیهِ وَاَهْلِ تُرْبَتِهِ الْخَطَایَا وَالسَّیِّئَاتِ الَّذِی تَا لَیْلَتِهِ سَیِّدُ الْکَائِنَاتِ عَلَیْهِ وَعَلَی آلِهِ اَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَالتَّحِیَّاتِ اِنَّ الْحُسَیْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَی وَسَفِینَةُ النَّجَاةِ وَاللَّیَالِی الْعَشْرُ هُوَ الزَّمَانُ الَّذِی کَانَ بِوَسْعِنَا کَاللَّیْلِ وَلَیْلُهُ کَالْحَشْرِ وَالنَّشْرِ وَالْاَوَانُ الَّذِی نَجَّانَا وَاَقْلَعَنَا وَمَنَعَنَا عَنِ الرُّقَادِ وَعَلَی الْفِرَاشِ وَالْفَرْشِ وَالْعَاشُورُ هُوَ الَّذِی حَرَقَ قُلُوبَنَا وَاَبْکَی عُیُونَنَا وَاَمْرَحَ جُفُونَنَا وَاَعْلَی حَنِینَنَا وَاَظْهَرَ اَنِینَنَا وَاَثَارَ حُزْنَنَا وَاَزَالَ عَقْلَنَا وَحَرَّكَ رِجَالَنَا وَنَوَّحَ نِسَاءَنَا وَالتَّاسُوعُ هُوَ الَّذِی اَحْزَنَ صُدُورَنَا وَحَرَّمَ سُرُورَنَا وَکَثَّرَ هَمَّنَا وَاَشَدَّ غَمَّنَا وَاَوْرَی قَلْبَنَا وَاَرَقَ نَوْمَنَا وَاَجْرَی دَمْعَنَا وَاَکْثَرَ ذِکْرَنَا وَشَیَّبَ لِمَّتَنَا وَجَعَلَ الْهُمُومَ عَلَی عُقُولِنَا سَبِیلًا وَالْغُمُومَ عَلَی نُفُوسِنَا مَنْزِلًا وَمَقِیلًا لِشَهَادَةِ الْاِمَامِ الْمَظْلُومِ وَالشَّهِیدِ الْمَعْصُومِ صَاحِبِ الشَّیْبِ الْخَضِیبِ وَالْخَدِّ التَّرِیبِ وَالْجَسَدِ السَّلِیبِ وَالثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِیبِ وَالْوَدَجِ الْمَقْطُوعِ وَالرَّاْسِ الْمَرْفُوعِ وَالشِّلْوِ الْمَوْضُوعِ النَّاصِرِ لِدِینِ اللهِ وَالثَّاْرِ فِی مَحَبَّةِ اللهِ اِبْنِ شَجَرَةِ طُوبَی وَابْنِ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَی الْحُسَیْنِ الشَّهِیدِ الْمَظْلُومِ اَبِی عَبْدِ اللهِ حمد بکنیم مر خدا و ندیکه کردانید امین روز تاسوعا را روز عزای ما و روز عاشورا را روز ناله و بکاء ما و اینماه محرم را ماه اندوه ما و این روزها از زمانی که قرار دهی ما بجهة کشتن امام ناطق صبح صادق یعنی امام نورانی بوده است که حق تعالی بسبب شهادت او ظلمات کفر و تاریکی شبهها نورانی بزرگ شده و بجهة محبت او و دوستان او و زوار او و تربت او از جمیع خطاها و سیئات عفو نموده و شکر میکنیم مر خدا و ندیکه فضیلت داده ما را بر دیگران بتاویل فجر و تاویل لیالی عشر و گرامی داشته ما را بعاشوراء و تاسوعا که کردیدن ما را در بین دو تاریخ محرم بوده و در روز حشر اما لیالی عشر کدام است آن زمانی است که روز ما از غم و اندوه ما شب تار و شبهای ما از شدت و اضطراب مانند روز محشر است آن زمانی است که ما را از خواب و شبها و خواب از سر ما بوده و اما عاشوراء کدام است آن روزی است که دلهای ما را آتش زده و دیدهای ما را کباب کرده و زنان ما را بجوش و مردان ما را بخروش آورده و جسم ما را گداخته و عقل ما را از سر ما برده و اما تاسوعا کدام است آن روزی است که محزون کرده است سینهای

ما را و جاری کرده است اشکهای ما را و کردانیده غمهای ما را بر عقلها غالب کردیده است که دیوانه شویم و اندوه در سینه ما جا گرفته که بهیچ طور بیرون نمیرود چرا بجهة شهید شدن امامیکه آن مظلوم است و شهیدی که آن معصوم است آه آه آن مظلوم شهید غریبی که اسیر بود در دست کفار و آن محزون کئیبی که سر مبارك او را از قفا بریدند جماعت ولد الزنای لعین آه و ریش مبارکش را بخون سرش خضاب کردند و روی نورانیش را بر خاك مالیدند و دندان مبارکش را بچوب خضاب کردند بضرب چوب شکستند و کلویش را بر تیغ سید بیدریغ بریدند و سر مبارکش را بر نی کردند و بدنش را پاره پاره نمودند آن کیست آن میوه درخت طوبی و فرزند سدرة المنتهی الْحُسَیْنُ الشَّهِیدُ الْمَظْلُومُ اَبُو عَبْدِ اللهِ اما بعد فقد قال الله تبارك و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُونِ یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر برای عبادت معصوم فرموده یعنی برای معرفت و این آیه پنجاه و یکم از سوره والذاریات است و کسی امر بدیع نمیشود و خدا نمیکرد مگر بمعرفت و تقوی هر یك از این دو موقوفند بدیگری و معتضدند بیکدیگر را و هر دو بیکدیگر بسته اند معرفت کامل و علم نافع بعبادت میشود و عبادت شایسته بدون معرفت علم را تشبیه بچراغ کرده اند و عبادت را به پیمودن راه هر چند پیشتر میرود راه برو ظاهر میشود بلکه عمل روغن چراغ است که روغن را امداد و روغن باید رسانید اگر نرساند چراغ رو در منطفی میشود و معرفت عبارت است از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و تقوی عبارت از امتثال اوامر و اجتناب نواهی خداست و از برای تقوی است ظاهری و باطنی اما تقوی ظاهر ان تقوی جوارح و اعضاست بکردن طاعات ظاهره و باز ایستادن از معاصی واضحه فاضحه و اما تقوی باطن آن و آن تقوی فؤاد و قلب است بتحلی بمکارم اخلاق و تخلی از صفات رذیله پس معرفت علم است و اعتقاد و تقوی عمل است و سداد و دلیل بر آن مذهب در خصوص معرفت که معنی ایمان است صحت مبدا و معاد اما معرفت که مراد توحید و نبوت و معاد و امامت و عدل است اصول دین کویند بنا بر تحقیق و بعضی امامت و عدل را اصول مذهب کویند هر یك بدلیل ساطع و برهان قاطع باید بیان شوند زیرا که اگر اصول دین خراب

شد بخانی برای بنده خدا نخواهد بود و هر کاه اصول درست است و فروع خراب است بجائی برای بنده خواهد بود اگر چه بعذاب سوختن بسیاری باشد در دوزخ و دلیل بر آنکه هر پنج اصول دین است حدیثی است که در کافی است که بنی الدین علی خمس علی الصلوة والزکوة والحج والجهاد والولایة یعنی بنا کذارده شده دین بر پنج چیز بر نماز و زکوة و حج و جهاد و ولایت اهل بیت و حال اینجا مقام تحقیق نیست در منکر ولایت کافر است از ابی هرون مروی است که گفت گفتم با ابو سعید خدری شنیدم که میگفت که مردم مامور شدند بر پنج چیز و عمل کردند بچهار چیز و ترك نمودند یکی را گفتم کدام است آن چهار چیز گفت نماز و زکوة و روزه و حج گفتم کدام است آنکه ترك کردند گفت ولایت علی بن ابیطالب گفتم واجبست با اینها گفت بلی قلت نقد کفر الناس یعنی گفتم کافر شدند مردم گفت کناه من چیست اما توحید مراد آنکه یکتا و بیهمتا بداند خدا را و شریك از برای او قرار ندهد و برهان قاطع و دلیل ساطع بر آن داشته باشد تا انکه روح و نفس ناطقه قوی شود و بنور علم منور و معرفت معطر و بشرف بحث حق تعالی مشرف کردد تو لذت معرفت چه میدانی چیست کان هست غذای روح و تو جمله تنی و خطبه اول که در وصف اسما اعلا و در کتاب نهج البلاغه است اَوَّلُ الدِّینِ مَعْرِفَتُهُ وَکَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِیقُ بِهِ وَکَمَالُ التَّصْدِیقِ بِهِ تَوْحِیدُهُ وَکَمَالُ تَوْحِیدِهِ الْاِخْلَاصُ لَهُ وَکَمَالُ الْاِخْلَاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفَاتِ عَنْهُ اول دین معرفت بخداست و کمال معرفت او تصدیق باوست و کمال تصدیق باو توحید باوست و از تقوی و عبادت بدون معرفت ترقی حاصل نشود و از کلام امیر المؤمنین است الْمُتَعَبِّدُ بِغَیْرِ عِلْمٍ کَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ یَدُورُ وَلَا یَبْرَحُ مِنْ مَکَانِهِ یعنی آنکس که عبادت میکند بی علم و دانش مثل خراس است که هر چه میکردد از مکان خود بیرون نمیرود پس چون نفس ناطقه ترقی کرد در معرفت یك کلمه ذکر خدا که کند کتاب اعمال او نوشتن تواند و ظاهر نمیشود پس باید سعی کرد که سنك خود را که مثل شیشه کرد و شیشه را بلور و بلور را الماس کرد بلکه کیمیا کر شد که قطع را اکسیر ابیض برای ریخت تا نقره خام شود و یا اکسیر احمر برای ریخت تا طلای احمر شود و تا مرتبه دیکر اکسیر برای او بریزد تا خود اکسیر شود پس ملاحظه کن قیمت هر یك را بیبین چه قدر تفاوت است لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ پس معرفتهم با این طور تفاوت دارد تا آنها شناختن

خلاف نیاز است از اقامه دلیل و برهان زیرا که معرفت فطری است و در کلام الهی بر آن اشاره فرموده
فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا و لباس صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً دلالت بر آن دارد
از این جهت است که اگر از صاحب علمی بپرسی که این آسمان و زمین را خلق کرده است فی الفور می
گوید که خدا و اگر بپرسی که مرده را زنده خواهد کرد و که زنده را میراند و که باران از آسمان میفرستد
فی الفور گوید خدا امام رضا فرموده فَاَیُّ شَیْءٍ اَظْهَرُ وَاَوْضَحُ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ تَبَارَکَ فَاِنَّکَ
لَا تَعْدِمُ صُنْعَهُ حَیْثُمَا تَوَجَّهْتَ وَفِیکَ مِنْ آثَارِهِ مَا یُغْنِیکَ یعنی چیست که از او ظاهرتر باشد
از خدا بدرستی که تو هر جا روی صنعت خدا را در آنجا خواهی دید بلکه در تو است اینقدر آثار
خدا که تو را بس است و انبیا و مرسلین هیچیک امت خود را تکلیف نفرموده اند که علم بخدا بهم رسانید
و باید بدانید که خدائی دارید بلکه در اول امر تکلیف میکردند که شریک برای خدا قرار ندهید
و پیغمبر در اول بعثت امر میفرمود که بگویید لا اله الا الله تا رستگار شوید و میفرمودند که
چگونه میشود که سنگ و چوب که بدست خود تراشیده اید نام انبار خدا کذارید و آلهه
جمادی چند ندکه نفع و ضرر نمیتوانند رسانید که شریک خداوند عالم باشند از آن احمقان یعنی
بت پرستان در جواب هٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ میگفتند پس معلوم شد که خدا تکلیفی نیست
بلکه فطری است پس هر کس شاید از عقل و شعور داشته باشد او بپرسی که عمارت بی بنا می شود
و این کتاب بی کاتب و این جامه بی نساج و این چرخ بدون گرداننده گردانده میشود میگویند نه
پس چگونه عاقل میتواند گفت که آسمان با این رفعت و زمین با این غلظت بدون صانع و مبدع
میتواند شد و چه نیکو گفته اعرابی در وقتی که از او پرسیدند که مَا الدَّلِیلُ عَلَی اَنَّ لِلْعَالَمِ صَانِعاً
یعنی چیست دلیل آنکه از برای عالم صانعی هست گفت وَبَعْرَةُ الْبَعِیرِ تَدُلُّ عَلَی الْبَعِیرِ وَآثَارُ الْاَقْدَامِ
تَدُلُّ عَلَی الْمَسِیرِ فَهَیْکَلٌ عُلْوِیٌّ بِهٰذِهِ اللَّطَافَةِ وَمَرْکَزٌ سُفْلِیٌّ بِهٰذِهِ الْکَثَافَةِ کَیْفَ لَا تَدُلَّانِ
عَلَی الصَّانِعِ الْخَبِیرِ و پشک شتر دلالت میکند بر شتر و جای پا دلالت میکند بر
رونده پس هیکل علوی با این لطافت و مرکز سفلی با این کثافت چگونه دلالت نکند بر وجود صانع
خبیر و خدا فرموده است در مقام تعجب اَفِی اللّٰهِ شَکٌّ فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آیا در آنکه خدا خالق
آسمانها و زمینها است شکی و اشکالی است وارد شده از علی بن موسی الرضا علیه السلام که پرسیدند

از دلیل

از دلیل بر حدوث عالم فرمود اِنَّکَ لَمْ تَکُنْ ثُمَّ کُنْتَ وَقَدْ عَلِمْتَ اَنَّکَ لَمْ تُکَوِّنْ نَفْسَکَ وَلَا کَوَّنَکَ
مَنْ هُوَ مِثْلُکَ بدرستیکه تو نبودی بهم رسیدی و بتحقیق که تو میدانی که خود را ایجاد نکردی
و کسیکه مثل تو است هم ترا ایجاد نکرده و در کتاب مستطاب نهج البلاغه از قبلهٔ العارفین است
که عَجِبْتُ لِمَنْ شَکَّ فِی اللّٰهِ وَهُوَ یَرَی خَلْقَ اللّٰهِ وَعَجِبْتُ لِمَنْ اَنْکَرَ النَّشْاَةَ الْاُخْرٰی وَهُوَ یَرَی النَّشْاَةَ
الْاُولٰی من عجب دارم از کسی که شک کند در خدا تعالی و حال آنکه او می بیند مخلوقات خدا را یعنی
مر یقین حاصل شدن برای آدمی گاهی بمشاهده است و گاه از قرائن خارجیه و براهین عقلیه
و گاهی بخبر متواتر و گاهی بخبر واحد محفوف بقرائن پس تو را تا مشاهده اقدس ذو الجلال از
بلا شبهه محال حتمی بلکه ادراک شود عادی از کار [illegible] پس چگونه میتوان خدا را
بدید بلکه شناختن ذات خدا کما هو حقه از محالات محال و ممتنع و از این جهت است که
نمودن در ذات اقدس او منهی عنه است چنانکه چشم عاجز است عقل هم قاصر است سُبْحَانَ
مَنْ تَحَیَّرَ فِی ذَاتِهِ سِوَاهُ و فهم و خرد بکنه کمالش نبرده راه و خدا فرموده در سورهٔ والنجم در آیه
جلیل و کریم وَاَنَّ اِلٰی رَبِّکَ الْمُنْتَهٰی و در حدیث است که اِذَا انْتَهَی الْکَلَامُ اِلَی اللّٰهِ فَاَمْسِکُوا یا
از آنها که جاهلان گفتند یا کثر از آنکه عاقلان گفتند السَّبِیلُ مَسْدُودٌ وَالطَّلَبُ مَرْدُودٌ
دَلِیلُهُ آیَاتُهُ وَوُجُودُهُ اِثْبَاتُهُ چنانکه امیر المؤمنین فرموده در غرر و درر مسطور است که مَنْ
تَفَکَّرَ فِی آلَاءِ اللّٰهِ وُفِّقَ وَمَنْ تَفَکَّرَ فِی ذَاتِ اللّٰهِ تَزَنْدَقَ ای دوست بوصل تو رسیدن
مشکل پا از سر کوی تو کشیدن مشکل خدای بلندی و پستی توئی ندانم چه هر چه هستی توئی
بلکه حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که اسماء او تعبیرات و صفات او تفهیم است پس جماعتی
چه بسیار کذاب که ادعا کنند که ما بذات خدا رسیده ایم و فلاسفه و حکماء چه بسیار
بیچاره اند که مطلب را نفهمیده اند و اما خبر واحد نیز او مندرج است در خبر متواتر بجهت
محفوف بودن او بقرائن اما خبر متواتر همه پیغمبران و پاکان و نیکان بوده است گویان گفته اند
که خدائی هست و اما قرائن خارجیه و براهین ساطعه عقلیه آیات در آفاق و انفس است
[illegible] که تا بر حیرت و تعطلات هر گاه کسی خود را ضایع و قلب خود را مریض نکرده
باشد در آیات و انفس نظر نماید چنانچه [illegible] چنانکه در آخر

سجده [illegible] فرموده سَنُرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَفِی اَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ
الْحَقُّ یعنی زود باشد بنمائیم بندگان را آیات و آثار خود مکرر در آفاق عالم و در نفسهای ایشان
تا آنکه ظاهر شود از برای ایشان که خدا هست و حق است اما امور جزئیه از آیات در آفاق [illegible] با وجود
اینهمه افعال محکم متقن که بعقل حکیم علی الاطلاق دلالت دارد با علوم و اتمامات سفلی بکار رفته که
همه محسوس و مشاهدات پس بطریق حکماء و متکلمین حرف زدن و مردم عوام را سرگردان
کردن خصوص نفوس ضعیفه که استعداد ندارند خالی از ثمره است اینقدر بس ز آسمان نگاه کن
چنانکه خود فرموده در سورهٔ ق در آیه ششم که اَفَلَمْ یَنْظُرُوا اِلَی السَّمَاءِ کَیْفَ بَنَیْنَاهَا وَ
زَیَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ و در بدایع زمین نظر کن در آیه هفتم وَالْاَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَاَلْقَیْنَا
فِیهَا رَوَاسِیَ وَاَنْبَتْنَا فِیهَا مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ تَبْصِرَةً وَذِکْرٰی لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ و در سیر کواکب
افلاک و جریان آب و خاک و رفت و آمد شب و روز و طلوع و غروب ماه و آفتاب تأملی کن
اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَآیَاتٍ لِاُولِی الْاَلْبَابِ و در تدبیر
کشتی کشتیبان دقیقه نگر اَفَلَا یَنْظُرُونَ اِلَی الْاِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ و در بحر و کشتی دقیقه نگر
فرموده وَالْفُلْکِ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ و در مرغان نظر کن که در میان هوا بازداشته اند اَلَمْ
یَرَوْا اِلَی الطَّیْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَیَقْبِضْنَ مَا یُمْسِکُهُنَّ اِلَّا الرَّحْمٰنُ و ساعتی بسر باغ و بستان
رو و از میوه‌های رنگارنگ [illegible] بچین وَفِی الْاَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ اَعْنَابٍ
وَزَرْعٌ وَنَخِیلٌ صِنْوَانٌ وَغَیْرُ صِنْوَانٍ یُسْقٰی بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلٰی بَعْضٍ فِی الْاُکُلِ
اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ ای عزیز فَانْظُرْ اِلٰی آثَارِ رَحْمَتِ اللّٰهِ کَیْفَ یُحْیِی الْاَرْضَ بَعْدَ
مَوْتِهَا برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتری است معرفت کردگار در یک شاخ
درخت خار و در دیگری میوه آب دار و بیک جوهر با استعداد خل و خرما هر دو داده و تَتَّخِذُونَ مِنْهُ
سَکَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ و در لعاب زنبور چگونه حلاوت
و شفا نهاده یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ اِنَّ فِی ذٰلِکَ
لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ و در میان سرگین و خون شیر پاکیزه بیرون آورده و در وزی بندگان
با اصناف [illegible] خالص ساز وَاِنَّ لَکُمْ فِی الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً

نسقیکم

نُسْقِیکُمْ مِمَّا فِی بُطُونِهَا مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِینَ و خدا فرموده
در آیه شصت و پنجم در سورهٔ مؤمن که وَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ فَاَیَّ آیَاتِ اللّٰهِ تُنْکِرُونَ و اما آیات در
انفس آن آیاتی است که آدمی براه دور رفتن محتاج نیست در خودش موجود است وَفِی اَنْفُسِکُمْ
اَفَلَا تُبْصِرُونَ و خدا میفرماید فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ یَخْرُجُ مِنْ
بَیْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ باید نظر کند انسان که از چه او خلق شده است از آب جهنده که بیرون
می آید از پشت مرد و استخوان سینهٔ زن و در حدیث است که آب منی چون در رحم زن قرار
گرفت چهل روز سفید و بسته است شبیه باب دماغ پس میگردد علقه یعنی چون خون
بسته و چهل روز چنین است پس حق تعالی میگرداند او را گوشت خاییده و چهل روز
پس حق تعالی میگرداند استخوان پس میپوشاند آن استخوان را گوشت چنانکه فرموده خَلَقْنَا
الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً ثُمَّ جَعَلْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً ثُمَّ جَعَلْنَا
الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ اَنْشَاْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ بعد از چهار ماه روح در او میدمند
و انسانی میشود با این ترکیب خوش و مناظر دلکش و خط و خال و جمال و غیره فَتَبَارَکَ اللّٰهُ
اَحْسَنُ الْخَالِقِینَ [illegible] محبت
خدا او در آن داخل نکرده باشد و در حدیث است که حق تعالی چون اراده کند آنکه خلق کند
نطفه را حرکت میدهد [illegible] مرد را برای جماع و وحی میکند بسوی رحم که دهان باز
کن تا داخل شود در تو مخلوق من پس رحم دهان میگشاید پس میرسد نطفه در رحم پس چنانکه
گفتیم در رحم می شود در حدیث [illegible] استخوان که در آن رگهای مشبک است حق
تعالی دو ملک را میفرستد که ایشان را ملک خلاق گویند در رحم که خلق کنند آنچه را که خدا
میخواهد پس آن دو ملک داخل میشوند در شکم زن از راه دهان او پس میدمند در او روح
حیات و بقا او میشکافند از برای او گوش و چشم و جمیع جوارح و احشاء و امعاء او را پس
وحی کند آن دو ملک [illegible] و زینت میدهند [illegible] و اجل او را و میثاق او و شقاوت
و یا سعادت و همه احوال او را پس پر میکنند آن نامه را و میگردانند [illegible]
او را در شکم [illegible] الشَّقِیُّ شَقِیٌّ فِی بَطْنِ اُمِّهِ وَالسَّعِیدُ سَعِیدٌ فِی بَطْنِ اُمِّهِ پس چون وقت

بیرون آمدن بشود حق تعالی وحی میکند برحم که دهان خود را بگشا تا بیرون آید خلق من بسوی
زمین من پس حق تعالی ملک زاجر نام را میفرستد که او را زجر کند پس بترسد بچه از آن سرنگون
گردد که پاهای او بالا رود و سر او پایین تا آسان شود بر مادر و فرزند بیرون آمدن طفل
پس اگر در بیرون آمدن کندی کند ملک مرتبه دیگر او را زجر کند پس ترسان و کوبان شود تا بیرون
آید بسوی زمین که برکشیدن از ترس ملک و چون زن حامله شود خون حیض را خدا دو نصف کند
نصفی از او را غذای شکم طفل نمود که غذای او باشد و نصف دیگر سفید شده شیر گردد در پستان
مادر که غذای بعد از بیرون آمدن باشد که خلقکم ثم رزقکم نگه پستان را که با بسته سوراخ
کرده چنانکه فرموده در سوره جاثیه در آیه چهارم که فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون
ابعر یکرد زبان را خدا پارچه گوشتی که او را گویا کردانیده است یا حق بخود شده است دو چشم بین
چه حکمت و اساس جداو بکار رفته و گوش چه طور میشنود و اعضا و جوارح بین بچه ترکیب جمع
ترکیب یافته موافق مصلحت و سلیقه که عقل به بداهه حکم میکند که اینها نیست مگر فعل خداوند
حکیم خبیر و آنچه احتیاج و ضرورت دارد از امر معاش و معاد و غذا و لباس و غیرها حق تعالی باو الهام
نموده است یا بواسطه باو رسانیده که چگونه یکدیگر را ترتیب و ترویج نمایند و آب دهان را
شیرین کرده است تا لذت برد از غذاها و مدد کند بهضم طعام را تا نرم شود و هضم برد و آب چشم را
شور کرده تا پیه چشم را نگندد و آب دماغ را سرد کرده تا هوای که بخود میکشد سرد شود و مغز را
نگدازد و آب گوش را تلخ کرده تا اگر کرمی خواهد ببرد چون بآب تلخ رسد بمیرد و گفته اند که
در بدن انسان علما تشریح بیجها از حکمت پی برده اند و اذعان کرده اند که اعجب نبرده اند
بیشتر است از آنکه پی برده اند بنا نیم قدرت او جلت عظمته و معده را چون دیگی قرار داده و جگر را
دوان مقرر کرده که در هر لحظه زمانی غذای او را دیگ بسود طبخ مینماید و بعد از طبخ آنچه زبده
و ربدهٔ او است بجگر میفرستد و از آنجا خون شده بمجاری لطیف از آن بدل رود و از آنجا بعروق
کرد و بدن متفرق است و اینها صد و هشتاد و دو لست که اینها شرائین میگویند جاری شود و آنچه
خون است از عروق کرده ان اینها متصل است بجگر پس بحکمت الهی هر یک را آنچه باید داد بدهد
و همچنین صفرا و سودا و بلغم را در کل بدن جاری ساز از نوای اخلاط او بعد را در هر عضوی

آنچه

آنچه مقرر است حرکت بدن مزبانند و هرچه زیاده باشد دفع نماید آنچه فضلهٔ آب است بول گردیده در
بولدان در آورد و آنچه که سوراخ بار ذکر و فرج باز است چون ماسکه ماده که تا آدمی اراده نکرده
دفع نشود و آنچه فضلهٔ طعام است از روده ها روان کردانیده تا قریب بمخرج و چون ماسکه حفظ
نماید و چون اراده دفع نمودن کند قوهٔ دافعه او را دفع کند پس چون ماسکه ضعف بهم رساند
سلس البول و اسهال میشود و اگر در قوهٔ دافعه ضعفی بهم رسد حبس البول و قولنج و سایر امراض بهم
رسد همهٔ امراض بدنیه از ضعف این دو قوه است و حفظ بدن موقوف باین دو قوه است و آنچه
از حکمتهای است و آنچه حق تعالی در اندرون انسان خلق کرده از احشا و امعا و شش و دل
و جگر و باد زدن شش دل را و امثال آنها بغیر از علام الغیوب کسی درست نداند و نخواهد
دانست ایشان از اینها و چون عاجز کی شناسی خدا را هر که من عرف نفسه فقد عرف ربه
پس هر که خود را شناخت بفنا شدن خدا را شناسد بباقی بودن و هر که خود را شناخت بعاجز
بودن خدا را شناخت بقادر بودن و هکذا و اما برهان بر توحید و یگانه بودن خدا آنکه
پیوستگی اجزاء عالم و امداد نمودن هر جزوی را دیگری و او منتفع شدن هر یک از دیگری
و خدمت نمودن هر یک از نباتات و حیوانات دیگری را و افراد بنی نوع انسان یکدیگر را در زراعات
و تجارات و مکاسب دلیل است بر آنکه خالق اینها یکی است که اگر زیاده بر یکی بود صانع این
نوع اتصال نبود و تدبیرات اینقسم کامل نبود و موجودات اینطور هم نپرداختی و تمام نشدی
بلکه هر یک دیگری را ضد شدی و این زمین و آسمان فاسد شدی لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا شاهد است و دیگر صنعت هر یک از الهه از هم ممتاز بودی و دیگر هر یک از مخلوق
خالقی بود دیگری نفوق میشودی اذا لذهب کل اله بما خلق و لعلا بعضهم علی بعض و اگر خدای
دیگر بود پیغامبری یا کتابی و رسولی بفرستد و مثل کان را اینها که خود بخوانند و آثار و ملک و صنعت
هویدا نماید هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین من دونه و جبل هر ذرهٔ از ذرات
شهادت بر واحد بودن خدا میدهد وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد هر گیاهی
که از زمین میروید وحده لا شریک له گوید اگرچه توحید چهار قسم است توحید الذات دلیل
بر آن لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد است توحید الصفات دلیل بر آن لیس کمثله

شیء است توحید الافعال شاهد بر آن هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین من دونه است
توحید العبادة گواه بر آن و لا یشرک بعبادة ربه احدا است اما ایجاد و یگانه صفات چند دارد
بعضی را صفات ثبوتیه خوانند که اینها را صفات جمال و جلال نیز گویند و اینها مشهور آن است
که خدا قادر و عالم و سمیع و بصیر و حی و مرید و کاره و متکلم و صادق و ازلی و ابدی است اما
قادر است باینطور که هر کار که خواهد میتواند بکند و در افعال خود مجبور نیست مثل آتش
که در سوزانیدن مجبور باشد و دیگر آنکه هر چه خواهد بکند و در افعال عاجز نباشد اگر حکمتش
مقتضی کردن باشد مثل آنکه اگر چندین عالم دیگر خواهد ایجاد کند میتواند و فعل قبیح و ظلم نتواند
بکند اما از راه قبح آن نکند و دلیل بر آن آنست که اگر قادر نباشد لازم آید که عاجز باشد صانع
عالم و صاحب این اساس چگونه می تواند که عاجز باشد و اما عالم است باینطور که هیچ بر او پوشیده
نیست از آنچه شده و میشود و علم خدا همه یکسان است و دلیل بر این آنکه کسی که این عالم را آفریده
چگونه میشود که علم بآنچه خلق کرده است نداشته باشد بدیهی است که هر که هر چه را خلق کرده است
بر او مطلع است و کسیکه علم و قدرت بدیگران بدهد خود پس قادر و عالم نباشد نمی شود
و کیفیت علم الهی فکر کردن صورت ندارد همین قدر کافی است که بدانی که علم خدا از قبیل علم
بنده نیست انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و نمیتوان کشف کرد علم خدا بچه
طور است که عین اشیاء در نزد او حاضر بود زیرا که لازم آید که شخصی من عنده ارسال الخلق بوده
در ازل با وجود حق تعالی قرین بوده و انحلال بدیهی عقل است بلکه از کیفیت علم حق تعالی
ما راهی کرده اند علم خدا و سایر صفات کمالیه عین ذات خداست و ذات قایم مقام این صفات
و در ذات خدا فکر نمودن بغیر از غرق شدن در دریای ضلالت ثمره ندارد اما سمیع و بصیر است
یعنی شنیدنیها را میشنود و دیدنیها را می بیند نه بچشم و گوش زیرا که اگر بگوش و چشم ببیند
لازم میآید که محتاج باشد پس حقیقت این دو صفت بعلم برمیگردد و اما حی یعنی زنده است
تا آثار علم و قدرت از او ظاهر شود پس هر که عالم و قادر است حی خواهد بود پس این صفت بعلم
و قدرت برمیگردد اما مرید و کاره یعنی باختیار خود کاری میکند و ترک میکند هر کاری که می
کند علم بحکمت آن باعث حصول این کار می شود پس برمیگردد این دو صفت بآنکه حق تعالی قادر و مختار

و عالم

و عالم بمصالح همه امور است و این دو صفت هم بعلم و قدرت برگشت و ارادهٔ خدا نه مثل
ارادهٔ ما است که شوق و خواهش نفس و کسیم و آن محرک ما شود و بعد یک عزم بآن میکنیم و او را عمل می
آوریم بلکه همینکه حق تعالی کار را اول علم دارد که وجود فلان در فلان وقت مصلحت است
همین ارادهٔ خدا است و همین ایجاد میشود و از لحاظ دیگر ظاهر میشود که اراده همین ایجاد
و این صفت فعل خدا نه صفت ذات و الله بعلم و اما متکلم پس مراد خلق کلام است مثل قرآن
پس صفت فعل خدا است و اگر مراد علم باین کلامها است پس آن برمیگردد بعلم و قدرت و این صفت
کمال است و اما صادق یعنی راست گو و راست کار است پس این صفت فعل خدا است یا معنی
آنست که دروغ نمیگوید پس صفت سلبی است و دلیل بر این آنکه دروغ قبیح است بدیهه عقل
و دروغ مصلحت آمیز هم از او سر نمیزند زیرا که آن ناشی از قبح نیست و او عاجز نیست که در دروغ
دفع فساد بر اینکند و اما ازلی و ابدی یعنی همیشه بوده است و خواهد بود و دلیل بر آنکه اگر
حادث باشد یا فنا را بر او روا باشد پس واجب الوجود نخواهد بود و وجود او از غیر خواهد بود
پس خدای او دیگری خواهد بود که او را ایجاد کرده است اما صفات سلبیه که از صفات تنزیه
خدا اگر باید از خدا نفی کرد و اعتقاد کرد که با خدا نیست اول آنکه شریک ندارد و دلیل بر این
بسیار است و آنچه پیش گذشت دلیل بر توحید اعاده ضرور نیست دوم مرکب از اجزا نیست
نحوی از مثل دست و پا و غیر آن و نه عقلی آن مثل حیوان و ناطق که اجزای عقلی انسان است
سوم جسم نیست که قابل طول و عرض و عمق باشد و عرض نیست مانند رنگ و بو و طعم که محتاج
بمکان و محل [illegible] نیست زیرا که مرکب محتاج است باجزای خود و جسم محتاج است
بمکان و عرض محتاج است بمحل و خداوند نمیتواند که محتاج باشد و اگر اینها غیر [illegible] وارد
پس او خدا نخواهد بود چهارم شبیه و نظیر و معین ندارد و اگر اینها داشته باشد شریک او خواهد
بود و این بطلانش معلوم شد پنجم دیده نمیشود نه در دنیا و نه در عقبی زیرا که چیزی را
بدیدهٔ سر میتوان دید مگر آنکه در برابر باشد و در سمت مولهم باشد و این لازم میآید که خدا
مکان باشد و آن نقص و احتیاج لازم میآید و قرآن مجید هم باین ناطق است که فرموده لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار و بعضی آیات که ظاهر اینها بر خلاف این دلالت میکند تاویل

دارد و مراد دیدن دل و دیدن بصیرت است یعنی یقین کردن بخدا این است مقتضی دیدن دل سیم
انکه خدا محل حوادث نمیشود یعنی لذت و الم و خواب و بیهوده و حوادث و پیری و اما منکب ازو که
او نیست زیرا که همه اینها نقص و عیب است چهارم انکه حق تعالی در چیزی حلول نمیکند
داخل نمیشود و بصورت چیزی ظاهر نمیشود و با چیزی یکی نمیگردد چنانکه طایفه صوفیه
بعضی از اینها قایلند که در عارف حلول میکند و با یکی میشود و یا بصورت او ظاهر میگردد
چنانکه مذهب نصاری هم چنین است در خصوص عیسی و مذهب غالیها در خصوص علی
علیه السلام و علی اولاده و هیچ یک نیست زیرا که بعضی از اینها محال است چون یکی شدن دو چیز
و بعضی مستلزم نقص و احتیاج است چون سایر اینها و حق تعالی دنیای بوده است که با او هیچ
چیز نبوده است پس در قدیم بودن شریک ندارد و باجماع همه دینها یا اکثر اینها این بود صفات
سلبیه حق تعالی دویم از اصول دین که از بعضی اصول مذهب گویند عدل است و این مقصد
فعل خداست یعنی حق تعالی راست رفتار و کردار است و ظلم نمیکند و ظلم روا ندارد و بی
استحقاق مواخذه و عقاب نمیکند و برهان آن انکه با ظلم قبیح است و از کردن ان لازم می
آید یا جهل خدا یا عجز خدا و یا احتیاج خدا یا فاعل عبث بودن خدا زیرا که اگر ندانند قبح جاهل است
و اگر میدانند و نمیتوانند که نکند پس عاجز است یا میتوانند که نکند اما محتاج است بکردن آن پس
محتاج است و اگر احتیاج میکند پس عابث است و سفیه است و این همه مستلزم نقص و
عیب است پس خالق عالم از همه اینها بری است پس باطل شد مذهب اکثر اهل سنت که ایشان را
اشاعره مینامند و میگویند که افعال بندگان مخلوق خداست و خدا بر دست ایشان چیزی شر
میکند زیرا که این مستلزم جور و ستم است و این باطل است و وجه قبح ان انکه حق تعالی بندگان را
امر و نهی کرده و وعده ثواب و وعید عقاب فرموده پس هرگاه بنده مجبور است و قوت بر فعل
ندارد پس بگو بندگان و تکلیف بر ترک معصیتی که قدرت بر ترک ان ندارد میکند و این بسیار
قبیح است و خدا در قران مکرر مدح مومنان کرده بر فعل ایشان و نسبت افعال را به بندگان
داده و ازخود دور کرده و مذمت عاصیان کرده که وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
پس بنا بر مذهب اهل سنت مدح و ذم هیچ راهی نمیدارد و اما بعضی از ایشان که ظاهر افعال را

96
بر جبر میکنند چون که منافی با عقل که حجت خداوند است و منافی اخبار و آیات محکم و از قرآن حجت
که تاویل میشود و مشهور علما باین طور تاویل کرده اند که مراد از هدایت توفیق و مراد از اضلال
خذلان است مراد یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ وَیُضِلُّ اللهُ مَنْ یَشَاءُ و توضیح این مطلب آنست که چون
حق تعالی بنده را مختار خلق کرد و با او عقل داد که در مجمل عقل و جهل گفته شد و لکن شهوت
هوا نیز او را داده که باعث هلاکت او میشود و اما و منار یکه موجب نجات است چون مخالفت
انسان است و مشتمل بر محنت و مشقت بسیار است نفس از او گریزان است اِنَّ الْاِنْسَانَ
حَرِیصٌ عَلَی مَا مُنِعَ و ان رفتار و ظاهر حالی از محنت است بهوا و خواهش و لذت نفس با ثابت
مثل خوردن و آشامیدن و خوابیدن و جماع کردن و بزرگی کردن و آزار و وده گرفتن
و منازکردن و اجتناب از محرمات نمودن نفس بان مایل نیست هرگاه که او را باکمال و عیب متقضی
لذات و شهوات عالی کرم و بزرگی و مشقت بسیار نمود بطاعت و عبادت بپردازد جناب
اقدس الهی لطف خود را شامل حال او میکند و فاید توفیق را معین او میکند و او را در عمل
یاری میدهد و هرگاه بعکس ان عقل را پشت سر افکند و متابعت نفس نمود و بشهوات دنیا
برسد و از طاعت رو گرداند مستوجب انست که خدا او را بخود واگذارد و مع ذلک حق
تعالی باز لطف خود را معین او میکند و پیغمبر و امام برای او تعیین میکند و واعظ او را منع
میکند با وجود عقل و همه این الطاف و مواعظ و نصایح چشم از لذات فانیه نمیپوشد او را
بخود حق تعالی رو میگرداند پس خدا او را بخود وا میگذارد و او را یاری نمیدهد در ترک
معصیت ان معنی او توفیق بود و این معنی دویم خذلان بود و از هیچیک اینها ظلم لازم نمیاید
و نفی لازم نمیاید پس معلوم میشود که خدا را در افعال بندگان مدخلیتی هست لکن بجبر نمیرسد
و در تفسیر حدیث مشهور که مابه النزاع علما و اعلام است همین را گفته اند حدیث آنست
که لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ اَمْرٌ بَیْنَ الْاَمْرَیْنِ یعنی نه جبر محض است که بنده را هیچ اختیاری نیست
و نه تفویض که خدا را در فعل بنده مدخلیتی نبوده باشد بلکه امر بین میانه این دو امر که حق تعالی
هم فی الجملة مدخلیتی در افعال عباد هست یا انکه امر ثالث است مثل آفتاب و شعاع او و سایه
که متصل بدیوار است علی الظاهر و چون برای عوام هم نوشته شده زیاده برین هم اگر حرف زنیم موجب

لغزش عوام میشود و الا پر ظاهر است که برای خواص باید بیش از این تحقیق بشود و حدیث را بطور دیگر
معنی کرده اند که هزار ان است و انتفاع علم امیر المومنین ع فرموده الملک علی الطریق و یاخذ
بک المضیق این غلبک بالعقل لا یکفی و فرموده لو کان الفعل فی الاصل محتوم لکان الفاعل
فی القصاص مظلوم سیم از اصول دین نبوت است و برهان ان انکه بنی نوع انسان بسبب اکل
و شرب محتاجند بمعاشرت بایکدیگر و در معاشرت بالضروره تعدی حاصل میشود و مغصاب
اموال و لعقال حق و دفع دعاوی مشکلات رو میدهد و در صورت تعدی بناهت
که قتل و جرح و اتلاف جوارح و اتلاف اموال و هتک اعراض رو میدهد و در علاج ان
انسان عاجز پس ناچار است که کسی از جانب خدا باشد که عالم بحکم همه اینها باشد و عالم بنظام
داشته باشد و فساد و فتنه را دفع کند و علم او بطریق ارشاد و الهام حق تعالی باشد و چنین
کسی را پیغمبر گویند و دیگر انکه چون افعال الهی بیغایت نیست و غرض از خلق عالم باید مقصودی
که لایق حکیم باشد در نظر باشد و پس ظاهر است که خلق کردن بندگان برای اعانت خود یا
منتفع شدن از اینها نبوده زیرا که او نه عاجز است و نه محتاج پس باید برای نفعی باشد که بایشان
برساند و این در دار دنیا بغیر الم و محنت و درد و غم چیزی نیست و انچه بنظر لذت مینماید
هیچیک از اینها لذت نیستند بلکه دوای دردها مثل نان خوردن که دوای درد گرسنگی
و اب خوردن دوای درد تشنگی است و هکذا و بر فرض که اینها لذت باشند در پهلوی
اینها هزار زهر الم موجود که ان را بر انها ناگوار میکند و هرگاه صد سال کسی خوش گذران
کند در دم مردن بغیر شبیه بخواب دیدن از برای او چیزی نیست پس نتواند مقصود الهی
از خلقت بندگان این فیض فانی باشد پس باید برای فیض دائمی باشد که لایق جناب الحکیم
و چون این دنیا بالضروره فانی است پس باید سرای دیگر باشد که فیض او ابدی و راحت
و الم نداشته باشد و لذت او بی زوال باشد که ان بهشت جاوید و رضوان رب مجید است
و چون لطف خدا مقتضی است که فیض را کامل باشد و بسیار بدیهی است که عطا در عوض
استحقاق بموقع تر است چنان قرار داد خدا که این فیض در عوض عمل باشد پس بندگان را
تکلیف نمود بتکالیفی چند که چند روزی که در دار دنیا هستند بعبادت حق تعالی بپردازند

97
بعد از انکه ایشان را بهشت داخل کرد و با حور العین هم آغوش و با انبیاء و اوصیاء همدوش
کردند و شعوف باشند باینکه این نعمتها عوض طاعت ایشان است و چون طریق بندگی
کامل موقوف بالهام و اعلام خداست و بندگان را استعداد نیست که بی واسطه ساحت
کبریائی او در یابند و مطلبی استعلام کنند لهذا راست از جنس انسان شخصی را برگزیند که
صاحب جهات مقدسه و صاحب کمالات بشریه هر دو باشد که از جهات اول ارتباطی بجناب
اعلا باشد که احکام از جناب اقدس الهی اخذ کند که از واسطه ثانی بمناسبتی که با خلق دارد
بندگان خدا القا کند با ایشان گوش و ایشان باو انس باشد انجا بشود و انجا گوید و خدا پیغمبران
خود را در ظاهر از جنس بشر و در باطن مباین از اینها قرار دهد پس ان بزرگواران مقدسان
در روحانیات هُمُ الْاَنْوَارُ الْمُقَدَّسَةُ الْاِلٰهِیَّةُ الْمُودَعَةُ فِی هَیَاکِلِ الْبَشَرِیَّةِ گویند کانما
بشر مثلکم تا انکه طبایع بشر از ایشان نفرت نگیرد و انس بگیرند با ایشان و همین اشاره دارد
ایه مبارکه وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ و ایشان صد
بیست و چهار هزار و چند سید و افضل ایشان پیغمبر ماست و در پیغمبر چند چیز شرط است
عصمت و افضل بودن از همه امت در همه صفات زیرا که اگر معصوم نباشد محل اعتماد نخواهد
بود زیرا که پیغمبر حافظ شرع خداست و هرگاه مفضول باشد عقل قاطع حکم میکند که قبح
تقدیم مفضول بر فاضل و در نسب و حسبی نباشد که طبیعتها از او نفرت نکند و قدر عصمت
هم مجبور نیست و الا عصمت برای او کمالی نخواهد بود و معرفت پیغمبر حاصل میشود بظهور
معجزه و خارق عادات که بشر از آوردن مثل ان عاجز باشد مثل مرده زنده کردن و شق
ماه و عصا اژدها کردن و اما در شناختن پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و اما در شناختن
پیغمبر ما که محمد بن عبدالله ص است شکی و شبهه در تولد او نیست و در دعوی پیغمبری او
شبهه نیست و در طبق مدعا معجزه ظاهر ساخت بلکه اینها از جمله متواترات و یقینیات بلکه
بدیهیات است مثل علم با بنا القرنین و رستم و فرعون و امثال ان و از جمله معجزه پیغمبر
ما که الحال موجود است قرآن است که نسبت بانجناب نیز متواتر و یقینی است و اما انکه
معجزه است بجهت انکه فرموده اگر در پیغمبری من شک دارید بیاورید مثل یک سوره ان را

ملکه یکبوره با وجود انکه علم بلاغت در ان زمان شیوع داشت هرچند سعی کردند مثل یک سورهٔ
کوچکی بیاورند نتوانستند اورد و اگر میتوانستند این همه بلاها و جورها را بخود قرار نمیدادند مثل کشته شدن
و اهل و عیال خود را باسیری دادن و هیچ عاقلی از ارباب اشان نمیکنند امرها و امرهای دشوار را
اختیار کند و بلاغت قران بحدیست که ممکن نیست که مثل ان بیاورند و الغرض هر محصل بعزم
وجه بلاغت از انکه ذکر کردیم اعاده از انکار او بلا طائل است و دیگر انکه ان بزرگوار مکتب نرفته
و درس نخوانده و چیزی نانوشته علوم و اداب اورده بغیر از انکه از جانب خدا باشد وجهی
نیکو ندارد و الله اعلم مع انی قد علمت قدری از فضایل ان خواجه دو سرا ذکر کنیم بسیار
بموقع و بجا است و بعضی از اخبار است که از نور مقدس او هفت دریا افریده شد اول دریای
علم دویم حلم سیم صبر چهارم عقل پنجم نور ششم قدرت هفتم تحمل و در هر دریای این نور
نود و هزار سال خدا را تسبیح گفت پس خدا نور پیغمبر را حرکت داد صد و بیست و چهار هزار
قطره چکید از هر قطره نطفهٔ پیغمبری افرید از چشم راست او دو قطره چکید جبرئیل و میکائیل
افریده شد و از چشم چپ او دو قطره چکید اسرافیل و عزرائیل افریده شد و از گوش راست
او دو قطره چکید لوح و قلم افریده شد و از گوش چپ او دو قطره چکید عرش و کرسی افریده
شد و از کف راست او هشت قطره چکید هشت بهشت افریده شد و از کف چپ او دو
قطره چکید ماه و افتاب افریده شد و از کف دست راست او چهار قطره چکید باد و [illegible]
و برق و رعد و صور و خاتم افریده شد و از دست چپ او چهار قطره چکید سدرة المنتهی و
طوبی و ادم و حوض کوثر افریده شد و چهار قطرهٔ دیگر چکید باد و اب و اتش و خاک افریده شد
باد عیب او کبر بانی است اب عیب او تا پاکی شود و اتش عیب داشت که باد او را روشن میکند
و اب او را خاموش میکند و خاک عیب است خدا خاک را اختیار کرد و بجهة تکلیف ادم را از او خلق
کرد و مخلوط ساخت بان سه چیز دیگر و هر کس اب در مزاجش غالب است گاه در غضب است
گاه در رافت و هر که باد در مزاجش غالب است بسیار سعی کننده است و هر کس اتش در مزاجش
غالب است حرام خوار و ظالم است و هر کس خاک در مزاج او غالب است متواضع و شکسته نفس است
و الله اعلم چهارم از اصول دین امامت و برهان ان انکه شخصی که [illegible] باید وحی باشد بیا [illegible] داشت

در هر زمان و هر وقت وجود او موافق حکمت نیست اگرچه حق تعالی بر همه چیز و همه وقت
قادر است و بندگان را شریعتی تازه در هر وقت در کار نیست بلکه شریعت محفوظ مدتها کافی
است بلکه باید شرع را حافظی مجاهد و اکثر امت در ان تصرفات نکنند بمقتضای اغراض فاسد تا بتلبیس
مثل انکه رواج دادند ان را از میان برود و از امام مراد کسی است که پیشوای همه خلق باشد در نیابت پیغمبر
در امور دین و دنیا که در دفع مفاسد لازم است بسیار ضرور است خصوصا بعد از جناب خاتم
الانبیاء که دیگر پیغمبری نخواهد بود علی الخصوص که انجناب مبعوث بر جمیع خلایق از جن و انس بود
تا روز قیامت و هنوز از مردم عالم با صلاح نیاورده بود مگر قلیلی که از دار [illegible] دنیا رحلت
فرمود و ان قلیل که اسلام آورده بودند اکثر ایشان منافق بودند پس راهنمای کامل میباید که
ایشان را باطاعت خود نزدیک کند و از معصیت دور کند و داد مظلومان را از ظالم می
گرفته باشد و بغیر از ان ضعیفان و عاجزان میرسیده باشد و میباید ممتاز باشد بکمالی چند
که در غیر او نباشد مثل پیغمبر که گفتیم و هر پیغمبری وصیی دارد و وصی و جانشین پیغمبر ما بلا
فصل علی بن ابیطالب است ان واقف معراج لاهوت و عارف مدارج ناسوت قاضی بحکم
قضا و قدر صاحب راز حضرت سید البشر اسماء و صفات الهی لایق مرتبه خلافت و پادشاهی
منصوص بنص من کنت مولاه فعلی مولاه دانای علوم اولین و اخرین و جامع کمالات بنص
سید المرسلین صاحب خلعت انا مدینة العلم و علی بابها چونکه امام افضل باشد و چون
باجماع شیعه و سنی علی افضل بود من حیث العمل و العلم پس باید علی علیه السلام امام باشد نه غیر او زیرا
که عقل حاکم است بانکه تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است و شبهه نیست که علم و زهد و شجاعت
و تقوی و عبادت و سخاوت و جود و مروت و معروف و حلم و سایر کمالات جسمانی و روحانی
و بزرگی نسب و اختصاص قرب بجناب رسول صلی الله علیه و اله همه بحد از بیان است و ایثار
از برای او [illegible] از خلفا و سایر امت بود بغیر از علی ع و دیگر انکه دلیل عصمت نبوت و امامت
یکی است و باتفاق ائمه دوازده امام معصوم بودند و غیر از ایشان معصوم نبودند پس باید
ایشان امام باشند که امامیه بعصمت ایشان قائلند و دیگر انکه سنیان در کتابهای خود احادیث
بسیار از پیغمبر ص نقل کرده اند که ائمه دوازده اند و همه از قریشند و در بعضی هست که خلافت

قریش باقیست تا روز قیامت و باید بعد شرایط هیچکس قایل نشد غیر از جماعت شیعه چونکه
امام باید دوازده باشد خدا فرموده ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله
یوم خلق السموات و الارض منها اربعة حرم قال النبی الائمة بعدی اثنا عشر من زاد او
نقص فقد کفر منها اربعة حرم قال اولهم علی و رابعهم علی و ثامنهم علی و عاشرهم علی و اخرهم
مهدی ع این صریح مضمون مطلب است پیغمبر و اهل بیت او بسیار از غایب شدن امام دوازدهم و از تمام
و بسیار خبر داده اند از جمله سید الساجدین ع فرموده غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد بود
و اهل [illegible] زمان او که انتظار او کشند بهترین اهل زمان خواهند بود زیرا که خدا عقل و
فهم [illegible] بایشان داده که غیبت مثل شاهد شده پیش ایشان و خدا ان جماعت را ثواب کسی
داده که در پیش رسول جهاد کنند و ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما باید براستی و درستی
کنندگان [illegible] بدین خدا در پنهان و اشکار و حضرت صادق ع فرموده که هر که انتظار قایم بکشد
و بمیرد بمنزله کسی است که در خدمت حضرت رسول ص شهید شده باشد و چون حضرت نام صاحب را
میبردند برای تعظیم او میخواست عجل الله فرجه و سهل مخرجه و صد و پنجاه حدیث علمای ما از
کتابهای اهل سنت در باب صاحب الامر نقل کرده اند و احادیث که شیعیان در کتب خود از امامان
حق نقل کرده اند از هزار بیشتر است و قطع نظر از احادیث عقل حاکم است که هر زمان امامی [illegible]
معصوم که محل اعتماد باشد و این قبل از این گفته شد پنجم از اصول دین معاد است یعنی زنده
شدن بعد از فوت و تعلق گرفتن ارواح بجمیع ابدان و دلیل بر این که سرای دیگر باید باشد که در انجا
نیز زنده کان باشد و پاداش اعمال باید داده شود و نیکوکار و بدکردار بسزای خود برسند هم عقلی
و هم نقل اما دلیل عقل پیش از این اشاره شد در خصوص اثبات نبوت لکن برای توضیح این مطلب
اعاده می کنیم بعد از انکه کسی خدا را شناخت و دانست که او حکیم و عادل است یقین میکند که بود
معاد زیرا که خدا خلق عالم و ادم را عبث نکرده و باید غرضی در ان خلق باشد که عاید خلق شود زیرا
که خود غنیست و ان عوض که برای خلق است در دنیا نیست زیرا که در دار دنیا بغیر محنت و الم چیزی
نیست و این چیزها نفع [illegible] چند اند قابل ان نیست که مطمح نظر خداوند کریم باشد و اگر واقعا
غرض خداوند این باشد کار او لغو و عبث بلکه ظلم خواهد بود و دیگر انکه در این نشاه افراط و تفریط

و ظلم و اظلام و [illegible] و بی مالی و اندوه و غم و درد و الم برای بعضی کسان بدون بعضی است و هر گاه
نشاه دیگر نباشد که در ان تلافی شود و داد مظلوم از ظالم گرفته شود و عزیز بغیر حق ذلیل و ذلیل
بغیر حق عزیز گردد لازم میاید خداوند [illegible] ظلم روا داشته تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
و دیگر این تکلیفات خدا بر بنده برای ترقی کردن بنده است از حضیض حیوانیت باوج ملکیت و انسانیت
هرگاه نشاه دیگر نیست که ثمرات ان ظاهر شود لازم میاید که محمد بن عبدالله ص که این قدر زحمت
کشید با ادنی مردمان که هیچ زحمت نکشیده بلکه با هزار معصیت کار مثل کشتن امام ع باشد یکسان
باشد و کلام مجید دلیل نقلی این امر است و ایات بسیار دیگر افحسبتم انما خلقناکم عبثا و
انکم الینا لا ترجعون و این ایه در سوره مبارکه مؤمنون مذکور است از حکیم ارسطو پرسیدند
که خدا حکیم است گفت بلی گفت انچه فعل است که جوان باین خوبی و رعنائی و خوش صورتی
خلق میکند و میمیراند و داخل قبر میکند [illegible] ارسطو گفت که قبض مقتضی
انست که او را [illegible] یعنی که شیشه گر سنگ را شیشه میکند و شیشه را
بلور و بلور را الماس میکند و لقد علمتم النشاة الاولی فلو لا تذکرون یا ایها الناس ان کنتم
فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة تا قول جل ذلک بان الله هو الحق و انه
یحیی الموتی و انه علی کل شیء قدیر و ان الساعة اتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی
القبور حالا قدری در حشر و نشر خلائق صحبت بداریم بدانکه هر که در اینجا هرچه میکارد می درود
تا در قیامت [illegible] در بالای سر مردمان و زمین [illegible]
ان جماعت که بشفاعت پیغمبر داخل شوند و حق بر گردن پیغمبر ثابت کرده باشند و حضرت
رسول ص فرموده که انی شافع یوم القیمة لاربعة اصناف و لو جاؤا بذنوب اهل الدنیا رجل
نصر ذریتی و رجل بذل ماله لذریتی عند المضیق و رجل احب ذریتی باللسان و القلب
و رجل سعی فی حوائج ذریتی اذا طردوا او شردوا فرموده که بتحقیق شفاعت بکنم روز قیامت
چهار طایفه را اگرچه بیایند با گناه همه عالم اول کسیکه یاری کند ذریه مرا و دیگر کسی که بذل
مال خود را بذریه من در وقت تنگدستی و دیگر کسی که دوست بدارد ذریه مرا بقلب و لسان
و دیگر کسیکه سعی کند در حوائج ذریه من هرگاه رانده شوند از شهر خود یا از خانه ارباب دنیا

درمانده شوند و یا دور کرده شوند از حق خود و یا متفرق شوند و مقتضی عنایت ایشان را و یا عقوبت
نماید ایشان را و یا مردم از اطاعت ایشان بیرون روند پس ای مومنان فرزندان سادات را احترام
دارید و یاری نمایید و یاری دهید قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ایشان را دوست
بدارید و معامله با ایشان کریمانه است و هر گاه کسی با کریمان معامله کند مغبون نشود و هر که
حق ایشان غصب کند چنان است که ایشان را نشناخته و با آل محمد ستم کرده است و غصب کرده است
حق مادر ایشان فاطمه علویه را فی الحقیقه ظلم از این بدتر که اولاد علی گرسنه و برهنه باشند و دیگران
بگذرانند و مال ایشان در نزد کسانی باشد که دعوی شیعگی ایشان میکنند و امید شفاعت
از ایشان دارند چگونه آرام دارند و اولاد خاتم الانبیاء مثل جوجه مرغ گرسنه باشند و بلرزند
و بتجربه معلوم شده که این مال صرف طاعت نخواهد شد و تلف می شود یا در حیات ایشان یا
در ممات ایشان ذکر حق تعالی حق واجب کرده او را و میابست این را بفهمند و انصاف
دهند که این برادر مومن ما است و این اولاد پیغمبر ما است و ما امیدواریم و او را ما را اسباب خدا
خوش نباید کرد او را و اهانت بکنیم حالا بشنو حدیثی انشاء الله بر خلاف گذشته احسان بذریه
پیغمبر میکنی و آنچه قبل از این کرده پشیمان نخواهی بود علامه حلی ره در کتاب کشف الیقین
فی فضایل امیر المومنین ع حکایتی از ابن جوزی که از علماء اهل سنت است و حنبلی مذهب است نقل
کرده باین مضمون که ابن جوزی گفت که علامه در کتاب ملتقط و آن کتابی از جدم ابو الفرج بن جوزی است
که بوده در شهر بلخ مردی از علویین یعنی از اولاد امیر المومنین ع زنی و چند دختر داشت پس بعد از چند
گاه آن مرد وفات کرد پس آن زن دختران را از ترس شماتت دشمنان برداشته رفت بشهر سمرقند
از قضا وقتی رسید که هوا بسیار سرد بود پس آن زن دختران را داخل مسجد کرده رفت که چاره قوتی
کند در آن اثنا دید مردم را که اجتماع بر سر شخصی کرده اند پرسید که این کیست گفتند که این شیخ
البلد است یعنی حاکم شرع مسلمانان است پس آن زن گفت ... حال خود را از برای او شرح کرد
در جواب گفت اقیمی عندی البینة انک علویة یعنی برو شاهد بیاور که تو سیده علویه ... ملتفت
نشد بسوی من و محتمل است که آن شیخ خواست که او را از سر خود باز کند و بالجمله از نزد او برگشتم
از او مایوس شدم و عود میکردم بمسجد ناگاه دیدم در عرض راه شخصی را که نشسته است بر دکان

و گرد او جماعتی ایستاده اند پرسیدم که این کیست گفتند که این ضامن البلد است و مجوسی است گفتم از ناچاری و اضطرار
باو بگویم حال خود را و آنچه واقع شده بود میان من و حاکم شرع مسلمانان با او گفتم پس آنگاه مجوسی
کرد خادم خود را و گفت برو بزن خود بگو که لباس بپوشد و بیرون آید دیدم که زن او بیرون آمد
و با او کنیزان بسیار بودند گفت بزن خود گفت که همراه این زن برو و بفلان مسجد و دخترهای او را
بیاور بخانه پس آمد با من و دخترها را برداشتیم و آمدیم و حجره در خانه خود برای ما خالی نمود و ما را
بحمام برد و لباس فاخر بما پوشانید و برای ما الوان طعام آورد و آن شب بهترین شبها بود نزد
ما و چون نصف شب شد حاکم شرع مسلمانان در خواب دید که قیامت بر پا شده و لوای حمد را
برافراشته کرده اند و قصر عظیمی از زمرد سبز دید پرسید که این قصر از کیست گفتند از مرد مسلمان
موحدی است پس بخدمت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد پس آنجناب روی مبارک را از او گردانید
گفت یا رسول الله روی از من میگردانی و حال آنکه من مسلمانم حضرت فرمود اقم عندی البینة
انک مسلم شاهد بیاور که تو مسلمانی پس وا ماند از کلام حضرت سید الانام چرا که مانند حضرت فرمود
انسیت قولک للعلویة وهذا القصر للشیخ الذی هی فی داره آیا فراموش کردی سخنی که با
سیده علویه گفتی بدانکه این قصر از آن شخصی است که آن سیده امشب در خانه او است پس
از خواب بیدار شد دید که خاک عالم بر سر او شده است طپانچه بر مغز خود زد و گریست و دوان
در آن شب غلامان خود را در شهر متفرق ساخت حتی آنکه خود نیز بیرون آمد بتفحص آن سیده علویه
پس کسی او را خبر کرد که در خانه فلان مجوسی است پس او بخانه مجوسی آمد بدر خانه او و گفت این العلویة
این سیده علویه کجاست گفت نزد من است گفت میخواهم او را از آن مجوسی گفت ما الی هذا
من سبیل پس گفت این هزار اشرفی را بگیر و او را تسلیم من کن گفت بخدا نمیکنم اگر
صد هزار اشرفی بدهی پس چون اصرار او کرد گفت المنام الذی رأیت انت رأیته انا ایضا آن
خوابی که تو دیدی من هم دیده ام والقصر الذی رأیته لی خلق و آن قصر که تو دیدی از برای من خلق
شده و تو با این اسلام مفتخری بر ما دیگر والله ما نمت ولا احد فی داری الا وقد اسلمنا کلنا
علی ید العلویة بخدا قسم که خواب نکردیم من و نه اهل بیت من مگر همگی مسلمان و بدست آن سیده
علویه همه مسلمان شدیم و این به برکت این زن بوده و پیغمبر را در واقعه دیدم که بمن فرمود که

این قصر از تو و از اهل بیت تو است بسبب آن احسان که بسیده علویه کردی و شما از اهل بهشتید
و حق تعالی شما را مومن خلق کرده است ای عزیزان در بیان احسانها احسانی بهتر از گریستن
بر مصیبت جناب امام حسین ع نیست و یاری کن غم امام حسین را بگریه کردن مسلمانان این کس
دلش بر آن بزرگوار سوخت و ایشان را طعام داد و مکافات خود را بچشم خود دید وای بر آن
کافران که دختران امام حسین را اسیر کردند و بکوفه بردند و ایشان را گرسنه و تشنه میگذاشتند
و منع آب و نان مینمودند اگر خواهی بدانکه اگر گریه کنی یاری جناب علی بن ابیطالب ع و فاطمه کرده
این حدیث را بشنو شخصی از قبیله بنی اسد در کنار نهر علقمه زراعت میکرد و بعد از رفتن لشکر
از ابن سعد ملعون بجانب کوفه و غرائب بسیار از شهداء آنحضرت مشاهده شد و مکرر میشنیدم
ذکر نمود گفت از آن جمله بدنهای شریف بود بر زمین و بوی مشک و عنبر بمشام میرسید و
ستارههای آسمان بنزد آن بدنها فرود می آمدند و بالا میرفتند و چون نزدیک غروب میشد از
جانب قبله سیاهی چون شیری می آمد و در میان کشتگان داخل میشد و چون صبح میشد نظر میکردم
اسیبی بآن بدنها نرسیده بود تعجب میکردم در یکی از شبها با خود قرار دادم که بخواب نروم تا
حقیقت حال بر من ظاهر شود چون شب شد دیدم آن سیاهی که گمان شیر کردم ظاهر شد و در میان
قتلگاه داخل شد و نزدیکی از آن بدنها رفت که مثل آفتاب نورانی بود و او را در بر گرفت و
خونهای او را بمالید و مثل نوحه کنندگان همهمه میکرد گهی چه تعزیه داران نشست و برآمد
گهی چه ماتمیان گشت و میگریست گهی بر گرد سر خونین او ایستاد حیران که یکه سم ...
گهی گرد بیت برآمد چون پدر بزاری نالید گهی فتاده به پهلوی او برادروار از مشاهده آن حال حیرت
من زیاده شد ناگاه دیدم که شمعها و مشعلهای بسیار در آن صحرا روشن شد بنحوی که از روز
روشن تر بود ناگاه صدای شیون و نوحه و زاری و طپانچه بر روی و سینه زدن از جمیع آن
عرصه بلند شد و یکی میگفت واحسیناه واماماه وامظلوماه واغریباه چون دیدم نزدیک
آن صدا رفتم و گفتم ترا بخدا قسم میدهم که بگوئید شما کیستید و سبب نوحه شما چیست قائلی گفت
نحن طوائف الجن وهذا الحسین الذبیح العطشان نقیم عزاه و ما علیه ما طایفه جنیان و این شهید
که تو می بینی حسین فرزند رسول خدا و جگر گوشه بتول است او را بظلم و ستم کشتند لهذا ما هر شب

تا صباح برای این غریب مظلوم نوحه میکنیم که هنوز هم میگوید که اسدی این شهید و سر این قتیل
چه سریست که هنوز بر این شهید ابو الحسن علی مرتضی ع و حسن است که هر شب می آید
نزد او و بر او گریه میکند و نوحه و ندبه میکند پس هر که در مصیبت حسین گریه کند با شهدا شرکت
نموده و فاطمه زهرا را یاری کرده و مثوبات جزیله پیدا کرده کار خود را کرده الا لعنة الله علی القوم
الظالمین مجلس یازدهم در بیان معنی توکل و علامت آن و بیان حسن توکل ابراهیم و کلیم و نجات
و مکاتب فی الجمله و اقسام توکل و آثار مترتبه بر آن و حکایات غریبه بسم الله الرحمن الرحیم
سبحانک اللهم وبحمدک یا من جعل صدورنا فی شهرنا کئیبا حزینا وسمیت
شهرنا الشدید المحرم بالرجال والنساء ناحبا نحیبا وقطیعة صبرنا لما فی صدورنا ضغنا
وکیف بابداننا وبنا واساح من عیوننا علی حبیبنا دموع عیننا فی شهرنا ماء معینا و
نشکو الیک یا من عظم مصیبتنا بقتل صلوة الفجر والشفع والوتر واجل رزیتنا قطع
الشجرة المبارکة الزیتونة فی اللیل اذا ادبر واشتد حسرتنا علی کسر مصباح الهدایة ومشکوة
السعادة فی الطفوف کسر عبد کسیر آه آه ثم آه آه والحرقة واویلاه ما ادری ما القول وعلی ای
مصیبة منها ابکی واطول ضاقت علینا الارض بما رحبت والآفاق بعد عیوننا السود
آه آه ثم آه ثم آه واحر کبداه کم من دم فی ذلک الیوم مسفوک وستر عن حرمة الاسلام مهتوک
وکم من شیبة بالدماء مخضوبة وکریمة من النساء مسلوبة وبنات الزهراء بین الاعداء
مروعة وعترتها بالاشجان ملوعة وقد قتلوا صغیرهم وکبیرهم وذبحوا رضیعهم وفطیمهم
واستباحوا ابناءهم وحریمهم فیا محنتا لهؤلاء الاشقیاء ویا بعدا للارذال والاشقیاء جل
سبحانک انما نشکو الیک بثنا وحزننا ونذکر بین یدیک حالهم وحالنا وکیف لا نبکی ولا
نرثی لکثرة قتل الحسین وانما قتلوا به التکبیر والتهلیل ولم یستحیوا من الله الجلیل
ولم یراقبوا التنزیل والتأویل فیا ویلهم مقتول ومن الماء ممنوع وعلی وجهه ملبوع ومن
القفا مذبوح والرأس مقطوع وفی حر الرمضاء متروک ونحو الفرات مرضوض فیا
ما فعلوا فیا لها من مصیبة مظلوم ضرب بالرماح علی ظهره والسهام علی صدره والسیوف
علی نحره ووضع الاغلال علی اسره والسلاسل علی عیاله وحرمه ثم اشتغلوا لعنهم الله تعالی بالحرام

قبر و تخویف تمام بدیره فیا و بلهم ما قدروا ولی الله حق قدره بالجواب رحمکم الله آلم
تعجبوا من المنافقین الذین هم اعداء الله یحرفون کلام الله ویقتلونه ویطوفون بالبیت
ثم یخربونه والعجباه یحفظون حرمة الصحابة ویحذفون القرابة ویترکون زینة المیمونة ویجترئ
علی قتل ولد المعبود ثم واعجباه من دم البعوضة یحتاطون ویقتل الامام المعصوم لا یبالون
اشعروا بنفوس مطمئنة والمهاتوا بعجوس مدلهمة وتسکل وتبا ان یصلی علی تلک النفوس
الراضیة الصابرة الشاکرة المرضیة ولن یحرق بنار غضبه ثمود وعاد و فرعون ذی الاوتاد
الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد فصب علیهم ربک سوط عذاب ان ربک
لبالمرصاد سیما الملعون المطرود الشدید العناد المسمی بابن زیاد و نسئل عبید الله ان
یلعنهم لعنا الی یوم الحساب ولن یزیدهم عذابا فوق العذاب ما اهتز لاجلهم صدور
العلماء واغتم لحزنهم قلوب العرفاء آه واویلاه وامصیبتاه کسیکه صاحب عزای او خداست
وماتمدار او حضرت سید الانبیاء است وسوخته جان بر ان حضرت علی مرتضی است ودل افگار
او سیدة النساء است واحسرتاه ازماتم کسیکه گریسته است بر او جبرئیل و بهم شکسته شد
ازان میکائیل وآه کشید بران اسرافیل وا اسفاه ازماتم کسیکه چشم مومنان بر او پر آب
و جگر پیغمبران براو کباب و جان زنده دراین ماتم بیتاب ملک و ملکوت در بهشت بحساب ورد
عزادار ماتمیکه اثر کرده در دریاها بماهیان و در صحراها بوحشیان و در هوا بمرغان و در ملاء
اعلا بکروبیان لعنت خدا بر امیه که در حق مبارک ذریت رسول که حسین است آه در صحرای
کربلا بر بیداد ... چراغ هدایت را و شکوه سعادت را که سید عالمین است واویلاه
روز ... عاصریه ... شکستند شکستنی بعد انکه ای برادران وای شیعیان بگویید که
این چه است وای چه روز است وای شیعیان بگویید نام این روز چیست و این چه روزی
نامند آه ثم آه ثم آه جگرم بسوزد و دلم اندوه بگیرد ... بگویم که کدام بلا را ... بگریم
بسوزم آه زمین با این وسعت جا بر من تنگ شد و آفاق ... چشم ما سیاه گردید خدا بکشد
جماعت بنی امیه را که از جان ما چه میخواستند واویلاه که چه بسیار ... اگر در این روز بخون شد
بسیار از پیرهای اسلام که در این روز پاره کردید آه چه بسیار ریشها که در این روز بخون خضاب

شد و چه بسیار زنان که شوهر را اگر در این روز اسیر کردند آه آه و چه بسیار دختران فاطمه را
که در این روز یتیم ساختند شد و چه بسیار فرزندان سیدة النساء که در این روز بی سر ساختند
وامصیبتاه تحقیق که کشتند کوچک ایشان را و اسیر کردند زنان ایشان را و دختران ایشان را
وای بر ان اشقیا و صد وای بر ان ... ها ای خدا وندا این دل پر درد خود را شکوه
بدرگاه تو میبریم و حال خود و احوال ان اشقیا را بدرگاه تو عرض میکنیم که ایشان با ما و اقایان
ما چگونه میکنند حکم تو چگونه بکنیم و چگونه شکیبایی ... حسین را بکشتند چون
سر او را بر نیزه فراز کردند تکبیر میگویند و حال انکه کشتند بجد او تکبیر و تهلیل را و برهم
زدند بکشتن او تنزیل و تاویل را وای بر ایشان کشتند او را و چگونه کشتند او را آب
فرات او را منع کردند و او را بروی خوابانیدند سرش را از قفا بریدند و بدنش را از ضرب تیر و
خنجر و شمشیر پاره پاره کردند بدن مجروح او را در زمین گرم در زیر پا اسپها انداختند
و حیه مبارک او تاختند آه واویلاه از مصیبت مظلوم که چه نیزه ها بر پشت و پهلوی او
زدند و چه تیرها بر سینه بی کینه او زدند و چه خنجرها که گلوی او را بریدند و چه غلها بر گردن اسیران
او کردند و چه زنجیرها بر دست و پای او نهادند و بعد از ان خواستند که خدا لعنت کند
ایشان را اگر قبر مبارک او را خراب کنند و تمامی بوی او را بپوشانند ای وای بر ایشان که نفهمیدند
ندانستند ولی خدا را حق نشناختند و نشناختند برگزیده خدا را حق شناختن بجدا
که اوست قران ناطق و اوست کعبه حقیقی ای برادران خدا رحمت کند شما را ایا تعجب نمیکنید
از ایمان ایشان بلیدکه یکجا قران میخوانند و یکجا قران ناطق را که حسین ابن علی است میکشند
و یکجا در کعبه میگریند و یکجا کعبه ناطق که حسین است خراب میکنند واعجباه حرمت ابو بکر
و عمر نگاه میدارند که ایشان از صحابه رسول الله اما حرمت حسن و حسین را نمیدارند که ایشان پاره های
تن رسول الله اند نگاه نمیکنند اگر چه ... ولیکن از قتل ولی معبود بال ندارند واعجباه از خون
پشه احتیاط میکنند و از کشتن امام معصوم پروا ندارند آه آه در روز محرم در زمین
غاضریه چه بسیار نفوس مطمئنه را بخون اندر آوردند و چه بسیار کبوتران حرم را که خدا صاحب
ایشان است پر و بال ایشان را شکستند و در خاک و خون غلطانیدند و چه بسیار اطفال

حرم محترم را که پیغمبر از برای هر یک از ایشان جدا جدا عزادار و ماتم دار است شمشیر و خنجر
و نیزه کشیدند و ایشان را پاره پاره نمودند بجهة اعتماد و تکبر شوند آن بدترین اهل فساد
و بخبی چند مانند یزید و ابن زیاد از خدا سوال میکنیم که ایشان را باتش غضبش بسوزاند
و ابد الدهر عذاب ان اشقیا را در جهنم تخفیف کرامت نفرماید که ایشان بی دین شدند و شهرهای خدا را طاغی
شدند و بسیار فساد کردند و خداوند قهار جبار بر یزید بر ان اشرار انکار تازیانه عذاب را
وزیاد کند عذاب ایشان را عذابی فوق عذاب تا ابدی که گویا نیست از ان بیرون ما و مادامی
که غمناک کند بجهة آن زمره علما را دل و غمناک کند بجهة ان جماعت عرفاء اما بعد فقد قال الله
تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم ... خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین بر خدا توکل کنید اگر
راست میگویید که از جمله مومنانید و در سوره یوسف فرموده که ان الحکم الا لله علیه
توکلت فلیتوکل المتوکلون نیست حکمی مگر برای خدا و او توکل کردم بدو و باید توکل
کنند توکل کنندگان و در سوره فرقان است وتوکل علی الحی الذی لا یموت وسبح بحمده و
در سوره مزمل است رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا و در سوره ابراهیم
وعلی الله فلیتوکل المؤمنون و در سوره احزاب در اثنای سیم فرموده که وتوکل علی الله وکفی
بالله شهیدا وکیلا و سید کونین مفخر عالمین فرموده من احب ان یکون اقوی الناس فلیتوکل
علی الله کسیکه دوست دارد که قوی ترین مردم باشد پس باید توکل کند بر خدا و من سره ان یکون
اقوی الناس فلیتوکل علی الله اگر خواهی قوی ترین مردم باشد کار خود را بخدا واگذار و معنی
توکل نا امیدی از خلق و بعبارت دیگر قطع نظر از جمیع الات و اسباب و اعتماد بر حضرت مسبب
الاسباب بودن و بدینمقام هر کس رسید قوی ترین مردمان است بعزیز توکل بودن است
که در بوستان عشق گلی خوش بو تر از این نیست والتوکل نفی الشکوک والتفویض الی مالک
الملوک توکلنا علی رب السماء وسلمنا الاسباب بالقضاء و بزرگی دیگر گوید همین توکل
کن ملرزان پا و دست روزی تو بر تو از تو عاشق تر است گر تو صبری بجی رزق آمدی
خوش ... غافلان ... حکایت جمعی پیش بزرگی شدند گفتند از خدا میخواهیم گفت اگر

بیدانید که روزی شما را فراموش کرده بخواهید و گفت دروغ ... توکل کنیم گفت
ازمایش چون کفر است گفتند پس چه حیله کنیم گفت ترک حیله کنید و روزی بخدا بسپرید که کاهل
که کاهل و روزیست شرم نداری که غم نان خوری کانچه نصیب تو بود آن خوری لکن باید
قناعت کرد عز من قنع چون قناعت کرد گنج بی نهایت حاصل آید القناعة کنز لا یفنی کسی
که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت کسیکه روی قناعت ندید هیچ ندید الرضاء بالقضاء
باب الاعظم خدا بوده رضی الله عنهم ورضوا عنه و در خصوص توکل انبیا و رسل
و اسپاسیون ... وکلا عن جناب احدی سوال نمود که از عندلیب گلشن جلیل حضرت جبرئیل
که ما معنی التوکل جبرئیل عرض کرد العلم بان المخلوق لا یضر ولا ینفع واستعمال الیأس
من الخلق فاذا کان العبد کذلک لم یعمل لاحد سوی الله ولم یرج ولم یخف سوی الله
ولم یطمع فی احد سوی الله فهذا هو التوکل دانستن انکه مخلوق ضرر نمیرساند و نفع نمی
رساند و عطا نمیکند و مایوس بودن از خلق بالمره پس هر گاه بنده چنین شد عمل نمیکند
از برای احدی سوای خدا و امید ندارد باحدی سوای خدا و طمع ندارد در احدی سوای
خدا و نمیترسد از احدی سوای خدا این است معنی توکل و هر گاه خلق را واسطه داند تصور
ندارد توکل علامت نا امیدی بمخلوق و امید واری بخالق و تفویض امور است بجناب او
چنانکه ما در موسی توکل بر او کرده فرزند خود را در آب و اتش نگاه داشت و حضرت ابراهیم
خلیل در منجنیق توکل کرد و اتش را بر او سرد و سالم کردانید قبل از انکه ابراهیم بن دیک
اتش برسد و در وقتیکه در منجنیق بود از اسمان فریاد ابراهیم و هیچ جیغ ماند مگر طلب یاری
ابراهیم نمودند و زمین گفت بر پشت من عبادت کننده نیست بجز ابراهیم و او را بسوزانند
و حضرت روح الامین گفت ای خلیل تو است که مسلط ساختی بر او دشمن او را فرمان آمد
که ساکن شو انما یقول هذا عبد مثلک یخاف الفوت این سخن را بنده مثل تو میگوید که بر شد
کردن حسان از دست تو رود و میگیرم او را هر وقت که بخواهم و اگر بخواند مرا اجابت میکنم تو بروی
بر ندی و اگر از تو یاری خواهد او را اجابت ده پس جبرئیل خود را با او رسانید در میان هوا در وقتی
که منجنیق تاب بیخود و رو باتش میرفت گفت یا ابراهیم هل لک حاجة اما الیک فلا و فرمود

من حاجة است پس حضرت ابراهیم فرمود اما الیک فلا واما الی رب العالمین فنعم اما ب
تو احتیاج ندارم و اما بسوی پروردگار عالمیان بلی و در بعضی روایات متوسل شد بمحمد و آل محمد
که او را نجات دهد خطاب رب العزت باتش رسید یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم
آن آتش سرد شد بر ابراهیم و وارد شده که در وقتی که ندای بردا باتش رسید چنان سرد شد که
دندانهای آن حضرت از سردی بهم میخورد تا آنکه فرمود سلاما علی ابراهیم تا آنکه خلیل
ما را از سرما بکشی و سه روز در آتش بود و با عمل خود را انکرد و آتش گل و لاله شد و جبرئیل در
میان آتش با او نشست و صحبت میداشت نمرود گفت نمرود چون این اساس دید گفت
من اتخذ الها فلیتخذ مثل اله ابراهیم هر کس میخواهد خدائی بگیرد پس باید بگیرد خدائی مثل
خدای ابراهیم یکی از بزرگان لشکرش ادعا کرد که من باتش گفته ام که او را نسوزاند پس ناگاه
عمودی از آتش بجانب او بیرون آمد و او را سوخت خدا فرموده در سوره محمد ص در ایه
ان تنصروا الله ینصرکم این یکی از معانی توکل است در موضع نصرت اطلاق شد فاذا
عزمت فتوکل علی الله و در جای دیگر فرموده وکان حقا علینا نصر المؤمنین حق
تعالی بحضرت داود وحی نمود که بنده چون بر من توکل کند من چون بدانم که راست میگوید ثم
تکیده السموات والارض ومن فیهن الا جعلت له المخرج من بینهن پس اگر اسمانها
و زمینها و آنچه در آنهاست با او در مقام کید و مکر در آیند البته از برای او بدر رفتنی و راه
خلاصی مقرر میسازد ومن یتق الله یجعل له من امره مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و هر بنده که متوسل باحدی از خلق شود و همگی اعتماد بر او
کند من از فعل او این را بیابم البته اسباب عیش و وسیلهای اسمان را از دست او قطع نمایم
و راههای زمین را بر او بربندم و پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود و در حدیث دیگر
فرمود که هر که متوجه امری شود که خدا او را دوست میدارد برای او مهیا کرداند و هر که طلب
عصمت و نگاهداری از خدا بکند خدا او را محافظت نماید و کسیکه حق تعالی متوجه احوال
او کردد و او را نگاهدارد پروا نکند اگر اسمان بر زمین افتد یا بلیه از اسمان نازل شود و عالم را
فرو کیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل کروه امینان خداست از هر بلائی می بینی که خدا فرموده در سوره

مناسبت فضل
و قتیکه [illegible] رسید بقصد [illegible] آمده
[illegible] امیر المؤمنین ع او [illegible]
[illegible] فضل
الحمد [illegible]

دخان ان المتقین فی مقام امین متقیان در مقام ایمنی باشند رسول ص فرمود که امید بانچه نداری
بیش باشد از آنچه که کمان داری بدرستیکه رفت حضرت موسی که برای اهلش آتش بیاورد و کلیم خدا
شد و ملکه سبا بقصد ملک بیرون آمد بشرف اسلام مشرف شد و سحره فرعون بقصد عون فرعون
آمدند و با ایمان برگشتند امام محمد باقر ع فرمود که موسی بن عمران گفت ای پروردگار تو نیکو وکیلی
و نیکو کفیلی ابراهیم خلیل هر زمان رفت خلیل اسمعیل و هاجر را بکرید هاجر عورت ضعیفه
و اسمعیل طفل شیرخواره و انجا که امروز آب زمزم است بنهاد هنوز خانه نبود در ان وادی غیر ذی زرع
انیسی و رفیقی نبود خواست برکردد هاجر گفت یا نبی الله مرا بکه میگذاری در این زمان که مرا اینجا آوردی
گفت بان زمان خدا گفت بار کرمکه او را ضایع نگذارد ابراهیم برگشت هاجر زمانی چند داشت اندکی
اب در مشک از آنکار به چون ظاهر شد تشنگی بر ایشان غلبه میکرد کودک از تشنگی بخود میپیچید
و دل مادر نبود خود بکوه صفا رفت تا هیچ نیافت فرود آمد بمروه رفت هیچ انیسی نیافت از جانب
صفا آواز آمد بان بصفا آمد هیچکس را ندید او را از جانب مروه آمد از پی صدا رفت تا هفت مرتبه
دویدن هاجر را که خدا آن را از کان حج کردانید بار هفتم از خلق بالمره مایوس شد و روی بحضرت حق آورد
و گفت ای چاره ساز بیچارگان وای فریادرس درماندگان هنوز در مناجات بود که اواز بخاح
جناح جبرئیل آمد بکوش هوش رسید که بال را بر زمین زد یا قدم اسمعیل بر زمین زد تا آب بر جوشید
و گفته اند قدم اسمعیل را بر زمین مالید هاجر چون توکل و کرم حق کرد خدا کارهای او را کفایت
کرد ومن یتوکل علی الله فهو حسبه حکایت حاتم اصم را اندیشه سفری در پیش امد اهل خود را
گفت چه قدر نفقه دارید و چه میخواهید گفت آنقدر که از عمر میگذاریم گفت مسئله مشکل آوردید
من چه دانم که از عمر چند است گفت کله الی من یعلم یا آنکس کذار که بداند چون حاتم برفت جماعتی
از زنان در خانه او بودند بعد سه روز همسایه در آمد ملامت کردند حاتم برفت و نفقه از جهت شما نگذاشت
گفت غم مخورید که انه کان اکالا للرزق وما کان رازقا یعنی حاتم روزی خوری بود روزی
دهنده نبود حکایت نقل است که مالک دینار گفت سالی بحج میرفتم بر توکل چون بمیان بادیه
رسیدم مردی دست و پا بسته دیدم کلاغی را دیدم که از هوا در آمد و بکرد مهی نان در منقار تری
وی نشست و بمنقار پاره کرده در دهان وی نهاد انکه میرید و آب آورد و در دهان وی کرد

من از ان تعجب کردم نزد وی شدم و حالش پرسیدم گفت بحج میشدم دزدان مرا گرفتند و مال مرا
بردند و دست و پای مرا ببستند و بگذاشتند سه روز گرسنه بودم امید از خلق ببریدم و نجاتی
امید بریدم و گفتم ای دستگیر درماندگان دستم گیر این کلاغ را بر گماشت تا مرا آب و نان میدهد
مالک گوید بند او را گشودم و هر دو میرفتیم چاهی رسیدیم آهوان را دیدیم که آب میخوردند ابری
ایشان از سر چاه آمده بود چون ما را دیدند برمیدند ما بر سر چاه رفتیم آب در قعر چاه گفتیم
خداوندا آهوان رکوع میکنند و نمیجوید آب بر سر چاه او رفت برای ایشان ما را دلو و رسن نیست
چکنیم آواز آمد که ایشان اعتماد بر کرم ما کرده اند و شما بر دلو و رسن من کان لنا کنا له
و بار خدا در کلام مجید میفرماید که ان الذین یدعون من دون الله لا یملکون لکم رزقا
فابتغوا عند الله الرزق واعبدوه و در جای دیگر است ولله خزائن السموات والارض
ولکن المنافقین لا یفقهون و اصل توکل اعتماد قلب است در جمیع امور بر خدا و بعبارت دیگر
حواله کردن عبد است جمیع امورش بسوی خدا و توکل منزلیست از منازل سالکین و مقامیست
از مقامات موحدین بلکه افضل درجات موقنین است و از این جهت وارد شده است در فضل
و مدح او از کتاب و سنت ائمه طاهرین ان الله یحب المتوکلین حضرت رسول ص فرمود که هر که
توکل کرد بر خدا کفایت میکند همه امور او و روزی میدهد او را از جائی که کمان ندارد و اول مرتبه توکل
آن است که اعتماد کنی بر خدا مثل اعتماد موکل بر وکیل دویم آنکه درجه توکل آن است که اعتماد کند
بر خدا مثل اعتماد طفل بر مادر زیرا که طفل نمیشناسد غیر مادر را و اعلای درجات توکل که
بنده پیش خدا مثل مرده باشد در نزد غاسل بهر طرف که خواهد غاسل میکرداند مثل [illegible]
معنی توکل کرد ابراهیم خلیل در وقتی که جبرئیل با او گفت حاجتی داری گفت بس است علم خدا بحالم
من و این قسم توکل نادر الوقوع و اجزیت صد یقین است بلکه همین حدیث در ترغیب مؤمنان
بر توکل و بریدن طمع از مردمان کافی است حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که در بعضی از کتب
سماویه است که خداوند تعالی شانه فرموده که وعزتی وجلالی ومجدی وارتفاعی علی عرشی
لاقطعن امل کل مؤمل غیری بالیاس ولاکسونه ثوب المذلة عند الناس ولانحینه من
قربی ولابعدنه من وصلی أیؤمل غیری فی الشدائد والشدائد بیدی ویرجو غیری ویقرع

الفکر باب غیری وبیدی مفاتیح الابواب وهی مغلقة وبابی مفتوح لمن دعانی یعنی بعزت و جلال
و مجد و بزرگی و رفعت خود سوگند میخورم که قطع میکنم امید کسی را که بغیر من امیدوار باشد
و بدل میکنم از ایاس و نا امیدی و بر او میپوشانم جامه مذلت را نزد مردم و از ساحت قرب
خود او را دور میکردانم و از فضل خود او را محروم میکنم آیا امید دارد بغیر من در سختیها
و بلاها و حال آنکه همه در دست من است و میکوبد بفکر خود در دیگران را و حال آنکه کلیدهای درها
بسته بدست من است و درهای فضل من برای دعا کنندگان باز است فمن ذا الذی املنی
لنوائبه فقطعته دونها ومن ذا الذی رجانی لعظیمة فقطعت رجاءه منی که در بلاها مرا
امید داشته است که او را محروم کرده باشم که از برای مطلب عظیمی بدرگاه ما آمده است که امید او را
قطع کرده باشم جعلت امال عبادی عندی محفوظة فلم یرضوا بحفظی مطلبهای بندگان را
در نزد خود حفظ کرده ام که در وقت مصلحت بایشان برسانم آیا بحفظ من راضی نمیشوند و ملات
سمواتی ممن لا یمل من تسبیحی وامرتهم ان لا یغلقوا الابواب بینی وبین عبادی فلم یثقوا
بقولی پر کرده ام اسمانها را از کسانیکه از تسبیح هر کز سستی بهم نمیرسانند و امر کرده ام که درهای
فیض را بر روی بندگان نبندند پس اعتماد بقول من نمیکنند الم یعلم من طرقته نائبة
من نوائبی انه لا یملک کشفها احد غیری الا باذنی آیا نمیداند کسی که بلائی از بلاهای من او را
روی داد که کسی غیر من نمیتواند دفع کند مکر باذن من افیراه ابدا بالعطاء وقبل المسئلة ثم
اسئل فلا اجیب سائلی ابخیل انا فیبخلنی عبدی او لیس الجود والکرم لی او لیس العفو و
الرحمة بیدی چه بنده غافل است بنده من عطا کردم باو بمحض رحمت خود که هنوز از من طلب
نمیکرد بعد از طلب کردن نخواهم داد یا او را بنده من بخیل میداند و نسبت بخل بمن میدهد با
جود و کرم از من نیست ایا عفو و رحمت بدست من نیست او لیس انا محل الامال فمن یقطعها
دونی افلا یخشون المؤملون ان یؤملوا غیری فلو ان اهل سمواتی واهل ارضی املوا
جمیعا ثم اعطیت کل واحد منهم مثل امل الجمیع ما انتقص من ملکی مثل عضو ذرة وکیف ینقص
ملک انا قیمه فیا بؤسا للقانطین من رحمتی ویا بؤسا لمن عصانی ولم یراقبنی یا امن [illegible]
محل او روزها و شبها خلاصی و امید کاه بندگان پس کامید ایشان را از من قطع میتواند کرد [illegible]

ازمن میترسد آنها که ازعزیزی امید دارند و از او طلب کنند اصل همه احسانها و دهنده هر یک حاجت را
و من هر یک از آنها بدهم آنچه همه طلبیدند از ملک و پادشاهی من کم نمی شود مگر بقدر یک غوصه سوزن
کم شود ملکی که پادشاه آن منم پس بدا بحال کسی که از رحمت من ناامید شود و بدا بحال کسیکه
معصیت چون من خداوندی کند و از من نترسد ای عزیز خداوند فرمود که من کرم را در قعر
سنگ در هفتم طبقه زمین فراموش نمیکنم پس چگونه فراموش میکنم بندگان خود را او روزی
برای هر کسی قسمتی است پس بود دخلو با خدا را یاد کن تا خدا ترا در شدتها یاد کند **حکایت** ابراهیم
نامی گفت که در بادیه بجا سرابیل شدیم جوان دیدیم بی زاد و راحله گفتیم کجا میروی گفت بمکه
میروم گفتیم زاد و راحله ات کو گفت یا ضعیف الیقین الذی یقدر علی حمل السموات بغیر عمد
لا یقدر ان یبلغنی الی مکة یعنی ای سست یقین آن خدا که اسمانها را بی ستون نگاه داشته
نمیتواند مرا بی توشه و راحله بمکه رساند من عرض کردم که البته تواند دیگری گفت من کودکی دیدم
بی زاد و راحله میرفت گفتم زاد و راحلت کجاست اشاره باسمان کرد و خواستم دیر امتحان
کنم گفتم باری تشنه ام اگر تو عطا دیدی اشارت باسمان نکرد بی ناگاه ویرا دست هوا پر از
کرد قدحی آب فرا گرفت برف در دو آن افتاده بحبابید نزد من داشت تعجب کردم گفتم این پایه را بکجا یافتی
گفت اذکروا الله فی الخلوات یذکرکم فی الفلوات در خلوتش یاد میکنم تا در بیابانم یاد کند و من
یتوکل علی الله فهو حسبه شاهد بر این مقالت ما و شما ای عزیزان با پادشاه چنین از این
گدا با زنجیل چنین چیز چیزیم یک فلوس با هزار جوس از این جماعت ضرور باشان تحصیل
نکرد پس بی مرمان بود و خانه دو نان چرا باید رفت اینجاعت خسیس که زاده مردار اصل منی
بوده و پرورده کانون حیض و چیده کان در خزیله رحم و گرسنگی خورده کان در شکم مادر هرگاه
تا شان شاه گذار بدی تحقیق شاه الله و هر گاه همی بیفند فقیر و دون الله پس از گدا گدائی
کردن واز پی سودی سؤال نمودن کمال الحمق و جهالت است **حکایت** درویشی عیالمند بود
و هیچ نداشت روزی عیال با او خصومت آغاز کرد و گفت مزدوری کن برو درویش ساخت و بمسجد
رفت و بعبادت مشغول شد تا شام بعد از فرایض در خانه آمد عیال گفت چه آوردی گفت
کار عزیزی کردم و وعده مزد ده روز داده دیگر روز رفت و تو بمسجد رفت تا شام عبادت کرد

بازآمد گفت چه آوردی گفت آن عزیزی که باشد مزد سه روزه بیکجا بدهد سیم روز بمسجد آمد
خداوند ملکی را بفرمود که گوسفندی و جوال آردی و صد دینار در خانه درویش برد و گفت
بعیال او عزیز فرستاده که مزد سه روزه تو است چون شوهرت بیاید بگو کارت را زیاد کن تا ما
مزدت را زیاد کنیم درویش را خبر نبود چون شب شد بدر خانه آمد از خجالت داخل نمیشد چون
دیر شد زن بدر خانه آمد دید که شوهرش ایستاده زن گفت چرا نمیائی درویش گفت
انتظار میکشم که عزیزی مزد بفرستد گفت داخل شو که عزیز مزد فرستاده زن گفت این عزیز چه
کریم است که اینقدر مزد فرستد گفت عزیزان پادشاهی است که کار ناکرده مزد میدهد حال
وعده را باز گفت پس هر دو روی بعبادت نهادند و بیگانه از وی شدند و از کلام یکی از
عارفان است که کوری بود از گرسنگی خدا را میخواند پس ملخ را خدا بدهان او میفرستاد و آنمرغ
بعد از خوردن آن ملخ میگفت که من یتوکل علی الله کفاه و من ذکره لا ینساه هر که توکل بر خدا
کرد خدا کفایت او میکند و هر کس او را یاد کرد خدا او را فراموش نمیکند **حکایت** یکی از فقرا
بدر خانه یکی از اغنیاء رفت گفت شنیده ام مالی نذر کرده حصه من بده گفت نذر کرده ام
بکوران بدهم تو کور نیستی گفت این خواجه کور حقیقی منم در خانه خدا و ندکریم را گذاشته بدر خانه
چون تو لئیمی آمده ام این را گفت و روان شد خواجه متاثر شد از عقبش رفت هر چند خواست
تا چیزی بدهد قبول نکرد و دامن همت ملوث منت او نیالود و جناب قبلة العارفین امیر المؤمنین
فرموده ما احسن تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله و ما احسن تواضع الاغنیاء
للفقراء طلبا لما عند الله چه بسیار نیکو است تکبر فقرا از جهت توکل بر خدا و چه بسیار نیکو است
تواضع نمودن اغنیاء مر فقراء را بجهة طلب نمودن خوشنودی خدا ای عزیز چه مزدوری ای
ظالم مجهول سگی گاهی برای هر جاهلی تملق میکنی پس با یکنار هر چند روز یکی شیر جوان بکرد
هر روز سه مرتبه اعلام بجوان تا خدا را بی تو مرزق عطا کند که اللهم ان کان رزقی فی السماء فانزله
وان کان فی الارض فاخرجه وان کان بعیدا فقربه وان کان قریبا فیسره وان کان حراما
فحلله وان کان حلالا فطیبه وان کان طیبا فبارک لنا فیه و کلمه طیبه افوض امری الی الله
بسیار بگو و بسیار بگو ربنا لا تکلنا الی انفسنا و لا الی المخلوقین طرفة عین ابدا ولا اقل

من ذلک و لا اکثر و بالجمله باید طلب خدا بود از خلق مایوس بود ای عزیز خدا ضامن روزی
شده عبادت کن او را فرموده و ما من دابة الا علی الله رزقها یعنی هیچ جنبنده نیست مگر اینکه روزی
او بر خدا است و در جای دیگر است الیس الله بکاف عبده آیا خدا برای امور بنده خود کافی نیست
و حضرت رسول فرموده لو توکلتم حق توکله لرزقکم کما یرزق الطیر تغدو خماصا و تروح
بطانا اگر توکل بر خدا داشتید حق توکل او هر آینه روزی میداد شما را چنانکه روزی میدهد
مرغان را که صبح میکند و شکمهای خالی و شام میکند سیر و با شکمهای پر و حق تعالی در آیه
مبارکه فرموده خلقکم ثم رزقکم یعنی خلق کرد شما را پس روزی داد و شما را متنبه کرده است
که روزی از خدا است نه از مخلوق پس و عده فرموده در سوره والذاریات اخبار ان الله هو
الرزاق ذو القوة المتین و بوعدهم اکتفا نکرده تا انکه ضامن شده که و ما من دابة الا علی الله
رزقها پس اکتفا بضمانت نکرده قسم یاد فرموده است چنانکه در سوره والذاریات در آیه
بیست و یکم که فورب السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون پس اکتفا باینهم نکرده و تحکم
فرموده و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین پس کسیکه اعتبار نکند قول خدا را و التفات نکند
بوعده او و اطمینان قلب بهم نرساند بضمانت و قناعت نکند بقسم خوردن پس اعتماد ننماید
بامر او و وعید او فانظر الی ما ذا یکون حاله پس نظر کن که چگونه است حال او الحق چنین شخصی
مؤمن است یا کافر چه بسیار قبیح است که اعتماد بشخص یاد آورد کند و اعتماد بوعده پروردگار
خود نکند در وقت نزول آیه فورب السماء ملئکه گفتند فرزندان آدم هلاک شدند که خدا را
بغضب آوردند که قسم خورد در خصوص روزی ایشان لکن بعضی از اسباب منافی بر توکل ندارد
بشرط عدم اعتماد بر اسباب و چشم نپوشیدن ابواب و حضرت ابی الله الا ان یجری الاشیاء
باسبابها یعنی ابا فرموده خدا که اجرا نماید هر چیز را با اسباب و تحصیل اسباب منافات
با توکل ندارد چه اسباب قطعیه و چه اسباب ظنیه اینجان که قطع یا ظن یارتباط مسببات باسباب
بتقدیر و مشیت الله بهم رسیده است کما لا خلاف فیه که سببیات از اسباب مثل برداشتن توشه
بجهت سفر و ابتیاع سرمایه بجهت تجارت و وقاع برای حصول اولاد و اخذ سلاح برای دفع دشمن و دعا
برای دفع مرض و احتراز از خواب در ممر سیل و احتراز از کمین گاه درندگان و لا تلقوا بایدیکم الی

التهلکة یعنی این آیه شاهد بر مدعا است یعنی بدست خود خود را بهلکه نیفکنید و او و قسال نهم
عیال چنانکه سلمان میکرد پرسیدند که چرا گفت ان النفس تلتات یعنی نفس مضطرب میشود
و در چهره بستن و زانوی شتر عقال کردن چنانکه اعرابی نامه را رها کرد و توکل کرد پیغمبر فرمود
اعقلها و توکل علی الله منافات با توکل هیچیک ندارد اما امور و هبیه مثل فال بد زدن
و افسون بر خود کردن و شب چهارشنبه چیزی نخریدن و شب و یکشنبه عیادت مریض نرفتن
چنانکه مذهب کلثوم بنت نجس لعنت یا استاره و ابرات یا منجم که گرم خوش خور ده که جواز
ندارد که چند مورا در چکمه بیش لحاظ باینها منافات دارد با توکل زیرا که امثال اینها اسباب
نیست نزد عقلا و امر و نهی در بیعض مخصوص وارد شده بلکه نهی وارد شده بر عدم استقصاء در طلب
روزی جبرئیل گفت بر پیغمبر که انه لا یموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله و اجملوا فی
الطلب یعنی که خدا امیر است نفس را تا روزی خود را تمام نخورد نمیرد پس بترسید از خدا و بسیار حرص
نکنید در طلب روزی و نفس پرده سوء و ردیو و لا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق
ان تطلبوه بشیء من معصیة الله فان الله قسم الارزاق بین خلقه حلالا و لم یقسمها حراما
و من اتقی الله و صبر اتاه الله برزقه من حله و من هتک حجاب الستر و عجل فاخذه من غیر حله قص
به من رزقه الحلال و حوسب علیه یوم القیمة یعنی باید دیر آمدن روزی شما را بعیث ندارد
که طلب کنید روزی را از معصیت خدا زیرا که خدا قسمت کرده روزیها را در میان مخلوق خود بحلال
و قسمت نکرده بحرام کسیکه تقوی پیشه کند و صبر کند خدا او را روزی حلال خواهد داد و کسی
که پرده خود را درید و تعجیل کرد و از غیر حلال تحصیل کرد روزی خود را از حلال
روزی تمام خدا با او محاسبه خواهد کرد چنانکه بعضی ایشان خواهد شد و هم چنین حرص
در طلب روزی و غش کردن در معامله و کم فروشی و از کیل دزدیدن و مکر و حیله و مانند
اینها منافات دارد با توکل قطعا و لکن اصل طلب روزی بوجه اجمال و تجارت نمودن و
زراعت کردن و کاسبی کردن با توکل منافات ندارد بلکه اگر بقانون شریعت بکند ممدوح است
بلکه عبادت است و شاید بهترین عبادتها باشد وارد شده است در صحیح که العبادة سبعون
جزء افضلها طلب الحلال یعنی عبادت هفتاد جزو است افضل انها طلب حلال است و در هر یک

بعموم مثل الحدیث وخصوص از آیه وحدیث شاهد داریم ودر سوره جمعه است فَاِذَا قُضِیَتِ
الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْاَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ ودر حدیث صحیح است مَنْ طَلَبَ الرِّزْقَ فِی
الدُّنْیَا اِسْتِعْفَافًا عَنِ النَّاسِ وَسَعْیًا عَلٰی اَهْلِهِ وَتَعَطُّفًا عَلٰی جَارِهِ لَقِیَ اللّٰهَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَوَجْهُهُ
مِثْلُ الْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ یعنی کسیکه طلب روزی کند در دار دنیا از برای آنکه محتاج بمردم نباشد
وبرای عیال وسعت دهد وبا همسایه مهربانی کند ملاقات کند خدا را وروی او مثل ماه شب
چهارده باشد ودر حدیث حسن وارد شده که الْکَادُّ عَلٰی عِیَالِهِ کَالْمُجَاهِدِ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ یعنی کسیکه برای عیال
زحمت میکشد مانند کسی است که جهاد کند در راه خدا ودر خصوص کاسب است اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ
الْمُؤْمِنَ الْمُحْتَرِفَ یعنی خدا دوست میدارد مومن صاحب حرفه وپیشه را مَلْعُونٌ مَنْ اَلْقٰی کَلَّهُ
عَلَی النَّاسِ از رحمت خدا دور است کسیکه کل بر مردم شود ووحی کرد خدا بداود که اِنَّکَ نِعْمَ الْعَبْدُ
لَوْلَا اَنَّکَ تَاْکُلُ مِنْ بَیْتِ الْمَالِ فَبَکٰی دَاوُدُ فَاَوْحَی اللّٰهُ اِلَیْهِ قَدْ اَلَنْتُ لَکَ الْحَدِیدَ فَکَانَ یَعْمَلُ
مِنْ ذٰلِکَ دِرْعًا وَیَبِیعُهَا وَیَقْتَاتُ بِاَثْمَانِهَا وَیَتَصَدَّقُ بِالْبَاقِی یعنی تو نیکو بنده بودی اگر از
بیت المال نمیخوردی پس داود گریست پس خدا وحی کرد باو که نرم کردانیدیم آهن را بجهت تو
پس بود داود که زره میساخت بدست خود از آهن ومیفروخت ومیخورد وزیاده از آن در راه
خدا تصدق میکرد ودر من لا یحضره است که مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَیَّعَ مَنْ یَعُولُ یعنی ملعون است
ملعون است کسیکه عیال را ضایع کند ومروی است از امام رضا علیه السلام یَنْبَغِی اَنْ یُوَسِّعَ عَلٰی عِیَالِهِ
لِئَلَّا یَتَمَنَّوْا مَوْتَهُ یعنی سزاوار است که توسعه دهد بعیال که تمنای مردن او نکنند از تعب بس که بدند
که حال او کفت چه حال باشد کسیکه اسمانها برضای او کردند وزمین برضای او ساکن
باشد وهر چه در اسمانها وزمینها واقع شود همه بتجویز ورضای او میشود گفت خوش معنی بلندی
گوئی گفت ما در روز اول دانستیم که این خداوند قادر حکیم میکند همه خیر ونیکی وصلاح است
وباین سبب رضای خود را برضای او موافق کردیم وتمام امور خود را باو گذاشتیم واراده
خود را باو پیوستیم دیگر آنچه میشود برضا وخواهش ما میشود وچون احکام الهی بانقیاد شد
شک وشبهه از خواطر بیرون میرود آنچه از خدا وحجتهای او بتو میرسد از آیات واخبار واحکام
قبول میکنی از روی تسلیم وانقیاد وچون وچرا که از علامات رهنمای شیطان است از ایشان هم

١٠٨ میکنی وپسند وچنانکه زبی وباید دانست که توکل منافاتی دارد که در خانه را بر روی خود به بندی
ودر خانه بنشینی ودست از کسب وکار بکشی وبگوئی که توکل کرده ام زیرا که این حکم است که توکل
ونرا این است که خود را در چاه اندازی ویا در مهلکها اندازی وبگوئی توکل کرده ام بلکه توکل آن است
که سعی خود را آنچه فرموده است بجای آوری وطلب حرام نکنی وترک واجبات ومستحبات نکنی
وزیاده از قدر ضرورت بحرص جمع نکنی وبا وجود سعی اعتماد بر کسب وکار نداشته باشی وبدانی
که اگر خدا خواهد چشم وگوش وزبان ودست وپا وعقل وروح وسایر اعضا وقوی ترا معطل
کردن جمیع سعی تو با اسباب والات اوست وبدانی که خدا ترا نفع تو اگر هدایت نفرماید تو عاجز
میشوی وآن مشتری که بر در دکان تو میاید بدان که روزی حقیقی از روز ازل چنین مقدر کرده
پیش از خلقت تو چندین هزار سال که امروز این مشتری بر در دکان تو بیاید ووده ملک روزی تو
امروز از نفع سودای او بتو برسد اگر بدکان نمیرفتی بتو میرسید وبا وجود رفتن بدکان اگر
خدا نمیخواست او بدر دکان تو نمیامد واگر خدا بدل او نمی افکند دست بکیسه نمیکرد که زر
بتو دهد چنانکه گفته اند که دکان را بکشا وبساط خود را بینداز وتوکل کن پس اگر ترک طلب
ضروری کنی اثم وگناهکاری واگر خود را به مهلکه اندازی بخلاف فرموده خدا کرده ای ومستحق
عذاب میشوی زیرا که خدا فرموده است حفظ کن نفس خود را وچون سفر بروی با رفیق برو الرَّفِیقُ
ثُمَّ الطَّرِیقُ ودانستی با وجود اینها باید بداند که اگر خدا حفظ نکند حفظ تو فایده ندارد بتوجه ظاهرات
که جمعی زیاده بر آنهم محافظت میکنند وناکاه کشته میشوند وصد طبیب حاذق بر سر بیمار
میایند وهمه خطا میکنند وآن بیچاره فوت میشود وغرض آنکه کسب منافات با توکل ندارد وحضرت
داود گذشت که گفت زره میساخت وفرموده یَا هٰذَا اِعْمَلْ وَتَوَکَّلْ ای مرد کار کن وبخدا توکل کن ودوست میدارد
کسی را که کار میکند ومیخورد ودر خصوص عابدی وارد شده است که حضرت فرمود اِنَّ الَّذِی
یَعُولُهُ اَشَدُّ عِبَادَةً مِنْهُ تحقیق که آن شخصی که خرج او را میرساند عبادت ایشان یعنی
از عبادت اوست ودر مصابیح مذکور است که فِیهَا تِسْعَةُ اَعْشَارِ الرِّزْقِ وَاِنَّهَا تَزِیدُ فِی الْعَقْلِ
فَاِنَّ تَرْکَهَا مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ یعنی در تجارت نه عشر روزی است وعقل را زیاد میکند وترک تجارت
عقل را بیرون میکند وحق تعالی در خصوص فرموده رِجَالٌ لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَنْ

ذِکْرِ اللّٰهِ وَاِقَامِ الصَّلٰوةِ حضرت امام رضا علیه السلام فرمود از جنود عقل است توکل ودر خصوص
زراعت در حدیث وارد است که مَنْ اَحْیٰی اَرْضًا فَلَهُ اَجْرٌ وَمَا اَکَلَهُ الْعَوَافِی فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ
کسیکه احیا کند زمینی را اجر وارد هر چه از او میخورند اجرا برای او نوشته میشود چه انسان
بخورد وچه حیوان وچه مرغان برای او صدقه نوشته میشود خواجه بنازد که روزی بدهد
من یقین دارم که روزی دهد پس روشن شد که کسب منافات با توکل ندارد واما
در زراعت زکوة ندادن وبا عمله واکره ظلم نمودن واب وزمین همسایه ربودن با توکل ربطی
ندارد در حدیث است که مَنْ اَخَذَ شِبْرًا مِنْ اَرْضٍ بِغَیْرِ حَقٍّ اُتِیَ بِهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِی عُنُقِهِ مِنْ
سَبْعِ اَرَضِینَ کسیکه بگیرد از زمین مردم بی حق وبهره یکشبر بیاید در روز قیامت وآن شبر
زمین تا هفتم طبقه زمین بر گردن او باشد ودر تجارت فقیه شود که مبادا بحرام افتد مَنْ
لَمْ یَتَفَقَّهْ فِی دِینِهِ ثُمَّ اتَّجَرَ تَوَرَّطَ فِی الرِّبٰوا ثُمَّ تَوَرَّطَ کسی که مسئله نداند در ربا می افتد چنانکه
در روایتی وارد شده است که الْفِقْهُ ثُمَّ الْمَتْجَرُ الْفِقْهُ ثُمَّ الْمَتْجَرُ وَاللّٰهِ لَلرِّبٰوا فِی هٰذِهِ الْاُمَّةِ اَخْفٰی
مِنْ دَبِیبِ النَّمْلَةِ عَلَی الصَّفَا وارد شده است که اِنَّ دِرْهَمًا رِبًا اَشَدُّ مِنْ سَبْعِینَ زَنْیَةً بِذَاتِ
مَحْرَمٍ یک درهم سود نزد خدا عظیم تر است از هفتاد زنا که با محرم کرده است در سحت الحرام
مسئله تجارت از هر کسبی حلالتر است زیرا که آنان که راه نادان مسئله معامله باطل وحرام میکنند
ومال خود را حرام وحال خود را اشتباه میکنند ودر رفتن برای دیگران میگذارند وایشان خوشحال
میکنند ودر روز وبال آن برای او میماند دیدی که حکم را شعث حج او ظلم ببرده بکری رفت
وتلقی رکبان را نکند سه فرسخ یا چهار فرسخ استقبال قافله نکند وفروشنده مدح وخریدار
ذم بسیار نکند وچنین تاجری معصوم کرد نام بیان اند که کُلُّ تَاجِرٍ فَاجِرٌ اِلَّا مَنْ اَخَذَ الْحَقَّ وَاَعْطَاهُ
هر تاجری فاجر است مگر آنکه حق بدهد وحق بگیرد ونظر رحمت نمیکند خدا بسوی آن تاجر یکه بزور
قسم مال میفروشد که خدا فرموده است وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِاَیْمَانِکُمْ ودر خبری وارد شده است
که لَا یَنْظُرُ اللّٰهُ اِلٰی مُنَفِّقِ سِلْعَتِهِ بِیَمِینِهِ یعنی خدا نظر رحمت نمیکند بکسیکه انفاق میکند مال
خود را که بزور قسم پیدا کرده یعنی که قبول نمیکند آنرا وانفاق او را والله اعلم وداخل بیع وشراء
مسلمانان نشود که بعضی از علما حرام دانسته اند واین داخل خیانت است وموجب کدر قلب هم

١٠٩ میشود ودر حدیث است که رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءًا سَهْلَ الْبَیْعِ سَهْلَ الشِّرَاءِ سَهْلَ الْقَضَاءِ سَهْلَ الْاِقْتِضَاءِ
خدا رحمت کند مردی را که با ایشان بخرد با ایشان بفروشد وبا ایشان طلب خود را از مردم بگیرد و
با ایشان طلب مردم را بدهد ومَنْ ظَلَّ حَقًّا کَانَ عَلَیْهِ کُلَّ یَوْمٍ خَطِیئَةُ عَشَّارٍ کسی که
وفروکند در حق مردم هر روزی که گذرد گناه دارد برابر گناه عشار میشود ودر بعضی از نصوص
معتبره وارد شده است که لَاَنْ اَسْقُطَ مِنْ شَاهِقٍ فَاَتَقَطَّعَ قِطْعَةً قِطْعَةً اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اَتَوَلّٰی
لِاَحَدِهِمْ عَمَلًا اَوْ اَطَاءَ عَلٰی بِسَاطِ رَجُلٍ مِنْهُمْ اِلَّا لِتَفْرِیجِ کُرْبَةٍ عَنْ مُؤْمِنٍ اَوْ فَکِّ اَسْرِهِ اَوْ قَضَاءِ
دَیْنِهِ یعنی از کوه بیفتم وپاره پاره شوم محبوب تر است نزد من از آنکه کار یکی از ظلمه
شوم یا بر بساط ایشان پا گذارم مگر برای آنکه غمی از دل مومنی بردارم یا اسیر مومنی نجات دهم یا
دین او را ادا کنم ودر حدیث موثق است که لَا تُعِنْهُمْ عَلٰی بِنَاءِ الْمَسَاجِدِ یعنی اعانت مکن ظلمه را
در ساختن مسجدها وجایزه گرفتن از ایشان جایز ندانسته اند علما والله اعلم وبا ظالم وفاجر
معامله نکند که اگر مال ایشان حرام نباشد بیشک شبهه دارد وعامل ظلمه نشود که در حدیث است
که اِنَّ اَهْوَنَ مَا یَصْنَعُ اللّٰهُ بِمَنْ تَوَلّٰی لَهُمْ عَمَلًا اَنْ یَضْرِبَ عَلَیْهِ سُرَادِقًا مِنَ النَّارِ اِلٰی اَنْ یَفْرُغَ
عَنْ حِسَابِ الْخَلَائِقِ یعنی سهلتر عذابی که حق تعالی بعاملان وکارکنان ظلمه میکند که ایشان را
در سراپردهای آتش میفرماید تا از حساب خلایق فارغ شود ودیگر تراز وداد کم نفروشد
وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ الَّذِینَ اِذَا اکْتَالُوا عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ وَاِذَا کَالُوهُمْ اَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ
وای بر ایشان که در بعضی از اخبار است که هر کس خدا در باره او ویل فرموده است کافر است
ودیگر احتکار نکند چنانکه در حدیث صحیح وارد است الْجَالِبُ مَرْزُوقٌ وَالْمُحْتَکِرُ مَلْعُونٌ واحتکار
در گرانی زیاده بر سه روز است ودر ارزانی زیاده بر چهل روز است شاه وشاه وحاکم
وظالم وکدخدا وبعضا ایجمو واین مذهب من حکومیم که ملاعین چندند که پیغمبر ایشان را لعن کرده
نه من ودر حدیث صحیح وارد شده که مَنِ احْتَکَرَ عَلَی الْمُسْلِمِینَ لَمْ یَمُتْ حَتّٰی یَضْرِبَهُ اللّٰهُ بِالْجُذَامِ وَالْاِفْلَاسِ
کسیکه احتکار کند بر مسلمانان از دنیا نرود تا او را خدا بمرض خوره وافلاس مبتلا کند
پس این کسبها هرگاه موافق قانون شرع با توکل منافات ندارد واگر خلاف آن باشد منافات دارد
ولکن احتکار نیست مگر در گندم وجو وخرما ومویز وروغن چنانکه در حدیث موثق وارد

سنن است و شیخ صدوق قدس سره زیاده بر این در روایتی آورده که آن زینت باشد و چون بکر زنگ
طوق کرده اند و احتیاط واضح است شعر یکی طفل دندان بر آورده بود پدر سر بفکرت فرو برده بود
که من نان و برگ از کجا آرمش مروت نباشد که بگذارمش چو بیچاره گفت این سخن پیش جفت
نگر تا زن او چه مردانه گفت مخور هول ابلیس تا جان دهد همانکس که دندان دهد نان دهد
از کلام اکابر است چون گمان بردند که جمعیت در جمع اسباب است و در فرق یقین دانستند که جمع
اسباب موجب تفرقه دل است دست از همه افشاندند اهل تحقیق بر آنند که نظر از اسباب در
مسببات مشیت خالق الارضین والسموات است گویا حق تعالی میفرماید که ای خلیل من ابراهیم
من میتوانستم که ترا نگذارم با آتش رسی و لیکن بعضی گمان میبردند که ممکن بود مرا که ترا در آتش
نگاه دارم تا مردم همه بدانند که خداوند تو نمرود را از آتش نگاه دارم
گفت کروبیان مثل من نیست او را با دم ادب کردم که اگر تو مرا نزد ... با وحی و آن دم
آتش را امر بدیم گفت که از نیز چون من نیست او را بخلیل چون بیاز مودم که ای آتش اگر لاف ...
میزنی چرا ... کار و را امر بدیم گفت ... چون من نیست او را بحلقوم اسماعیل امتحان کردم
که اگر ... تو نیز چرا نمیبری دریا را ... امر بدیم گفت غرق کن گفت چون من نیست او را بموسی امتحان
کردم که ای آب اگر غرق کنی تو نیز چرا موسی را غرق نمیکنی ماهی را امر بدیم گفت هضم کن گفت چون
من نیست او را بیونس امتحان کردم که ای حوصله ماهی اگر هضم کنی تو نیز چرا یونس را نمیگذاری
ملک را ... امر بدیم گفت قاطع چون من نیست او را بعزیر امتحان کردم که ای ملک اگر قاطع چون
توئی چرا عزیر را ... میگذاری **حکایت** یکی از سالکین حکایت کرده که وقتی در مصر رفتم کوشکی
بغایت بلند دیدم فراز رفتم نزدیک آن کوشک حوض آب بود وضو ساختم چون فارغ شدم چشم
بر بام کوشک افتاد کنیزکی دیدم بر کنگره کوشک با جمال تمام خواستم بدانم که از آن کیست گفتم
ای کنیزک بکه تعلق داری گفت ای پیر از دور که پیدا شدی پنداشتم دیوانه چرا که پریشان می آمدی چون
نزدیک آب رسیدی و وضو ساختی گفتم مگر عالمی چون از وضو فارغ شدی و استغفار کردی
گفتم عارف اکنون دانستم که نه دیوانه نه عالمی نه عارف گفتم چرا گفت اگر دیوانه بودی وضو نساختی
و اگر عالم بودی بنامحرم نگاه نکردی و اگر عارف بودی بغیر از حق کسی دیگر را امید نداشتی ایکمان

110 بگفت تو ... اگر عارف توکل کن و جمیع امور خود را باو مفوض دار **حکایت** آورده اند
که در مدینه سقائی بود روزی بر در مسجد رسول الله صلعم این آیه را از آنحضرت شنید که وما من
دابة الا علی الله رزقها آن سقا بینداخت و گفت حق تعالی ضامن روزی است کار چه کردن هر روز
بروم و عبادت کنم سه شبانه روز عبادت کرد و چیزی نیافت خواب بروی غالب شد در خواب دید که وی را
شرعی ... سال ما بکرین تو بود و هیچ گرسنه و تشنه نشد ای برادر کم کشیدن منافات دارد که
لا تنقصوا المکیال والمیزان انی اریکم بخیر وانی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم آورده اند که چون
جناب فاطمه بیمار شد ام ایمن گفت اگر وفات کند فاطمه در مدینه بسر مقام نکنم پس چون
فاطمه در گذشت ام ایمن روی بمکه نهاد بی زاد و راحله و تنها چون بمیان بادیه رسید تشنه شد
روی بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا من خادمه دختر پیغمبر توام و برای دوستی او از مدینه بیرون
آمدم مرا از تشنگی مرنجان سطلی ... دلوی از هوا فرو گذاشتند ام ایمن از آن آشامید تا هفت
سال تشنه و گرسنه نشد پس برکت فاطمه و پیغمبر در باره او فهمید که ام ایمن زنی است از اهل بهشت
سلطان الانام ام ایمن از اهل بهشت بود بدوستی فاطمه و فرزندان او و شوهر او آب از آسمان برای او
فرستادند اما حسین که بهشت و حور العین ... او فرزندی که فرزند علی و جگر گوشه پیغمبر و نور
دیده زهرا ... بود در صحرای کربلا با لب تشنه و شکم گرسنه او را ذبح نمودند ای عزیزان او را قدر
خود ... بعد حدیثی در خصوص توکل عرض میکنیم که مجلس باز ختم و مناسبتی با واقعه ام ایمن
هم داشته باشد و قدری در مصیبت گریه کنیم و در بعضی از کتب معتبره مسطور است که ...
رحلت آدم علیه السلام شد شیث ... وصیت نمود اول آنکه بدنیا آرام نگیری که من بهشت دنیا را
بنا نمودم از من نپسندیدم و از آنجا با دل پرحسرت بیرون کردند دویم آنکه بقول زن عمل نکنی من بقول
وی عمل کردم کشیدم آنچه کشیدم سیم در هر امری بعاقبتش نظر کن که بکجا منجر میشود که اگر من بعاقبت
عمل خود نظر میکردم بمن نمیرسید آنچه رسید چهارم در کاری که میکنی اگر دل تو اضطراب دارد مکن
که من در حین اکل شجره دلم مضطرب شد ملتفت نشدم و هرگاه در آن تامل کرده بودم بآنچه گرفتار
شدم نشده بودم پنجم آنکه هر کاری پیش آید با دوستان مشورت کن که اگر من در امر حوا با ملائکه
مشورت کرده بودم بآن درد و داغ مبتلا نمیشدم بعد از این کلمات در محافظت خود نمودن وصیت

بسیار نمودند گفت ای پدر فضایل و مدایح ... از تو بسیار میشنوم میخواهم بیان کنی که مرتبه
اولیت تو است یا مرتبه تو آدم ... شد بعد از مبالغه بسیار فرمود ای عزیز مرتبه تو ... بلندتر
که با امت وی شش کار خواهند کرد که با پدر تو آدم نکردند اول آنکه مرا بیک گناه از بهشت بیرون کردند
و امت محمد را با گناهان بسیار داخل بهشت خواهند نمود دویم آنکه بیک گناه من و عصی
آدم ربه در عالم انداختند و گناه مرا آشکار کردند و امت او با صد هزار گناه پرده ایشان را نخواهند
درید سیم بسبب ذلت صد سال مرا از حوا جدا کردند و ایشان را با هزار ... از دوستان ایشان که
علی و سایر ائمه باشند جدا نکنند چهارم آنکه بسبب ذلت سیصد سال گریستم تا توبه ام مقبول شد
ایشان را احتیاج باین نه بلکه بپشیمانی ... ایشان ... و توبه ایشان را قبول
فرماید پنجم بسبب ذلت برهنه ام کردند و برهنه ام بدنیا فرستادند و ایشان را بهیچ گناه پرده ندرند
و عورت ایشان را ظاهر نگردانند ششم آنکه بعرفات رفتم و اشک بسیار از دیده باریدم تو به ام قبول
نکردند و ایشان را احتیاج باین نباشد بلکه از خانه بیرون روند بلکه بگویند اخطأت خطا بغفرت
در ... تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که مردی صاحب عیالی ... از خانه بیرون
رفت و در بدر گشت تا طعامی حاصل کند و ... در این راه ... رسید از فرزندان رسول صلعم که
بغایت گرسنه بودند گفت ایشان اولی ترند بطعام که از فرزندان رسول الله اند و چون شرم داشت
که تهی دست بخانه آید در کوچها میگذشت که ناگاه یکی بوی رسید از مصر کتابی بوی داد و ...
که در مصر ... گفت ... عم فلان وفات کرده و صد هزار دینار در مکه
و مدینه دارد و اسباب و ملک در مصر بحساب نیست و غیر از تو وارثی ندارد و این پانصد دینار نقد
بود ... و بخانه آمد شب مصطفی و مرتضی را بخواب دید که ... گفتند که تو فرزندان ما را
از فرزندان خود برگزیدی ما ... اهل مدینه ... کردیم و ... بخواب دید که آنچه پیش ...
پیش فلان کس فرستید و والی مصر در خواب دید که اسباب و ملک فلان را بوی رسان و ...
فرست که حق او است پس همه را باو آوردند ... مصطفی را در خواب دید که چون فرزندان ما را
گرسنه ... ما ... خواستیم ... کریم و در عقبی ... هزار قصر در بهشت
... که هر که دوست از خاندان نبوت ... این حالا گوش باش

111 تا بشنوی که مجلس طول کشید تا ... مروی است که حضرت امیر المؤمنین صلعم شبی از پیغمبر صلعم دعوت
کرد و شب ... افطار کنند و قدری آرد جو قرض نمود و بخانه آورد و بفاطمه فرمود که این آرد را خمیر کن
که امشب پدرت مهمان ما است فاطمه آن آرد را طبخ نمود و نان کرده شد و پیغمبر از نماز فارغ شد با علی
مرتضی بخانه آمد فاطمه آن نانها را حاضر کرد و بر زمین نهاد حضرت یک گرده نزد خود گذاشت و
یکی نزد علی و یکی فاطمه و یکی حسن و یکی حسین و یکی بفضه داد و بعد از افطار حضرت فاطمه عرض کرد که
میخواهم فردا شب مهمان من باشی و مرا سرافراز کنی حضرت قبول کرد و چون روز دیگر شد حضرت امیر
صاع آرد جو قرض نمود و حضرت فاطمه طبخ فرمود و شب دیگر هم مثل شب گذشته صرف نمودند پس
حضرت امام حسن عرض کرد ای جد شب دیگر میهمان حسن باش و چون روز شد باز امیر المؤمنین صلعم
آرد جوی قرض کرد و شب دیگر بطریق شبهای گذشته گذرانیدند پس حضرت امام حسین علیه السلام
شب دیگر را از پیغمبر وعده گرفت پس چون روز شد جناب امیر علیه السلام آرد جوی قرض گرفت و طبخ
شبهای گذشته گذرانیدند چون رسول الله صلعم برخاستند بروند بدر خانه رسیدند فضه گفت ای
زهرا من نیز امیدوارم که علی و فاطمه علیهما السلام فهمیدند وعده میهمانی از پیغمبر گرفت که مرا نیز در میان
خدمتکاران سرافراز کنید چنانکه آقایان مرا در میان خواجگان سرافراز فرمودید حضرت قبول
کردند و فضه را ... شد که حضرت ... و خود هم نتوانست تحصیل قوت نماید
و حضرت رسول صلعم از نماز مغرب فارغ شد و خواست بخانه برود آن وقت جبرئیل نازل شد که خدا
میفرماید که کجا میروید شما امشب میهمان فضه اید پس پیغمبر در کمال تعجیل روانه شد اهل بیت از
نماز فارغ شدند اهل بیت از نماز فارغ شدند و نشستند که حضرت رسول صلعم داخل شد و همگی از جهت
تعظیم برخاستند و چون از وعده فضه خبردار نبودند تعجب نمودند حضرت تعجب ایشان را دریافت
دانست که خبر از وعده فضه ندارند فرمود من امشب میهمان فضه ام حضرت امیر برخاست و فرمود
ای فضه چرا مرا خبر نکردی که طعامی تحصیل کنم فضه گفت من طعام مهیا کرده ام پس مصلای نماز ...
و بسجده افتاد و گفت ای پروردگار عالمیان من کنیز حبیب تو ام و امشب پیغمبر تو مهمان ...
و تو میدانی که من قدرت بر تحصیل قوت ندارم اسئلک بحق نبیک پیغمبر و بابوی علی و فاطمه
و بحق حسن و حسین که مولای منند که مرا امشب در نزد پیغمبر شرمنده مسازی ناگاه بوی طعام بمشام

رسید سوال نمود برداشت کاسه مملو از طعام دید با چند گرده نان از او برداشت بنزد پیغمبر گذاشت
حضرت از طعام را دید چون نهیید سر نمیچ گذاشت که چه میکنیم گر از ان دنیا بر بی تا من از آن گرسنگی
عراق را بکنیز و خروس عطا کرد بی مسلمانان از برای کنیزان دختر پیغمبر آب و طعام از آسمان بیاید اما
دختر زادگان پیغمبر مثل زینب خاتون و ام کلثوم خاتون و مثل سکینه و فاطمه کبری و رقیه و صفیه
دختران و خواهران حسین در ان صحرای گرم بیابان کربلا چند روز گرسنه و تشنه لشکر مخالف ایشان را
محاصره و آب و نان از ایشان منع نمودند نقل است که بعد از شهادت سرور شهیدان که ایشان را به
خواری و سنگین نمودند بکوفه بردند اطفال اهل کوفه با اطفال اهل بیت ترحم می نمودند زیرا
که ایشان را گرسنه میدیدند نان و خرما و جوز بایشان میدادند ام کلثوم از دست و دهان اطفال
میگرفت و بر زمین میافکند و میفرمود یا اهل کوفه ان الصدقة علی اهل بیت الرسالة محرم
زکوة لا تحل لاولاد مصطفی نوبه صدق ... و اینوه در مقتل ابن بابویه مسطور است و شیخ فخر الدین
طریحی هم بهمین کیفیت فرموده است که چون اهل بیت سرور شهدا نزدیک کوفه رسیدند جماعت
چند از اهل ان بلاد برای تماشا و تفرج بیرون آمدند همینکه نظرهای ایشان بر سرهای بزند سید الشهدا
افتاد بگریه در آمدند شروع کردند بزاری گریه کردن و چون بدر دروازه داخل شدند زنهای و مردهای
اهل کوفه جناب قبلة العارفین امام زین العابدین را دیدند که پاهای او در زیر شکم شتر زنجیر
کشیده و دستها در غل با بدن تب دار و علیل و رنجور و صدا را بنوحه و زاری بلند کردند امام علیه السلام
با آواز ضعیف و صدای حزین فرمود بایشان که ای اهل کوفه وای اهل مکر و حیله خود ما را می کشید
و اسیر میکنید پس زنی از اهل کوفه بر پشت بامی ایستاده بود و بتماشا مشغول بود و بنیانات که
ایشان را نگاه میکرد همین اسیرها چند دیده حال پرسید و بزبان عرب گفت من ای الاساری انتن یعنی شما
از کدام اسیرانید که از شما نیکوتری ندیده ام ام کلثوم خاتون دختر امیر المؤمنین فرمود ایتها المرأة
نحن اساری آل محمد یعنی ما اسیران از آل پیغمبر ... ما احمدیم آن زن گفت شما از اسیران آل محمد
ام کلثوم فرمود نعم آن زن ببیهت خود از بام بزیر افکند و چند مقنعه و چادر ... خود
خود همه را بیرون آورد و هر یک از دختران علی و دختران حسین علیه السلام داد که خود را از نامحرم بپوشند
زینب خاتون دید که اهل کوفه گریه میکنند شروع به نفرین کردن نمود بنحوی تکلم کرد که فصحای عرب از فصاحت

بنت

بنت اجرا الفصحا حیران چه میگویم که گویا امیر المؤمنین زنده شده و بمنبر رفته تکلم میفرماید و بعضی
از سخنان زینب خاتون آن بود که ای اهل کوفه وای اهل مکر و حیله هنوز آب دیده ما از ظلم و جفای
شما باز نیستاده و ناله ما از جور و ستم شما ساکن نگردیده ایا بر ما گریه میکنید حال اینکه ما را کشتید
و بباد در پیش ما گریه میکنید و از روی حضرت خاتم الانبیا شرم ندارید بدترین عالمیان را بر بهترین
عالمیان غالب گردانیدید و ترک یاری اهل حق نمودید خدا شوکت ... بادید که چه کم ...
و این عیب و عار را که برای خود خریدید ابدا از ان تا قیامت از شما زائل نخواهد شد کشتن فرزند پیغمبر را
بچه تدارک توان کرد کشتید کسی را که بنا و مدار کار و روش کنند مشکلات قران بود و اظهار
دین و ایمان بود دستهای شما بریده باد که جگر گوشه های پیغمبر را بضرب نیزه و شمشیر پاره پاره کردید
و چه دختران پیغمبر و علی را که اسیر نمودید با تعجب گریه کردید که از آسمان خون باریده ... در آخرت بر شما
ظاهر شود و عذابها از ان عجیب تر است اری والله الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس دویم ...
در مدح احسان و سخاوت و جود و مروت و معروف و صدقه و قضاء حاجت اخوان و معنی برادر
دینی بطور عرفان و ادله بر اینها بر سبیل اجمال و اطناب بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی زین فی قلوبنا الایمان وکره فی صدورنا الفسوق والفجور والعصیان و
رزقنا التمسک بالعترة الطاهرة والشجرة الطیبة الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا والتبری من الشجرة الخبیثة الملعونة المشؤمة وبغضهم فما یزیدهم الا طغیانا
کبیرا ونستدعی من الله ان یجعلنا من شیعة اهل البیت وشیعتهم وان یرزقنا الهم والغم
فی مصیبتهم وان یجعلنا فی کرتهم ورجعتهم وان یحشرنا تحت لوائهم وفی زمرتهم فمن کان منا
لهم محبا فاجعله فی الاخرة مرحوما ومن کان فی هذه الدنیا مغموما صابرة فی المصیبة ...
کان من الطالبین من اهلها صاحبا مسرورا فاجعله فی الاخرة ... والصلوة والسلام
الکاملان ... علی ملوک الادیان وامراء الایمان الموجودین فی الدهر والتربیة والزمان
والغایة القصوی من ایجاد العالم والمقصد الاقصی من خلقة بنی ادم والثمرة العلیا واللباب
من شجرة الکون المشتملة علی الدنیا والعقبی الذین لولاهم لما خلق الله الادم ولا حواء ولا الجنة
ولا النار ولا الارض ولا السماء الذین حبهم هو الاسلام والایمان وبغضهم هو النفاق والکفر

سیئة

وحبهم حسنة لا تضر معها سیئة وبغضهم لا تنفع معها حسنة الذین قال الله تعالی فی حقهم واذا
ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالاخرة واذا ذکر الذین من دونه اذا هم
یستبشرون المعصومین الاصفیاء والمظلومین بسیف الاشقیاء وما اهتز لاجلهم صدور
الاولین من المرسلین والانبیاء واغتم لحزنهم قلوب الاخرین من الصدیقین والصلحاء اما بعد
فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم ومبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر
والبغی یعظکم لعلکم تذکرون یعنی خدا امر بعدالت و احسان میفرماید العدل هو الانصاف
بالحق یعنی مراد از عدل انصاف میان مردم است و معامله کردن با مردم بحیثیتی که میل و اعوجاج در او
نباشد و مراد از احسان همه نیکیهاست و ایتاء ذی القربی صله بارحام است و مراد از فحشاء زنا است
و مراد از منکر آنست که شرع منکر او باشد و مراد از بغی ظلم و ستم است و این ایه را باهدایه در سوره
نحل مذکور است و مراد از احسان جود و سخاوت و معروف و مروت است از صفات حسنه است و
بعضی علما رسانند که عادت او احسان است بهمه کس و هر جا حتی بیدان و با اهلان و از یاد
تخلقوا باخلاق الله ... که متخلق باین خلق شوند و خدا احسان کند ... دوست
میدارد و جناب عقل کل و سید انبیا و رسل فرموده السخاء شجرة من شجر الجنة اغصانها
متدلیة فی الارض فمن اخذ منها غصنا قادة ذلک الغصن الی الجنة و سخاوت درختی است از
درختهای بهشت و شاخهای او بر روی زمین کشیده پس هر کس شاخی از ان شاخها گرفت می کشد
ان شاخ او را بسوی بهشت ان السخاء من الایمان والایمان فی الجنة یعنی که سخاوت از ایمان
و ایمان در بهشت است السخاء شجرة تنبت فی الجنة فلا یلج الجنة الا سخی ما جبل الله اولیائه
الا علی السخاء وحسن الخلق و در کلام مجید است که احسن کما احسن الله الیک احسان کن بخلق
چنانکه خدا بتو احسان کرده و در سوره نحل فرموده ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون
و در سبب دیگر خدا با متقیان است و با احسان کنندگان و در سوره مائده است ثم اتقوا وامنوا ثم
اتقوا واحسنوا والله یحب المحسنین و در آخر سوره عنکبوت میفرماید والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین و در سوره ... است انهم کانوا قبل ذلک محسنین

و در سوره اعراف ان رحمة الله قریب من المحسنین و در کتاب مستطاب کافی از جناب موسی بن جعفر ع
ان السخی قریب من الناس وقریب من الجنة وقریب من الله بدرستیکه سخی نزدیک است بمردمان
و نزدیک است ببهشت و نزدیک است بخدا و بخیل از همه دور است زیرا که بخل از ثمرات دنیای دنیه
و از صفات خبیثه است و از اخلاق رذیله ... و روایت از نبی و آیات و اخبار وارد است خلاف
فرموده ان الذین یبخلون ویأمرون الناس بالبخل و میفرماید در سوره آل عمران است که الذین
یبخلون بما اتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم فرمود که جاهل سخی احب الی الله
من عابد بخیل وای داء ادوأ من البخل یعنی سخی محبوب تر است نزد خدا از عابد بخیل و رسول فرمود
ان الله یبغض الشیخ الزانی والبخیل المنان والبخیل الجمال خدا دشمن دارد پیر زنا کار و بخیل
... و حاصل عبارت البخل شجرة تنبت فی النار وخلق البخیل من مقته یعنی بخل روییده درخت
او از آتش و خلق شده است بخیل از غضب خدا وجعله الله راسخا فی اصل شجرة الزقوم ذکر آیات
بخل و خدا در اصل درخت زقوم جهنم و دلی بعض اغصانها الی الدنیا فمن تعلق بغصن منها
ادخله النار الا ان البخل من الکفر والکفر فی النار والشح والایمان لا یجتمعان فی قلب واحد
و بعضی از شاخهای آن در دنیا است هر کس ... از آن شاخ داخل میکند او را
در آتش ... که بخل کفر است و کفر در آتش است الجواد محبوب ومحمود وان لم یصل من جوده
الی ما وجده شیء والبخیل ضد ذلک و بخل و ایمان در یکدل جمع نمیشود خصلتان لا یجتمعان فی
المؤمن البخل وسوء الخلق دو خصلت است که جمع نمیشوند در مؤمن یکی بخل و دیگری سوء خلق
و مروی است که پیغمبر دید ... فاذا رجل تعلق باستار الکعبة وهو یقول بحرمة هذا البیت
الا غفرت لی ذنبی قال رسول الله ما ذنبک یعنی مردی به پردههای کعبه چسبیده بود و میگفت
که بحق این خانه ترا قسم میدهم که گناه مرا بیامرزی حضرت فرمودند که چه چیز است گناه تو
قال اعظم من ان اصفه لک یعنی عظیم تر است از آنکه وصف کنم برای تو فقال ویحک ذنبک اعظم
ام الارضون یعنی حضرت فرمود وای بر تو گناه تو بزرگتر است یا زمینها عرض کرد بلی ذنبی یا رسول الله
یعنی گناه من عظیم تر است حضرت فرمودند ویحک ذنبک اعظم ام الجبال گناه تو عظیم تر است یا کوهها
قال ذنبی یا رسول الله یعنی گناه من عظیم تر است قال ذنبک اعظم ام البحار فرمود گناه تو عظیم

تراست یا دریاها قال بلی ذنبی اعظم یعنی گناه من عظیم تر است قال فذنبک اعظم ام السموات فرمود
گناه تو عظیم تر است یا آسمان قال بلی ذنبی یعنی گناه من قال ذنبک اعظم ام العرش فرمود گناه تو عظیم تر است
یا عرش قال بلی ذنبی یعنی بلی گناه من قال ذنبک اعظم ام الله فرمود گناه تو عظیم تر است یا خدا قال بل الله
اعظم واجل یعنی پروردگار من عظیم تر و جلیل تر است حضرت فرمود گناه عظیم را پروردگار عظیم
میامرزد قال حدثنی عن ذنبک یعنی بگو گناه خود را قال انی رجل ذو ثروة من المال وان السائل لیاتینی
لیسئلنی فکانما یستقبلنی بشعلة من النار یعنی که من مرد صاحب دولتم و حال چنین است که هر
سائلی می آید گویا میبینم که شعلهٔ آتش روی بمن می آورد فقال الیک عنی لا تحرقنی بنارک فو الذی
بعثنی بالهدایة والکرامة لو قمت بین الرکن والمقام ثم صلیت الفی الف عام و بکیت حتی تجری
من دموعک الانهار و تسقی بها الاشجار ثم مت وانت لئیم لاکبک الله فی النار اما علمت ان الله
یقول ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون یعنی فرمود دور شو از من
دور شو که باتش خود مرا نسوزانی بحق آن خدائی که مرا براستی بخلایق فرستاده است بهدایت و کرامت اگر
کی میان رکن و مقام پس نماز کنی دو هزار هزار سال و بگریی که جاری شود از اشکهای تو نهرها
و سیراب شود باشکهای تو درختها پس بمیری و حال آنکه بخیل و لئیم باشی هر آینه برو در افکند خدا
ترا در آتش ولی بر تو آیا ندانسته که خدا میفرماید ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه ومن یوق شح
نفسه فاولئک هم المفلحون و در دعوات وارد شده است که ربنا من صباح الی الاذن وکل الله به
ملکین ینادیان اللهم اجعل لکل ممسک تلفا ولکل منفق خلفا و اخبار در مذمت بخل
بیش از آن است که کسی احصا تواند نمود با وجود یکه متضمن است بسیاری از مفاسد دنیویه و اخرویه
که حکم میکند بآن وجدان و محتاج نیست بسوی دلیل و برهان حتی آنکه تعلق کردن بسوی بخیل
قساوت [illegible] وقد قیل ابخل الناس بماله اجودهم بعرضه یعنی گفته شده که بخیل
ترین مردمان بمال خود سخی ترین مردمان است بعرض خود اما سخاوت از جملهٔ ثمرات [illegible] است
چنانکه بخل از ثمر محبت دنیاست پس سزاوار است بر طالب آخرت اگر مال ندارد قناعت
کند و اگر صاحب مال و ثروت است جود و بخشش نماید زیرا که سخاوت از اشرف صفات و ارفع
اخلاق است و اصلی است از اصول نجات که نجات میدهد صاحب خود را از مهلکات و انبیا

بخود

باین صفت مشهور و در میان خلق معروف تر بودند و خداوند با ایشان مباهات میکند با ملائکه
باطعام کسی که ان اطعام و قال الجنة دار الاسخیاء یعنی بهشت خانه مردان سخی است و باز فرمود
شاب سخی مرهق فی الذنوب احب الی الله من شیخ عابد بخیل و باز حضرت فرمودند بدلاء
امتی لم یدخلوا الجنة بصلوة ولا صیام ولکن دخلوها بسخاء الانفس وسلامة الصدور و
النصح للمسلمین یعنی بدلاء امت من داخل بهشت نمیشوند بجهت نماز و روزه ولکن داخل بهشت
میشوند بجهت سخاوت و سلامتی سینه خود از حسد و کینه و نصیحت کردن و خیرخواهی مسلمانان
نمودن و در بحر و عر و درام مسطور است از پیغمبر خدا که دخلت الجنة فرایت اکثر اهلها
البلة قال قلت ما البلة قال العاقل فی الخیر الغافل عن الشر الذی یصوم فی کل شهر ثلثة
ایام از حضرت صادق پرسیدند که چه معنی دارد قول پیغمبر که فرمود داخل بهشت شدم دیدم
که اکثر اهل بهشت ابلهاء بودند حضرت فرمود ابله آنکسی است که عاقل در خیر غافل است از شر
و بدی غافل است و در هر ماهی سه روز روزه میدارد و در کتاب روضة الواعظین از جناب
امیر المؤمنین منقول است که احسن تحسن الیک ارحم ترحم یعنی احسان کن تا احسان کرده شوی
روایت شده است آنکه موسی بن عمران عرض کرد که پروردگارا بنما بمن بعضی از درجات محمد
و امت او گفت یا موسی تو طاقت این نداری لکن مینمایم بتو منزلهٔ از منازل جلیله و مرتبه
از مراتب عظیمه او که بآن برتری و فضیلت داده بر تو و جمیع خلق من پس موسی گفت پس گشود
از برای او خداوند عالم ملکوت آسمانها را پس نظر کرد بسوی منزلی که نزدیک بود که تلف شود نفس
موسی از انوار آن منزلت و قرب آن منزلت بسوی خدا پس گفت موسی که پروردگارا بچه واسطه رسید
محمد باین کرامت عظمی فرمود بایثار ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و شعار دوستان
خدا ایثار است حتی آنکه بعضی از زوجات پیغمبر گفت که سیر نخورد پیغمبر سه روز متوالی از نان جو تا
دنیا را مفارقت نمود و اگر میخواست که سیر بخورد میتوانست ولکن ایثار میفرمود بر فقراء
است جود و ایثار علی بن ابیطالب در جمیع اوقات عمر مشهور و در کتب علما مسطور حتی آنکه
ایثار فرمود جان خود را بجهت رسول در شبیکه بجای آنحضرت خوابید تا آنکه مباهات کرد
با ملائکه بار [illegible] خداوند بان و این آیه در شان او نازل ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء

مرضات الله و بودند خواص شیعیان که کوشش مینمودند در محافظت این خصلت پسندیده مهما
امکن و نیز وارد است از حضرت رسول که فرمود که پرسیدم از جبرئیل حال حاتم طائی و اگر سخی بود
و کافر جبرئیل گفت که حق تعالی از جهت سخاوت در جهنم از برای او جا کرده است و آتش جهنم او را
اذیت نمیرساند و در روایتی است که ان الله اوحی الی موسی ان لاتقتل السامری فانه سخی یعنی روایت که خدا وحی
کرد بموسی که سامری را مکش که مرد سخی است و بدانکه سخاوت و احسان از جمله صفتی است که محبوب
خداوند منان است و بر در بهشت نوشته است که انت محرمة علی کل مراء و نمام و عاق
و بخیل که تو حرامی بر هر بخیل و ریاکار و سخن چینی و عاق والدین و وارد است که فرمودند که محبوب
ترین مردم کسی است که نفعش بیشتر باشد و این نفع و احسان بکه باید کرد بر بنده مؤمن و برادران دینی
چنانکه وارد است المؤمن اعظم حرمة من الکعبة حرمت مؤمن از کعبه عظیم تر است و در کتاب
اصول کافی است که حضرت امام محمد باقر فرمود ان الله لیدفع بالمؤمن الواحد عن القریة الفناء
یعنی خدا هر آینه دفع میکند بواسطهٔ یکمؤمن از اهل یکشهر فنا شدن را مثل طاعون و وبا و
باز فرموده انه لا یصیب قریة عذاب و فیها سبعة من المؤمنین یعنی نمیرسد عذاب باهل قریه
و شهری و حال آنکه در آن شهر و قریه باشد هفت مؤمن و منقول است از جناب رسول
که من قضی لاخیه المؤمن حاجة کان کمن عبد الله تسعة آلاف سنة صائما نهاره قائما
لیله یعنی کسیکه روا کند حاجت برادر مؤمنی را گویا نه هزار سال عبادت خدا کرده که روزها
روزه گرفته و شبها بعبادت ایستاده الا ومن فرج عن مؤمن کربة من کرب الدنیا فرج الله
عنه اثنین وسبعین کربة من کرب الاخرة واثنین وسبعین کربة من کرب الدنیا اهونها
المغفرة و در حدیث وارد است که من قضی حاجة لاخیه فکانما خدم الله عمره یعنی هر کس
بحاجت برادر دینی برآورد چنان است که تمام عمر خدمت کرده است من مشی فی حاجة اخیه
ساعة من لیل او نهار قضاها او لم یقضها کان خیرا له من اعتکاف شهرین یعنی کسیکه راه
رود در حاجت برادر دینی ساعتی از روز یا شب برآورده شود یا نشود بهتر است برای او از اعتکاف
دو ماه و قال من سعی فی حاجة اخیه المسلم اظله الله بخمسة وسبعین الف ملک ولم یرفع
قدما الا کتب الله له حسنة وحط عنه بها سیئة ورفع له بها درجة فاذا فرغ من حاجته

از

کتب الله له بها اجر حاج معتمر یعنی کسیکه راه رود در حاجت برادر مسلمان سایه افکنند بر او هفتاد و پنج هزار
ملک بر سر او بجانب او برندارد قدمی را مگر آنکه بنویسد خدا از برای او حسنه و محو کند از او
و بلند کرداند از برای او درجه و چون فارغ شود از حاجت او بنویسد خدا از برای او اجر
کننده حج و عمره کذا رسول فرموده اند ومن سعی لمریض فی حاجة قضاها او لم
یقضها خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه فقال رجل من الانصار بابی انت وامی یا رسول الله
فان کان المریض من اهل بیته اولیس ذلک اعظم اجرا اذا سعی فی حاجة اهل بیته قال نعم
حضرت صادق فرمود من قضی لاخیه المؤمن حاجة قضی الله له یوم القیمة مائة الف حاجة
من ذلک اولها الجنة ومن ذلک ان یدخل قرابته واخوانه الجنة بعد ان لا یکونوا نصابا
کسیکه برآورد حاجت برادر مؤمن را برمیآورد خدا روز قیامت صد هزار حاجت او را
یکی از آنهاست که او را داخل بهشت میکرداند و یکی دیگر آن است که داخل میکند خویشان او
و رفیقان او و برادران او بشرط آنکه ناصبی نباشد و فرموده برآوردن حاجت مؤمن بهتر است
از آزاد کردن هزار بنده و بهتر است از هزار اسبی که در راه خدا بدهد و دوست تر است بسوی
خدا از بیست حج که هر حجی را انفاق کرده باشد صاحبش صد هزار دینار و طواف
طواف خانه را فرموده هر یکی مثل صد هزار حسنه است و رفع صد هزار سیئه است و رفع صد
هزار درجه است و خدا برمیاورد برای او شش هزار حاجت و میگشاید برای او هشت در
بهشت گفتم اینها همه فضیلت طواف است پس عرض کردم که قضاء حاجت ثوابش تا بحیث
طواف است فرمود بلی و در حدیث دیگر هر که حاجت برادرش برآورد نوشته میشود هزار
هزار حسنه پس بناء علی هذا اگر تمام عالم از تو باشد و انفاق کنی و در دهان برادر مؤمنت
کذاری هنوز نکرده زیرا که تو مقید برادر دینی نیستی و نفهمیدهٔ که چگونه برادر تو است
همین شنیدهٔ انما المؤمنون اخوة در حدیث است که ان الله خلق المؤمنین من نوره و
صبغهم فی رحمته فالمؤمن اخ المؤمن لابیه وامه ابوه النور وامه الرحمة یعنی خلق کرد
خدا مؤمنون را از نور خود و رنگ کرد ایشان را در رحمت خود پس مؤمن برادر پدر و مادری
مؤمن است پدرش نور و مادرش رحمت است مراد از نور رسول الله و مراد از رحمت امیر

المؤمنین است چنانکه فرمود انا و علی ابوا هذه الامة کسی که علی پدر و مادر این امتیم پس هر گاه برادر
فقیری از شیعیان علی بیاید نزد برادر برای حاجتی هر گاه حاجت او را بر نیاورد رحمت خدا را از خود
قطع نموده زیرا که این رحمی است که خدا از این دو فرستاده زیرا که هر که رحم را ببرد رحمت است که از این
و اگر رد نمودی حاجت او را با قدرت بر آوردن حاجت او وای بر او در کتاب جامع السعادات نقل
از او حدیثی نقل کرده بشنو از حضرت صادق که ایما رجل من شیعتنا اتاه رجل من اخوانه
فاستعان به فی حاجته فلم یعنه و هو یقدر ابتلاه الله بان یقضی حوائج غیره من اعدائنا
یعذبه الله علیها یوم القیمة یعنی هر گاه بیاید شیعه ما را امری از برادران دینی او و حاجتی
بیاورد پس اعانت نکند در قضاء حاجت او با قدرت بر آن مبتلا میکند او را با آنکه حاجت یکی
از حاجت یکی از دشمنان ما را بر آورد تا خدا با این سبب او را عذاب کند و امام رضا فرمود
من اتاه اخوه فی حاجة یقدر علی قضائها فلم یقضها له سلط الله علیه شجاعا ینهش ابهامه
فی قبره الی یوم القیمة کسیکه بیاید نزد برادر دینی برای حاجتی و با وجود قدرت بر نیاورد حاجت
او را حق تعالی مسلط کند بر او مار بزرگ را در قبرش که انگشت ابهامش بگزد تا روز قیامت و از امام
محمد باقر منقول است که حق تعالی وحی نمود بموسی که گاه باشد یکی از بندگان من تقرب جوید بسوی
من بیک حسنه و او را حکم دهم در بهشت که هر جا خواهد باشد و هند موسی پرسید از حسنه
کدام است فرمود آنست که راه رود در حاجت برادر مؤمن خود و حضرت رسول فرمود من لم
یهتم لامور المسلمین فلیس بمسلم کسیکه اهتمام نکند در امور مسلمانان از مسلمانان نیست حضرت
صادق فرمود ایما مؤمن منع مؤمنا شیئا مما یحتاج الیه و هو قادر علیه من عنده او من عند غیره
اقامه الله یوم القیمة مسودا وجهه مزرقة عیناه مغلولة یداه الی عنقه فیقال هذا الخائن
الذی خان الله و رسوله ثم یؤمر به الی النار یعنی هر مؤمنی که منع کند مؤمنی را از چیزیکه محتاج
با آنست و از مؤمنی خواهش کرده و حال آنکه قادر است که از برای او از غیر بگیرد وای بر او خدا
او را در قیامت رو سیاه و ازرق چشم و غل کرده دستهای او بگردن پس امر کند او را بسوی آتش
و چنان نیست که خداوند کار او را و ابر زمین گذارد بلکه مؤمن دیگر برای کار رسانی او وسیله
خواهد کرد و این قدر شد که تو از ثواب آن کار محروم شدی و اذیت برادر خود رسانیدی و فرض

که با وجود سیادی عزت با و نداده بود بجهت آب روی حق بود که سیادی و در کتاب درر
و غرر از امیر المؤمنین است که نباید البته البته بگوید احدی از شما که فلانی بفضل جز از من سزاوار
تر است پس از برای هر یک از خیر و شر اهلیست پس هر چه را که شما ترک کنید اهلش کفایت آن را
میکند ذکر فقر در بیان فقراء و لوازم شاد داخل حدیث من لم یهتم تبالی اما الفقر اما الحاجة
که چنانکه پیغمبر فرموده در کتاب اصول کافی مسطور است یا علی ان الله جعل الفقر امانة
عند خلقه فمن ستره اعطاه الله مثل اجر الصائم القائم فقر امانتی است از نزد خدا هر که آن را
پنهان دارد و محافظت کند و خیانت نکند حق تعالی ثواب کسی بدهد که روزها روزه
و شبها بعبادت بر پا ایستاده باشد و از امیر المؤمنین است که لله عقوبات بالفقر و مثوبات
بالفقر فمن علامة الفقر اذا کان مثوبة ان یحسن علیه خلقه و یطیع به ربه و لا یشکو حاله
و یشکر الله علی فقره از علامات فقری که از فقر بثواب دار داشت که خلق خود را نیکو کند
و اطاعت پروردگار خود میکند و شکایت حال خود نمیکند و شکر بگوید خدا را بر فقر بلکه
راضی است بفقر خود و خوشحال است بفقر خود و قانع است بقدر کفاف از روزی خود و کوتاه
امل و آرزوی او و قال الصادق ما من عبد یسئل من غیر حاجة فیموت حتی یحوجه الله الیها
و یکتب له بها النار و هر گاه فقیر راضی نشد بفقیری خود و امثال او بسیار شد و فوت شد او را
عزت قناعت و مبتلا شد بذلت حرص و طمع و جری ساخت حرص و طمع او را و ادار و ارتکاب مناهی و
منافی مروت اجر او باطل میشود و گناهکار است پس بنابراین سزاوار است فقیر آنکه ظاهر سازد
تعفف و بپوشاند فقر را و مخالطه نکند با اغنیاء و رغبت نکند در مجالست با ایشان و تواضع
نکند اغنیاء را بجهت غناء ایشان لیکن کبر کند بر ایشان تا پوشیده شود فقر او و بثواب خود برسد
تا آیه یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف بر او صادق بیاید غرض آنکه من افتقر الی من یقدر
علی قضاء حاجته فلم یفعل فقد قتله ما اتاه قتله بسیف و لا برمح و لکنه قتله بما نکأ
من قلبه هر کس اظهار کند حال خود را نزد کسیکه قادر بر بر آوردن حاجت او باشد و بر نیاورد
و بدانکه سائل است گویا او را کشته است نه بشمشیر و نیزه لکن بان جراحتی که بدل او وارد کرده
چنانکه مضمون حدیثی است و فی الخبر ان صدق السائل هلک المسئول قال ابو عبدالله ان ذکر

المؤمنین یتقلبون فی ریاض الجنة قبل اغنیائهم باربعین خریفا ثم قال سأضرب لک مثل ذلک
انما مثل ذلک مثل سفینتین مر بهما علی عاشر فنظر فی احدهما فلم یر فیها شیئا فقال اسربوها الی
اسربوها و نظر فی الاخری فاذا هی موقرة ای مملوء فقال احبسوها یعنی حضرت صادق فرمود که
فقرای مؤمنین میگردند در روضهای بهشت پیش از اغنیاء بچهل خریف پس فرمود برای تو مثل
بزنم فرمود مثل این مثل آن دو کشتی است که بر عشار بگذرد یکی خالی است که بگذارید بگذرد
پر است از امتعه گوید نگاه دارید و در حدیث است که خدا در روز قیامت عذر میخواهد از
فقیر که و عزتی و جلالی ما افقرتک لهوانک علی و لکن لما اعددت لک من الکرامة و الفضیلة
اخرج یا عبدی الی هذه الصفوف فمن اطعمک فی او کساک فی یرید بذلک وجهی فخذ
بیده فهو لک و الناس یومئذ قد الجمهم العرق فیتخلل الصفوف و ینظر من فعل ذلک
فیاخذه بیده و یدخله الجنة بعزت و جلالم که تو را فقیر نکردم که بجهت خواری تو باشد در نزد
من بلکه کرامتی و فضیلتی خواستم برای تو مهیا کنم بیرون آی بسوی این صفوف پس هر کس تو را
طعام داده یا جامه پوشانیده بجهت خاطر من ایشان را به بهشت داخل کن پس باید از فقرا
مؤمنان گریزان نبودن بلکه باید عیبی از ایشان کرد که ایشان ملوک اهل بهشتند و قبل از اغنیاء
داخل بهشت میشوند به پانصد سال پیغمبر فرمود یدخل فقراء امتی قبل اغنیائهم بخمس مائة
عام این فقرا که ما باید ما را ایشان را بکنیم و صدقات خود را بایشان بدهیم للفقراء الذین
احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم
بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا از برای فقیران که ممنوع اند در زمین خود شده اند در راه خدا
عبادت یا تحصیل علم و قادر نیستند از آنکه سفر کنند بجهت تحصیل روزی خود گمان دارند
آنانکه نمیدانند احوال و اوضاع ایشان را اغنیاء از جهت عفت ایشان از سؤال میشناسید شما
ایشان را بسیماهای ایشان و سؤال نمیکنند از مردمان از روی الحاح و اصرار و فرمود اطلعت علی الجنة
فرأیت اکثر اهلها الفقراء و اطلعت علی النار فرأیت اکثر اهلها الاغنیاء فرمود دیدم که مطلع
بهشت بیشتر اهلش فقراء یا مر خلاف جهنم که بیشترش از اغنیاء باشد فرمود ان فی الجنة غرفة
من یاقوتة حمراء ینظر الیها اهل الجنة کما ینظر اهل الارض الی نجوم السماء لا یدخل الا نبی

او فقیر مؤمن یعنی در بهشت غرفه از یاقوت سرخ است که اهل بهشت بان غرفه نظر میکنند چنانکه
اهل زمین بستارگان آسمان نظر میکنند و داخل آن غرفه نمیشوند مگر پیغمبر و بنده مؤمن فقیر
و معیار فقراء فردای قیامت گوید که اجلال ان اهل الدنیا اشتغلوا فی دنیاهم نکحوا النساء و لبسوا
الثیاب اللینة و اکلوا الطعام و سکنوا الدور و رکبوا المشهور من الدواب فاعطنی مثل ما اعطیتهم جامهای
یعنی پروردگارا اهل دنیا رغبت کردند در دنیای خود و زنان بسیار نکاح خود در آوردند و
نرم پوشیدند و طعامهای لذیذ خوردند و در خانهای عالی ساکن شدند و بر اسبهای نجیب سوار
شدند پس بمن بده آنچه با ایشان دادی در دنیا فیقول الله و لکل عبد منکم مثل ما اعطیت اهل
الدنیا منذ کانت الدنیا الی انقضت الدنیا سبعون ضعفا یعنی خدا میفرماید از برای هر یک
از شما فقرا بوده باشد مثل آنچه دادم باهل دنیا از اول دنیا تا آخر و مثل دنیا هفتاد برابر و فرمود
که یقوم فقراء امتی یوم القیمة و ثیابهم خضر و شعورهم منسوجة بالدر و الیاقوت و بایدیهم
قضبان من نور یخطبون علی المنابر فیمر علیهم الانبیاء فیقولون هؤلاء من الملائکة و یقول
الملائکة هؤلاء من الانبیاء فیقولون نحن لا ملائکة و لا انبیاء بل فقراء من فقراء امة محمد
پیغمبر فقراء امت من روز قیامت جامهای سندس سبز پوشیده و مویهای ایشان بدر و یاقوت
بافته شده و عصاهای از نور در دست و بر منبرها میروند و خطبه میخوانند پس چون انبیاء
با اینجا بگذرند میگویند ملائکه اند و ملائکه میگویند اینها انبیایند پس ملائکه میگویند که
ما ملائکه و انبیاء نیستیم بلکه ما فقیری چند از امت محمدیم و یقولون بما نلتم هذه الکرامة
و یقولون لم تکن اعمالنا شدیدة و لم نصم اللیل و لم نصم الدهر و لکن اقمنا علی الصلوات
الخمس و اذا سمعنا ذکر محمد فاضت دموعنا علی خدودنا پس میگویند بچه واسطه باین مرتبه
رسیدید میگویند که ما اعمال بسیار نداشتیم و روزه دهر نگرفتیم و شبها تا صبح بیدار نبودیم و لکن
اقامه پنج وقت نماز کردیم و هر گاه نام محمد شنیدیم اشک دیدهای ما بر صورتهای ما جاری
شد باز فرمود کلهم مشتاقون الی الجنة و الجنة مشتاقة الی الفقراء پیغمبر فرمود الا اخبرکم
بملوک اهل الجنة آیا خبر دهم شما را بپادشاهان بهشت قالوا بلی یا رسول الله قال کل
ضعیف مستضعف اغبر اشعث ذی طمرین لا یؤبه به لو اقسم علی الله لابره هر ضعیف بیچاره

المؤمنين يتقلبون في رياض الجنة قبل اغنيائهم باربعين خريفا ثم قال ساضرب لك مثل ذلك
انما مثل ذلك مثل سفينتين مر بهما على عاشر فنظر في احدهما فلم ير فيها شيئا فقال اسربوها اى
اطلقوها ونظر في الاخرى فاذا هي موقرة اى مملوة فقال احبسوها يعني حضرت صادق فرمود آنكه
فقراء مومنين بغلطند در روضهاء بهشت پيش از اغنياء بچهل خريف پس فرمود براى تو مثل
بزنم فرمود مثل آن مثل دو كشتى است كه بر راهدارى كذرند آنكه خالى است كويد بيايد آنكه
پر است از امتعه كويد نكاه داريد و در حديث است كه خدا در روز قيامت عذر ميخواهد از
فقير كه وعزتي وجلالي ما زويت عنك لهوانك ولكن لما اعددت لك من الكرامة والفضيلة
اخرج يا عبدي الى هذه الصفوف فمن اطعمك في او كساك في يريد بذلك وجهي فخذ
بيده فهو لك والناس يومئذ قد الجمهم العرق فيتخلل الصفوف وينظر من فعل ذلك
فيأخذه بيده ويدخله الجنة يعني حق جل ذكره ترا غنى نكردم كه بجهة خوارى تو باشد در نزد
من بلكه كرامت و فضيلت خواستم براى تو حالا بيرون رو بسوى اين صفوف پس هر كس ترا
طعام داده يا جامه پوشانيده بجهت خاطر من ايشان را ببهشت داخل كن پس بايد از فقرا
مومنان كريزان نبودن بلكه بايد دوستى از ايشان كرد كه ايشان ملوك اهل بهشتند و قبل از اغنياء
داخل بهشت ميشوند به پانصد سال پيغمبر فرمود يدخل فقراء امتي قبل اغنيائهم بخمسمائة
عام اين فقراء كه ما بايد آزار ايشان را بكشيم و صدقات خود را با ايشان بدهيم للفقراء الذين
احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم
بسيماهم لا يسألون الناس الحافا از براى فقيران كه ممنوع اند از روى خود شان اند در راه خدا بجهة
عبادت يا تحصيل علم و قادر نيستند از آنكه سفر كنند بجهة تحصيل روزى خود كمان دارند
آنكه نميدانند احوال و اوضاع ايشان را اغنياء از جهت عفت ايشان از سوال ميشناسى ايشان را
ايشان را بسيماى ايشان و سوال نميكنند از مردم از روى الحاح و اصرار و فرمود اطلعت على الجنة
فرايت اكثر اهلها الفقراء واطلعت على النار فرايت اكثر اهلها الاغنياء فرمود كه مطلع شدم
بهشت بيشتر اهلش فقراء يافتم و در جهنم كه بيشتر اغنياء يافتم فرمود ان في الجنة غرفة
من ياقوتة حمراء ينظر اليها اهل الجنة كما ينظر اهل الارض الى نجوم السماء لا يدخل الا نبي

او فقير مومن يعني در بهشت غرفه از ياقوت سرخ است كه اهل بهشت بان غرفه نظر ميكنند چنانكه
اهل زمين بستارهاى آسمان نظر ميكنند و داخل آن غرفه نميشوند مكر پيغمبر و بنده مومن فقير
و بعبارت فقراء فرمايش است كويد كه الا ان اهل الدنيا تشاغلوا في دنياهم نكحوا النساء ولبسوا
الثياب اللينة واكلوا الطعام وسكنوا الدور وركبوا المشهور من الدواب فاعطى مثل ما اعطيتهم
جليهاى
يعني بدرستيكه اهل دنيا رغبت كردند در دنياى خود و زنان بسيار نكاح خود كردند و رخت
نرم پوشيدند و طعامهاى لذيذ خوردند و در خانهاى عالى ساكن شدند و بر اسبهاى نجيب سوار
شدند پس من آنچه بايشان داده در دنيا فيقول الله ولكل عبد منكم مثل ما اعطيت باهل
الدنيا منذ كانت الدنيا الى انقضت الدنيا سبعون ضعفا يعني خدا ميفرمايد بايد براى هر يك
از شما فقراء بوده باشد مثل آنچه دادم باهل دنيا از اول دنيا تا آخر و هفتاد دنيا هفتاد برابر و فرمود
كه يقوم فقراء امتي يوم القيامة وثيابهم خضر وشعورهم منسوجة بالدر والياقوت وبايديهم
قضبان من نور يخطبون على المنابر فيمر عليهم الانبياء فيقولون هؤلاء من الملائكة ويقول
الملائكة هؤلاء من الانبياء ويقولون نحن لا ملائكة ولا انبياء بل فقير من فقراء امة محمد
بر ميخيزند فقراء امت من روز قيامت و جامهاشان سندس سبز پوشيده و مويهاى ايشان بدر و ياقوت
بافته شده و عصاهاى از نور در دست و بر منبرها بر آمده خطبه ميخوانند پس چون انبياء
بانجا بكذرند ميكويند ملائكه اند و ملائكه ميكويند اينها انبيايند پس فقراء ميكويند كه
ما ملائكه و انبياء نيستيم بلكه ما فقيرى چند از امت محمديم و يقولون بما نلتم هذه الكرامة
ويقولون لم يكن اعمالنا شديدة ولم نصم الليل ولم نصم الدهر ولكن اقمنا على الصلوات
الخمس واذا سمعنا ذكر محمد فاضت دموعنا على خدودنا پس ميكويند بچه واسطه باين مرتبه
رسيديد ميكويند كه ما اعمال بسيار نداشتيم و روزه دهر نكرفتيم و شبها تا صبح بيدار نشديم ولكن
اقامه پنج وقت نماز كرديم و هر كاه نام محمد شنيديم اشك ديدهاى ما بر صورتهاى ما جارى
شد و باز فرمود كلهم مشتاقون الى الجنة والجنة مشتاقة الى الفقراء پيغمبر فرمود الا اخبركم
بملوك اهل الجنة آيا خبر بدهم شما را از پادشاهان بهشت قالوا بلى يا رسول الله قال هم كل
ضعيف مستضعف اغبر اشعث ذي طمرين لا يؤبه له لو اقسم على الله لابره هر ضعيف بيچاره
كمنامى

و بيان اوصافى است كه كسى اعتنا نكند باو و قال اذا كان يوم القيامة عنق من الناس حتى ياتوا
باب الجنة فيضربوا باب الجنة فيقال من انتم فيقولون نحن الفقراء روز قيامت بيخبر بكروهى
و در بهشت ايند و كفته شود كه شما كيستيد پس كويند ما ايم فقراء فيقال لهم اقبلوا الحساب
فيقولون ما اعطيتمونا شيئا تحاسبونا عليه فيقول الله صدقوا ادخلوهم الجنة كفته شود بحساب را
رو بحساب بياوريد پس ميكويند چه داده بوديد ما را كه حساب از ما خواهيد پس خدا ميفرمايد كه راست
ميكويند داخل كنيد ايشان را ببهشت ان لكل شئ مفتاحا ومفتاح الجنة حب المساكين از براى
هر چيزى كليدى است و كليد بهشت محبت با مساكين است و شيخ طبرسى در تفسير مجمع البيان
از شافع مشفع روايت كرده است مرد فقيرى در بهشت مى ايستد و ميكويد ما فعل صديقي
فلان چه شد دوست من فلان و حال آنكه آن دوست در جهنم است پس خدا ميفرمايد كه اخرجوا
له صديقه في الجنة بيرون آوريد بجهة خاطر او صديق او را در بهشت پس باقى مانده اهل جهنم
كويند يا حسرتا فما لنا من شافعين ولا صديق حميم پس نيست براى ما شافعان و نه صديقى كه
نزديكى بدهد در روز است كه من النعم الصديق ومن العقوق اضاعة الحقوق و اما فقراء اهل ايمان
سلا ايشان را عار است كه خود را امين و منتسب سازند و منت هر لئيم دون بكشند بلكه اين شعر كه
منسوب است باقاى ايشان امير المومنين ع ورد كرده اند لضرب الكف وجدع الانف وقطع كف
وقلع ضرس وخلط بين وثقل دين وقلع عين بنقش يعني هر اينه هزار شمشير و نيزه خوردن و هزار
نيشتر كندن بدن و داغ بريدن و دندان كندن و فراق دوستان كشيدن و سنكينى قرض متحمل شدن
و كندن چشم و كوبيده شدن نفس وهول البحر وجوع شهر ودق ظهر وطول الحبس وحمل عار
ولدغ نار وجمع دار وبيع فلس وهول در در باد كرسنكى خوردن يكماه و كوبيده شدن پشت و دائم
بودن در زندان و تحمل ننك شدن و سوخته شدن باتش و فروختن خانه بربع فلوس دون
فرو ريختن برد و نسخ جلد بغير انس اهون من وقفة بباب تاجر التجار بر يقين و سبوس كسى
كردن و جولاه كردن و پوست افتاب دباغى نمودن اينها آسان تر است از اينكه مرد پير مرد جابر
نامرد و دربان او بروى ترش بما نكاه كند چاره شاعر ميكويد كه در شعرى از اشعار و در حدمت
امير المومنين ع بوديم ناكاه ديديم مرد عرب را بالاى دير ناقوس ميزند حضرت فرمود اتجارت ايا صبحا

وايضا قال مولانا عليه السلام
اكل تراب القبر خير من الحاجة الى الاراذل
عبد الكريم ... رحمه الله

اين ناقوس چه ميكويد عرض كرديم نه حضرت فرمود ميكويد لا اله الا الله حقا حقا صدقا صدقا
ان الدنيا قد غرتنا واستهوتنا واستغوتنا يا ابن الدنيا دقا دقا يا ابن الدنيا جمعا جمعا يا ابن
الدنيا مهلا مهلا تفنى الدنيا قرنا قرنا ما من يوم يمضي عنا الا اوهى منا ركنا قد ضيعنا دارا
تبقى واستوطنا دارا تفنى لسنا ندري ما فرطنا فيها الا لو قد متنا حارث كويد رفتم بجوانب
كفتم كه ناقوس را از جهت رد من خواندم اينها را هيچ سبب اسلام شد كه وصى پيغمبر آخر
الزمان ميدانند كه ناقوس چه ميكويد يعني كواهى ميدهم كه خدا يكيست حق است راست است
راست است بتحقيق كه دنيا ما را فريب داد و از آخرت مشغول كردانيده و عقل ما را ضايع كرد
اى پسر دنيا تا خبر چند دنيا را اى پسر دنيا هر روز كوبيده ميشوى كوبيده شدنى يا زودى بر هم
شكسته ميشوى تا جمع كنى مال دنيا را و فانى ميكند دنيا هر قرنى بعد قرنى روزى نميكذرد مكر
آنكه ركنى از اركان ما سست ميكند ضايع كرده ايم خانه باقى را و وطن كرده ايم خانه فانى را ما
نميدانيم كه چه تفريط كرده ايم و در كتاب درر و غرر مسطور است كه ما احسن تيه الفقراء على الاغنياء
اتكالا على الله وما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلبا لما عند الله چه نيك است تكبر كردن
فقراء بر اغنياء از جهت اعتماد و توكل بخدا و چه بسيار نيك است تواضع اغنيا براى فقراء از جهة
طلب كردن خوشنودى خدا فقراء و اغنياء ما بوهم بوا اين جهل ميكرده اند ملحا الا هر يقينى فطرت
شده اند كه عمل ميكنند بالطف مولاى ايشان ايشان را تعليم كرده كه دارو سرور است كه تشخص غنى
در خدمت حضرت رسالت نشسته بود كه فقيرى داخل شد و در پهلوى آن غنى نشست پس آن غنى
جامه خود را جمع نمود حضرت رسول ملتفت بودند او را منع فرمودند مكر ترسيدى كه اين فقير او با
تو رسد كه از فقر او چيزى بتو برسد و يا از دولت تو چيزى بفقير برسد و كفت نه فرمودند كه
ترسيدى كه جامه تو چركين شود كفت نه فرمود فما حملك على ما صنعت پس چه باعث شد كه
چنين كردى عرض كرد كه ان لي شيطانا يزين لي كل قبيح ويقبح لي كل حسن بدرستيكه براى من شيطانى است
كه زينت ميدهد براى من هر قبيح و قبيح ميسازد براى من هر عمل نيكى را و بعوض آن نصف مال خود را
باو دادم آن فقير كفت نميخواهم آن مرد غنى پرسيد چرا كفت اني اخاف ان يدخلني ما دخلك ميترسم
باين صفت كرفتار شوم مبتلا شوم مبتلا سوم كه عبارت از تكبر و غرور و نخوت است و در زمان خاتم

الاغنیاء هر گاه صحابه بفقر بیرفتند کلید خانه را بیرادر دینی خود میداد ومیگفت خذ ما شئت
وکل ما شئت بگیر از مال من هر چه میخواهی و بخور هر چه میخواهی و ان سعادتمندان با وجود اذن
کذائی امتناع از خوردن مینمودند تا بآن بود که تمام طعام فاسد میشد و صرف نمیکردند حق
تعالی نیز اذن فرستاد لیس علیکم جناح ان تاکلوا من بیوتکم تا قول او و ما ملکتم مفاتحه
پس هر گاه فقرا خود را امین ووکیل شناسند بر ما لازم است که در صدد تفحص احوال ایشان
برائیم و از روایت است که شخصی بخدمت امام جعفر صادق ع آمد حضرت از او پرسید که برادران
خود را در چه حال گذاشتی عرض کرد بنیکو حالی گذاشتم حضرت فرمودند که اغنیاء ایشان چگونه
باحوال فقراء ایشان میرسند گفت کم حضرت فرمود که اغنیا چه قدر بدیدن فقراء میروند گفت
کم فرمود که اغنیا چه قدر احسان بفقرا میکنند گفت چیزی نمیفرمایند که در نزد ما هم نیست
حضرت فرمود فکیف یزعمون انهم شیعتنا پس ایشان چگونه دعوای شیعگی ما میکنند پس بناء
علی هذا باید باحوال فقرا برسیم و بدیدن ایشان برویم و احسان بعد دهیم خود با ایشان
یکی شویم و در خلوتها و در شبها نان ایشان بکشیم و دست ایشان را ببوسیم چنانچه آقایان ما که ساداتند
دنیا و آخرت اند بر گزیدگان حضرت رب العزت اند در شبها مال و طعام بر دوش میکشیدند
و بدر خانهٔ فقراء میرفتند و تملق ایشان میکرده اند بروایت عیاشی دست ایشان را میبوسیدند
و میفرموده اند که صدقه واقع میشود در دست خدا پیش از آنکه واقع شود در دست بنده چنانکه
خدا میفرماید الم یعلموا ان الله یقبل التوبة ویاخذ الصدقات و در حدیث است که لیس
شیء اثقل علی الشیطان من الصدقة علی المؤمن وهی تقع فی ید الرب قبل ان تقع فی ید العبد
هیچ چیز بر شیطان گران تر نیست از صدقه بر مؤمن و آن صدقه واقع میشود در دست خدا پیش از آنکه
واقع شود در دست بنده چنانکه در حدیث وارد است که ما من عبد مسلم یتصدق بصدقة
من کسب طیب ولا یقبل الله الا الطیب الا کان الله عز وجل یاخذ بیمینه فیربیها کما یربی
احدکم فصیله حتی یبلغ التمرة مثل احد هر گاه ربع ضعف دانه خرما تصدق کند حق تعالی
او را بدست خود میگیرد و تربیت میدهد همچنانکه شما تربیت میکنید شتر خود را همچنین در وقت
شود مانند کوه احد شد است فرموده اند تصدق کنید اگر چه بدانه خرمائی باشد پس بدرستی که

هرق

تصدق بطرف میکند گناهان را چنانکه آب آتش را خاموش میکند فرموده اتقوا النار ولو بشق تمرة
فان لم تجدوا فبکلمة طیبة فرموده اند که خدا دفع میکند بصدقه درد طاعون و وبا و سوختن
و غرق شدن و خراب شدن دیوار و جنون را الی که هفتاد نوع از بلا را اذا طرقکم سائل ذکر بلیل
فلا تردوه و هر گاه بیاید شما را سائلی در شب او را محروم نکنید شاید که ملکی باشد که از جانب خدا
امده باشد چنانکه خداوند عالم وحی کرد بسوی موسی بن عمران که یا موسی اکرم السائل ببذل یسیر
او برد جمیل انه یاتیک من لیس بانس ولا جان بل ملائکة من ملائکة الرحمن یبلونک فیما
خولتک ویسئلونک فیما نولتک فانظر کیف انت صانع یا ابن عمران ای پسر عمران گرامی دار
سائل را اگر چه بچیز کمی باشد یا بکلام نیک بدرستی که میاید نزد تو کسی که نه از انس و نه از جن
باشد بلکه ملکی باشد که برای امتحان آمده باشد و از اینجهت است که ترغیب فرموده رسول خدا بعدم
رد سائل فرموده اعطوا السائل ولو علی ظهر الفرس رد مکنید سائل را اگر چه بر اسب سوار باشد
لا تقطعوا علی السائل مسئلته فلولا ان المساکین یکذبون ما افلح من ردهم رد مکنید بر سائل
هیچ سؤال را اگر نبود که مساکین دروغ میگفتند رستگار نمیشد کسیکه ایشان را رد کند الترغیب
والصدقة ینفیان الفقر ویزیدان فی العمر ویدفعان عن صاحبهما سبعین میتة سوء داووا
مرضاکم بالصدقة وادفعوا البلاء بالدعاء واستنزلوا الرزق بالصدقة حضرت باقر علیه السلام
فرموده و صدقه نفی میکند فقر را و زیاد میکند عمر را و دفع میکند از صاحب خود از صاحب خود
هفتاد مردن بد را مداوا کنید بصدقه مریضان خود را و دفع کنید بلا را بدعا و طلب رزق
کنید بصدقه امیر المؤمنین ع فرموده اند اول ما یبدء به فی الاخرة صدقة الماء یعنی فی الاجر یعنی اول
چیزی که ابتدا میشود باو در آخرت از اجر بردن است و حضرت امام محمد باقر ع فرموده اند دوست
میدارد خدا سیر کردانیدن جگرهای تشنه را کسیکه سیراب کند حیوانی را در روزی که سایه
نباشد خدا او را در سایه عرش خود بدارد و من سقی الماء فی موضع یوجد فیه الماء کان کمن اعتق رقبة
ومن سقی الماء فی موضع لا یوجد فیه الماء کان کمن احیی نفسا و کسیکه سیراب کند در موضعی که
آب موجود باشد مثل کسی است که بنده آزاد کرده باشد و در جائیکه آب نباشد مثل کسی است که نفسی
احیا کرده باشد ومن احیاها فکانما احیی الناس جمیعا و چون فضل و افضلیت صدقه در دست خدا

در میان آمد دوست سائل بوسیدن چون دست خدا بوسیدن شد پس همه کس حتی معصوم خاصه
دوست میبوسند پس من و تو هر چند که خود را شیعه ایشان که عزیز خدایند عزیز بگیریم از آن چه گذشت
که در صحرای کربلا بوسهٔ مبارک حضرت سید الشهداء والحسنین و امام السعداء المخلصین مولانا
حسین بن امیر المؤمنین ع یافته شد در روز شهادت ترتیب وار معصوم سبب آن اثر را پرسیدند
در جواب فرمودند هذا ایضا کان ینقل الجراب علی ظهره الی منازل الارامل والیتامی والمساکین
این اثر آن جهت بود که همیان بسیار بر پشت مبارک میکشیدند و بر در خانهٔ بیوه زنان و یتیمان
و مسکینان میرفتند و همچنین نور دیده اش و قرة العین کرامت حضرت سید الساجدین علیه السلام
این طریقهٔ مرضیه را داشتند که شبهای ظلمانی تا آفتاب بیرون از خانه بر اهل و ابناء که در آن کیسهٔ
درهم و دنانیر بود و گاه نیز طعام با هیزم بدوش مبارک خود بر داشته و بدر خانهٔ فقراء رفته
و در میکوفتند و کسیکه بیرون آمدی دادی و در وقت دادن روی انور خود را میپوشیدی که وی را نشناسد
و اینمعنی بر ایشان مخفی بود و نمیدانستند که کیست تا وقتیکه از دنیا رحلت فرمودند و آن عطیه قطع
شد دانستند که آن بزرگوار بوده و در محل غسل دادن پشت مبارکش را دیدند که مانند زانوی شتر
پینه کرده بود از کیسهٔ طعام و هیزم چنانکه مذکور شد با پشت مبارک خود بخانهٔ فقراء و مساکین
کشیده بود و منقول است که پسر عمی داشت هر شب که دیر آن شاه سخی آمد و مبلغی از زر سرخ با و میداد
و او شکایت از حضرت را میکرد و میگفت لکن علی بن الحسین لا یواصلنی لا جزاه الله عنی خیرا یعنی
علی بن الحسین با من صله رحم نمیکند و بمن احسان نمینماید خدا او را از من جزای خیر ندهاد و آنجناب
از وی این سخن میشنیدند و تحمل آن مینمودند و صبر میفرمودند و خود را باو نمیشناسانیدند تا بعد از وفات
آن حضرت معلوم شد و تمام قطع شد دانست که آن حضرت بوده پس بر سر قبر منور آن حضرت آمد و بر بوسید و گریست
و از حضرت صدخانوار از فقراء مدینه را اعیال خود ساخته بود پس این برادر خود انصاف بدهیم که
مدت العمر کوشیده است که من و تو بکرم نیز این عمل را کرده باشیم و اقتدا بآن رهبر خود نموده باشیم شعر
کر جهان را پر در مکنون کنم
روزی تو چون نباشد چون کنم
و حبیب خود کوار ایشان امیر المؤمنین علیه السلام
او از خود کرم وایشار و مواسات او آفاق عالم را گرفته است که دو اشکار و پنهان و شبها در روزها
و اینکه چون بابا افطار نماید و دیگری را طعام دهد و چون طعام کم بود چراغ را خاموش کند چون

بهر

لبهای مبارک خود را بر هم زند سائل گمان کند که حضرت نیز تناول میفرماید و در همه احوال چگونه بود آن
وجود مقدس حق او فرموده است در سوره بقره که الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا
وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون حتی در حالت رکوع ضبط خود
نموده است که جود و احسان ننماید و از چنین بزرگواری قابلیت خلعت انما ولیکم الله دارد
و در بعضی روایات است که انگشتر یکدانه معدن جود و سخاوت در حالت رکوع تصدق فرمود
یاقوت سرخ بود که بوزن پنج مثقال و موسیع مثقال عبد و قیمت او مساوی خراج شام بود که سیصد
خروار نقره و چهار خروار طلا است و آن سائل از ملائکه بود و شیعیان و محبان او نیز در سابق
چنین بوده اند که تفقد حال برادران مؤمن میکرده اند که از ایشان بچه قسم میگذرد و معیشت
ایشان از کجا است اگر میفهمیده اند که معطل نیست خوشحال میشده اند و اگر میفهمیده اند که
اعسار وارد و چیزی ندارند بساط او نهاده اند و اگر طلب زیاد داشته اند بیلک میداده اند در سایل
خدا و منبر وقت چون حمد و ثنای خدا گفت و بر رسول خدا صلوات فرستاد پس فرمود حاضران
غائبان برسانید که الا و من انظر معسرا کان لله علی العبد فی کل یوم ثواب صدقة بمثل ماله
حتی یستوفیه آگاه باشید که هر کس مهلت دهد معسر را در هر روزی ثواب صدقه دادن اموال
دارد تا عطا کند عرض کردند که عبد الرحمن بن سیابه طلب مردی دارد که مرده است هر چند الناس
کردیم که حلال کند ابا کرد حضرت فرمود مگو بداند که اگر حلالش کند بهر درهمی ده درهم نوشته
شود برای او و اگر هر درهمی یک درهمی است قال ابو عبد الله ع وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة
وان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون اگر معسر و تصدقوا علیه بمالکم فهو خیر لکم وقال علیه السلام
خلوا سبیل المعسر کما خلاه الله وقال من اراد ان یظله الله یوم لا ظل الا ظله فلینظر معسرا او
یدع له من حقه یعنی فرمود امام جعفر صادق ع که معسر را پس اگر تصدق نمائید بمال خود پس بهتر است
برای شما پس فرمود رها کنید معسر را چنانکه رها کرده است او را خدا هر کس که خواهد در سایه
عرش خدا باشد در روزی که سایه نیست بجز سایه عرش او باید مهلت دهد معسر را که ادا کند یا و را
بری الذمه کند و هم چنین مؤمنین سلف برادران مؤمن را بر هنه میدیده اند لباس در خور برای
او میفرستاده اند حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که بپوشد برادر مؤمن را جامهٔ زمستانی یا

با تابستان و خداست که او را بجامه بهشت بپوشاند و آسان کند بر او سکرات مرگ را و قبر وی را
گشاده کند و ملائکه در وقت بیرون آمدن از قبر او را بشارت دهند و گوهمچنین از قرض دادن برادران
بیداده اند و حضرت صادق فرموده که مکتوب علی باب الجنة الصدقة بعشرة والقرض بثمانیة
عشر بوده و بهشت نوشته است که صدقه به ده حسنه و قرض به هجده حسنه است فرموده منع
نکنید چیزها را هرچند بادان و نان و آتش را که حاجت روی کند و منع قرض دادن چیزها از آن
موروث فقر میشود و بالجمله مؤمن باید دوست بدارد مؤمن را و مال خود را از او دریغ ندارد
اما اخوان آن ایمحو بقدر امکان اظهار کرد و مرحمه البلاغ است که بالکیل از کرم تحت آحاد
ملک آحاد اگر دوست نمیداری برادرت را پس برادر نیستی آیا نمی بینید مرد عاقل که مال
به وارث منتقل میشود و بغیر زحمت و کلفتی چیزی عاید وی نمیشود پس چه دریغ از مال خود دارید
و بفقرا بسپارید که خدا ایشان را امین کرده و سپردن به فقرا بایشان هر گاه خیانت نکنند
در محافظت بفرمایند آن که مرده و مرده ماند که بستر خواهد بود خوشا بحال آن
مؤمن که مشتاق آن باشد که برادر مؤمن حاجتی نزد او آورد و باهزار گشاده روئی متوجه شود
و سعی نماید و بحفظ اشتاکول شیطان را نشکند ان الله یحب المؤمن الشجاع ولو بقتل الحية
ابعر برادر خلیفه عباسی مامون الرشید که منقول است که فضل بن مروان از معارف درگاه
مامون بود گفت خواستم مصالح دولت معتصم در خدمت او عرض دارم چون بدرگاه رفتم
پاسی از شب گذشته بود و مرا هیچ حجاب نبود چون بحرمگاه او در آمدم و گفت بیا بنشین تا صحبت
بداریم پس گفت بچه مهم آمده و بچه مصلحت و بخبر شدم و من مصلحتی که داشتم باز گفتم پس گفت
امیر اعظم المعتصم ... گفتم فردا روز عید است و ما اشراف و اعیان را از شریف طعام
و اسال در حزانه چیزی نیست و حیرت بر من مستولی شده و خاطرم پریشان گشته در دولت
خواهی وی پنجهزار دینار طلا نقد کرده ام مرحمت فرمایید که بخزانه برم مامون چون این سخن بشنید
آثار فرح از روی ظاهر شد و گفت خدا را بهشت مزد دهاد همین ساعت روزها را آبادی و پنجم
و بوشر ان بار کرده آورده ام فرمود خدمت بجای آوردی اما تمام کن دوات و قلم بخواه و تفصیل
کن پس دوات و قلم گرفتم فرمود تفصیل کن که اجمال اکبر باید داد پس مامون املا میکرد و من

مرزنی

بنویسم تمامت آن دویست هزار دینار بر وجوه معارف و علماء و اهالی شرع تفرقه کرد و حسب
کرد پنجاه هزار باقی ماند بود فرمود اینقدر حق السعی اخبار خود در مصالح خود صرف کن همت را
شبیه اخبار آثار و اخبار بر سد که تکلیف مالی بهتر است از تکلیف بدنی عادتی بر آن در نظام عالم
هر ملتی خلل وارد و در خبر است که حق تعالی بموسی بن عمران وحی فرستاد که یا بن عمران هل عملت عملا
خالصا لی آیا عمل خالص برای من کرده عرض کرد نعم صلیت لک وصمت لک وهللت لک وکبرت
لک بلی از برای تو نماز کرده ام و روزه گرفته ام و تکبیر و تهلیل گفته ام برای تو حق تعالی وحی فرستاد
که اینها عمل خالص نیست نماز کرده که از صراط بگذری و روزه گرفتی که سپر تو باشد از آتش جهنم
و تکبیر و تهلیل کرده که درجات در بهشت تحصیل کرده باشی موسی گریست عرض کرد که راهنمائی
کن مرا بعمل خالص حق تعالی فرمود یا موسی هل اشبعت جائعا وهل سقیت عطشانا وهل کسوت
عریانا وهل اکرمت عالما وهل نصرت مظلوما هذا لی عمل خالص آیا سیر کرده گرسنه و یا آب داده
تشنه را و لباس داده برهنه را و آیا گرامی داشته عالمی را و آیا یاری نموده مظلومی را اینها
عمل خالص است پس باید آدمی احسان کند برادران خود بدست و زبان و با آبرو و علم و ارشاد
و کوم کوتاهی نکند نعم زاد المعاد الاحسان الی العباد و شکو بشر است برای هر آخرت نفع بخلق
خدا رسانیدن بهر قسمی که ممکن است این زاد المعاد و بین مال الجوان و بجز بعضی اعلا و احادیث اهل
بیت است که من سر مؤمنا فقد سرنی ومن سرنی فقد سر الله هر که حاجتی برادر را روا دارد از امیر
جهان است که بغیبر ارشاد کرده است و هر که مؤمن برهنه را بپوشاند خدا او را از حریر بهشت بپوشاند
و هر کاه مؤمن عبیر برهنه بپوشاند از بلاها محفوظ ماند مادام که تاری از آن جامه باقی است و هر که
خادمی بمؤمنی دهد خدا ایران بهشت را خادم وی گرداند هر که مرکبی بمؤمنی دهد خدا او در قیامت
مرکبی بوی دهد که با ملائکه مباهات کند و هر که مؤمن مسکینی را کفن بپوشاند چنان است که او را جامه
پوشانیده است از وقت ولادت تا وقت مرگ و هر که زنی بمؤمنی دهد و او را که خدا اگر بدهکار
تزویج میکرد بصورت محبوب تزین اهلش و هر که عیادت مریضی کند ملائکه او را از همه جهة
مزو کی دعو کنند خوشا بحال تو که از اهل بهشتی و کرارا بادی تو بهشت و از کلام خدا پیدا و مفهوم میشود
که عبادت منحصر نیست بنماز و روزه در سوره بقره است که لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل

المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبيين وآتى
المال على حبه ذوي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل والسائلين وفي الرقاب أولئك
الذين صدقوا وأولئك هم المتقون و وارد شده است که مؤمن را بر برادران مؤمن حقوق بسیار است
لولا الفقراء لم يدخل الجنة الأغنياء اگر فقرا نبودند اغنیا داخل بهشت نمیشدند ولولا الفقراء
لم يستوجب الأغنياء الجنة و گفته اند بعضی از صحابه ملعون من أكرم بالغنى وأهان بالفقر
یعنی ملعونست کسیکه گرامی دارد غنی را به غنا او و فقیر را به فقر او و در بعضی از احادیث مؤمن را
بر برادر مؤمن سی حق است که جمله بنویسیم که بادا یاعث و درجزیاست از جناب صادق
که سلمان از او سلمان هفت حق واجب که اگر یکی را ترک کند از دوستی خدا و طاعت خدا بدر رفت
معلی بن خنیس عرض کرد که جعلت فداك وما هي جيب الحقوق فرمود ای معلی من از دوستی
دارم بسبب بدان و نکنی معلی گفت لا حول ولا قوة الا بالله فرمود آسان ترین حقوق آنکه المؤمن
يحب للمؤمن ما يحب لنفسه هر چه برای خود دوست بداری برای خود او نیز دوست بدار که
ان احدکم مرآة اخيه فاذا رأى به شيئا فليمط عنه هذا اگر دینی ورا عیبی ای او ابینه او باشی
اگر عیبی بدانی و بپسندی او باد بدانی و او را دلالت کنی که عیب او بر طرف شود دیگر آنکه از غضب او
بپرهیزی و باعث غضب او نشوی دیگر آنکه یاری کنی هر چه او محتاج است بجان و مال و دست
و زبان دیگر آنکه تو سیر نباشی و او گرسنه و تو پوشیده باشی و او برهنه دیگر اگر تو خادمی داری
او ندارد بفرستی خادمت که جامه اش را بشوید و وقت خواب و ایش بهن کند و طعامش طبخ کند دیگر
آنکه اگر قسم دهد بعمل آوری و اگر حاجت دارد پیش از آنکه بگوید برآوری و اگر دعوت کند قبول کنی و اگر بیمار شود
عیادتش بروی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و چون چنین کنی متصل کرده محبت او را بمحبت
خود مؤمن چشم و گوش مؤمن است با او ظلم نمیکند و غش نمیکند و خلف وعده نمیکند و در مجلسی
گفت من خوی عظیم بود دارم گفت چیزی حق دارد گفت من با تو برادر دوم گفت داری والله حق عار فانه
گفت اما زمانه همچنین فاسد شده که برادر دینی برادر ... هفتصد دینار کم نیست مگر تملق زبان
انام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق فرمود بسفیان ثوری در آن زمان که فقد الصفاء
ثم الأخوة لم يبق الا التملق باللسان واليد هر گاه برادرت بود دوری بعیب آب روی

داره

وأقام الصلوة وآتى الزكوة والموفون بعهدهم إذا عاهدوا والصابرين في البأساء والضراء وحين البأس

داده اعرابی بخدمت امام حسن آمد و نوشت بر روی زمین لم يبق لي شيء يباع بدرهم يكفيك رؤية
مخبري عن منظري الا ابقائي اباء وجه صنعته ان لا يباع وقد وجدتك مشتري یعنی برای من در زمانه
چیزی باقی نمانده است که بیک درهم توان فروخت مگر آب رو و خود که خواستم بفروشم اما چون مثل
تو مشتری یافتم میفروشم حضرت در او ده هزار درهم یا دینار بوی داد و در جواب خواندند عاجلتنا
فاتاك وابل برنا طلا ولو امهلتنا لم نقصر فخذ القليل فكانك لم تبع ما صنته وكانك
لم تشتر بتعجیل کردی اگر پیش از این تو احسان میکردیم پس بگیر این قلیل را و گویا سوال نکرده
و آبروی خود را نفروخته و آبروی خود در نزد ما بجا است حق تعالی فرموده در سوره سبا در
آیه سی و نهم که وما انفقتم من شيء فهو يخلفه وهو خير الرازقين ای برادر بترس بدانکه خدا
عوض میدهد خود وعده داد که عوض دهد و وعده خدا خلف ندارد و احسان خوب است حق
آنکه بدعا خوارق بر او مسلمانان برداشت بمیت رفت و بنده نفس احسان کو دامن زیر شد
اینها بهترین احسانها احسان با اهل است نه بنا اهل مثل آنکه بتر فکند و بدوان امرد و بنات
فواحش و شاعر و خرج بزم شراب و مجالس لعب و لهو و کشتی گیر چنانکه شیوه سفیهان است اینها احسان
نیست و اینها را اسمی توان سر دو غلط است خود را داخل محسنین شمردن بلکه داخل مسرفین و برادر
شیاطین است ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين والذين ينفقون اموالهم رئاء الناس
ولا يؤمنون بالله واليوم الآخر و صادق است حضرت صادق فرموده بمفضل بن عمر فرمود ندارد اذا اردت
ان تعلم اشقي الرجل ام سعيد فانظر سيبه ومعروفه الى من يصنعه فان كان يصنعه الى من
هو اهله فاعلم انه الى خير وان كان يصنعه الى غير اهله فاعلم انه ليس له عند الله خير خلاق
یعنی اگر خواهی بدانی که مردی شقی است یا سعید ببین بخشش بکه میکند اگر بکسی میکند که شایسته
او هست بدانکه از اهل سعادت است و اگر بغیر آن کند از اهل شقاوت است پس بنابرین شاهزادگان
شاهزادگان و حکام و امیران و وزیران و خانها بسران همه سعی و بخشایش فقط حکایت که خسرو پرویز را
سپهسالاری بود ملکی که بکثی موصوف و بدشمن کشی معروف و مشهور ممالک محروسه بود و خسرو
از تدبیر و صواب او بیرون نبود و وی و صاحبان اغراض فاسد بجمع شدند و شایسته اند که او
مارا از جاده متابعت و فرمان داری اخراج خواهد و روز بروز پیش از آنکه صورت دهد تدارک نما

حسروا از این خبر بغو حسرکت و گفت هرکه چنین کند بسیار از مروان الکوبیا او را موافقت
پیش کرید و از باغی شد تا او تصوری در مملکت واقف بهم رسد بس با خواص سوء کرده حمد شفق
شد ندکه او را در بند کند حضر و بعد پر ایشان امر بن کرد پس اسیر را طلب کرده و بالا تران موضع
معهود بشد و تعریف بسیار از او نمود و ان نفایس خزاین زیاده از اندازه با و بخشید امراء
در محل فرصت بحضور او رفند که چرا وای ملک منحرف شد از اراده اول شاه متبسم بود که من خلاف
رای شما نکردم شما گفتید که او را در بند باید کرد من خواستم او را در محکم ترین بند ها مقید کنم
هیچ بند ها قوی تر بند احسان ندیدم و انکهی محل هر بندی عضو معین است من ملاه او را کرتمام
بدن است در بند کردم که اعضا رعیت وی و تابع وی بند چون اصل در بند است فرع هم در بند
و دیگر اهنی اگر در پای او گذارند بعوضها ن سود نوان کرد اما بند احسان کر برد الست فرسوده
بعوضها ن نتوان کرد پس بعد از ان چون بندکان صافی طینت کر خدمت بر میان بست و از جهن ن
احسانها اموختن علم حکمت است جاهلان را و موعظه و نصیحت کردن است غافلان را
و ضلالت و هدایت دیگر نموده است که ایشان را جد خدا و اکرام منصب را با عطا کرده
حکایت وَضِیعًا نِیمَةُ الجَبَّارِ فِینَا لَنَا عِلمٌ وَلِلأَعدَاءِ مَالٌ در خصوص احسان حکایتی عرض نوده
در روز کار پیشین پادشاهی بود جبار دشمن درویشان و رنهان را انکه هر که بد رویش چیزی
بدهد دستهایش قطع کند اتفاقا زنی درویش چاشت طعام بیخورد درویش گذشت از وی
طعام خواست زن گفت ان پادشاه ظالم درویش سوگند داد زن کرده نان را در جز بها دستها
رسید و زنان را دکه هر دو دست ان ضعیفه را برید ند روزگاری بر ان زن کودکی در اغوش
مکنار بحری شد خواست اب اشامد کودک در اب افتاد و غرق شد زن نام کشید و شخص دید کر
کودک او را از اب نجات داد ند و گفت ای زن دستهایت را چه رسید از ان مقدمه را نقل کرد
گفتند بخواهی دستها او را باز دستانیم گفت اری گفت دستهایش را باز داد استین گفت چون چنین کرد
بیرون اورد بصورت اول شد بر ان زن گفت شما چه کسانید گفتند ما دو کودک نانیم که بدر ویش
دادی مَن کَانَ لِلّٰهِ کَانَ اللّٰهُ لَهُ خدا در هو او و لَا تَطرُدِ الَّذِینَ یَدعُونَ رَبَّهُم بِالغَدَاةِ وَالعَشِیِّ
یُرِیدُونَ وَجهَهُ فقراء را سر حصلت بود یکی ان عفر با قوت سخ که پیش کذشت یکی با اضلال

جز

قبل از اغنیاء داخل بهشت شوند و یکی گفتن سُبحَانَ اللّٰهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَکبَرُ
که ثوابش زیاده است بر ثواب اغنیاء اگرچه این کلمه را بگویند و صد هزار دینار درهم صرف کنند
طاوس یمانی گوید سالی بحج رفتم در مصطلحات دیدم سر سوی اسمان کرده و گفت اَمَا عَرِیَانٌ
کَمَا تَرَی وَأَنَا جَائِعٌ کَمَا تَرَی فِیمَا تَرَی یَا مَن یَرَی وَلَا یُرَی لوزه بر اعضای من افتاد نگاه کردم
طبق دیدم از اسمان فرود آمد در وی بود بران نهاده بود ند که مثل ان ندیده بودم بمن نگریست
فرمود یا طاوس عرض کردم لَبَّیکَ یَا سَیِّدِی فرمود تو ابدا این چیزها کفتم بجامه نیز و میوه او
قدری از ان میوه بمن داد و جامه را یکی ردا و یکی ازار کرد و جامه کهنه را تصدق کرد روی بحرم
کذاشت و گفت رَبِّ اغفِر وَارحَم وَتَجَاوَز عَمَّا تَعلَمُ إِنَّکَ أَنتَ الأَعَزُّ الأَجَلُّ الأَکرَمُ من در عقب
وی روان شدم خلق انبوه میان من و او مفارقت انداختند و من یکی از صالحان رسیدم
احوال پرسیدم گفت یا طاوس عجب و بی اندیشانی صفا و مروه و بر ابن اسند او ادم زد
که او را ادم سوم از آل عبا گویند او را هب عرب است و مولی ثقلین إِمَامُ المَعصُومِ حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَی
الکَونَینِ إِمَامُ المَظلُومِ قِبلَةُ العَارِفِینَ وَسَیِّدُ السَّاجِدِینَ إِمَامُنَا امام زین العابدین علی
الحسین است پس در فراق او بودم و حسرت میخوردم تا بخدمت وی رسیدم و از او نفع بسیار
کرفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود عبد الملک مروان روزی در طواف
بیدم در پیش روی وی طواف میکرد گفت این کیست که در پیش روی من اشاره کفتند امام
زین العابدین علی بن الحسین است گفت وی را باز گردانید چون وی را باز گردانید ند گفت ای
علی بن الحسین من کشنده پدرت نیستم چه چیز ترا منع میکند که بنزد من ای فرمود کشنده پدرم
اخرت کرد با خود که پدرم اخرت بلوی تباه کند که خَسِرَ الدُّنیَا وَالآخِرَةَ اگر میخواهی تو هم چنان
باش گفت نمیخواهم مگر بیائی و از دنیای ما منتفع شوی چون امام علیه السلام این بشنید کرد
بنشست و ردای خود را بگسترانید و گفت خداوند ا عزت دوستان خود که بوی بنمائی چون باز
بنگریستند دامان اپر از دره ها دید ند که نور انها دیده را خیره مینمود پس علی بن الحسین گفت کسیکه
اینقدر قرب باشد بنبای تو اش چه احتیاج باشد پس عرض کرد که اکنون این دره ها را اگر با بنما
احتیاج نیست چون نگاه کردند هیچ از ان دره ها ندید ند تا نقل لطیفه در اینجا مناسب است

هنقولست که جعفر بن ابیطالب از نزد نجاشی پادشاه حبشه آمده در روز فتح خیبر تحف و هدایا
چند برای حضرت رسول آورد از ان جمله قطیفه که طلا بافته بود ند جناب رسول چون وارد
شد ند قطیفه را بعلی بخشید ند و ان نور کوار در بقیع برده دکان در کوچه نشسته قطیفه را بزرکر
داده و زرهای ان را جدا نمود هزار مثقال زر بود و چون مدینه مطلع شد ند که جناب علی مال هزار
مثقال طلا ستانده بر سر انحضرت جمعیت نمود ند ان بزرکوار بخشش از ان زرها او کرفته ند مسکین
فقراء قسمت نمود چنانکه دانکی از ان زرها باقی نماند چون برخواستند که بخانه روند جناب رسول
در بین راه ملاقات کرد ند با جمعی از خواص صحابه مثل سلمان و امثال او جناب رسول صلی الله علیه
وآله فرمود ند یا علی تو امروز مال هزار مثقال طلا است من و انکروح صحابه امروز مهمان تو ایم
حضرت امیر المؤمنین عرض کرد ند که بسم الله بفرمائید برویم چون علی با جناب رسول و صحابه
داخل بخانه فاطمه شد ند و کیفیت فاطمه را استحضرت نمود چون جناب رسول و صحابه نشستند
علی نا پیدا شد چون طول کشید غیبت علی فاطمه مضطرب شد در مقام تجسس بر امد نا گاه علی را
در خانه تاریکی یافت که سر را برهنه کرده و بسجده رفته مشغول مناجات است که بار خدایا بحق
هر چین خاصت که علی را در نزد او خجل مکردان پس فاطمه نیز دستها را بلند کرد و امین گفت که ناگاه کاسه
مملو از طعام از اسمان فرود آمد ان را برداشته در حضرت پیغمبر بر زمین گذارد ند حضرت رسول با اصحاب
خورد ند سلمانان از دعاء جناب علی از اسمان طعام فرود آمد تا انکه پیغمبر و اصحابش خوردند امت
همین پیغمبر صحرای بیابان اب و نان ارحکو گوشه همین علی و فاطمه منع نموده او را پاره پاره کرده
سوار دو ابر سر نیزه نموده و نور دیده او امام زین العابدین را اسیر کرده در غل و زنجیر کرده شهر
شهر و دیار بدیار کردا نید ند ای یاران همین عبد الملک بن مروان که شاهی قبل از این ذکر شد
که چنین خارق عادات از این بزرگوار دید شکوه فرستاد که همین علی بن الحسین را گرفته و در غل
و زنجیر کشیده بنزد که پیش عبد الملک برده ند و جامعه را او کل او کرده ند زهری میگوید که من خواستم
که بروی سلام کنم و وی را وداع کویم مرا دستوری داده ند نزدیک وی شدم دیدم که روی بود بند
بر پا و غل بر دست و کوهن او دیدم شروع بگریه کردم گفتم کاش من بجای تو بودم و تو بسلامت بودی
مسلمانان زهری در کجا بود در بین راه کوفه که با بدن تب دار و علیل و دنجور در هوای گرم در غل

دارم

در زنجیر با پلاس و اسباب چون ان بدنش بر دمین میریخت و مع ذلک کرکرسر میکرد و بنیره بر سرش
میکوبید ند ام کلثوم مبغر بود که یا اُمَّ تَوْمِی اُنظُرِی النِّجَادَ مُعتَقِلًا بِبَابِ نَحوِ الیَزِیدِ الفَاجِرِ
اللَّکِنَ ای ما در برخیز و نگاه کن زین العابدین را که جها و است و مع ذلک در غل و زنجیر او را
بسر اندمانند اسیران بجانب یزید فاجر میبرند سکینه دختر امام حسین میگفت کُنتُ آبَاهُ
مَن ذَا الَّذِی یَمُنُّ عَلَی صِغَرِ سِنِّی ای پدر که مرا یتیم کرده در این کودکی کرد یتیم من بزرگ بود
یَا آبَاهُ مَن لِلأَرَامِلِ السَّبِیَّاتِ وَمَن لِلعُیُونِ البَاکِیَاتِ وَالشُّعُورِ المُنتَشِرَاتِ ای پدر که یار
زنان اسیر شده خواهد بود که رزبیا درس دیده های گریان و موها پریشان خواهد بود مَن
لِلضَّائِعَاتِ الغَرِیبَاتِ ای پدر که مدد یا بنده زنان غریب خواهد بود که فریاد رس و غم خوار کردی
بدرو بیا کلام نمود چون مجلس بطول انجامید رشته بدست تو داده ایم هر چند خواهی تمام کن
مجلس خود را أَلَا لَعنَةُ اللّٰهِ عَلَی القَومِ الظَّالِمِینَ مجلس بیزدهم در مدایح زینت صوری و معنوی
و معنی لباس تقوی و مدایح عدالت و معنی ان بر سبیل اجمال بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ
الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ الحُسَینَ نَحلَةَ الجَنَّةِ وَخَلَقَ بِهِ کُلَّ شَیءٍ وَجَعَلَهُ بَابًا لِرَحمَتِهِ فَلَا تَمُدُّ فِی جَمِیعِ
منه م القَابِلِیَّاتِ مَاءَ الوُجُودِ وَحَقِیقَتَهُ لِتَمَامِ الکَائِنَاتِ سَبِیلَ المَعبُودِ فَمَا کَانَ طَیِّبًا فَهُوَ لَهُ وَ
شُعَاعٌ لَهُ وَمَا کَانَ خَبِیثًا فَهُوَ لَا مِنهُ بَل هُوَ بِهِ وَالعَقلُ الأَوَّلُ عَقلُهُ وَالرُّوحُ الکُلِّیُّ رُوحُهُ وَ
النَّفسُ الکُلِّیَّةُ نَفسُهُ بَل کُلُّ شَیءٍ مِنَ العَقلِ إِلَی الجَهلِ وَمِنَ الدُّرِّ إِلَی الذَّرِّ بِیَدِهِ وَعَلَیهِ بَل هُوَ
تَمَامٌ مِنهُ وَسِرُّهُ وَالسِّرُّ فَهُوَ لِلّٰهِ الاسمُ الأَعظَمُ وَبَیَّ الوُجُودُ عَلَی ذٰلِکَ الأَجَلِّ الأَکرَمِ وَلِهٰذَا
لَا تَخلُو عَن جَمِیعِ العَالَمِ فَمَن زَارَهُ فَقَد زَارَ اللّٰهَ وَمَن بَکَی عَلَیهِ فَقَد بَکَی اللّٰهُ وَفِی عَالَمِ الغَیبِ
فَتَحَمَّلَ ذُنُوبَ شِیعَتِهِ وَتَحَمَّلَ خَطَایَا زَائِرِیهِ وَأَهلِ تَعزِیَتِهِ بِمَا جَرَی فِی العَاشِرَةِ وَسَبَی نِسَاءَهُ وَ
عِترَتَهُ وَعَشِیرَتَهُ وَأَسَارَ بِتِلَاوَةِ الکَهفِ الَّذِی هُوَ قَلبُ القُرآنِ الَّذِی هُوَ قَلبُ العَالَمِ الإِمکَانِ
إِلَی أَنَّهُ کَهفٌ لِجَمِیعِ الأَشیَاءِ وَقُطبٌ لِلأَرضِ وَالسَّمَاءِ وَمَرکَزٌ لِلأَروَاحِ وَالأَبدَانِ فَکَمَا أَنَّ حَقِیقَتَهُ
مَاءُ الوُجُودِ فِی القَابِلِیَّاتِ کَذٰلِکَ تُربَتُهُ وَدَمُهُ وَدَمعُ بَاکِیهِ بَاطِنُ الطَّیِّبَاتِ وَظَاهِرُهُ وَمِن قِبَلِ
الخَبِیثَاتِ فَهُوَ نُورٌ لِلمُؤمِنِینَ وَنَارٌ لِلکَافِرِینَ وَشِفَاءٌ لِلمُسلِمِینَ وَنَکَالٌ عَلَی الظَّالِمِینَ وَبِیَدِهِ
مِن کهیعص بَدَأَ وَصَلَّ وَبِإِشَارَةِ العَینِ مِن عَامِرَاتِ العَادِیَةِ استَوصَلَ وَفِی ذٰلِکَ العَالَمِ الشَّتَّی

بما لم الذي تعقل يزيد وبهذا يبكي عليه كل نبي ووصي وسعيد وشهيد جعله الله للخلق مفتاح
كل فلاح وانجاح كل نجاح وسبيل كل نعمة ومصباح كل ظلمة وشفاء كل داء واصل كل رحمة و
معدن كل فيض ومنبع كل خير ودليل كل هداية وسفينة كل نجاة واستعانة صراط والوصول
الى الحور والقصور والجنة وقوم سعدوا به وهم الذين احبوه ونصروه وقوم شقوا به وهم الذين
ابغضوه وظلموه واما الذين ظلموه فانهم ما ظلموه ولكن كانوا انفسهم يظلمون وهم ما اهلكوه
ولكن كانوا انفسهم يهلكون اعطاهم الله حبا لبصيرة وابعدهم من النار ناجين ومن الذنوب
طاهرين ثم هم ركنوا وخذلوه وما يزيد الظالمين الا خسارا وعتيا وحرقا عذاب الكافرين
من اضرابه لئلا يكونوا به هالكين ثم انهم زادوا في اضرارهم على اضراره الى ان قتلوه وذبحوه
وخوفوهم وما يزيدهم الا طغيانا كبيرا والشكر لله الذي جعلنا من شياع الحسين وشيعته
وممن سعد بمحبته ومحبة محبيه وعترته وشوى صدورنا واحرق قلوبنا وابكى عيوننا
بمصيبته والصلوة والسلام الكاملان المباركان على عباده المصطفين محمد وعلي وفاطمة و
الحسن والحسين والتسعة النجباء المعصومين من ذرية الحسين ما دام تبكي سماء الكروب والبلاء
بماء اللطف على ارض كربلاء على الباكين وتجري عيون الغم والابتلاء مياه الفرج على حلق
اهل الولاء من المقربين وتثبت بها درجة عالية تفوق على درجات جميع الاولين والاخرين
اما بعد فهذه لله تبارك وتعالى في محكم كتابه الكريم ومبرم خطابه العظيم اعوذ بالله من الشيطان
الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم يا بني آدم قد انزلنا عليكم لباسا يواري سوآتكم وريشا
ولباس التقوى ذلك خير ذلك من آيات الله لعلكم يذكرون بطور معتبر معنى آن است كه فرمود
اى پسران آدم ما فرستاديم بر شما لباسى كه عورت خود را بآن بپوشانيد وجامهاى خوب ولباس تقوى
بهتر از آن است واين پوشانيدن عورت از نعمتهاى الهى است تا شكر كنيد پذيرفته شويد پس اى عزيزان
زينت دو نوع است يكى زينت ظاهر كه عبارت از لباس فاخر است ويكى لباس وزينت باطن
واز مراد لباس تقوى وورع است لباس تقوى چون روح ولباس فاخر چون جسم وهر دو را در كار دارند
لكن معلوم است كه روح افضل است از جسم پس لباس او هم افضل است از لباس جسم اما لباس فاخر
پوشيدن وملبس بآنها شدن در هيچ آيه وحديثى منع وارد نشده بلكه ارباب در حديث وارد است

كه بتجمل فان الله جميل يحب الجمال يعنى جامهاى نفيس بپوش وزينت كن كه خدا صاحب جمال است
جمال را دوست ميدارد وحضرت امام رضا فرموده اند كه جدم على بن الحسين ميپوشيدند در تابستان
جامه كه بپانصد درهم يا هزار درهم حرير بودند يوسف بن ابراهيم گفت بخدمت حضرت صادق
رفتم جبه خزى وكلاه خزى پوشيده بودم عرض كردم چه ميفرمايند در آنكه اينها خز است فرمودند
قصورى ندارد عرض كردم اگر تار وپود ابريشم باشد فرمودند قصورى ندارد وفرمودند چون قصورى
داشته باشد كه امير المؤمنين عبد الله بن عباس را بنزد خوارج فرستادند كه برايشان حجت تمام كند
عبد الله بهترين جامهاى پوشيد وبهترين بوهاى خوش خود را خوشبو كرده وبر بهترين اسبان
سوار شد ورفت در برابر ايشان ايستاد خوارج گفتند كه اى پسر عباس تو بهترين مردمانى وجامه
جباران پوشيده وبر اسب ايشان سوار شده عبد الله اين آيه را تلاوت فرمود كه قل من حرم
زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق پس حضرت فرموده بپوش وزينت كن كه خدا
جميل ونيكوست وجمال وزينت را دوست ميدارد اما بايد از حلال باشد وخداوند ميفرمايد
واما بنعمة ربك فحدث يعنى حديث كن واظهار كن نعمت پروردگار را خلاصه جامه نو وجامع
هم مشروط بر آنكه حلال ومناسب حال وصاحب او بى تبختر وحلال باشد براى اظهار نعمت خدا
ودر نظر مردم حقير وپريشان نباشد بيا ومطلوب است ودر حديث است كه چون نعمتى بر بنده
عطا كند واو اظهار نعمت كند وخود را بيارايد ملائكه گويند اين دوست خداست وبيان نعمت خدا
كرده است واگر خود را بآن نعمت نيارايد ملائكه گويند دشمن خداست وتكذيب نعمت خدا كرده است
واين حديث موجب نوشتن اين كتاب شد تا مذكور عارفان شود ودر اخبار اهل بيت است كه الحياء
من الايمان والايمان في الجنة ونيز فرموده اند الحياء والايمان مقرونان في قرن فاذا ذهب
احدهما تبع صاحبه يعنى حيا از ايمان است وايمان در بهشت است وحيا وايمان با هم در يك
شاخ چون يكى رفت ديگرى هم ميرود ونيز نهى شده است از عريان شدن در شب وروز كه چون عريان
شود شيطان باو نظر ميكند وطمع ميكند كه او را بمعصيت اندازد وننهاد در حمام هم بايد لنگ
بربندد نه اصل زينت ظاهر ستر عورتين است از نامحرم قال على بن الحسين عورة المؤمن حرام على
المؤمن يعنى فرمود على بن الحسين كه عورت مؤمن بر مؤمن حرام است وعورت مرد بنا بر مذهب

قبل ودبر وچسبين است واحتياط پوشيدن از زانو تا ناف است وزن مجموع بدنش را بايد از نامحرم
بپوشد حتى صداى خود را بلند نكند كه نامحرم بشنود چنانكه صدوق از امير المؤمنين روايت
كرده است كه ميترسيم كه صداى او را خوش آيد پس داخل معصيت شويد در اين دو باب نهى از سلام
كردن بجوان از ايشان وارد است من لا حياء له لا ايمان له هر كه حيا ندارد ايمان ندارد اذا
لم تستحي فاصنع ما شئت هر گاه حيا ندارى هر چه خواهى بكن ودر دعا صاحب الامر عليه السلام
وعلى النساء بالحياء والعفة حيا ايشان است اما از زنان بيشتر است زن كه حيا ندارد مثل
اين است كه نمك ندارد وانحصور بعضى از اخبار است كه شهوت ده جزو است يكى در مرد ونه
جزو در زن اما حيا ده جزو است يكى در مرد ونه جزو در زن است شيخ صدوق ره
در من لا يحضره الفقيه از محمد بن مسلم از امام محمد باقر كه فرمودند ان الله خلق الشهوة عشرة اجزاء
تسعة في الرجال وواحدة في النساء وذلك لبني هاشم وشيعتهم وفي نساء بني امية وشيعتهم
الشهوة عشرة اجزاء في النساء تسعة وفي الرجال واحدة يعنى خدا خلق كرد شهوت را ده جزو نه جزو
در مردان ويك جزو در زنان اما اين در بنى هاشم است وشيعيان ايشان ودر بنى اميه وشيعيان ايشان نه جزو
از شهوت خلق كرد ويك جزو از مردان بنى اميه وشيعيان ايشان خلق كرد پس راست گفت طرماح بن
عدى بن حاتم در جواب معاويه وقتيكه از او پرسيد كه شنيده ام كه مردان عراق خاص جماع بسيار
دارند فرموده بلى مردان عراق هر يكى ده زن را كفايت ميكند بخلاف زنان شام كه هر زنى صد
مرد را كفايت ميكند در حديث است ان اشد العبادة الورع شديدترين عبادات ورع است
پس هر گاه دختر حايض بشود يك جزو از حياى او ميرود وهر گاه براست تزويج رسيد يك جزو از حياى وى
ميرود وهمچنين زائيد يك جزو از حياى وى ميرود تا آنكه پنج جزو از حياى وى ميماند پس اگر نعوذ بالله
زنا بجور كند همه حياى او ميرود واگر بزنا مبتلا نشده اند پنج جزو از حيا براى او باقى خواهد ماند
مقتضاى غيرت وحب محافظت كردن زنان ودختران است ومانع شدن ايشان است از رفتن
بسوى حمامات وعروسيها وعيدها وعزاها وپوشيدن جامهاى نازك حضرت رسول فرموده من
اطاع امرأته كبه الله على وجهه في النار قيل وما تلك الطاعة قال تطلب منه الذهاب الى
الحمامات والعرسات والعيدات والنياحات والثياب الرقاق واما آن روايتى كه دلالت دارد بر اذن
دادن

دادن پيغمبر زنان را حضور در مساجد ظاهر آنكه مخصوص زنان عصر او بوده زيرا كه عالم بوده آن
بزرگوار كه مورث فساد نمى شود وصواب آنكه اين زمان منع نمايند شوهران زنان را وپدران
دختران را از حضور مساجد ومشاهد زيرا كه قطع داريم بترتب فساد بر آن ودر روزنامه صحاح
هم اين ابواب را نشر اند واز حضرت صادق سؤال كرده اند كه آيا زنان را در عيدين جايز است
كه بيرون بيايند فرمود مگر عجوزه ايشان ودر روايت ديگر بر مكروه ايشان وكسانيكه في الجمله
نهى داشته باشند واشال اين عصر ما قطع داريم كه مبالغه در محافظت زنان بايد بكنند زيرا كه غالب
آن است كه مى شنوند صداى اجنبى را ونظر ميكند بسوى ايشان واين بهيچ فتنه وفساد است زيرا
كه اگر از زنان در خروج خود از خانها غرض صحيحى ندارند از اينجهت است كه قال ابو عبد الله لا
تنزلوا النساء الغرف ولا تعلموهن الكتابة فرمود امام جعفر زنان را در غرفها جاى ندهيد
وكتابت نوشتن تعليم ايشان نكنيد وفرموده اند كه سوره نور كه مشتمل بر حدود است تعليم
كنيد ولا تعلموهن سورة يوسف وعلموهن المغزل وسورة النور وسوره يوسف را تعليم
مكنيد وهميشه ايشان را بشغلى باز داريد كه چون بيكار شدند پناه ميبريم بخدا اگر چه فكرهاى
ميكنند وبگوير را بايد با هيبت وسطوت باشد تا خائف باشد از تو بجهة خوف ترك كند
واصل ورع كف نفس است از مطلق معاصى واجتناب از شهوات رذيله واحتراز از مال الحرام
واما زينت معنوى كه لباس تقوى مراد است كه ورع يكى از افراد است خداوند بار ورى ذلك
خير فرموده است ويكى در جوب بگو بهترى او بنت ليس الجمال باثواب تزيننا ان الجمال
جمال العلم والادب كلام امير المؤمنين است ويكى از عرفاء گفته منسوب بحكيم سنائى است عاقلى
روى دنياى معنى كوش نقش ديبا بوس است ديبا بپوش زينت الله نسب وزين باشد زينت
جمال دين باشد پس زينت واقعى لباس تقوى است از جمله آن لباس خوف وخشيت است خوف
معنى هم كه صاحبش را از معاصى باز دارد واز لباس تقوى است وشهيد شدن در راه خدا و
جهاد كردن چه جهاد اصغر وچه جهاد اكبر باشد كه جهاد نفس كافر كيش باشد از لباس تقوى بلكه
بهترين لباسهاى اوست ودر كتاب نهج البلاغه است كه ان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله
لخاصة اوليائه وهو لباس التقوى ودرع الله الحصينة وجنته الوثيقة يعنى جهاد در بهشت را زهاى

لا بأس بالنظر الى رؤوس نساء اهل
تهامة والاعراب واهل البوادي من
اهل الذمة والعلوج لانهم اذا نهين
لا ينتهين

هست میکشاید بخدا برادر خاص دوستان خود و جهاد لباس تقوی است و روزه محکم خداست
و در حدیث است که فوق کل ذی بر بر حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس
فوقه بر یعنی فوق هر صاحب نیکی نیکی هست تا کشته شود در راه خدا پس هرگاه در راه خدا کشته
شد دیگر بالاتر از او نیکی و ثوابی نیست و از امام محمد باقر مرویست که ان الامر بالمعروف
سبیل الانبیاء ومنهاج الصالحین فریضة عظیمة بها تقام الفرائض وتأمن المذاهب
وتحل المکاسب وترد المظالم وتعمر الارض وینتصف من الاعداء ویستقیم الامر یعنی امر
به نیکی راه انبیاست و منهاج صلحاست فریضه عظیمی است که باو برپا داشته میشود فرایض الهی
و ایمن میشود مذاهب و حلال میشود کسبها و رد میشود مظلمها و معمور میشود زمین و انصاف
داده از دشمنان و موجب استقامت امر میشود و نفس بجای جهاد میکند در راه خدا امیر
المؤمنین در وصف مؤمن فرموده المؤمن اصلب من الجبل یعنی مؤمن سخت تر است از سنگ
کوه و وصف کرده است خدا اصحاب رسول را در حق ایشان اشداء علی الکفار و بغیر از مؤمن
بغلظت زیرا که غلظت از لوازم اوست و دیگر از لباس تقوی عفاف است و عفاف عفت فرج
و شکم است از حرام اما هرگاه شکم روزی برا و شک باشد هر چه میسر شود قناعت کند و خود را
بحرام و شبهه آلوده نکند صاحب عفت عورت او ظاهر نمیشود هر چند عورتش مکشوف باشد از
جامها و فاجر و حرام خوار عورت او مکشوف است هر چند جامهای متعدد پوشیده باشد و در
دروغ غرر مسطور است من تعری عن لباس التقوی لم یستتر بشیء من اسباب الدنیا امیر المؤمنین
فرموده افضل العبادة العفاف و حضرت باقر علیه السلام فرموده ما من عبادة افضل من عفة بطن
وفرج هیچ عبادتی افضل از نگاه داشتن شکم و فرج از حرام نیست و از حضرت صادق علیه السلام مرویست
ای الاجتهاد افضل من عفة بطن وفرج و دیگر آنکه گاهی بجهة ریاضت نفس اماره جامه کهنه
و وصله دار و کرباسی پوشیدن و طعام کم لذت مثل نان جو خوردن مطلوب است که بسیار النفس
تکبر نمی نماید اگر چه زینت صورت ندارد اما زینت معنوی دارد که اصل و عمده است چنانکه حضرت
امام رضا در تابستان روی حصیر می نشست و در زمستان بر روی پلاس و در خانه جامه
کهنه می پوشیدند و در کتاب نهج البلاغه امیر المؤمنین فرموده در بالای منبر که لقد رقعت مدرعتی

حتی استحییت من راقعها ما لعلی وزینة الدنیا کیف یفرح بلذة تفنی ونعیم لا یبقی یعنی که
پینه زده ام و این جامه کار در پینه کنندش از شرم ساریم علی را با زینت دنیا چکار چگونه شاد شود
علی بلذتی که انجام او فناست و نعمتی که ناپایدار است کسی در خصوص جامه پینه دار آنحضرت سخن
گفت حضرت فرمود یخشع له القلب وتذل به النفس ویقتدی به المؤمنون خشوع و شکستگی
میکند بجهة آن دل و ریاضت میکشد و ذلیل میشود بجهة آن نفس و اقتدا میکنند بجهة آن
مؤمنان که طبع تارک اینها میکند اما عزیز تر از این بزرگواران نبینی سلمان فارسی پوشید [illegible]
چرا گفت من بنده ام چون آزاد شدم خواهم پوشید این لباس پس دانستی چون از لباس معنوی باطنی
که عبارت از علم و اخلاق و هنر و کمالات است عاری باشد پس چگونه غیر از آنکه ظاهر خود را لباسهای
رنگ رنگ بپوشد چاره ندارند و الا هیچ بلال از برای هیچ چیز خوب نیستند بلکه برای [illegible]
و یکی برای همه شکی [illegible] زینت معنوی نزد خدا و رسول مرغوب است و از زینت ظاهری [illegible]
بهتر است و معنی دوم عفاف آنکه مستقیم بدارد قوت شهوت را و خود را منع کند از ضدان که شره و
خمود است افضل العبادة العفاف یعنی پاک دامن باشد و منع نماید خود را از محرمات هیچ عبادتی
بهتر از عفت بطن و فرج نیست و فرج و شکم را از نامشروع محافظت کند خدا در مدح نگاه داران
فرج از حرام میفرماید قد افلح المؤمنون تا قول خدا والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم
و روی الفضیل عن ابی عبد الله قال قلت له شیء یقوله الناس ان اکثر اهل النار یوم القیمة
النساء قال وانی ذلک وقد یتزوج الرجل فی الآخرة الفا من نساء الدنیا فی قصر من درة واحدة
مرویست از فضیل بن یسار از امام جعفر صادق که گفت عرض کردم که مردم میگویند اکثر اهل آتش
روز قیامت زنانند حضرت فرمودند از کجا میگویند حال آنکه در آخرت مردی از اهل بهشت با
هزار زن دنیایی تزویج میکند در قصری از یک دانه مروارید [illegible] و در اخبار اهل عصمت است
که لو یعمل ابن آدم عملا اسوء عند الله من رجل قتل نبیا او اماما او هدم الکعبة التی جعلها
قبلة لعباده او افرغ ماءه فی امراة حراما یعنی هرگز نکرده است فرزند آدم عملی بدتر نزد خدا [illegible]
از عملی که مردی بکشد پیغمبری یا امامی را یا خراب کند کعبه را که حق تعالی قبله بندگان قرار داده یا آب
پشت خود را در زن حرام بریزد و در حدیث وارد است ما عجت الارض الی ربها کعجیجها من ثلاثة

مبحث است حکایت
جوان بنی اسرائیل و [illegible]
و ضعیفه و فرار جوان و زنان در تنور
الخ عبد الکریم
مبحث است حدیث جوان انصاری
و قطع نمودن آلت [illegible] را و سفر مکه
الخ عبد الکریم

من دم حرام یسفک علیها او اغتسال من زنا او النوم علیها قبل طلوع الشمس یعنی ناله کرده است زمین
بسوی پروردگار خود از سه چیز [illegible] از خون حرامی که بر او ریخته شود یا از آب غسل
زناکار یا خوابیدن بر آن قبل از طلوع آفتاب و زنان عذابش در دوزخ از همه کس سخت تر است
و زنا از اکبر کبایر است از امام محمد باقر مرویست که یعقوب فرمود بیوسف که یا بنی لا تزن فان
الطیر لو زنی لتناثر ریشه یعقوب بیوسف فرمود ای فرزند زنا مکن که اگر مرغی زنا کند پر و
بالش میریزد و شیخ صدوق علیه الرحمة از حضرت رسالت روایت کرده که در زنا شش عقوبت است
سه در دنیا و سه در آخرت اما سه در دنیا [illegible] دین و عمر کوتاه میشود و روزی او
قطع شود معصوم فرموده ان العبد لیذنب الذنب فیزوی عنه الرزق و اما سه در آخرت
پس عقوبه کبری در حساب است و غضب حضرت رب الارباب و مخلد بودن در آتش است
و سلف زناکار بوده که منسوخ شده است و اما آنکسانی که عفت ورزیدند از خوف حق تعالی بسیارند
یکی حضرت یوسف است که قصه او مشهور و اسم مبارکش در منابر مذکور و در کتب علما مرقوم است
مسطور و اسم و آوازه او باقی است الی یوم النشور و این قبیل مرد و زن در هر عصری از اعصار
بوده اند و سایه عرش خدا چند فرقه سلطان عادل و جوان عابد و مردی که دلش بمسجد متعلق است
و دو مرد که در راه خدا با هم دوستی کنند با هم باشند تا دم مرگ و رجل دعته امرأة ذات
مال وجمال فقال انی اخاف الله و دیگر مردی که بخواند او را زنی که صاحب مال و جمال است
پس آن مرد بگوید که من از خدا میترسم و دیگر قصه جوانی [illegible] از آن جمله
کلینی بسند معتبر از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که شخصی با اهلش در کشتی سوار شد
و کشتی غرق شد مگر زن آن مرد که با تخته بساحل دریا افتاد بجزیره مرد راهزنی او را دید گفت از انسی
یا جن گفت از انس پس دیگر سخن نگفت بروی جهید و بهیئت مجامعت نشست دید آن زن اضطراب
دارد و اشاره باسمان میکند گفت ترا چه میشود گفت از خدا میترسم گفت هرگز مثل این عمل کرده
گفت نه بعزت خدا پس مرد گفت [illegible] بترسیدن از تو بیشتر بر خواست و در خاطر داشت که
توبه کند در اثنای راه براهبی برخورد چون قدری راه رفتند آفتاب بسیار گرم بود راهب گفت
ای جوان بیا دعا کنیم که خدا ابری سایبان ما فرستد جوان گفت من عمل خیری نکرده ام که جرات کنم

در دعا راهب گفت من دعا میکنم تو آمین بگو چنین کردند ابری بر سر ایشان سایه افکند چون
خواستند که از هم جدا شوند ابر بجانب جوان میرفت که راهب گفت ای جوان تو از من بهتر بوده
که دعای تو مستجاب شد بمن بگو چه کرده که مستحق آن گشته ای جوان قصه خود را نقل کرد راهب
گفت که چون از خوف خدا ترک معصیت کرده خدا گناهان گذشته ترا آمرزید و بعد از این سعی کن
که خوب باشی و یکی دیگر از آن کسانی که در سایه عرش خدا باشند کسیست که تصدق کند مال خود را بدست
راست که دست چپ خبردار نشود و دیگر مردی که در خلوت خدا را یاد کند و چشمهای خود را از خوف
پر از آب کند آورده اند در عهد مالک دینار مردی بود که عمر خود را [illegible] بسر برده
بود و هرگز خیری از او سر نزده و عابدان از روی دوری میکردند تا آنکه اجل او رسید [illegible]
گویند در فکر شده که هیچ عملی نکرده است که باعث نجات وی باشد چون ناامید شد [illegible] حسرت
بسیار زد و گفت یا من له الدنیا والآخرة ارحم من لیس له الدنیا والآخرة و جان تسلیم کرد اهل
ولایت از مردنش شاد شدند و او را در مزبله افکندند تا سگان [illegible]
شب مالک دینار در خواب دید که فلان زاده فلان محله در خاک مذلت گذاشته اند او را
بردارید در جای نیکان [illegible] مالک بسیار تعجب کرد که او به بدی مشهور شده است او را آمد که
ممنوع بد درگاه ما نالید عاجزوار بحضرت ما امیدوار شده ما دستش گرفتیم او طمع در رحمت ما
کرد ما بروی رحمت کردیم و بسیار از این قبیل کسان بوده اند [illegible]
ضعیف شرم کند و از خداوند واقف سر و پنهان شرم نماید [illegible] است که چون روز قیامت
شود [illegible] در آن وقت منادی
ندا کند [illegible] اهل حشر گویند [illegible] گویند که این
بوی فرج زناکاران است [illegible] جمیع اهل موقف بر ایشان لعنت کنند [illegible]
خدا بقول امیر المؤمنین [illegible] کاهی است [illegible] و چنین
عقوبتی هلاک کند برای عضو کوچکی [illegible] معصیت میکنید خدا را و شرم ندارید
حال آنکه [illegible] معصیت الهی
نشده اند و نخواهند شد شاهد بر این مطلب حدیثی است که از حضرت صادق مرویست که

که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که خدا را شهری هست در مشرق و مغرب که از او جابلقا میگویند و در آن
شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل این امت اند هرگز معصیت خدا نکرده اند
و هیچ کاری نمیکنند و هیچ سخنی نمیگویند مگر لعنت بر ابوبکر و عمر و بیزاری از ایشان و ولایت اهل بیت
رسول خدا ص و از هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق ع روایت کرده است که خدا را
شهری در مشرق دریا که وسعت آن بقدر چهل روز آفتاب است و در آن شهر جمعی هستند که هرگز
معصیت الهی نکرده اند و شیطان را نمیشناسند و نمیدانند که شیطان خلق شده است و هر چند
گاه ما ایشان را میبینیم و آنچه احتیاج دارند از ما سؤال مینمایند کیفیت دعا را و ما تعلیم ایشان
میکنیم و میپرسند که قائم آل محمد ع کی ظهور میکند و در عبادت و بندگی سعی بسیار میکنند و
شهر ایشان دروازه های بسیار دارد که از دروازه تا دروازه دیگر صد فرسخ مسافت است و ایشان را
تقدیس و تنزیه و عبادت بسیار است که اگر ایشان را ببینید عبادت خود را سهل خواهید شمرد
و در میان ایشان کسی هست که یک ماه سر از سجود برنمیدارد و خوراک ایشان تسبیح الهی است و
پوشش ایشان برگ درختان است و روهای ایشان از نور روشن تر است و چون یکی از ما را
میبینند دور او را میگیرند و خاک قدمش را برمیگیرند برای برکت و چون وقت نماز ایشان میشود
صداهای ایشان بلند میشود مثل باد تند و در میان ایشان جمعی هستند که هرگز حربه از خود
نینداخته اند برای انتظار قائم آل محمد ع و از خدا میطلبند که بخدمت او مشرف شوند و عمر هر یک
از ایشان هزار سال است اگر ایشان را ببینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است
و پیوسته طلب میکنند امری را که موجب قرب بخدا باشد و چون ما دیر نزد ایشان رویم گمان
میکنند که مبادا از غضب الهی باشد و پیوسته منتظر اوقاتی هستند که وعده ملاقات ما داده
ایشان است و هرگز از عبادت سست نمیشوند و تغییر نمیابند و بخوبیکه ما قرآن را تعلیم ایشان
نموده ایم تلاوت مینمایند و در میان آن قرآن چیزی چند هست که اگر بر اینها بخوانیم کافر میشوند
و اگر چیزی از قرآن بر ایشان مشکل شود از ما میپرسند و چون بیان کنیم سینه های ایشان گشاده
و منور میشود و از خدا میطلبند که ما را از برای ایشان باقی دارد و میدانند که خدا بوجود ما
چه نعمتها داده و عدد ما را میشناسند و ایشان با قائم آل محمد ع خروج خواهند کرد و جنگیان

ایشان

ایشان و دیگران سبقت خواهند گرفت و همیشه از خدا همین را میطلبند و در میان ایشان پیران
و جوانان هستند چون جوانی پیری را میبیند نزد او چون شاگرد می نشیند و تا رخصت
نفرماید بر نمیخیزد و ایشان بهتر از خلق اطاعت امام میکنند بهر امری که امام ایشان را بان داشت
ترک نمیکنند تا امر دیگر بفرماید و اگر ایشان بر خلق ما بین مشرق و مغرب بگمارند در یک ساعت
همه را فانی میکنند و حربه در ایشان کار نمیکند و خود شمشیرهای از آهن دارند غیر این آهن که اگر
بر کوه بزنند دو نیم میکنند و امام را با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که در ما بین
جابلقا و جابلسا است جهاد کند و بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند اول ایشان را بخدا و رسول
و دین اسلام بخوانند و هر که مسلمان نشود او را بکشند تا آنکه در میان مشرق و مغرب کسی نباشد
که مسلمان نباشد پس ای برادر تو برای عضو کوچکی خود که سی درم نخواهد بود باعتقاد ذی همت
من و نه من عضوهای خود را هلاک مکن چنانکه یکی از علما حکایت کرده که زن بدکاری وارد شد
به بهلول عاقل دیوانه نما در مکان خلوت زبان لابه و چاپلوسی آغاز کرد و شعر خواهش زنا
بهلول فهمید مطلب را خندید گفت دست من چند است گفت ای دیوانه چه حرف است که
میزنی گفت هر چه سؤال کنم راست بگو گفت مثلا نیم من بعد از آن هر یک از اعضای خود را احوال
گرفت بعد گفت حال مجموع غیر از آنچه تو میخواهی چه قدر است گفت هیجده من و نیم گفت ای
خواهر شیطان آنچه تو میخواهی چه قدر است گفت سی درم پس بهلول صیحه زد گرد و سوای تو طلبه
خواهم خواهر شیطان هیجده من عضو خود را برای خاطر سی درم باتش جهنم نمیسوزانم ای چه حرف
گفته است چه سخن متینی و عاقلانه ایست در کتاب درر و غرر از امیر المؤمنین ع حدیث است که از
جماع بپرهیزید که حیا را بر طرف میکند و عورات یجمع اشبه شیء بالجنون الاصرار علیه هرم و
الانی منه عدم جماع حیایی است که بر داشته میشود و عورتها و قبایحی است که بهم جمع میشوند
شبیه ترین چیزها است بدیوانگی اصرار بر آن پیری بیاورد و در هم آمدن بعد از مستی پشیمانی
این بتجربه معلوم است این که از حلال است اما از حرام چه عقوبتها بر آن موجود که بعضی را گفته
شد و بعضی را خواهیم گفت در مجالس متعدده هر یک بترتیب و نقل حدیث نبوی از آنجا که من
توضئون خلفه و بینه فرجهم و لا یکن نسیة فی الارض و نسل کثیر بر مؤمنان لازم است

و خواهرها و عروس و پسرها را آزاد کند و کنیزان و غلامان بنده خدا را تحلیل میدارد و بنده زنا میکند
و نجات خود خطور نمیدهد در حدیث است که المؤمن لا یحتلم الا باهله مؤمن در خواب شیطان
نمیشود مگر با زن خود پس باید مؤمن هم محتلم نشود مگر با شوهر خود سقف نگرند در دو سیاهی تخم
شکم را از لقمه حرام و پر خوردن نگاه دارد که موجب تولد شهوت میشود و مثل آنکه بود در زنا
می افکند در احادیث اهل عصمت است ترک لقمة من حرام احب الی الله من صلوة الفی رکعة
تطوعا یعنی ترک یک لقمه حرام نمودن دوست تر است در نزد خدا از دو هزار رکعت نماز سنتی
یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا وارد شده در تفسیر این آیه و از هدایه که روز قیامت خلق
بصور مختلفه محشور شوند تا آنجا که اخباران بصورت ... کند که علف پاکیزه گذاشته فضله
انسان را خورده اند ... تاک مانند حکام و سلطان بخوبت ازین ماده روحانی هم قدری
بخور اگر عارف شده مذکور شود فاضلی حکایت کرده که هرون الرشید خادم خود را گفت که
شام خاصه برای بردار و هر جا تفحص کن و آن دیوانه را یعنی بهلول را پیدا کن باو برسان بعد از تفحص
بسیار بهلول را در مزبله خوابیده دید گفت ای بهلول این شام را خلیفه برای تو فرستاده تو چیز
بخور بهلول گفت آن شام را تو بسگها که در اینجا حاصل اند بگذار و یکی چند در اینجا اند
کرد خادم گفت ای بهلول گستاخی مکن که این شام مخصوص خلیفه است که از برای تو فرستاده بهلول
گفت ای بیخدا آنهم آهسته باش که این سگها اگر بشنوند نخواهند خورد و اعز بینند راست گفته
بیت جز تقوی در این ره توشه نان و حلوا را به در گوشه اما چه خوردن از حلال هم مذموم است
چه جای حرام خصوص در ماه مبارک رمضان مردم چه قدر شکم پرستند که فرصت نماز کردن در
وقت مغرب ندارند با وجودی که در سحر شب قبل هفت روده را پر کرده اند و قال المؤمن یأکل فی معاء واحد
والمنافق یأکل فی سبعة امعاء ای یأکل سبعة اضعاف ما یأکل المؤمن و یکون شهوته سبعة
امثال شهوته فالمعاء کنایة عن الشهوة و خدا مذمت کرده است عیسی را که شکم خود
و مدح نموده است امت مرحومه را که شکم پرست نیستند پس شکم پرستان این زمان مشکل که
از امت مرحومه محسوب شوند من کان همته بطنه کان قیمته ما یخرج من بطنه ملک در آیه
قرآن فرموده است یأکلون و یتمتعون کما تأکل الانعام والنار مثوی لهم و هم چنین فرموده

و ذم

و ذرهم یأکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون و پر خوری معصیت شوم است که آدمی را از سعادات
بسیار محروم میکند مثل اکثر از نافله شب و روزه محروم میکند قال رسول الله ص لا تمیتوا القلب بکثرة
الطعام والشراب فان القلب کالزرع یموت اذا کثر علیه الماء منقول است که موکل انسان است که
در وقت قضاء حاجت او را وا میکند تا فضلات خود را ببیند پس بگوید این رزق تو است ببین نظر کن
که از کجا اخذ کرده و بکجا انجامیده قال الله فلینظر الانسان الی طعامه باید نظر کند انسان بسوی طعام
ظاهری و طعام معنوی که از که و از کجا اخذ میکند عاقل اندیشه کند که پادشاهی دنیا بیک درم عذاب
عقبی نیارزد لذا میدانند تا یک لحظه و حشر روز حساب برابر نمیکنند پس کوتهی ترک لقمه حرام
زنا و لواط مرا و مشکل است قدری عذاب خدا را باو بچشانند متنبه شود چنانکه از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام منقول است که زن زناکاری در بنی اسرائیل بوده که جوانان بنی اسرائیل را فاسد کرده بود
روزی گفتند اگر فلان عابد مشهور این را ببیند مفتون او خواهد شد زن چون از جوانان این
سخن شنید گفت که والله بخانه نروم تا او را از راه نبرم پس همان شب قصد خانه عابد کرد و در را
کوفت و گفت ای عابد مرا امشب پناه ده که جوانان قصد زنا دارند و من از ایشان گریخته ام اگر در نمی
گشائی ایشان میرسند و بمن فضیحت میکنند عابد در را گشود و او را بخانه آورد و زن جامه را از
افکند چون عابد حسن و جمال او مطلع شد از شوق بی اختیار شد دست باو رسانید در حال منکر
شد و دست از او برداشت دیگی در بار بود دست در زیر دیگ کرد و زن گفت چکار میکنی گفت
خود را میسوزانم بجزای آنکه دست خطا کرد پس زن دوید که عابد دست خود را میسوزاند چون
اهل دستش تمام سوخته بود بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویست که عابدی در بنی اسرائیل
بود شبی زن میهمان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد هر چند شیطان زور میآورد و یک
انگشت خود را میسوزانیدم و پیوسته در این کار بود تا صبح شد پس آن زن گفت بیرون رو که بد
همسایه بودی پس ای برادر توهم خود را بترسان و در وقت وسوسه شیطان بیاد در وقت زنا و
لواط و لقمه حرام خوردن و از جمله زینت معنوی قناعت کردن باندک روزی حلال است و در
آیات و اخبار مدح بسیار وارد شده است حق تعالی در سوره نحل فرموده من عمل صالحا من ذکر
او انثی فلنحیینه حیوة طیبة که هر مرد و زن که عمل شایسته کند و مؤمن باشد پس ما بجهیم

ایشان را یعنی زندگی پاکیزه یعنی قناعت و در تفسیر مجمع البیان از حضرت رسول ص و در مجمع
السعادات از امیر المؤمنین ع است که مَن رَضِیَ بِالقَلیلِ مِنَ الرِّزقِ رَضِیَ اللّهُ عَنهُ بِالقَلیلِ مِنَ العَمَلِ
هر که به اندک روزی راضی شود خدا نیز به اندک عملی از وی راضی شود پس هرگاه بیش باشد مال دنیا
کار او مشکل است خدا عمل بیشتر میخواهد از او تا قضیه بعکس است هر کس بیشتر دارد کم عملی
نشود مال اندک ملعون است بلکه مطلقا در بند نماز و روزه نیست اگر عبادتی نمایان میباید فقرا
میکنند و شبهه نیست که فقیری بهتر از توانگری است چنانکه حکایت است که در عهد رسول ص مردی
بود ثعلبه نام عرض کرد که یا رسول الله دعا کن که خدا مرا مالی عطا کند حضرت فرمود که برو قناعت
کن که مال اندک که شکر او کنی بهتر بود از بسیاری که شکر نکنی گفت من حق بگذارم و شکر بگویم و صله
رحم کنم حضرت دعا کرد ثعلبه گوسفندی چند داشت حق برکت داد روزگاری شد چندان شد
که در مدینه جای نبود از شهر بیرون برد قبل از آن پنج وقت نماز در عقب پیغمبر بجای آورد می آورد
تا گوسفندان او بسیار شد یک روز در میان می آمد و چون شغل بسیار شد هر جمعه یکبار آمد و نماز
جماعت کم کم نماز را ترک کرد و بال دنیا [illegible] ترک نمود بجهت حب دنیا [illegible] حضرت را
فرو گذاشت و از اینجاست که فرموده اَلحُبُّ الدُّنیا رَأسُ کُلِّ خَطیئَةٍ و بدین منوال بود تا آیه زکوة
نازل شد حضرت رسول ص دو کس فرستاد تا از وی زکوة را بخواهند گفت این جزیه است [illegible]
شما میگوئید تا من اندیشه کنم پس ایشان نزد مرد شامی که صاحب شتر بود رفتند آن مرد
با وجود آنکه صحرانشین بود در میان شتران شتری نیکوتر را بیرون کرد و تسلیم کرد باز پیش ثعلبه
رفتند گفت جزیه است شما جای دیگر روید تا من فکری کنم ایشان برگشته خدمت حضرت رسول ص آمدند
و حال گفتند حضرت فرمود وای بر ثعلبه جبرئیل این آیه را آورد وَمِنهُم مَن عاهَدَ اللّهَ لَئِن آتانا
مِن فَضلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَکونَنَّ مِنَ الصّالِحینَ فَلَمّا آتاهُم مِن فَضلِهِ بَخِلوا بِهِ وَتَوَلَّوا وَهُم
مُعرِضونَ خبر بان بدبخت رسید بیامد و گفت یا رسول الله آنچه خواهی بدهم حق تعالی فرموده
و زکوة ثعلبه بدرگاه ما مقبول نیست حضرت فرمود ای ثعلبه چه فایده که همه اموال را نیز
قبول نیست ثعلبه بیرون رفت و خاک بر سر میکرد حضرت فرمود گفتم که قناعت کن نشنیدی
و بعذاب خدا گرفتاری هر سانیدی ؛ آنکس که تو را نکوئی نیکو داند ؛ او مصلحت تو از تو بهتر داند

اراده

120

ای برادر راضی شو بداده خداوند باری مطلب که مصلحت نیست از جبرئیل تفسیر قناعت پرسید حضرت
رسول ص جبرئیل عرض کرد تَقنَعُ بِما تُصیبُ مِنَ الدُّنیا تَقنَعُ بِالقَلیلِ وَتَشکُرُ الیَسیرَ قناعت کن هم
چه بر خوری [illegible] دنیا و بکم راضی شوی و شکر کنی اندک را گفتم چیست تفسیر رضا گفت اَلرّاضی لا
یَسخَطُ عَلی سَیِّدِهِ أصابَ مِنَ الدُّنیا أم لا یُصیبُ وَلا یَرضی لِنَفسِهِ بِالیَسیرِ مِنَ العَمَلِ آنکه
از خدا راضی است غضب نمیکند بر آقای خود آنچه از دنیا برسد یا نرسد و راضی نمیشود از برای
نفس خود بعبادت کمی و بدانکه در مدح قناعت اخبار بسیار است که غضب معاشرت کردن انبیا
و اوصیا و صلحا و اتقیا در دار دنیا و قناعت کردن ایشان ملاحظه نما آنچه منقول بوده اخبار را
[illegible] منقول است که روزی سلمان ابوذر را ضیافت کرد نان خشکی از انبان بیرون آورد
و از مطهره آب کرد و نان را ابوذر آورد ابوذر گفت ما اَطیَبَ هذا لَو کانَ مَعَهُ مِلحٌ چه خوش بود اگر
نمکی هم میبود سلمان مطهره را گرو کرد و قدری نمک آورد چون از خوردن فارغ گشتند ابوذر گفت
اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی رَزَقَنَا القَناعَةَ سلمان گفت لَو کانَ لَکَ قَناعَةٌ لَم تَکُن مِطهَرَتی مَرهونَةً اگر تو را
قناعت میبود مطهره من گرو نبود سلمان در حین وفات میگریست از او پرسیدند گفت گریه
و جزع من از آن باو است [illegible] با آقای خود رسول خدا [illegible] فرموده است حَسبُ اَحَدِکُم مِنَ الدُّنیا
زادُهُ کَزادِ الرّاکِبِ چون سلمان وفات نمود متروکات او همه شانزده درهم است همین قدر بود را
گران بار دیدند [illegible] ابن [illegible] و [illegible] خود را سبک [illegible]
چه جوع و [illegible] است حق تعالی فرمود بحضرت رسول ص که یا اَحمَد [illegible] که من خدا را دوست میدارم
دوست [illegible] راضی شود و [illegible] عبادت [illegible]
کند [illegible] توکل کند [illegible] و کم کند و مسجد خانه اش و علم
مصاحبش و زهد همنشین [illegible] دوستش و فقرا رفیقانش باشند و از اهل معاصی اجتناب و
از اهل دنیا گریزان و خود را مشغول بکوهی او و تسبیح دارد و در فرایض سعی تمام کند و رفیق و جلیس
دوستان من باشد ای برادران قناعت کنید بآنچه خدا صلاح شما را دانسته و بشما داده و بامید
تلخی دنیا بسازید تا شیرینی نعمتها [illegible] برسید و مثل قوم موسی نباشید که وسعی و نخیلی را
گذاشته من بار و لَن نَصبِرَ عَلی طَعامٍ واحِدٍ کشیدند که گندم و عدس و پیاز و سبزی و امثال اینها خواهش

جامع

متوسل بعلی شدن واو را شفیع میکرد ند معنی کفاف آنکه نه زیاد و نه کم باشد که خدا گرسنه او را
فراموش کند و نه دنیا وسیع کرده باشد که بنده طاغی و سرکش شود بلکه آن مقدر عطا کند که بدن و عیال را
کافی باشد و بسیار اخبار در مدح کفاف وارد شده از آنجمله شیخ طبرسی در تفسیر مجمع روایت کرده که
خَیرُ الدُّعاءِ الخَفیُّ وَخَیرُ الرِّزقِ ما یَکفی بهترین دعاها دعای مخفی است و بهترین روزیها روزی است
که صاحبش را کفایت کند پیغمبر ص فرمود یا اباذر دعوت اللّهم اجعل رزق من یحبنی الکفاف
وَأن یُعطی مَن یُبغِضُنی کَثرَةَ المالِ وَالوَلَدِ پس بار خدایا آن کس که دوستان را عطا
کفاف دهد و دشمنان را اهل و اولاد و مال فراوان بدهد و فرموده در حدیث دیگر که محمد ص
و آل او و دوستان ایشان را عطا کند بعضی از محبات و شبهات و روزی کن کسی را که دشمن
ایشان است کثرت مال و اولاد و دنیای زیاده از کفاف ملعون است آیا چنین میدانی که آنکس که
دنیا دارد دوست خدا است و آنکه ممنوع از دنیاست خوار و ذلیل است و خدا فرموده اَلمالُ مالی
وَالفُقَراءُ عِیالی وَالأغنِیاءُ وُکَلائی وَالبُخلُ لِما ذا یعنی مال مال خداست و توانگران وکیلند
و فقیران عیال خداهر گاه وکیل بر عیال موکل بخل کند بمقتضای وکالت عمل نکند خیانت
کرده مستوجب غضب نیست علاوه بر موکل است که او را عزل کند یا مکافات دهد و دست او را کوتاه
کند و با لمر او را عذاب کند و علاوه بمقتضای وکالت عمل نکند آنچه میباید تمام کرده حرام است
و آنچه بیوسید حرام و آنچه سوار میشود حرام و نکاحش حرام و اگر اسراف کند مدرا ن هم بدین و خواست
وَلا تُسرِفوا إنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ المُسرِفینَ و معصوم فرموده اند و این آیه را شاهد آورده اند اما بیهیچ کس
خدا این کرده مرد بی او او را سوی جرئه بهزار اشرفی و حال آنکه جزئی است اورا ابهد اشرفی
و دوست خدا نیست پس آدمی اختیار مال خود ندارد که هر چه خواهد کند بلکه هر آن مقدار که خرج عیال
خود کند بطور اقتصاد و تتمه را صرف عیال خدا کند که فقرا اند حدیث دارد که فقرا امانت خدایند
بنده سپرده هر گاه بنده ادا نکرد و خیانت نکرد و امین خدا شد اغنیا آنند که قدری مال بخود را
میسپارند که در دنیا عوض بدهد و باو رد کند و اگر او هم خیانت کرد کسی او را امین نمیداند
محروم میشود باید که من فقیر را بند بعلاوه او اغنیاء شاهم قدر فقیران که عیال خدا و فقیر ند یا
و بهره لا نکنید دعا و صاحب مال را فقیر و دست تنگ کند یا دید و خود اسراف مکنید که بر شما

121

بنمود نه دو پیغمبر خود را ملجا ساختند که سؤال کرد رَبَّنا أنزِل عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ مائده هم
احسان برای ایشان زیاده می شد و طغیان ایشان بیش از روز اول که بد خدا و بدو ایشان غضب
فرمود بعضی را بصورت خوک مسخ کرد که در زمین راه میرفتند و عذره و نجاست خشک میخوردند
تا بعد از سه روز هلاک شدند و از جمله زینت معنوی کفاف است حدیثی در مدح کفاف گفته ام
بشنو تا عارف شوی علی بن محمد صیرفی که امام محمد باقر ع بود گفت من شیطان را دیدم بمن گفت
کیستی گفتم از اولاد ابو البشر گفت لا إلهَ إلّا اللّهُ تو از قومی که کمان میبرند که خدا را دوست میدارند
و مع ذلک معصیت او را میکنند و کمان دارند که ابلیس را دشمن دارند و مع ذلک اطاعت او را
میکنند پس من از وی پرسیدم که تو کیستی گفت منم عصاه و رداء و اسم بزرگ و منم صاحب چوب
دستی و طبلی عظیم و منم کشنده هابیل و منم سوار شونده نوح در کشتی و منم پی کننده ناقه صالح و
منم افروزنده آتش برای ابراهیم و تدبیر کننده قتل یحیی و رساننده اره بجهه زکریا و تمکین دهنده
فرعون از گذاشتن پا در رود نیل و منم سازنده اسباب سحر از برای سحره فرعون و منم سازنده
گوساله سامری و منم گزاینده پا بابو جهل بکه از جهت جنگ بدر و منم جمع کننده لشکر از برای جنگ با
در روز بدر و حنین و احد و منم افکننده حسد بر قلوب منافقین در روز سقیفه برای غصب
حق خلیفه و منم صاحب هودج و شتر در جنگ جمل برای جنگ وصی پیغمبر و منم تحریص کننده
اصحاب معاویه بجوب آن سرور و منم شماتت کننده مؤمنین در کربلا و قاتل یاران سید الشهداء
و منم امام منافقین و هلاک کننده اولین و گمراه کننده آخرین شیخ گمراهان و مقتدای اهل دنیا
و پیشوای کافران و رکن عهد شکنندگانم منم ابو مره مخلوق از آتش نه از خاک منم مغضوب درگاه
آله یعنی ابلیس روسیاه پس بحق محمد علیه السلام میگویم که گفتم تو را بحق خدا سوگند میدهم که عملی و تعلیم من کن که
بان مقرب درگاه خدا شوم و دور شدند و زنان بان پناه برم گفت اِقنَع مِن دُنیاکَ بِالکَفافِ
وَالعَفافِ وَاستَعِن عَلَی الآخِرَةِ بِحُبِّ عَلِیٍّ وَبُغضِ أعدائِهِ یعنی قناعت کن در دار دنیا بقدر
کفاف و نگاه دار شکم و فرج را از حرام و یاری بجو باس آخرت و محبت علی بن ابیطالب ع و بغض
دشمنان او پس بحقیقی که من در هفت زمین معصیت خدا کردم و در هفت آسمان عبادت خدا
کردند و بنا فتنکم که ملک مقرب و پیغمبر مرسل کرا آنکه بدوستی علی ع تقرب بخدا بجستم و هم شایسته

التر

کرو شما حرام است ای برادر خدا بکار زر و سیم قارون و ائمه دین باشند مال خدا پیش کرفته و در سبیل اسراف
واو و دراز کرده و کاهی بدر بیده مثل قارون انما اوتیته علی علم عندی کویا این یعنی خدا باین داده
بلکه از عقل خود دارد ها رسیر پیدا کرده ایم و بیرون کشیده ایم و کاهی مثل قوم شعیب او ان نفعل
فی اموالنا ما نشاء که هر چه خواهیم بپوشیم و بخوریم و بکنیم از جمع نمودن اسباب خوانساز و سرور و زر
و باغ و ملک هر چند مدعی ایشان باشد و همسایکان و مدنی رحم کرسنه و برادر مؤمن برهنه باشند
و از غذاهای بسیار نفیس زیب خوان و ظروف ایشان چون مشکین راه بر باشند بنابراین خیلی ترقی
کرده اند از راه معنی شبیه بکفار شده اند و کاهی اسراف و معصیت میکنند و میبندند دولت و مال
و جمع دارند که نعمت است و الحق است که خدا بایشان داده و در عقب ان فرموده ایحسبون انما نمدهم
به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون و کاهی چون دشمنان خدا اموال خدا را
بر روی هم میکذارند و حبس مینمایند و این کریمه الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم دلیل است ایشان را و کاهی متکبر شوند و غرور بهم رسانند و معنی
تکبر انکه خود را بالاتر از دیکران داند و خداوند فرموده در این بیت و کیم وارد سوره مؤمن یطبع علی
کل قلب متکبر جبار و فرموده ان الله لا یحب المتکبرین یعنی خداوند متکبران را دوست نمیدارد
و فرموده در سوره مؤمن در ایه چهل و پنجم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم
داخرین و قال رسول الله لا یدخل الجنة من فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر داخل بهشت
نمیشود کسیکه در دل او مثقال حبه از خردل از کبر باشد و خداوند با سرکش تکلم نمیکند و نظر لطف
در قیامت بایشان نمیکند و تزکیه عمل ایشان نمیکند و برای ایشان عذاب دردناک مهیا است
بیرون کار عبادت شاه و جبار و مردم متکبر در روز قیامت متکبران مثل ذرات محشور میکنند هر چیزی
پا و راه میرود و او را پایمال میکند پس میراند ایشان را بسوی جهنم ان فی جهنم وادیا یقال له
هبهب حق علی الله ان یسکن فیه کل جبار بدرستیکه در جهنم وادی است که او را هبهب میکویند
ساکن میکرداند خداوند در ان وادی هر متجبری را و در اتش ضربت فرا رسید هر دران متکبران را و
می بندند در ان قصر طبطاب بروح ایشان و چون نوح پیغمبر را وفاتش رسید کفت بدو پسر خود شما را
بدو چیز امر میکنم و از دو چیز نهی میکنم اما ان دو چیز که امر میکنم شما را سبحان الله وبحمده است

ولا اله الا الله است و اما ان دو چیز که نهی میکنم شما را شرک و کبر است حضرت صادق علیه السلام
فرموده ان فی جهنم لوادیا للمتکبرین یقال له سقر شکی الی الله شدة حره و سئله ان یاذن له ان یتنفس
فتنفس فاحرق جهنم هر اینه وادی هست از برای متکبرین که نام او سقر است شکایت کرد از شدت
کرمی خود و سوال کرد که خدا او را اذن دهد که نفس بکشد بعد از اذن نفس کشید جهنم را سوزانید
احسان و ملک موکلند بر بندکان پس هر یک که تواضع کند او را بلند میکند و هر کاه تکبر کرده
ملک او را پست و خوار میکند و تکبر کاهی نسبت بخدا میکند چون فرعون و نمرود و شداد و پیش
طغیان و محض جهل بوده و این تکبر افحش کبائر است و کاهی با پیغمبران چنانکه منافقان و کفار
کفتند که انؤمن لبشرین مثلنا که ما ایمان اوریم بدو انسان مثل خود و این هم نزدیک بتکبر اول است
بلکه همان است هر کاه عارف میدانی و یکی میکو خود را از خلق خدا بزرک میداند و مردم را حقیر می
شمارد و این هم از مهلکات عظیم است زیرا که منجر میشود بجا الفخر خدا هر کاه حق را از بنده خدا
شنید قبول نمیکند و طبعش نفرت بهم میرساند از قبول حق پس بسا باشد در حین تکبر منازعه کند
خدا را در صفتی از صفات او که میکوید که منم لایق این صفتم چنانکه از صوفیه نقل میکنند پس این محرومان
از نعمت عقبی و مغروران بمال دنیا اکر از کبر کله خود را پر باد کرده مانند مستسقیان بر خلق خدا
سرو کردن راست میکیرند بزرکی بناحق میفروشند و مردم را حقیر و خود را عظیم میشمارند ای
متکبر صلاح تو در ان است که فقرا را زیارت کنی یا بمصیبتی کرفتار کند تا غرور و از سر و دماغ
تو بیرون رود تا از این مرض جان شوی و بهترین دواها کرسنکی و تنکی است برای مستغنی و هر
مؤمنی که خدا او را فقیر میکند تا نفس او سرکش نشود و صلاح او دران است و اکر دیده بصیرت
باشد باید بر این صاحب دولتان بی سعادت و مردکان بحیات باید نظر کرد بنظر عبرت نه از
روی رغبت چنانکه خدا فرموده لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة
الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربک خیر و ابقی وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها والعاقبة
للتقوی بزرکان دین معنی کوچک و بالغان در باطن کودک باید ترحم نمود برانکه حال ایشان از روی
نمودی هیچ نیست همانان در اهتمامی که تشنه قارون حال ایشان را با ان شان [illegible]
کفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم کفتند که چون خزانه ان روز شد که

دیدند که قارون با قصر و ایوان فرو رفت بزمین چه خوش حالیم که ما مثل او نبودیم بیچاره ها
نمیدانند که چه بلای مبتلا شدند هر کاه روزی فکر خود را کنند و خواهند این امراض نفسانی و غرور
فرعونیت و ماشده ان که از مال دنیا بهم رسانیده اند که این صفات را از خود دور کنند چه زجرها
باید کشید و چه دواهای تلخ باید نوشید چنانچه صد بار باید دید و اکر مرض را نفهمیده اند
معالجه نمیکنند تا ایشان را هلاک کند و بجهنم رساند و مع ذلک خود را عاقل میدانند ایشان بی
عقلترین بی عقلانند و دیوانه ترین دیوانکانند و حق تعالی عقل داده و کتاب و پیغمبر فرستاده و مثل
زده و مهلت داده دیکر چه کند که ترک اسراف کند صرف و یا ایمان او در کار است و یا عاصی تعبیر کند
و بالجمله دنیا را باید قدری ضایع کذارد و دو عقد ریکانه خرج خود و نه ز را بامینان خدا کرد و اکر داده اند
بسپرده کرده و در روز رماند که از ایشان عوض کرفت و در مذمت دنیا همین بس که حضرت رسول فرموده
لو کانت الدنیا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقی کافرا منها شربة من ماء اکر دنیا را قدر
بال مکسی در نزد خدا قدر میبود هر اینه خدا کافر را شربتی از اب نمیداد و فرموده الدنیا ملعونة و
ملعون ما فیها الا ما کان لله دنیا و انچه در او هست ملعون است مکر انچه در راه خدا صرف شود
و فرموده الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر و فرموده است حب الدنیا راس کل خطیئة حب دنیا سر
همه خطایا است حضرت رسول فرموده بعد از من میاید دنیا شما را و میخورد ایمان شما را چنانکه
اتش هیمه را میخورد و فرموده سیاتی بعدی قوم یاکلون اطایب الطعام و الوانها و باشد که بیاید
قومی که میخورند طعامهای کوناکون و نکاح در می اورند زنان جمیله را و میپوشند الوان لباسها و سوار
میشوند اسبان تیز رو را نزد ایشان شکمهاست که بکم از طعام سیر نمیشوند و نفسهای دارند که
بسیاری از مال دنیا قناعت نمیکند اعتکاف کنند بر دنیا میایند روز و شب نزد می کنند در تحصیل
دنیا و دنیا را خدا یا نعمت قرار داده اند غیر خود و کار دو رشا خشنو دانند و متابعت میکنند این خدایان
باطل را و حضرت داود زعما نسبت بسهل بن عبدالله که هر کاه در یابد ان زمان را از پیران پیران شما انکه
سلام نکنند برایشان و عیادت نکنند مریض ایشان را و تشییع جنازه مردکان ایشان نروند و عزت
نکنند پیران ایشان را بر هر کس بخلاف این عمل کند اعانت کرده است بر خرابی اسلام فرموده
لیجیئن اقوام یوم القیمة واعمالهم کجبال تهامة فیومر بهم الی النار بیایند در روز قیامت کروهی

بسیار و اعمال ایشان مثل کوههای تهامه باشد پس امر شود که ایشان را باتش برند فقیل یا رسول الله
مصلون قال نعم یصومون و یصلون و یاخذون هنیئة من اللیل فاذا عرض لهم من الدنیا
شیء وثبوا علیه عرض کردند که یا رسول الله ایا نماز میکذارند فرمود بلی نماز میکذارند و روزه
میکرفتند و شبها عبادت میکردند و لکن هر کاه دنیا پیش میامد چون در ای روی بدان میافکندند
و فرموده لا یستقیم حب الدنیا والاخرة فی قلب مؤمن کما لا یستقیم الماء والنار فی اناء
واحد جمع نمیشود محبت دنیا و اخرت در یک دل چنانکه جمع نمیشود اب و اتش در یک ظرف و موسی بر کرد
موسی بر مردی که کریه میکرد بر صیکه کشت موسی با و دید که کریه میکند عرض کرد پروردکارا این بنده تو از
خوف تو کریه میکند پس خدا فرمود که ای پسر عمران اکر کریه کند این بنده که مغزش با اشک چشمش
بیرون اید و بلند کند دستهایش را اینقدر که دستهایش جدا شود من او را نمی امرزم زیرا که او
دنیا را دوست میدارد و امیر المؤمنین فرمود بعد از ان که عرض کردند دنیا را وصف کن فرمود که
چه وصف کنم خانه را که کسی که در ان تن درست باشد ایمن نیست و کسیکه در ان بیمار باشد نادم است
و کسیکه فقیر است در ان محزون است و کسیکه غنی است در ان مفتون است در حلال ان حساب است
و در حرام ان عقاب است و فرمود مثل دنیا مثل مار است لینا و ملایم و پر خط و خال است اما باطنش
پر است از زهر کشنده حذر میکنند از دنیا مرد عاقل و رغبت میاورد بان طفل جاهل و بعضی
از موالی فرمود ترک کنید دنیا را اکر محبت دنیا امری را کور و کر و کنک میکند و ذلیل میکند ابو میرا
باید از پی ندهد شما را دنیا حضرت سجاد فرمود دنیا پشت میکند و اخرت رو میکند از برای
هر یک از دنیا و اخرت پسرانی می باشند پس شما از پسران اخرت باشید ولا تکونوا من ابناء الدنیا
و نباشید از پسران دنیا و بوده باشید زاهدین در دنیا و راغبین در اخرت زاهدین در دنیا
کرفته اند زمین را بساط و خاک را فرش و اب را بوی خوش و قرض میدهند دنیا را قرض دادنی
و کسیکه مشتاق بهشت شد بازمیماند از شهوات و کسیکه از اتش ترسید رجوع میکند از محرمات
و کسیکه زاهد شد در دنیا اسان میشود بر او مصیبتها تا اخر حدیث فرمودند که عمل بعد از معرفت
خدا و رسول افضل از بغض دنیا نیست و از برای دنیا شعب بسیار است از جمله شعب دنیا کبر است و اول
معصیت ابلیس بود ان که از ان شد و دیکر حرص است و ان معصیت ادم و حوا است که خدا فرمود کلا

من حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین پس گرفتند بان چیزی که محتاج بودند
و اولاد ایشان اگر ایشان طلب میکنند چیزی که محتاج بان نیستند و دیگری حسد است و آن معصیت
پسر آدم است که قابیل با شقاوت حسد برد با برادرش پس کشت او را و از حسد منشعب میشود محبت زنان
و محبت دنیا و حب ریاست و حب راحت و حب کلام و حب علو و برتری و حب ثروت پس این هفت
خصلت جمع میشوند در حب دنیا پس پیغمبران و ائمه فرموده اند بعد از شناختن این آنکه حب الدنیا
رأس کل خطیئة حضرت باقر علیه السلام فرموده دنیا را مپرسید با این طعامی است که میخورید آخر
که میوه بان [illegible] کرد [illegible] مداری مؤمنان مطمئن نیستند در اینکه باقی مانند در دنیا بلکه
کراهت می‌نمایند از رفتن ایشان بسوی آخرت اینجا [illegible] دنیا دار رفتن است و لیکن اهل
دنیا اهل غفلتند و مؤمنین فقیهان و اهل فکرت و عبرتند میشوند [illegible] بگوشهای خود
بنا بدیدهای بصیرت از دینهای دنیا و مع ذلک امید دارند ثواب آخرت و فائز نیستند
بثواب آخرت مگر بعلم و عمل خود مثل دنیا مثل آب شور دریا است هرچند [illegible] تشنگی او را
زیاده میشود [illegible] تا صاحبش را [illegible] فرموده پسرک یا بنی بع دنیاک بآخرتک تربحهما
جمیعا و لا تبع آخرتک بدنیاک فتخسرهما جمیعا بفروش دنیای خود را بآخرت تا نفع هر دو برده
باشی و مفروش آخرت را بدنیا که هر دو را زیان کرده باشی یا بنی ان الدنیا بحر عمیق قد غرق فیها
ناس کثیر فلتکن سفینتک فیها تقوی الله ای پسرک من بدرستیکه دنیا دریایی است عمیق
غرق شده اند در او خلق بسیار پس باید کشتی تو تقوی تو باشد و حشوها الایمان بالله یعنی متاع
و زاد این کشتی [illegible] ایمان تو باشد و شراعها التوکل علی الله و بادبان این کشتی
توکل بر خدا باشد [illegible] شاید نجات یابی [illegible] یا بنی ان الناس
قد جمعوا قبلک لاولادهم فلم یبق ما جمعوا و لم یبق من جمعوا له و انما انت عبد مستأجر
قد امرت بعمل و وعدت علیه اجرا فأوف عملک و استوف اجرک و لا تکن فی هذه الدنیا بمنزلة
شاة وقعت فی زرع اخضر فأکلت حتی سمنت فکان حتفها عند سمنها ای پسرک من بدرستیکه
مردم پیش از تو دنیا را جمع کردند برای اولاد خود باقی نماند نه خود شان و نه اولاد شان و تو
بنده [illegible] کرده اند [illegible] مزد [illegible] عمل [illegible] تمام کن و اجرت را تمام بگیر و مباش مثل

گوسفندی که در زراعت سبزی بیفتد و بخورد تا چاق شود پس او را ذبح کنند و لکن اجعل الدنیا
بمنزلة قنطرة علی نهر جزت علیها و ترکتها و لم ترجع الیها آخر الدهر اخربها و لا تعمرها فانک
لم تؤمر بعمارتها قرار ده دنیا را بمنزله پلی بر روی نهری که بر روی آن میگذری و هرگز دیگر بر نمیگردی تو
تعمیر مکن دنیا را و خراب گذار او را که تو مامور بتعمیر آن نیستی بدانکه فردای قیامت از چهار چیز ترا
سؤال میکنند از جوانی تو که در چه کهنه کردی و از بدن تو که در چه [illegible] کردی و از عمر تو که در چه
فانی کردی و مال تو که از کجا کسب کردی و در چه انفاق نمودی پس مهیای جواب شو در دنیا و توشه
بگیر در آخرت [illegible] المال دنیا هوی و هوس است و نفع آن آتش جهنم است و بعضی از
اکابر [illegible] دنیا [illegible] میکند [illegible] و از دیدن [illegible]
بیرون [illegible] نفس آدم از دنیا مگر بحسرت [illegible] جمع کرده بود و اختیار [illegible] داشت بآن
نرسید و توشه آخرت را نیکو نکرد [illegible] تا مل کند در نهج البلاغه از کلام امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر میشود
وای [illegible] دنیا [illegible] و حکایت [illegible] کردن [illegible] اگر معذب بودند
محبة حب دنیا بود [illegible] است [illegible] بزرگ [illegible] که خدا [illegible] برای انبیاء و اولیا اگر جمع کند
دنیا را برای ایشان مکرهان [illegible] عورت خود را بپوشند [illegible] جمع نماید
و مکانی که در آن ساکن شوند [illegible] دنیا [illegible] بصورت عجوزه [illegible] زینتها
پوشیده [illegible] گفت [illegible] شوهر کرده [illegible] گفت [illegible] باهم [illegible] طلاق گفته اند گفت
همه را کشته ام [illegible] شوهرها [illegible] عبرت [illegible] قیامت [illegible] دنیا را
بصورت عجوزه [illegible] و چشم [illegible] منظر [illegible] و اشرف [illegible]
که [illegible] میگویند که [illegible] از شناختن این پس گفته میشود بایشان که دنیا
که شما [illegible] فخر میکردید باهم و قطع رحم مینمودید و حسد میبردید باهم و نزاع میکردید باهم پس
میافکنند دنیا را در جهنم [illegible] که کجاست اتباع من [illegible] باید با اتباع دنیا که ملحق
شوید بدنیا و هرگاه کسی دنیا را [illegible] دنیا [illegible] خشتی بر بالای خشتی بنا نکرد
[illegible] خشتی بر بالای خشتی نگذاشت [illegible] بعضی از اصحاب [illegible] ساخته بود فرمود
[illegible] مثل اهل دنیا چون کرم ابریشم است که هرچه بر خود میتند محکم تر میشود

تا در میان آن حبس و هلاک میشود و بعضی از حکما مثل بلوهر تشبیه کرده است احوال اهل دنیا را
بمردی که از فیل مست گریزد چون بچاهی رسید خود را در چاه آویزد [illegible] درخت [illegible]
بر سر چاه [illegible] دو موش سیاه و سفید مشغول کندن ریشه آن درختهای خار [illegible] در زیر
پای [illegible] و عقربها است که اراده گزیدن دارند و اژدهائی در قعر چاه دهان گشوده که چون بیفتد
او را ببلعد و مع ذلک [illegible] عسل بر شاخهای درختان است مشغول خوردن آن عسل شود پس
آن چاه دنیاست و حبل عمرست و [illegible] دو موش [illegible] روز و شب که ریشه عمر را
میخواهند بکنند و اژدهائی [illegible] و عسل لذات دنیاست که ممزوج است بآلام بسیار [illegible]
[illegible] باقی نمیماند بعد از مرگ برای تو مگر قلب سالم از محبت دنیا و صفا و قلب حاصل نمیشود مگر
بکندن از شهوات دنیا و محبت خدا حاصل نمیشود مگر بمعرفت حق تعالی و معرفت حاصل نمیشود مگر
بدوام فکر و انس بآن حاصل نمیشود مگر بکثرت ذکر خدا [illegible] حجت [illegible]
[illegible] از پا [illegible] قیام [illegible] او را دفع کند [illegible] پیش رو [illegible]
و او را دفع کند و همچنین احادیث [illegible] گوش [illegible] سیده زنان عالمیان [illegible] ترک دنیا کرده
[illegible] و منقول است که [illegible]
[illegible] ترویج نمودند بجناب [illegible] ایشان [illegible] بود و فرش ایشان پوست گوسفندی
بود و در [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام والی [illegible] خشتی بر بالای خشتی نگذارد
و در عروسی فاطمه [illegible] خرید [illegible] درهم و مقنعه [illegible] درهم و قطیفه
سیاه خیبری و بالشی که میان آن [illegible] خرما [illegible] بودند و دو دو [illegible] کرفتند از جامههای مصری که
میان یکی از آنها از لیف خرما پر کرده بودند و دیگری را از پشم و چهار بالش از پوست طائف که میان آن
از علف اذخر پر کرده بودند و پرده از پشم و حصیر هجری و آسیاب [illegible] و طرفی برای
آب خوردن و سبوی [illegible] کوزهای از سفال [illegible] و آوردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] مبارک [illegible] ملاحظه میکردند و فرمودند خدا [illegible] برکت ده برای گروهی که
بیشتر ظرفهای ایشان سفال است و [illegible] در جهاز زنان [illegible] سیده النساء [illegible]
او [illegible] است و شوهر او [illegible] او [illegible] عرش خدا است و نسل [illegible]

او سادات دنیا و آخرتند و محبتهای خدا [illegible] او [illegible] است که نازل شده برای او [illegible]
و [illegible] او [illegible] بود [illegible] سید پیغمبران [illegible] و فرمود [illegible] زنان آدم
بمریم دختر عمران است و با این نسب که کدام زن بجلالت او میرسد و مع ذلک در بیچ روزه دنیا
این است لباس او و این است اساس او صلوات الله و سلامه علیها فیا ایتها الامة المرحومة لای
شیء یکون بیوتکم مبصرة و فرشکم ممونة و ظروفکم [illegible] و مراکبکم فارهة
و [illegible] پس ای مؤمنان انصاف دهید که چرا باید خانهای شما منور و خانهای قیصر
باشد که دو هزار و سه هزار تومان خرج او شود [illegible] و ظرفهای شما مثل ظرفهای هارون
[illegible] و مرکبهای شما چون [illegible] و جامههای شما چون [illegible] از سال کمتر و اسباب حمام
زنان شما از [illegible] و لباس و اساس [illegible] و بیشتر باشد فاین المحمدیة فاین
العلویة فاین الفاطمیة پس ای برادران رفتار محمدیه چه شد و رفتار پسندیده علویه و فاطمیه
[illegible] که شما خود را بایشان منسوب دارید و میگوئید ما کرباس میکنیم و شعاع ایشانیم [illegible] خدا
رحمت کند شما را اگر در شب عروسی جناب فاطمه حضرت رسالت پناه ام سلمه را گفت بیاور فاطمه را
و حضرت استر اشهب را حاضر کرد و قطیفه بر روی او افکند و فاطمه را امر [illegible] سوار ساخت و
امر نمود سلمان که استر را بکشد و حضرت رسول و زنان حضرت از پس استر میرفتند و زنان مدینه
[illegible] و زنان پیغمبر [illegible] و جناب حمزه سید الشهداء با شمشیر برهنه از پیش میرفت با
جمعی از مردان بنی هاشم در اثنای راه صداهای بال جبرئیل و ملائکه را شنیدند که با هفتاد هزار ملک
رسیده پیغمبر فرمود که برای چه آمده اید گفتند زفاف فاطمه پس جبرئیل و میکائیل تکبیر میگفتند
برای زنان فاطمه و ملائکه موافقت کردند و حضرت رسول هم موافقت کرد پس در عروسیها تکبیر
سنت شد اما در پیش زنان دف زدن سنت و لهو گفتن سنت است و تکبیر گفتن بدعت تا داخل
خانه علی شدند پس پیغمبر نقاب از روی فاطمه برداشت تا چهره جهان تابش علی ببیند پس دست فاطمه
گرفت و بدست علی داد و فرمود یا علی نیکو زوجه ایست زوجه تو فاطمه و فرمود بفاطمه نیکو شوهری است
شوهر تو علی [illegible] شما را [illegible] ای مسلمانان اگرچه عروس علی بن ابیطالب بر استر اشهب
پیغمبر او را سوار کرد اما عروس قاسم را شتر [illegible] او را برشتر برهنه نشانید اگرچه عروس علی بن ابیطالب

زنان مدینه از عقب در خانهای ومانند شیخ کوبان وتکبیر کویان میبندند اما دختران وخواهران وزنان
حسین در عروسی قاسم بر سینه میزدند ذکر یا ان ونالان از عقب میرفتند واکر عروس علی بن ابیطالب
مردان بنی هاشم مثل حمزه وامثال او باشمشیرهای کشیده در جلو میرفتند اما عروسی قاسم مردان وامثال او
در خاک وخون غلطیده مثل عباس وقاسم وعون وجعفر وسایر برادران جلکی ودر اثناء
اکرچه عروس علی ابن ابیطالب با هزار عزت واحترام بخانه علی بردند بغیر نقاب از عمود وشیر بردا
اما عروس قاسم با صد هزار خواری ومذلت مقنعه از سروی ان ظالمان کشیدند ودر مجلس یزید اوباش
خواهش کنیزی کردند حکیم همه نویسم اکر کویم زبان سوزد واکر نه مغز استخوان بسوزد سر رشته
در دست نوبادم هر قسم خواهی مجلس را تمام کن الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس چهاردهم
در بیان تطهیر از نجاسات ظاهریه وباطنیه وانواع مطهرات باطنیه وبراهین ساطعه عقلیه آن
فی الجمله بسم الله الحمد لله الذی جعل المحبة لاعدائه جحیما ومحنة لاولیائه
لیلومهم منها الاکتساب ویجازیهم الجزیل من الثواب والعقاب سیما المحسن اللذین جعلهما الله
سفینة للنجاة وکهفا لجمیع الذرات وملاذا للعصاة والشکر لله الذی جعل الشفاء فی تربته
واستجابة الدعاء تحت قبته ومرقده الشریف ملاذا للمتعوذین ومن دخله کان من الامنین
وزیارته ذکر الذاکرین والصلوة علیه تسبیح المسبحین والجنة والناس اجمعین وقبته قبلة
الخضوع وکل خضوع فهو فرعه وروضته روضة الخشوع وکل خشوع فهو جزئه لا انه اصل
الخضوع ولا اخضع منه وبعده الخشوع ولا اخشع منه فمن دعا فی ای مکان بالخضوع والخشوع
فحکمه من کان تحت قبته ومن وصل خضوعه بذلک الخضوع وتوسل به فقد ان وقف اتجاهه
فهو تحت قبته وکل عبادة مقبولة فهو فی وسط روضته وکل بقعة قرءه وکل ارض کربلاء
وکل یوم یومه وکل شهر عاشوراء وکل شیء یبکی علی شیء فهو یبکی علیه وکل شیء یضطرب
لامر فهو یضطرب له وهو سید الشهداء وکل شهید فهو تلوه وامام السعداء وکل سعید فهو
تحته وکل البکاء من فاضل بکائه وکل الولاء من فاضل ولائه وبالجمله کل مکان تحته وکل
شفاء تربته فانه لما قتل فی صحراء کربلاء ووقع دمه علی ارض نینوا ثم اشرقت علیه البیضاء انعکس
منه شعاع علی الدنیا من الهند والسند والشرق والغرب والبر والبحر کما ینعکس شعاع من

الشمس علی المحل فکل شیء وقع علیه الانعکاس من الحب والنبات والاشجار والاحجار والمدر
وشفاء مثل الکافور والزنجبیل والطباشیر والتین والکمون والعسل والعناب والتمر و
هو کله مما یسیر تربة سید الشهداء جعلنا الله وسائر المحبین له الفداء ولعن الله الاشیاء کانت
لهم اعداء فان الاشیاء منها شقی ومنها سعید ومنها ذمیم ومنها حمید ففی کل الذرات وجمیع
الکائنات حتی الحروف والزمان والمکان شقاوة وسعادة کما عرفت فی تلک بین الجمادات و
المادیات من عالم الغیب والشهادة اما الزمان ففی الشهر یوم النحس العاشوراء وفی الاسبوع یوم
الاثنین والاربعاء اما الاثنین فهو تعلق ببنی امیة فانهم اشرکوا بالشرک الخفی بالولایة وانهم
تو هذه الامة واما الاربعاء التی هو ضعف الاثنین فهو تعلق ببنی العباس فانهم اضل من
السفیانیین حیث اشرکوا بالولایة الکبری وقطعوا رحم سید الانبیاء وقتلوا من المعصومین
ستة وروجوا مذاهب اهل السنة فاللعنة علیهم وعلی شیعتهم ومحبیهم مادام بنات محمد بن
الاسلام توافق وبنات علی مع رجال الایمان تطابق وحروف المنکر مع موازنة الراء والمیم و
العین تسابق واصحاب الشمال مع اصحاب الیمین تشاقق اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی
محکم کتابه الکریم ومبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین بتحقیق که خدا دوست میدارد توبه کنندکان وخود را
پاکی وطهارت دارندکان را واین در سوره بقره است ودر جای دیکر فرموده رجال یحبون
ان یتطهروا والله یحب المتطهرین مردانی چندند که دوست میدارند که با طهارت باشند وخدا
هم دوست میدارد طهارت دارندکان را ودر جای دیکر فرموده ما یرید الله لیجعل علیکم فی
الدین من حرج ولکن لیطهرکم ودر حدیث است که ان الله یحب النظافة یعنی خدا دوست میدارد
نظافت وپاکیزکی را وطهارت ونظافت اهم امور است برای بندکان زیرا که طهارت ظاهره آب
از برای طهارت باطنیه تا ما کار حاصل نشود واین حاصل نشود رسول خدا فرمود بنی الدین علی
النظافة وفرمود الطهور نصف الایمان پاکیزکی نصف ایمان است وفرمود مفتاح الصلوة الطهور
کلید نماز طهارت است من اتخذ ثوبا فلیطهره وفرمود النظیف من الثیاب یذهب الحزن والهم
وهو طهور للصلوة جامه پاکیزه حزن واندوه را برطرف میکند واکر در رسید فطوبی حق تعالی

وابدان مؤمنان را پاکیزه از پلیدی وچرک کاه بکاه بمقتضای بشریت وابدان بدن بنجاسی قاذورات
ظاهری ملوث میشوند لهذا بچشم وآب چشمه روان کرده تا بدن وروح را با آب چشم وچشمه بشسته
وشایسته طاعت وعبادت کرداند وطریق تطهیر وکیفیت آن ما را امر فرموده تا سوی انبیا که
ایشان را از هر رجس وکناه معصوم ومطهر کردانید وبعظمت انما یرید الله ایشان را از سایر خلق
امتیاز داده پاک کشتن ما را کردانیده وپاک کشتن ایشان از جز کوار ان حتم بوده پس از کلمات اینان
میرسد که طهارت دو طهارت است یکی طهارت باطنی ودیکری طهارت ظاهری اما طهارت ظاهر
پاک شدن است یا از نجاسات یا از فضلات بدن وانچه متعلق باینهاست از احکام ظاهره واجبه ومحرمه
ومندوبه ومکروهه در کتب فقهیه معروف است وطهارت باطن از اصل واهم است مؤمنین
سلف در آن بسیار مبالغه میکردند وسؤال مینمودند از دقائق عیوب آن ومسامحه میکردند
در طهارت ظاهری حتی اینکه راه میرفتند با پای برهنه در کل وبا آن نماز میکردند ولکن از برای طهارت
ظاهر تاثیرات در تعجیل شدن باطن چنانکه این معنی را ادراک میکند ... وضو ساختن
کامل وسایر اعمال ظاهره از قبیل کریستن وذکر خدا وتلاوت کلام او وشنیدن حدیث ائمه هدی
زیرا که عالم ملک با عالم ملکوت مربوط است وظاهر با باطن بهم بافته است وبدن بمنزله عالم
ملک است وروح بمنزله عالم ملکوت است وازینجا است که تصدیق میشود خوابی که یکدرات
کوی عادت کرده وپاکیزکی جامه وشستن چرک آن دفع حزن وغم میکند وموجب قبول نماز میشود
ودر حدیث وارد شده است که ولا تمسح بکفک الا اذا رفعت فانه یذهب بماء الوجه وما الیه ذلک
بصورت آب رو را میبرد وحضرت رسول صلی الله فرمود که خدا سخت کرده درا این است مضمضه تا محبت
حرام از دل ایشان بیرون کنند وسخت کرد استنشاق را برای اینست تا اینکه رائحه جهنم را برایشان
حرام کند وطهارت باطنه چهار مرتبه دارد بعلت بتعدد مطهرات اول تطهیر ظاهر است از احداث
واخباث وفضلات دویم تطهیر جوارح است از جرائم واثام وتبعات سیم تطهیر قلب است از اخلاق
رذیله چهارم تطهیر سر است از ما سوای خدا وازینجا است که فرموده خدا قل الله ثم ذرهم یعنی بکو
که خدا وبعد از آن رها کن ایشان را وما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه پس باید معمور کرد باطن را
بالاخلاق محموده وعقاید حقه مشهوره وپاک وپاکیزه کرد باید قلب را از اخلاق مذمومه وعقاید

فاسده واما جوارح واعضا را معمور کرداند بطاعات وعبادات وپاکیزه کرداند از معاصی و
مناهی وسیئات چونکه محتاج بودند بمراتب از این سه مراتب بسوی تخلیه وتحلیه وطهور که تخلیه باشد
نصف ایمان است پیغمبر فرمود که الطهور نصف الایمان زیرا که مراد این است که طهور ظاهر وجوارح
وقلب است وسر از نجاسات ومعاصی واخلاق رذیله وما سوی الله نصف ایمان است ومعمور
کردن اینها بعبادات وطاعات واخلاق حمیده ومستغرق شدن در شهود جمال حق نصف دیکر
ایمان است واز اداب باطنه وطهارت خبیثه واز اثرات تردد تخلی انکه متذکر شود نقص خود را از خبث
باطن خود اکر تا ما کرد حامل نجاسات است در روح خیانت وچون نجاسات را مد وقت تخلی از خود
جدا کرد وبا استراحت شاد شد پس اذکر هر کاه خود را از نجاسات باطنیه پاک کرد با استراحت میماند و
فراغت حاصل میشود مارا برای عبادت ومناجات وپاک ساختن خود را از نجاسات باطن اهل بیت
مرحمت الله را ایشان در بساط حرمت جناب لحدیث قال الصادق ع سمی المستراح مستراحا لاستراحة
النفوس من اثقال النجاسات نامیده شد بیت الخلاء مستراح بجهة انکه باستراحت میافتند نفس از
اثقال نجاسات قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها ونجاسات باطن اینست حب دنیا وهوی
وعجب وریا وجهل وغضب وکینه وحسد وتکبر وغرور وفسق وفجور وفساد وعناد وشقاق ونفاق
وحرص واسراف وکفران واصرار وایمن بودن از عذاب پروردکار وناامید از رحمت خداوند غفار
وحمق وقساوت ودرشتی وبخل ومکر وحب وبیتابی کردن از مصیبت وتطهیر از اینها بتحصیل
ضد آن میشود که مطهرات اینها است مثل زهد وعفت وکرم وسخاوت وعدالت ورافت ونصیحت
وشجاعت وبصیرت وتسلیم ورضا وخوف ورجا وانصاف وحیا وتواضع واتباه وتوبه کردن بجانب
الله وتوکل وتفویض وعلم وتصدیق وفهم وتانی ورفق وکریستن وشکر وصبر وسلامتی الی غیر
ذلک من المطهرات الشرعیة یعنی از عرفان بدانیم تا انکه طاهر شوی ... این کتاب را
مذکور عرفا نامیده ایم چونکه بنده مؤمن مامور است بطهارت از حدث وخبث تا اهلیت برای مناجات
خداوند هم رسانند ... که بجز شستن ظاهر از نجاسات ظاهریه ... وکدورات
جسمانیه شستن وشایسته عبادت ونماز میشود مکر انکه پاکیزه کند قلب خود را از اخلاق ذمیمه وعلایق
دنیویه وعزم کند بجوع بسوی خدا ومنقطع سازد خود را از علایق دنیا وشهوات آن ...

دروقت طهارت ظاهر پاکیزه باشد از صفات ذمیمه و شهوات حیوانیه تا سرایت کند طهارت ظاهر بسوی
تطهیر باطن و تطهیر ظاهر منور باطن ظاهر تا روز قیامت اعضای او نورانی باشد چنانکه رسول فرموده است
إنّ أمّتي الغرّ المحجّلون من آثار الوضوء و حکمت در ازاله فضلات از بدن طهارت زیرا که موجب صفای
قلب و انشراح صدر میشود و دوری شیطان میکرد و بجهة آنکه کثافات مانع از نور و بها است پس ملائکه
متنفر میشوند و شیاطین را طمع میشود هر کس اندک بصیرت دارد میداند و اداب شارع خالی از حکمت نیست
اما تطهیر قلب اهم است زیرا که قلب پادشاه بدن است و جوارح رعیت او پس قلب محل نظر خداوند است
کما قال إنّ الله لا ینظر إلی صورکم ولکن ینظر إلی قلوبکم پس باید تطهیر از رذائل و توجهات ما سوای حق
باشد از تطهیر اعضاء ظاهره نزد هر عاقلی و مثل است مثل عبادات زیرا که ابتیاعات هم چیز است فی
جعلنا من الماء کل شیء و رجوع قلب بطاعات و عبادات است پس طاهر کن قلب را بتقوی و یقین
و منزه و طاهر کردن اعضا و جوارح باب و دیگر طهارت توبه است که فاعل آن چون بیت مثل جو روث
حدو تغیر بوی آن طاهر شرع کرده کمی یا بر قی شیء مثلاً شود پس حد شرعی جوار از گناه پاک میشود و شاهد بر این
مدعی حدیثی است که واقع کفر و جاهلیت یا فی اساس انسان وارد است جناب خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله
رجم میفرموده زن محصنه که زنا کرده بود پس فرمود لقد تابت توبة لو قسمت بین سبعین من أهل المدینة
لوسعتهم وهل وجدت أفضل من أن جادت بنفسها لله یعنی هر اینه بتحقیق که توبه کرد این زن توبه
که اگر تقسیم کرده میشد این توبه میان هفتاد گناهکار از اهل مدینه هر اینه گنجایش داشت همه را آیا یافتی
کسی را بهتر از این زن که با وجود بخشش کرده جان خود را در راه خدا و ایضا منقول است که روزی جنابه
قلقلة الفارسی امیر المؤمنین در میان گروهی از اصحاب حاضر بودند که ناگاه مردی در آمد بخدمت او و گفت
یا امیر المؤمنین إنی أوقبت علی غلام فطهرنی بدرستی که من با پسری لواطه کرده ام پس مرا پاک کن و
حضرت فرمود یا هذا امض إلی منزلک لعل مرارا هاج بک ای مرد برو بخانه خود شاید سودای تو
طغیان کرده باشد پس چون فردا شد باز آمد پس حضرت همان جواب داد تا چهار مرتبه و در مرتبه چهارم
ثبوت میرسد بچهار مرتبه اقرار و چهار دیگر علی او که خلاف نیست در آنکه لواطه بچهار مرتبه اقرار با کیه
ادخال حشفه کرده ثابت میشود و حدش در آنکه کشتن است هم خلافی نیست شرط آنکه هر دو بالغ و عاقل
و مختار و آزاد باشد پس حضرت چون دید که شرایط مدلوله ممتحن است فرمودند یا هذا إن رسول الله

حکم فیمثلک ثلثة احکام فاختر ایهن شئت ای مرد جناب رسول حکم کرده است در مثل تو به سه حکم
پس اختیار کن هر یک را که خواهی ضربة بالسیف فی عنقک بالغة ما بلغت أو دهداه من جبل مشدود
الیدین والرجلین أو إحراق بالنار یا آنکه یک ضربت کردن ترا زده شود یا آنکه دست و پای ترا بسته
از کوه غلطانیده شود یا آنکه ترا با آتش بسوزانند پس آن مرد گفت یا امیر المؤمنین ایهن اشد کدام یک از اینها
سخت تر است حضرت فرمود الإحراق بالنار سوختن با آتش قال فإنی قد اخترتها یا امیر المؤمنین
گفت همین را اختیار کردم یا امیر المؤمنین پس حضرت فرمود بگیر توشه خود را آن گفت از پی برخواست
و دو رکعت نماز کرد پس نشست در تشهد خود پس گفت اللهم إنی قد أتیت من الذنوب ما قد علمت
وإنی تخوفت من ذلک خداوندا بدرستی که من کرده ام از گناهان آنچه را که تو میدانی و من خوف داشتم
از آنها پس آمدم تو وصی پیغمبر تو خواستم أن یطهرنی پس سوال کردم که مرا پاک کند پس مخیر کرد
مرا به سه قسم از عذاب خداوندا از تو سوال میکنم که بگردانی این را کفاره گناهان من و نسوزانی مرا
بآتش جهنم در آخرت پس برخواست و گریه کنان رفت و در گودال آتش نشست و دید می شد که آتش از جوانب
او شعله میکشید پس جناب ولایت مآب بگریه در آمدند و اصحاب او همگی بگریه در آمدند حضرت
بادو فرمود قم یا هذا فقد ابکیت ملائکة السماء وملائکة الأرض چون خبر که بگریه در آوردی ملائکه
آسمانها و ملائکه زمین را پس بتحقیق که خدا توبه ترا قبول کرد و برخیز و عود مکن باینچه کردی برکت این
مطهر توبه است چون هر گاه کسی بحد شرعی کشته شود از گناه پاک میشود و همان توبه او است اگر چه حد
حدو تغیر و قتی از تطهیر است لکن از اخبار اهل عصمت و طهارت میرسد که گناه هر چند از این مقوله
باشد و امثال این بود و میان خود بخدا توبه کند و بآب چشم خود از اشتر و تطهیر به هد بهتر است
چنانکه از کلام خدا هم مفهوم میشود که فرموده إن الله یحب التوابین خدا دوست میدارد توبه کنندگان را
و مراد از توبه رجوع از هر امری است و نادم بودن از آنها است و رسوا کردن نفس در نزد مردم به جهت
عمل محبوب تر است از رسوا کردن آن و این محتاج به بینه و برهان نیست و دیگر از طهارات تطهیر
باطن از بخل و حب دنیا و مذمت دنیا گذشت و طریقه تطهیر قلب از محبت این غار بیشتر از عرض مکنیم
جناب اقدس الهی فرموده خذوا من أموالکم وأموا الکرام لا أنفسکم بگیر بدان بدنها و مالهای خود برای
نفسهای خود پس مال را جود باید نمود تا نفس ناطقه ملکوتی در سخاوت بهره شاند و از حرارت پاک شود

وتطهیر قلب از صفت بخل نمیشود مگر بیذل مال مرة بعد أخری تا بخل بطرف شود زیرا که محبت هر چیزی
منقطع نمیشود مگر بقهر و شکستن نفس اماره بمفارقت آن شئی تا عادت کند بمفارقت محبوب
تا کم کم محبت او از دل بیرون شود و محبوب مبغوض شود پس بناء علیه انفاق مال در راه خدا طاهر میسازد
صاحبش را از خبث بخل مهلک و طهارت صاحب مال بعد بذل مال است و بقدر فرح او است که از انفاق
مال در راه خدا حاصل میشود پس سزاوار است از برای هر عاقل نزد ظهور داعیه خیر فرصت را شمرده مسارعت
کند در انفاق و تاخیر نکند که شیطان راه زن هزار شبهه هر یک بعد از دیگری القا کند و او را خائف
محروم کند از ثواب انفاق والشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء والمنکر نقل است که امیر المؤمنین
فرستاد برای فقیری پنج وسق خرما و آن مرد و عبادت او بوده و بواحدی سوال نمیکرد پس مردی عرض
کرد که این مرد از شما چیزی نخواست بگیر از این که یک وسق بوی باشد کافی بوده او را حضرت فرمود
ترا خدا در میان مسلمانان بسیار نکند من عطا میکنم و تو بخل میکنی هر گاه من ندادم تا از من سوال
میکرد پس نداده بودم الا قیمت آبروی او را بجهت آنکه بذل کرد آب روی خود را بمن که همان روی است که سجده میکرد
برای خدای خود و کسیکه این طور با برادر دینی کند دعای او را خدا مستجاب نمیکند که تنهای همت کند
و حال آنکه بخل و رزیده در حطام دنیا از ما بخود والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها
فبشرهم بعذاب ألیم پس آیا آقا گرا این همت ندارد چون و زکوه دهد تا مال و نفس هر دو تطهیر کرده باشی چنانچه خدا
میفرماید خذ من أموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها یعنی بگیر از مالهای ایشان صدقه را یعنی زکوه
و خمس و صدقات مندوبه را که تطهیر کرده باشی ایشان را از خباثت بخل و پاکیزه فرموده باشی ایشان را
از نجاسات باطنیه و حضرت صادق فرموده که من یکدرهم خمس را از شما میگیرم و حال آنکه مال من از همه
اهل مدینه بیشتر است و نمیگیرم مگر آنکه شما از گناه پاک شوید و از حقوق ما برئ شوید ما هر گاه که کوهها
بدهند و علماء مستحق و شانند ما ایقی سلم محتاجان بانها مسلمانی محتاج هیچ مالی در دریا و صحرا
تلف نمیشود مگر به ندادن زکوه و هیچ صیدی در دریا و صحرا صید کرده نمیشود مگر بترک تسبیح در آن روز
و محبوب ترین مردم نزد خدا سخی ترین ایشان است و سخی ترین مردم کسی است که زکوه مال بدهد و بخل نکند
با آنچه خدا در مال او واجب کرده و الحال مردم چه قدر پس غفلت شده اند که بکثافات معنوی هیچ مالی ندارند
و خمس و زکوه نمیدهند و فی کرده هند چه طور میدهند و چه قدر میدهند و چه حیلها و چه حدیثها ...

بکار میفرماید شیخ احمد بحرانی میفرموده که در عصر آقا باقر بهبهانی مجتهد علیه الرحمة شخصی هزار تومان
خمس بعهده اش بود پس مکر و حیله نمود در جواب آخوند که داشت و با دادن آقا از جواب را ابسیدی بازدهید
از جواب آخوند با هر چه در او است بقیمت نازلی خرید و بخیال خود هزار تومان خمس داده و خوشحال
از آنکه یعنی خاک عالم بر سر آن یا آن که بعلاوه آنکه خمس نداده گناه مکر و حیله تحصیل نموده و میفرمود
که در لحسا حبی با بعضی صاحب دولت شد به خدا ابن سعود را بر ایشان مسلط کرد که از اموال
از ایشان گرفت و الحال که ادامی بینند إنا أرسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم أزا ای عزیز من
از فقراء برای خود دیگر که او لکیک داخل بهشت میشوند درویشان و فقیرانند که بلاها بجهة بقای
ایشان دفع میشود هر کس بحقیقت یقین رسیده باشد بلا و محنت با و نزدیک است و لکن بلا از
راحت بیدا ندارد إذا بلغ العبد حقائق الیقین کان البلاء عنده نعمة و خداوند میفرماید در سوره بقره
مد جزو اول که ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الأموال والأولاد والأنفس والثمرات
وبشر الصابرین الذین إذا أصابتهم مصیبة قالوا إنا لله وإنا إلیه راجعون أولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة وأولئک هم المهتدون یعنی هر اینه امتحان میکنم شما را البته بچیزی از ترس و
گرسنگی و کمی از اموال و نفسهای شما و میوهها و بشارت ده صابران را آنکسان که هر گاه برسد بایشان
مصیبتی گویند إنا لله وإنا إلیه راجعون و از جانب خدا بر ایشان است صلوات و رحمت از پروردگار ایشان
و ایشان را حق یافتگانند در سوره آل عمران صابران را خدا بشارت داده که من ایشان را دوست
میدارم که والله یحب الصابرین و صبر منزلی است از منازل سالکین و مقامی است از مقامات موحدین
و صبر بسالک میشود بنده در سلک مقربین و میرسد بجوار رب العالمین و در هفتاد موضع زیاده
خداوند در قرآن مدح صابرین فرموده از آنجمله ابتقام است وجعلناهم أئمة یهدون بأمرنا لما
صبروا و در جای دیگر فرموده وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی إسرائیل بما صبروا و باز فرموده و
لنجزین الذین صبروا أجرهم بأحسن ما کانوا یعملون و در سوره انفال فرموده إنما یوفی الصابرون
أجرهم بغیر حساب و وعده داده صابران را که من با ایشانم که واصبروا إن الله مع الصابرین و اخبار
بسیار وارد شده در مقام صبر بیشتر از این است که بتوان احصا نمود و اخبار بسیار هم در این خصوص وارد
شده است از آنجمله حضرت رسول فرموده الصبر نصف الإیمان صبر نصف ایمان است هر گاه خدا

هر که بخدا ایمان دارد یقین و صبر یابد علامت آنکه مؤمن شود شمار اعمال شب و روز و فرمود الصبر کنز من
کنوز الجنة یعنی صبر گنجی است از گنجهای بهشت و فرمود الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد ولا جسد
لمن لا رأس له صبر نسبت با ایمان بمنزله سر است نسبت بجسد هر کس سر ندارد جسد هم ندارد ولا ایمان لمن
لا صبر له یعنی ایمان ندارد کسی که صبر ندارد سوال کرد کسی از رسول خدا که ایمان چیست فرمود صبر و مروی است
که حضرت رسول الله داخل شد بر انصار فقال أمؤمنون انتم فرمود آیا شما مؤمنید فسکتوا یعنی همه ساکت شدند
فقال رجل نعم یا رسول الله حضرت فرمود وما علامة ایمانکم قالوا نشکر على الرخاء ونصبر على البلاء
ونرضى بالقضاء فقال مؤمنون ورب الكعبة فرمود چه چیز است علامت ایمان شما پس گفت شکر میکنیم
در وقت نعمت و راحت و رفاه و صبر میکنیم بر بلاء و راضی میشویم بقضاء خدا پس حضرت فرمود به
کعبه سوگند که شما مؤمنید و فرمود نخورده بنده هرگز جرعه محبوب تر از جرعه غیظ و حلم در
مصیبت که صبر بدان کند و نیست هیچ قطره محبوب تر از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و نیست هیچ
قطره اشکی که در سیاهی شب ریخته شود در حالت سجود که نبیند او را احدی مگر خدا و هر گام
بنده مگر آنکه بهتر باشد از آن گامی که بسوی نماز فریضه بر داشته و با سوی رحم بر داشته باشد برای صله
با ایشان پس باید دانست که صبر حقیقی بود یعنی صبر در لغت حبس است و مراد بای شرعیات
مر او خدا و صبر به سه معنی اطلاق میشود صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از معصیت کسی که صبر کند
مصیبت نوشته شود از برای او سیصد درجه ما بین درجه تا درجه بقدر ما بین زمین و آسمان باشد من
صبر على المصيبة حتى يردها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة
كما بين السماء والارض و کسیکه صبر کند بر طاعت نوشته شود برای او ششصد درجه ما بین درجه تا درجه
بقدر ما تحت زمین تا عرش باشد ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجة ما بين الدرجة
الى الدرجة كما بين تخوم الارض الى العرش و کسیکه صبر کند از معصیت نوشته شود برای او نهصد درجه
کما بین درجه تا درجه بقدر ما تحت زمین تا منتهای عرش باشد ومن صبر على المعصية كتب الله له تسعمائة
درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش و فرمود سياتي على الناس
زمان لا ينال الملك فيه الا بالقتل والتجبر ولا الغنى الا بالغصب والبخل ولا المحبة الا باستخراج
الدين واتباع الهوى فرمود زود باشد زمانی بیاید که پادشاهی یافت نشود مگر بقتل و تجبر و غنی مگر

بجز

بغصب و بخل و محبت دنیا بدست نیاید مگر به بیرون رفتن از دین و متابعت هوی و هوس فمن ادرك ذلك
الزمان فصبر على الفقر وهو يقدر على الغنى وصبر على البغضة وهو يقدر على المحبة وصبر على الذل
وهو يقدر على العز آتاه الله ثواب خمسين صديقا ممن صدق بي پس کسی که در یابد آن زمان را و صبر
کند بر فقر و حال آنکه تحصیل غنا هست و صبر کند بر دشمنی مردم و حال آنکه قادر بر تحصیل محبت
و صبر کند بر مذلت و حال آنکه قادر است بر عزت بدهد خدا او را ثواب پنجاه صدیق که تصدیق من کرده
باشند برای برادر صبر کن بر طاعت و مصیبت هر گاه صبر بر طاعت نکردی و بسر رود بی نور طاعت
تو بجان نمیرسی از درجات و هر گاه صبر از معصیت نکردی واقع میشوی در معصیت و اما صبر نکردی
در مصیبت و جزع نمودی پس محروم مانی از ثواب آن و عوض آن پس چندین مصیبت برای او روی میدهد
اول فوت شدن احوال دوم عوض آن و حرمان آن و صبر بر مصیبت سخت تر است از خود مصیبت چو بکر
چنگ زده اند شیعیان تو با شکر یعنی و لا تبعهم والخمل لهذا ایشان با ایمان از اهل بهشت باشند
البته ولکن کثافت معاصی و قذارت اخلاق و طغیان و سرکشی نفس اماره مانع است لا بد است دخول
بهشت از نکردن معاصی و این ممکن نیست و یا آنکه معاصی که دیدند با ضافت شر و هر از واجبات مستحبات
مثل تلاوت و تلاوت کلام خدا و ایثار و مواسات از خود سلب کنند و خود را از قذارات معاصی
پاک کنند و این راه اغلبی کوتاهی میکنند پس چه باید کرد از آنکه پاک شوند و بهشت روند مگر آنکه
خدا و خداوند ایشان را بیلا مبتلا کند از بیمار شدن و مردن اولاد و تلف شدن مال و خوف و گرسنگی و هم
و غم و ذلت و قلت و عقب و ما شند اینها تا از این راه پاک شوند و قابلیت بهشت رفتن بهم رسانند
ای برادر صبر پیشه کن و با خالق خود در مقام اعتراض بر میا که چرا چنین شد و چرا من باید مبتلا شوم پس
بلا هر گاه صبر کند از ثواب آن محروم میشود کلام امیر المؤمنین ع شاهد است در این باب که فرمود
مردی که اولادش مرده بود که ان تحزنت فقد استحق ذلك منك الرحم وان تصبر ففي الله خلف من ابنك
وان صبرت جرت عليك المقادير وانت ماجور وان جزعت جرت عليك المقادير وانت مأزور
یعنی اگر تو بر مرده خود محزون میشوی پس بتحقیق مستحق است این حالت از تو رحم و اگر صبر میکنی پس خدا عوض
میدهد که فرزندی مثل این و بهتر از این بتو شفقت کند و چه صبر کنی و چه نکنی که قضا و قدر الهی بر تو جاری
میشود و لکن در صورت صبر اجر داری و در صورت جزع وزر و گناه داری و در حدیث است که پیدا

بکشد از بیماریهای خبر است از عبادت یکسال و در حدیث دیگر است یک شب تب برابر است با عبادت یکسال
و دو شب تب برابر است بالعبادت دو سال و سه شب تب برابر است با عبادت هفتاد سال هر گاه بلائی
وارد شود بر تو شکر کن که بلائی از این بزرگتر بتو نرسید و دیگر آنکه در دین تو نبود و هر گاه عقوبت معصیت
بود و در آخرت نیافتاده دیگر آنکه در قضا و قدر خدا بود و آمد و گذشت و دیگر آنکه محبت دنیا را از دل
تو بیرون میکند یا کفاره گناهی است و یا موجب رفع درجات است پس مصیبت فی الواقع چندین نعمت است
که شکران واجب است و در حدیث وارد است که هر کرا خدا دوست دارد تحفه بجز بستر او و اسر چیز یاد کرد
چشم و پا در دو سر اثبات و در حدیث است در کتاب کافی از عبد الله بن سنان که گفت قال رسول الله ص
يقول الله عز وجل للملك الموكل بالمؤمن اذا مرض اكتب له ما كنت تكتب له في صحته فاني انا الذي صيرته
في حبالي فرمود رسول خدا که میگوید بملکی که موکل بمؤمن است هر گاه مریض شد مؤمن که بنویس برای این
بنده مؤمن در مرض آنچه را می نوشتی برای او در صحت پس بتحقیق که من او را بسبب بلا بستام و در حدیث
دیگر فرمود ان في الجنة درجة لا يبلغها عبد الا بالابتلاء في جسده بتحقیق که در بهشت درجه ایست که
نمی رسد بنده بآن درجه مگر آنکه بلائی بیند در بدن او و بیدا از این جهت است که بلاهای پیغمبران صعب تر است
خصوصا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله اعظم الناس بلاء الانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل ای بلا
تحفه خزینه ماست که کسی به سبب عطا نکنیم تا که با مثل از اولیا نکنیم قال رسول الله ان الله اخذ ميثاق
المؤمن على بلايا اربع اشدها عليه مؤمن له يحسد او منافق يقفو اثره او شيطان يغويه او كافر يرى
جهاده فما بقاء المؤمن بعد هذا یعنی فرمود رسول خدا که خدا عهد کرده است با مؤمن بر چهار بلا اشد
بلاها که برای او حسودی است که حسد میبرد برای او یا منافقی که لغزشهای او را شمار میکند و شیطان
که اغواش میکند یا کافری است که قصد او میکند پس بعد از آن مؤمن کیا بجا خواهد بود ای برادر تب
تاب بکن در بلا و صابر باش خصوص خصوص در فرزند و بر دو کان خود جزع مکن و جامه چاک مکن و بر
خود مزن و مثل العذر در شکایت مکن و لباس عادی را تغییر مده زیرا که ایشان تحت اختیار تو اند پس باید اختیار تو
کی از ایشان تا سوختن دل و جوی اشک چشم عیب ندارد در حدیث است که چون ابراهیم فرزند رسول الله
مرد فاضت عيناه بالدمع اشک جاری شد فقيل له انت تنهانا عن هذا پس حضرت گفت که اما ناهی
از آن قال رحمة انما يرحم الله من عباده الرحماء فرمود این رحمت است و خداوند کان رحیم را دوست

مراد

بیدار بود و در روایت دیگر فرمود العين تدمع والقلب يحزن ولا نقول ما يسخط الرب چشم میگرید
و دل محزون میشود و لکن نمی گوییم سخنی که باعث غضب پروردگار شود و در نهج البلاغه است که من ضرب
يده على فخذه عند مصيبته فقد حبط اجره یعنی کسیکه بزند دست خود را بر ران خود در وقت
مصیبت اجر او باطل میشود و حق تعالی فرموده من لطم على وجهه على ميت فكانما اخذ رمحا يقاتلني
به کسیکه بزند سیلی بر روی خود در وقت مصیبت پس گویا که نیزه گرفته است و با من جنگ
میکند و هر گاه زن در مصیبت موی سر خود را ببرد بمقتضی شیخ و جماعت باید کفاره ماه رمضان
بدهد که یک بنده آزاد کردن یا شصت مسکین طعام دادن و یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن باشد
و جمعی دیگر کفاره ظهار را واجب دانسته اند که اول یک بنده آزاد کند و هر گاه نداشته پس دو ماه روزه بگیرد
و اگر نتوانند پس شصت مسکین طعام بدهد و در کتاب انتصار سید مرتضی اجماع کرده اند و بر
این قول احوط است و از عبارت جمعی از علما مثل محقق و غیر او میرسد که در اصل وجوب کفاره خلاف
باشد و مسئله در جمع هم ادعای اجماع شده اند و در کلام بعضی و در حدیث که مستند حکم است مقید
بمصیبت نیست بلکه مطلق بریدن مو کفاره دارد الا آنکه مطلق بریدن موجب کفاره دانستن احوط
و احوط آن است که فرق میان بریدن مو تمام مو و بعضی آن ندانیم و مشهور علما آن است که در کندن
مو در مصیبت و زخم کردن ضعیفه صورت خود را و چاک کردن مرد برای مرده زن و ولدش یا برادر
زنش کفاره یمین واجب شود که آزاد کردن یک بنده باشد یا طعام دادن ده مسکین باشد یا پوشیدن
ده مسکین باشد و هر گاه هیچ یک از اینها ممکن نباشد روزه گرفتن سه روز باشد بلکه جمعی تصریح
کرده اند که خلافی نیست و صاحبان سرائر و انتصار ادعای اجماع کرده اند و لکن نید بمصیبت ظاهر
طوری است که گفته شد و احتیاط در اجتناب از آنها است و جمعی قید کرده اند در زخم کردن صورت بآنکه
خون بیاید و دیگران عبارت مطلق گفته اند که شامل غیر این صورت هم هست و احتیاط واضح است که
صورت تقیید نماید که خالی از قوت نباشد و در ولد فرقی نیست میان ولد و ولد ولد و مذکران و موقوف
آن با ولد صدق بکند ولد دختر هم او مقبول است و احتیاط واضح است و در زن ابا مخصوص باشد
چنانکه مقتضای فتوی و فنا و جمعی از علما است یا شامل مثل هم هست چنانکه جمعی قائلند و خلاف است احتیاط
واضح است اما دریدن زن جامه برای میت موجب کفاره نمیشود اگر چه حرام است بخلاف و اشکال آنکه

که خدا فرمود من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر علی نعمائی فلیخرج من ارضی وسمائی
ولیتخذ ربا سوائی یعنی کسیکه راضی نشود بقضای من و صبر نکند بر بلای من و شکر نکند بر نعمتهای من پس
بیرون رود از زمین و آسمان من و باید بگیرد خدائی سوای من و منقول است که مردی آمد بخدمت خاتم
الانبیاء محمد مصطفی صلعم و گفت یا رسول الله انی احب الله یعنی بدرستی که من خدا را دوست میدارم حضرت فرمود
فاستعد للبلاء پس مهیای بلا شو گفت انی احبک من ترا هم دوست میدارم فرمود استعد للفقر مهیای
فقر شو گفت انی احب علیا دوست میدارم علی بن ابیطالب را فرمود استعد لکثرة الاعداء و مهیا
بیاری دشمنان شو یاری از جناب دوست هر چه ابتدا آید و حضرت ایوب اگر چه در راه صبر
رنج کشید تا بخلعت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب خلع گردید الحق آن بزرگوار عجب صبری
نمود و جناب پیغمبر ما برابر بلاها او از انبیای عظام جمیعا بیشتر بود که فرمود ما اوذی نبی مثل ما
اوذیت یعنی اذیت نکرده شده هیچ پیغمبری از پیغمبران خدا [illegible] و جناب شاه ولایت با وجود قدرت
بدفع اعدا صبر نمود خلافت او را غصب کردند و او را خانه نشین کردند و در خانه اش سوزانیدند
و در پهلوی زوجه اش زدند و فرزندش محسن را کشتند و ریسمان در گردنش افکنده بمسجد کشیدند
و مع ذلک اراده قتلش نمودند و جناب امام حسن را بجهت غصب خلافتش خانه نشین نمودند زهرش
دادند و اما امام حسین را که او را در صحرای کربلا با هفتاد و دو نفر شهید کردند با لب تشنه و چگونه صبر
نمود که سر او همه صابران شد پس باید ما نیز هر گاه ببلیه مبتلا شویم بغیر از تسلیم چاره ندیده و شکایت
نکنیم اما حضرت صادق علیه السلام فرمود که شبی چراغ حضرت رسول خاموش شد حضرت فرمود انا لله وانا الیه
راجعون کسی عرض کرد که یا نبی الله ایا این هم از مصیبات فرمود نعم کل شیء یؤذی المؤمن فهو له
مصیبة وله اجر المصیبة یعنی هر چه اذیت برساند مؤمن را پس این برای او مصیبت است و از برای او
اجر مصیبات و در کتاب نهج البلاغه مسطور است که من اصبح یشکو مصیبة نزلت به فانما یشکو
ربه یعنی کسیکه صبح کند و از مصیبتی که باو رسیده شکایت کند پس بغیر از این نیست که شکوه کرده است پروردگار
خود را لکن احوال خود را بطبیب گوید یا کسی احوال او را بپرسد در جواب بگوید که بیمارم یا احوالم خوش نیست
عیبی ندارد حضرت صادق علیه السلام فرمود ان الشکایة ان تقول ابتلیت بما لم یبتل به احد واصابنی ما لم یصب
احدا ولیس الشکوی ان تقول سهرت البارحة وحممت الیوم ونحو ذلک [illegible] یعنی بدرستیکه حقیقت شکایت آنست

که بگوید ببلائی مبتلا شده ام که هیچ کس بآن مبتلا نشده و ابتدا بمن رسیده هیچ کس نرسیده و مانند اینها نه
آنکه بگوید که من دیشب خواب نرفتم و یا امروز تب دارم و نحو آن و قال الصادق علیه السلم من ابتلی ببلیة
فقبلها بقبولها وادی الی الله شکرها کانت کعبادة ستین سنة یعنی هر گاه کسی مبتلا شود ببلائی
یعنی مریض شد بتبی پس قبول کرد آنچه شرط قبول کردن بود و شکر خدا نمود چنانست که شصت سال عبادت
کرده است قیل له ما قبولها قال یصبر علیها ولا یخبر بما کان فیها فاذا اصبح حمد الله علی ما کان
عرض کردند چیست شرط قبول کردن آن فرمود که صبر کند و خبر ندهد بآنچه در آن بوده و هر گاه
صبح کرد حمد خدا کند بر آنچه مبتلا بوده بآن موافق قول بعضی از علما باید مصیبت زده جزع و شکوه
بغیر خدا ننماید و احتراز از عادتی که در طعام و لباس دارد تغییر ندهد و اما شکوه پیش خدا کردن و رفع بلا
از خدا سؤال نمودن عین عبادت است حضرت باقر علیه السلام فرمود الصبر الجمیل لیس فیه شکوی الی
الناس صبر نیکو صبری است که در او شکایت بسوی خلق در او نباشد صبر جمیل چیزیست حضرت رسول صلعم
فرمودند که قال الله عز وجل اذا وجهت الی عبد من عبیدی مصیبة فی بدنه او ماله او ولده ثم استقبل
ذلک بصبر جمیل استحییت منه یوم القیمة ان انصب له میزانا او انشر له دیوانا خدا فرمود
هر گاه مصیبتی فرستادم برای بنده از بندگان خود در تنش یا در مالش یا در فرزندش پس بنده رو کند بصبر جمیل
حیا میکنم منکه خدایم از آن بنده در روز قیامت آنکه نصب کنم برای او ترازوی میزان را و آنکه نشر کنم برای
او دیوان را و اما صبر در خصوص تنگی روزی پس بنفس خود بگو که ای نفس خدا و خداوند تو است [illegible]
که میداند که سلطان را با آنکه [illegible] روزی دهد و کافر را با آن دشمنی روزی میدهد و کافر با آن دشمنی روزی
دهد که تو بنده عارف با تقی کرده نانی از تو دریغ دارد پس صبر نکرده روزی تو میکند بجهة نفع عظمی
سیجعل الله بعد عسر یسرا خدا فرموده یا ابن آدم خلقتک من تراب ثم من نطفة فلم اعی بخلقک
ایعیینی تخلیقنا سوقه الیک یعنی ای پسر آدم خلق کردم ترا از خاک پس از نطفه و عاجز نشدم از
خلق تو آیا عاجز میکند مرا آنکه روزی کرده نان که برای تو برسانم در صبح و شام یا ابن آدم علیک فریضتی
وعلی رزقک فان خالفتنی فی فریضتی فانی لا اخالفک فی رزقک ای پسر آدم بر تو است که واجب
مرا بعمل آوری و بر من است روزی تو پس اگر تو واجب مرا عمل نیاوری من بان روزی ترا رسانیدم و
روی ان نبیا من الانبیاء شکی الی ربه فقال یا رب العبد المؤمن یطیعک ویجتنب معاصیک

تزوی عنه الدنیا وتعرض له البلاء ویکون العبد الکافر لا یطیعک ویجتری علی معاصیک تزوی
عنه البلاء وتبسط له الدنیا مروی است که پیغمبری از پیغمبران شکوه کرد بخدا و گفت یا رب باعث
چیست که بنده مؤمن اطاعت تو میکند و از معصیت اجتناب میکند دنیا را از او دور میکنی
و بلا را برای او میفرستی و بنده کافر ترا اطاعت نمیکند و جرأت میکند بمعصیت تو بلا را
از او دفع میکنی و دنیا را بر او وسعت میدهی فاوحی الله الیه ان العباد لی والبلاء لی وکل یسبح
بحمدی فیکون المؤمن علیه من الذنوب فازوی عنه الدنیا واعرض له البلاء فیکون کفارة
لذنوبه حتی یلقانی فاجزیه بحسناته ویکون الکافر له من الحسنات فابسط له الرزق وازوی
عنه البلاء فاجزیه بحسناته فی الدنیا حتی یلقانی فاجزیه بسیئاته پس حق تعالی وحی فرمود بآن
پیغمبر که بتحقیق که بندگان بنده من و بلا هم از من است و هر کس تسبیح میکند برای من پس هر گاه
میباشد بر بنده گناهی پس من روزی او را تنگ میکنم و بلا را برای او میفرستم تا کفاره گناهان
او شود که چون مرا ملاقات کند حسنات او خالص مانده تا من جزای حسنات او بدهم و بنده کافر
حسنه میکند پس روزی او را وسیع میکنم و او را از بلا نگاه میدارم تا جزای حسنات او داده باشم
که چون ملاقات کند جزا دهم گناهان او را و در حدیث دیگر است که خدا میفرماید که بنده مؤمن من
محزون میشود از اینکه دنیا را بر او تنگ میکنم و حال آنکه باعث قرب او میشود بمن و خوشحال میشود
که دنیا را بر او فراخ میکنم و حال آنکه باعث دوری او میشود از من پس صبر کن ای نفس لعلک تا [illegible]
عجائب صنع لطیف او را با منتهای خبر را که وقع صنع ربک سوف یاتی بما تهوی من فرج قریب
ولا تیاس اذا ما نابک خطب فکم فی الغیب من عجب عجیب وا بقول دیگر لا کر اذا اشتدت بلیة العسر
ففکر فی الم نشرح فعسر بعد یسرین اذا فکرته فافرح اگر در این روز نشد در روز دیگر خواهد
این هفته دیگر باید امسال نشد در سال دیگر خواهد شد قال امیر المؤمنین علیه السلام فان صاحب رزق
الیوم فاصبر لشدة عسی یکشف الله بها عنک فی غد و اگر قرضا خداوند عالمیان [illegible] فقیرها
[illegible] ندارد و حل این مشکل غیر از خود آن بزرگوار دیگری نخواهد گشود و چه بگو تقوی بود و قسم است
یکی تقوی جوارح مانند نماز و روزه و غیرها و دیگر تقوی قلب است مانند صبر و شکر و توکل و غیر آن
[illegible] بتقوی چه کرامتی [illegible] تقوی [illegible] برای این سعی [illegible]

هفته

که ان خیر الزاد التقوی هر روز ما ملتفت تقوی را ذکر میکنیم هر گاه نفهمید معنی تقوی را پیاده مجلس ما نشو
و کتاب ما را بخوان بیت جز تقوی در این ره توشه نان حلوا نبود در گوشه نان و حلوا چیست ای شوخ
سرمستی خود را نمودن برزره نان و حلوا چیست فرزند و زن کان نشانه هم چو غل در گردنت
نهاد از برای عز و جاه لاف تقوی از پی تعظیم شاه تو نمیداری عار از این لاف دروغ هر گز ای [illegible]
بدروغ با همه خود بیهوده گیری لاف تقوی و علامت میزنی و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود
که ان لاهل التقوی علامات یعرفون بها بدرستیکه از برای تقوی علاماتی است که بآن علامات میتوان
توان شناخت متقی را اول آنکه دروغ نگوید دوم آنکه خیانت در امانت نکند سیم آنکه وفا بعهد کند
خصوص [illegible] دیگر آنکه کم فخر کند و دیگر از سفهاء قوم متحمل شود و دیگر آنکه صله رحم کند
و بر ضعیفان رحم نماید و بر زنان [illegible] نکند و کم با ایشان مشورت کند و بذل معروف کند
و خوش خلق باشد و حلم وسیع داشته باشد و پیروی کند علم را که او را بخدا نزدیک گرداند و دیگر
شاکر و صابر باشد [illegible] نگوی که خدا چه داده بمن که او را شکر کنم بلکه شربت آب در وقت
عطش اعظم است از ملکت دنیا شاهد بر این مطلب کما نقل عن بعض العلماء دخل علی بعض الخلفاء
وفی یده کوز ماء یشربه فقال له عظنی فقال لو لم تعط هذه الشربة الا ببذل اموالک وملکک
کله ولو لم تعطیه بقیت عطشانا افهل تعطیه قال نعم قال فکیف تفرح بملک لا یساوی شربة ماء
نقل کرده اند از بعضی از علما که داخل شد بر یکی از خلفا و حال آنکه در دست آن خلیفه کوزه آبی بود که
میخواست بخورد پس گفت با عالم که مرا موعظه کن پس عالم گفت اگر تو نمیدادند این کوزه آب را مگر
آنکه تمام مالت را دهی و ملک و پادشاهی را بدهی چه میکردی آیا میدادی یا تشنه میماندی آیا میدادی
خلیفه گفت بلی میدادم پس عالم گفت چگونه خوشحالی بپادشاهی که شربت آبی نیرزد و حال آنکه بنده
چون [illegible] نعمت باو داده که از وصف آن زبان عاجز از جمله عقل و علم و ورع و تقوی
و دین و در صورت و در شخص و اهل و ولد و مسکن [illegible] و اقارب و عزت و طول عمر و صحت
جسم و نحو اینها [illegible] کافر نعمت شوی که در ایام است از قلت عقل که شکایت
میکنی از قلت مال شکایت میکنی و سؤال میکنی که خدا [illegible] زیاده بر این نوع عطا که [illegible] اگر سؤال
زیادتی مال را [illegible] غافل از آنکه خوشحال [illegible] ایمان و [illegible]

اگر تمام مغرب و مشرق سوی رهند که علم او را بگیرید راضی نیستم از ان اثم بریید ند از تفسیر تقوی فرمود
التقوی ان لا یفقدک حیث امرک الله و لا یراک حیث نهاک یعنی تقوی ان است که خدا مفقود نه بیند
ترا در هر جا که امر کرده است ترا و نه بیند ترا در هر جا که نهی کرده است ترا پس ای عزیز تو شتر بر دار از
تقوی که این راه بی توشه نتوان رفت اجمل الزاد فان التقوی بعید بعید یعنی زاد بردار که سفر بس
دور و دراز و پیچ است و تزودوا فان خیر الزاد التقوی بر ما نحو انبیا بوده اند [illegible] دنیا و
آخرت هر دو توشه تقوی بماشد اند نقل کرده اند که روزی گفت تا سالی بحج میشدیم عبور شتم با
ما پیری آمد بر ناقه ضعیفی سوار هر چند گفتیم که ناقه تو بینا ندیده کرد و نشنید تا آنکه ناقه او در میان
هلاک شده بود و بر سر ما هجوم اورده [illegible] گوشید تا که نگفتیم که ناقه تو بینا انداخت و نجنبید
حالا چه میکنی در این بادیه هلاک بیشوی ناگاه دیدیم که زبان بشکایت باز کرد عرض کرد که بود مکارا
اگر دیگری راحله مرا هلاک کرده بود شکایت او را پیش تو آوردم میشدم شرم کنا [illegible]
نواختی و نا فرام هلاک کردی بعزت خودت [illegible] چون این کلمات گفت که ناگاه شتر سواری
در رسید و او را بر ناقه سوار کرده مثل برق از نظر ما غایب شد و ما دیگر او را در هیچ باب [illegible]
ندیدیم [illegible] اگر تو شتر بالجوهر نداشت و تو شتر او تقوی بود و چون وارد مکه شدیم او را در انجا دیدیم
احوال پرسیدیم [illegible] از کجا یافتی گفت من [illegible] زنان عالمیان و این [illegible]
بلند [illegible] ایشان و تقوی [illegible] غرض آنست که در هر بلا صابر باش و بعد از کلمه انا لله و انا الیه
راجعون دیگر سخنی بر زبان جاری مکن اول کسی که این کلمه گفت بعد از پیغمبر [illegible] بوده در روز [illegible]
جعفر [illegible] نقل کرده است از کتب تواریخ مذکور و مشهور چون روضة الصفا و غیران که حضرت
رسول مکتوبی بحاکم مصری نوشت و داد بحارث بن عمیر تا ببرد او ببرد بعد از طی راه چون به موته
رسید شرجیل از جانب پادشاه روم که قیصر بود او را پیش آمد پرسید که عزم کجا داری گفت بشام میروم
گفت شاید رسول محمدی باشی حارث جواب داد که من رسول رسول خدایم ملاعین شرجیل او را گرفته
کشتند چون این خبر برسول رسید مردم را آگاه کرد فرمان داد که مردم بجانب شام روند بعد از تهیه
اسباب در موضع جرف جمع شدند [illegible] لشکریان به سه هزار کس رسید بعد از ادای نماز پیشین حضرت
رسول فرمود که زید بن حارثه امیر [illegible] برشما اگر او بقتل آورده شود جعفر بن ابی طالب و بعد از

جعو

جعفر عبدالله بن رواحه و اگر او کشته شود هر کرا خواهید امیر کنید گویند که شرجیل [illegible] مشغول
شد لشکر بسیار جمع کرد مسلمانان بعد از طی مراحل بوادی القری رسیدند و در ان موضع نزول کردند
و شرجیل برادر خود سدوس را با پنجاه هزار کس پیش فرستاده بود [illegible] الامر سدوس
کشته شد چون شرجیل از واقعه برادر با خبر شد هراسان شد از غایت خوف در قلعه متحصن شد
و برادر دیگر خود را نزد قیصر فرستاد طلب مدد نمود قیصر جمع کثیری بمدد او فرستاد چنانکه عدد
مخالفان از صد هزار گذشت اورده اند که بعد از تلاقی فریقین زید بن حارثه علم را برداشت پای
در میدان [illegible] چندان محاربه کرد تا کشته شد بعد از ان جعفر برادر امیرالمؤمنین حیدر علم را
برداشت اسب در میدان جولان داد [illegible] و دو دست از جلادت بیرون آورده
بازوی حیدری روی بمیدان مخالفان نهاد و جمع کثیر را هلاک ساخت و نزدیک شد که لشکر شرجیل
روی بهزیمت آورند که شرجیل بانگ بر لشکر زد که همه لشکر دور جعفر را گرفتند ملعونی شمشیر بر دست
راست جعفر زد و دست راست او را قلم کرد پس جعفر علم را بدست چپ گرفت ملعون دست چپش را
نیز از بدن جدا کرد علم را [illegible] نگه داشت که لشکر اسلام نگریزند [illegible] منم پسر عم رسول
ملعون شامی شمشیر بر کمرش زد [illegible] شکست [illegible] سپاه سیدالشهدا و ابن سعد
در برابر هم ایستادند یاران آن بزرگوار شربت شهادت نوشیدند تا نوبت بعباس علمدار رسید مشکی
برداشت [illegible] آمد [illegible] فرات رسید و مشک را پر کرد
و بدوش افکند و اهل جفا که سواره و پیاده بسیار بودند او را گرفتند که ملعونی دست راست
عباس را جدا کرد که ملعون دیگر دست چپ عباس را جدا کرد پس این بزرگوار را تیرباران کردند یکی از انها
و سینه بی کینه اش [illegible] کردند منقولست که لشکر جعفر [illegible]
شرجیل در مقابل هم صف کشیدند [illegible] که حضرت رسول اهل [illegible]
خبر داد [illegible] کرد زید بن حارثه علم را برداشت و جنگ کرد تا شهید شد بعد از ان پسر عمم جعفر علم را
برداشت [illegible] شهادت یافت و بعد از ان عبدالله ابن رواحه علم برداشت شربت شهادت چشید
اما مسلمانان [illegible] منقاط
بود و حضرت [illegible] جعفر [illegible] و حق تعالی [illegible]

امر بود از یاقوت سرخ که هر کجا که خواهد پرواز کند و باین سبب او را جعفر طیار گویند ابن عباس گوید
که روزی اسماء بنت عمیس زوجه جعفر در مجلس [illegible] بود و حضرت رسول نشسته بود آن [illegible] گفت ای
اسماء این جعفر بن ابی طالب است با جبرئیل و میکائیل آمد سلام میکند و خبر میدهد که با مشرکان
تو ملاقات کردم و [illegible] زخم خوردم و علم بدست راست گرفتم بریده شد و بدست چپ گرفتم آن نیز
بریده شد و بغل گرفتم تا آنکه مرا دو نیم کردند و خدا عوض دو دست دو بال بمن کرامت کرده در بهشت
با جبرئیل و میکائیل هر جا که خاطر خواه من باشد پرواز کنم و از میوه های بهشت آنچه خواهم بخورم اسماء
گفت گوارا باد جعفر را آنچه خدا با و داده و لیکن من اندیشه ناکم که اگر مردم [illegible] دروغ می
گوئی اگر تو یا رسول الله ایشان را خبر دهی [illegible] تصدیق نمایند و بفضل وی قائل شوند
و چون اصحاب جمع شدند یا ایها الناس اسماء [illegible] در فضیلت پسر عم خود جعفر بیان فرمود
بعد از چند روز خبر جنگ مسلمانان و مخالفان بمدینه رسید و [illegible] بمجلس پیغمبر
آمد حضرت فرمود تو میگوئی یا من بگویم [illegible] عرض کرد که شما بفرمائید حضرت همه را بیان [illegible]
عرض کرد بخدا قسم آنچه شد [illegible] اسماء زوجه جعفر [illegible] است که آن روز که خبر شهادت
جعفر رسید من پوستی [illegible] و بعد از ان سر و روی محمد و عبدالله پسران جعفر را
میشستم بعد از لحظه حضرت رسول بخانه ما آمد و [illegible] اولاد جعفر را [illegible] گفت کجایند ایشان را
بخدمت حضرت رسول آوردم رسول هر دو را بوسید و در کنار گرفت [illegible] اطفال [illegible]
و عرض کردم یا رسول الله این ملاطفت [illegible] است مگر که [illegible] از دنیا رفته حضرت
رسول گریه کرد [illegible] آن دو طفل [illegible] شروع بگریه کردند و بغیر ایشان [illegible]
[illegible] اسماء عرض کرد که [illegible] جعفر [illegible] حضرت رسول فرمود [illegible] با جمعی
دیگر شهید شدند اسماء گوید [illegible] از اضطراب [illegible] زنان اهل مدینه در خانه ما جمع شدند
پس حضرت رسول فرمود که ای زنان مهاجر و انصار [illegible] جعفر گریه کنید تا خدا اسماء را رحمت کند
پس حضرت بمنزل فاطمه رفت بعد از ساعتی دیدیم که فاطمه دست حسنین را گرفته و امیرالمؤمنین علی
با عمامه [illegible] از عقب فاطمه میاید تا داخل شدند حضرت فاطمه [illegible] ابن عماه [illegible] و علی صدا
یا اخاه بر آورد [illegible] گفت [illegible] الان انکسر ظهری یعنی حالا پشت من شکست و حسین [illegible]

[illegible]

وا عماه بر داشتند و میگفتند که [illegible] ما را [illegible] پس جناب رسول فرمود فعلی مثل
ابن عمی جعفر فلتبک البواکیات یعنی باید بگرید بر مثل پسر عمم جعفر زنان گریه کنند که زنان موها
پریشان کردند و صداها بنوحه بلند کردند و زاری میکردند شعر [illegible]
کجاست زانکه بر جعفر [illegible] روا است که در آن وقت حسین [illegible]
[illegible] مسلمانان اما طفلهای امام حسین در صحرای کربلا کسی نبود که ایشان را
تسلی دهد که گریه نکنند [illegible] جناب پیغمبر بخانه جعفر رفت پس ایشان را از گریه منع نمود و اما
عبدالله شوهر زینب خاتون [illegible] که ما طفل بودیم نزد رسول رفتیم [illegible]
[illegible] احوال ما حضرت رسول [illegible] طلبید و سر ما را [illegible]
عمم ابو طالب و عبدالله از روی خلق و سیرت بمن شبیه اند ای مسلمانان با وجود [illegible] جعفر
[illegible] که بعد از سه روز گریه نکنند برای او اما [illegible] و منزلت حسین [illegible]
که [illegible] شهادت [illegible] قیامت گریه کنند الا لعنة الله علی القوم الظالمین فصل پانزدهم
در بیان گناهان کبیره و صغیره و معنی ان و [illegible] گناهان کبیره و بیان کبائر [illegible]
و مسئله متعلقه بان از انچه در شرع در عقوبت ایشان وارد شده بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی سخر فی قلوبنا محبة الحسین ونتج من صدورنا غیر محبة الحسین بخلق فؤادنا
من فاضل طینته وعجن موادنا بنور ولایته ثم جعلنا من انصاره والمتهیئین عزاه والمحبین
لأولیائه واللاعنین اعدائه الذی هو الرحمة الواسعة والکلمة الجامعة الذی هو الاسم الاعظم
وهو القطب لجمیع العالم الذی قال فی حقه النبی الکریم مرحبا [illegible] بابراهیم الذی هو
المشهور فی الخضراء والمشهور فی الغبراء والمشهور فی الدنیا والمشهور فی العقبی [illegible] الجبابرة
والملوک علی اطفاء نوره واخماد ذکره فابی الله [illegible] الاعلی [illegible] الاوصیاء [illegible] ولو کره
المشرکون العجب ثم العجب من هؤلاء المنافقین الذین [illegible] الخالق یقرؤون کلامه
المجید ویتلون کلام الله الناطق یطوفون بالبیت ویخربون البیت الذی هو کعبة الخلائق
یا اخوانی المؤمنین اتعجبون من هؤلاء المجرمین انهم یظاهرون اعداء الدین ویبارزون
[illegible] المؤمنین [illegible]

ويقتل المحبين وآلهم لا يبالون بصيد الحرم في الحرم يقتلون اولاد النبيين كالغنم بلا تحرّج يتركون
آثار اهل الذكر ويجترؤن على قتال اهل العصمة بلا تحفظون حرمة الصحابة ولا يحافظون
الا الفوائد يحرمون اولاد الزنا ويقطعون نسل سيد الانبياء يبغضون انهم العرب العربي نكبت
تمزّوا ضحوا عن المودة في القربى يمزقون القرآن والقرآن يلعنهم ويطوفون بالبيت والبيت
يلعنهم فويل لهم ثم ويل لهم يحجون الى البحر مع فلاديد وبما يلون عن جانب يزيد ابن معاوية
ولا يمشون خطوة لاهل العصمة لا لفاطمة المظلومة ولا ولا ويلا لهم لا والله ورب الكعبة انهم
ما قبلوا الاسلام ولا النبوة وكونوا ولا الرسالة وكان قبلهم عن ذلك عميانا وصمّا او
ليزيدن كثيرا منهم ما انزل اليك من ربك طغيانا وكفرا ويباهوا بانهم بعد كفرهم مسلمون
كذبوا والله انهم بعد اسلام كافرون فالعنهم الله انى يؤفكون نسالهم ثم نسالهم و
نسالهم ثم نسالهم ونسئل الله القهار الجبار ان يحشى قلوبنا بلعنهم لعنا وعذابهم
عذابا انهم كانوا لا يرجون حسابا وكذبوا بآياتنا كذابا وكل شيء احصيناه كتابا فذوقوا فلن
نزيدكم الا عذابا انهم كانوا لا يرجون حسابا ونستدعي بك يا الله المحمود في كل فعاله ان
تصلي على محمد وآله وان تغضب على مبغضي محمد وآله ما دام تكون المعذبون من اهل الجحيم
في اسفل درك الجحيم والعلويون من اهل العليين في اعلى درجات النعيم اما بعد فقد
قال الله تبارك وتعالى في محكم كتابه الكريم ومبرم خطابه العظيم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم مدخلا
كريما يعني اگر اجتناب کنید از کبائر گناهان که نهی شده اید از آن درگذریم از شما بدیهای شما را و درآوریم
شما را در بهشت درآوردنی نیکو بدان ای عزیز من که صاحب شریعت گناهان را قسمت نموده بسوی صغیره
و کبیره و حکم فرموده که گناهان صغیره بسیار سهل است نسبت بکبیره تا مادام که مؤمن اصرار بر آن
ندارد و بکردن صغیره با اصرار از عدالت بیرون میرود و شهادت او در ظاهر شرع رد میشود و بتوبه
جزئی پاک میشود از گناه و بعمل صالح محو میگردد حتی اگر بحج کردن کعبه بخشیده میشود و مکفر
میگردد حتی بعضی از علماء اجماع کرده اند که گناه صغیره معفو است و خلاف اینکه نخواهد فرمود مگر
اگر بواسطه اصرار آن کبیره شود ولکن نسبت بخدا سهل نیست چنانکه فرموده اند و لا تنظر الی صغر

الخطیئة ولکن انظر الی من عصیت یعنی نظر مکن بسوی کوچک بودن گناه و لکن نظر کن که گناه کی میکنی
و حضرت رسول فرموده اتقوا المحقرات من الذنوب فانها لا تغفر و قیل ما المحقرات قال الرجل یذنب
الذنب فیقول طوبی لی لو لم یکن غیر ذلک فرموده بترسید از گناهان که حقیر میشمارید بدرستیکه
آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدام است فرمود که آدمی گناهی میکند و میگوید خوشا بحال من
اگر غیر این گناهی نداشته باشم و در نهج البلاغه مسطور است که اشد الذنوب ما استخف به صاحبه
بدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را سهل شمارد و روایت است که پیغمبر در بیابانی
فرود آمد پس فرمود مر اصحاب را ائتوا بحطب یعنی هیزم بیاورید فقالوا یا رسول الله نحن
بارض قرعاء ما بها من حطب عرض کردند که ما در زمین بیگیاهی هستیم که هیزم نیست قال فلیات کل
انسان بما قدر علیه فجاؤا به حتی رموا بین یدیه بعضهم الی بعض فقال هکذا تجمع الذنوب
ایاکم والمحقرات من الذنوب فان لکل شیء طالبا الا وان طالبها یکتب ما قدموا وآثارهم
وکل شیء احصیناه فی امام مبین پس حضرت فرمود که هر کس هر قدر بتواند هیزم بیاورد پس آوردند
تا هیزم بسیاری پیش رسول جمع شد پس حضرت فرمود هم چنین جمع میشود گناهان پرهیز بدارید از
گناهان کوچک که حقیر میشمارید پس از برای هر چیزی طالبی است و طالب گناهان همه را می نویسد
که یکی را باقی نمیگذارد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرموده لا تستکثروا کثیر الخیر ولا تستقلوا
قلیل الذنوب فان قلیل الذنوب یجتمع حتی یکون کثیرا اعتبار مکنید خیر بسیار را و کم مشمارید گناهان کم را
بعلت آنکه جمع میشود تا بسیار میشود و فاذا نظرت الی عظم من عصیت رأیت الصغیر کبیرا یعنی هرگاه
نظر کرد بنده بزرگی کسی که معصیت او را کرده می بیند گناه کوچک را بزرگ و چه خوش گفته بعضی از علما
که نظر مکن بعلت هیزم بلکه نظر کن بسوی عظمت آنکه هیزم میفرستد و نظر بکوچک بودن گناه مکن
بلکه نظر کن بسوی عظمت کبریائی که گناه او مرتکب میشوی و وارد شده است المؤمن یری ذنبه کانه جبل
فوقه یخاف ان یقع علیه والمنافق یری ذنبه کذباب مر علی انفه فاطاره یعنی مؤمن گناه خود را
مثل کوهی میبیند که در بالای سر او باشد که میترسد که بر سرش بیفتد و منافق گناه خود را مثل مگسی می
بیند که بر بینی او بود و ازکند اما معصیت عظمی و ماهیت کبری در گناهان کبیره است که مؤمن بکردن
آنها از عدالت بیرون میرود و داخل فسق میشود و میتوان گفت که از اسلام بیرون میرود و داخل

فسق میشود و میتوان گفت که از اسلام بیرون میرود و داخل کفر میشود و توبه جزئی او را پاک نمی کند
و مرتکب آنها ذم می شود و عبادت کم او را پاک و محو نمیکند و لکن عقاب خدا و ثنی است که خدا
عفو نکند و پیغمبر شفاعت نفرماید و هر گاه خدا عفو کرد یا پیغمبر شفاعت کرد بعد از آن عقاب
نخواهد بود باجماع همه علمای امامیه که جناب رب العزت هر بنده را مهمل و پوشیده که کسی
بر گناهان او مطلع نشود چون محمل گناه کبیره کند پرده او چاک شود پس چند کلمه در خصوص کبائر
از گناهان بحسب بیان ما مستمع شو باید دانست چونکه صغیره و کبیره من حیث اللفظ مبهم است و موضوع
خاص در لغت عرب برای او نیست و در شرع و در عرف نیز اگر کبیره و صغیره از اضافات شد هیچ
گناهی نیست مگر آنکه کبیره است نسبت بما دون خود و صغیره است نسبت بما فوق خود و این جهت است
شیخ طوسی قدس الله روحه در تفسیر مجمع البیان این مضمون را نسبت باصحاب داده که گناهان همه آنها
کبیره اند و انقسام صغیره و کبیره بر گناهان باضافه بما فوق و ما تحت است مثل بوسیدن زن
مردم نعوذ بالله صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر حرام و لیکن لیعتقد بدان که علماء
اعلام در تعیین کبائر اختلاف عجیبی دارند بجهة اختلاف روایات و جمع آن روایات بنوعی که نفس
مطمئن باشد که فلان و فلان گناه کبیره است و بقیه صغایر بدلیلی نیست اما اختلافات را عرض میشود بدانکه
نخواهد بود بعضی گفته اند هر گناهی است که خدا وعده عقاب کرده در قرآن عزیز و بعضی گویند که هر
گناهی است که شارع بران حدی مترتب کرده باشد و بعضی گویند که هر گناهی است که اشعار داشته
باشد بآنکه فاعل آن اعتنا بدین ندارد و بعضی گفته اند مثل علامه در کتاب قواعد و تحریر که هر گناهی
که حق تعالی وعده آتش بران کرده باشد و جمعی قائل شده اند که هر گناهی است که حرام بودن آن بادله قطعیه
ثابت شده و عبدالله بن مسعود گوید که هر گناهی است که حرام بودن کرده در اول سوره نساء تا آیه شریفه
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه الآیه و جمعی قائل شده اند که گناهان کبیره هفت است و در این خصوص
نص وارد شده است اول شرک بخدا دوم قتل نفس محترمه سیم زنا کردن چهارم قذف زن محصنه یعنی
زن عفیفه را نسبت بزنا دادن پنجم خوردن مال یتیم ششم فرار کردن از جهاد هفتم عاق والدین
و بعضی سیزده تا زیاده کرده اند اول لواط دوم سحر سیم ربا خوردن چهارم و الیمین الغموس
الفاجرة یعنی قسم دروغ که صاحبش را در گناه فرو برد پنجم شهادت دروغ دادن ششم شرب خمر

هفتم هتک حرمت کعبه و ترک حرمت آن هشتم دزدی کردن نهم شکستن عهد دهم ناامید بودن
از رحمت حق تعالی یازدهم ایمن بودن از عذاب خدا دوازدهم تعرب بعد از هجرت و در این زمان
رفتن ببلادی که در آن عالمی نباشد که مسائل دین اخذ توان کرد سیزدهم دروغ گفتن و شیخ صدوق
علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار رضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده چهارده تا علاوه
کرده بر اینها که مجموع سی و چهار اول خوردن مردار دویم خوردن خون سیم خوردن گوشت خوک چهارم
ذبیحه که در آن اسم خدا برده نشده پنجم روزه قرض دهم نیم سحت یعنی کسب مال حرام ششم قمار هفتم کم فروختن
هشتم اعانت ظالمان نهم حبس حق مردم بی عذر شرعی دهم تبذیر و اسراف یازدهم اشتغال بالملاهی
دوازدهم اصرار بر گناهان سیزدهم خیانت کردن در امانات چهاردهم خیانت کردن بامر تمامی
و در کتاب شهادات از شرح لمعه شمرده است دوازده تای دیگر را اول قوادی یعنی دیوثی کردن زوجه دوم
غصب کردن سیم رشوه گرفتن چهارم چغلی کردن پیش ظالم پنجم منع زکوة کردن ششم تاخیر نمودن
حج از سال استطاعت بی عذری هفتم ظهار یعنی گفتن بزن خود انت علی کظهر امی یعنی تو زن
بجای مادر منی هشتم قطاع الطریق و راهزنی کردن نهم سحر چینی دهم قطع رحم یازدهم تاخیر
نماز از وقت دوازدهم دروغ بستن بر خدا و رسول سیزدهم زدن مسلمانان بناحق چهاردهم
کتمان شهادت کردن این بود اقوال علماء اعلام و اختلافات آن ناده قول شد و لکن هیچ یک
دلیلی که اطمینان نفس حاصل شود ندارند بجهة غایت اختلاف در احادیث و شاید در اخفاء کبیره
مصلحتی باشد که عقول قاصره ما راه بآن نیابد چنانکه در اخفاء شب قدر و صلوة وسطی و اسم
اعظم و غیر آنها است و احتمال میرود که علت اخفاء آن باشد که مؤمن اقدام بر هیچ گناهی نکند شاید
آن کبیره باشد چنانکه از سید الساجدین مروی است که ان الله اخفی ثلثة فی ثلثة بدرستیکه
سه چیز خدا در سه چیز مخفی کرده است دوست خود را در میان بندگان پس تو حقیر مشمار احدی
از بندگان را که شاید او دوست خدا باشد و مخفی کرده است غضب خود را در یکی از معاصی پس
تو حقیر مشمار هیچ یک از معاصی را شاید غضب خدا در آن باشد و مخفی کرده است رضای خود را
در یکی از عبادات پس ترک مکن تو هیچ یک از عبادات را که شاید رضای خدا در آن باشد
داخل شد عمرو بن عبید بصری بر ابی عبدالله علیه السلام و سلام کرد و نشست و این آیه ان تجتنبوا را تلاوت کرد

وبتاک شد پس حضرت فرمود که چه چیز تو را ناک کرد عرض کرد دوست میدارم که گناهان کبائر را
بشناسم فرمود بلی ای عمرو اکبر کبائر شرک بخداست چنانچه فرموده إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ... ومن يشرك بالله
فقد حرم الله عليه الجنة ومأواه النار پس فرمود بعد از آن یاس از روح الله چنانکه فرموده ولا ییأس
من روح الله الا القوم الکافرون پس ایمن از مکر خدا چنانکه فرموده که ولا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون
و از آن جمله عقوق والدین چنانکه فرموده وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جبارا شقیا و از آن جمله قتل نفس
چنانکه فرموده ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها
و از آن جمله قذف محصنات چنانکه فرموده ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا
والآخرة ولهم عذاب عظیم و از آن جمله اکل مال یتیم چنانکه فرموده ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما
انما یأکلون فی بطونهم نارا و از آن جمله فرار از زحف چنانکه فرموده ومن یولهم یومئذ دبره الا
متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر و از آن جمله اکل
ربا است چنانکه فرموده الذین یأکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من
المس فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله ورسوله از آن جمله سحر است چنانکه فرموده که ولقد علموا لمن
اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق از آن جمله زنا چنانکه فرموده ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف
له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا از آن جمله یمین الغموس چنانکه فرموده ان الذین یشترون
بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة از آن جمله غلول چنانکه فرموده ومن یغلل
یأت بما غل یوم القیمة از آن جمله منع زکوة مفروضه چنانکه فرموده یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی
بها جباههم وجنوبهم وظهورهم از آن جمله شهادت زور است چنانکه فرموده ومن یکتمها فانه آثم
قلبه از آن جمله شرب خمر چنانکه فرموده شارب الخمر کعابد الوثن از آن جمله ترک صلوة متعمدا فقد کفر و قطع
رحم و نقض عهد چنانکه فرموده اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار پس بیرون رفت عمرو و گریه میکرد
ومیگفت هلاک شد هر که برای خود سخن کرد با فضل و علم شما ولکن در این مجلس ما قلیلی از
گناهان کبیره که مجمع علیه بین الاصحاب است که احدی در آن خلاف ندارد که از جمله کبیره است ذکر می
کنیم از آن جمله اجماعی کل علماست که قتل نفس محترمه از جمله گناهان کبیره است حضرت خاتم انبیاء محمد
مصطفی فرمود اول ما یقضی به یوم القیمة الدماء یعنی اول چیزی که در قیامت حکم با او میکنند قتل

نفس

نفس است و استغفار یعنی از غافران آن است که اول کشته که از خون او باز خواست میکنند محسن
در جوف طیب ساقط شد فاطمه دختر خاتم انبیاست چنانکه خدا فرموده است اذا الموؤدة سئلت
بای ذنب قتلت و در قرائت اهل بیت اذا المودة خوانده اند بمعنی بیت ... یعنی آن و بعد از آن
اهالیکه عقبه در بوده اند از اصحاب قتل نفس ... از ایشان احدی پس میاید قاتل
خود را مقتول ومیاید ... خود را ... میگوید این مرا کشته است پس حق تعالی ...
قاتل او و قدرت ندارد که ... خود را از خدا بپوشد ولکن قتل اقسام دارد قتل خطا موجب قصاص
نمیشود بلکه دیه واجب میشود اما قتل عمد که موجب قتل است مثل کشتن شخصی را به سنگی بزرگ یا تیغ
تیزی و اگر چه قصد کشتن نداشته باشد ولکن قصد زدن با آن مقتول داشته باشد و همچنین اگر او را
در آتش افکند پس بمیرد یا بعصا مکرر زند او را ... که عادت احتمال نمیتواند شد بجهت صغر یا مرض
یا شدت حرارت هوا یا برودت آن یا او را افکند در دهان ماهی او را ... یا او را افکند پیش
شیر او را بخورد و اینها قتل عمد است موجب قصاص میشود و ظاهر آن است که خلافی در مسئله نباشد
ظاهرا و هر گاه ... انداخت شخصی را که ممکن بود او را خلاصی ... وخود حرکت نکرد تا غرق
گشته ... نمیشود الا آنکه ... ندارد و ... ایضا موجب قصاص میشود
و در این مسئله قتل خطا و عمد و شبیه عمد مسائل بسیاری است که احکام در آن مختلف است و فقهاء
در کتاب قصاص شقوق آن با احکام متعلقه بآن ... نوشته اند و این کتاب ما قابل ذکر آنها نیست
قلیلی که گاهی ذکر میکنیم بجهت آگاهی مردم و مسائلی که اکثر اوقات اتفاق میافتد هر گاه مناسبتی
دارد ذکر میشود والله اعلم بحقایق احکامه و حق تعالی در قرآن فرموده در سوره مائده که انه
من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و شیخ صدوق رحمه الله از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که وادی فی جهنم لو قتل الناس جمیعا کان فیه ولو قتل نفسا
واحدا کان فیه یعنی وادی ... است در جهنم که اگر خلق اولین و آخرین را بکشد در آن رود خانه
خواهد بود و اگر یک نفس را بکشد با آنهم در آن وادی خواهد بود ولکن کشتن هر کس با مر خدا و
رسول است بی ممدوح است مثل کشتن قاتل یا کشتن کسیکه با رسول خدا ... یا یکی از ائمه دشنام
کرده و ناسزا گفته باشد و امثال اینها و از آن جمله است که اعرابی بر حضرت رسول ادعا کرد بقیمت

شتری که ... حضرت بابی بکر کرد ... فرمود تو حکم کن میان من و اعرابی ابو بکر حکم
کرد که یا رسول الله تو شاهد بیاور یا اعرابی سوگند بخورد پس حضرت رسول بعمر فرمود تو حکم کن عمر حکم
... حکم کرد پس فرمود یا علی تو حکم کن آنحضرت روی مبارک به پیغمبر کرد عرض کرد یا رسول الله
شما چه میفرمائید حضرت رسول فرمود من قیمت شتر داده ام پس روی با اعرابی کرد که تو چه میگوئی
گفت من نگرفته ام پس امیر المؤمنین شمشیر کشید و گردن آن اعرابی شریر را زد و او را روانه بئس المصیر کرد
وگفت یا رسول الله ما تو را در وحیهای آسمان تصدیق میکنیم آیا برابر این جزئی از مال دنیا که اعرابی
تو را ... تکذیب مینمائیم حضرت رسول فرمود یا علی امروز حکمی کردی که خدا در عرش چنین
حکم کرده بود و در ریختن خون ناحق وارد شده است لو ان اهل السموات السبع والارضین
السبع اشترکوا فی دم مؤمن لاکبهم الله عز وجل جمیعا فی النار یعنی اگر همه اهل آسمان و اهل هفت زمین
شریک شوند در ریختن خون مؤمنی هر آینه خدا ... همه ایشان را سرنگون در آتش اندازد و در حدیث است
که لزوال الدنیا ایسر عند الله من قتل المؤمن هر آینه برطرف شدن همه دنیا آسانتر است نزد خدا
از کشته شدن یک مؤمن و در حدیث دیگر مضمون آنکه اگر مردی از مشرق کشته شود و کسی در مغرب راضی
بقتل او باشد مانند کسی است که او را کشته باشد و در خون او شریک شده است و در بعضی از
اخبار وارد شده است که حق تعالی وحی فرستاد به موسی بن عمران که بزرگان بنی اسرائیل بگو
که ایاکم وقتل النفس من قتل منکم نفسا فی الدنیا قتله الله فی النار مائة الف قتلة مثل قتلة
صاحبه ... از قتل نفس که هر کس ... نفسی را بکشد خدا او را در آتش صد هزار مرتبه ... میکشد
کشتن او را اما قتلهائی که مذمتی ندارد بلکه ممدوح است برای تو نقل کنیم تا بر بصیرت شوی ... کشند
که واجب القتلند اول کسی که با محرم نسبی خود مثل مادر و دختر و خواهر و دختر خواهر و عمه و خاله و دختر
برادر زنا کند ظاهر از کلمات علماء خلافی بنظر نمیاید بلکه در کتاب انتصار و غنیه دعوی اجماع
بر آن شده و اما در محارم سببی خلاف است دوم هر گاه مرد ذمی بلکه کافر مطلقا با زن مسلمه زنا
کند هر چند مسلمه بطوع و رغبت باشد ظاهر آن است که این مسئله نیز اجماعی است بلکه تصریح باجماع
شده است در بعضی از کتب علما و جمعی هم فتوی بر این داده اند و اشاره بخلاف نکرده اند سیم
هر گاه مردی زنا کند با زنی از روی اکراه باجماع علما قتل او واجب است چنانکه تصریح باجماع شده است

در کلام

در کلام بسیاری از علماء و در زنا کردن مردی با ... یا صغیره خلاف است ... اگر نص معلق بر زنا
پس بعضی صغیره ... و احتمال ... حکم در اینجا نیز همان حکم باشد زیرا که نص متعلق گردید با
در صغیره ... والله یعلم و همچنین واجب است کشتن ملعونی که سب پیغمبر یا احدی
از ائمه کرده باشد و این مسئله نیز خلافی ... و نصوص بسیار وارد است در این خصوص و دعوی اجماع
نموده اند جمعی از علماء اعلام از متقدمین و متأخرین ایشان و مشهور علما آن است که هر کس بشنود
که کسی پیغمبر ما و یا احدی از ائمه ما را ... کرده است بر او حلال است خون او و موقوف بر اذن امام نیست
و در کتاب غنیه چنانکه بعضی حکایت کرده اند دعوی اجماع شده است و شیخ مفید ره فرموده است
که محتاج است باذن امام و بعضی از علماء سب کننده سایر انبیاء و جناب فاطمه زهرا نیز قتلش
واجب میدانند و ادعای اجماع نیز کرده اند و هر گاه خوف داشته بر خود و بر مال خود و بر مؤمنی آن
وقت جائز نیست کشتن آن ... چنانکه دعوی ... خلافی در مسئله نیست جمع
کثیری کرده اند بلکه ظاهر آن است و همچنین کسیکه بعد از پیغمبر ما ادعاء پیغمبری کند واجب است
کشتن او بی آنکه خلافی باشد در میان علماء شیعه در صورتیکه مرتد فطری شود و همچنان هر گاه
گوید که نمیدانم که محمد صادق بود در دعوی نبوت یا کاذب بود هر گاه بر ظاهر اسلام باشد که هر گاه
بر ظاهر کفر باشد مثل یهود و نصاری پس کشته نمیشوند بمجرد گفتن اینکه نمیدانم که محمد صادق
بود یا کاذب و میکشند ساحر را هر گاه مسلمان باشد بلا خلاف بجهت نصوص بسیار و غرض اینکه
قتل حق بسیار است ... شهید اول ... است که فتوای ایشان است که مقتول بظلم
... از جمیع حقوق شرعیه حتی صداق و ... قاتل تعلق میگیرد
دیگر هر گاه مردی ... بکشد که زن او ... قاتل حرام میشود مؤبده مؤاخذة
بنقیض المقصود و دیگر آنکه هر گاه زن زناکار باشد ... این زن بر شوهر حرام است و دیگر
هر گاه زن زنا کند و شوهر راضی باشد شوهر واجب القتل است بنا بر مذهب شهید اول تا اینجا
فتوی شهید علیه الرحمة بود تمت کلامه و در کتاب روضة الواعظین از جناب سید المرسلین روایت
کرده است که آنحضرت فرمود که ان الجنة لیوجد ریحها من مسیرة خمسمائة عام ولا یجدها عاق
ولا دیوث یعنی بوی بهشت تا پانصد ساله شنیده میشود و عاق والدین و دیوث نمی شنود

عرض کردند و ما الدیوث گفت دیوث در حدیث الذی تزنی امرأته و هو یعلم آنکه کسی با زن او زنا کند
و فقها در کتب خود فتوی داده اند و نصوص چند در این خصوص شاهد آورده اند و مدعی
اجماع شده اند که هر گاه مردی کسی را با زن خود ببیند نعوذ بالله که زنا میکند در حضور اوست که با [illegible]
هر دو را بکشد اعم از آنکه زوجه دائمی باشد یا متعه یا آزاد باشد یا کنیز یا شوهر دخول با او کرده بود
یا نکرده بود چنانکه جمعی باین تصریح کرده اند و گفته اند که از جمله مسوغات قتل مسلمان است که او را
بعربی جریث گویند کسی مردی بوده دیوث که میخواهد مردم را بسوی حلیله خود و حقا و بغضب
خود او را منع کرد و مسوغات را بعضی از علما فتوی بنجاست داده اند و دیگر آنکه دفاع واجب است
از نفس خود و از حریم خود بالامکان دفاع و در این خصوص نصوص بسیار وارد شده است از آن جمله آن
حدیث را نقل کنیم که ان الله لیمقت العبد یدخل علیه فی بیته فلا یقاتل یعنی بدرستی که خدا دشمن
میدارد بنده را که دفع نکند از خود کسی را که قصد جان او یا ناموس او در خانه او داخل شود و دیگر
حدیث است که ان الله یحب المؤمن الشجاع و لو بقتل الحیة یعنی بدرستی که خدا دوست میدارد مؤمن
شجاع را اگر چه بکشتن مار باشد و باز در حدیث دیگر که مشتمل بر حکم که اذا دخل علیک رجل
یرید اهلک و مالک فابدره بالضربة ان استطعت فان اللص محارب لله و لرسوله فما تبعک
فیه من شیء فهو علی یعنی اگر داخل بر ضرر تو مردی که اراده کند اهل ترا و مال ترا پس بادرت کن او را
بضرب اگر بتوانی بجهة آنکه دزد و قطاع الطریق محارب است با خدا و رسول پس آنچه گناه داشته باشد
بر من است و فرقی نیست در خصوص دفاع میان آنکه اراده قتل تو داشته یا اراده فاحشه و نیز در میان
آنکه اراده زوجه تو داشته یا پسر تو یا غلام تو یا کنیز تو یا محارم تو پس هرگاه کشته شود در دفاع بسوی قتل خون او
هدر است باجماع علما و نصوص مستفیضه و علما این حکم را از اخبار مستفیضه استنباط کرده اند
و در کتابهای فقهی خود فتوی داده اند و خلافی ظاهر نشده بشرط مراعات امر بمعروف و الاهم فالاهم
در مسئله و کسی که نظر کند و نظرش بعورت مردی یا بسوی زن باشد او را [illegible]
او را داخل حصن کند یا مشافهة بکند تشنیع امور و بحث مسلمانان میکرده اند و از دنیا [illegible] رسوا
شود و عیوبش در آخرت فاش شود و بعد از جمله گناهان کبیره که باجماع علما از جمله گناهان کبیره است
زنا است مطلقا و حق تعالی فرموده و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و ساء سبیلا و حق تعالی بجهت

حاشیه البته در حدیث
زوج در زوجه را در [illegible]
حاضر و فرزند بود [illegible]
در حدیقه مسطور است
عبد الکریم

بند او زنا که کثیر شد در روز و در حدیث است که هر که با زن نامحرم مکالمه نماید بهر کلمه هزار سال
در جهنم محبوس گردد پس بیدار خاک کسیکه بوسه او را بفعل کریه با زن ناکند چه خواهد بود و زنا
خسران دنیا و آخرت است و باعث حبس روزی میشود و واجب است که حد را جاری کنند بر زنا کار
هر گاه مرد و زن محصن و محصنه باشند حد ایشان سنگسار نمودن است و الا صد تازیانه زدن
باشد اجماعا دیگر که در کتب فقهیه نوشته اند و علماء اعلام فتوی داده اند حضرت صادق علیه السلام فرمودند
که گناهی که موجب ندامت است قتل نفس محترم است و گناهی که نازل میکند انتقام الهی را ظلم و
ستم است و گناهی که پرده را پاره میکند آشامیدن شراب است و گناهی که حبس میکند روزی را
زنا است و گناهی که زود بر طرف میکند اعمار را قطع رحم است و گناهی که رد میکند دعا را و تیره
میکند هوا را عاق والدین است و دیگر گناه زنا موجب رسوائی است که اگر اسلام قوی باشد
باید حد جاری کنند اما حکم زنا مختلف است نسبت به شخص چنانکه منقول است از ابن [illegible] که
پنج نفر را آورده بودند در خصوص زنا نزد عمر بن الخطاب و او حکم کرد که همه را تازیانه زنند صد تازیانه
و در آنجا امیر المؤمنین حاضر بود پس فرمود لیس حکمهم هذا اینست این طور حکم اینها عمر گفت تو
اقامه کن بر ایشان حد را پس امر و یکی را گردن زد و یکی را سنگسار فرمود و یکی را صد تازیانه
زد و یکی را پنجاه تازیانه زد و دیگری را فی الجمله تعزیر فرموده بود و در بعضی از اخبار شش نفر بوده اند و یکی را
رها کرد پس فرموده اند که ششمی مجنون بود و تکلیف نداشت پس از رفتار آن عالی گهر [illegible] مردم
و عمر از حیرت کرده پس عمر گفت یا ابا الحسن پنج نفر را در یک قصه اقامه کردی بر ایشان پنج حد مختلف
که شباهت نداشت هیچیک بدیگری پس حضرت فرمودند اما اولی که او را گردن زدم بسبب زنا پس
او کافر ذمی بود از اهل ذمه و از شرایط ذمه بیرون شده بود و حد او نبود مگر شمشیر اما دوم
پس مردی بود محصن یعنی زن داشت و میتوانست با زن خود جمع شود و زنا کرد و حد او رجم بود و سیم
مرد سالم و مجرد زن نداشت و حد او صد تازیانه بود و چهارم غلام بود و حد او نصف آزاد
که پنجاه تازیانه بود و پنجم موافق روایت اخری این فعل شبهه بود او را فی الجمله تادیب و تعزیر کردم که
دیگر چنین عمل نکند و ششمی مجنون بود و قلم تکلیف از او برداشته بود پس [illegible]
مقدس او گویا [illegible] شعر ولا بقی لی ما ابر المحلی یکفینی عند الممات و تغسیلی و تکفینی و طیبنی

سید الذ[illegible]
حاشیه چگونه [illegible]
و در حدیث [illegible]
و در [illegible]
[illegible]
در حدیقه مرحوم اردبیلی
عبد الکریم واعظ
و در [illegible]
مسطور است

من قبل تکوینی فی حب حیدر کیف النار تکوینی و در حدیث است که کسیکه بیاورد عمل قبیح را
در مکان شریف عقاب کرده میشود زیاده بر آنچه در [illegible] حرمت آن مکان العزیز بعضی
از جهال خواهند گفت که ما معصیت میکنیم و توبه میکنیم اما از این غافلند که ترک معصیت اسهل است
از طلب توبه و نیست که طلب کند توبه را هر کس و باید از اول حدیث که لا خیر فی الدنیا الا لاحد
رجلین رجل یزداد کل یوم احسانا و رجل یتدارک سیئاته بالتوبة و انی له التوبة و الله
لو سجد حتی ینقطع عنقه ما قبل الله منه الا بولایتنا یعنی نیست هیچ چیزی در دنیا مگر
از برای دو مرد یکی او هر روز زیاده شود و دیگر مردی است که تدارک میکند بدیهای
خود را بتوبه و کجاست برای او توبه بحق خدا [illegible] خلق کرده که اگر [illegible] سجده کند که گردن
او از بدن جدا شود خدا قبول نمیکند از او توبه او را مگر بولایت ما و پیروی ما [illegible] توبه مشکل
شد و کدام طاعت برابری با معصیت میکند واجب طاعت است و واجب تر ترک معصیت است
منقول است که مردی بخدمت امیر المؤمنین آمد که چهار مسئله از آنحضرت بپرسد حضرت فرمود
بپرس اگر چه زیاده از چهل مسئله باشد پس پرسید که ما الواجب و ما الاوجب و ما القریب و ما الاقرب
و ما العجیب و ما الاعجب و ما الصعب و ما الاصعب واجب کدام است و واجب تر کدام است
نزدیک کدام است و نزدیک تر کدام است و عجیب کدام است و عجیب تر کدام است و دشوار کدام است
و دشوار تر کدام است فرمودند واجب طاعت است و واجب تر ترک معصیت است نزدیک قیامت است
و نزدیک تر مرگ است و عجیب دنیا است و عجیب تر کسی است که فریب دنیا را بخورد و دشوار دخول
در قبر است بی توشه [illegible] مؤمن زنا از جمله گناهان کبیره موبقه است و از تکالیف شاقه
الهی است و اجتناب از زنا صرف واجب است و مکروهاتی که در شریعت معلوم شده است اجتناب
از آنها مستحب است و شبهها بر دو قسم است یکی باعتبار اشکال در مسئله است یا فتوی بکلی
از آنها [illegible] و مشهور میان علما مستحب است و بعضی این احتیاط را واجب میدانند اگر کسی
حرمت بسیار ضعیف باشد و قسم دیگر شبهه [illegible] فی الحقیقة شبهه [illegible] میگویند چنانکه جمعی
از علما تصریح بان کرده اند مثل آنکه بر شبهه کنیز حرام باشد یا زن شبهه دار مهر زن کرده باشد
یا آنکه مهر زن را غصب کند و یا [illegible] مصاحبه کند [illegible] و زنا و چند بر قسم است

یکی زنا فرج است و دیگر زنا با اعضا و جوارح است و اما زنای فرج که مذکور شد ظاهر است اما
زنای یکی از جوارح که چشم باشد نظر کردن بدختران و زنان نامحرم است و زنای گوش شنیدن آواز [illegible]
که موجب شهوت میشود و زنای دست بازی با نامحرم است و همچنین سایر اعضا و جوارح است
و اما زنای فرج که مذکور شد ظاهر است اما زنای یکی از جوارح که چشم باشد نظر است و زنای دل
بخاطر گذرانیدن زنا است و اینها نیز حرام صرف و شبهه میدارد و دلیل بر اینمدعی که هر یک از اعضا
زنا میکند در زنا میدارد حدیثی است که از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است
که هیچ عضوی کسی نیست مگر آنکه بهره از زنا می یابد و زنای چشم نظر کردن است و زنای دهان بوسیدن
و زنای دست لمس کردن است خواه فرج تصدیق این اعضا بکند یا نه یعنی خواه زنای فرج متحقق شود
یا نشود و در حدیث است که بدترین مردمان کسی است که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام
باشد و حضرت امام موسی ع که بپرهیزید از زنا که روزی را بر طرف میکند و دین را باطل میکند
و حضرت رسول ص فرمود که بعد از من زنا بسیار میشود و بدان سبب مرگ مفاجات بسیار [illegible]
و از حضرت صادق ع فرمود بمفضل بن عمر که ای مفضل میدانی که چرا گفته اند که هر که زنا [illegible]
میکند روزی زنا بحرمت او نیز خواهند کرد گفت نه حضرت فرمود که زناکاری بود در بنی اسرائیل
[illegible] در میان ایشان بود که بقصد زنا بخود آن زن میرفت در روز آخر که بخود آن زن آمد
خطاب [illegible] که بخانه خود میروی مردی در خانه خود با زن خود خواهی دید [illegible] مرد با او
مشوش از خانه او بیرون آمد و بخانه آمد مردی را با زن خود در فراش خود دید [illegible]
[illegible] بخدمت موسی آورده و در آنحال جبرئیل نازل شد و گفت هر که زنا کند [illegible]
وی زنا میکند پس حضرت موسی نظر بایشان کرد و [illegible] مردم تا زنا
[illegible] تا عفت باشد و از حضرت امیر المؤمنین منقول است که فرمود که دروغ میگوید کسیکه گمان
میکند حلال زاده است و زنا را دوست میدارد و حضرت صادق ع فرمود که حرامزاده سه علامت
دارد مردم را [illegible] ایشان را آزار میکند و [illegible] است بزنا و بغض ما اهل بیت را دارد و [illegible]
که چهار چیز است که داخل خانه نمیشود مگر آنکه خراب میکند آن خانه را و هرگز ببرکت آباد نمی
شود خیانت در امانات کردن و دزدی کردن و شراب خوردن و زنا کردن ما یجیب فی الارض

کفیها ان نکث منه حرام یشغل علیها او اغتسالها من زنا او النوم علیها قبل طلوع الشمس
و کسی که دست بازی کند بحرام و دست بزن بوستاند چون بصحرای محشر براید دستش
غل باشد و اگر راضی شود مرد بهی او را بحرام یا ببوسد یا بحرام با او ملاقات نماید
خوش طبعی کند بر آن زن نیز گناه امر بر باشد و اگر مر او را ببوسد کند هر دو گناه برابر است و کسی
که چشمهای خود را پر کند از دیدن زن بحرام خدا روز قیامت بر چشمانش بسیخها بدوزد و چشمش را
پر از آتش کند تا از حساب خلایق فارغ شود پس او را بجهنم برند و هر که با زن شوهر داری زنا
کند از قبر او در دوزخ ... روان شود با صد سال راه و جمیع اهل جهنم
از گند ایشان منادی شوند و غضب الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر
بغیر محرم خود بکند و اگر چنین بکند خدا ثواب اعمالش را باطل کند و اگر زن بیگانه را بفراش خود
در آورد بر خدا لازم است که او را با آتش بسوزاند بعد از آنکه در قبر او را عذاب کرده باشد
پس مرد و زن باید قناعت بحلال او بکند و زن نیز باید مر او را ... بخورد خواه کوچک
باشد خواه بزرگ بیدار باشد یا نه خواه سست بنیان باشد یا نه خواه [illegible]
باز دارد که در خصوص صحبت داشتن با حلال وارد شده است هم مراعات نماید اول آنکه
در حیض و نفاس نباشد پس اگر در حیض باشد علاوه بر آن که فعل حرام کرده است اگر نطفه
منعقد شود پس آن دشمن اهل بیت است و بعلاوه ربع حد زناکار کرده است و پنج تازیانه
باید بخورد و لازم است دادن کفاره بنابر مشهور و احوط بلکه ... که هر گاه عادت آن زن شش
روز باشد هر گاه در روز اول یا دوم واجب است باید یک مثقال طلای مسکوک که هیچ
نخود باشد بدهد و ... نیم مثقال و در روز آخر ربع مثقال و ضمنا آن هم
احتیاطا است که چیزی دیگر بدهد بلکه همان طلای مسکوک بدهد و هر گاه پاک شد از حیض
بعضی قائلند که هنوز غسل نکرده جائز است با او جمع شدن و ادله حرمت را حمل بر کراهت
کرده اند بجهة تعارض ادله و لکن احوط خودداری نمودن است و اکتفا کردن بنا بر استعمال
است نیز اگر قول بحرمت را محقق و جمعی نسبت داده اند ... و علیه الرحمة اگر چه صاحب مدارک
عبارت صدوق را نقل میکند از کتاب من لا یحضره الفقیه ... که قائل بحرمت باشد لکن

مجا

صریح در جواز میرسد الا آنکه شهید بعد صاحب مدارک تقویت میکند قول صدوق را در آنکه حرام است
و او هم قائل است هر حال در آنکه احتیاط کردن را اولی دانم جائز نیست و دیگر آنکه طفلی و بزرگ
در حین فعل بیدار نباشد که او زناکار میشود موافق حدیث که حضرت رسول صلعم فرمود والذی
نفسی بیده لو ان رجلا غشی امرأته و فی البیت مستیقظ یراهما و یسمع کلامهما و نفسهما ما افلح
ابدا قسم بآن خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر مردی با زن خود خلوت کند و در آن
خانه بیداری باشد که ببیند آن مرد و زن را و بشنود کلام ایشان را و نفس زدن ایشان را او رستگار
نیست ابدا هرگز اگر پسر باشد مرد زناکار و اگر دختر باشد زن زناکار خواهد شد و دیگر بسم الله
باشد که شرک شیطان نخواهد بود از معصوم پرسیدند چه طور میشود فرمودند چون مرد میخواهد
مقاربت کند شیطان ملعون حاضر میشود پس اگر او اسم خدا را یاد کرد دور میشود و الا آلت خود را
نیز با آلت مرد داخل میکند پس عمل از هر دو است و نطفه یکی است قیل بای شیء یعرف ذلک یا ابن رسول الله
شناخته میشود فرمود بحبنا و بغضنا بدوستی ما و دشمنی ما اهل بیت و در حدیث دیگر است
که من لم یبال ما قال و ما قیل له فهو شرک شیطان کسی که هر چه میگوید و هر چه با او میکند باک ندارد
پس او شرک شیطان است و هر گاه روز ماه مبارک رمضان مقاربت با زوجه خود کند پس اگر زن را
کفاره زن بگردن خود است و الا هر دو کفاره بر گردن مرد است و قضا هم بر زن نیست و مرد باید
پنجاه تازیانه بخورد برای حد خود و زن مگر آنکه زن در اثنای مجامعت راضی شود پس قضا باید بکند
روزه را و کفاره هم بگردن خودش است و بیست و پنج تازیانه که ربع حد زناکار بود که بابت مرد
بخورد و حالا خود میخورد و کفاره یا بنده آزاد میکند و یا دو ماه پی در پی روزه میگیرد و یا
شصت مسکین طعام میدهد و زن در این حکم مثل زوجه دائمی و متعه نیست و اما در کنیز اشکال
دارد و هم چنین هر گاه اثنا با اکراه با او جمع بشود هر دو کفاره را باید بدهد الا آنکه احوط آن است که
اگر مرد او را با اکراه بدارد الا آنکه احتیاط است و هر گاه زن مردم را بجبر و اکراه با او زنا کند کفاره ندهد
گران گناهی است که کفاره علاج او را [illegible]
آنان [illegible]
چنانکه صدوق ره از کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده در خصوص وصیت پیغمبر بعلی بن ابیطالب ع

که یا علی فی الزنا ست خصال ثلث منها فی الدنیا و ثلث منها فی الآخرة فاما التی فی الدنیا فیذهب
بالبهاء و یعجل الفناء و یقطع الرزق و اما التی فی الآخرة فسوء الحساب و سخط الرحمن و الخلود
فی النار و هم چنین مهر زن را باید بدهد یا قصد دادن داشته باشد و الا در نزد خدا زناکار است چنانکه
حدیث گذشت و نباید غذای حرام بخورده باشد که بیگمان فرزند حرامزاده است و مکروه است مجامعت
در شبی که ماه خسوف شده و روزی که آفتاب کسوف شده و در وقت زلزله و وزیدن باد زرد
و سیاه هر گاه فرزندی شود عمل خیری نخواهد کرد و در وقت ظهر فرزند احول میشود مگر ظهر روز
پنجشنبه اگر فرزندی باشد سالم میماند در دین و دنیا و شیطان نزدیک او نمیرود تا پیر شود
و نیز در ... اول ماه و وسط ماه و آخر ماه از سقط شدن سالم نیست و در شب
آخر شب کراهت دارد و بعد از طلوع فجر تا طلوع آفتاب ... و در شب اول هر ماهی
مگر شب اول ماه مبارک رمضان که سنت است مقاربت در آن و شب نیمه هر ماهی و آخر هر ماهی
حیوان و حمام ... کند ... زن و فرزندش و رو بقبله و پشت بقبله و در کشتی و برهنه
و عقیب احتلام قبل از غسل و یا وضو مکروه است مجامعت در هر یک از اینها فرزند دیوانه میشود
و حرف زدن در وقت جماع بغیر از ذکر خدا باعث گنگی فرزند میشود اینها را مراعات کن در خصوص
جماع از معصوم پرسیدند فرمود حیاء و تنعم و صورات تجتمع اشبه شیء بالجنون الاصغر الکبیر
هرم و لا افاقة منه ... حیائات ... شده ... بهم جمع شده شبیه ترین چیزهاست
بجنون و دیوانگی ... و بهوش آمدن بعد از مستی ... بزرگ
کلام صدق انجام اشبه شیء بالجنون ... است یا این جنون و دیوانگی نیست که چون
شهوت زور آورد دیگر نمیفهمد چیزی را و چنان بیعقل میشود که گاهی بر الاغ سوار میشود و گاهی
و گوسفند ... و گاهی کور میشود جز حیض و نفاس را نمی بیند و گاهی بیهوش میشود و روزه
ماه مبارک رمضان را ضایع میکند و گاهی ... میکند و ... آنکه میباید بار شریعت
که خدا ... و این گناه عظیم را ... چنان ... بکشد که
از ... بیرون رود پس ... پیغمبر اذا جاءکم من ترضون خلقه و دینه فزوجوه الا تفعلوه تکن
فتنة فی الارض و فساد کبیر باید دخترها و عروس ... کرد ... لواطات

و در حدیث است که حرمة الدبر اعظم من حرمة الفرج یعنی لواطه با پسر کردن از زنا کردن بدتر است
صادق علیه السلام منقول است که حرمت غلام زیاده از زنا است زیرا که حق تعالی با غلام امتی را هلاک کرد
و کسی را بزنا هلاک نکرده و در حدیث دیگر است که من جامع غلاما جاء یوم القیمة جنبا لا ینقیه
ماء الدنیا و غضب الله علیه و لعنه و اعد له جهنم و ساءت مصیرا یعنی هر کس با پسری جماع کند
در روز قیامت جنب محشور شود و آبهای دنیا او را پاک نکند و خدا غضب کند بر او و لعنت کند
و برای او جهنم را مهیا کند و بد محل بازگشتی است جهنم برای او و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مرد
که پشت مردی میرود عرش الهی بلرزه در می آید و مردی که بگذارد که با او عمل قبیحی کند خدا او را بر روی
جسر جهنم حبس نماید تا از حساب خلایق فارغ گردد پس بفرماید که او را بجهنم افکنند و او را در هر طبقه
عذاب کنند تا طبقه زیرین جهنم رسد و از آنجا بدر نیاید و حضرت امیر المؤمنین فرمود اللواط
ما دون الدبر و اما الدبر فهو کفر بالله العظیم لواطه آنست که در ما بین دو ران از دبر با او مباشرت
کند و مباشرت کردن در دبر کفر است بخدا و حضرت امام محمد باقر فرمود بر اسب نر و خر بهشت
نمی نشیند کسی که مردم در دبر او وطی کرده باشند و حضرت رسول صلعم فرمود هر که پسری را بشهوت
ببوسد حق تعالی در روز قیامت لجامی از آتش بر سر او افکند و ایضا فرمود که هر که بحرام در دبر زنی
جماع کند یا با مردی یا با پسری اغلام کند خدا او را در روز قیامت محشور کند گندیده تر از مردار کند
تر و مردم از بوی او متاذی باشند تا بجهنم داخل شود و خدا از او قبول نکند هیچ عملی را و اعمالش
همه حبط نماید و او را در تابوتی داخل کند و بفرماید که او را بمیخهای آهن در آن تابوت بدوزند
و در عذابی باشد که اگر یکی از رگهای او را بر چهار صد هزار کس بگذارند همه بمیرند و عذابش از همه
کس بیشتر باشد و از جمله سوختن است که بعضی از علماء حکم بنجاست او کرده اند و احوط هم نجاست او است
خر است و خرس هر یک بودند لواطه کننده از این جهت مسخ شدند و در صورتی که ایقاب کرد یعنی داخل کرد
ذکر خود را اگر چه حشفه باشد بشرط بالغ بودن و عاقل بودن و آزاد بودن و مختار بودن و عالم بودن
قتل او واجب میشود و هم چنین مفعول هر گاه شرایط مذکوره باشد ... که نزد حاکم شرع ثبوت
بپیوندد بچهار مرتبه اقرار بآنکه خلاف آن باشد ... در خصوص ثبوت باقرار و با جماع علماء در
وجوب قتل ایشان و هر گاه ... عمل کند هر گاه دخول هم نکرده باشد و اجب ...

بلاخلاف ودر دوام شاید هرگاه این عمل میکرده اند در ظاهر و باطن مسخ میشدند چنانکه در عقاب
مسخ خواهند شد اما در این امت ظاهر ایشان ببرکت پیغمبر مسخ نمیشوند اما پیران آدم را بد نام کرد
اما لوطی لوطی که میگویند علت آن است که این عمل عمل قوم لوط است و وارد شده است که قوم لوط این عمل
کردند زمین که پیشتر پروردگار خود تا رسید آنش او با سمان و آسمان گریست تا اشک او رسید
بعرش پس حق تعالی وحی فرمود بسوی آسمان که آن احصبهم یعنی سنگ بر ایشان باران و وحی کرد
بسوی زمین که آن اخسفی بهم که ایشان را فرو بر و مردان ایشان را بمردان و زنان ایشان را بزنان
اکتفا میکردند و بعد از آن قوم لوط که میگفتند مردان را پس این عمل را با او میکردند که چون پیر و
میاید پس چون طغیان ایشان بنهایت رسید پس وحی جبرئیل مامور شد بعذاب ایشان پس
کند شهرهای ایشان را با آلحود تا هفتم طبقه زمین و بالا برد بمرتبه که شنیدند اهل آسمانها صدای
خروسها و سگهای ایشان را پس سرنگون کرد شهرهای ایشان را و بعلاوه سنگ بارید بر جسدها
ایشان چنانکه خدا می فرماید در سوره هود و این امر مذکور است که فلما جاء امرنا جعلنا عالیها
سافلها وامطرنا علیها حجارة من سجیل منضود مسومة عند ربک وما هی من الظالمین ببعید
چون امر ما آمد گردانیدیم آنها را سرنگون و باریدیم بر ایشان گل پخته در پی یا سنگهای سجیل
و بیست ازاست تو بدو در که عمل قوم لوط کند و از حضرت صادق منقول است که هیچ بنده نیست که
بیرون رود از دنیا و حلال داند عمل قوم لوط را مگر آنکه میندازد حق تعالی بر جگر او سنگی که بر کشته شود
باشد و یکی از علما گرید این عصر بوده فرموده و بل ای جعلنا عالیها سافلها گردانیدیم اعمال
سرنگون یا نگو صورت ایشان را صورت حیوانیت بدل میکنیم مانند شیخی که در لب حوض و حوض
میشود سرنگون یعنی ایشان را مسخ میکنیم و صورت انسانیت را از ایشان میگیریم و صورت حیوانیت
بایشان میدهیم و سنگی از سجیل بر ایشان بزنیم در ظاهر سرنگون و در باطن چون حیوان و در ظاهر
سنگ بر جسد و در باطن سنگ بر جگر ایشان بزنیم و شهرها بر ایشان میگردانیم و مراد از شهر گویا
عالم اصغر که ملک بدن باشد اراده کرده است ابعاد و کدام انسانیت باشد و غیر آن عارف
فرموده که شیخ دوم باین عمل مبتلا شده بود و انبرداشت هذا سنگی که چنین بجگر او خورده و در دم
مرده و حلال شمرد و در آن شد که این عمل با و او این است و بعینه بر آن دنیا برود بجای او و در پیش

عن حضرت

تلان مقیم است و سنگی از سجیل بر جگرش خواهد خورد و او که با عتبار قوم لوط است بیقین چیزی است
و در کتاب اثنی عشریه روایت کرده اند که هرگاه کسی نظر کند بجیزی از روی شهوت مثل کسی است
که شصت مرتبه امیرالمؤمنین را ضربت زده باشد و کشته باشد پس هر که او را بوسد یا مدبر کبر دیگر
او عمل کند چه طور خواهد بود حال او و هرگاه کسی این عمل را با حیوان حلال گوشت کند مثل گوسفند
و گاو و شتر موافق فتوای اکثر اصحاب بلکه بلا خلاف است چنانکه جمعی گفته اند حرام است گوشت آن
و شیر آن و نسل آن و نجس است بول و پشکل آن چنانکه جمعی تصریح کرده اند و باید آن را ذبح کنند و بسوزانند
پس آن بجهت فاعل واجب باید کرد در دار دنیا موافق بعضی از اخبار او را بیست و پنج تازیانه تعزیر
کنند و بعضی دیگر از اخبار آنکه او را حد زنا کار زنند که صد تازیانه باشد و در بعضی دیگر از اخبار
او را قتل باید کرد الا آنکه ظاهر اکثر بیست و پنج تازیانه است که ربع حد زنا کار است بلکه علما
متاخرین از علما بر آنند و در اصل ثبوت عقوبت خلاف ندارد بلی خلاف همین در تقدیر عقوبت
بود که دانستی و ثبوت آن بشهادت دو عادل میشود و باقرار دیگر بجهت چنانکه اکثر علما گفته اند
یا بدو مرتبه اقرار چنانکه ابن ادریس و ابن حمزه گفته اند میشود و علامه حلی در بعضی از کتب
میل باین قول دارد و اگر این گوسفند با گوسفندهای دیگر مشتبه شود باید بقرعه شرعیه او را
پیدا کرده ذبح کرده بسوزانند و اگر حیوان بار بردار و سواری باشد باید فاعل قیمت آن را بصاحبش
بدهد و بولایت دیگر ببرد و او را بفروشد البته بخلاف ظاهر اما هرگاه مرد با پسری لواط کرد
حرام میشود بر فاعل مادر و غلام هر چند بالا رود و دختران پسر و هر چند پایین رود و هم چنین دختر
رضاعی باشد بنا بر قول جمعی از علما و خواهر آن پسر دختر خواهران باتفاق علما و هر یک از آنها
و مفعول حرام نمیشود بنا بر مذهب شیعه و از جمله گناهان کبیره مساحقه است یعنی خود را بیکدیگر
سائیدن و حد آن مثل حد زنا است که صد تازیانه باشد خواه محصنه باشد بنا بر مذهب مشهور بلکه
همه متاخرین بر آنند و در بعضی از کتب بعضی از علما هم دعوی اجماع کرده اند و خواه محصنه باشد
یا نکه خلافی در مسئله باشد و مساوات فاعله و مفعوله در میکشند او را در مرتبه چهارم
آن سه مرتبه حد خورده باشد چنانکه عامه متاخرین بر آنند اگر چه قلیلی از اصحاب در مرتبه سیم قتل
او را واجب دانسته اند و هرگاه دو زن در زیر یک لحاف برهنه بخوابند بی ضرورت بیک از ایشان تا نود و نه

هر چند که حاکم شرع صلاح داند و در بعضی از اخبار است که حد خوردن ایشان عمل کرده باشند
اصحاب الرس و قوم لوط است و قوم لوط را شنیده اصحاب الرس موافق بعضی از اخبار قومی اند که درخت
صنوبر را عبادت میکرده اند و از شاه درخت میپرستیدند و یافث پسر نوح از الغرس نموده بر کنار
چشمه از برای حضرت نوح و ایشان را اصحاب الرس می گویند بجهت آنکه پیغمبر خود را در چاه دفن
کردند و این بعد از سلیمان بود پس هلاک شدند بباد تندی بسیار سرخی که حیران شدند و
ترسیدند و بهم چسبیدند پس زمین در زیر پای ایشان گوگرد شد و حشر کرده بود و ابری سیاه بر بالای
سر ایشان آمد و آتش بر ایشان بارید تا آنکه بدنهای ایشان چون سرب در میان آتش آب شد پس
بخدا پناه میبریم از عذاب او و در حدیث است که چون قیامت شود بیاورند زنانی را که با یکدیگر
مساحقه نموده اند جامه های از آتش در بر و مقنعه های از آتش بر سر و زیر جامه های از آتش در پا
عمودی از آتش در فرج ایشان زده در جهنم افکنند و از جمله گناهان کبیره حبس حقوق مردم است
و در حدیث است که من مطل علی ذی حق حقه کان علیه بکل یوم خطیئة عشار یعنی هر کس مماطله کند
حق مردم را امروز و فردا کند و بعد در هر روزی که میکند گناه راه داروغه است
کرلی الواجد یحل عقوبته وعرضه یعنی قرض داری که ممکن او هست دادن و نمیدهد حلال میگرداند
عقوبت او را و عرض او را یعنی حبس کند او را و عرض یعنی با درشتی تکلم کند مثل آنکه بگوید ظالم و ای
بی مروت و بی انصاف و مانند آن و دیگر از جمله گناهان کبیره لهو و لعب و قمار است قال الله فاجتنبوا
الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور فرموده معصوم که مراد از رجس از اوثان شطرنج است
و قول زور غنا است و در حدیث است که شنیدن لهو و غنا میرویاند نفاق را چنانکه آب گیاه را
حضرت فرموده که بخوانید قرآن را بلحن عرب و صوتهای ایشان و احتراز نمایید از لحنهای اهل فسق و
فجور و صاحبان کبیره بدرستی که بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع کنند آواز خود را بقرآن مانند
ترجیع نوحه و غنا قرآن ایشان از سر ایشان بالا نخواهد رفت و دلهای ایشان که کار ایشان را
خوش آید نیز سرنگون است و از جمله علامات قیامت آنکه در آخر الزمان خواهد بهم رسید تغنی
بقرآن و بعنوان غنا خواهند خواند و در کتاب عیون از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند از
شنیدن غنا حضرت فرمود اهل حجاز میدانند و آن باطل است و لهو است نشنیده که خدا می فرماید

و اذا

مروا کراما یعنی آنانیکه لغو میکنند نمی شنوند و گوش نمیدهند واذا مروا باللغو مروا کراما ایشان فرموده غنا است
غنا و باعث فقر میشود و بدانکه تعبیر کرده اند بکشیدن و حرکت دادن آواز در گلو و طرب را که
حالتی است که آدمی را از او خوشحالی و اندوه حاصل میشود و بمحض ترجیع اکتفا کرده اند بعضی
از علما و بعضی ترجیع صوت مطرب یا انچه در عرف آنرا غنا گویند گفته اند و غنا در فارسی سرود است
و در میان عرب الحال کسی را خواهند گفت بخوان می گویند تغن یعنی غنا کن پس ظاهر میشود
که هر چه کسی که ترجیع باشد و اینکس را طرب آورد چنانکه فتوای اکثر است با آنکه بجز آواز خود
چنانکه بعضی گفته اند حرام است مگر آنچه استثنا شده است پس صوتی آواز هم که اصل جوهر او خوش
دارد پس هرگاه تعزیه بخوانند و ترجیعی در صوت بکند که در صدا خوش بهم رسد تا آنکه
آواز ترجیع دار باشد ظاهر اعتنائیت و ائمه نیز قرآن را بحزن صحیح خوانده اند و بعضی از علما
قرآن و تعزیه سید الشهدا را هم استثنا نکرده اند چونکه مستندش قوت ندارد و هم چنین است
خلاف است در صدای زنی که غنا کند در عروسیها برای زنان که مردان در میان ایشان داخل
نشوند و جمعی این را حلال دانسته اند و ابن ادریس و علامه در تذکره این را حرام دانسته اند و لیکن
در حلیت آن حدیث معتبر وارد و هم چنین در ماتمها و تعزیه ها اکثر علما بر آن رفته اند حلال
دانسته اند و احادیث در این خصوص وارد است و شیخ فرموده که بعضی از علما مرثیه امام حسین را
جایز دانسته اند بحزن خواندن و لکن احتیاط در دین آن است که از همه اجتناب کند و اما نرد
بدتر از شطرنج است و شطرنج از آن کوچکتر است و بازی کردن آن شرک است و تعلیم کردن
آن کبیره موبقه است و سلام کردن بر بازی کنند آن معصیت است صدوق ره در کتاب من لا یحضره
الفقیه فرموده که فضل بن شاذان از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده که چون سر مبارک امام حسین
برای یزید بردند بشام امر کرد یزید که مائده حاضر کردند پس خود و اصحابش شروع بخوردن کردند
و فقاع میاشامیدند پس چون فارغ شد امر کرد که سر امام حسین در طشتی گذاشتند و در زیر
تخت او نهادند و پهن کردند بساط شطرنج و یزید بازی میکرد با شطرنج و حسین و جد او را
یاد میکرد و استهزا میکرد بایشان پس هر وقت بر حریف خود غالب میشد فقاع زهر مار میکرد
مرتبه و هر مرتبه ته جرعه در کنار طشتی که سر امام علیه السلام گذارده بود میریخت پس هر کس شیعه ماست

باید اجتناب کند از شرب فقاع و بازی شطرنج پس هر گاه نظر بفقاع و شطرنج افتد لعن کن بر یزید
آل یزید را تا محو کند خدا گناهان ترا اگر چه گناهان تو بعدد ستارگان آسمان باشد و شیخ شهید ره
در دروس گفته است که رقاص و امثال آن که شر میشود بقمار حرام است حتی قمار بگردکان و بیضهٔ مرغ و انگشتر
و چهار ده خانه و بازی نرد و دف و عود و نای و طبل و طنبور و کمانچه و تار و امثال اینها و در حدیث
که حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ عَشَّاراً أَوْ شَاعِراً أَوْ شُرْطِيّاً أَوْ عَرِيفاً أَوْ صَاحِبَ
عَرْطَبَةٍ أَوْ صَاحِبَ كَبَرٍ یعنی زنهار اینکه تو باج بگیر باشی یا شاعر یا چوبکی ظالم یا پیشرو یا کدخدای ظلم
یا صاحب طنبور و طبل و در خصوص چوبکی ظالم است که أَلَا وَمَنْ عَلَّقَ سَوْطاً بَيْنَ يَدَيْ سُلْطَانٍ
جَائِرٍ جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ السَّوْطَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُعْبَاناً مِنْ نَارٍ طُولُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً يُسَلِّطُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ
فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و حرام است تصویر حیوان جاندار بنا بر آنکه خلافی در مسئله باشد و در صورت
درخت و نخل خلاف است و احتیاط واضح است و در حدیث صحیح وارد است که فی علی التمثال
عذاب کرده می‌شود در روز قیامت تا روح در او بدمد و حال آنکه نمیتواند و بعضی گفته‌اند که
نظر کردن بان هم حرام است و هم چنین هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند لعب و لهو است
مثل سلطنت و حکومت و زراعت و کسب و تجارت که انسان را از یاد خدا باز دارد و هر چه
خلاف این است عبادت است چنانچه فرموده رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَوةِ
وَإِيتَاءِ الزَّكَوةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ که بعضی ایشان که کبوتر اوران خدا
مشغول کرد باشد اعمال بازی کردن او است و منبر و محراب و مجلس وعظ بپا کردن او که از برای خدا
نباشد و بمقتضای نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ هر چه از یاد خدا مشغول کرد از هر چند عملی باشد بطاعات
نماند آن عمل ذکر خدا و محبت خدا در آن نباشد بلکه خدا را فراموش کرده است همه اینها لهو و لعب
بازی کردن است و معنی شریف حق است قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ یعنی ای مؤمن بگو الله و بگذار
ایشان را که در بازی فرو روند و هر چه مدار ایشان غیر خدا و محبت خدا و زهد و خدا باشد و صاحب
آن مشرک است و اگر محبت درهم و دینار دارد بعبد الدرهم و عبد الدینار است فیهم ما تریهم
و اگر هوی و هوس است عبد الهوی است چنانکه خدا فرموده أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ اگر هم
ایشان را و بدوام از عبد کیست شاعر گفته است لک الف معبود مطاع امره دون الاله و تدعی

التوحید ادر حدیث است که مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ کسیکه گوش بدهد بگوینده عبادت او را
کرده فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ هر گاه گوینده
از خدا گوید خدا را عبادت کرده پس هر گاه گوینده از شیطان گوید پس عبادت شیطان کرده و مَا
يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ و هر گاه معاصی شایع شود و امر بمعروف و نهی از منکر نشود
بلای مسلط میشود بر خوبان و هر چند دعا کنند مستجاب نمی‌شود و دیگر از جمله گناهان کبیره
تعرب بعد از هجرت است یعنی بعد از آنکه از بلاد کفر ببلاد اسلام آمد و باز رود به بلاد کفر بود و احتمال
میرود که مضمون طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ هر گاه طلب علم کند و در تحصیل احکام
خود نکند بکار دیگر بپردازد مفضل بن عمر گفت شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ
وَلَا تَكُونُوا أَعْرَاباً تَفَقَّهُوا وَإِلَّا فَأَنْتُمْ أَعْرَابٌ و بسند صحیح از امام محمد باقر ع روایت کرده است که
اگر در امور دین چیزی بر شما مشتبه شود توقف کنید و بما عرض کنید تا برای شما شرح کنیم و بیان
نمائیم و کسیکه رجوع باخبار اهل بیت ننماید و معانی کلام ایشان را نفهمید باید یعنی
خود را خالص کند و رجوع بکلام ایشان کند بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا رجوع
خدا او را براه حق هدایت میفرماید و جمعی که ان رتبه ندارند خدا برای ایشان راهی مقرر کرده که
کند بجماعتیکه راویان اخبار ائمه معصومین و علوم ایشان را سالها ند و تابع باطل و دنیا نیستند
اسحاق بن یعقوب عریضه خدمت حضرت صاحب الامر ع نوشت که امور بسیار بر ما مشتبه شود حکم
حضرت در عریضه جواب نوشتند که در حادثها که بر شما وارد شود و چیزهای مشتبه شود
رجوع کنید بروات حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه از حضرت
امام حسن عسکری ع منقول است که حضرت علی بن الحسین ع فرمود که هر گاه مردی ببینید که نیکو باید
علامات و طریقه او و هیئات او و اهل خیر باشد و در سخن گفتن ملاحظه بسیار میکند و باحتیاط
سخن میگوید و خضوع و شکستگی در حرکات خود اظهار مینماید پس زود فریب او را مخورید که بسیار
کسیکه عاجز میشود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای سستی نیت و جبن نفس و ترس
که در دل او هست پس دین را دام و تحصیل دنیا و حرام میکرداند و مردم را بچه مند بظاهر نیک خود
میفریبد چون تا الحرام برای او میسر شود مردم از میان میانداخت و اگر به بیند مال حرام را

هم عفت میورزد و ضبط خود میکند باز فریب او را مخورید زیرا که شهوات و خواهشهای خلق مختلف
میباشد چه بسیار است کسی که از مال الحرام هر چند باشد میکند و اما بحرام دیگر که از شهیات نفس
میرسد مرتکب میشود و اگر به بینید که از این هم عفت دارد باز زود فریب او را مخورید تا ملاحظه عقل
و غلش نکنید زیرا که بسیار است که ترک همهٔ اینها میکند و عقل متینی ندارد و انچه را بنا دارد فاسد
کند زیاده از انچیزها که است که بعقل خود اصلاح مینماید و اگر عقلش هم متین باشد باز زود
فریب او مخورید تا آنکه ملاحظه کنید که در هنگامیکه هواهای نفس بر او غالب میشود تابع اینها میباشد
یا تابع عقل و به بینید که چون است محبت و خواهش او از برای ریاستهای باطل و مطاع مردم بودن
و زهد او در ترک ریاستهای باطل و چه مرتبه است زیرا که در میان مردم جمعی هستند که زیان کار
دنیا و آخرتند و دنیا را ترک میکنند و لذت ریاست نزد او بیشتر است از لذت اموال و نعمتهای حلال
پس جمیع لذتهای دنیا را از حلال ترک میکند برای بزرگی و ریاست و اعتبار و بعد از آن حضرت ایه را
خواندند که مضمونش این است که چون باو میگویند که بترس از خدا بگیرد او را عزت و حمیت جاهلیت
با اینکه مرتکب شود گناهی را که او را از آن ترسانیده اند و بجهت لجاج و عناد بیشتر باین مشغول شود
پس است او را جهنم برای مکافات و بد قرار گاهی است او را آتش جهنم پس او از راه جهل و عناد ها میکند
و خطاهای او و سرکشی بسبب یکدیگر در کار بسبب بدی کردار منع لطف خود از او میکند و او را در طغیان
وا میگذارد پس او حلال میکند چیزی چند که خدا حرام کرده است و حرام میکند چیزهائی را که خدا انها را
حلال کرده و پروا ندارد هر قدر از دین او فوت شود هر گاه سالم باشد ریاست او و صدیا او بیا و ترس
الهی را و تقوی را برای تحصیل ریاست بمردم ظاهر میکردند پس اینگروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب
کرده و ایشان را لعنت کرده و از برای ایشان عذاب خوار کننده مهیا کرده است و لیکن مرد تمام
و بهتر مردم کسی است که هوا و خواهشهای خود را تابع زهود خدا کرده اند و قوای خود را در رضای
الهی صرف کند و بر بیند که با حق ذلت و خواری که خوار و خفیف باشد باعث عزت ابدی او است و حق
که بسبب باطل بهم میرسد زود منقضی میشود و بداند که اندک مشقتی که در دنیا باو میرسد برای تابع
حق بودن او را بنعیم ابدی مقرر میرساند در بهشتی که هرگز کهنگی و زوال ندارد و بداند که خوشحالی
و سرور بسیار که برای متابعت هوا و خواهشهای نفس باو میرسد رفته او را میکشاند بعذابی که انقطاع

و انهما خواهد داد این چنین کسی تمام مرد است و تمام مرد است پس باو متمسک شوید و پیروی او بکنید و او
را وسیله خود بسوی خدا گیرید که دعای او از درگاه خدا رد نمیشود و حاجات او برآورده است و بسند معتبر منقول است
که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که پشت مرا شکستند دو کس مرد ابله دنیا پرست و ملای زبان آور و فاسق
و مرد نادان کور دل که عبادت بسیار میکند از اول زبان که ما و مردم را بسبب فسق و فجور از راه حق
بر میگرداند و دوم بسبب جهل از راه عبادت کمی کنند مردم را از حق باز میدارد پس بپرهیزید از علمای
فاسق و از جاهلان متعبد که ایشان موجب فتنه و ضلالت هر کسی اند بدرستی که من از حضرت رسول
شنیدم که فرمود هلاک امت من بر دست هر منافق زبان داری است و عزیز من شیعه در اعقاب
ای ما نماندند مگر اسمی و عوض دین دار دیعه دین فروشی نباشند و جهال که با هم کن محتاج علما بشوند
و علما بزرگوار با تقوی را در مطاع بودن شرط نیستند قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا جهال و علما مساوی‌اند و مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ آیا مساوی‌اند کور و بینا و جاهل کور است
و عالم بینا است و از برای مدح عالم و مذمت جاهل همین بس که حضرت امیر ع فرموده لَوْ كَانَ الْجَاهِلُ
جَارِي فِي الْجَنَّةِ تَرَكْتُ الْجَنَّةَ وَلَاخْتَرْتُ النَّارَ یعنی اگر جاهل در بهشت همسایه من باشد هر اینه
بهشت را ترک میکنم و دوزخ را اختیار میکنم و در کلام حضرت امیر ع است که لَعَلَّكُمْ يَا فَتَى تَجْهَلُ
عَارٌ وَلَا يَرْضَى بِهِ الْأَحْرَارُ تَحَمُّلُ الْعَارِ فِي الدُّنْيَا أَذِيَّتُهُ فَعَارٌ ثُمَّ عَارٌ ثُمَّ عَارٌ آدمی را دمیت لازم است
چه بسند او بنداردهیز مات محض گفت فلانرا چنین جواب دیر مرد ظریفی انجا بود گفت فلانی
بیدار چیزی است که جوابش باشد در مضمون بعضی از اخبار است که مرد عالم فقیری بخدمت
معصوم عرض کرد و فقر خود را و غنی مردی از یهود را یاد و اصلی میشوی که علم تر از بیگری ده خدا و مال
او را بتو بدهد گفت لَا أَبَداً أَبَداً أَبَداً بعضهم کرده کرد پس حضرت فرمود راضی کن نفس خود را
بقضای خدا و از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که فرموده است که اگر مردم بدانند علم
معرفت را هر اینه نیکشید چشمهای خود را بسوی زر و سرخ دنیا هر اینه شوم میکنند بعلم و معرفت
و ملتذ میشوند مثل کسیکه در روضات جنات با اولیاء الله باشد بیا ای شیخ در حالتی ما شراب
خود کرد در گوش نباشد و عارفان از علما با این فضل و علم از نفس خود راضی نیستند اما عوام الناس
از این چهار ده بیار داشتند از نفس خود راضیند و عجز و ناز در کار و ان سرا و در دکان بر آورده

میروند اینها نه هباء الی احیاء تعطی دار وصدهزار درهم بنزند یک چشم برهم زدن دارند و فریاد میزنند
وافعال جهال بدست شیاطین است در هر روز ساعتی بر هر عالم و بجاهل و در هر مکان و هر جا او نمی آورند
و هر طور که خواهد ایشانرا او ابدا آواز این جهت که او کور است و عالم و عارف بینا است شیطان
با ایشان بر او بعضی ندارد و شیخ احمد لحسائی نقل کرده که عالم عارف در بیابان میرفت ناگاه شیطان
بصورت عابدی شده نزد عالم آمد و بعد از صحبت بسیار در میان ایشان عالم گفت بچه چیز توفیق
این عبادت بهم رسانیدی شیطان خواست عالم را بازی دهد گفت از این جهت که یک گناه کرده
کردم و توبه کردم و اگر خواهی تو نیز چنان کن تا توفیق عبادت بهم رسانی عالم گفت الحال بیدانم که
چه طور درست کنم پس شیطان از آن گفت و عالم مرا لکن و از کار درست کن عالم بولی کرد و گفت
الحال بیدانم که چه طور درست کنم پس شیطان از آن کار حسنی درست کرد و گفت او را عبادت کن گفت
چه طور سجده کنم شیطان بسجده افتاد که اینطور سجده کن عالم گفت ای خبیث سجده کردی برو الی تری
از پیران آدم پس چرا سجده نکردی از برای پدر ما آدم یا انکر او ابو البشر بود این را گفت و رفت
پس بناء علی هذا عالم بیناست و نور است و جاهل ظلمت و کوراست عالم پاک است و جاهل ناپاک است
و عقد ارث بجهل الوزه عالم صحیح و جاهل مریض است بمرض جهالت و وارد شده است که مردی بخدمت
حضرت امیر المؤمنین ع آمد که مرض جهل و مرض بدن و مرض فقر بتلایم حضرت فرمود برو بنزد طبیب
برای مرض بدن و برو بنزد کریم برای مرض فقر و برو بنزد عالم برای مرض جهل عرض کرد انت الطبیب
وانت الکریم و انت العالم حضرت سه هزار درهم بوی داد و فرمود هزار درهم صرف مرض بدنت کن
و هزار درهم صرف مرض فقرت کن و هزار درهم صرف مرض جهلت کن و هزار درهم صرف مرض بدنت
کن پس بنا بر این حدیث لازم است اعانت علما و طالبان علم تا عالم شوند و بکار دین مردم بیایند
وانطلبه که بران بنا بود چرا که فرموده است کن عالما او متعلما او محبا لهم ولا تکن رابعا فتهلک
یعنی عالم باش یا متعلم باش یا دوست ایشان باش و نبوده باش چهارمی که هلاک میشوی خلاف حب
همه احترام علمای خود دارند و توجه قدر بی رتبه بوده که احترام علما ندارند باعلما بحرمتند باید تحصیل
علم نمایند و پیران و دونان خلعت شوند بمجلس ما را و کتاب ما را بخوانند که نوعی از تحصیل علم است
اینکه علما ستمکاران و دشمنان خدایند و لکن پناه باید برد بخدا از شر علمای آخر الزمان چنانکه

درقبول

در مجموعه ورام ابن ابی فارس از جناب رسالت ماب مرویست که فرمودند سیاتی فی آخر الزمان
علماء یزهدون فی الدنیا ولا یزهدون و یرغبون فی الاخرة ولا یرغبون و ینهون عن الدخول
علی الولاة ولا ینتهون و یباعدون الفقراء و یقربون الاغنیاء اولئک الجبارون اعداء الله
یعنی زود باشد که در آخر الزمان بیایند علمای چندی که مردم را امر بزهد کنند و خود زاهد نشوند
و دنیا را دوست دارند و مردم را ترغیب بآخرت نمایند و خود راغب بآخرت نباشند و نشوند
و مردم را نهی کنند از داخل شدن بر حکام جور و خود نهی پذیر نشوند و فقرا را دور کنند و اغنیا را
بخود نزدیک کنند و دیگر از جمله گناهان کبیره ناامیدی از رحمت خداوند است اشنو احدیثی
ناامید را سوی ان الرجل لیشرب شربة من الماء فیدخله الله بها الجنة بدرستیکه مردی یک شربت
آب بیاشامد خدا او را بهشت میبرد و آن باینطور است بیچیده که هنوز میخواهد از دهان ظرف را
دور میکند و حمد خدا میکند و دیگر هم دور میکند بهشت بر او واجب میشود و رسول خدا ص فرمود ما
من رجل یجمع عیاله و یضع مائدته و یسمون فی اول الطعام و یحمدون فی آخره فترفع المائدة
حتی یغفر لهم یعنی نیست مردی که جمع کند عیال خود را بر سفره و ایشان بسم الله بگویند در اول
طعام و حمد خدا کنند در آخر آن پس آن سفره برچیده نمیشود تا آنکه همه ایشان آمرزیده میشوند
سالی در مدینه قحط شده مردی بنزد یکی گذشت گفت کاش همه گندم بود و از من بود و همه را در راه
خدا تصدق میدادم این خبر به پیغمبر رسید فرمود همان ثواب دارد برای برادر ناامید مشو از رحمت
خدا هر گاه خدای تو چنین است و دیگر از جمله گناهان کبیره ترک احترام خانه کعبه است مثل کشتن
صید و شکار کردن کبوتران حرم و امثال آن که در کتابهای تفصیل نوشته اند و خدا فرموده و من
یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم و خدا از مکان شریف را حج فرموده که جعل الله الکعبة البیت الحرام
قیاما للناس و در جای دیگر فرموده واذ جعلنا البیت مثابة للناس وامنا واتخذوا من مقام
ابراهیم مصلی و فرموده که ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین فیه
آیات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا یعنی بدرستیکه اول خانه که وضع شده برای مردم
تا اینکه باشد برای عبادت ایشان همانا آن خانه ایست که در مکه است در حالتی که از صاحب خیر
و برکت است از برای همه عالمیان و در قضاء نعیما تا او آنکه چون حضرت ابراهیم و اسمعیل خانه را

تمام کردند حقتعالی مامور کرد که حضرت ابراهیم مردم را اعلام کند که بحج بیایند عرض کرد پروردگارا
صدای من بهمه جا نمیرسد حق تعالی فرمود اذن علیک الاذان و علی البلاغ انحضرت بجانب کوه
ابو قبیس انگشت را بگوش مبارک گذاشت و روی بطرف مشرق و مغرب نمود و فرمود ایها الناس
هلموا الی الحج هلموا الی الحج بشتابید بسوی حج که ناگاه جواب داد منادی و آنها که در پشت پدران و در رحم مادران
دارند برپدرهای همه کاشته و از میان مشرق و مغرب و از اطراف زمین واذن فی الناس بالحج
یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم یعنی اعلام کن یا محمد مردم را
بحج که بیایند تو را پیادگان و بر شتران لاغر سوار از هر کوهی که دور است اطراف آن تا حاضر شوند
منافعی که از برای ایشان است از امام علیه السلام پرسیدند که آیا منافع دنیا است یا آخرت فرمود هر دو
ای عزیز امر حج حق تعالی بتلک و صراحت و تارک آن را کافر فرموده است که ولله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین خلاصه معنی بقول مفسران که از برای
خدا است بر مردم مستطیع حج خانه او و کسیکه کافر شد یعنی ترک حج کرد پس بدرستیکه خدای تبارک
از همه عالمیان بی نیاز فرموده یا علی تارک الحج وهو مستطیع کافر هر کس ترک حج کند با استطاعت
کافر است و این تلاوت کرد و در حدیث است که من سوف الحج حتی یموت فلیمت ان شاء یهودیا
وان شاء نصرانیا هر گاه تاخیر افکند در آن سال استطاعت اگر بخواهد یهودی بمیرد یا نصرانی
و یکی از ثقات شنیده ام که چند نفر از مستطیعان در وقت احتضار یهودی شدند و گفتند ملحد مرده اند
و هر سال الواو نوشته بشود که در موبقه مهلکه از معصوم مراد از این آیه پرسیدند که من کان فی هذه
اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا یعنی هر کس در دنیا کور است و در آخرت هم کور است فرمود
انکس تارک الحج است بلکه باید بنیا در وقت رفتن سفر حج نیت از انکه قربت باشد و مراد اشتال
امر خدا باشد نه انکه داعی بر فضل نیا و حذر کردن از مذمت کردن مردم و تشنیع ایشان او را باعث
ترک حج بالخوف فقیر شدن و تلف شدن اموال چنانکه شهرت کرده که تارک الحج مبتلی بفقر میشود یا قصد
تجارت باشد زیرا که هر گاه یکی از اینها را نیت کند بیرون میرود عمل از اخلاص و صحیح نیست مثل خالی
از اخلاص تر و تحقیق بیقین و دیگر انکه توبه کند از گناهان توبه خالص ورد مظالم بدهد و قطع کند
علایق دنیویه را از دل و وصیت نامه بنویسد از برای اهل و اولاد خود و مهیای سفر آخرت شود و دیگر

انکه توبه کند از گناهان توبه خالص ورد مظالم بدهد و قطع کند علایق دنیوی را از دل و وصیت
نامه بنویسد از برای اهل و اولاد خود و مهیای سفر آخرت شود و دیگر آنکه قصد زیارت خانه خدا را بداند که
بزیارت که میرود و قلب خود را خالص کند از هر چیزیکه قلب را مشغول میکند از خدا و دیگر آنکه
توشه او حلال باشد و بطیب خاطر در راه حق انفاق کند و خرج کند مال خود را حضرت امام زین
العابدین ع در سفر حج بهترین توشه بر میداشت از شکر و بادام و سویق محلا و اما در زیارت امام
حسین ع مکروه است بلکه باید انفاق و جود افضل و باشد نه اسراف و نه امساک باشد تا
بخشیدن بفقرا از اسراف نیست اسراف در خیر نیست و هر گاه مال او زیاد و زیاده در رسید بخورد
زیرا که این از علامت قبولی حج او است و دیگر نیکو کند خلق خود را و بسیار کند تواضع خود را و اجتناب
کند از شر خلق و فسوق و جدال و فحش و هر لغوی و حضرت رسول ص فرمود الحج المقبول لیس له
جزاء الا الجنة یعنی حج مقبول نیست از برای او جزائی مگر بهشت فقیل یا رسول الله ما بر الحج
قال طیب الکلام و اطعام الطعام پرسیدند که نیکوئی حج چه چیز است فرمود پاکیزگی طعام و خوراندن
طعام فرمود پس بسیار اعراض بر رفیق جود و جدال و دیگران نکند و بنیت حسن خلق مجروح بانفاق شتن
نفس از اذیت مردم بلکه باید متحمل اذیت مردم هم بشود و دیگر آنکه جامه های او و جامه های سفر پیچیده
باشد نه اسباب تجمل و تفاخر باشد تا محسوب شود در گروه فقراء و مساکین و در مشاعر پیاده راه
رود و مراد از راه رفتن ریاضت کشیدن در راه خدا باشد و اگر غرض کم خرج کردن باشد سوار شدن
افضل است و هم چنین هر گاه پیاده شود و ضعف بهم رساند و بدخلق شود و موجب کوتاهی در عمل
سواره افضل است و در حدیث است که سواره محبوبتر است نزد خدا زیرا که در عبادت و دعا
قوی تر است و جناب امام حسن ع راه میرفت و لکن محملها و شتران از عقب سرش میکشیدند و هر گاه
خسته میشد سوار میشد و دیگر آنکه باید شکر کند خدا را بر سهل ساختن راه برای او که آسان شد
برای او رفتن بخانه کعبه و نیکو زیاده تو طاقت آن حیوان بار نکند هر گاه از خانه بیرون آمد و داخل
بادیه شد و مشاهده نمود عقبات را باید متذکر شود که روح از دنیا را بسوی عقبات قیامت و
مابین آنها از احوال و شداید و یاد آورد عاز هول اطلاع طریق هول منکر و نکیر را و از جانوران در
وادی و کژدم آن مارها و عقربهای قبر و افعیها و عقربهای قیامت و از جدا شدن اهل و اقارب

فرا دهر گاه داخل شدی بمیقات و جامه احرام پوشیدی یاد آور پوشیدن کفن را و در احرام که تلبیه
گفتی تا بید آنکه ... اجابت کردن ندای حق است پس تا بید امیدوار باشی که خدا اجابت کند
و بترس از آنکه مبادا انکار رد کند و گوید لا لبیک مردد میان خوف و رجا باشی و از انکار ابا بیزاری شوی
اتمام حج و قبول آن بیاری و چون داخل مکه کسی که و من دخله کان آمنا یاد آمن شدن از عذاب
برای تو ... اختلاف اصوات و لغات و اتباع هر فرقه امام خود را
در تردد ... عرصات قیامت و اهوال آن و انتشار خلایق و اجتماع امم با انبیاء و ائمه
خود و اقتفاء هر امتی پیغمبر خود و طمع داشتن هر یک از ایشان در شفاعت ... ایشان در روز
... هر گاه متذکر شدی تضرع کن ... خدا تا قبول کند حج تو را و در روز ... محشور
کند و لیکن باید امیدوار باشد در روزی موقفی شریف و عظیم است و مردمان از اطراف در آن مجتمعند
و دلهای ایشان بسوی خدا منقطعند و همت همه بر دعا کردن متظاهر است و بواطن عباد بر تضرع و ابتهال
متعاون است و ... بجانب حق تعالی بلند است و دیدها برای فیض گشوده است و کرم خدا
لطف کثیر است و آن موقف خالی از اخیار و صالحین نیست بلکه ظاهر آنکه ابدال و اوتاد ارض
از جناب صاحب الامر و نواب خاص از بزرگواران حاضرند شاید بواسطه دلهای طاهره و نفوس مقدسه
از بزرگواران به رحمت خداوند رسید و گمان مکن که خدا همه را رحم کند ... است که
اعظم گناهان گمان بد بردن بخداست در عرفات من اعظم الذنوب ان یحضر عرفات و یظن
ان الله لم یغفر له و هر گاه از عرفات روانه مشعر الحرام شدی و در دخول در مشعر یاد آور که خدا تو را ...
... دخول مشعر الحرام ... از اهل قرب و بهشت گرداند و همچنین در وقت ذبح یاد آور کشتن نفس
اماره و غالب شدن بر شیطان را و مستحق رحمت شدن و غفران را از این جهت وارد شده است که
هر کس که هدی کند بهر جزو از هدی جزوی از بدنش از آتش جهنم آزاد میشود و بدانکه امر حج همین نیست که
زن شوهردار محتاج باذن شوهر نیست مطلقا باتفاق کل علما ... و ... بالمعنی ... و زینت
در محتاج بودن باذن دو وجه است و همچنین زن مطلقه بطلاق رجعی در عده باذن شوهر
میتواند بگیرد برود برای حج واجب اما در عده بائن حج ... میتواند بکند و ظاهر فتاوی علما
و همچنین در عده وفات با وجود ... در عده وفات باید بغیر از خانه شوهر جای دیگر نخوابد ...

160

تو هرگاه مستطیع باشی و نگذاری حج رود گناه او با که خواهد بود ... بکردن تو هست و وارد شده در تفسیر آیه
که لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق و اکن من الصالحین و وارد شده است که اعرابی خدمت حضرت
رسول آمد گفت یا رسول الله انی خرجت الحج ففاتنی و انا رجل ممیل فمرنی ان اصنع بمالی ما ابلغ
به مثل اجر الحاج یعنی ... بیرون آمدم با اراده حج پس از من فوت شد و من مردی هستم مال
دار پس امر کن ... که هرچه ... انفاق کنم که برسم ... مثل ثواب حاج پس حضرت ملتفت
شد بسوی او و فرمود فانظر الی ابی قبیس فلو ان ابا قبیس لک ذهبة حمراء انفقته فی سبیل الله
ما بلغت ما یبلغ الحاج نگاه کن بکوه ابو قبیس هر گاه همه طلای احمر باشد و از تو باشد و همه را
در راه خدا انفاق کنی بثواب حاجیان نمیرسی پس فرمود که هر گاه حاج شروع کرد در کار سازی
... برنمیدارد چیزی را و نمیگذارد چیزی را مگر آنکه خدا مینویسد از برای او ده حسنه و بلندی کند
از برای او ده درجه پس هر گاه سوار شد بر شتر برنمیدارد شتر او پائی و نمیگذارد پائی را مگر
آنکه نوشته میشود برای او چنین و اذا طاف بالبیت خرج من ذنوبه و اذا سعی بین الصفا و
المروة خرج من ذنوبه و هر گاه طواف خانه کعبه را کرد از گناه بیرون می آید و هر گاه سعی میان
صفا و مروه کرد از گناه بیرون میرود و همچنین وقوف عرفات و مشعر و رمی جمرات و هر یک
از مناسک حج میشمرد و میفرمود که هر گاه ... از گناه بیرون می آید پس فرمود انی
لک ان تبلغ ما یبلغ الحاج ای اعرابی کجا است از برای تو که برسی بآنچه رسید بآن اهل حاج و بالجمله
این بود آنکه ... که خلاف در کبیره بودن ... ظاهر ... و بعضی ادعاء قطع بکبیره بودن
اجماعا ... کرده بودند و ... که حج واجب میشود بر مکلف بشرط بلوغ و عقل و آزاد
بودن و استطاعت که زاد و راحله و تمکن از رفتن از صحت بدن و امکان سوار شدن و
امنیت راه پس واجب نیست بر طفل نابالغ و نه بر مجنون و نه بر بنده و نه فقیر و نه مریضی که نمیتواند
سوار شود و نه بر کسی که راه بر او مسدود باشد و هر یک از مسائل تفصیلی دارد در کتب فقهیه
علما معنون است هر گاه زیاده برین خواهی مطلع شوی بآنجا رجوع کن فانما شرحنا لمن کان
له قلب ... ثانیا ذکر حضرت عزت در ظاهر کعبه پاک کرد و در باطن کعبه اساس دلها و دلها در سینه
مثال کعبه است و دیگر آنکه کعبه از احجار است این کعبه از اسرار است آنکعبه مطاف خلایق است

اینکعبه مطاف الطاف خالق است آن کعبه قبله خلق است این کعبه قبله حق است آنکعبه بنای
ابراهیم است این کعبه بنای کریم است آنجا عرفات است اینجا عرفات است آنجا مروه و صفا است
اینجا مروت و وفا است آنجا مقام خلیل است اینجا مقام لطف جلیل است آنجا چشمه زمزم است اینجا
درج دمادم است انکار کن ... اینجا کوثر معانی است آنجا حجر الاسود است اینجا اسرار
موید است آنجا منزل ... و مناسک اینجا ... و اصطفا است همچنین کعبه مقدس کردن شهر
سینه دوستان ساخته و پرداخته در جنة المأوی و فردوس اعلی نیابند آن بهشت خوش
چنین این بهشت است ... اگر آن بهشت قرارگاه ثواب است این بهشت باغ نظرگاه ثواب و تماشا
گاه ثواب است پادشاه ... آن بهشت اندیشه این بهشت بالیده جلیل آن بهشت در ... و کلّه این
بهشت ... آن بهشت را جنان خوانند و این بهشت را جنان گویند جیم آن بهشت بخفض است
که دون ... و جیم این بهشت بنصب است که منظر حق تعالی است آن بهشت بر اسما ... است
بنیاد آن بر ابد ... ساختند و این بهشت که در درون انسان است ... بر ازل انداختند اگر اینجا
حور و قصور نه بینی انجا هم نه بینی اگر اینجا شراب طهور ننوشی انجا هم ننوشی اگر اینجا حق تعالی را نه بینی
بدیده دل انجا هم نه بینی ... حسن و جمالی دیدیم همچو خورشید که در آب زلالی دیدیم
... طبیعت حیوانیت ... آنکعبه وصال ... منزل
هیچی معروف ... تا چند معتکف زاویه انک لفی ضلالک القدیم باشی و تا کی دست در گردن
... ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم ... نعیم دنیوی در جوار
شیطان آرام گیری بیا از سر هوا و هوس برخیز و دامن جد و جهد در آویز این بندها و علاقه ها
... شکن و زن و فرزند را وداع کرده خانمان را در هم زن و ... بقصد توجه
قدم در راه نه و از عندلیب پاک صدای انی ذاهب الی ربی سیهدین در عالم وجود در ده ...
نفس ... و با احرام گاه ... غسل کن و از لباس بشریت مجرد شو و احرام ...
... در عرفات معرفت ... و بجبل الرحمة عنایت دست بگیر و قدم در حریم حرم قرب ... در
مشعر الحرام مودت ... و از انجا بمنای تمنای ... کن و نفس بهیمی را در ان ... قربانی
کن و آنگاه رو بکعبه وصال ... و چون بکعبه مراد رسیدی طواف کن

161

یعنی گرد آن گرد و با حجر الاسود که الحجر یمین الله بل که القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن عهد را
تازه کن و از انجا بمقام ابراهیم آی یعنی مقام روحانیت خلت و از انجا دو رکعت نماز در آن مقام
بگذار یعنی از برای بهشت و دوزخ عبودیت ما را مکن پس بدر کعبه وصال ما آی و چون حلقه در را
بدست ... و آنکه خوف و حجاب از خودی خیزد ... در کتاب ...
الواعظین و غیر آن از کتب معتبره روایت کرده اند و ملخص مضمون آن این است که روزی جناب مستطاب
امیر المؤمنین بجهة بعضی از حوائج خود بمکه معظمه رفته بود نا اعرابی را دید که بپرده کعبه چسبیده
بود و چهار هزار درهم از خدا میطلبید ... حضرت پیش رفته فرمود ندای اعرابی
چه میگوئی گفت تو کیستی من حاجت خود را بهر کس نگویم حضرت فرمود منم علی ابن ابیطالب گفت انت
و الله بغیتی و بک انزلت حاجتی بخدا قسم که حاجت من از تو برمی آید فرمود بگو حاجت خود را ای
اعرابی گفت هزار درهم میخواهم زن تزویج کنم و هزار درهم دیگر میخواهم که قرض خود را بدهم
و هزار درهم دیگر میخواهم که خانه بخرم و هزار درهم میخواهم که با آن زندگی کنم آن حضرت فرمود که قد انصفت
یا اعرابی اذا خرجت من مکة فاسئل عن داری بمدینة الرسول یعنی انصاف دادی ای اعرابی و زیاده
طلب نکردی و چون از مکه بیرون روی بمدینه رسول خانه مرا بپرس که من حاجت ترا بر آورم پس آن
اعرابی هفته دیگر در مکه اقامت کرد در طلب آن حضرت بمدینه آمد و در کوچه های مدینه فریاد کرد
که من یدلنی الی دار امیر المؤمنین کیست که راه نمائی نماید مرا بسرای امیر المؤمنین در آن وقت
هادی طریق هدی ... امام حسین علیه السلام با وجود ... تو را راهنمائی
میکنم ... بسرای امیر المؤمنین اعرابی گفت من ابوک کیست پدر تو گفت شاه مردان و شیر
... شیر جهاد کننده در میدان ... اهل عدوان ... جان ...
سید امین ... مظهر عجائب و مظهر غرائب مطلوب کل طالب
امام المشارق و المغارب ... علی بن ابیطالب سید الوصیین جناب امیر المؤمنین گفت من امک
مادر تو کیست فرمود امی الزهراء بنت المصطفی مادرم زهره ... سید انبیا واسطه قلاده
صفوت ... عصمت و طهارت ... جمال علم و حکمت نقطه مطالب و مفاخر ...
... از جیب بهشت سر بر زده ... صحیفه ... بوسته ما ...

سادات ومنبع سعادات ومجمع جميع خيرات ومبرات انسيه حوراء بتول عذراء يعني بنام فاطمه زهرا
سلام الله عليها گفت حبيبت كيست گفت رسول خدا خاتم پيغمبران امد وصدف شرف خليل وميوه
شجره ثمره اسمعيل بن ابراهيم ... مصباح تهليل وتجليل ... عرش جليل ... حضرت اكرم نام
محمد بن عبد الله گفت جدت كيست فرمود خديجه كبري بنت خويلد گفت برادرت كيست گفت
پاره تن مصطفي وجگر گوشه مرتضي وسرور سينه زهرا وقرة العين خديجه كبري ابو محمد حسن مجتبي
اعرابي گفت فقد احسنت الدنيا بطونها بدرستي كه كامل ... شد ... بحق ... بابن نبي
كردار ... بخدمت امير المؤمنين ومعروض دار كه اعرابي كه ... حاجت كنار ... كرده بودي
بود ايستاده پس حضرت امام حسين امدند واعرابي را بامير المؤمنين عرض كرد حضرت فرمود يا
فاطمه هل عندك شئ يا كلة الاعرابي يا چيزي داري كه اعرابي بخورد فاطمه گفت اللهم لا بار پروردگارا
ميدان كه فرزندان تو كريم عالميان وپادشاه مؤمنان نعلين پوشيدند وبيرون آمدند و
باحضار سلمان فرمان دادند چون سلمان حاضر شد فرمودند يا سلمان باغستاني كه جناب
رسول خدا تو براي من درختان را بدست مبارك خود غرس نموده از براي تجار عرض كن سلمان
انجه بقدر را بدو وارده درهم فروخت وزرها را اورد با سلمانان امير المؤمنين براي ... حسنين
باقي ... چنين كاري نيكي ... كه بلكه مال سادات را ... العرض حضرت
بنا بر وعده چهار هزار درهم را با عرابي داد وچهل درهم علاوه داد بجهة خرجي راه ... بقيه
كه سيد هي با ... علاوه هم چيزي ... خلف وعده كني وفراموش كني پس ... مدينه جزوار
شدند تر وحضرت ... كردند وباقي درهم را قسمت با ايشان داد چون بخانه خير النساء
پيش آمد وعرض كرد كه يا زوجي باغ را كه ميدم درختان او را غرس نموده حضرت فرموده ...
فروختم بچيزي كه بجنب دنيا واخرت از آن بهتري نيست حضرت زهرا دعا كرد پس پرسيد كه قيمت
ان چكردي فرمود دادم بيتيمهائي كه حيا كردم كه ايشان را بخواري سوال ... حضرت فاطمه عرض
كرد كه من گرسنه وحسنين گرسنه بكيد درهم براي ما نبود ... دست ... كه دو دامان على كرفت اي
مسلمانان جبرئيل فرمود ... عرض كرد يا رسول الله در باب فاطمه ... كه نزد اميري ... دامان
على اكبري جناب پيغمبر بتعجيل آمد وفرمود يا فاطمه دامان على را رها كن كه نور امير است ... على را

بكري جناب پيغمبر بتعجيل آمد وفرمود يا فاطمه دامان على را رها كن كه تو امير نيست كه دامان على را بكيري
ايسلمانان ايا عمر بن الخطاب را مير است كه ... على افكند ... ستمهاي على ...
وجناب سيد ... باحوالي ... تمام ... زوجه اش فاطمه را ... وحسن نام فرزندش
سقط نمايد پس حضرت امير از خانه بيرون آمد جناب پيغمبر بعد از آن بخانه فاطمه رفت ...
درهم سوي ... بفاطمه داد كه على براي ايشان طعام ... چون على ... حضرت فاطمه ...
حاضر كرد ... حسن ... آمدند كه طعام ... ايشان راه مردي را
ديدند ايستاده ميگويد كه من يقرض الولي الملي كه قرض ميدهد بخدا ...
... مال ... پس حضرت امام حسن ...
ازنباء ... خواهد نمود پس ... بامام حسن ... فرمود يا بني اعطه الدراهم يعني
اي فرزند ... كه اي ... حضرت امام حسن ...
فرمود ... حضرت ... شدند كه ... براه با اعرابي ... گفت
يا على اين ناقه از من بخر حضرت فرمود كه ليس معي ثمنها يعني قيمت او را ندارم اعرابي گفت من مهلت
ميدهم تا بهم رساني فرمود بچند عرض كرد بصد درهم فرمود اي حسن بگير ناقه را حضرت امام حسن
گرفت مهار ناقه را وروانه شدند اعرابي ديگر ... عرض كرد ميفروشي اين ناقه را يا على
براي چه ميخواهي گفت سوار شوم ... فرمود ... سوار ...
فرمود ان تشكها فهي لك بلا ثمن يعني اگر ...
سواري نداريم ... يكي ... تا سوار شويم ... اعرابي گفت قيمت او را
با خود دارم بچند ميخري فرمود بصد درهم عرض كرد ... درهم ميخرم حضرت فرمود
حسن بگير درهم را وناقه را بده پس امام حسن درهم را گرفت وناقه را تسليم كرد پس حضرت ...
نا فروخته ... كه صد درهم ... حضرت فرمود جناب رسول را ديدم ...
قبل از آن نديده بودم ... حضرت رسول تبسم كرد وفرمود يا ابا الحسن اعرابي ...
ميطلبي گفت اري بخدا قسم بابي انت وامي حضرت فرمود كه يا ابا الحسن ...
جبرئيل بود ... ميكائيل بود ... درهم از نزد رب العالمين

بود كه ... اي مسلمانان ...
دختر ... سوار ... ميكنند ... خدا ... لعنت كن ...
كه دختر ... ميكنند ...
اين مجلس ... الا لعنة الله على القوم الظالمين مجلس سيزدهم
در ... شرح ...
تصريح وتلويح ... بسم الله الرحمن الرحيم سبحانك اللهم وبحمدك
يا من خلع ... القوم الذين ظلموا ... على ... واسأل ... الذين كفروا و
هموا على اطفاء نوره ... الذين سعوا ... وكادوا كيدهم ومكروا
مكرهم وعندوا ... وفعلوا ما يمكن لهم وسموا الحسن ... وقتلوا الحسين ... و
... الحسين ... عليهم ... وكانت ...
... على ... الرسول و ...
... الناس ... فابى الله ...
... الاعلى ثم ... الله ان ...
... الله ... اعطاهم ... الكوثر وجعل شانئهم هو الابتر ...
شرف محمدا ... الكتاب ... لا ... هذه
الاشياء ... الا ... الطاغي ...
... اللهم ان تعذب ... الذين ...
رسولك وحاربوا اولياءك ... الكفر ...
... الذين امروا بطاعتهما واعرضوا عن الثقلين الذين امروا بالتمسك
بهما ... الكتاب والسنة وقتلوا ... العصمة ...
لنا ... اللهم
... الغادرة والاتباع ... والعن صغيرهم وكبيرهم ...
... الذين ...

يبطل القاطع وارهم ... اللامع ... بالعذاب ... وعذبهم عذابا
نكرا ... الكال ...
قتل ابن بنت نبيك ... كما حدث ...
واقطع ... كما قطعت ... العذاب والتنكيل وامطر عليهم حجارة
من سجيل ...
الذين ... النار ... من جميع الكفار والفجار ...
... وليه ... الحسين المظلوم الشهيد والسبط ...
السعيد اسير الكربات وقتيل العبرات ...
جميع الناس ... الدنيا ... بالارذل الادنى
وشرى ... بالثمن الاوكس ...
من عبادك اهل الشقاق والنفاق ... النار ...
... اللهم فالعنهم لعنا وبيلا وعذبهم عذابا
اليما والعنهم ... كل ملعون ... كل مطعون ...
... في كل لحظة ...
وصل اللهم وسلم على عترة نبيك ...
الزاكية المباركة ... قلوب شيعتهم ...
واولياءك اللهم ... يا من لا يملك كشف الضر الا
هو ... بعد
المحول ... وما مول فانك اصدق الصادقين واحسن المجيبين اما بعد فقد قال الله
تبارك وتعالى في محكم كتابه الكريم ... اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم
فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام ومن يرد ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا
كانما يصعد في السماء كذلك يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون يعني هر كس كه اراده كرد خدا او را

هدایت فرماید و توفیق دهد گشاده میگرداند سینهٔ او را از برای قبول کردن دین اسلام و احکام آن
و هر کس را اراده کرد خدا که لطف و توفیق از او بردارد بسبب قبول نکردن حق و ضلالت و گمراهی را سینهٔ
او را تنگ میگرداند تا آنکه دل خود بر بندد گوییا از شدت تنگی حرجی هویدا و اضطراب بالا بر
داری چند تزریع میکند که در تحت امکان او داخل نیست و قدرت بر آن ندارد از قبیل
بالا رفتن و این در سورهٔ مبارکهٔ انعام است [illegible] و کلمات [illegible] تا عارف شوی
ما ذکر بالطمن گاهی بصدر و گاهی بقلب و گاهی تعبیر میشود و متعلق باعضا [illegible] گاهی تعبیر بروح و گاهی
بنفس ناطقه و گاهی عقل و گاهی چیزهای دیگر میکنند اینها اگر چه ظاهرا متعدد میباشند متعدد نیستند
که فی الحقیقة دو شی باشند بلکه گوییا یک چیزند [illegible] است ولکن
معقول ما قاصر است و [illegible] تا قدر [illegible] واجب حدیث که مصرح است یعنی
و مشعر بآن است ذکر نکنیم فی الجمله کشف معنی شرح صدر نکرده چنانکه خدا فرموده در سورهٔ زمر
در آیهٔ [illegible] فرموده است أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ
قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ حاصل معنی ظاهر باعتقاد مفسران آنکه آیا کسیکه خدا
سینهٔ او را باسلام و ایمان مشروح و مفتوح و منور کرده مانند کسی است که سینهٔ او را تنگ و
تاریک و قلب او قاسی است پس وای بر دلهای قساوت دارنده که در ضلالت و گمراهی هویدا باشند
پس شرح صدر بمعنی نورانی شدن دل است و شاهد بر این معنی حدیثی است که از حضرت رسول ص پرسیدند
که شرح الصدر ما هو یعنی گشادگی سینه چه چیز است فرمودند که نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ
فَيَنْشَرِحُ صَدْرُهُ وَيَنْفَسِحُ یعنی نوری است که خدا می‌اندازد در دل مؤمن پس [illegible] و گشاده
میشود عرض نمودند که هَلْ لِذَلِكَ أَمَارَةٌ يُعْرَفُ بِهَا یا علامتی هست که ما بآن علامت صاحب [illegible]
را بشناسیم فرمودند بلی العلامة الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالتَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالِاسْتِعْدَادُ
لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْمَوْتِ میل کردن بسوی خانهٔ آخرت که خانهٔ جاوید است و پهلو تهی کردن از
خانهٔ دنیا که خانهٔ غرور و فریب است و مستعد شدن برای مردن پیش از آنکه مرگ بیاید و در مجمع
وارد است که [illegible] إِذَا دَخَلَ النُّورُ الْقَلْبَ انْفَسَحَ الْقَلْبُ وَاسْتَوْسَعَ قِيلَ فَمَا عَلَامَةُ ذَلِكَ
یعنی فرمود رسول خدا ص که [illegible] هر گاه داخل شد نور در دل گشاده می‌شود دل و وسعت بهم

منه

زعم الانابة الی دار السرور

الانابة بالنون

ابوذر گفت چه چیز است علامت آنکه الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالتَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالِاسْتِعْدَادُ
لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ و از جمله اشخاصی که متصف باین صفات بوده‌اند بعد از انبیا و اوصیا و
خالص دوستان خدا یعنی حارث بن مالک بن نعمان انصاری بوده است و کلینی در کتاب
کافی حدیث را باین مضمون از حضرت صادق آل محمد ص روایت کرده که حضرت رسول ص در صبح نماز
رو بحارث کرده دیدند که سرش را از خواب [illegible] میرباید و رنگش زرد و بدنش ضعیف و چشمانش
[illegible] فرو رفته حضرت احوال پرسیدند که كَيْفَ أَنْتَ يَا حَارِثُ یعنی [illegible] عرض کرد مؤمنا
حقا صبح کرده‌ام در حالتیکه مؤمنم بحقیقت و یقین [illegible] حضرت فرمود لِكُلِّ شَيْءٍ
حَقِيقَةٌ فَمَا حَقِيقَةُ قَوْلِكَ از برای هر چیزی حقیقتی است حقیقت سخن تو از کجاست عرض کرد
که بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ [illegible] أَعْرَضَتْ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا فَأَسْهَرَتْ لَيْلِي
وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرِي وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ الرَّحْمَنِ قَدْ وُضِعَ لِلْحِسَابِ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ
يَتَزَاوَرُونَ فِي الْجَنَّةِ وَكَأَنِّي أَسْمَعُ عُوَاءَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ یعنی پیوسته محزون [illegible] و نفسم
بی رغبت شده از دنیا و شب را به بیداری بسر کرده‌ام و روزم بر تشنگی [illegible] و گویا
می‌بینم عرش خدا را که برای حساب گذارده‌اند و گویا می‌بینم اهل بهشت را در بهشت بزیارت یک
دیگر میروند و گویا میشنوم صدای نالهٔ اهل جهنم که از شدت عذاب [illegible] ناله
میکنند حضرت فرمودند عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ این بنده‌ایست که خدا دل او را بنور ایمان
روشن ساخته پس عرض کرد که یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من کند پس
حضرت دعا کرد [illegible] در راه خدا جهاد کرده تا شهید شد
چنان بوده‌اند عابدان پیشتر [illegible] که حاکم [illegible] ظاهر انسان و اگر عبارت از جسم
[illegible] پوست است و باطن انسان که عبارت از نفس ناطقه و روح است [illegible]
[illegible] تفاوت ما بین [illegible] چنانکه در اجسام
[illegible] معلوم [illegible] که ظاهر آدمی انسان [illegible]
هم یکسان [illegible] که ظاهر انسان که عبارت از جسم و پوست است
غذا میخواهد و لباس میخواهد و در وقت چرکین شدن حمام و صابون میخواهد و در [illegible]

چیز و در وقت بیماری دوا و در وقت تاریکی روشنائی و بعد از زنده شدن بعد از مرگ
صور اسرافیل میخواهد و هکذا باطن انسانی لباس و غذا و حمام و صابون و چیز و دوا و صور
اسرافیل میخواهد اما غذای روحانی و لباس روحانی که عبارت از علم و معرفت و محبت حق
تعالی و بندگی و [illegible] و سایر تکلیفات شرعیه باشد باو ندهی هلاک میشود و هر گاه لباس تقوی
باو نپوشانی در سرمای زمهریر تلف [illegible] معاصی کثیف شد محتاج باب کرم دید که از عرق
خجلت [illegible] شده و صابون توبه [illegible] و چون بانواع مرضهای
[illegible] گناهان مبتلا شد محتاج بدوای روحانی است که عبارت از استغفار باشد
چون بامراض گناهان هلاک شد محتاج بصور اسرافیل [illegible] باشد از خواندن آیات
و احادیث که زنده میشود [illegible] هر گاه [illegible] لباس [illegible] و لباس تقوی در زیر آن
پوشیده عورت او که صفات رذیله او باشد [illegible] لباسی ظاهر است که صاحبان
بصیرت می‌بینند چنانکه معصوم فرموده‌اند که مَنْ تَعَرَّى عَنْ لِبَاسِ التَّقْوَى لَمْ يَسْتَتِرْ بِشَيْءٍ مِنْ
أَسْبَابِ الدُّنْيَا هر کس عاری باشد از لباس تقوی عورت او پوشیده نمیشود بهیچ چیز از لباس
و اسباب دنیا [illegible] هر گاه کسی اسباب دنیا ندارد فقیرش گویند در نظر اهل دنیا
و در باطن هر کس علم ندارد و کمال ندارد و فقیر است و بیچیز است [illegible]
[illegible] اسباب ظاهری [illegible] اهل بصیرت [illegible] چنانکه
خدا فرموده در سورهٔ روم واقع است يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ
غَافِلُونَ [illegible] مرویست از حضرت امیر
المؤمنین است که لَيْسَ الْجَمَالُ بِالثِّيَابِ تُزَيِّنُهَا إِنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ و بعضی از صلحاء
از پیراهن [illegible] و بعضی از صلحاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هشت روز یکمرتبه حمام [illegible]
[illegible] سال یکمرتبه [illegible]

از خود دور و غیبت و خود را خوشبو و معطر میسازید و حضرت عیسی فرمود براستی میگویم چه فایده
دارد که ظاهر شما صحیح و باطن شما فاسد و بدنهای شما خوش بو و اندرون شما بدبو باشد از
اخلاق رذیله و چه نفع دارد پاکیزگی پوست بدن شما هر گاه دلهای شما بلوث گناهان ملوث
باشد و در حدیث است که چون میت را بجنازه داخل کنند چهل سؤال از او کنند از آنجمله آنکه ای پسر
ادم ظاهر خود را که منظور نظر خلایق بود زینت کردی بانواع زینتها و باطن خود که منظور
نظر خالق بود این چنین بی زینت کردی بانواع [illegible] و چرکین و کثیف گذاشتی و چونکه
ظاهر است که انسان صاحب دو جنبه است جنبهٔ روحانیه و جنبهٔ جسمانیه بجنبهٔ اولی مناسبت
دارد با روحانیین از ملائکه و ارواح مقدسهٔ طیبه و بجنبهٔ ثانیه شباهت دارد بسباع و انعام
ادمیزاد [illegible] و از حیوان [illegible] این سو [illegible] از این [illegible] میل
آن سو کم از آن پس انسان [illegible] نفس خود را از صفات رذیله و اخلاق
ذمیمه [illegible] و انسان
و این [illegible] و کلب [illegible]
[illegible]
محتاج است بغذای روحانی که عبارت از نماز و سایر تکالیف و علم و معرفت باشد و چنانکه
امراض جسمانیه مهلکات جسم است همچنان امراض روحانیه از قبیل اخلاق رذیله و معاصی
فاحشه مهلکات روح‌اند و [illegible] تذکیه حاصل شود برای او علم و معرفت
زیرا که علم حقیقی نوع عبادت قلب است چنانکه صحیح نیست نمازیکه عبادت ظاهر است مگر بعد از تطهیر
ظاهر از نجاسات ظاهره پس صحیح نیست عبادت باطن مگر بعد از تطهیر باطن از نجاسات باطنه
که عبارت از رذایل اخلاق باشد و چگونه چنین نباشد که فیض انوار علوم بر قلوب نیست مگر
بوساطت ملائکه و حضرت رسول ص فرمود که ملائکه داخل نمیشوند در خانه که سگ در آن باشد
و ظاهر است که دل خانهٔ خداست قلب المؤمن بیت الله و هر گاه دل مشحون باشد بصفات خبیثه
و اخلاق رذیله که هر یک بمنزلهٔ سگی است [illegible] چگونه داخل میشوند در او ملائکه [illegible]
دارم [illegible] اجسام ایشان چون ناخوش شود [illegible]

ترك همه اشیا الذیذ میکند و برای دفع مرض معود کردن صحت ولکن چون روح ناخوش شود بعد
از چندین وقت بمعالجه ان میکوشد بلکه در مدت چندین سال بمعالجه و مداوای ان نپرداخت و دو
اطاعت طبیب الهی تحصیل سعادت سرمدیه و بالجمله چون چشم یا گوش یا عضوی از اعضا ناخوش
شود فورا بمداوای ان میکوشد که چشم ملک تا ریك بالا میرند اما چشم باطن که حق را نبیند
و گوش دل که حق را نمیشنود بسیار ناخوش است هیچ بمداوای ان نمی پردازند و در فصل خزان
هر بنای شهر میکنند یا خادم الجسم کم تشقی بخدمته وتطلب الربح فیما فیه خسران اقبل علی النفس
واستکمل فضائلها فانت بالنفس لا بالجسم انسان حق تعالی سلکی را امر نموده که هر روز بخلق
حرف بگوید یا لیت هذا الخلق ما خلقوا ای کاش که ایجاد خلق نشده بودند ولیتهم اذ خلقوا علموا لما ذا
خلقوا ای کاش در این وقت که خلق شدند میدانستند که از برای چه خلق شده اند ولیتهم اذ علموا
لما ذا خلقوا عملوا بما علموا ای کاش که چون دانستند که از برای چه خلق شده اند عمل میکردند با نچه
دانستند ولیتهم اذ لم یعملوا بما علموا تابوا مما عملوا ای کاش که چون عمل نکردند با نچه دانستند توبه
میکردند از انچه عمل نکرده اند ایعزیزان حق تعالی جمعی از مریضان صحیح نما و کوردلان باطن فاسدان
بی مداوا و جمعی نادان بیهوش و کندم نمای جوفروش را در کلام ساطع النور نعت فرموده که
در دلهای ایشان مرض است که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و کوری و کری و لالی چند ند
کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء و نداء صم بکم عمی فهم لا یعقلون بلکه جزب و کلوی جهنم
برای جهنم مخلوق شده چنانکه حق فرموده که لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب
لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام
بل هم اضل اولئک هم الغافلون ادمی زاده طرفه معجونی است از فرشته سرشته و از حیوان
که گر کند میل این شود کم از این ور کند میل ان شود به از ان و هرگاه بدن مریض شود از غذای لطیف
و لذیذ و بوی ان متاذی است و همچنین روح و نفس چون مریض شد از غذاهای لذیذ چون علم
و معرفت که از ایات و اخبار مستفاد است متاذی است یجعلون اصابعهم فی اذانهم کویا انگشت
بگوش دل میزنند که نشنوند و دیگر مریض را غذاها قوی لست قبل از شنیدن چون ان موجب زیادتی
مرض میشود و همچنان باطن را اول باید تنقیه نمود از صفات رذیله و اخلاق خبیثه و بعد ایات و اخبار

کر بمنزله غذاهای معنوی برادر خوانید چنانکه خواجه نصیر الملة والدین در شرح بر اشارات فرموده
ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا وکفرا اگر بعقول حق اجرا ظهار حاصل شد بعل
خدا مطعش شود هرگاه میخواهی که بفهمی که روح تو ناخوش است در حمام از برای پادشاه تعطیم فلان
اغا و فلان بیاورید لذت می برید و اما از صدای واعظ بروایات و ایات محظوظ و ملتذ نمیشوی
این دلیل بر مرض روح و مریض بودن اوست اگر روحش ناخوش نیست با اسم محبوب که میرسد
بی اختیار بیشود و چنین لذت می برد که از خود بیخبر میشود چنانکه حضرت ابراهیم بود پادشاه عالم
چهار چیز با ابراهیم عطا کرده بود دل و تن و مال و فرزند هر چهار را در راه خدا و فدا کرد مال
بمهمان داد و فرزند بقربان و تن با تش سوزان و دل بخدا وند عالمیان داد در خبر است که
حضرت ابراهیم را مال بسیار بود چندان که سفر داشت چهار هزار سبان و صد هزار رسك
کله و بروایتی چهار هزار سك کله در کردن هر سکی طوقی بوزن یکمن طلا بود و چهل هزار کو سفند
شیرده داشت ومن الخیل والجمال ما شاء الله از اسب و شتر انجه خدا خواهد فرشتکان گفتند
که از برای این بنده مطیع است که وی را این قدر نعمت است پادشاه عالم خواست که با یشان نماید
که طاعت و عبادت وی نه از برای مال و نعمت است جبرئیل و میکائیل را گفت که با واز خوش
مرا یاد کنید در مشعر الحرام شنید که جبرئیل و میکائیل ذکر با و از خوش نام مبارک خدا را بردند
بروایتی سبوح قدوس ربنا الملائكة والروح و بروایت اخوند کاشی سبحان ذی الملك والملكوت
سبحان ذی العزة والجبروت والعظمة والجود ابراهیم شنید همه اعضا و جوارح آواز شنیدن
نام دوست در حرکت در آمد و فریاد بر اورد که این کیست که نام دوست میبرد تا مال و جان فدا
وی کنم ابراهیم از چپ و راست نگاه کرد شخصی بر بالای سر خود ایستاده بود پیش وی دوید گفت
تو بودی که نام دوست من بدین خوشی یاد میکنی گفت یکبار دیگر یاد کن تا من ثلث گوسفند
بتو دهم و بروایت فاضل کرمانی گفت اعیداها ولك نصف مالی یعنی هرگاه این کلام را اعاده
کنید نصف مال من از شما باشد و باز بر بود و اعیداها ولك نصف مالی وولدی وجسدی
یعنی یکمرتبه دیگر اعاده کنید نصف دیگر مال من از شما باشد و فرزند و جسد من از شما باشد و بروایتی
کاشتی که چون هیچ ندارم خودم از آن شما باشم یکمرتبه دیگر نام دوستم یاد کنید پس ملک در جواب

اعیداها

صدا لبیك کردند که هذا هو الکریم هذا هو الکریم پس ملك صدای منادی را شنیدند که اتخذ الله ابراهیم خلیلا
مرافق خلیله اگر او با سا چنین است ما نیز با او چنینیم و بروایت کاشی وره گفتند ای ابراهیم ما را
بگوسفندان تو احتیاج نیز ولکن ملکه ایم خدا ترا با متحان دوست جونکه فرشته است و جای آن
دار یکه تر او دوست خود بگیرد زیرا که در دوستی صادق و در طاعت مخلص و در عهد و فادار و
در دریوش کل نیکو کار خدا ما را شیرین حلا و ردنده دل و در و روش دل بدارد و لذت نفس حیوانی باب
و علف است و لذت نفس ناطقه بترك اب و علف است اگر لذید ترك لذت بدانی نه کر لذت
نفس لذت نخوانی و در حدیث است که لذة اللئام فی الطعام ولذة الكرام فی الاطعام یعنی
لذت لیمان در خوردن است و لذت کریمان در خورانیدن است و واضح است که لذت روحانی
بیشتر است از لذت جسمانی چنانکه عذاب روحانی سخت تر است از عذاب جسمانی و چون روحانیان
روح ملکوتی ایشان غالب است و روح جسمانی چون بنماز و عبادت میرسند در از قرة العین
میباشد که فرموده جعلت قرة عینی فی الصلوة اما تو میدانی که روح جسمانی ایشان هوی نزاکت
چون بنماز میرسند میفتد تو بی چیز های بدان و ند و خدا فرموده است فاذا قاموا الی الصلوة قاموا
کسالی و چون بغذای جسمانی رسند هفت روده پر کنند ای انکه زجان بنده فکر بدنی از شوق
عبادت نه از حق سخنی تو لذت بدنی چه میدانی چیست کا نحت غذای روح و تو جلد تنی اما
روحانیان چون بعلم و معرفت میرسند و مسئله میفهمند یا بعبادت و بندگی میرسند از یاد پادشاه
خود میدانند تخت عزت نکیه بر لطف عذای کردن است بندگی کردن خدا را با پادشاهی کی دهند
غرض چنان لذت میبرند که از اضطرابهم یاد لبن الملوك وابناء الملوك عن هذه اللذات یجا بد
پادشاهان و پسران پادشاهای ایشان از این لذات و گویند هر یك نفس که سر زند از تن یاد
دوست باان کلام شاهی عالم برابر است ای برادر در این سفر و دور و در از احرت بیزاد و راحله
رفیق نتوان رفت از علم و عمل و تقوی و سداد و انکمالات مرتبست بعضی بر بعضی چنانکه در سفر
صوری تا قطعه مقدم ملکی نقطعه متاخر نمیرسی همانطور این سفر صفات حمیده و اخلاق سعیده
که مقامات روح است از هر یك بدیکری که موقوفانست منتقل شو بمثل بریح منزل بمنزل که منزل
اول اکاهی است و منزل دویم توجه است که مقصد اقصی است و سیر در این راه بدون تعبد و مجاهده

و همت کاشتن و قطع این منازل بمجاهدات و ریاضات نفس بتحمل تکالیف شرعیه از فرایض و سنن
و اداب و مراقبه و محاسبه نفس انافانا و منقطع کردیدن بحق و قطع نمودن علایق دنیا میشود و توشه
این سفر تقوی است و مراد از تقوی قیام نمودن باوامر خدا و پرهیز کردن از نواهی آن مولا است
از روی بصیرت تا دل بنور خدا و تکالیف حضرت اله منور شود و مستعد فیضان معرفت شود
واتقوا الله ویعلمکم الله سفر صوری تا قوت بدن نان را معاصل نشود قطع مسافت نتواند کرد
و همچنین مسافر معنوی تا بتقوی و طهارت شرعیه ظاهرا و باطنا قیام ننماید در روح وی علوم
حقه تقویت نشود و هدایت ایمانیه کلیه که ما بین زمین و اسمان است نتواند طی کند پس سعی کن که تو
سوی که تو ان سفر بالا روی هشت بالای اسمانها است دکاهی روح چنان قوی میشود که در قلعه
خیبر را که سه هزار من است میکند که والله ما قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة ولا بحرکة غذائیة
ولکن ایدت بقوة ملکوتیة ونفس بنور ربها مضیئة و گاهی جسم را بر میدارد و یك چشم بر هم
زدن بر و اسمانهای هفتگانه بیشوی که ر اندر سفر صوری کسیکه راه نداند بمقصد نمیرسد و هم
چنین کسیکه در سفر معنوی بصیرت در عمل ندارد بمقصد نمیرسد العامل علی غیر بصیرة کالسائر
علی غیر الطریق لا یزیده کثرة السیر الا بعدا سفر صوری با راحله ضعیف و توشه کم نتوان رفت هم
چنین در سفر معنوی هرگاه توشه کم باشد مشکل بمقصد توان رسید و رفیقان این راه علماء
و صلحاء و عباد و سالکانند که معتد و معاون یکدیگرند وای زاهدان در دنیا اگر فقد کی مات
این دنیا علی مرتضی در باره او نفرموده که دنیا کم اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم نقل
کرده اند که مرد فقیری عاشق دختر یکی از اغنیا شد گفتند درس بخوان در کمالی بهم رسان تا دختر
خود را بتو بدهد از فقیر بعد از تحصیل علم بخلیفش کردند که بیا این دختر را خواستگاری کن در جواب
گفت نمیخواهم ای برادر من چه قدر جاهل و بی غوری که دنیای پیره و شوکر میرسی چون بتری
دهیت با مور اخرت رسید چون مرده در کوری دران صاحب هوش و گوش و در این بیهوش
و بیهوش مده بین مادر حیرانت و در یاد کردن مسائل و طلب اخرت سرگردان در روه دین چون
خزانك امدی خالك بر فرقت چه بی رنگ آمدی درو و آن موشکافی بشی در وه این کندفهم احمقی
بلکه در دنیا و لخون ضد هم اند هر قدر یکی از اینها نزدیك است یکی از دیگری دور میشوی چنانکه

ملالت میکند بران براهین حکمیه و شواهد ذوقیه وادله سمعیه پس حرکت ونقل وتحلی کرده
تبدیل میکند بسوی ما عزور دعوو میکند واورا از بهجت وسرور بعید ... مردم کیست که
حقیقت دنیا واخرت وتضاد ایشان را دانسته باشد که عمر خود را در طلب دنیا واصلاح امر معاش
وکمان کند مخلد بودن خود در دنیا یحسب ان ماله اخلده وشاهد بر اینکه طلب کردن دنیا واخرت
باهم تضاد و جمع ان ممکن نیست انست که منقولست که بعضی از علما گفتند که چرا علم شریعت تعلیم
نمیکنی گفت من سه مسئله از ان تعلیم کرفته ام وچون از عمل کردن ان فارغ شدم دیگر تعلیم خواهم
کرفت یکی از کتاب نکاح وهو ان الجمع بین الاختین حرام وازین که جمع میان دو خواهر حرام است
پس گفتم دنیا خواهر اخرتست پس میان ایشان جمع نمیکنم ودویم از کتاب طلاق وان اینست
که مطلقه پیغمبر حرامست بر امت او ودنیا مطلقه پیغمبر است پس حلال نیست این از برای من
که تزویج کنم مطلقه او را سیم از کتاب بیع وهو ان الحنطة بمثل بمثل فالفضل ربوا وان
اینست که گندم بگندم تابع عوض میکنی برابر باشد ربا است وحرام است هرچه
زیاد از قدر ضرورت طلب دنیا میکنی ربا است از خوردن آن بلکه باید صرف طاعت و بندگی
کنی تا ربا نخورده باشی حب دنیا است محبت مال ومال وجاه واعتبار در ان دلیل از کتاب خدا
وسنت رسول خدا میخواهی بسیار است از انجمله فرموده خداست یا ایها الذین امنوا لا تلهکم
اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون یعنی باید باز ندارد
اموال واولاد شما شما را از ذکر خدا ومراد از ذکر الله در اینجا به نماز جمعه است ودر جای دیگر فرموده
انما اموالکم واولادکم فتنة یعنی اموال واولاد شما بکر فتنه ودر جای دیگر فرموده المال
والبنون زینة الحیوة الدنیا یعنی مال واولاد وزینت دو روزه دنیا است ودر حدیثی حضرت
پیغمبر فرموده حب المال والشرف ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل یعنی مال
وبزرگی میرویاند نفاق را در دل چنانکه میرویاند آب نبات را وبانجمله حریصان بر دنیا وغافلان
از عقبی هرگاه دنیا بایشان رسد بنهایت شوق وشعف دارند ولیکن چون بعد رسد افسرده
دل ودلمرده نعقبند ودر حدیث حجة الوداع است که حضرت رسول فرموده که از جمله علامات
قیامت انست که بازار ها کساد شود یکی بگوید نفروختم ویکی بگوید انتفاع نکردم ...

مدت خدا را میکشدای برادر چه قدر محزون ومتکبری برای نادادن از دنیا ولکن بکدر شده
کرا برای غذا دوح که عبارت از علوم وعبادت وعبر محزون نشوی وندامت و پشیمانی اما
کنی وچنانکه بدن تا از مرض استسقا که معدن انحطوات بار میکشد وورم مینماید هم چنین روح
بران مرض کبر وعجب وتجبر ومالوف بودن بوجوب بودن اخر وحدح هوا جهتها میکند که باد در روح
تا بجوشت اینها ... مینماید ... کند ... مثل الاغ چموش ... ومیبیند
طلبد کردن را دانست بگیرد و لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال
طولا از برای مذمت تکبر همین حدیث بس است که امیر المومنین فرموده که من اراد ان ینظر الی رجل من اهل
النار فلینظر الی رجل قاعد وبین یدیه قوم قیام یعنی هر کس بخواهد که ببیند مردی را از اهل
جهنم را پس ببیند که مردی نشسته وقومی در پیش روی او ایستاده مردی از اهل بلخ گفت که
در خدمت حضرت امام رضا بودم در سفری که بخراسان میرفتند پس سفره کشیدند پس حضرت
امر کرد که حضار او انهم بر سر سفره نشستند حتی غلامان سیاه و مرد بلخی میگوید که من عرض کردم
بفدای شما شوم کاش از برای غلامان جدا ابفرمودید حضرت فرمود که ساکت خدا
یکی ودین یکی وپدر یکی ومادر یکی وجزا باعمال است رسول خدا فرمود من بعد خود را
عقال میکنم وجامه پشم میپوشم ... سوم اینکه ... بر روی زمین طعام میخورم و
اجابت دعوت بنده کان میکنم ... خدا رسوا ... ساعی باشد برای من که بکنم از
من اعراض کند ... سلطان ... جواب گفت من بد ... چون
ازاد شدم ... هست مردم دنیا وجمع کردن دنیا ست وود مذمت دنیا ...
دنیو را انما الدنیا سبعة اشیاء یعنی دنیا شش چیز است مطعوم ومشروب وملبوس ومرکوب
ومنکوح ومشموم یعنی دنیا ... است ...
ووطی کردنیت ... فاشرف المطعومات العسل وهو مذقة ذبابة یعنی اشرف
مطعومات عسل است وان فضله حیوانیست که او را زنبور گویند واشرف المشروبات الماء
یستوی فیه البر والفاجر یعنی اشرف اشامیدنیها ابست ... واشرف
الملبوسات الحریر وهو نسج دودة یعنی اشرف پوشیدنیها حریر است وان تنیده کرم است واشرف

المرکوبات الخیل وعلیها قتل الرجال یعنی اشرف مرکوبات اسب است وبر اسب کشته میشوند مردان
واشرف المنکوحات النساء وهی مبال فی مبال یعنی اشرف نکوحات زنانند ونکاح برسانیدن بول
کاهی بول کاهی وان المرأة لتزین احسن ما فیها ویراد اقبح ما فیها ... نیکوتر
انچه در اوست زینت میدهد یعنی صورتش را زینت میدهد با اینکه قبیح ترین چیزی که در اوست وان
فرج اوست که فرج بدکو مردبرسانند واشرف المشمومات المسک وهو بعض دم اشرف مشمومات
مشک است وان چیز بازخون ... هست ... ولباس انات ...
اگر نقل عبارت از نان روزه گویند ... ووقت ... ایشان است ...
اصل همت ایشان نان روزه وتقوی ودیگر دربند غذا ولباس دنیا نیستند ...
غریبان الطریقة ... طریقه ... پیغمبر ... در این رفتار
کردار ... امیر المومنین ... وسنان ... داشتن ... های
کافران ومنافقان مردم را از اهدوف ورغبت ... مردم ... الناس علی
دین ملوکهم یعنی پادشاه وشاهزادگان وعلما ودانشمندان که محبت دنیا ... دارند
باز ... طلب کرده اید ... متاع دنیا در نظر ها ... وسخ
ان در ... دنیا را دید یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه
لذو حظ عظیم میگویند ... اگر ... سیاه میشود ...
هرگاه قلب ... علم واخلاق ... سیاه میشود یعنی ان نقطه سیاه میشود در ...
بعضیها بالمره سیاه میشود ... صاحب آن دل ... بیرون میرود وبصورت یکی
از حیوانات که اخلاق او را تحصیل کرده مسخ میشود مثل انکه غضب بر نفس او مستولی شد بصورت
سبع ودرنده کان ... اگر شهوت غالب شد بصورت خوک مسخ میشود ان الله لا یغیر ما بقوم حتی
یغیروا ما بانفسهم ... وحقایق ... صاحب بصیرت
حیوانیست ... بصورت یکی از حیوانات ... وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک
ما کنت منه تحید فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید وگاهی قلب ... اگر چه بدن
او ... است چنانکه خدا فرموده وما انت بمسمع من فی القبور یعنی ... انانرا

بر بعضای مرده ها تا چند چنین مرده باشی در قید تن چه مرده باشی ...
الله قفس بدن جان ... قفس ... خدا کی ...
سرمست باده خدا کی ... علی هذا عالم ... است وجاهل مرده است اگر چه راه رود هر که
باز کو خدا بجواب ... بیدار ... الموت
فرمود ... ولا تطلب به بدلا فالناس موتی واهل العلم احیاء والجاهلون موتی
قبل موتهم والعالمون فان ماتوا احیاء یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا اکثر اهل دنیا
چشمی دارند ظاهر بین ... همت ایشان دائم در طلب دنیا ست دلیل بر این حکایتی
که شخصی ... هزار تومان ... نود سال
بود ... مومنی ... العباده بود وگفت ...
روم ... کدام ... صلاح ... الحال ... سالهای
تمام ... بعد از ... شش ماه ... اخرت ... سفر اخرت
... اسباب سفر ...
اگر ... دستار ... سر ...
کر فکر ... جان ...
نو ... حکایت کرده که مرد دولتمندی بود در اصفهان
که سی هزار تومان دولت داشت ...
بود که ...
این بود کلمه او ... فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم تفلحون ای عزیز هرگاه دل ...
... مال ومتاع دنیا ... واگر ...
هیچ ... من ملک بودم وفردوس برین جایم بود
ادم آورد ... ای برادران ... عبادت
... برادر ...
ادم یشتغل بالله ولا یشتغل عمله یفرح بمصیبة فی دینه ویجزع بمصیبة فی دنیاه یعنی

مسکین و بیچاره و بیمار و مانند اینها اگر بیشمار دو عالمش کم بیشمار و مصیبتی و در عیشی هم غم بید نخوال
پیشود و مصیبتی بود و پناسش هم بر سد جزع میکند سائق بر این میشنیدیم که ظالم دشمن خداست و بوده
خواه بد ترین خلق است تارک الزکوة و تارک الحج و عامل دیوان در میان مردم انکه بنا بود و تحت
مردم بدرس و طلب علم و حضور و مجلس وعظ بود و حالا از بسکه مردم دنیا پرست شده اند ظالم
دشمن خدا نیست و مردم سعی میکنند که زانو بزانوی ظالم بنشینند و دختر ظالم بسید هند و دختر ظالم
ایشان را میگیرند و ملا باشی این سبک بجا میشوند و دستی هم بسید هند و وظیفه حاکم و ظالم
پادشاه جابر و بیکار ادهای غاشم میخواهند آه از حلال کجاست که پیدا نمیشود مکر بعید و قوت
لا یموت بعضی از عرفا نقل نموده اند که شد در نزد معتبر کرده بودند که هر جا غایب شد یکی به
بند بکشند یا او را از شهر اخراج کنند و از حکایت بلوهر و یوذاسف و یدرش مشخص میشود زیرا که
پیوسته مذمت دنیا میکنند و در خوش کذرانی ما تحکام میکنند ای عزیز آن مردم ایشان مثال
هم چون قبحون و مرده ما را از مملکت بیرون کنند که ما را اخذ اثاف داده که مذمت دنیا کنیم
و عیش ایشان را تلخ میکنیم امیر از جهة که تو این همه اساس و خوبی چینی و در مردم مرگ چکونه دل بر خواهیم
داشت از همه اساس چون بیش از مرگ همواره همواره ما از اینها بردار تا دم مرگ بتوانی از اینها دست برداری
و شاید که در آن وقت فرصت دست کرفتن هم نشود که کوتی چون توارث بیچون ید قدر هنا از وارث
بوصیت تو بر میگیرند خوشا بحال سعادت تدبیر که باطن خود را بعلم و عبادت و صلاح و سداد و
اطاعت و انقیاد صیقلی نماید و انوار نورانی کرداند و بحال حق معادن اینها عیب بیند و بحال اخوان را
مدارا با صیقل خود، مطابق بر بیند و بحال بنحوی چنان از خود بیخبر شود که جز در آنجا سیر جای
دیگری چنانکه جناب قبلة العارفین و امیر المؤمنین در حال نماز پیکان از پای مبارکش کشیدند
اکر مثل از نماز کشیدند طاقت نداشت دیگر مثل او مرده است از معاصی پاکات و اخبار که از واعظ
بیشوی بمنزله صور اسرافیل است زنده کن و در حدیث است که معصوم فرموده که بذاکر علم و حکمت
مرده را زنده میکند ای برادر ابیقد رسعی در ظاهر میکنی که اندک و بطریق است مرتب و اسباب طلا
میکذاری و میروی اندک از سر تا پا بشعر و اصرف تعمیر باطن کن بزینت دادن باطن بعلم و عمل و اخلاق
که چون بمیری اینها همراه خود بیری که مونس تو باشد در تنهایی در قبر و قیامت از اینجهت است که

[illegible]

ما را حدا بحسان خود داده امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِينَا لَنَا عِلْمٌ وَلِلْأَعْدَاءِ
مَالٌ فَإِنَّ الْمَالَ يَفْنَى عَنْ قَرِيبٍ وَإِنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ لَا يَزَالُ ملاحظه کن که اکر یک مسئله یا دکیری شرعی
از آن کام تو بیرون میرود تا مردن اکر مردم با سو و ظاهر بید علم پر مروه به تحت میکند تو نیز با بود
دو طایبه معنویه عقلیه با ایشان تحت کن یعنی شکر کن و اکر بغذاهای خوش بو و خوش رنک فخر کنند
تو نیز بغذاهای روحانیه عقلانیه تحت کن اکر کویند ما خوانی و سیر داریم تو بکو ما سینه کشاده
داریم اکر کویند که ما اسباب خانه خوب داریم تو بکو در خانه دل انوار علم و معرفت در آن جا کرده ایم
اکر کویند ما پادشاه زاده و بیک زاده ایم و رفیق ایشانیم تو بکو من یکساعت مناجات با قاضی الحاجات
بیدهم که روی چنین سکر ادها و حوکن ادها بر بیم و دوری که چه با ایشان راه روم عارفی کفته
بیت در این نشاه کش تا شود و ادهم نفس هم نفس من تو باش ای تو کس بکسان و اکر کویند در مجلس
بالای مجلس نشینیم تو بکو ما در این دنیا بالا و پایین نداریم اکر کویند که ما خوب میخوریم تو بکو ما خوب میجویم
و اکر کویند ما صورت خوب داریم تو بکو ما باطن خوب داریم اکر کویند ما لباس داریم تو بکو ما
علم و عمل و اخلاق لباس داریم اکر ایشان دل بدنیا بسته اند تو دل از دنیا بر کن اکر مردم ظاهر خود را
زینت میدهند تو باطن خود را زینت ده کوشش کن که معرفت و علم تحصیل کن که سرانجام عبادات است
روایت که جناب امیر المؤمنین یکی از اصحاب خود فرمود تو را طاعت بیکو مرتبه به نیستی عرض
کرد که بعد از این سوی ساعت چه عمل کنم حضرت فرمود طلب علم و معرفت کن کوش تا صاحب اسرار معارف
کردی بخر عرفان ندارد بیت بهتر از این نکذ را از صورت هر چیز و بمعنی بکو بنو د صاحب دل را نظری
بهتر از این در تو حید در اصل معانی بکشا و بیشتر بیجا حقایق کن بهتر از این سخن فیض بر
مستمعان نیز بر بیست صاحب ذوق بیدار و شکری بهتر از این ای برادر هر کاه عالم شدی علم را
عمل کن و تحصیل کن آخرت را از آنکه علم را وسیله دنیا کردانی حضرت صادق فرمود برای عالم
هفتاد کناه می آمرزند پیش از آنکه یک کناه جاهل را بیامرزند هر کاه علم و معرفت تحصیل نمودی
خود را نجات دادی از جهل دیکران را تعلیم کن تو باعث نجات دیکران هم بشو قال اَلْبَاقِرُ الْعِلْمُ
مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ علم مقرون بعمل است هر کاه عمل کردی علم داری و الا آن علم نیست یا امیر بنده آن دوست
تو بهتر نقل نمود که مردی بخدمت حضرت رسالت پناه عرض کرد که سؤال میخواهم حضرت فرمود

والکر ابر بود ذره از برکات حقیر او بود
اعنی طاوس بوستان امامی غزو شهاب
آشیانه عرفان عود مجمر رسالت و ملک
خانه نبوت خطیب منبر سعادت و نقیب
لشکر سیادت تاجور به نکار خانه برای محمود علم
نکار خانه صنع الله شاهد دین پناه و سلطان
بارگاه اله برهان اشتباه مقبول
جناب مقدرت اله مترف نخل محمد
الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
تمام کن زجمال مقدسش آگاه است
بجز آنکه نکند کنز شفاعت خواه است
توقیع تهلوش کفلی بالله است
یعنی که محمد رسول الله است

سؤال کن عرض کن که میخواهم بدی از من سر نزند فرمود فراموش مکن مرگ را هم کن عرض کرد میخواهم از هیچ
امر بد نترسم فرمود از حق تعالی بترس گفت میخواهم در نظر خلق عزیز و محترم باشم فرمود از هیچ احدی
طمع مدار گفت میخواهم در طالع نزع کلمه شهادت را فراموش نکنم فرمود خوش خلق باش گفت میخواهم
دراز عمر باشم فرمود صدقه بسیار بده گفت میخواهم خدا مرا دوست دارد فرمود قرآن بسیار بخوان
و کوش(?) قرآن را دوست دار گفت میخواهم از همه کس بهتر باشم فرمود دست بجود و کرم بگشاد
تواضع بیشتر کن گفت میخواهم توانگر باشم محتاج هیچ کس نباشم فرمود شکر حق تعالی کن و هر چه
خواهی از او بخواه گفت میخواهم خوش سیما باشم فرمود شب با وضو باش و بخواب گفت میخواهم تا
حیاتم باشد بیمار نشوم فرمود که تا ضرورت نشود سخن مگو و اشتها صادق نشود طعام مخور
و تا حالت نکند خواب مکن گفت میخواهم در نظر خلق عزیز باشم فرمود تا توانی مزاح و هزل مکن و
در مجالس سخن بسیار مگو گفت میخواهم که جان کندن بر من آسان شود فرمود عبادت کن
تا میتوانی گفت میخواهم که مرا عذاب کور نباشد فرمود تن و جامه از نجاست پاک بشوی گفت
میخواهم در روز قیامت رستکار باشم فرمود دروغ کوی و غارت مکن و در نماز کاهلی مکن قَامُوا
قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى و بار بمعصیت و او داشت که حق تعالی فرموده به پیغمبر که بکو بآن
کسانیکه بصورت نیکو میباشند که تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ یعنی کسانیکه دارو نیکو اعمال ایشان از
حسنات سبک است بسوزاند روهای ایشان از آتش و بکو با آنکسی که بفصاحت مینازد که
الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی روز قیامت
مهر میکنیم دهانهای ایشان را و دستهای ایشان تکلم در میاوریم و شهادت میدهند پاهای
ایشان بانچه در دنیا کسب کرده اند و بکو با آنها که باصل و نسب مینازند فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ
فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ یعنی بدمیده شود در صور و نسبی در میان مردم نمیماند و بکو با آنها
که بمال و فرزند فخر میکنند که يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ نفع
نمیدهد شما را در قیامت مال و فرزند مکر آنکه بیاید با قلب سالم از محبت دنیا و بکو با آنها
که بقوت فخر میکنند و پهلوان فخر میکنند که عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ
مَا أَمَرَهُمْ یعنی بر جهنم موکل است ملائکه تند اندام شدید که اکر انکشت بر زمین نهند اسما فرستند

الحسان

اسمان پاره پاره شود که هر چه خدا بآن امر کند معصیت نمیکنند خدا را و در حدیث است که لَيْسَ
الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ نیست پهلوان بکشتی کرفتن
و بزمین زدن این است و بعضی این نیست که پهلوان کسی است که مالک نفس خود باشد حین غضب
و بکو با آنهائیکه بپادشاهی فخر میکنند لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ در آن روز خواهیم گفت
که از ملوک کیست امروز پادشاهی در جواب کویند که پادشاهی از برای خداوند یکتاست بکو با آن
بخیل که خدا و پیغمبر باید که الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ آنچنان کسانیکه روی هم میکذارند طلا و نقره و در راه خدا نمیدهند بشارت ده ایشان را
بعذاب دردناک حق تعالی فرموده الْمَالُ مَالِي وَالْفُقَرَاءُ عِيَالِي و در مال خدا که باو داده که خرج
عیال خدا کند و قدری هم بابت اجرت و وکالت بخورد اسراف میکند و بعیال او کل نمیدهد خود را
بیمار و بر الاغ عیال مداد سوار و ریش خود را پاک و شانه زنان خود را سطلح بسرخ و زرد
اراید همین دارد و بس در نظر ما آنان مردی و او و اشال الیه میدانند و در وی بخن باو داده اند او را
طرف مشورت میکنند امیر چون چراغ فیوز و حقیر تر از موش کور است زیرا که بر روی زمین چون
حیوان دم دار در هر مرغزار چون بغل بحقان چرند و خوشیها و استراحتهای بیجا کرده و هر مؤمن
صالحی که لباس او مندرس است و لکن لباس تقوی پوشیده در نظر مردم حقیر است و هیچکس
اعتنا باو نداده و لکن قرب دارد در نظر خدا امر است حتی و لکن اینها میکویند که ما بهتریم از فقراء
صاحب علم و عمل که مانیز امر بان میکنند زیرا اکر ما اساس داریم او ندارد چنانکه حکایت او را
با او خدا در کلام ساطع النور در سوره سبا که مریم ذکر کرده وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا تا انکه فرموده وَالْبَاقِيَاتُ
الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ای برادر کسی که میمیرد مردم کویند چه برای وارث
کذاشت و فکران را ما او نیند که هر کاه دختر شد دارد دختر یش را بکیرید و هر کاه پسر دارد دختر بپسرش
بپسر ش بدهند و الا زنش هر کاه جوان است بکیرند اما ملائکه میکویند که چه پیش فرستاده اما مردن
برای هر مؤمن دکاه فرهود و بهتر است زیرا که مؤمن در دنیا زندان او است خلاص میشود و اما کافر
هر چه رود تر بمیرد و بیمید کناه او کمتر است اکر مردن بد بود چرا حبیب خدا مرد و هر کاه زنده بود

نیک بود چرا دشمن خدا ابلیس زده است هر قسمی که مال از انسان جدا شود نیک است اگرچه ظالم [بعنف]
بگیرد یا قطّاع الطّریق ببرند هر گاه کسی بمیرد و در مالش صحیح باشد و مالش نجس نباشد دیدش نرسد گوید
که خوش که شد نا اینطور است که فرموده است حدیث است که ملعونٌ کلّ مالٍ لا یزکّی ملعونٌ
کلّ جسدٍ لا یزکّی و زکوة الجسد ان تصاب بآفةٍ مثل ان تخدش لخدشة و تعثر العثرة حتّی
اختلاج العین ملعون است هر مالی که زکوة داده نشود و ملعون است هر بدنی که زکوة داده نشود
و زکوة بدن آن است که برسد او را آفتی مثل آنکه خدشه باو برسد و سر بدر آید حتی مثل آنکه بجهد
چشم او و هر گاه کسی بزیارت عتبات میرود و از زوار میکشد که بمیرد و حال آنکه بمیرد مصرفه او است
که و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله خوشا بحال اهل خدا
پرستی که بیغمبر باطن میگوید و باطن خود را معمور میکند از علم و عمل و اخلاق و چون نور الهی شد
جمال خدا را در آینه دل می بیند و نشانه آنکه چون اسم خدا را بشنود پوست بدنش بلرزه بیاید
چنانکه خدا مدح او را کرده در سوره مبارکه حج که و بشّر المخبتین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
و الصّابرین علی ما اصابهم و المقیمی الصّلوة و ممّا رزقناهم ینفقون و بشارت ده بندگان
مرا که اسم خدا را بشنوند دلهای ایشان بترسد و صابرند بر مصائب و بر پا دارندگان نماز و نماز
و انفاق می کنند از آنچه خدا بایشان داده در حدیث است اذا اقشعرّ جلد العبد من خشیة الله
تحاتّت عنه ذنوبه کما تحاتّ عن الشّجرة الیابسة ورقها هر گاه بلرزد پوست بدن از [خدا]
میریزد گناهان او هم چنانکه میریزد برگ از درختان خشک و باز خدا فرموده در سوره زمر
و ایشان فرموده که الله نزّل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعرّ منه جلود الذین یخشون
ربّهم ثمّ تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله خلاصه مضمون آنکه نازل کرده است خدا کتاب که آن
قرآن است که میلرزد از آن پوست جماعتی که میترسند پروردگار خود را پس آرام می شود جلود
قلوب ایشان بسوی ذکر خدا ای مرد خود را بلباس تقوی زینت ده و ظاهر خود را ظاهر خود را
ضایع کنی [illegible] است تا باطن خود را تعمیر کنی که باطن آباد به از ظاهر آباد و باطن خراب است
خدایا دلم را گشاده [illegible] مکان [illegible] اهل [illegible] مناجات امیرالمؤمنین [illegible] بشنوا بود و ما
روایت میکند که وقتی [illegible] و [illegible] کناره کرفته

بنخلستان رفت و خود را در میان شاخ و برگ درختان خرما مخفی ساخت پس او را نیافتم و گفتم شاید
بخانه رفته است ناگاه آواز حزینی شنیدم که گوینده میگوید الهی کم من موبقةٍ حلمت عنّی
فقابلتها بنعمتک و کم من جریرةٍ تکرّمت علیّ عن کشفها بکرمک الهی ان طال فی عصیانک
عمری و عظم فی الصّحف ذنبی فما انا مؤمّلٌ غیر غفرانک و ما انا براجٍ غیر رضوانک یعنی ای خدای من
چه بسیار گناه که حلم ورزیدی و گذرانیدی از من و عوض آن لطف داری و چه بسیار گناه که کرم
خود از من گذرانیدی و پرده از روی آن نکشیدی [illegible] و اگر [illegible] شد در نافرمانی تو عمر
من بلند شده در صحیفه‌های اعمال گناهان من پس من جز [illegible] امید
و از غیر او خوشنودی [illegible] پس من از اثر آن صدا رفتم و ملاحظه کردم علی بن ابی طالب بود و خود را
پنهان [illegible] چند رکعت نماز کرد و بعد بدعا و گریه پرداخت و گفت الهی حال ما تأمّلت عنادی و تذکّرت
حضرت اوقات صلواتک و انت مطّلع علی تخلّص بحلمک الکریم الی اجل قریب فویل لها من
الغیبتین کیف تصبر اذ غدا علی حرّ النّار الهی حال ما تأمّلت فیها علی [illegible] و انت مطّلع
علی تخلّص بحلمک الکریم الی اجل قریب فویل لها من القدمین کیف تصبر ان غدا علی حرّ النّار
الهی حال ما ارتکبت نفسی لما هو راجع الیّ و انت مطّلع علی تخلّص بحلمک الکریم الی اجل
قریب فویل لهذا الجسد الضّعیف کیف تصبر غدا علی حرّ النّار یعنی ای خداوند [illegible] ارشد
زمانیکه چشمان من در خواب بودند و حال اینکه اوقات نمازهای تو داخل شده بود و تو مطّلع
بودی و بحلم خود از من گذرانیدی و مرا وا گذاشتی تا اجل [illegible] که قیامت باشد پس وای
چشمان چگونه [illegible] سوخته شدن [illegible] جهنم خواهند داشت ای خداوند [illegible] شدن
که پاهای من در راه رفتن [illegible] بودند و تو مطّلع بودی و از [illegible] کار
خود از من گذرانیدی و مرا تا اجل معین مهلت دادی پس وای بر این پاهای من چگونه
طاقت سوخته شدن [illegible] جهنم خواهند داشت ای خداوند [illegible] شدن [illegible]
شدم که نفس من مایل بآن بود و تو مطّلع بودی و مطّلع بر این بودی بحلم و نیکوئی خود
از من گذرانیدی و مرا تا اجل موعود مهلت دادی پس وای بر این جسد ضعیف من چگونه
[illegible] جهنم صبر خواهد کرد و بعد از آن بعبادت [illegible] کرد که بیهوش شد

بیهوش [illegible] گفت الهی الویل لی ثمّ الویل لی ان کانت فی النّار بطنی الهی الویل لی ثمّ الویل لی ان کان
الزّقّوم طعامی الهی الویل لی ثمّ الویل لی ان کان الحمیم شرابی الهی الویل لی ثمّ الویل لی ان کانت
القطران لباسی الهی الویل لی ثمّ الویل لی اذا افتقرت الیک و انت مغیظ علیّ یعنی ای خداوند وای بر من پس وای
بر من اگر آتش جهنم جایگاه من باشد ای خداوند وای بر من پس وای بر من اگر زقّوم طعام من باشد ای خداوند
وای بر من پس وای بر من اگر حمیم شراب من باشد ای خداوند وای بر من پس وای بر من اگر قطران لباس من
باشد ای خداوند وای بر من پس وای بر من اگر بتو محتاج شوم و تو بر من خشمناک باشی پس چند فقرات
دیگر از مناجات بر زبان جاری کرد و گریست تا بیهوش شد و بعد از مدتی که بهوش آمد گفت یا مقدّر
العقالة و قد اخلق الذّنوب وجهی فبایّ لسانٍ ادعوک و قد اخرس المعاصی لسانی فکیف لا ادعوک
و انت الکریم فکیف ادعوک و انا انا و کیف لا ادعوک و انت انت فکیف ارجو و قد عصیتک
فکیف لا ارجو و قد عرفتک یعنی بچه رو ملاقات با تو کنم و حال آنکه گناهان کهنه کرده است روی
مرا و بچه زبان بخوانم ترا و حال آنکه معاصی زبان مرا گنگ کرده است و چگونه ترا بخوانم و حال آنکه
من گناهکارم و چگونه ترا نخوانم و حال آنکه تو کریمی و چگونه ترا بخوانم و حال آنکه من منم و چگونه
ترا نخوانم و حال آنکه تو توئی و چگونه خوشحال باشم و حال آنکه معصیت ترا کرده ام و چگونه دلگیر
باشم و حال آنکه ترا شناخته‌ام پس بسیار گریست و چند رکعت نماز کرد و گفت الهی ینام کلّ ذی
عینٍ و یستریح الی وطنه و انا وجل القلب و عینای تنظران رحمة ربّی و انتظر عفوک کما ینتظره
المذنبون یعنی ای خداوند صاحب چشمی در شب میخوابد و بمنزل خود استراحت مینماید و من از خوف
بیدارم و چشمانم منتظر عفو تو اند هم چنانکه منتظر عفو تو اند گناهکاران و بعد از زاری بسیار
گفت الهی اتحرق بالنّار عینی و قد کانت من خوفک باکیة الهی اتحرق بالنّار قلبی و قد کان لک
محبّا الهی اتحرق بالنّار جسمی و قد کان لک خاشعا الهی اتحرق بالنّار لسانی و قد کان للقرآن
تالیا الهی اتحرق بالنّار جوارحی و قد کانت لک سجّدا ارکعا یعنی ای خداوند آیا خواهی سوزانید بآتش جهنم
جسم مرا و حال آنکه از خوف تو گریان است و آیا خواهی سوزانید بآتش دل مرا و حال آنکه دوستدار است
ترا آیا خواهی سوزانید بآتش جسم مرا و حال آنکه برای تو خاضع و خاشع است آیا خواهی سوزانید بآتش
زبان مرا و حال آنکه تلاوت کلام ترا میکند آیا خواهی بآتش سوزانید دست و پای مرا و حال آنکه برای

تو رکوع و سجود میکند و بعد از آن بگریه پرداخت و مناجات چند گفت الهی اذکر یعفوک فتهون
علیّ خطیئتی ثمّ اذکر العظیم من ذنبی فتعظم علیّ بلیّتی یعنی ای خداوند هر گاه فکر میکنم در عفو تو پس سهل
بنظر می آید گناه من بعد از آن یاد می آورم گناهان بزرگ خود را پس عظیم میکردد بر من بلای من
بعد از آن بگریه پرداخت و فرمود آه آه ان قرأت فی الصّحف سیّئة انا ناسیها و انت محصیها
فتقول خذوه فیا له من مأخوذٍ لا تنجیه عشیرته و لا تنفعه قبیلته یعنی آه آه اگر بخوانم در صحیفه‌ها
اعمال گناهی چند که من آنها را فراموش کرده ام و تو آنها را شماره کرده و بحساب در آورده پس گوئی
بگیرید این را یعنی فرشتگان عذاب را امر کرده من کیستم پس وای بر کرفته که خویشان او و اهل محلت
نجات دهند و قبیله او با و نفعی نتوانند رسانید پس بعد از آن گریه بسیار بلند کرد و مناجات کرد
چند فرمود آه آه من نارٍ تنضج الاکباد و الکلی آه من نارٍ نزّاعة للشّوی آه آه از آتشیکه بپزد جگرها و
آه از آتشی که برکنده است پوست سرها را [illegible] گفت بعد از آن او را گریه بسیار ضعیف
شد پس او را آن نشنیدم پیش رفتم دیدم مثل چوب خشکی افتاده پس اعضای مبارکش خشکیده
و اصلا حرکتی از آن ظاهر نبود پس بسیار او را و اصلا از دم نداو آوازی نشنیدم و حرکتی از او دیدم در اعضای
مبارکش پس از او [illegible] گفتم انّا لله و انّا الیه راجعون بخدا قسم که علی از دنیا رفت
پس شتابان بخانه فاطمه دویدم گفتم ای دختر رسول خدا ترا اجر دهد در مصیبت علی بن ابی طالب
بدرستی که علی از دنیا رحلت نمود حضرت فاطمه گفت ای ابادردا ای او واقعه او بچه کیفیت بود
گفت خبر را بعرض رسانیدم فاطمه فرمود که بخدا قسم که این بیهوشی است که مکرر او را از خوف الهی
عارض میشود پس آب آوردند و برویش پاشیدند تا بهوش آمد و نگاه بمن کرد و من گریه
میکردم فرمود ای ابادردا گریه تو از چیست گفتم از آنچه می بینم که تو بر سر خود می آوری فرمود یا ابادردا
لکیف اذا رأیتنی و دعی بی الی الحساب و ایقن اهل الجرائم بالعذاب و احتوشتنی ملائکة
غلاظ شداد و زبانیة فظاظ فوقفت بین یدی الملک الجبّار قد اسلمنی الاحبّاء و رحمنی
اهل الدّنیا لکنت اشدّ رحمة لی بین یدی مولای من لا یخفی علیه خافیة یعنی چگونه خواهد
بود حال تو ای ابادردا اگر به بینی مرا در حالی که خوانده باشند مرا بحساب و یقین شده باشد اهل
معصیت را بعذاب و در میان گرفته باشند مرا ملائکه غلاظ یعنی درشت خویان و شداد یعنی

ورست کویان ودنیا به فظاظ که دوزخیان را بجه ورنج وبند ومی مسوشاهد هذا شدن استاده
با شم من دوزخ پادشاه جبار وعزو کداشته باشد مرا و دست از یاری من کشیده باشد دوستان
ورفت کرده شیعیان من اهل دنیا هر اینه انوقت بشر ترا بر من رحم خواهد آمد یا حال درویش کسی که
هیچ پنهان باد وخفا نذارد مسلمانان پس وای بر من و وا نفاعتهای حذا اکر بخواهی نجات بیابی باید
کریه کنی از خوف خداوند وکریه کنی بر سید الشهدا مسلمانان مناجات سید الشهدا را هم بشنو چون
جبرئیل نقل کرده که شبی وقت سحر داخل مسجد الحرام شدم تا طواف کنم جوانی دیدم روی بر خاک نهاده
ومیگفت یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لعبد تکون مولاه ای خداوند بلند مرتبه
اعتماد من وتوکل من خوشا بحال بنده که دعای من طلب مثل تو اقای دارد طوبی لمن بات
خائفا وجلا یشکوا الی ذی الجلال بلواه وخوشا بحال بنده که در این شب با هراس و ترس
بیم بلاهای خود را بخداوند صاحب جلال شکایت برد اذ خلا فی الظلام مبتهلا اکرمه الله
ثم لباه مدانوقت که تاریکی شب عالم را کرفته با دوست خلوت کرده وازروی تضرع و ابتهال
با خدای خود مناجات میکند و هر دو سه مرتبه میکوید یا الله وه چه خوب میباید که الله او را کرامی دارد
پس او را اکرمتیر لبیک کرامت اجابت کوید حسن بصری کوید که بحرید انکه اخوان جنین خواست را
از حق تعالی کربلا فاصله شنیدم که هاتفی او را بر آورده که لبیک لبیک انت فی کنفی وکلما
قلت قد سمعناه یعنی ما نزا عوض بکرم مرتبه دو مرتبه لبیک لبیک کفیتم و تو در پناه مانی
وهرچه کفتی ما همه را شنیدیم تشتاق صوتک ملائکتی وعذرک اللیل قد تلیناه صلا
جلد کن که ملائکه ما مشتاق صدای تو میباشد و عذرهای ترا پسندیده ایم ما در این شب
سل ما شئت بلا خوف ولا وجل ولا تخف انی انا الله سوال کن از ما هرچه میخواهی بی ترس
وشرمساری وبیباکانه بترس که من خداوند توام که با تو صحبت میدارم حسن کوید از خوشی این کلمات
بیهوش شدم وچون صبح طالع شد بهوش باز آمدم نکاه کردم دیدم آن جوان جکر کوشه محمد مصطفی
ونور دیده علی مرتضی کلکون کفن عرصه کربلا خامس آل عبا حسین شهید بظلم وجفا بود دانستم
که چنین کرامی جز چنین بزرکواری را نمیشاید اعزیزان ما خدای فکر خود و بمیرید بکر بزرکواری
کر از حضرت عزت اسمه خواهش کند کریه بر جواب خدا و ندا و دو مرتبه جواب کوید با این طور که

کر شنیدی ایا روایت کرده صحرای کربلا بعد از انکه همه یاران و برادران و بنی اعمامش بتیغ ظلم
کشته شده باشند از برای اتمام حجت با کروه کج بکه و تنها در میدان ایستاده کفن پوش میکوید
هل من ناصر ینصر آل محمد المختار وهل من ذاب یذب عن حرم العزیز هل من مغیث یغیثنا و
هل من معین یعیننا ایا کسی هست که یاری دهد فرزند رسول مختار را ایا دفع بلا کننده هست
که دفع بلا از ما بکند ایا فریاد رسی هست که بفریاد ما برسد ایا اعانت کننده هست که ما را اعانت
کند احدی او را لبیک نکوید و بجای لبیک شمشیرها و نیزها و تیرهای زهر آلود بجانب او فکندند
و بدن او اعضرب نیزه و شمشیر پاره پاره و مجروح کند الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس هم
در مدح جلیس خیر و مذمت جلیس شر و مفاسد و منافع ایما وادله و برهان آن و حکایات
عزیزه ان ومدمت جماعت صوفیه فی الجمله بسم الله الرحمن الرحیم
نحمدک یا من اعظم مصیبتنا بمصیبة صاحب الاحزان والاشجان وسید ولد عدنان المحزون
الکروب وشمس العبد المطلب خاتم کتاب السعادة وفاتحة مصحف الشهادة المجاهد
فی سبیل الله وثالث شروط لا اله الا الله الذی ضج فی مصیبته خاتم الاصفیاء وفخر الانبیا
وعج فی رزیته سید الاوصیاء واشرف الاولیاء وبکت علیه الارض والسماء بدموع غزیرة
والدماء والذی سقط بمصیبته الطیر فی السماء وصاحب المحنة والبلاء والمدفون بارض
کربلا اسیر الاسرا وغریب الغربا ودرة درج الحرمین والنجم الاهر بابی عبد الله الحسین
ونتوسل اللهم یا من احل وزینتا علی ابی السالات ومنبع السعادات وشفیع الامة
یوم العرصات وقائد شیعته الی جنات النجات قتیل العبرات واسیر الکربات نور العین
وقلب الحرین ابی عبد الله الحسین بالحاء من مصیبته من هو راسه مقطوع وجسمه علی التراب
موضوع واهله عن الفرات ممنوع القتیل الظمآن والفقید عن الاوطان المذبوح العطشان
والمقطوع الوتین نور حدقة العینین فخر العالمین والمبرء من کل شین ابی عبد الله الحسین
ونا استغاثه من ذریتهم من کت علیه وحوش القفار وبکت علیه حیتان البحار والاوعار واخلی
عن وجه الغبار وایتم اطفاله الصغار وبکت امه عند امها سید الانبیا ورد روحها حیدر
الکرار سید الثقلین وشمس الخافقین ابی عبد الله الحسین من مصیبته ومن محنته من کل شیء

نزعت جمیع الاسماع وملات کل النواحی والاصقاع وما من عین الاودمعها باکیة وما من
اذن الا ودمعها واعیة صبت صدور الاحبا ولحرقت بها قلوب التابعین الاتقیاء اما بعد
فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم وجرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره واما ینسینک
الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین یعنی هرکاه ببینی جماعتی که فرو میروند در
آیات ما پس اعراض کن تو از ایشان تا انکه فرو روند در صحبتی بغیر از آن واکر فراموش نماید ترا شیطان
پس منشین بعد از یاد آمدن آن با قوم ستمکاران این ایه در سوره مبارکه انعام واقع است از این
ایه شریفه واز احادیث بسیار میرسد که ادمی باید با اهل شر ننشیند و با نیکان همنشینی کند
خوب نفعها دارد در دنیا و آخرت و همنشین بد ضررها دارد در دنیا و آخرت اما نفع جلیس
نیک از جهت دنیا انست که موجب عزت است که با علما وصلحا وانقیا همنشینی و هرکس با ایشان
مدح میماید ترا ومردم ترا نیک میدانند چنانکه در کتاب مستطاب نهج البلاغه است که قارن
اهل الخیر تکن منهم نزدیکی جو با اهل خیر تا یکی از ایشان باشی واما مدح جلیس نیک از جهت
دین انست که از علم او میکیری واز عبادت او و فکر میافتی واز مکارم اخلاق او تو تاثیر کامل
میکند چنانکه حضرت رسول ص باین معنی اشاره کرده المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل
یعنی مرد بر دین خلیل خود است پس باید نظر کند احدی از شما که کرا دوست خود میکیرد صالح
متقی وعالم وحلیم یا فاسق و طالع وجاهل و غیر آن واما نفع جلیس نیک از جهت آخرت آن است
که با او محشور میشوی چنانکه در حدیث است که حق است بعد اکر شما دار آخرت باکسی دوستی کرده اید
که با او رفیق کرده اید و اما هم نشین بد ضرر میرساند از جهت دنیا آبرو بر جهت میشود و از جهت
از مال وجان تو میرسد مکرر میشنوم که حاکم وسلطان در دار و ضرر فلان کس با رفقاش کرفته
وزجا فش کرده چنانکه مضمون آن امیر المومنین ع فرموده که یا بنی اهل الشر تمنیهم دوری نما
از اهل شر تا از ایشان نباشی واما ضرر جلیس بد از جهت دین آنست که بدعت واضایع میکند که
که المرء علی دین خلیله واما ضرر جلیس بد از جهت آخرت انست که با او محشور میشوی که در آن روز
خواهی کفت یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین فبئس القرین یعنی ایکاش میان من و تو دوری مشرق

ومغربی میبود بد همنشینی بود رفیق برای من پس بیار علی هذا باید نیک شود و نشستن با ظلمه و ستمکاران زیرا که نشستن
در مجالس ایشان موجب اعانت ایشان و راضی شدن بظلم ایشان می شود قال الصادق ع العامل بالظلم
والمعین له والراضی به شرکاء ثلثه یعنی ظالم و معین او و راضی بظلم او هر سه شریکند جناب رسول ص
فرمود من مشی مع ظالم فقد اجرم کسیکه برود با ظالمی تحقیق که معصیت کرده است منقول است که
لقمان بپسر خود کفت که ای پسر از من هر مجلسی که ببینی که خدا بر یاد میکنند وارد شو با ایشان بنشین
در آنجا که اکر عالمی علمت بتو نفع میدهد و اکر جاهلی جهلت بر طرف میشود و شاید رحمتی بر ایشان
نازل شود پس ترا نیز برکت ایشان میرسد و هرکاه مجلسی ببینی که از ذکر خدا غافلند از مجلس
ایشان دوری کن زیرا که وحشتهای هم میکشد با ایشان منشین که اکر عالمی علمت بتو نفع
نمی بخشد و اکر جاهلی جهلت زیاده میشود و کاه هست که ایشان عذاب فرود آید ترا هم بکیرد
ایشان عزو کبر بود از عالم تقلید سفرا باید کرد و از صحبت نا جنس حذر باید کرد و پیوسته بیاد دوست
بایدبود بر مجلس آخرت نظر باید کرد و بعضی از بزرکان دین میکفتند که آدمی از صحبت بدان
وخوردن مال حرام مجبور میشود که نیک را از بد فرق نمیکند و طاعت را معصیت و معصیت را
طاعت می پندارد چنانکه ظلم و ستمکاران این زمان بدین صفت متصفند از این جهت حضرت
امیر المومنین فرموده که لا تصحب الفاجر فیزین لک فعله ویود لو انک مثله رفاقت مکن با
فاجر پس زینت میدهد فعل خود را برای تو و دوست میدارد که تو مثل خود کند قال لقمان
لابنه یا بنی من یصاحب الفاجر یتعلم من طرقه ومن یقارن قرین السوء لا یسلم فان المجالسة
تورث ولیاک ومجالسة الاشرار فانک تجعلک یبرق من طعیم وانت لا تدری لقمان فرموده بپسر
خود که ای پسر من کسی که مشارکت کند با فاجری می آموزد از راههای او و هرکس مجالست کند
با جلیس بد سالم نمیماند از کناه بجهة انکه مجالست تاثیر میکند و بپرهیز از مجالست بدان زیرا
که طبع تو میدزدد از طبع ایشان و تو نمیدانی زیرا که از کفتار و کردار تو تاثیر میکند و کردار
ایشان تاثیر میکند در تو بجهة ایشان از این جهت است که فرموده اند النظر الی العالم عبادة
نظر کردن بروی عالم عبادت است شاهد بر این مدعا حدیثی است که حواریین بعیسی عرض کردند
که من نجالس یعنی با کدام کس همنشینی کنیم فرمود که من یذکرکم الله رویته ویزید فی علمکم منطقه و

دیگر عیکم فی الارض عمله یعنی کسیکه خدا را بخاطر شما آورد دیدن او و سخن گفتن او علم شما را زیاد کند
و کردار شما را راغب بامور آخرت گرداند و شاهد [illegible] این حدیث است از حضرت موسی ابی جعفر علیه السلام
فرموده یکی از اصحاب بعنوان که حیث [illegible] عبد الرحمن بن یعقوب عرض کرد بخداوند من است
حضرت فرمود که او میگوید در خدا قول عظیمی و وصف میکند خدا را بوصفیکه خدا باو وصف کرده نمی
شود پس با او بنشین و ما را ترک کن و یا با ما باش و او را ترک کن عرض کرد او هر چه خواهد بگوید آیا
شیء علی اذا لم اقل ما یقول چه چیز است بر من هر گاه نگویم آنچه او میگوید حضرت فرمود آیا نمی‌ترسی که
نازل شود بر او عقابی و همه شما را فرا گیرد آیا ندانستی که از اصحاب موسی بود و پدرش از اصحاب
فرعون بود چون لشکر فرعون رسیدند پس از لشکر موسی تخلف ورزید از جهت آنکه پدر را موعظه
کند و او را بلشکر موسی ملحق کند پدر قبول نکرد تا رسیدند بطرفی از دریا و هر دو غرق شدند چون
خبر بموسی رسید فرمود که او در رحمت خداست ولکن عذاب چون نازل شود دفع نمیکند از کنار
تو بیک گناهکاران آنکس از جمله متقی باشد که از او مدفوع است شاهد بر این مطلب آیه
شریفه ان المتقین فی مقام امین است و از حضرت عقل کل و سید انبیا و رسل مرویست که
مثل همنشین خوب مثل عطار است که اگر از عطرش بتو ندهد اما معطرت میکند و مثل هم
نشین بد مثل حداد است که اگر شراره آتش بتو نرساند اما دودش ترا بدبو میکند و وارد شده است
که حضرت رسول فرموده که من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یجلس فی مجلس یسب فیه امام
او یغتاب فیه مسلم هر کس ایمان بخدا و روز جزا دارد پس ننشیند در مجلسی که سب کرده شود امام
یا غیبت مسلمی کرده شود و در مجلس سلطان زیرا که هر کس کلمه بگوید از غضب خدا نوشته
میشود بر او غضب خدا و چون غضب خدا نازل شد چه چاره غرض در مجلسی که معصیت خدا میشود
اگر منع میتوانی بکنی و اگر میتوانی منع کنی منع کن که ثواب زیاده بر این نیست و هکذا است مکان و محله
که اهل آن سرابا و یا شهری که هر گاه نمیتوانی منع کنی و از تو نیست بشوی از آنجا بیرون بیا که در ماندن
در جای که معصیت میشود بیم هست که عذاب نازل شود و تو هم فرو گیرد و باید چنین [illegible] هست
که تکلیف شود خدا فرموده است که ان الذین توفاهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا
مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها مومن هر گاه نتواند نهی از منکر

کند باید از اهل معاصی بگریزد و دور شود که حق تعالی [illegible] عذاب کند نداده [illegible]
که چون آن محله اهل معاصی بیرون رفتی و شیخ بهاء الدین رحمه الله چه نیکو گفته ؟ وارهان خود را
از این هم صحبتان جمله بهتانند و دین تو کنان صحبت نیکان از نیکان کند نار خندان باغ را خندان
کند صحبت نیکان از بود نصیب باری از هم صحبتان [illegible] ملاحظه فرما که محمد بن ابی بکر با محبت
امیر المؤمنین [illegible] که امیر المؤمنین [illegible] نوشتند بعبد الله عباس که اما بعد فان مصر
قد افتتحت و محمد بن ابی بکر قد استشهد فعند الله نحتسبه ولدا ناصحا و عاملا کادحا و سیفا
قاطعا و رکنا دافعا و قد کنت حثثت الناس علی لحاقه و امرتهم بغیاثه قبل الوقعة الی آخر مکتوب
ای پسر عباس بتحقیق که شهر مصر مفتوح شد و محمد بن ابی بکر بدرجه شهادت فائز گردید پس او را نزد
خدا فرزند ناصح و عامل ساعی و کادح و شمشیر قاطع محسوب میداریم و ما قبل از این مردم را امر باعانت
او و تحریص بملحق شدن باو نموده بودیم و در خصوص [illegible] با اهل مصر نوشتند که اطاعت
امر او کنید مر او را حق فانه سیف من سیوف الله یعنی بتحقیق او شمشیری است از شمشیرهای خدا الی غیر
هذا این جزو زمان مردم نادان صحبت نیکان و شایستگان را اصلا بخاطر نمیاورند و [illegible] ترک
میکنند که رفیق شوند با غافل و جاهل که حکومتی و منصبی دارد یا دو سه دینار از مال دنیا در دست
او است با آنکه زانو بزانوی او بنشینند و تملق و خوش آمد او گویند و تصدیق بلا تصور کنند و خدا را
فراموش کنند و اطاعت او کنند چنین که گفتم در این زمان از این جور کسان بسیارند [illegible]
عقوبت او همین بس که حق تعالی میان او و چنین بدبختی الفت افکند نورانیان مر نورانیان را طالبند
ناریان مر ناریان را جاذبند ذره ذره کاندرین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست
ای برادر فی الحقیقه چند عرض بکنیم تو که از احبا و کلمات ابرار بسیار شنیده هر گاه در رسیدن رفیق
تواست با او همنشینی کن و الا ترک رفاقت او کن و معیار این دیگر دلیل که [illegible]
معرفتی داری با او رای [illegible] تو خدا کافی است چنانکه جناب سید العابدین فرموده است که
ان اردت الصاحب فالله یکفیک و ان اردت المونس فالقرآن یکفیک و ان اردت الزاد فالتقوی
یکفیک و ان اردت الحرفة فالعبادة یکفیک و ان اردت العبرة فالموت یکفیک و ان لم تکف
بما ذکرت فالنار حسبک یکفیک یعنی تو اگر رفیق بخواهی خدا بس است ترا و اگر مونس خواهی پس قرآن

بس است ترا و اگر توشه بخواهی پس تقوی بس است ترا و اگر صنعت بخواهی پس عبادت بس است ترا و اگر
عبرت بخواهی پس مرگ بس است ترا و اگر بر این بس نکنی یعنی کفایت نکند پس آتش جهنم بس است ترا و اما مصلحتها
که گفتم آنکه باید عاقل و عالم باشد و احمق و سفیه و جاهل نباشد زیرا که عاقل و دانا بعقل و علم
خود ترا بنجات میرساند و احکام دین خود را از او تعلیم بگیری و بسبب عقل صحیح تو [illegible]
سفیه و جاهل بخواهد بتو نفع رساند ضرر میرساند و از اینجهت است که گفته اند [illegible] بهتر از
بودن و سکوت او بهتر از سخن گفتن او است و نظر کردن بصورت عالم بهتر از آزاد کردن هزار
بنده در راه خدا و هر کس دوست بدارد علم را بهشت بر او واجب میشود و صبح میکند و شام میکند
در خوشنودی خدا و از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه بیاشامد از کوثر و از میوه بهشت بخورد و کرم در بدن
حسد نمیخورد و در بهشت رفیق خضر خواهد بود که من احب العلم وجبت له الجنة و یصبح
و یمسی فی رضا الله و لا یخرج من الدنیا حتی یشرب من الکوثر و یاکل من ثمرة الجنة و لا یاکل
الدود جسده و یکون فی الجنة رفیق خضر و پیغمبر فرموده العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما
وارثان پیغمبرانند و باز فرموده است ارحم خلفائی قیل یا رسول الله من خلفائک قال
الذین یاتون من بعدی و یروون حدیثی و سنتی یعنی رحم کنید خلفاء مرا عرض کردند کیستند
خلفاء تو فرمود آنها که بعد از من می‌آیند و روایت میکنند حدیث مرا و سنت مرا که مراد ائمه
علیهم السلام باشد و احتمال عموم هم میرود و فرمود یا ابا ذر غفاری که در نشستن یکساعت نزد
مذاکره علم بهتر است بسوی خدا از قیام هر شب که در هر شب هزار رکعت نماز کند و بهتر است از هزار
جهاد و از ختم قرآن دوازده هزار مرتبه و بهتر است از عبادت یکسال که روزها روزه و شبها
بر پا ایستاده باشد و هر گاه از خانه بیرون آید برای تحصیل بابی از علم بنویسد خدا برای او هر قدمی
ثواب پیغمبری از پیغمبران و ثواب هزار شهید از شهدای بدر و عطا کند خدا باو از هر حرفی که بشنود
یا بنویسد شهری در بهشت و طالب علم را دوست میدارد خدا و ملائکه و پیغمبران و دوست نمیدارد
علم را مگر نیک بخت و خوشا بحال طالب علم روز قیامت اهل علم شو تا نزد طالب علم محبوب شوی
انما یخشی الله من عباده العلماء دوم آنکه جلیس تو صالح و متقی باشد زیرا که هر گاه معصیت کار باشد
وقع معصیت از دل تو بیرون میرود زیرا که هر که معصیت را ندید هر گز وحشت عظیمی دارد و چون بکرد

دید

دید معصیت را وقع و عظم او بر طرف میشود مثل غیبت و غنا چون مردم بسیار شنیدن آن را چندان
عظمی ندارد و حال آنکه از [illegible] بدتر است [illegible] رغبت از دنیا باشد و حریص به دنیا باشد
و محبت حریص بمصاحب سرایت میکند زیرا که [illegible] طباع است شبیه بهم شدن چنانکه مروی است
که خدا فرموده بموسی که فرزندان دنیا و اهل دنیا هر یک موجب فتنه و فریب یکدیگرند و برای هر یک زینت
یافته است آنچه در آن هستند و برای مؤمنان زینت یافته است آخرت پس پیوسته منظور او
آخرت و خواهش آخرت حائل میشود میان او و میان لذتهای زندگانی دنیا پس بهرها او را
میدارد و درجات قرب الهی و اهل دنیا بدمانند سواریکه اسب در میدان تازد که برد [illegible]
که هر کوی سعادت دریابد و زود بمقصود رسد و روزهای خود برای عمر آخرت خود را [illegible]
[illegible] و شبها را [illegible] میگذراند و خوشا بحال او اگر [illegible] از پیش [illegible] چه بسیار
خواهد [illegible] باعث شادی او که و لا یجتمع حب الدنیا و الآخرة فی قلب مؤمن کما لا یجتمع
الماء و النار فی اناء واحد و در حدیث دیگر پیغمبر فرموده الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها
یعنی دنیا ملعون است و آنچه در دنیا است ملعون است ایضا فرموده الدنیا سجن المؤمن و جنة
الکافر و دنیا غداری است کشنده و مکاری است بازی دهنده و خدا نهی کرده است از نظر
کردن به اهل دنیا چنانکه خدا فرموده بموسی لا تنظر عینک الی کل مفتون بها موکل الی
نفسه و اعلم ان کل فتنة بدوها حب الدنیا و لا تغبط احدا بکثرة المال فان مع کثرة المال
تکثر الذنوب و لا تغبطن احدا برضاء الناس عنه حتی تعلم ان الله راض عنه و لا تغبطن
مخلوقا بطاعة الناس له و اتباعهم ایاه علی غیر الحق فانه هلاکه [illegible] یعنی نظر مکن بسوی
هر مفتون دنیا که بخود واگذاشته است و بدان که هر فتنه ابتدای آن محبت دنیاست و رشک
مبر احدی را با بسیاری مال پس با بسیاری مال گناهان بسیار میشود و رشک مبر احدی را بر خشنودی
مردم از او تا بدانی که خدا از او راضی است و رشک مبر مخلوقی را که مردم اطاعتش کنند و پیروی
کردن مردم و متابعت کردن مردم او را بغیر حق موجب هلاکت او و کسانی است که متابعت او
کرده اند از جناب امام زین العابدین مرویست که روزی امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی از اصحاب
خود نشسته بود مردی آمد و لباس سفر با او بود پس سلام کرد و عرض کرد یا امیر المؤمنین که [illegible]

فقیل له هو ذا این است امیرالمؤمنین پس عرض کرد که یا امیرالمؤمنین من از ناحیه شام آمدم و شنیده بودم
و شنیدم که فضایل بسیاری در ذات تو است پس تعلیم کن مرا از آنچه خدا ترا تعلیم کرده است پس حضرت فرمود
که من اعتدل یوماه فهو مغبون یعنی هر کس دو روز او مساوی باشد یعنی امروز او
او مغبون است و من کانت همته جمع المال کثرت حسرته عند فراقها و کسی که همتش جمع کردن مال باشد
در وقت رفتن از دنیا حسرتش بسیار است و من کان غده شر من یومه فهو محروم و کسی که فردایش بدتر از امروزش
باشد پس محروم است و کسی که نفس را کامل نکند هوی و هوس بر او غالب است و کسی که در نقصان
بودن برای او بهتر است و وارد شده است که حق تعالی بحضرت فرمود که دشمن دار دنیا و اهل دنیا را
و دوست دار آخرت و اهل آخرت را عرض کرد که خدایا کیستند اینها فرمود اهل دنیا آن کسانند که بسیار
خورد و امی پیشش و چون باکسی بد کند عذر نخواهد و چونکه از او عذر خواهند قبول نکند در طاعت
کسل و در معصیت دلیر و محاسبه نفس نکند قلیل العلم کثیر الکلام نزد نعمت شکر و نزد شدت
صبور و اما اهل آخرت ایشان خنده‌شان کم و حیاشان بسیار و حوصله‌شان کم و نفع و خیرشان
بسیار مردم از ایشان در راحت و ایشان در تعب کلامشان سنجیده و همیشه در محاسبه نفس
چشمشان گریان و دلشان بذکر خدا مشغول از نصایح حکما است که با مردم بد به دوستی مکن که با ایشان
دوستی نشاید و بپرهیز از نادان که خود را دانا شمارد و بپرهیز از کسی که راست گو باشد و دروغ گو باشد
به پیوسته نزدیک پس ده محال را ممکن و ممکن را محال **حکایت** آورده‌اند که حجاج جمعی را سیاست میکرد
چون نوبت یکی از ایشان رسید گفت ای امیر مرا مکش که من بر تو حقی دارم حجاج گفت فلان کس ترا
غیبت میکرد من او را منع کردم حجاج گفت گواهی داری بر این اسیر دیگر شهادت داد که راست میگوید گفت که
تو چرا با او شریک نشدی گفت من با تو دشمن بودم رعایت تو بر من واجب نبود حجاج گفت هر دو را
آزاد کردم یکی بسبب حق و دیگری بجهت راستی پیغمبر فرمود که اکثر ما یدخل الناس النار الاجوفان
الفم والفرج والمراد بالفم اللسان یعنی هیچ چیز بیشتر مردم را داخل آتش نمیکند مگر دو چیز زبان و
فرج من لم یحسب کلامه من عمله کثرت خطایاه و حضر عذابه کسیکه کلام خود را از عمل حساب نکند
خطاهای او بسیار میشود یعذب الله اللسان بعذاب لا یعذب به شیئا من الجوارح فیقال له خرجت
منک کلمة فبلغت مشارق الارض و مغاربها فسفک بها الدم الحرام وانتهب بها المال الحرام

وانتهک

وانتهک بها الفرج الحرام وعزتی لاعذبنک بعذاب لا اعذب به شیئا من جوارحک خدا عذاب کند
زبان را عذابی که عذاب نکرده باشد بآن هیچ عضوی را پس گفته شود بزبان که از تو بیرون آمد کلمه پس رسید
بمشرق زمین و مغرب زمین و خونهای حرام ریخته شد و مالهای حرام غارت شد و فرجهای حرام
شد بعزت خودم سوگند که عذاب کنم بعذابی که عذاب نکرده باشم بآن هیچ از جوارح را از معصوم فرمود
که مثل دروغگو مثل سراب است که دور را بتو نزدیک و نزدیک را بتو دور میکند و در مصاحبت
هیچ عیبی گوارا نیست سخن نزاید دروغ برای مردم نقل میکند و از مردم بد دروغ سخن بتو نقل میکند
و هر دروغی که نقل کرد از پی آن دروغ تا زنده باشد نزد تو بگوید اگر راست گوید باور نتوان کرد
دوستان مردم بد دروغ دشمنی پیدا میکند و کینها در سینها میرویاند پس بپرهیز که با او مصاحبت
میکنی حضرت رسول فرمود که ان العبد لیکذب الکذبة فیتباعد الملک منه مسیرة میل من
نتن ما جاء به یعنی دروغ گو چون دروغ میگوید بوی بدی میاید از او که ملک بقدر یک میل راه
از او دور میشود بجهت آنکه حق باشد زیرا که حق نزد دل ناحق بیاری میدهد یاری کوی وقت کاری
نا بیکار یاری گیر دار او کنار و پی آن یار کو نباشد چون معصوم فرموده است که با نیکان مصاحبت
کن و فرموده است که اخبار نیکان فو هنه که خیارکم سمحاؤکم و شرارکم بخلاؤکم و کرم و هیچ صالحی
نیست مگر آنکه حق است بر دست با احسن خلق در کنف خدا است حضرت صادق علیه السلام فرمود در بعضی
از مصاحبان خود را با خبر بدهم شما را بخیر بکم نزدیک است بخدا و نزدیک است ببهشت و دور است
از آتش گفت بلی حضرت فرمود پس باد بسخاوت خدا وحی کرد بموسی که سامری را مکش که او سخی است
حتی و روایت شده است که جمعی از اهل یمن آمدند بخدمت و مردی در میان ایشان که بسیار دعوی میکرد
پیغمبر با آنکه حضرت را غضبناک کرد که عرق از جبین حضرت ریخت پس سر مبارک بزیر افکند که
جبرئیل آمد و گفت که پروردگارت سلام میرساند و میگوید که چرا غضبناک شدی از مردی که سخی است
که طعام میکند طعام را پس غضب حضرت ساکن شد و سر مبارک برداشت و فرمود که اگر جبرئیل از جانب
خدا خبر بسخاوت تو نداده بود ترا بقتل می‌آوردم مرد عرض کرد که خدای تو سخاوت را دوست میدارد
فرمود بلی آن مرد شهادتین بزبان جاری کرد و گفت بحق خدائیکه ترا براستی مبعوث کرده کسی را از مال خود احدی را
محروم نکردم دانیدام اشتم آنکه جلیس تو قاطع صلة رحم نباشد که در حدیث است که ابغض الاعمال

الی الله الشرک بالله ثم قطیعة الرحم ثم الامر بالمنکر والنهی عن المعروف دشمن ترین اعمال بسوی خدا شرک
بخدا است پس قطع رحم کردن است پس امر به بدی و نهی از خوب در فرموده پیغمبر لا تقطع رحمک وان قطعک
قطع رحم مکن که اگر چه ترا قطع کند امیرالمؤمنین در خطبه فرموده پناه میبرم از گناهان که زود مرگ را نزدیک
میکند عبدالله بن کوا برخاست عرض کرد یا امیرالمؤمنین آیا گناهی هست که زود مرگ را نزدیک کند حضرت
فرمود بلی قطع رحم فرمود اهل بیتی جمع میشوند و مواسات میکنند با وجود که فاسق باشند خدا روزی میدهد
ایشان را و اهل بیت قطع رحم میکنند با وجودی که اتقیاء هستند خدا ایشان را از روزی محروم میکند
حضرت سید الساجدین فرمود که ایاک ومصاحبة القاطع لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله
فی ثلث مواضع یعنی بپرهیز از مصاحبت با قاطع رحم پس بتحقیق که یافتم در سه جای کتاب خدا او را
ملعون که خدا او را لعنت کرده بود ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض
اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار پس حضرت است که غیر معاونی بالای او دارد باید ظلم و قطع
رحم و شر و دروغ هفتم مصاحب با نیکو خلق داشته باش فرمود پیغمبر که سوء الخلق ذنب لا یغفر
بدی خلق گناهی است که آمرزیده نمیشود فرمود که ما یوضع فی میزان امرء یوم القیمة افضل من
حسن الخلق گذاشته نمیشود در میزان مردی روز قیامت چیزی که افضل باشد از حسن خلق قیل
لنا ای المؤمنین افضلهم ایمانا قال احسنهم خلقا پرسیدند که کدام یک از مؤمنان ایمانش کاملتر است
فرمود آنکه خلقش نیکوتر است فرمود صاحب خلق نیکو بمنزله روزه دار و شب خیز و حسن
خلق عمر را زیاد میکند و دنیا را معمور میکند و صاحب خلق را ثواب مجاهد میدهند حسن
خلق میگدازد گناه را چنانکه آفتاب یخ را میگدازد و اخبار در این خصوص بسیار وارد شده است
در دیوان حضرت امیرالمؤمنین است که و کل جراحة فلها دواء وسوء الخلق لیس له دواء و پیغمبر
فرمود علیکم بحسن الخلق فان حسن الخلق لا محالة القصایح معروف و حسن خلق کسب میکند بهشت را
و داخل میکند صاحبش را در بهشت و بخل و عبوس دور میکند شخص را از خدا و داخل میکند
صاحبش را در جهنم هشتم آنکه با کسانیکه در صحبت حرف دنیا میزنند مجالست مکن چنانکه وارد شده
در بعضی جوامع از شیخ نافع که فرموده که یاتی فی آخر الزمان ناس من امتی یاتون المساجد یقعدون
فیها حلقا ذکرهم الدنیا وحب الدنیا لا تجالسوهم فلیس لله بهم حاجة در آخر الزمان مردم آیند که

از امت من که در مسجدها حلقه حلقه می‌نشینند و ذکر ایشان دنیا و حب دنیا است و شما با ایشان هم
نشینی مکنید خدا را با ایشان حاجتی نیست نهم آنکه با وسواسی هم نشینی مکن که در تقلید عالم وسواسی مدعی
بحوان و مسئله میپرسد و تقلید او مکن که وسواس او بتو سرایت میکند و او مطیع شیطان است الحکم
هر کار از تحت قدرت او بیرون شود گناهی بر او نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها دهم با زنان
مجالست مکن که اخلاق بد ایشان را یاد میگیری که دع ذکرهن وما لهن وقارا ربح الصباء یحمو دهن
سواء آنان دهم آنکه جلیس تو ظالم و معین ظالم نباشد زیرا که در حشر میل با ایشان میکنی و دین
خود را بخرما و حلوای ایشان میفروشی و خدا میفرماید ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار
میل نکنید بسوی آنکسانیکه ستم کردند پس مس میکند شما را آتش جهنم زیرا که ظالم علاوه بر آنکه سخی
و زبان مال مردم را هم بغضب میگیرد و ترا هم لابد از مال حرام باید خورد و چون مال حرام خوردی
از آن غذای حرام بهم میرسد و از غذای حرام زاده چه آید جز حرامزادگی ای عزیز من ورع پیشه خود کن
که فرموده حضرت باقر که ان اشد العبادة الورع بهترین عبادات ورع است حضرت صادق
فرموده الورع من یتورع عن محارم الله یعنی ورع آنست که شخص اجتناب کند از محارم خدا ایا آنکه
مجالست با ظلمه نزد الله طلب الحلال واجب علی کل مسلم و مسلمة العبادة سبعون جزء افضلها
طلب الحلال عبادت هفتاد جزو است افضل آن جزو طلب روزی حلال است اگر محتاج شوی
چه ضرورت داعی شده که با ظالم همکاسه و هم پیاله شوی من اکل الحلال اربعین یوما نور الله
قلبه واجری ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه حضرت صادق علیه السلام فرمود هر که چهل روز حلال
بخورد خدا دلش را نورانی میگرداند و جاری میسازد خدا چشمه‌های علم و حکمت را از دلش بر زبانش
ای عزیز صلاح تو در دنیا و آخرت در ترک مجالست ظلمه است دوازدهم با اجلاف مذهب که از مثل یهودی
و نصرانی و سایر کفار هم نشینی مکن پیغمبر فرمود استر ذهبک وذهابک ومذهبک هر کاه مذهب
تو مطلع شد لا محاله از آن بتو خواهد رسانید خصوص صاحب مذهب باشد و دیگر آنکه در قیامت
ترا با او محشور میکند سیزدهم با صوفیه مجالست مکن که ایشان از اهل بدعتند و همه گمراهم از ایشان
بیزار شد و معصوم فرمود که من مال الیهم او اول کلامهم فهو منهم یعنی هر کس میل کند بسوی ایشان
یا تاویل کند کلام ایشان را از ایشان است و گذشت کلام حضرت که یا اباذر تا باش و او را ترک کن و با او

نقلیل از مذهب باطل ایشان را و طلاعین مشایخ ایشان را نقل میکنیم بهیئت که ببینی چه اعتقاد
دارند از آنجمله سید مرتضی که از علماء جلیل الشان ماست در کتاب تبصرة العوام فرموده که صوفیه شش
فرقه اند اول اتحادیه که دعوی اتحاد میکنند و رئیس ایشان حسین بن منصور حلاج است و آن ملعون
ساحر بود و از کلمات کفر آمیزش یکی آنست که یکی خدا در آسمان است و یکی در زمین و آن منم و شبلی ملعون
گوید که من دو صفت دارم صفتم ناسوتی است و صفتم لاهوتی است و بایزید بسطامی گوید
سبحانی سبحانی ما اعظم شانی و حلاج نامه نوشته بیکی از اصحاب خود که این نامه از خدا بسوی فلان او را
پرسید که تو نوشتی چرا نوشتی گفت در شرح جمع الجمع است نزد ما یعنی من و خدا یکی هستیم گفت کسی در این
مذهب با تو شریک است گفت او هم چنین گوید گفت یکی شبلی و ابن عطا و ابو محمد جریری و از جمله صوفیان
ذا النون مصری و معروف کرخی است و معروف نصرانی بود بر دست امام رضا مسلمان شد و بعد
اختراع مذهبی کرد قدری بصحبت صوفیان الله بشنو نقل کرده که یکی از این قوم که خود را اهل تسلیم و رضا
میخوانند و با مردی رفیق من شد روزی مرا گفت دوش لحظه بخواب رفتم فلان شخص با ما در
دست و پای من نهاد من خاموش شدم دست بالا تر برد زیر جامه بیرون کرد و مقصود حاصل کرد
من او را از خود منع نکردم این قصه با او گفت چون دوش چنان بودی با او چرا امروز او را دشنام کردی
گفت بروی تشنیع میزنم بلکه رضا و تسلیم خود را معلوم تو میکنم تا چه مرتبه است و جمع دیگر را صلیبیه اند
و میگویند چون کسی واصل بحق شد تکلیف از او برخاست و هیچ واجبی بر او واجب نیست و هر چه
کند نیکو بود و اگر مادر یا دختر یا خواهر یا پسر یا دختر یا دختر دختر را وطی کند حلال باشد و جمله محرمات
از زنا و لواطه و مال مردم بر او حرام نباشد و اگر او نیز جماع دهد حلال باشد و گویند که اگر یکی از
واصلان را شهوت غالب شود از دیگری طلب جماع کند اگر مفعول او را منع کند از آن طائفه واصلان
بدر رفته باشد و کافر شده باشد و اگر نفعی کند او را از واصلان است خاصه که این زن بدرجه ولایت
برسد و از اولیاء خدا شود اگر رضا با واصلان رساند و غرض ایشان از حلال کردن این چون
اعمال آنست که زنان را کردن صوفی بسیاری متولد شوند و جمعیتی داشته باشند و بایزید گفت حلیل
الفقر فخرم بوده و گر شبلی گفته که هر کس خود را [illegible] و تکبر و زینت و اصل محی الدین اعرابی در
فتوحات مکیه میگوید که انا غافر الذنب یعنی اسمی از آن گناه کاران گاهی صدای گاو و گاهی صدای آخر

دهند و همچو که ساحر و جادو کنند و تن پوره و خوش کرده اند و چوبی و تنکی در قاصند و میگویند
عمر چوب و علی چوب پیش مسلمان مسلمانند و پیش کافر کافرند اما صادش از صاد نصاری باشد
واوش از واو یهود باشد فاء او از فاء فرعون دنی فاعل قول انا الله باشد و شوید مسلماد صوف
این است که خود را گوید که معروف کرخی نصرانی بود و بر دست امام رضا علیه السلام مسلمان شد اول این
کلام که معروف نصرانی بود راست است نزد ما و نزد ایشان معروف و مشهور است اما بر دست حضرت
مسلمان شدن نزد ما معلوم نیست و اگر رضا مسلمان شده باشد هنوز از دین نصرانیت که ان
الله هو المسیح ابن مریم بدر نرفته چیزی باقی مانده بود که صوفی شده و زنا کرده و انا الله بلا انا
میگوید و علماء الرجال نام ایشان را در کتب برده اند یکی حسین بن منصور حلاج را نوشته اند
که انه من الکذابین و عجب از صاحب مجالس المومنین که اکثر از صوفیه را شیعه گفته که یا کتب رجال
ندیده و احادیث را نیز نخوانده که ببیند که معصوم در مذمت صوفیه چه فرموده قلم را بر داشته و
کاغذ هم ارزان بوده هر نام بر وطی در کتابها در خصوص صوفیه دیده نوشته و هم چنین کاشفی واعظ
و جهال جاهلیت جنون تعریف شبلی و جنید و سایر مشایخ صوفیه را کرده گویا کاشفی هم بر دی بسوارس
بوده که او هم در خصوص صوفیه بر خرافات چند از هر جا دیده و نوشته و کتاب خود را ضایع کرده
از این جهت علماء اول را شیعه تراشی نا سیده اند با آنکه صد ملای روم و هر از حلاج بلب شد انگشت
محیی الدین منتهی شود کرد کتاب فتوحات مکیه بعضی از علماء اعلام ما را مثل ملا صدرا و ملا محسن
فیض و شیخ بهاء الدین را که هر [illegible] بعید باشد کول زده که ایشان او را خوب میدانند صوفی ان اول
شان بود فضلهای کمار جمع شد صوفی شد این سگها گاهی بر فرعون ما بر جمع شده و پشت فرعون
پیرو نمود و پشتی فرعون میکنند و میگویند موسی خطا کرده و فرعون غرق در دریای عبودیت شده
گاهی گوشت خوک میخورند و غیرت مردی ایشان تمام میشود که هر که بر پشت پیرو زن و دختر و خواهر
ایشان برود خصوصا از برادران طریق سهل باشد و گاهی شراب میخورند و میگویند شراب طهور است
و سقاهم ربهم شرابا طهورا اشیر با میخورند میکنند و گاهی چرس و بنگ میکشند و میگویند
شجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء و بهشتی میکنند و گاهی بدافعال هو میزنند و انا الله
بلا انا میگویند صوفی صادش از نصاری و واو از یهود و فاء از فرعون و یاء از یزید است نصاری

قائل بخدای عیسی اند که ان الله هو المسیح ابن مریم و یهود قائلند که عزیر پسر خداست که عزیر
ابن الله و فرعون خود ادعاء خدائی میکند که انا ربکم الاعلی و هکذا این بدخدا لعنت کنند صوفیه را
که هر چهار مذهب را اختیار نموده اند هم گوساله پرستند که مرشد ایشان باشد که عجل جسدا له
خوار گاهی هم مرشد صدای گاو میدهد و هم عیسی پرستند که علی باشد و هم نفس پرستند چون
فرعون انا الله بلا انا میگویند ای صوفی اول تو چنان بدی که کس چون تو نبود آخر تو چنان
شدی که کس چون تو مباد عجب از بعضی از شیعیان بلکه فضلای این عصر که اغاث مثنوی ملای
ملای روم میکنند گویا فتوحات و مثنوی اینها را مطالعه نکرده اند که بر سینه که چه گه خورده
هم سنی است و هم صوفی است فرعون صوف بوده نمی بینی که صوفیه خوب میدانند و او کلام
توجیه کرده خوب میدانند غرض صوفی گاهی خود را امام و گاهی نایب و گاهی خدا میدانند چنانکه
ملعون از ایشان گفته بود که جهان معسکر مرتضی علی امام است منم امام بلکه صوفی زن خود را
میزد که یا فاطمة الزهراء و یا بتول العذراء و یا سیدة النساء و یا ام المومنین و یا سیدة نساء
العالمین مانند اینها و این شیاطین از راه تزویر و فریب میدهند عوام را تا دیر بار کشیده
بهلاش کرده ندانند وقت مذهب باطل را باو گویند اگر شما اول امر خود را شیعه بنامند اگر فریب
خورده و منتشر شدی روز و توبه کن و با ایشان لعن کن و با ایشان منشین و روز منقطع شو
از ایشان که ایشان را مذهبی درست نیست بلکه مذهب ایشان مرکب از مذاهب اربعه است چنانکه
فهمیدی و خرافات صوفیه و بیان مذاهب ایشان را باید کتاب علاحده نوشت و خواهم نوشت
من بعد و این نسبه فی الجمله حسبی داشتیم چهار در هم با غنی سرف مجالست مکن که هم نشینی او دل او بر
و دیگر کاتان یکی که تو عمی نداده است خدا که اربع یمتن القلب الذنب بعد الذنب و کثرة
مناقشة النساء یعنی محاورهن و ممارات الاحمق تقول و یقول و لا یرجع الی خیر ابدا و مجالسة
الموتی چهار چیز است که دل را میمیراند گناه بالای گناه و بسیار با زنان حرف زدن و مجادله با احمق
نمودن زیرا که تو میگوئی و او میگوید و هرگز رجوع بخیر نمیکند و هم نشینی مرده کان پس گفتند
که مرده کان کیانند یا رسول الله فرمود هر غنی مسرفی از تضاعیف اخبار بر سد که حضرت مجالست
میکرد ند با مثل سلمان و ابوذر و صهیب و غیر ایشان از فقراء صحابه پس چون از اغنیاء با صلی

یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا مثل عیینة بن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان که حضرت
سید المرسلین و پادشاه فقراء و مسکینان آمدند و گفتند که مثل سلمان نزد ما شستند عرض
کردند که یا رسول الله و قتیکه ما می آئیم اینها را از خود دور کن که ما از بوی عبای سلمان متاذی
میشویم و از این جهت بخدمت شما کم میائیم پس خدا و ند این آیه زهره شکاف از برای پیغمبر فرستاد
که واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه و لا تعد عیناک عنهم
ترید زینة الحیوة الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطا یعنی ای پیغمبر
حبس کن یا بپا نفس خود را با همین سلمان و ابوذر و فقراء دیگر از نیکان صحابه که میخوانند پروردگار
خود را در صبح و شام با اخلاص و غرض آن خشنودی من مطلبی ندارند و نباید چشم عنایت از ایشان
بگردانی و اطاعت مکن از اشقیا و اگر غافل ساختیم قلب ایشان را از ذکر خود و تابع هوا
و هوس خود شدند و امر ایشان از حد گذشته و حق را پشت سر انداخته اند پس چون این آیه نازل شد
حضرت رسول برخاستند و سلمان و ابوذر و فقراء دیگر را طلب نمودند که در کجا پیدا کند پس تا یافت
ایشان را که در آخر مسجد بذکر خدا مشغول اند پس حضرت فرمودند که الحمد لله الذی لم یمتنی حتی
امرنی ان اصبر نفسی مع رجال من امتی معهم المحیا و معهم الممات حمد خدا و ندی را که مرا از دنیا نبرد
تا آنکه فرموده مرا که حبس نمایم نفس خود را با مردانی چند از امت خود که با ایشان است زندگی من
و با ایشان است مردگی من شایع مقتضی بمقتضای حکمت و مصلحت ما را امر بمجالست علماء و فقراء
نموده تا از مجالست فقراء از خدا راضی شویم و شکر او را زیاد کنیم جالس الفقراء علماء دین خود را
و احکام دین خود تعلیم کرفته باشیم جالس العلماء تزدد علما و از مجالست فقراء از خدا راضی شویم و شکر او را
زیاد کنیم جالس الفقراء تزدد شکرا و جالس الحکماء تزدد حلما نکاه کن محمد پسر ابو بکر از مجالست
علی ابن ابیطالب بچه مرتبه رسید که بچه بهادرت او را بخدمت شاه اولیا عرض کردند حضرت گریان
شد و فرمودند رحمه الله نحتسبه یوم القیمة عند الله و لدا ناصحا و سیفا قاطعا یعنی خدا او را رحمت
کند ما حساب کنیم در روز قیامت او را فرزند ناصح و شمشیر برنده و بالجمله صحبت نیکان را غنیمت دان
و از صحبت بدان نو بصحبت بدان چنانکه فرموده اند جلیس الخیر نعمة و جلیس الشر نقمة و اکرم نشین و جلیس
که صفات مذکوره در او باشد هر کاه در ایمان دو هر کاه مداین جزو زنان مکن نیست با این کتاب

مذکور شد العارفین تا مجالست کن و عزلت گزین از ناس و خلق زمان و با کتاب جز صحبت مدار از حقیقت
بو بونک شاید مرزی از مجالس ... حق تعالی این است ... که در هیچ این آیه است
كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و هر کس با عقیده قوم ... مروج
لازم است در حدیث است که نِعْمَ الْمُحَدِّثُ الْكِتَابُ وَنِعْمَ الطَّهُورُ التُّرَابُ ای برادر دنیا و آخرت
جمع نمیشود با هم پس دنیا و سرخ و زرد دنیا را ترک کن تا بلباس ... زیرا که ...
در این دنیا کفن ابجدی که لباسهای حقیر اند پوشید ... علی ابن ابیطالب حالا گوش شو فضیلت
علی از شجاعتش کن راویان اخبار در این واقعه شادی آثار آورده اند که چون ... خیبر بعد
از فتح نمودن مسلمانان تمام قلعهای ایشان روی بقلعه قموص که محکم ترین قلاع بود کذا شدند
تا اکثر بکر روز ابو بکر و با فوجی از مسلمانان باذن جناب رسول الله رو بمعرکه قتال نهادند چون
مرحب خیبری با جمعی دیگر از دلاوران یهود که مشهور بودند از قلعه بیرون آمده حمله آوردند ابو بکر
گریزان گردید ... از مسلمانان هم بطفیلی او گریختند و چند نفر از ایشان کشته گشتند پس
روز دیگر علم را عمر برداشته با فوجی از سپاه ... تا بدر قلعه رفته بعد از بیرون آمدن
... عمر ... گریختند ... چون پیغمبر مطلع گردید فرمود که لَأُعْطِيَنَّ
الرَّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ كَرَّاراً غَيْرَ فَرَّارٍ يَفْتَحُ اللهُ عَلَى يَدَيْهِ
فردا علم را بدست کسی دهم که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند
حمله برنده است و گریزنده نیست چون منافقان با علی حسد می بردند گفتند مراد حضرت
رسول علی نیست زیرا که علی بدرد چشم گرفتار است که پیش پای خود را نمی بیند چون روز دیگر جمیع
اصحاب ... پیغمبر را گرفته سعد وقاص و عمر هر دو نزد پیغمبر آمدند با وجود که خود را از نمود
چشم ... که پیغمبر ... که علی کجا است که همه اصحاب جمع پیغمبر رسانیدند که علی چشمش
درد دارد بنا بر که پیش پای خود نمی بیند حضرت رسول فرمود که علی را حاضر کنید جمعی رفته
دست علی را گرفته حاضر آوردند رسول آب دهان در چشم علی افکند و چشم علی مانند نرگس
از هم کشاده شد و در حق علی دعا کرد که خداوندا علی را از سرما و گرما محافظت کن پس علم را بدست
علی داد و علی روان شد و بتعجیل میرفت سعد وقاص گفت یا علی توقف کن که لشکر برسد القائل

نکرد تا بپای حصار رسید و نیزه را بر سنگ زد بکشید و بیاده بر سنگ فرو رفت یهودی بالای حصار ابن حرب
دست ... رسید گفت ای جوان از او پرسید چه نام داری گفت علی نام دارم و چون در اخبار ... رسیده بود
گفت در کتب آسمانی خوانده ام که پسر عم پیغمبر آخر الزمان علی نام این قلعه را فتح کند که حارث نام برادر مرحب
از قلعه بیرون آمد و خود را بعلی رسانید علی به حارث را با سلام دعوت کرد قبول ننمود و آن یهودی
گفت که اسلام قبول کن و الا این مرد بنکرد تا قلعه را فتح کند ... علی ... باعلی اغاز
محاربه کرد ... لشکر اسلام گفت پس علی ... را کوفت و نعره کشید که حارث مضطرب شد
پس ذو الفقار را ضاعقه کردار بر فرقش فرود آورد چنانکه کلاه خود و مغفر ... عامر ... بن
... حمله را ... علم ... کشتن حارث و علم ... گریختند
مرحب غضبناک ... با آلات پوشیده و عمامه بلند ... و با سلاح تمام بر مرکب کوه
پیکری سوار با جمعی از شجاعان خیبری بیرون آمدند رجز خوانان بمیدان آمد و گفت قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ
أَنِّي مَرْحَبُ شَاكِي السِّلَاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ شاه ولایت زینت مسند خلافت فرمود ضَرْغَامُ آجَالٍ
وَلَيْثٌ قَسْوَرَةٌ أَنَا الَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي حَيْدَرَةْ مرحب جواب ... بود که ... او را ... القصه
بهم دویدند و جلا بکرا ... تماشای علی مشغول و سکان آسمان نصرت علی میطلبیدند اجله
... بسیار در میان رد و بدل شد مرحب ... از علی بلند تر بود پس علی چون ذو الفقار را بلند
کرد خداوند ... دست علی را بلند تر از مرحب کرد که دوست و دشمن همه دیدند چون ذو الفقار فرود
آورد تا بروی ... ظاهر گردید پس علی تکبیر گفت که قلعه خیبر بلرزید پس
یهودان روی بگریز آوردند ... کردند ... مرحب ... بران شد که
با ... نفر از قلعه بیاری ایشان آمده و علی را گرفته حرب در پیوست پس علی بهر طرف که حمله
میکردند تا هشت نفر از شجاعان یهودان را بقتل آورد ... مسلمانان ... علی دیگر ... کرد سپر
هزار سوار و پیاده ... و حیفش را گرفته و زخمهای کاری ... نازنینش
میزدند ... بیکرد ... خیبریان از ترس ... گریختند گریز ... کرده
رو بقلعه نهاده خود ... یهودیان زنجیر کرده و مسلمانان بیاری علی آمدند ... حرب
کردند ... خیبریان علی را ... مسلمانان ... اکر علی ... باران

کرد و حسین ... تیر باران کرده ... سوختند تا آنکه علی غضبناک شد یهودیان را
ضرب ذو الفقار ... در قلعه را بحکم بست پس علی دست دراز کرده حلقه در ... گرفته
هر ... دو و ... آن ... قلعه خیبر بحرکت آمد ... صفیه دختر حی ابن اخطب بر روی
تخت ... گفت ... شد گفتند ... هَذَا عَلِيٌّ فَخْرُ الْحُسْنِ ... أَنْ تَقْلَعَ الْبَابَ يعني ابن ابی
ابیطالب است که قلعه را بحرکت آورده ... پس علی ... کرد ... ان را ... کند و سر ... عوض ... حال ... از دست
گذاشتند ... الْأَمَانَ الْأَمَانَ ... رسانیدند ... امان با ... الزمانا است ... پیغمبر ... امان ... غالب کل غالب
الا علی فرمود ... کرد ... پنهان ندارند پس علی ... لشکر اسلام ... در آمدند ... لشکر اسلام ... جا ... که
دهند اما علی صفیه را اسیر کرده ببلال فرمود که او را بخدمت پیغمبر برد بلال او را از ... کشتگان یهودیان افتاده بود صفیه را حالتی ... شرح راست نیاید چون بخدمت حضرت
پیغمبر آمد از دست بلال شکایت کرد حضرت بلال را عتاب فرمود که ... دوست ...
... گردن ... که اسیر است ... ببلال ... که بدنهای کشتگان
خود را ببیند ... جناب پیغمبر ... که زن یهودیه ... بر بدنهای
پیغمبر ... که ... صحرای کربلا ... شهید کردن ... حسین و یاران ... اهلبیت او را ... کشته ... تشنگاه
... خود را از شتران بزیر افکندیم و هر یک از ما ... نعش پاره پاره
پدرم ... بعد از آنکه ... صدای
... سلام ... مرا ... من ... بگو بپدرم
میگویم چون تاب ... نوشید یا دلب تشنه من ... غریب و شهید ... نهادند
... با او ... ناگاه چشم زینب ... افتاد ناگاه چشم دختر زهرا ... میان
... افتاد و ... حسین ... چنانکه ... دو ...

پس ... خود ... گفت یک ... حال ما ... ما الغریب و بیکس
بین اولاد ... شیعیان ... در ورطه عقوبت اهل جفا ... الا لعنة الله علی القوم
الظالمین عشاء هجم در بیان اعمال صالحه یعنی ... صالحات و مذمت دنیای دنی فی الجمله
و ... در مقام اثبات آن بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ نَحْمَدُكَ
اللّٰهُمَّ يَا مَنْ أَعْظَمَ حَسَرَاتِنَا ... صَاحِبِ الْمُصِيبَةِ الرَّاتِبَةِ وَالْمُعَفَّرِ السَّاكِنِ الْمَصْرُوعِ الْحَزِينِ
وَالْمَقْطُوعِ ... مُهْجَةِ الْمُرْتَضَى وَبَهْجَةِ ... الرِّضَا ... وَآيَةِ اللهِ الْعُظْمَى وَحُجَّتِهِ
وَمَنْ قُتِلَ ... صَاحِبِ الدِّمَاءِ السَّائِلَاتِ وَالصُّدُورِ الْمَكْسُورَاتِ وَالرُّؤُوسِ الْمَرْفُوعَاتِ
وَالْخُدُودِ ... وَالْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ وَالْأَجْسَامِ الْمَجْرُوحَاتِ ... بِالشَّيْبَاتِ
الْمُخَضَّبَاتِ ابْنِ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ ... سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ وَنَشْكُرُكَ اللّٰهُمَّ يَا مَنْ أَجَلَّ
كُرُبَاتِنَا عَلَى ... عَلَيْهِ ... عَلَيْهِ بَاكِيَةٌ وَعَبَرَاتُنَا
عَلَيْهِ سَاكِبَةٌ وَرَزَايَانَا عَلَيْهِ ظَاهِرَةٌ وَرَزَايَانَا عَلَيْهِ عَظِيمَةٌ وَمَصَائِبُنَا عَلَيْهِ كَثِيرَةٌ وَأَحْزَانُنَا
عَلَيْهِ مُجَدَّدَةٌ ... عَلَيْهِ ... عَلَيْهِ ... عَلَيْهِ ... الْأَئِمَّةِ
الْأَتْقِيَاءِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللهِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ ... الْفُرَاتِ ... وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللهِ وَوَصِيُّ رَسُولِهِ
... وَأَشْهَدُ
... أَوْصِيَاءِ رَسُولِهِ ... بِالْمِحَنِ وَالْمَصَائِبِ ... الْأَحْزَانِ وَالنَّوَائِبِ
عَظَّمَ اللهُ أُجُورَنَا بِمُصِيبَةِ ... الْعَرَبِ وَأَشْرَفِ النَّاسِ فِي الْحَسَبِ وَالنَّسَبِ ... الْأَطْيَابِ
... الْكَئِيبِ
وَالْغَرِيبِ الْقَتِيلِ ... وَالْأَسِيرِ ... الطُّلَقَاءِ ...
خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ أَبِي عَبْدِ اللهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ ... الْأَسْلَابِ ... آه
مِنْ ... الْحُسَيْنِ ... عَلَى ... وَجُوهِهِنَّ
... الْأَعْدَاءِ ... فَلَكِ ...
بَكَى عَلَيْهِنَّ أما بعد ... وتعالی ... بکتابه الکریم ... العظیم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم فما اوتیتم من شیء فمتاع الحیوة الدنیا وما عند الله
خیر وابقی للذین امنوا وعلی ربهم یتوکلون یعنی آنچه داده شده اید از مال واولاد متاع چند
روزه دنیاست وآنچه در نزد خدا باقی خیر وباقی تر است برای کسانیکه ایمان آورده اند وبروردگار
خود توکل مینمایند باز فرموده المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک
ثوابا وخیر املا یعنی مال واولاد زینت دو روزه دنیاست واعمال صالحه که نفع وثمره آن ابدی
لایزال میماند بهتر است نزد پروردگار تو از اینمال واولاد از جهت نفع وبهتر است از روی آرزو
واز کلمات حضرت سلیمان نبی است که یکی از عباد فرموده روزی که از سلطنت کذشت سلیمان
کویند ان تسبیحة فی صحیفة مؤمن خیر مما اعطی ابن داود وان ما اعطی ابن داود یفنی والتسبیحة
تبقی یعنی بدرستیکه سبحان الله در نامه عمل مؤمن بهتر است از آنچه داده شده است به پسر داود
که آنچه به پسر داود داده اند فانی میشود وثواب تسبیح باقی میماند وآنچه از اخبار اهل بیت سلام
بشود در تفسیر باقیات صالحات تسبیحات نماز پنجگانه است ونماز شب وکفتن لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم ومحبت وولایت آل رسول وکفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر ودر روایتی این شش چیز را فرموده اند ولد صالح یستغفر له ومصحف یخلفه وغرس
یغرسه وقلیب یحفره وصدقة یجریها وسنة یؤخذ بها من بعده وفرزند صالح که دعای که
موجب مغفرت پدر شود وقرآن وکتابی از علم که بعد از او بماند ودرختی که بنشاند که مردم از آن
منتفع شوند وچاهی حفر کند که خلق منتفع شوند وصدقه جاریه مثل پل ورباط
ومدرسه ومسجد وغیر ذلک ... دولتی از این هر که بنده بکوید ... که دشمنان بدوه شاند
هر یک از این مذکورات موجب آمرزش است اذا مات الانسان انقطع عمله الا عن ثلث صدقة جاریة
او علم ینتفع به او ولد صالح یدعو له که چون انسان بمیرد دست او از همه جا کوتاه میشود مگر
از سه چیز صدقه جاریه یا علمی که مردم از آن منتفع شوند یا فرزند صالحی که دعا کند از برای او ودیگر
از جمله باقیات صالحات وبهترین آنها امر بمعروف ونهی از منکر است وعن الباقر علیه السلام ان الامر بالمعروف
سبیل الانبیاء ومنهاج الصالحین فریضة عظیمة بها تقام الفرائض وتأمن المذاهب
ویستقیم الامر از حضرت امام محمد باقر مرویست که امر بمعروف راه انبیاست وشیوع بندکان نیست

خداست فریضه ایست از اعظم فرایض که بواسطه آن برپا داشته میشود سایر فرایض الهی وانتقام کشیده
میشود از دشمنان خدا واو بر دین مستقیم میشود پس حضرت فرموده که خدا وحی فرمود بشعیب پیغمبر
که انی معذب من قومک مائة الف اربعین الفا من شرارهم وستین الفا من خیارهم فقال یا رب
هؤلاء الاشرار فما بال الاخیار یعنی من عذاب میکنم از قوم تو صد هزار نفر را چهل هزار از بدانرا
وشصت هزار نفر از نیکان را شعیب عرض کرد تمام بدان است تقصیر نیکان چیست خداوند فرمود داهنوا
اهل المعاصی ولم یغضبوا لغضبی یعنی نیکان مداهنه وسهل کرده بودند با بدان وغضب نکردند
بآن بدان برای غضب من وعن الکاظم علیه السلام لتأمرن بالمعروف ولتنهن عن المنکر اولیستعملن علیکم
شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم یعنی از حضرت امام موسی منقولست که فرمود یا امر بمعروف
ونهی از منکر کنید یا مسلط میکرداند خدا بر شما بدان شما را وپیکان شما هر کاه دعا کنند در حق
بدان مستجاب نمیکند خدا دعای ایشان را وعن الصادق علیه السلام ان الله لیبغض المؤمن الضعیف الذی
لا دین له یعنی البته خدا دشمن میدارد مؤمن ضعیف را که دین نداره قیل وما المؤمن الذی لا دین له قال
رسول الله صلی الله علیه وآله الذی لا ینهی عن المنکر یعنی عرض کردند کیست آن مؤمنیکه دین ندارد فرمود آنکسیست
که نهی از منکر نمیکند خواجه نصیر فرموده هر کاه هر کاه دید احدی از شما منکری را پس باید تغییر دهد او را
بدست خود وهر کاه نتوانست بزبان خود ولا بد بدل خود وایمن بسیار ضعیف ایمانست هذه عبارة
من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه وذلک
اضعف الایمان ودر حدیثی وارد است بروایت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب که حضرت رسول
فرموده یا علی هر کاه امر بمعروف کند خدا تعالی ثبت او را قوی کرداند وهر که نهی از منکر کند خدا دشمن
او را خار وذلیل سازد ای عزیز انبیاء وکریمه واوصیاء پسندیده اند این صفت بودهاست که
یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ودر وصف لقمن وارد است که یا بنی اقم الصلوة وأمر
بالمعروف وانه عن المنکر وخداوند بعیبر را فرموده خذ العفو وامر بالمعروف وبعیبر است که الرحمن
فرموده وتارک او را لعنت کرده که لیس منا من لم یوقر الکبیر ولم یرحم الصغیر ولم یأمر بالمعروف
ولم ینه عن المنکر یعنی از ما نیست وبرسنت ما نیست هر که بزرکان بجهت سن وبجهت علم ومعرفت
تعظیم نکند وبر خوردان بجهت سن یا بجهت علم رحم نکند وامر بمعروف وامر بنیکی یعنی از یکی

نکند وخدا میفرماید ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر و
اولئک هم المفلحون یعنی باید بوده باشد کروهی از مردم که بخوانند مردم را بسوی نیکی وامر بکنند مردم را بمعروف
ونهی بکنند مردم را از منکر وایشان اند رستکاران واز حضرت رسول مرویست که لا یزال
الناس بخیر ما امروا بالمعروف ونهوا عن المنکر وتعاونوا علی البر والتقوی فاذا لم یفعلوا ذلک
نزعت منهم البرکات وسلط بعضهم علی بعض ولم یکن لهم ناصر فی الارض ولا فی السماء یعنی
همیشه اوقات مردم بر نیکی میکذرد مادامیکه امر بمعروف بکنند ونهی از منکر مینمایند ویاری
بکنند دیکران را بر نیکی وتقوی وهر کاه نکنند برکتهای زمین از ایشان برداشته شود ومسلط شوند
بعضی بر بعضی دیکر واز برای مغلوب ایشان ومظلوم ایشان ناصری در زمین واسمان نباشد
حکایة آورده اند که حضرت عزت وحی رسانید بفرشته که فلان شهر را زیر وزبر کن آن فرشته
عرض کرد چندین عابد در این شهرند وطرفة العینی از تو غافل نشده اند ایشان را هم هلاک کنم خطاب
رسید که ایشان را هم هلاک کن که آن عاصیان نخواهند بود بجهت آنکه هرکز بمعصیت ایشان
روی ترش نکرده اند واز اینجا معلوم شد که از اهل معاصی بر کنار بایدبود یا انکار ایشان را منع کرد
وعمل ایشان را انکار باید بود بصورت وسعی ومردم را امر بیاد خدا ونیکوی باید فرمود وابتغا
احتساب کویند ومباشر این عمل را محتسب کویند اما در کیفیت این عمل ومراتب آن رساله علاحده
باید نوشت لکن اصل در این کار ومهم است یکی اخلاص ودیکی تقوی وبعد از وهو بدانست
کرخود متعظ نشود وعظ دیکران کفتن زبانی ندارد ودر شاهد بر این مدعا قول حق تعالی است که
یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون ودر مجموعه ورام است مردی باین عباس کفت که
انی ارید ان امر بالمعروف وانهی عن المنکر یعنی میخواهم مردم را امر بمعروف کنم ونهی از منکر نمایم قال
بلغت ذلک یعنی بامرتبه رسیده قال ارجوا یعنی امید دارم قال ان لم تخش ان تفتضح بثلث
آیات من کتاب الله فافعل یعنی کفت اکر نمیترسی که رسوا کند ترا سه آیه از کتاب خدا پس بکن کفت
آنها کدامند آن سه آیه کفت اول آتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم آیا امر میکنید مردم را
بنیکی وخود را فراموش میکنید کفت من خود را فراموش ننمایم دوم لم تقولون ما لا تفعلون یا
چه میکوئید بمردم وخود نمیکنید وسیم قول شعیب که وما ارید ان اخالفکم الی ما انهاکم یعنی

من مخالفت شما کنم هر چیزی که شما را نهی میکنم آنمرد کفت که من رسوا میشوم باین آیات ابن عباس کفت
ابدا بنفس خود کن؛ بیعمل علم را کن بدبود؛ با عمل علم سودمند بود؛ وحضرت رسول فرموده که
خمس لا ادعهن حتی الممات یعنی پنج چیز را ترک نمیکنم تا وقت مرک خوردن بر روی زمین وخوردن
با غلامان وسوار شدن الاغ جل دار وهدوشیدن کوسفند بدست خود وپوشیدن لنکوته
سنة من بعدی برای انکه سنتی باشد بعد از من که مردم بآن عمل کنند وبعکس این هم مردم آنچه
ما از برای خود سنت یعنی بدعت درست کرده اند با اینکه ترک وراه ادب وصلاح دیات وچوهات
وکرکوسفند وفشت حبوبه وکندم وجو از طرحها درست کرده اند بنا راهی از راهها برای خد برای
پیدا میکند که ثمره آن بعد از عزل در ایشان وبماند که حکام وظلم اینجا بزبان فرار عمل میکنند که
کناه خود دارند وشریک کناه دیکران باشند چنانکه در یزد دیدم میرزا موسی حاکم شد وبدعتی
وراه اخذ چیزی پیدا کرد وبعد از او محمد زمان خان آمد نسبت وطریقه او عمل کرد وچون طبع
مردم کران آمد با او بد طوری کرده معزول شد شاهزاده آمد بهمان طریق بو شیطان اول عمل نمود
مع زیاده با عوای عمله جات چندی از اهل یزد وغیر ایشان هر کاه کتاب ما را خواندی غلط
مکن واز جای خود در مرو وعزت علما را نکاه دار وبا رعیت عدالت کن من اراد ان یملک ملکه
فلیکثر العدل ومن اراد ان یعظم ملکه فلیعظم علماء زمانه یعنی هر که میخواهد ملک او بپا
کرده با رعیت بسیار عدالت کند تا همه اهل ملک خواهند رعیت او شوند وهر که خواهد ملک
او بزرک شود که علماء زمان وامن ملک دار اسمعیل پادشاه خراسان روزی عزت عالی نکاه داشت
وهفت کام در عقب عالم برفت شبانه حضرت رسول را در خواب دید که کفت ای اسمعیل که
از علماء امت را تعظیم کردی هفت نفر از نسل تو بعد از تو پادشاه
باشند پس ببین که عزت علماء چه نتیجه دارد ودر زمان ما اکر فلان حضرت ما را اکرفت غرض مثلی
بو عرض کردیم اکر امروز تو را خوش نمی آید بعد از این مردم برای تو بدتر از این خواهند کفت حال
من ذکر کردم که متنبه شوی وچون از خواب غفلت بیدار شوی مدح تو را در کتابها خواهیم نوشت
تا مردم طلب آمرزش برای تو کنند چنانکه برای سلاطین صفویه مردم طلب رحمت ومغفرت میکنند
وخواهند کرد تا روز قیامت؛ کسانی که بعد از ایشان آمدند؛ مدام زنکی چه بد دیدند؛ واکر موعظه

تشنه‌ای هرچه خواهی با ما بکن چنانکه دیگران با دوستان خدا کرده‌اند امید موافق احادیث که نقل
کردیم خدا ما را محافظت کند و یاری دهد و در حدیث معتبر وارد است از جناب موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود
لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يَا فُلَانُ اتَّقِ اللَّهَ وَقُلِ الْحَقَّ وَلَوْ كَانَ فِيهِ هَلَاكُكَ یعنی بمردی از اصحاب خود فرمود
که سخن حق بگو اگرچه در گفتن او هلاک تو باشد و از جمله طاعات و صالحات ایثار و مواسات است
و این موجب برکت در مال است بدلیل آنکه حضرت امیر المؤمنین بکمیل بن زیاد فرموده‌اند که یا کمیل
الْبَرَكَةُ فِي الْمَالِ مِنْ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَمُوَاسَاةِ الْمُؤْمِنِينَ وَصِلَةِ الْأَقْرَبِينَ یا کمیل بدانکه برکت در
مال از جهت دادن زکوة و مواسات نمودن با مؤمنان و صله و احسان نمودن با خویشان
مؤمنان است و خود اهل البیت که مردم را امر بایثار نموده‌اند پیشتر از همه اهل عالم بآن عمل
نموده‌اند تا شیعیان ایشان یاد گیرند و آیه وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ در شأن
مبارک اهل البیت شاهد بر این مدعا است و فرق میانه مواسات و ایثار مواسات آنکه هر کدام بقدر کفاف
مال دارد و دیگری برادران شریک میکند و ایثار آنکه همه را بفقراء و مساکین دهد و هیچ نگاه ندارد
و خود گرسنگی بخورد و هر گاه از زیادتی مال در راه خدا بدهد ثواب مواسات و ایثار را ندارد
اما ثواب دارد و بدانکه این نوع انفاق نه ایثار و نه مواسات است لَيْسَ الْعَطَاءُ مِنَ الْفُضُولِ
حَتَّى تَجُودَ وَمَا لَدَيْكَ قَلِيلُ ولکن ایثار آتش غضب پروردگار را خاموش میکند چنانکه این
حکایت شاهد است که روایت شده است که یکی از عباد هفتاد سال خدا را عبادت کرد پس شبی
در صومعه عبادت میکرد زنی دید به صومعه آمد و درخواست کرد در را برای او بگشاید
و شبی بسیار سردی بود عابد ملتفت کلام آن زن نشد در را گشوده بعبادت پس آن زن رفت
ناگاه نظر عابد بر جمال آن زن افتاد دل از دست داد چنانکه گفته‌اند یا چشم نبیند دل نخواهد
پس ترک عبادت نمود و از عقب آن زن دوید و دست آن زن گرفت و گفت إِلَى أَيْنَ تَرُوحُ یعنی کجا میروی
گفت إِلَى حَيْثُ أُرِيدُ قَالَ هَيْهَاتَ صَارَ الْمُرَادُ مُرِيدًا وَالْحُرُّ عَبِيدًا گفت هیهات مرید مراد تو
شد و آزاده بنده تو شده پس او را بصومعه در آورد و هفت شب با او زنا کرد و چون از کشف
نشست و بعد از هفت شب بفکر خود افتاد که اینچه عمل بود که من کردم و چه خاک بود که بسر خود کردم
و چگونه ضرر و ختم عبادت هفتاد ساله را بمعصیت هفت شب که بر او در آمد و افتاد و گریست که بیهوش

شد چون بهوش آمد آن زن گفت یا هذا أَنْتَ وَاللَّهِ مَا عَصَيْتَ اللَّهَ مَعَ غَيْرِي وَأَنَا مَعَ غَيْرِكَ ایمرد بحق
خدا که تو معصیت خدا نکرده با غیر من و من معصیت خدا نکرده‌ام با غیر تو و من بیایم در سیمای تو
علامت صلاح و سداد را بینم فَبِاللَّهِ عَلَيْكَ إِذَا صَالَحْتَ مَوْلَاكَ فَاذْكُرْنِي عِنْدَهُ پس ترا بخدا قسم میدهم
که هر گاه با او دوباره کار خود را صلح نمودی مرا فراموش نکنی پس آن عابد از صومعه خود بیرون آمد سر به
بیابانها گرفت و پیوسته میدوید چون شب در آمد بخرابه رسید که در آن ده کور مسکین داشتند
و در قریب آن خرابه راهبی بود که هر شب ده گرده نان برای کوران میفرستاد پس در آن شب غلام را
بعادت همیشه ده گرده نان را برای ایشان آورد و آن عاصی از گوشه دست دراز کرده یک گرده نان را
گرفت پس نان بیکی از کوران نرسید پس گفت این دعیفی کرده نان من چه شد غلام گفت نمیدانم همه را
دادم این را گفت و رفت پس آن کور از گرسنگی بخواب نرفت و میگفت چگونه با گرسنگی سر آورم پس
آن عاصی گریست و با خود گفت که من اولایم بگرسنگی بجهة آنکه من عاصیم و او مطیع است و با نفس خود
جهاد کرد و آن گرده نان را بآن کور داد ایثار کرد پس خوابید جوع بر او سخت شد تا مشرف بر هلاکت گردید
پس حق تعالی ملک الموت را امر بقبض روح او نمود پس ملائکه رحمت میگفتند که این مردی است از
گناه گریخته و الحال مطیع است و ملائکه عذاب میگفتند که نه بلکه عاصی است و مخاصمه کردند در قبض
روح او پس خداوند بایشان فرمود که بسنجید عبادت هفتاد ساله او را با زنای هفت شب چون وزن کردند
معصیت هفت شب راجح آمد او در کدام طاعت میتواند که با معصیت برابری کند و شاید هزار سال
عبادت مقابل یک زنا نیاید پس حق تعالی وحی کرد که وزن کنید معصیت هفت شب را با آن گرده
نانی که ایثار کرد بآن کور پس چون وزن کردند گرده نان راجح آمد پس ملائکه رحمت قبض روح او کردند
معلوم شد ایثار چگونه اکسیری است اگر ایثار نمیتوانی بکنی فضلات و زیادتهای مال که در نزد تو جمع شده
بفقرا و مسکینان بده فرموده جناب معصوم مَا لَكَ مَا قَدَّمْتَ وَمَالُ وَارِثِكَ مَا أَخَّرْتَ یعنی هر چه را
پیش فرستادی مال تو است و آنچه که گذاشتی از مال وارث تو است پس از مال خود بهره برداری بکن
کان و هیچ بدی بهتر از گنجهای مدخر است آنچه داری نصیب آن آن بگیر کان بکوری کردن کار است
و یکی از علماء در دم نزع گفته بود که من از گناهان توبه کردم و هر چه حسنات و عبادات که داشتم
بشیعیان علی بخشیدم و بزودی بجوار رحمت ایزدی پیوست و نقل شده است که روزی حضرت

رسول صلی الله علیه وآله در خصوص شیعیان علی از جانب خداوند علی عرض کرد یا رسول الله پس من نصف حسنات
خود را بشیعیان بخشیدم پس حضرت فاطمه فرمود که من هم نصف حسنات را بشیعیان شوهرم علی بخشیدم پس
حضرت رسول فرمود که من هم نصف حسنات خود را بشیعه برادرم علی بخشیدم پس جبرئیل آمد و گفت
در آسمانها است که هر شبی هزار سال الطلوع میکند و من مدت عمر خود هر سیصد هزار دو بار دیدم من هم نصف
حسنات و عبادات خود را بشیعیان علی بخشیدم پس جبرئیل بآسمان عروج کرده و بتعجیل برگردید
و پیغام آورد که خدای فرماید که شماها از من کریمتر نیستید من تمام شیعیان علی از مطیع و عاصی را از
آتش جهنم آزاد کردم و از حضرت رسول مأثور است که قَدِّمُوا قَبْلَ أَنْ تَنْدَمُوا فَإِنَّ الْحَمْقَى مِنْ أَبْنَاءِ جِنْسِكُمْ
مِنْ عَشَرَةِ الْأَوْلَادِ يُوصُونَ بِمَا بَعْدَ مَوْتِهِمْ یعنی پیش فرستید پیش از آنکه پشیمان شوید بدرستیکه
بلیغ‌ترین کسی که بدست خود تصدق کند بهتر است از آنکه ده هزار اشرفی وصیت کند که بعد از مردن او بدهند
مجمل از جمله مهلکات است مخصص بعد است حضرت صادق ع گفت موعظه کن مرا فرمود آقیم جهاز ک
وَقَدِّمْ زَادَكَ لِطُولِ سَفَرِكَ وَكُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَلَا تَأْمَنْ غَيْرَكَ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْكَ بِمَا يُصْلِحُكَ یعنی مهیا
کن جهاز خود را و پیش روان کن توشه سفر دور و دراز خود را و خود وصی نفس خود باش و ایمن
مباش بغیر خود را اگر بعد از تو چیزی برای تو بفرستد که بکار تو بیاید و حدیث انبیا و حزنا و بکلمات
از آن کرا انحضرت وصیت کرده بود بحضرت پیغمبر و آنحضرت فرمود که اگر اینها نبود سیل را بدست
خود میدادم بهتر بود از آنکه این انبارها و راسن بادم مشهور است و این بدست خود دادن بلکه خود گور
هم میرسد که شایق و امحنل گفتم و حضرت فرمود بهترین اعمال بعد از مرگ صدقه جاریه است
ای دنیا بیرون روید و پشیمان باشید که پشیمانی بعد از مرگ سودی ندارد و لکن مثل این انفاق و
ایثار شجاعان و جوانمردان میکنند که هفتاد شاکول شیطان را جواب بگویند و جوانان هست که
و نه قوت و اقدام کند مثل تو مثل شتر مرغ است از یک حیوان است و کار نیاید بعیر زان در تحصیل
دنیا به چه تمام شجاعت بکار میبری اما در تحصیل آخرت جبان و بد دلی و بعد از جمع کردن دنیا تمام
عجل و زر و جبه در تحصیل آخرت بهیچ وجه اظهار تحصیل شجاعت نکردی و سرمایه عمر گران بها را ضایع
کردی و در هیچ و برج حرج کردن سرمایه عمر بخیل نکردی و سخی بودی بمیل اینجه مثل مجنون و مسخره
شدی مکر و فتنه این شاه و کوچ کن و بر همین که دنیا از ره قیامت چه متاع رواج دارد و چه متاع کساد است

ای برادر سنگ و کلوخ و اهل و نا اهل و دوست و دشمن همه بدی دنیا را میدانند و لی اعتبار
نمیکنند بالجمله اند حتی خود طالبان دنیا هم میگویند و چون کسی نا اهل شد جمع نمیکند مال دنیا و مال
آنکه اهل دنیا هم گاهی اظهار زهد و ورع میکنند و گاهی مردم را ایام معزولی از منصب جزئی از مناصب
دنیا مثل که حدائق حوالات خانه و محله و ده عبادت تنها میکنند و زیارت عاشوراء و نافله شب میکنند
چون بمنصب منظور رسیدند دشمن مردم را از کل بیرون میآورند و باتش مبتلا میشوند رافع
پیوسته میگوید خدایا مال حلالی که مرا از خدا غافل نسازد بمن ده چه جای آنکه منصبهای باطل
یا مال حرام طلب نمایند برای جمع کردن مال دنیا خلق نکرده‌اند چنانکه پیغمبر بابی ذر فرموده
یَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُوحِ إِلَيَّ أَنْ أَجْمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ وَلَكِنْ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ
مِنَ السَّاجِدِينَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ای ابوذر بدرستیکه خداوحی نکرد بسوی من که
دنیا را بر روی هم گذارم و لکن وحی کرده بمن که تسبیح و حمد خدا کن و از جمله سجده کنندگان باش
و اگر کسی نیک نظر کند طلا و نقره بحسب خاصیت بشلغم پخته نمیارزد نه غذا و نه لباس میشود
بجودی خود و نه رفع الم گرسنگی و نه تشنگی و نه رفع الم سرما و گرما میکند و شلغم پخته بر نقره و طلا
و علاوه بر آن دوستی او نفاق را در دل میرویاند چنانکه از سبزه میروید مگر آنکه از خود جدا کنی
و در راه خدا انفاق کنی آن وقت برای تو نفعها دارد حضرت رسول فرمود الدِّرْهَمُ وَالدِّينَارُ
أَهْلَكَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَهُمَا مُهْلِكَاكُمْ طلا و نقره هلاک کردند پیشینیان را و شما را نیز هلاک
کنند و از ابن عباس مروی است که اول درهم و دینار که بر روی زمین سکه شد ابلیس نظر کرد
بسوی او و بر گرفت او را و بوسید و بر چشمهای خود مالید و بر سینه خود نهاد پس گفت بدرهم
و دینار که شما قرة العین منید بالک ندارم از پسران آدم هر گاه شما را دوست بدارند که بت
ستایش و عبادت نکنند و دوست من از پسران آدم کسی است که شما را دوست دارد ای ملعون
دوست یا هر بلائی از اهانت و ضعف ایمان دوست اینها است پرستش بدون بت و اکثر فساد و هلاک
عالم بسبب دوستی دینار و درهم است اکثر ترک نماز جماعت و جمعه و منع خمس و زکوة
در قتل یحیی در زنا ... بجهة دوستی درهم و دینار است خوردن قسم دروغ و ریختن خون بکنا
و جعل کردن دو برادر و صلحی و شک بودن پدر و فرزند از دست هم و قطع رحم و ارث کردن همه اینها

واهانت رسانیدن برادر مؤمن و کم فروشی و غش کردن بلکه اغلب معاصی بجهت محبت درهم و دینار است
ای عزیزان از جمع کردن آن آدمی بخیل میشود که خرج هم نمیکند بلکه لذات بدیدار قناعت میکند و
هرگاه در سفر است آرام از او منقطع است زیرا که هر کس دشمن وی است و بیداز او میخواهند و او یکی بیش نیست
و بسی ای که بر سر طلا و نقره کشته شدن با بنگت ایمان بخدا و رسول اعتبار برو کرده است اینها همه
از جهت دوستی درهم و دینار است و شمر ملعون که لعنت از ل و ابد بر او باد لعنتی میکند
قصد او و کلام او از کشتن سید الشهداء چنانکه وارد شده است که گفت املأ رکابی فضة وذهبا
دوستی درهم و دینار است و حارث ملعون که دو فرزند مسلم را سر برید بجهت دو هزار درهم است
ای برادر اسباب دنیا همه چیز داشتن و اسباب آخرت هیچ نداشتن چه فایده زنده بودن و چون حیوان
خوردن و خوابیدن و عبادت و کسب اخلاق نمودن چه خوب از لباسهای دنیا همه چیز پوشیدن
و از لباس تقوی برهنه بودن چه زینت خود را بزرگ کردن و خلق را برهنه کردن چه حکومت و سلطنت
و خود را معین ظالم کردن و خوانه مردم را خراب کردن و خود را مغضوب خدا کردن چه عزت الهی
زهدی نماند مگر اسمی و ترك دنیا نماند مگر نامی همه دنیا از مرد و زن و کوچك و بزرك حریص بر دنیا
شده اند که در سفر و حضر و بخانه و خانقاه ذکری و فکری بغیر از تحصیل دنیا ندارند مگر نشنیده اند
تأویل این آیه و این حدیث را که ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی ومن لم یطعمه فانه منی
الا من اغترف غرفة بیده فشربوا منه الا قلیلا منهم که بر قلیلی از مردم دنیا چشیده نجات یافت چنانکه حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین فرموده که الدنیا تغر وتضر وتمر یعنی دنیا اول بفریبد و چون فریفته شدی
زیان رساند یعنی از یاد خدا غافل کرداند و با اینهمه بگذارد و برود و نماند و چگونه کسی دنیا را جای
اقامت سازد و او پلی است بر سر راه که او را بایدان و هیچ عاقل بر سر پل خانه نسازد و قال الدنیا قنطرة
فاعبروها ولا تعمروها و این بیت گفته اند دنیا پلی است و العمل خود و بر سر پل نکرده اند مقام
نکته را بشنو از محققان و عارفان زر و نقره و امتعه و اقمشه و اسب و شتر و جواهر و باغ و مانند
آن دنیا نیست بلکه متاع دنیاست که الدنیا ما شغلك عن الله ثم دنیا آن است که این کس را از
حق تعالی باز دارد و بعلت آنکه حضرت رسول فرموده که نعم المال الصالح للرجل الصالح پس بنابر این
اگر کسی را مال باشد و از آن مال حقوق خلایق را ادا کند و ابواب خیرات و حسنات بر روی مستحقان

بکشاید

بکشاید و در آن صورت الدنیا مزرعة الآخرة تخم ثواب کارد هیچ مانع نیست و این دنیا مذموم نیست چنانچه
دنیا از خود غافل شدند با قماش و نقره و فرزند و زن مال از جهت بینایی جمع نعم المال الصالح
حواریش رسول ای عزیز آنچه مذموم است محبت دنیاست چرا که محبت دنیا نتیجه حرص و امل است
و اینها دو خصلت ذمیمه و دو صفت ذمیمه اند و حریص را بنص صریح از نصاب حرص و امل
نصیب باشد کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد خدا در وصف حریصان
فرموده که جمع مالا وعدده یحسب ان ماله اخلده کلا لینبذن فی الحطمة معی و باید جمع آن
مشغول و در آخرت از آن محروم خسر الدنیا والآخرة ذلك هو الخسران المبین مثل حریص مثل آنکه
بجهة ... دوستان دور شده بمقصود نارسیده دنیا داران از حرص چنین میمیرند و حرص بر دنیا
از برای آن است که مردم مرگ را فراموش کرده اند حضرت رسول فرموده اکثروا من ذکر هادم اللذات
فانه یمحوا الذنوب ویزهد فی الدنیا یعنی بسیار یاد مرگ کنید که آن محو میکند گناهان را و بی رغبت
میکند آدمی را از دنیا ابو عبیده حذا گفت از حضرت صادق التماس موعظه کردم فرمود یا ابا عبیده
اکثر ذکر الموت فانه لم یکثر ذکره انسان الا زهد فی الدنیا یعنی بسیار یاد کن مرگ را هر کسی که
بسیار یاد کند مرگ را انسان که بی رغبت شود از دنیا ابو بصیر گوید شکایت کردم بحضرت از وسواس
عزونیا فرموده ند که یاد کن از هم ریختن بدنهای خود در قبر و مراجعت کردن دوستان از تو در وقتی که
بقبر رخت کردند و بیرون آمدن مغز سر و خوردن کرمها گوشتهای تن و تنهایی تو در قبر و سیلان
کردن تخم چشم تو و کوبیدن و از هم پاشیدن اعضای تو و منقطع شدن از دنیا اینها رغبت میکند
تا از دنیا و ترا بیدار ما از حرص و مردی بخدمت حضرت رسول عرض کرد من ازهد الناس
گیست زاهدترین مردمان حضرت فرمود من لم ینس القبر والبلی وترك زینة الدنیا وآثر ما یبقی
على ما یفنی ولم یعد غدا من ایامه وعد نفسه من اهل القبور یعنی کسیکه فراموش نکند قبر و کهنه شدن
در آن و ترك کند زینت دنیا را و اختیار کند آخرت را بر دنیای فانی و فردا را از عمر خود نشمارد و خود را
از اهل قبور داند بروایتی عرض کرده ند فرمود که کیف کان ذکر صاحبکم للموت چگونه است رفیق
شما در یاد کردن مرگ عرض کرده ند که هرگز نشنیده ایم صحبت مرگ بدار مگر یاد مرگ کند حضرت
حضرت فرموده ان صاحبکم لیس هناك یعنی مصاحب شما اهل جا نبود در حدیث است که هر کس بیست

در شبانه روزی یاد مرگ کند با شهداء احد محشور کند او را حضرت خدا دوست میدارد یاد
کنید کان دلو قبله العارفین فرموده که من غافل یشیع ثوبا البکت وانما هو کفنه و یعنی بیتا السکنه
وانما هو فی موضع قبره یا غافلی که جامه را که میپوشید بیشتر از جامه بکر کفن او وی سازد خانه
که ساکن شود در آن ساکن نشود مکر در موضع قبر خود عرض کرده ند ما الاستعداد للموت چیست
مهیای مرگ شدن فرمود اداء الفرائض واجتناب المحارم والاشتمال على المکارم ثم لا یبال اوقع
على الموت او وقع الموت علیه بجای آوردن فریضهای خدا و اجتناب نمودن از محرمات حضرت الهی
و کسب کردن اخلاق حمیده پس باك نداشتن از آنکه واقع شود بر موت یا واقع شدن موت بر او پس
زاهد یاد آوردن مرگ است ای برادر فقیر با کمال ... مال بکوش نکر در حدیثی که صدوق
در کتاب خصال از جناب رسول متعال روایت کرده است که شیئان یکرههما المؤمن یکره الموت
والموت راحة له ویکره قلة المال وقلة المال اقل للحساب مخبر است که مؤمن دو چیز را ناخوش دارد
مرگ را حال آنکه مرگ راحت او است از غمهای دنیا و کمی مال را و حال آنکه کمی مال کمتر است از برای حساب
باز دادن فرموده ند زوروا القبور فانها تذکر الموت زیارت کنید قبرها را پس بدرستیکه آن یاد
میآورد مرگ را آیه ان الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم
بعذاب الیم یوم یحمى علیها فی نار جهنم فتکوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم
لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی آنکسانیکه جمع میکنند طلا و نقره را و خرج نمیکنند در راه
خدا و بمستحقان نمیدهند پس بشارت ده ایمحمد ایشان را بعذاب دردناك و یاد آور روزی که آنها
که سرخ کرده شود از طلا و نقره در آتش جهنم و داغ کرده میشود بآن پیشانیهای ایشان بجهة آنکه
گره زده اند پیشانی را برای فقیر و پشتهای ایشان بجهة آنکه پشت بجانب ایشان کرده اند و پهلوهای
ایشان بجهة آنکه پهلو تهی ساخته اند از ایشان و گفته میشود با ایشان که بچشید که این جزای آنست
که جمع کرده اید پیغمبر فرموده که لیس منا من ترك آخرته لدنیاه از ما نیست هر کس ترك کند آخرت
برای دنیا اما دنیا در اصطلاح اهل شریعت عبارت است از دار تکلیف و آخرت عبارت است از دار
جزا و دار بقاء و جمیع اجزای وارد تکلیف را عمل آورد تا ... خود را در دار جزا بکیرد ... انکار است
کمال زعارف ... که بیان کن که چه چیز است که بدنیا میماند و دنیا نیست و با آخرت میماند و آخرت

نیست

نیست جواب داد که یکی آن است که در معنی و صورت دنیاست و یکی در صورت و معنی دنیا نیست
و یکی در صورت دنیا نیست و در معنی دنیاست و یکی بعکس این است اما اول پس چیزیست که زیاده
از کفاف است و اما دویم طاعت با اخلاص است و اما سیم طاعت باریا است اما چهارم اداء حقوق
حرام خورد است بر نیت آنکه حق او را ادا کند اگر چه بحسب صورت این عمل دنیاست اما بحسب معنی دنیا
نیست و دنیای مذموم است جمع کردن چیزیست که محتاج بآن نیستی و آن را تعبیر بود ما هوی عند
خدا و خدا اشاره کرده بآن که و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هی المأوى و شاهد بر آنکه مراد از هوی
این است این آیه است که انما الحیوة الدنیا لهو ولعب وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال
والاولاد یعنی جز این نیست که دنیا لهو و لعب است و زینت و تفاخر در میان شما است و تکاثر
در اموال و اولاد است و این در سوره حدید است و باز فرموده است در سوره آل عمران زین للناس
حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة
والانعام والحرث ذلك متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب یعنی زینت داده شده است
محبت شهوتها از محبت زنان و پسران و طلا و نقره و اسبان و شتران و زراعتها اینها متاع و
بهره دنیاست و در نزد خدا بازگشت نیکو است این بود اعیان دنیا علاء مروارید دنیا پرست است
تمام مردم اعصار سابقه چه طور در زمان بوده اند و چگونه همتهای عالی داشته اند و بالمره
از دوستی دنیا گذشته بوده اند که مؤمنی از مؤمنی ملکی خرید گنجی ظاهر شد مشتری نزد بایع آمد و گفت من
زمین خریده ام بیا گنج را ضبط کن بایع در جواب گفت که من زمین را فروخته ام با آنچه در او است و حاکم را از آنست
آخر نزاع منجر شد بمرافعه بقاضی آن زمان ... قاضی ایشان مصالحه را دید که دختر یکی پسر یکی را
دهند و هر دو بدهی از اینها بوجه مالیه گنج از آن او باشد مشتری و بایع چگونه بوده و چه قاضی نیکی
بوده اما اگر ... قاضی این زمان ... کوید باو لدی کلش مال ما است ... نقل کرده که مردی سنگ
کلی داشت بعد از مردن سنگ او را نجات سیر ... قاضی زمان رسید حکم کرد که دفن کنند سنگ را
باید بسوزانید پس باحضار ان ... بعد از حاضر شدن اهل کرده گران چهار درم را بسوزانید ...
عرض کرد که قاضی سلامت باشد و اجب الوصی دارم گفت عرض کن گفت آن سنگ در وقت مردن
بزبان آمد وصیتی کرد قاضی گفت چه وصیت کرد گفت چون بمرد در نا و بده ده دینار از مال طلب

داشت وصیت کرد که چهار دینار از آن را به سرکار قاضی دهیم قاضی گفت از هوم دیگر چه وصیت کرد گفت
چهار درهم وصیت کرد که صوم و صلوة برای وی استیجار کنیم گفت خدا بیامرزد دیگر چه وصیت کرد گفت
دو دینار هم به سر نانجشید قاضی گفت آن دو دینار را باید قسمت نمود والا وارث من لا وارث له الحاکم
شرع انوریم و بنو رجوع ندارد پس ده دینار را قاضی اخذ نموده و آن چهار درهم را هم و آن ده درهم ده
دینار را امام و مفتی خود داشت زنی بیوه دارم عصر ما را هم باید دید چند مذهب در جای عرف
و شرع بر و بیبین چه تدبیرها میکنند که بعضی رشوه از طرفین میگیرند و بعضی از یکطرف میگیرند بعضی
مثل ابو بجمع صاحب اصفهان هم میکنند که اگر ما از جانب نجوا ستیم هم بسته به مثل کار روان سر ابها
کرد شیء که غیر از صحبت اشرف و دنبال دعوش صحبتی نمیشوی مردم عصرهای سابق دنیا نزد ایشان
هیچ بوده که به نام دنیا را نمیشناختند چنانکه در حدیث است که ابلیس بعابدی گفت زنا کن تا توبت
بعبادت بهم رسانی گفت چه طور ابلیس گفت دو درهم بفلان زن فاحشه ده و زنا کن گفت درهم
نمیشناسم ابلیس از زیر سجاده خود دو درهم بیرون آورد بعابد داد لکن به برکت عبادت او متنبه
شد شیطان بر او دست نیافت و اما اهل زمان ما آنچه مقدور دو درهم شناس شده اند به مرتبه که
در شب و روز آرام ندارند و ذکری و فکری ندارند و خدا پرستی بر خود بسته اند و دو واقع پرستند
ای برادر محبت دنیا ترا از تحصیل سعادات اخروی محروم میگرداند و حقوق الهی را ابیکی محو نماید
الهی را مرتکب میشوی و معنی دنیا همین است و از اخبار بسیار مستفاد میشود که دنیا مرکب از چیزی
چند است که انسان را از تحصیل آخرت باز دارد پس هر کاه کسی تجارت کند و غرض تحصیل نفقه عیال
یا اعانت محتاجین باشد این آخرت است و بحسب ظاهر دنیا مینماید و بسیار است که مردی عبادت
کند برای تحصیل دنیا از عبادت عین دنیاست اگر چه بحسب ظاهر آخرت مینماید زیرا که شاید جامه
پشمینه میپوشد و غرض او مکر و فریب باشد و خدا مطلوبش نباشد و هر کاری از کارهای حق که از او
تزویر و فریب باشد و برای حب جمعیت و کثرت مریدان و پوسته مشغول بدعتی باشد که موجب و زر و وبال
باشد و مردم نماید که من ترک دنیا کرده ام و احوال او عین دنیا باشد و عالمی که عبادت و علم را
وسیله دنیا سازد از جمیع اشقیا بدتر باشد و دنیا باشد غیر حب مال بحث مال زیاده از مال الدار
ما شاء باشد پس دنیا خصوصیتی و صیغی و جامعی ندارد قاعده کلی آنست که آنچه از شرع رسیده

که خدا خواسته و موجب خوشنودی خداست اگر با شرایط و اخلاص بجا آورد و احکام جبر تکلیفیه
در دنیا جاریست و ذکر او در این مقام مناسب نیست الا آنکه بطول می انجامد و از حضرت صادق
مرویست که امیر المؤمنین فرموده اند که مردم بر سه قسمند زاهد و صابر و راغب اما زاهد پس
اندوه و شادیش دنیا از دل وی بیرون رفته پس دل بچیزی از دنیا که حاصل شود شاد نمیشود و بر
چیزی از دنیا که فوت شود از وی محزون نمیشود و اما صابر پس آرزوی دنیا در دل او هست چون
میسر شد نفس خود را لجام میکند و منع میکند از برای عاقبت بدی که از دنیا میداند و اما راغب
دنیا از حلال و حرام میدارد و اما راغب در دنیا پس پروا ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید از حلال یا حرام
و پروا نمیکند که از تحصیل دنیا عرضش باطل شود یا نفس هلاک شود یا مروتش و طرفش شود پس
این جماعت مذکور در آب دنیا افتاده اند دست و پا میزنند و اضطراب میکنند پس کسی که خواهد
ترک دنیا کند اول باید تحصیل علم کند و معلوم کند که خدا کدام عمل را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده
و از انبیا و پیغمبران متتبع نماید یا از اهل علم دین دار بپرسد و سنت و طریقه ایشان را پیش گیرد و واجبات
و سنتها را بعمل آورد و محرمات و مکروهات را ترک کند در هر امری ملاحظه کند که شارع چه تکلیف
نموده مانند اعمال آورد و مباحات را هم بر نیت مستحب بعمل آورد تا ماجور باشد و چون نفس و شیاطین
معارضند باید بتوسل بجناب مقدس ایزدی و تفکر در قوانین شریعت نبوی و بر تحمل مشقت
نفس را رام و شیطان را ذلیل خود گردانند و خیالاتی که مخالف شرع است در هر باب بعادت
از نفس بیرون کند تا راه حق هدایت یابد و ترک دنیا کرده باشد و اگر نه اکثر اهل زمان دنیا
پرست میباشند و غرض بحال از مفصل عرض شد تا اکثر عوام از این راه فریب نخورند که چون کسی را
بوضع غریب دیدند مخالف وضعهای متعارف بی آنکه ملاحظه کنند که این وضع موافق شرع هست
و پسندیده خداست متابعت مینمایند مثل اکثر مشایخ صوفیه که لباسهای پشم میپوشند و بسبب
همین مردم گمراه میشوند اینها عرض شد که شاید جمعی هدایت یابند اما اگر آن جمعی که ضلالت در نفس
ایشان استقرار بهم رسانیده هدایت نمییابند بلکه باعث زیادتی رسوخ ایشان در باطل میگردد
و بدانکه دنیا را دو ناشستوانست یکی این است که هر چه در آن بسیار است بزرگی میکنند بعضی
در آن باحق و بعضی شریف و عزیز و محترم شده اند بغیر استحقاق و بعضی بد بنده و مردم ایشان را خوب

مینمایند مثل صوفیه و مشایخ ایشان و قلیلی مزخرفات و کفرها عطا ایشان را دادوهم عقل مناسبی
بکوییم بد نخواهد بود از انجمله غزالی ناپاک صوفیست بدلیل آنکه بجا گفته است که و آیت من
الروافض احسن الادیان و لکنهم قائلون بعصمة الامام فلکن انا لهذا الی التصوف یعنی بدیدم
دین رافضیها را بهتر از همه دینها و لکن چونکه قائل شده اند بمعصوم بودن امام پس میل کردم
من به این جهت بمذهب صوفیه و بجا گفته که الحسین ع کان طالبا للجرو خروجه علی الامام المبایع له
تعدی حده و قتل بسیف جده یعنی حسین ع ظلم کننده از جهت خروج کردن بر امام بیعت
کرده شده که یزید باشد و تعدی کرده و گذشت از حد خود و بشمشیر جد خود کشته شد و
شاگرد او محیی الدین اعرابی در فتوحات مکیه میگوید که یزید بن معاویه ولی الله است ظاهرا و باطنا
و صوفیه عصر ما استهزا میکنند بکسیکه بر امام حسین ع گریه میکند و ملاعنه روم گفته بزبانی
علی بن ابیطالب برای ابن ملجم میدود که غم مخور ز ابن مرتع تو شفیع تو منم مالک روحم نه مملوک تنم آلت
حق و فاعل دست حق کی زنم بر فعل حق من طعن و دق معلوم شد که همه اینها صوفیه ایشان بد بند
و مردم ایشان را خوب میدانند و توجیه کلامشان میکنند لعن الله من قال الیهم او اول کلامهم
لانما منهم و بعضی خوبند و عارفند و مردم ایشان را بد میدانند و آنکسیکه عارف است که آن
صفات ده گانه در او باشد علم و عمل و شکر و صبر و بذل و قناعت و توحید و توکل و تسلیم
تحمل و هر که این صفات دارد مردم او را بد میدانند زیرا که مخالف مردمانست در صفات و رعونات
دنیا سکوت از هر علوی و اولیاء مکانست و سران گرسنه و تشنه اند کما قال امیر المؤمنین ع
او صحیح اتوعنی و تغلبت ما تهوی و استاحیا غانطا ما الدهر ما تروی و اشراف قوم لا
یتالون قوتهم و قوم لیانا یاکل المن و السلوی یعنی جاهلان و عاقلان مانند عاقلان
الاع از هر حالی دارد هر کالی عادی که هر چیز برای ایشان مهیا و بر دارد کرده بجهاد یا نفس ما شکند
در ترک علم و اخلاق متبطین ندعیر از گرسنگی و تشنگی چیزی از برای ایشان نیست و انبیاء و اولیا و
صلحا و نقد و قوت راه بر بستند و در عوبیان و کسب زادگان و دنیا پرستان باید مرغ مسمی
در هر شب و روز بریان کنند و اتفاق میکنند را الله را و با تو بقال و علاف و سید بدو خلاف
و در جهان بسر ابرو کشد پیشود صاحب حق که حق تو باطل است و بر است که حق تو دروغ است

چنانکه عارفی گفته الدهر فیه طرائف و عجائب تری و فیه فوائد و مصائب ترمن نسوی
ترد الله ساطلته فیها و تفریش الاسود تعالب و یقال یا الحق حقک باطل و یقال یا کا
الصدق فی قولک کاذب یعنی ایشان خاک بر سر چنین دنیای و این جمله که نه در این کان
مردار خود باید که نشاید برادر بیخواهی بدن بودن دنیا را تا بنگر بر و حکومت و سلطنتش
بدل بر بین خلایق باده مثل بخت نصر که مالک مشرق و مغرب زمین شد و حال آنکه بشیرک
و خوک پرورش یافته در دکان شنیده ام پوستین دوزی ما را کرد یا دزد و قطاع الطریق
بوده مرتضی رضا حاکم و پادشاه شده اند و بنی امیه و بنی عباس هم پادشاه بوده اند و جبر قدر
از اولاد فاطمه و علی را کشتند که باشد قیامت بر پا شود و حسابها معروف کنند ای برادر خوانم
دنیا درهم و دینار مردان رواج دارد و زنان نانشان است و خانه عقبی علم و تقوی رواج دارد و
هنری علم و تقوی است شاعر دنیا داران گفته که کمال مرد بعلم و کمال علم بمال است گفته است
هند وی نال ما در نظر اهل دنیا عظم دارد و مرد صالح هیچ عظم ندارد که فقیر باشد شاعری گفته است
که جهود یکه قراضه دارد خواجه نام دارد و فرزند است و اگر دین دار مسلمان ندارد مال که چه بو علی
دیوانه است و مشرکان یعنی به پیغمبران هم از روی استهزا میگفتند اهذا الذی یذکر آلهتکم
یعنی این مرد با این لباس مندرس یاد میکند به بدی خدایان شما را یعنی بتهارا را المعنی بعکس دنیا است
علم و تقوی رواج دارد و مال دنیا کساد است مرتبه که صد هزار من طلا و نقره مانند خاک و خاشاک
بلکه پست تر و بدتر است چنانکه خبر میدهد از آن حق تعالی که یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من
اتی الله بقلب سلیم ای من حب الدنیا یعنی روز یکه نفع ندهد مال و اولاد مگر آنکه بیاید کسی که دل
او سالم باشد از دوستی دنیا و عارفان در تاویل این آیه گفته اند که من اعرض عن ذکری فان له معیشة
ضنکا یعنی کسی که اعراض کند از ذکر یعنی از متابعت امیر المؤمنین ع پس معیشت او را تنگ می کنیم
یعنی دین و تقوی که معیشت باطنی است بر او تنگ میکنیم و فقر بر میکن دانیم کانهم خشب مسندة
و اگر اینجا تاویل کرده اند درست نباشد ما می بینیم که مشتان خدا مال ایشان بسیار است و اخراجات
چرب تر است و بلایای ایشان کمتر است و ظالم فقیران نجا اهل دولت تمند بهتر است در نزد خدا و مسلکی
سالدار از مرد صالح فقیر بهتر است در نظر اهل دنیا نقل کرده است که در زمان آقا محمد علی مجتهد

کوناشاهی ولده مرحوم اقا باقر مجتهد رحمهما الله فرنگی ایلچی وارد مجلس اقا شد نزد اقا مدد مقابل خود
فرنگی را نشانید بعد فرنگی ایلچی عرض کرد اقا نجاسات در مذهب شما چند است اقا فرمودند که
ده تا فرنگی عرض کرد نجاسات بنا بر مذهب سرکار یازده تا است اگرچه پیغمبر شما ده تا فرموده اقا
فرمودند یعنی چه فرنگی عرض کرد که یکی هم فقیر است که سید اولاد فاطمه هم که فقیر است او وا را در مجلس
خود احترام نمیدارند و جای نمیدهند که گویا نجس است و سکوت فرنگی مولانا شدم و در مجالس شما
و امثال شما راه مادام اقا خجل شدند و من بعد قرار دادند که در کرمان شاه سادات را معزز بدارند
چنانکه الحال هم اثری از آن هست رفیق طبی یا فی مانند ای برادر خدا فرموده ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یعنی حق تعالی فرموده بخرید نفسها و مالهای مؤمنان
بهشت ای برادر مشتری خدا و دلال محمد مصطفی است و بایع بنده مولی است و بها بهشت دار
القرار است نعم المشتری الرب الرحیم ونعم الدلال الرسول الکریم ونعم الثمن الجنة النعیم
خدا نگفت بهشت میفروشم بلکه گفت بنده میخرم بهشت اگر فرموده که بهشت را میفروشم گواهی
آن بود که بهشت را بخرد پس بهشت ناخریده مانده و بنده از این حسرت منقطع پس پاس از برای بنده
پیدا شده بر افلاس پیدا گشتی و خدا فرموده که بیع و شرا من با مؤمنان است از آن جهت که کافران
مرا نشناسند چیزی را بهای ملک نتوان خرید ای بلد صحبت مرا این میان اندا ختیم بطور دعوا
که منتبه شوی بعضی از زنان و مردان بدنیا و مال آن بر فقرا فخر بکنند بل تؤثرون الحیوة
الدنیا والآخرة خیر وابقی محجوبم اند و لذا آخرت را ندیده‌اند بوم مر اخرت حق تعالی در باره دنیا
متاع کم فرموده که قل متاع الدنیا قلیل و پیغمبر فرموده لو کانت الدنیا تعدل من الخیر عند الله
جناح بعوضة ما سقی کافرا شربة من ماء یعنی که دنیا از برد خدا قربی بود بعد بال مگسی حق هیچ
کافر را شربت آب نمیداد امیرالمؤمنین فرموده یا دنیا الیک عنی قد طلقتک ثلثا لا رجعة لی
فیک یعنی دور شو از من ای دنیا که ترا سه مرتبه طلاق کفتم و نتوان در تو رجوع کرد اما کثرت
مال در نزد اهل دنیا بهتر است از کثرت علم و کثرت علم نزد اهل علم بهتر است از کثرت مال چنانکه
سید اهل علم امیرالمؤمنین فرموده شعر رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان
المال یفنی عن قریب وان العلم باق لا یزال ای برادران فرموده اند معصومان خاندان نبوت

لدین

١٩٣

دنیا حرام است بر اهل آخرت و آخرت حرام است بر اهل دنیا و پیغمبر فرموده است که داخل شدن غنی در بهشت
مشکل تر است از داخل شدن شتر در سوراخ سوزن آیا نشنیده که شخصی دست به دعا برداشته بود
که یا الله بیکو و خطاب کرد حضرت موسی که اگر این قدر دست بدرگاه ما بلند کند که دستش جدا شود
این قدر گریه کند که مغز سرش از دماغش بیرون آید او را نخواهم آمرزید مادام که دوستی دنیا در دل
او است یا دیگر دعا باید که و گوید خدا محبت دنیا را از دل ما بیرون کن از بس که خدا دنیا را و ارثت میداد ارث
حکومت و سلطنتش را با را دل و اولیاش داده مثل فرعون و شداد و نمرود و کاوس و کیکاووس
جم و بیژن و افراسیاب و تهمتن و پرویز و چنگیز از سلاطین مجوس و پادشاهان یهود و نصاری
و بنی امیه و بنی عباس والحاصل ملک ما با خرد دنیا تا زمان صاحب الامر عجل الله فرجه **حکایت** ا
که در عصری دو پادشاه بودند یکی را امیر تیمور لنگ و یکی امیر صالح گورمیا میدندند یکی از این دو
بر دیگری غالب شد انکه در وقت مغلوب خندید غالب گفت چرا خندیدی گفت از دناءت دنیا
خندیدم که عقبه را خدا این کور و تو لنگ داده اقلا میبایست با دم صحیح الاعضاء میداد از برای
مذمت دنیا آنچه از آیه و حدیث و امثال و حکایات گفتیم از برای تو بس است اگر بو نیست باز
حکایت پادشاهی مال دنیا را جمع کرده بود و نعم بیشمار به نزد هم آورده بود و قصری رفیع عالی
بنا نهاده بود روزی ما موس ساخت ایشان را که پاکیزه ترین طعامها از برایما و طبخ نمایند و مجموع
خدم و حشم و اصحاب و اعوان او جمع شوند و در آن ما و طعام خورند و در خود بر تخت سلطنت
نشست و بر بالش عظیمی تکیه داده پس با خود گفت که تمام نعمت دنیا را جمع کرده حالا بفراغت بال
کن در بحت القرباین خود فارغ نشسته که مردی از در قصر جامه کهنه پوشیده و توبره بر گردن
آویخته مانند سوال کنندگان در قصر را بشدت کوبید که تزلزل در قصر افتاد پس غلامان و
پاسبانان عصا و طاقه برداشته بیرون دویدند که کیست که بنده در کلاین پا دوی چنین کر
تو کودی باش تا فارغ شوند تا زیادتی طعام برای تو خواهیم آورد پس گفت صاحب خود بگوید
که بیرون آید که مرا حاجت است گفتند که تو کیستی که صاحب ما برای مثل تو بیرون آید گفت با کی نیست
با و خبر بدهید چون پادشاه را خبر دادند پادشاه گفت شما او را او را چرا نگوئید و بضرب شمشیر او را
جز ایدا ندید که ناگاه مرتبه دوم جنان کوبید که همه قصر تزلزل در آمد پس غلامان دست بشمشیرها بردند

کر بادی بحار برکند که صیحه بر ایشان زند که همه بر خود بلرزیدند پس فرموده منم ملک الموت برای قبض
روح این امام پس همه ایشان ترسیدند پس پادشاه گفت بگوئید یکی از غلامان و انصار و
اعوان را عوض من بیاور که طاهای مرا بر دار بعوض من خزینه و اموال و اعوان تو مرد بیش من مثل
تو است من برای تو آمده ام پس پادشاه گفت که لعنت خدا بر تو ای مال تو مرا فریب دادی و مرا
رسانیدی و از عبادت خدا بازداشتی کاش داشتم تو نفعی نتوان بمن برسانی پس مال بسخن
در آمد که چه سبب مرا لعن میکنی بلکه تو مستحق لعنتی خدا را او تو را از خاک آفرید و مرا بدست تو
داد که توشه سفر آخرت از من بر داری و صرف فقراء و ضعفاء کنی و تعمیر مساجد و رباطها و
پلها کنی تا من در آخرت معین تو باشم و تو مرا در خزینه کردی و انفاق نمودی و بخل ورزیدی
و جمع کردی و مع ذلک کفران نعمت نمودی چه سبب مرا لعن میکنی با خود را لعن کن یا مرا برای
دشمنان خود گذاردی و مرا با حسرت و ندامت گناه من نیست گناه تو است پس ملک الموت قبل
از آنکه طعام بخورد و راحت نماید روح پلیدش را قبض نمود و اگر این حکایات هم بس نیست کلام
امیرالمؤمنین را بشنو که فرموده لو تعلمون ما اعلم اذا لخرجتم الی الصعدات تبکون علی اعمالکم
وتلتدمون علی انفسکم ولترکتم اموالکم لا خالف لها ولا حارث علیها یعنی اگر بدانید آنچه
من میدانم هر اینه با سرهای برهنه بسوی بیابانها میدوید و بر حال خود گریه میکردید و
خود را میزدید و اموال خود را اگر چنین بجان خود بستر ابد هر اینه پاسبان و نگهبان
نمیگذاشتید و از آنها میگریختید ولکن بعضی از مردم میگویند ما دنیا پرست نیستیم و عنقریب
پرده‌ها برداشته شود و معلوم شود که راست گویند یا دروغ گویند پس هر کس خواهد از اهل
این دین باشد باید رفتار خود را از همه خلق از عالم و جاهل پوشد و بلا تغییر ندهد و اگر بگوید
ائمه مثل امام حسن و امام حسین دولت داشتند و همین دولت ایشان را شنیده اما نگفت
کران دولت را چگونه بکار کردند میگویی که شنیده با مرو خیکند بشنو چندین دفعه مواسات
کردند با مؤمنان حتی انکه یک پای نعلین را خود بر داشتند و یکی را با سائل دادند یا فقیر دادند و پشت
مبارک امام حسین مثل پینه شتر پینه کرده بود از بسیاری که در شبها بدر خانه فقرا میرفت
و بار بر دوش میکشید و برای ایشان میبرد سید الساجدین همچنانکه از فقراء مدینه را اعیال آنحضرت

١٩٤

کرده بود ای برادر ما و احلال ان دنیا دل سرد کرو اند اینا مال مال داران بخیزیم یا مثل سلمان و ابوذر و بحیر
کهنه و نان جو بسازیم یا فلانی می زای دفتر یا فلان کم کجی از سلک کنیز یا فلان اقای سودا کر یا فلان
کدخدای محله و ما در عمر این از سیده رب برنعیم بلک وازم و دی برفت ما در فن بدرک
تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا ای برادر کوشش کر برای
شهر تانجانی است چیز وصفی است بخانه بیند بیت و حضرت رسول فرموده که ان اهل الجنة
کل اشعث اغبر ذی طمرین لا یعبأ به الذین اذا استأذنوا علی الامراء لم یؤذن لهم واذا خطبوا
النساء لم ینکحوا واذا قالوا لم ینصت لهم حاجة احدهم تتجلجل فی صدره لو قسم نوره یوم القیمة
لوسعهم یعنی بدرستیکه اهل بهشت هر غبار آلود ژولیده که لباس دیبی است که پوشش او دو جامه کهنه
باشد و خلق بان او اعتنا نکنند و هرگاه اذن خواهند که بر امرا داخل شوند اذن نشان ندهند و
هرگاه سخن گویند مردم از برای حرف ایشان سکوت نکنند حاجت ایشان در سینه‌های ایشان
تردد میکند چون بر اظهار آن قادر نیستند چنان که اگر نور ایشان را در روز قیامت قسمت
کنند بر اهل محشر هر اینه برای همه وسعت دارد حق تعالی وحی کرد بموسی که یا موسی کن خلق الثیاب جدید
القلب تخفی علی اهل الارض وتعرف فی اهل السماء جلیس البیت مصباح اللیل یعنی ای موسی جامه
کهنه باش دل تازه و گمنام باش در زمین و معروف باش در آسمان و خانه نشین باش یعنی در زندان
آمد و شد نباش و چراغ هدایت باش یعنی شب را بنور عبادت زنده و روشن دار فرموده که اکثر
اهل بهشت را با تمام فقرا و فقرا قبل از اغنیا داخل بهشت شود به نصف آن روز که مقدار بیست و
پنج هزار سال باشد و خدا میفرماید که لا تعجبک اموالهم واولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها
فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون یعنی تعجب در دنیا و در برادر دنیا امیدوار امسال منافقان
و اولاد ایشان غیر از این نیست که خدا میخواهد که عذاب کند ایشان را با آنها در زندگی دنیا که در جمع
کردن آن پوست در تعب و در نگاهداشتن او پوست در رنج و مشقت و بیرون رفتن جانهای ایشان
و حال آنکه کافران باشند نمیتوان گفت کلام خدا ظنی الصدور است یا راوی آن ضعیف است این
کلام خدای حق بود که بر تو تلاوت کردیم منقول است که مردی بود در دولتمندی شدید الحرص بر دنیا
نمیخورد مگر طعام نیکو و نمی‌پوشید مگر لباسهای فاخر نرم و می‌نشست مگر فرشهای دیبا و نکبر

بیدار مکو من بالشهادة بیا روزی بر سریر سلطنت نشسته بود که مردی هیبتی از در درآمد پس شد
شد حون او کفت امیر هو تو کیستی و که ترا اذن داد که داخل قصر من شوی و قال الکرمنم صاحب قصر
کفت منم کسیکه حاجب او را مانع نمیتواند بود و محتاج باذن نیستم و از سیاست سلاطین نمیترسم و هیچ
کس از چنک من فرار نمیتواند نمود پس آن پادشاه برو در افتاد و کفت پس توئی ملک الموت پس
ملک الموت کفت بلی پادشاه کفت ترا قسم میدهم بخدا که مرا مهلت بده تا از کناهان توبه کنم و از
خدا عذر بخواهم و مالهای مردم را که از رعیت بجبر کرفته ام رد نمایم بصاحبانش که من طاقت عذاب
خدا ندارم ملک الموت کفت که مدتهای عمر را فانی کردی و عند دیکر نفس یکنی مهلت نیست پس
پادشاه کفت که باز من حواهد بود مدرک و الفرکفت اعمال تو کفت عمل صالحی نکرده ام کفت باز
توانش جهنم خواهد بود پس قبض روح نمود در روی تخت پس صدای ناله و این از اهل خانه او
بلند شد پس ملک الموت کفت انها میدانستند که بازکشت ایشان بکجا خواهد بود هر آینه
که برای ایشان برای خود چیزی بود آه آه آه مرد نقل کرده که عبدالله داری کفت سالی ابنا
باجمعی در سفر دریا بودیم بادی برآمد و کشتی را بجزیرهٔ انکند و در آن جزیره غلامی سیاه نشسته
و صنمی در دست و بجنون را معبود کرده کفتم انها هیچ بک معبود نباید کفت پس معبود کدام است
کفتیم الَّذِی فِی السَّمَاءِ عَرْشُهُ وَفِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ سَبِیلُهُ وَلَا یَعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ
وَلَا فِی السَّمَاءِ کفت از این معبود انام نیست کفتیم هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ
السَّلَامُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ من این کفتیم غلام کریست اکر
اسلام برو عرض کردیم با ما در کشتی نشست و همه روز مشغول عبادت شد چون شب شد ما
هر یک بعد از ادای فریضه بخواب شدیم غلام بنظر تعجب بسوی ما هانکاه کرد و کفت خدای شما
میخوابد کفتیم کلا لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ کفت بِئْسَ الْعَبِیدُ أَنْتُمْ تَنَامُونَ وَمَوْلَاکُمْ لَا یَنَامُ فَأَیُّ
أَثَرٍ عَنْ جِدِّکُمْ مَوْلَاکُمْ یعنی بد بندکانید شما میخوابید و آقای شما نمیخوابد پس چه وقت خدمت
مولای خود میکنید چون صبح شد غلام در سکرات مرک افتاد و جان تسلیم کرد شب اندر خواب
دیدم او را در بهشت در کوشکی از یاقوت سرخ بر تختی از زمرد سبز نشسته و ملائکه در پیش وی صف
زده و روی وی چون ماه کشته در من نکاه کرد و بخندید و این را ملکه میخواند که وَالْمَلَائِکَةُ

یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ای برادران این غلام سیاه
مردی بود فقیر نه نقره داشت و نه طلا و نه خیمه و خرکاه ولکن داشت او تقوی و این است حرمت
او نزد حق تعالی شخصی عارف مجلس آراست جمعی حاضر بود نه فقیری کفت برای من چیزی بکن ارزد
کفت سورهٔ اخلاص میدانی کفت آری کفت بخوان کفت ثوابش را بهمردم فروختی کفت مردی بیشتر
زیاد کرد تا هزار رسید کفت نه امر نی کفت چنین بهر یا پیر داری و و صوی اخلاص میکنی فقیر روی نهاد
بنابر در پیش راه باران باریدن رسید که جامه اش نم شود در رود هیزم جانه شد شخصی با جامهٔ سبز
بیرون آمد کفت که تو بی که سورهٔ اخلاص بهزار درم نفروختی کفت بلی پس هزار درم بوی داد و کفت
خرج عیال و ثواب آخرت تو باقی است إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ هر کس بنده عاجز بود کار
دنیا بدو مزد میرسد اما خداوند خود در کار دنیا بعلاوه و عده مزد هم دهد که إِنَّ اللَّهَ لَا یُضِیعُ
أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا بنده اکر مال دارد مال الناس اما خدا ایضا مال از آن دارد که مَا تُنْفِقُوا
مِنْ خَیْرٍ فَلِأَنْفُسِکُمْ هر کس مال از کسی قرض کیرد برای منفعت خود کیرد مکر خدا که مال از بنده قرض
کیرد برای منفعت خود کیرد مکر خدا که مال از بنده قرض کیرد برای منفعت بنده کیرد و چون کرد است
که بکو روزی محتاج بیشوی از برای تو ذخیره کذاشت که وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ
عِنْدَ اللَّهِ در حدیث است که روز قیامت منادی ندا کند که هر چه خلق در رضای خلق و بهوای نفس
خرج کرده اند بیاورید هر چه نیکو و لطیف تر و پر قیمت تر باشد بیاورند و بکویند آنکس که
هر چه در رضای خدا داده اند بیاورند نان پارهای خشک و سیمهای قلب و جامهای کهنه پاره
خدای جل و علا فرماید من در نظر بندکان پیش از این بر نیدیدم و از همه ایشان چیزی بودم این
جزای نعمتهای من بود بر ما ریز که من دنیا نیز از ایشان پس خلق حسرت خورند و کویند بد کردیم کاش
آنچه بهتر بودی در راه رضای او داده بودیم که وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ
خَیْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا کریمان خدا بوده اند که هر چه داشته اند در راه خدا انفاق کرده اند تا انکه سیّد عالم
فخر کرد که من در زمان پادشاه عادل بوجود آمدم و حاتم طائی را مال با مسند مخاوت کرد و از خشت
و کل مرد و دوزخ خانه برایش بنا کرد آورده اند که چون حضرت رسول از جنک احد فارغ شد
جابر بن عبدالله انصاری پدر مردم خود را بصحبت کشتند در حربکاه دیدم جابر کوزهٔ آب در دست

کرفت و در میان کشتکان رفت در جائی آواز برآمد که العطش جابر کفت او را این تشنه را آب دهم
بعد از آن پدرم را یابم کوزهٔ آب بوی دادم تشنه مجروح خواست آب بیاشامد از جای دیکر
آواز العطش برآمد این تشنه بآن تشنه اشاره کرد که اول آب بدو ده شاید او از من تشنه تر باشد
آب فرا داو بردم او نیز خواست که بیاشامد از جای دیکر آواز العطش برآمد و باشاره با نجا کرده برسید
باین طور بر سر هفت مجروح شدم چون بر سر اولی آمدم جان بحق تسلیم کرده بود و هکذا همه جان تسلیم
کرده بودند آب بنا برده بیافته مسلمانان این حضیر قال الحکم شباهت بحضیر کربلا دارد در روقتی که
حضرت آب جود و ذوالجناح را مدار فرات افکند اشاره بذوالجناح کرد که انت عطشان وَأَنَا
عطشان وَاللَّهِ لَا ذُقْتُ الْمَاءَ حَتَّى تَشْرَبَ تو تشنه و من تشنه آب نمیخورم تا تو آب بخوری برادرا
حیوان زبان بسته اشاره بامام کرد و سر خود را از آب بلند داشته بود و انتظار میکشید که اول
آن امام تشنه لبان آب بنوشد و دیکر هر یک از برادران امام و برادرزادکان که میخواستند که بمیدان
روند دیکری میماند و در طلب جان نثاری سبقت میکرفت و هم چنین عباس علمدار رفته بود که کنار
فرات آب بیاورد و کفی از آب برداشت که بیاشامد تشنکی برادر و اهل بیتش بخاطر آورد و آب را بر
دست ریخت را و کرد که از برای برادر و اهل بیت آب آورد و هم چنین در وقتیکه حضرت سید الشهدا
سلاح بر خود بست که بمیدان رود علی اکبر مانع شد و او لعجان را فدای پدر کرد و نقل است که
علی اکبر هیجده ساله بود و دو کیسوی بافته چنان چین از عنبر بود و از پیش انکنده و شباهت
بسیار با پیغمبر داشت روانهٔ میدان کردید این سخن را نکاه دار و نقل است که چون مشرکان مکه
قصد رسول کردند بار خدا علی را بجای خود در خانه بیخوابانید علی عرض کرده بود که هزار جان من فدای تو باد
پس پیغمبر علی را بخانه بیخوابانید و خود از خانه بیرون رفت پس مشرکان در وقت صبح در خانهٔ آن حضرت
ریختند علی را در جای رسول دیدند چون دو چشم را بدید و پای خود که شبیه بپای رسول بود
ظاهر کرده بو سر روی ریختند و هر یک از ایشان بدیکران میکفت که بر تابند کی پس علی فرمود شما را
چه بوده است ان سکان کفتند آیا پیغمبر در کجا رفت فرمود سا کُنْتُ رَقِیبًا مِنْ نکهبان نبودم اما
فرزند زادهٔ این علی حیدر کرار حیدر صفدر یعنی علی اکبر با روی کشاده چون ماه و موهای مشکین
سیاه او میدان را از پرتو جمال خود روشن کرد که سی هزار نامرد را نظر بعلی اکبر افتاد تبارک اللّه

أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ یکی کفتا علی آمد بمیدان یکی کفتا پیمبر شد نمایان پس حمله کرد و صد و بیست نفر
از آن اشقیا را کشت و از میدان برکشت رکاب پدر را بوسید عرض کرد یا ابتاه العطش قتلنی و
ثقل الحدید اجهدنی تشنکی مرا بکشت و ثقل الحدید اجهدنی سنکینی اسلحه حرب مرا تعب بسیار داد پس حضرت که بسته
فرمودند بیا زبان را در دهان کیر علی اکبر چنان کرد عرض کرد ای پدر دهان تو از دهان من خشک
تر است پس حضرت انکشتر پیغمبر را در دهان فرزند خود کذاشت و کفت او برو و بدان عم مخور که در
زودی از دست جدت ساقی کوثر سیراب خواهی شد پس علی اکبر بعد از وداع بمیدان رفت و دو هزار
سوار جنک آور آمده بودند علی اکبر همه را متفرق کرد که بار پیر بعد همه لشکر از جا حرکت کردند و دور
علی اکبر را کرفتند و بضرب شمشیر و تیر و نیزه بدنش را پاره پاره کردند که ناکاه منقذ بن مره عبدی ضربتی
بر فرق مبارکش نمایان این ضربت شاهی نداد و با ضربت جدش علی ابن ابیطالب که او در مسجد
بار خدای بی نکاه میکرد و در بر کب عبادت سوار بود و شمشیر بر فرقش زدند و علی اکبر در یاری دین خدا
دفع شر اعدا از پدرش مینمود در بر کب چو نادح همی سوار بود که از آن ضربت فرقش شکافت و هیبت
بجود بر زمین افتاد بکوارا این بعث که جان را فدای پدرم کردم و فریاد یا ابتاه برآورد امام حسین
بعد از شنیدن این صدا بر سر بالین وی آمد دید که چون مرغ نیم بسمل در خون و با پای چون غوطه ور
کردیده دست و پا میزد حضرت سر علی اکبر را از روی خاک برداشت و بر دامان کذاشت امام
حسین تا مدام کار پدر وش بود که سرش را از روی خاک برداشت و بر دامان کذاشته که علی اکبر چشم
کشود عرض کرد که جدم رسول الله و قدح آب دارد یکی را بمن میدهد که بنوش من هر بود و طلب میکند که
دهد میکوید یکی را برای پدرت حسین نکاه داشته ام که با لب تشنه میرسد پس علی اکبر وداع جمیع
آورد اهل بیت از طاهرات و عمهها مرور او برادران و زاری و وداع میکردند و یکی میکفت ابنم مرا
حلال کن یکی میکفت ای خواهر مرا حلال کن و علی اکبر از همکی حلالی میطلبید الغرض علی اکبر جان بجانان
آفرین تسلیم نمود اما در وقت رفتن جناب سید الشهدا کسی را نکذاشتند که بر سر بالینش بیاید
با او وداع کند إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ مجلس نوزدهم
در فضیلت نماز شب و بعد سحرخیزان و وقت سحر و فیضها و حکایات
از شب خیزان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ الدُّنْیَا جَنَّةً لِأَعْدَائِهِ

وبحبا ومحنة لاحبائه وفي كل البلاد يا ابانيا سر بالاسلى ما لاسلى في درجات محبتهم ولا يجعل
اعظم الناس مصيبة واعظم رزية سيد البرية وعترته الطاهرة العلية حتى حرقوا عليهم
الابنية وضيقوا عليهم الاودية وكانت السيوف تقطر من دمائهم والاغلال احرزتهم واذا ثم
اضرموا النيران على دار الرسول ولطخوا امة نوا دار البتول تبكوا السد الله في بحبوبه وطعنوا
شر الناس بكفرهم وفجورهم فنحمده على ما اعظم مصيبتنا في هذه الشدائد والباساء كما نحمده في
البدع والرخاء ونشكره على ما احل ورزيتنا في تلك المصائب والبلاء كما نشكره في النعم و
الالاء ونستعينه ونتوكل عليه في السراء والضراء ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
شهادة نتقرب بها اليه ونبشر بالرضوان الاكبر وحسن اللقاء ونشهد ان محمدا خاتم الانبياء شهادة
نورثنا شفاعته وتجعلنا تحت لوائه يوم الجزاء ونشهد ان عليا سيد الاوصياء شهادة تدخلنا
الجنة وتحشرنا بمحبته اهل المودة والوفاء ونشهد ان ذريته وعترته ائمة البررة الاتقياء صلوات
عليهم ما دامت الخضراء على الغبراء وما دامت الارض تحت السماء ولعنة الله على اعدائهم وظالميهم
من اهل الكفرة الشقاء عظم الله اجورنا بمصيبة ابن عم الرسول والمزوج في السماء بفاطمة
البتول وقرة عين الاصحاب والخليل بعارف التابعين والاصحاب بعزة المهاجرين وصفوة الهاشميين
امام الائمة وكاشف الغمة وسبيل النبوة والمخصوص بالاخوة اشرف والباء الاشراف لعرض اصفياء
الاعراف وشمس الفيد شان ضياء العمى بدر الدجى علم الهدى امام الورى ليث الوغا صاحب
اللواء المقتول بسيف اشقى الاشقياء والمذبوح في محراب الصلوة على الملاء الاعلى ولي الله وخليفته
واسد الله وعليه هو اعجبا من مصيبة وواحسرتاه من محنة وبليته بالهاشميين مصيبة ما اعظمها
بين المصائب ويا لهاشميين نائبة ما اشدها بين النوائب لقد تقطعت بها الاكباد وتوجعت منها
الارواح من الاجساد وتقلقلت منها الجبال الراسيات وتزلزلت منها الارض والسموات فيا لنعاة
على المولى النجيب ابي الاطفال اما بعد فقد قال الله تبارك وتعالى في محكم كتابه الكريم وبرهم خطابه
العظيم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها المزمل قم الليل الا قليلا
نصفه او انقص منه قليلا او زد عليه ورتل القرآن ترتيلا انا سنلقي عليك قولا ثقيلا ان
ناشئة الليل هي اشد وطأ واقوم قيلا ان لك في النهار سبحا طويلا واذكر اسم ربك وتبتل اليه

تبتيلا

تبتل اليه تبتيلا یعنی ای آنکه بجامه خواب خود را پیچیده برخیز شب و ایستاده نماز تهجد بگذار اندکی از شب
که خواب کنی و برخیز نیمه شب را یا کم کن از نیمه اندک تا یک ثلث باشد یا زیاده کن بر نیمه تا دو
ثلث باشد و پاکیزه و شانی بخوان قران را با کیفیت خواندن بدرستیکه ما زود فرستادیم بر تو
کلامی شریف محکم سنگین در عمل بدرستیکه قیام در شب یا ساعات شب سخت تر است بر مصلی
بثبات قدم و صواب تر است بخواندن از ساعات روز بدرستیکه ترا است در ساعات روز آمد
و شدی مردان یا فراغتی و کار گذاری خواب و یاد کن بتعظیم نام مبارک پروردگار خود را و منقطع کن
خود را بدنیا بعبادت او بریدن و منقطع شدن روایت از جابر بن اسمعیل از جعفر بن محمد از امام
محمد باقر آنکه مردی از جناب علی بن ابیطالب سوال کرد از قیام شب بقران حضرت فرمود که من
صلی عشر لیلة مخلصا ابتغاء ثواب الله قال الله اکتبوا لعبدی هذا من الحسنات عدد ما
انبت في النيل من حبة وورقة وشجرة وعدد كل قصبة وخوص ومرعى كسيكه ده یک شب نماز
کند برای خدا خالصا برای طلب ثواب خدا ... برای من بنده حسنات بعدد دانه روییده است از نیل از جنس
و برگ و درخت و چراگاه ومن صلی تسع لیلة اعطاه الله اجر شهید صابر صادق النیة
واعطاه الله كتابه بيمينه وشفع في اهل بيته كسيكه نماز كند نه یک شب را خدا اجر شهیدی بوی
عطا کند و نامه عملش را بدست راست وی دهد ومن صلی ثمن لیلة اعطاه الله عشر دعوات
مستجابات کسیکه هشت شب نماز کند خدا ده دعای ویرا مستجاب کند ومن صلی سبع لیلة خرج
من قبره يوم يبعث ووجهه كالقمر ليلة البدر حتى يمر على الصراط مع الامنين كسيكه هفت
یک شب برخیزد و نماز کند مبعوث کند خدا ویرا با روی چون ماه شب چهارده تا بگذرد بر صراط
با ایمان ومن صلی سدس لیلة كتب في الاوابين وغفر له ما تقدم من ذنبه كسيكه شش یک
شب برخیزد و نماز کند گناهان گذشته ویرا خدا بیامرزد ومن صلی خمس لیلة زاحم ابراهیم
في قبته كسيكه خمس شب برخیزد با خلیل الرحمن محشور شود ومن صلی ربع لیلة كان في اول
الفائزین حتى يمر على الصراط كالريح العاصف ويدخل الجنة بغير حساب یعنی کسیکه برخیزد
چهار یک از شب و نماز کند باشد در اول فائزین تا بگذرد بر صراط مثل باد وزنده و داخل
بهشت شود بی حساب ومن صلی ثلث لیلة لم يبق ملك الا غبطه بمنزلته من الله وقيل له

ادخل من اي ابواب الجنة الثمانية شئت كسيكه ثلث از شب برخیزد همه کس غبطه برند او را ملائکه و گفته
شود که داخل شو از هر دری از درهای بهشت که خواهی ومن صلی نصف لیلة اعطي ملء الارض ذهبا
سبعین الف مرة لم يعدل جزاءه وكان له بذلك عند الله افضل من سبعين رقبة يعتقها من ولد
اسمعيل یعنی کسیکه نصف شب برخیزد اجر او بیشتر است در نزد خدا از هفتاد هزار بنده از فرزندان اسمعیل که آزاد کند
و هفتاد هزار برابر طلا در راه خدا بدهد ومن صلی ثلثي ليلة كان له من الحسنات قدر رمل
عالج ادناها حسنة اثقل من جبل احد عشر مرات کسیکه دو ثلث از شب را برخیزد از برای او است
از حسنات بعدد ریگهای بیابان و ادنای او حسنه ایست که سنگین تر است از کوه احد ده برابر ومن
صلی تمام ليلة تاليا للكتاب راكعا وساجدا وذاكرا اعطي من الثواب ما ادناه يخرج من
الذنوب كما ولدته امه ويكتب له عدد ما خلق الله من الحسنات ومثلها درجات ويثبت النور
في قبره وينزع الاثم والحسد من قلبه ويجار من عذاب القبر ويعطى براءة من النار ويبعث
من الامنين ويقول الرب يا ملائكتي انظروا الى عبدي احيا ليلة ابتغاء مرضاتي اسكنوه
الفردوس وله فيها مائة الف مدينة في كل مدينة جميع ما تشتهي الانفس وتلذ الاعين وما لا
يخطر بالبال على ما اعد سوى من الكرامة والمزيد والقربة یعنی کسی که تمام شب بیدار باشد ما لا عين رات
و مشغول تلاوت قران و ذکر باشد و گاهی در رکوع و سجود باشد داده میشود باو ثواب بی شمار
که ادنای آن آنست که از گناه بیرون می آید مثل روزیکه از مادر متولد شده باشد و نوشته میشود برای
حسنات بعدد آنچه خدا خلق کرده و بعدد آن از درجات و ثابت میکند خدا در قبر او نور و نیز
در قبر روشنی باو عطا میکند و حسد را از قلب او پاک میکند و ایمن میگرداند او را از عذاب قبر
و برات بیزاری از آتش را بوی عطا میکند و مبعوث میگرداند او را در قیامت با ایشان و خدای تعالی بملائکه
میگوید ببینید بنده من برای رضای من تمام شب را زنده داشت او را در فردوس ساکن کنید
و از برای اوست در فردوس صد هزار شهر و در هر شهری از آنها باشد آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ
گوشی نشنیده و بخاطری خطور نکرده سوای آنچه از برای او است از کرامت و قرب و منزلت امة
قائمة يتلون آيات الله آناء الليل وهم يسجدون يؤمنون بالله واليوم الاخر ويامرون بالمعروف
وينهون عن المنكر ويسارعون في الخيرات واولئك من الصالحين یعنی جماعتی که ثابت قدمند

الامثل

در امتثال امر خدا یا صاحب طریقه مستقیمه اند و میخوانند قران را در ساعات شب یا در جوف شب
و حال آنکه سجده میکنند و ایمان آورده اند بخدا و بروز جزا و امر بمعروف میکنند و نهی از منکر
میکنند و مبادرت میکنند در فضل خیرات و از جمله صالحانند و از پیغمبر مرویست که آنحضرت
قال ركعتان ركعهما العبد في جوف الليل الاخير خير له من الدنيا وما فيها ولولا ان اشق على
امتي لفرضتهما عليهم فرموده دو رکعت نمازی که بنده بگذارد در دل شب اخیر بهتر است از برای او
از دنیا و آنچه هست از آنچه در دنیا و اگر شاق نبود در دنیا بر امت واجب میکردم بر ایشان ان
البيوت الذي يصلى فيها بالليل بتلاوة القران تضيء لاهل السماء كما تضيء نجوم السماء
لاهل الارض عليكم بصلوة الليل فانها سنة نبيكم ودأب الصالحين من قبلكم ومطردة الداء
عن اجسادكم از جناب علی کل ... اهل ... حبيب الله محمد رسول الله فرموده با بی غفاری
که يا اباذر طوبى لاصحاب الالوية يوم القيمة يحملونها ويسبقون الناس الا وهم السابقون
الى الجنة الا اصحاب الالوية ... صاحبان لواها و علمها ... کر آن علمها را
خواهند داشت و بر مردمان پیشی خواهند گرفت بدرستی که ایشان جماعتی هستند که سبقت
میگیرند در دنیا برفتن در مسجدها سحرها و خدا ... از ... و در سوره والذاریات
در وصف شان ذکر مدح فرموده که كانوا قليلا من الليل ما يهجعون و از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده فرموده اند افضل العبادة سهر العيون بذكر الله و مراد از ذکر اگرچه اعم از نماز
شب است و احتمال اختصاص بنماز شب هم میرود و خدا باز فرموده در سوره الم سجده در آیه
تنزيل تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ينفقون
یعنی متقیان کسانیند که در شب خواب کم میکنند و پهلوها را از جامه خواب دور میکنند در
حالتیکه میخوانند خدا را با خوف از عذاب و طمع در رحمت و عطا و آنچه خدا بایشان داده از مال
دنیا در راه خدا در شبها انفاق میکنند و بدر خانه فقراء و ... و یتیمان میبرند حق
تعالی برکات و فیوضات بسیار در وقت سحرها بر بندگان نازل میکند و شاید که بیداران
در چنین وقتی که باطن و ظاهر ... از این وقت فیض یزدانی میشود ... آمده
حدیث در خصوص مدح بیداری شب خصوص ... سحر وارد شده که عدد ... ندارد و ما ...

بالی بوذکر بکنیم تا شوق قدسیه شود و بعد می پردازیم بکیفیت آن بطریق اجمال و تفصیل تو هر یک
ضرورت دارد قبول لکن در حدیث است که سهر اللیل شعار المتقین یعنی بیداری شب شعار و عادت
و در عزوده روایت از امیر المؤمنین حیدر در اورده شده که لیس فی الجوارح اقل شکرا من العین فلا تعطوها
سؤلها فیشغلکم عن ذکر الله یعنی در اعضای آدمی عضوی نیست که کم شکرتر باشد از چشم پس
خواهش او را باو مدهید که شما را از یاد خدا باز میدارد و در حدیث وارد است که مردی بخدمت جناب
امیر المؤمنین عرض کرد که من قبل از این نافله شب گذارده بودم حالا نمیدانم چه بلا بر سرم
آمده حضرت فرمود انک رجل قد قیدتک ذنوبک یعنی تو مردی هستی که گناهان تو را از عمل
و خیر کشیده اند از شیعه ما نیست کسی که نماز شب نگذارده و روایت است که حضرت موسی علیه السلام
مناجات کرد که خدایا کدام بنده را دشمن تر میداری فرمود آنکه در شبها مثل مردگان در رختخواب
خواب جوابیده و روزها هم مشغول لهو و لعب است و عمر خود را بیطالت ضایع میکند مادر سلیمان
بسلیمان وصیت کرد ای فرزند که مبادا در شبها بسیار خواب بکنی که خواب بسیار آدمی را فقیر
محشور میکند در قیامت و در نهج البلاغه است که لا تقطع ما استطعت القیام مع العلة
یعنی خواب در شب مادامیکه بتوانی بجز بی یا آنکه علیل باشی و اصل خواب مطلقا بر هشت قسم منقسم
کرده اند چنانکه فرموده پیغمبر فرموده که نوم الغفلة و نوم الشقاوة و نوم اللعنة و نوم العقوبة
و نوم الراحة و نوم الرخصة و نوم الحسرة اول خواب غفلت و آن در مجلسی است که ذکر خدا کنند
دوم خواب شقاوت و آن آنست در وقت نماز واقع میشود سیم خواب لعنت و آن در وقت صبح و الخشوع
چهارم عقوبت و آن بعد از نماز صبح و عقوبتش محرومی است از روزی پنجم خواب راحت و آن خواب
قیلوله کردن چاشت روزها واقع شود ششم خواب رخصت که بعد از نماز عشا است هفتم خواب
حسرت که خواب شبهای جمعه است و حال آنکه حدیث وارد که هر شب جمعه از اول شب تا آخر آن ملکی ندا
در میدهد که هل من تائب فیتاب علیه هل من مستغفر فیغفر له هل من سائل فیعطی سؤاله
اللهم اعط کل منفق خلفا و کل ممسک تلفا یا توبه کاری هست که توبه او قبول شود و آیا استغفار
کننده هست که عطا کرده شود خدایا هر کس مال خود را در راه تو انفاق میکند او را عوض بده و هر که
امساک کند مال او را تلف کن و در توریه نوشته است که حق تعالی میفرماید که خاتمنای من در شبها

سجدها

١٩٨

سجده هاست خوشا بحال بنده که در خانه خود طهارت بگیرد و در خانه من مرا زیارت کند البته زیارت کرده
شده لازم است که گرامی دارد زوار خود را البشر بشارت ده آنکسان را که در تاریکی شبها بمساجد آیند
که در روز قیامت ایشان را نور ساطع خواهد بود چنانکه در حدیث دیگر است که من صلی باللیل
حسن وجهه بالنهار هر کس نماز شب کند نیکو باشد روی او در روز آن و در روز دیگر و در کتاب
عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا مروی است که کسیکه از حضرت امام زین العابدین ع
پرسید که ما بال المتهجدین باللیل من احسن الناس وجها چیست حال کسانیکه در شب تهجد میکنند
روی ایشان از همه مردم بهتر است فرمود لانهم خلوا بالله فکساهم الله من نوره یعنی از آنکه ایشان
خلوت کرده اند با خدا پس پوشانیده است خدا ایشان را از نور خود و در کتاب تفسیر وارد شده است
که سبب نزول سوره انا انزلناه فی لیلة القدر تا این آیه که لیلة القدر خیر من الف شهر آن بود
که حضرت پیغمبر فرمود از برای صحابه جهاد کردن شمعون ذکر کرد صحابه گفتند یا کاش ما را هم چنین
عطیه بودی و این قضیه چنان بود که مردی بود در بنی اسرائیل نام وی شمعون در راه خدا هزار ماه
عبادت در جمیع عمر بجهاد مشغول بودی و همه شب مشغول ذکر خدا بودی و در راه خدا بر سر راه قوی کافرین
هر چند بکوشید که ایشان را هدایت نماید نتوانستی و هر روز با ایشان جهاد نمودی و آن قوم
بسیار بودند نه با ایشان او برآمدی و نه ایشان با وی برآمدندی پس شمعون ایشان را به شکل او در
هیچ چاره ندانستند یا همدیگر مشورت نمودند که ما با او بحیله بر نیائیم بجز حیلتی کنیم و او را بدست
آوریم و اگر زن او را از ما برآورد و بس عاقبت گفتند که زن وی را بدو جواهر و زر فریب دهیم تا
شوهر خود را گرفته بدست ما دهد القصه مال بسیار بجهة آن ملعونه فرستادند و وعده مال
فراوان هم دادند زن قبول کرد چون شب شمعون بخواب رفت زن دستهای وی محکم ببست چون
شوهر بیدار شد گفت ای زن چرا دستهای مرا بستی گفت میخواستم قوت ترا امتحان کنم شوهر قوت کرده
و ریسمان را پاره کرد شب دیگر زنجیر آهنین بر دست وی بست باز پاره کرد زن گفت چیزی باشد
که با قوت تو برابری کند گفت موی سر من روزی شوهر بخواب رفت آن ملعونه موی سر او را جدا
کرده و انگشتهای همین و پاهایم ببست و ویرا بیدار نمود هر چند قوت کرد نتوانست پاره نمود آن ملعونه
دانست که خلاص نمیتواند شد از خانه بیرون دوید قوم را خبر کرد و کافران آمدند و ویرا بگرفتند

و ویرا گرفته بکوه بردند و ویرا ببستند پس قوم داخل شدند و هر عضو وی را بشمردند و
ویرا گرفتند پس او طلبید و چوب بسیار بر وی زدند و ویرا بسیار میکردند و همه تنش
آمدند ناگاه شمعون دید که همه قوم هلاک شدند پس شمعون از شر ایشان خلاص شد پس صحابه
گفتند یا رسول الله کاش ما را هم چنین بودی این سوره نازل شد که عبادت یک شب قدر بهتر است
از عبادت هزار ماه که شمعون در آن جهاد میکرد خلاصه اگر هر شب بر تو میسر نیست در شب قدر بیدار باش
عبادت شب قدر بهتر و در کتاب روضة الواعظین از حضرت سید المرسلین مروی است که
بنده هر گاه خلوت کند با سید خود در دل شب و با او مناجات کند ثابت کرده اند در قلب او نور
پس هر گاه بگوید یا رب یا رب خداوند در جواب او گوید لبیک عبدی سلنی اعطک و توکل علی اکفک
یعنی لبیک ای بنده من چه میگوئی سوال کن مرا تا عطا نمایم و توکل کن بر من تا ترا کفایت کنم پس
خداوند فرماید ملائکه من نظر کنید بسوی بنده من که خلوت کرده در این دل شب با من و بطالین
پهلو میگذارند و در جای خود خواب و غافلان بخواب میکنند گواه باشید که من او را آمرزیدم بیت
خوابه که چشم من ز جا برخیزد زود عرش خدا ز من ز جا برخیزد کشاده در که فیض حکیم خسته
دلان ای تو هم بجوی در این در دوای خود بر خیز فقد در حدیث وارد است که شرف المؤمن صلوته
باللیل و عزه کف الاذی عن الناس شرافت مؤمن در نماز شب است و عزت او در باز داشتن
اذیت خود است از مردمان و بیداری شب و عبادت کردن در وقت سحر باعث نورانی شدن
قبر است و موجب نورانی شدن ظاهر و باطن است مستغرق نور میشود و خود نور و لباس
نور و در میان مردم نور دارد میرود چنانکه در بعضی از دعاهای سحر است که اللهم اجعل
فی قلبی نورا و فی بصری نورا و علی لسانی نورا و من بین یدی نورا و من خلفی نورا و عن
یمینی نورا استضیء به فی الناس و لا تحرمنی نورک یوم القیمة و چراغ قبر نافله شب است چنانکه
قبر هر روز ندا میدهد که انا بیت الظلمة فاحملوا الی سراجا یعنی منم خانه تاریکی چراغی برای
خود بیاورید و مونس قبر قرآن است و فرش آن عمل صالح و کلمه لا اله الا الله و تو باید آن معه قرآن
و گریستن در دل شب اسبابی برای نورانی شدن باطن انسان از نافله شب و بیداری وقت
سحر شهود و صد البته سعادت میدهد که در لطافت یقین باشد حکایت عارفی با خود وقت صبح بر در

دروان

١٩٩

دروان و هر یک از اهل قافله را در بر میگرفت و نوازش میکرد کسی سبب را پرسید جواب گفت
که اینها در وقت سحر که وقت فیض است بیدار بوده اند و لا محاله بعضی با ایشان رسیده و از برکات
آن وقت محروم نشده اند و نظر باینکه شارع مقدس چون پدر مهربان ترتیب میدهد فرزند
خود را از آنجمله بفرماید تسحروا فان فی السحور برکة یعنی سحری بخورید که در سحر خوردن برکت است
ترغیب بخوردن میکند تا در ضمن خوردن بیداری سحر هم اشاره است و هم چنین در روز جمعه
امر بجماع و تزویج فرموده که باین دست او بر غسل جمعه بعمل آید کما قال امیر المؤمنین و سیل عن الجمعة
دلقیه الجمعات تزویج و عرس و لذات الرجال مع النساء و امر بجماع شب اول ماه مبارک رمضان
کرده تا غسل شب اول بعمل آید و الا جماع در هر شب اول ماه مکروه است الا ماه مبارک رمضان
و در کتاب نهج البلاغه است که فعند الصباح یحمد القوم السری و تنجلی عنهم غیابات الکری
یعنی تو در صبح که زحمت بیداری شب زائل شده مدح میکند قوم شب گیر را و این کتاب عجب کتابیست
و عرفا میفهمند که چگونه کتابیست بدانکه از تأثیرات قرآن است و قرآن کلام خداست که بر زبان پیغمبر
جاری شده است اما نافله شب بهتر آنست که در مسجد گذارده شود تا از شیطان دور شوی
که فرموده اند حصون المؤمن ثلثة المسجد و تلاوة القرآن و ذکر الله یعنی قلعههای مؤمن سه
تاست مسجد و قرآن خواندن و ذکر خدا کردن چون بمسجد رفتن برای نافله شب هر سه قلعه را
تحصیل کرده آورده اند که پیغمبری از پیغمبران روزی از مسجد بیرون آمد ابلیس را دید بر در
مسجد ایستاده و علم و دست و طبل و دکوهن و بتری در میان فروکوده گفت ای ملعون اینجا
چه نشسته و اینها از برای چیست گفت من هر روز بدین صفت چه بر در مسجد میروم و یک یک
از اتباع خود بدرون مسجد میفرستم چون مردم سلام نماز دهند من دو الوتو بیتی و طبل زنم
آوازی برآید که الطمع الطمع چون بگوش طماعان رسد رغبه از مسجد بیرون آیند ده روز علم
من در آیند و اگر با همین صفت نباشند تا دم مرگ تیر زهر آلود از طمع بجگرشان زنم تا در بیماری
در شک و شبهه افتند و بیابیه از دنیا بروند و این حدیث موافق است با قول رسول که من تواضع
لغنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه هر که بتوانگری او تواضع کند دو حصه از دین وی میرود و محققان
گفته اند که آدمی سه جزء است دل و زبان و کالبد چون کالبد و زبان بتواضع رفت دل باقی

میماند و او را از طبل شیطان باید کرد الحرص الحرص هر کرا حرص بنیاد دارد با خود کوید اکر لیوقف
کم در مسجد بکوی خرید و فروخت میکند و من محروم میمانم از مسجد بیرون می آید و در روز علی
مبادا او را زبیم المنع المنع است چون این آواز بکوش بخیلان رسد کویند مبادا درویشان و سائلان
سؤال کنند چیزی باید داد بیرون آید و در روز علم [illegible] بر آید چون این کروه را از مسجد بیرون
آورم اهل ذکر در مسجد بماند من کویم من خیل خود را بودم و شما خیل خدائید و بعد کان خاص
که استثنا شده کرا الا عبادک منهم المخلصین پس نا امر و رفت شود از مسجد بیرون رو کر مسجد خانهٔ
متقیان است که فرموده المؤمن بیت کل تقی ای برادر عمر خود را صرف نماز شب و شانه عبادات
کن و آن معصیت قرار مده که در روز قیامت از تو خواهند سؤال کرد که عمر خود را در چه فانی
کرده بودی در طاعت و ایمان یا در ظلم و کفر و عصیان یا در طاعت الهی یا در متابعت شهوات
نفسانی اکر از عهدهٔ این سؤال بر آمدی دیکر از جسد سؤال میکنند که این سر و قد چون چوکان
در چه [illegible] کرده در طاعت و پرهیزکاری یا در معصیت و خدا آزاری و خلق آزاری چون
از عهدهٔ این سؤال بیرون آمدی از علم سؤال کنند که عمل بعلم کردی یا نه و اهل بیت رسول الله را
بشناختی یا نه و اکر از عهده بر آمدی از مال سؤال میکنند که از کجا کسب کرده و در چه چیز صرف
کرده احدی را از هر ۴ آن نیست که قدم از قدم بر دارد الا آنکه چهار سؤال را باید جواب بدهد حکایت
کویند یکی از علماء [illegible] نافلهٔ شب را ترک نموده و در آن شب [illegible] و طرد داشته چند
و سوره میخواند و او را خم کرده رکوع بعمل آورده و [illegible] سجده ها را بعمل آورده تا مجموع نافلهٔ
شب را بعمل آورده و پیغمبر فرموده که نافلهٔ شب را [illegible] حدیثی که هر که عمر خود را ختم کند بنافلهٔ شب
بهشت برا او واجب می شود و مؤلف کوید که این حدیث را شیخ صدوق ره در من لا یحضره الفقیه
ذکر فرموده پس تو نیز ترک مکن نافلهٔ شب را مادام که عمر وفا میدهد یا بیمار و پیر و سست نباشد که
او هر شب بیدار است و شاید تو هم خواهم [illegible] موعظه میکنم چنانکه حضرت امیر المؤمنین
و قبلة العارفین و سید الموحدین علی بن ابیطالب ع [illegible] میکند که اذکروا الله یا
غافلین یاد کنید خدا را ای غافلین بر حذر [illegible] بالدواهی بکن استغفر الله از هر کناهی بکن تا چند
بعیب دیکران مینکری بر نامهٔ زشت خود نکاهی بکن و نیز منقول است از همان جناب که ان لله
ملائکة

۳۰۰ ملکا فی الصورة الدیک الاملح الاشهب براثنه فی الارضین السابعة و عرفه تحت العرش جدارا
ملکی است بصورت خروس سیاه و سفید و چنکال او در زمین هفتم است و کاکل او در زیر
عرش است و یک بال او در مشرق و یک بال او در مغرب و یک بال از نور و یکی از آتش است و چون
وقت نماز شود بر چنکال خود میایستد و بال خود را بلند میکند و بر هم میزند مانند زدن خروس
بالهای او بر هم میزند پس از آن [illegible] وقت را بیان میکند پس بصدای بلند میکوید اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله خاتم النبیین و ان وصیه خیر الوصیین سبوح
قدوس رب الملائکة والروح پس دیکر خروسان با او موافقت میکنند و در روایت دیکر
کوید سبحان الله سبحان الملک العظیم الذی لیس کمثله شیء ای عزیز بیداری سحر [illegible] است که
هر کس آنرا کیمیا کری او را تواند زد و [illegible] حقیر است که هر جوان ضعیف النفس آن را تواند
تحمل شد بلکه نفوس قدسیه و عقول کاملهٔ الهیه [illegible] که کار انبیاء و اولیاء و طریقهٔ
امیر المؤمنین [illegible] اکر خواهی تا [illegible] عبادت آن [illegible] بود که روزها صائم
و شبها قائم هر شبی هزار رکعت نماز سوای فرایض و نوافل مترتبه میکرد و جبههٔ او چون سفنهٔ شتر
پینه کرده بود و سالی چند بر شتر پوست می افکند [illegible]
[illegible] ام سعید کنیز آن حضرت پرسید که علی ع در هر شب از ماه
مبارک رمضان چه قدر نماز میکرد کفت رمضان و شوال نزد او یکسان بود همه شبها را احیا
میکرد و چون وقت نماز میشد لرزه بر اعضای او می افتاد سؤال کردند از سبب آن فرمود که وقت
اداء امانتی است که آسمان و زمین از آن عاجز شدند نمیدانم من با این ضعف چکونه ادا خواهم کرد
و مما کلم الله به موسی تکلیما یا موسی ادم اکثر من الزاد فان الطریق بعید بعید و جدد السفینة
فان البحر عمیق عمیق و خفف الحمل فان الصراط دقیق دقیق و اخلص العمل فان الناقد بصیر
بصیر اخر نومک الی القبر و فخرک الی المیزان و شهوتک الی الجنة و لذتک الی الحور العین و کن
لی اکن لک و تقرب الی باستهانة الدنیا و تبعد من النار ببغض الفجار فان الله لا یضیع
اجر المحسنین یعنی خدا وحی کرد بموسی که ای پسر ادم بسیار توشه بردار پس بتحقیق که راه دور است
دور و کشتی را تازه کن بتحقیق که دریای دنیا بسیار عمیق است [illegible] بار خود را سبک کردان بتحقیق

که صراط باریک است پس خالص کردان عمل خود را که صراف بیناست پس خواب خود را تا به
کن تا در قبر و فخر خود را تا در میزان و شهوت خود را تا بهشت و لذت خود را بحور العین و
باش برای من تا من برای تو باشم و تقرب بجوی بمن بخوار نمودن دنیا و دوری بجو از آتش جهنم
بدشمن داشتن اهل معصیت بتحقیق که خدا ضایع نمیکند اجر نیکوکاران را ای برادر هر کاه بر
سر بر خواستی فخر مکن که جناب سید الساجدین با کثرت عبادت که بزین العابدین شهرت کرد
یکی از صحف که عبادت جدش علی بن ابیطالب در آن مسطور بود بر داشت و قدری خواند پس
از روی ملال بزمین کذارد و کفت انی لی بعبادة علی ع و من یقوی علی عبادة علی عبادت من
کجا و عبادت جدم علی کجاست و [illegible] داود که مثل او عبادت کند و همین بس است
که در لیلة الهریر در میان دو صف سجادهٔ او را انداخته بودند و مشغول عبادت بود در
از چپ و راست تیر میامد و مطلقا باک نداشت و در کمال خضوع و خشوع و اخلاص نماز میکرد
پس ای شیعه پیروی بر تو لازم است که در وقت [illegible] بیدار شوی و نظر بکواکب علوی اندازی
و [illegible] اشک از چشم جاری سازی و در [illegible] که بعبادت [illegible] چنان لذت
بری که هرکز بخواب میل نداشته باشی و چنان محو شوی که [illegible] این الملوک و این ابناء الملوک
عن هذه اللذات [illegible] عجبا للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام پس ای برادر بافعال
کل علمای اعلام نافلهٔ شب سیزده رکعت است هر کاه توفیق یافتی منها المراد و الا کاه کاهی
برخیز و نظر باسمان کن و این آیه را بخوان که ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل
والنهار لآیات لاولی الالباب در سورهٔ عمران است بخوان و وضو بساز و قدری استغفار
کن و نافله هر قدری که [illegible] بکن و در حدیث است که بدن تو چون [illegible] و چشمهای کریان سود
اهتمام کن در دعا که رحمت الهی متوجه است و هنکام اجابت دعاست از حضرت امیر المؤمنین ع
که البکاء من خشیة الله للبعد عن الله عبادة العارفین التفکر فی ملکوت السموات والارض
عبادة المخلصین ای برادر عزیز کویند کفار مثل یهود و مجوس [illegible]
هم قبل از صبح بیدارند شیعه [illegible] معنی ندارد هر کاه میخواهی قبل از صبح بیدار
شوی [illegible] قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله

۳۰۱ واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا که در آخر
سورهٔ کهف است بقصد شب خیزی از هر وقت شب که خواهی بخوان و این آیه معجزه ایست از برای
این و بتجربه رسیده است که تخلف ندارد و هر کاه نفس تنبلی کند مختصر کن نافلهٔ شب را خصوص
در اول امر که عادت نداری مثل آنکه در قرائت بسورهٔ حمد تنها اکتفا کن و در قنوت بصلوات
و از رکوع و سجود بتسبیح و از سلام بلفظ السلام علیکم و هر کاه وقت کنی همه نماز شب بقدر
ربع ساعتی نمیکشد و ذکر کرده می شود نافلهٔ شب سیزده رکعت هشت رکعت به نیت نافلهٔ
شب و دو رکعت به نیت شفع و یک رکعت به نیت نماز وتر و دو رکعت به نیت نافلهٔ صبح میکنی
چون چنین کنی در حدیث امده است که نام تو در دیوان [illegible] و بالاسحار هم یستغفرون
نوشته می شود که آن آیه در سورهٔ والذاریات در آیهٔ هفدهم است و چون نفس عادت به بیداری
کردان وقت خود را [illegible] عادت ده نفس را بطول دادن آنچه در کتاب مصباح و مفتاح
الفلاح نوشته شده و هر کاه در جوانی در سحر بیدار نمیشوی مهما اول شب نافلهٔ شب را بکن
و بخواب که شارع ترا رخصت داده و هر کاه این هم ممکن نیست در روز آن قضا کن کو کدا
بود تقصیر صاحب خانه چیست و اکر هیچ یک ممکن نیست نماز مغرب و عشاء و صبح در مسجد
بجماعت کذار و یا با وضو بخواب ثواب نافله دارد و یا آیه امن الرسول بما انزل الیه من ربه
والمؤمنون کل امن بالله وملائکته و رسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا
واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها
ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین
من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا
فانصرنا علی القوم الکافرین بخوان ثواب نافلهٔ شب را خدا بتو عطا میکند و این
آیه در آخر سورهٔ بقره است و از کنزهای عرش است چنانکه منقول است که انزل الله آیتین من
کنوز الجنة کتبهما الرحمن بیده قبل ان یخلق الخلق بالفی سنة من قرأهما بعد العشاء الآخرة
اجزأتا عن قیام اللیل وفی روایة من الآیتین من آخر سورة البقرة حاصل معنی آنکه نازل کرده
خدا دو آیه در آخر سورهٔ بقره و آن از کنجهای بهشت است و نوشته است آنها را خدا و ند رحمن

بید فدرت خود پیش از آنکه خلق کند این خلق را بدو هزار سال و هر کس بخواند این دوا برای
بعد از حفظ مجرب است اوراد این بخواستن شب و منقول است که من صلی المغرب والعشاء
الاخرة وصلی الغداة فی مسجد جماعة فکانما احیی اللیل کله هر کس نماز مغرب و عشا و صبح را
در مسجد بجماعت کنا رد گویا تمام شب را احیا کرده است و در کتاب تهذیب حدیث
از حضرت امام محمد باقر ع وارد شده است در شان این آیه شریفه که در سوره مبارکه والذاریات
که کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون حضرت فرمودند که کان القوم ینامون ولکن کلما
انقلب احدهم قال الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی این جماعت متقیان که حق تعالی
ایشان را مدح فرموده که کم خواب میکردند که میخوابیدند ولکن هر زمان که از پهلو به
پهلو میگردیدند حمد و تهلیل و تحمید و تکبیر میفرمودند پس هر که بیاد کرد خدا خوابش
از این است که نوم المؤمن عبادة فرموده اند و هر که در غفلت بیدار است بیداریش خوابست
پس ای عزیز اگر خواب بیدار باش و چون بیداری در خواب مباش خدا رحمت کند کسی را که بفهمد
که مطلب چیست یعنی بفهمد و ضبط کند و عمل کند با نچه فهمیده و چون عمل نافله شب دو رکعت
اول آنکه در هر رکعت بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد بخواند یا در رکعت اول قل هو الله و
در رکعت دویم قل یا ایها الکافرون بخواند و عمل آن ایضا همان مزبوره و بر است و در قنوت
از چهل مؤمن را با اسم ایشان اقلا دعا کند و ما چهل مؤمن را ذکر میکنیم که علماء رجال در کتب
رجال مدح کرده اند ایشان را و آن این است که اللهم اغفر لسلمان الفارسی ولابی ذر
الغفاری وللمقداد ابن الاسود الکندی ولعمار ابن یاسر ولجابر بن عبد الله الانصاری و
لسعد بن معاذ الاوسی ولکمیل ابن زیاد ولزرارة ابن اعین ولجمیل بن دراج ولمعروف
بن خربوذ ولمحمد بن مسلم ولصعصعة ابن صوحان ولصالح ابن محمد الهمدانی ولعاصم ابن
حمید ولعبد الحمید بن سالم العطار ولعبد الله بن جندب البجلی ولعبد الله بن جعفر بن ابی طالب
ولعبد الله بن محمد بن علی ابن الحسین ولعبد الله بن سنان ولعبد الله بن مغیرة ولعلقمة بن
قیس ولعلی بن حسین بن موسی ابن بابویه القمی ولعلی ابن سلیمان بن حسن بن الجهم ولعلی بن
رافع ولعلی ابن ابی سهل ولمحمد بن علی بن بلال ولمحمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه و

ولمحمد بن علی بن محمد بن الحسن ولمحمد بن محبوب القمی ولابی باقر البهبهانی ولسید هاشم البحرینی
ولسید مهدی النجفی المغرب ولشیخ جعفر النجفی ولسید جواد العاملی ولملا محمد اسمعیل العقدائی
ولملا محمد تقی المجلسی ولملا محمد باقر المجلسی ولملا محمد صالح المازندرانی وللشهید الاول و
للشهید الثانی وللمحقق الطوسی وللکلینی وللحاجی میر محمد حسین ولآقا سید علی الکربلائی
وللشیخ بهاء الدین العاملی ولملا محسن الفیض الکاشی ولملا محمد باقر السبزواری ولملا
عبد الله التونی ولملا محمد جعفر العقدائی المؤلف العاصی عرض با العراب ذکر شد هر کس این
نسخه را نوشت باید با اعراب بنویسد تا غلط ننویسد هر چند سعادتست پجا الحکم غلط خواهند
نوشت ما را با بر استعراب دکه چشم من زجا بر خیز و دست عمر شد شعبان من زجا بر خیز کنا
در که فیض حکیم جسته دلان نو هم بوی مداین دو دوای خود بر خیز و قال الله ع علیکم بصلوة
اللیل فانها سنة نبیکم ودأب الصالحین قبلکم ومطردة الداء عن اجسادکم یعنی بر شما باد
بنماز شب پس بدرستیکه نماز شب سنت پیغمبر شماست ودأب صلحا پیش از شماست و دوری کننده درد
از اجساد شما است روایت از فضیل بن یسار آنکه فرموده که ان البیوت التی یصلی فیها باللیل
بتلاوة القرآن تضیء لاهل السماء کما تضیء نجوم السماء لاهل الارض یعنی بتحقیق خانهائی که در
زمین نماز شب در آن خانها میکنند بتلاوت قرآن روشنی میدهد برای اهل آسمان چنانکه
روشنی میدهد ستارهای آسمان برای اهل زمین ای انتیه ای شیعه که مظلوم کربلا هم
در وطن بیداری شب است که در شب عزیز از عمر مهلت خواستند که شب جمعه است شاید که تمام
طاعت و وظایف عبادت او بر قرار باشد و وداع عبادت کند چنانکه در روز آن وداع اهل
بیت میکرد و میفرمود من این یک شب را برای مناجات و تضرع بدرگاه قاضی الحاجات غنیمت
میشمارم و از آن حضرت جناب عباس فرمودند علی ان یحتاج بالناس عرض نمود و را اندوش ان نود و پیغمبر
پیغمبر بغیر از الیاس بکنار لشکر ابن سعد لعنه الله آمد و باواز بلند که کرد که ای گروه بد بحکم
کوشش جناب رسول خدا و نجیبه بلکه امشب از شما مهلت میخواهد و سید انکه امشب
شب آخر از عمر اوست و آن مهلت جهت وداع از عبادت است ابن سعد بحث مضایقه کرده
عمر لعنه الله علیه عمرو ذکر شد امهلت بیت ناکاه از لشکر خروش بر آمد که چه سنگ دلان

که اگر کافر بزرگ از شما مهلت طلبد میدهید از این نبیره پیغمبر است و جگر گوشه حیدر است یک شب
جمعه مهلت طلبد مهلت نمیدهید از خدا شرم کنید ابن سعد چون دید لشکر شاهد کوه در میان
لشکر ندا کرد که ما حسین و اصحابش را امشب مهلت دادیم چون لشکر ابن سعد بجا آمد و آمدند و طلایه
بیرون کردند اما چون شب شد آن حضرت امر کرد که خیمهای حرم را بهم متصل کردند و جمیع اصحاب را
جمع نمود و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خواند پس فرمود بدرستیکه من هیچ کس از اقارب و
اصحاب خود و فادارتر و نیکوتر نیافتم جزاکم الله عنی خیر الجزاء شما را از من جزای خیر دهد و من
شما را امشب رخصت کردم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم در این وقت ظلمت عالم را فرو گرفته
از هر راهی که خواهید بروید پس برادران و خویشان گفتند یا ابن رسول الله ما دست از دامان تو
بر نمیداریم و زنده بودن بعد از تو بکار ما نمی آید و جان خود را در پیش روی تو نثار میکنیم و گاه
مسلم ابن عقیل عرض کردند هر گاه ما برویم در پیش خدا چگوییم و در نزد مسیح بدر و ما در چه
جواب گوییم تا خون خود را در قدمت نریزیم از تو جدا نمیشویم و هر یک از اصحاب با وفا از این قبیل
گفتگو کردند و در روایتی اول مرتبه جناب عباس بتکلم در آمد پس سایر برادران و اقارب و اصحاب
شروع بگفتگو کردند پس بروایتی حضرت جای هر یک را با دوستان داد در بهشت پس مشتاق شهادت
شدند و نیزه و خنجر بجان میخریدند و سالم و سالم نشستند و مسرور بودند و مطایبه و مزاح
میکردند پس حضرت رخصت کرد که بخیمهای خود روند پس ورد ساز لحن و قرآن کرفته مشغول عبادت
شدند که سر و فشرها کوییم ز تاز مشغول مناجات شدند و آن شاه کم سپاه مشغول دریای عبودیت
و معرفت که دیدی گاهی بتضرع و گاهی تسبیح و ساعتی بناله و بیزاری مشغول وداع گهی قیام بود
گهی رکوع و سجود ادای نافله میکرد با خضوع و خشوع گهی بیان حدیث فراق میفرمود گهی بکوشه
از نقاب مدینه آسوده گهی بدید حسرت بخواهران میدید کال فراق زکلذار حشران بچشیم الحضه
مران شب آن لب تشنگان بیدار بودند و آه و ناله ایشان باوج آسمان میرسید و اشک حسرت
از غریبان بدریای وحشت زمین پخش شد آه ثم آه و الحسرتاه من لیلة فصلت فی صبحها قرة
عین الرسول و تبعی او لا دفاطمة البتول و اولاده از شبیکه در روز آن کشته شد و بزید
ابنا و اسیری شدند دختران فاطمه الزهرا و کم شاه من لیلة طلعت نجوم السموات العلی

علی الارض المارية بالاحشاء والغارية واحسرتاه ای شبی که در روز آن ریخته شد ستارهای
آسمان عزت بروی زمین ماریه باین معنا و هند واحسرتاه من لیلة غداة صباح ظلمتها انقطع
اعضاء سادات الانام وعظماء اهل الاسلام بسیوف اهل الشرك والاثام و واحسرتاه از
شبیکه در صبح بطرف شد آن تاریکی آن پاره پاره شد اعضای آقایان بنی آدم و بزرگان
جمیع عالم بشمشیرهای اهل کفر و نفاق چگوییم که در آن شب بر غریبان با رب لب تشنگان
بمدد کار چه گذشت الحجون وقت سحر شد حضرت را از کثرت غم و هم لحظه خواب ربود پس گویا
گویا از خواب بیدار شد اهل بیت خود را جمع کرد پس فرمود در خواب دیدم که سگان چند بر
من حمله میکردند و در میان آن سگان سک ابلع پیسی زیاده از همه بر من حمله میکرد گمان دارم
که کشنده من از آن باشد پس جدم با فوجی از پیغمبران پیدا شدند و فرمودند ای نور دیده
وای مظلوم تو بیا اولادت من که در آسمان معروفی بشهید آل عبا همه بما بظالم بلا بنابرت تو
استقبال تو اند امشب میهمان مائی و انتظار تو داریم و با جام ملکی یا شیشه سبز آمده
که چون شهید شوم خون مرا در آن شیشه کند پس اهل بیت از شنیدن آن خواب آغاز ناله و شیون
کردند پس حضرت هر یک را وداع مینمود و زار زار میگریست و میفرمود دلم بر شما میسوزد چرا
که غریبانید و یتیم هم میشوید و هم وقت بی کسی شما است و بخواهران سفارش اطفال میکرد
که بر اعانت اطفال را منظور دارید چون رعایت کردند سکینه کوچک سر ملعون نا زیانه
و او زد و فاطمه را ملعون در مجلس یزید خواهش کنیزی کرد عرض ام کلثوم و زینب خوانون
شیون بر آوردند گفتند ای برادر کاش مرده بودیم و تو این حال نمیدیدیم انا لله و انا الیه
راجعون الا لعنة الله علی القوم الظالمین فصل بیستم در ذکر جهنم و بهشت و نعیما
و عذابهای هر یک را انها و اطلاع و آثار متن بسر و طالب تو هنا شان انها بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم صل وسلم علی نقشاء البکاء و قتیل الظماء خضیب الدماء و سبیف الجفاء وودیع الشفاء
الشهید العطشان الشیب العریان صاحب الاحزان نفی التزییر و منع الزبیر ابکی المذبة
جلیس الکربة الخیر المرقود والوتر الموتود ذی الفخر المحمود والقدر المکنون مقطوع الحجر
مقتول الخنجر متی القضاء منهوب الرداء مسلوب الحباء المذبوح الطعین قتیل الکفین

مجروح الجبین مقطوع الوتین مجروح الاعضاء المجاهد فی الله بقدم الصدق والثبات الممنوع بجور الکفار والعصاة من ماء الفرات قتیل البلایا وانواع المحن المدفون بلا غسل ولا کفن الذی جعل السنان فی نحره والاحجار تحت قبره والائمة الطاهرون من ذریته وذریة الحور الحسان لبعیده وشوق الجنان لاحبته فوا اسفاه علی الامام الذی نحره مجزوز وصدره مکسور وجسمه بالتراب بغیر ستر مستور وراسه المنور علی شاهق الطود وعلی الرماح مشهور صاحب الدمعة الساکبة والمصیبة الراتبة والعترة الثابتة مظلوم الاشقیاء مذبوح الادعیاء قتیل اولاد البغاة امام السعداء وسید الشهداء والماجد فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم وسیرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم وان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم یعنی بدرستیکه جهنم هر اینه وعده داده شده است از برای جماعتی وان را هفت طبقه وهفت دراست وهر دری وطبقه قومی معین قرار داده شده است لکن طبقه اول نامش جهنم است وطبقه دوم لظی گویند وسیم حطمه و چهارم سقر وپنجم سعیر وششم جحیم وهفتم هاویه گویند ودر کتاب نهج البلاغه است که جناب قبلة العارفین وسید الموحدین امیر المؤمنین ع فرموده اند در بعضی از خطبه بدو یاد خود کر عباد الله احذروا یوما تفحص فیه الاعمال ویکثر فیه الزلزال ویشیب فیه الاطفال ای بندگان خدا حذر کنید از آن روز که تفحص کرده می شود در آن روز از کردارهای شما ودر وی که بسیار میشود در آن زلزلها ولرزشها وپیر میشود از هول آن روز کودکها وطفلها اتقوا نارا حرها شدید وقعرها بعید وحلیها حدید وشرابها صدید یعنی بپرهیزید از آتشیکه گرمی آن بی نهایت است وته آن بسیار عمیق وگود است ودر بیرون آن از زنجیرهای آهنین آتشین است آهنین است وآب آشامیدنی جهنمیان است دارا لیس فیها رحمة ولا تسمع فیها دعوة ولا تفرج فیها کربة جهنم خانه ایست که خدا ارو را هیچ رحمی نیست ومستجاب نمیشود در آن دعائی وفرج داده نمیشود در آن هیچ کرب وبلای وفرموده اند اما تفا اطها رکرتیا انش کهیر واز هفتاد جز واتش جهنم است که هفتاد مرتبه او را خاموش کرده اند با آب پس نیابر کینه ورویش شده واگر این نبود هر اینه احدی امکن نبود که او را خاموش کند مثلا در این سجدا که هر گاه دیگر با چشم باشند روی آتش یعنی که در هر اینه همه را

بسوزاند الحمد لله ای برادر از جهنم خبری بیشنوی دستی از دور با آتش داری پای برکوه مجاهده نه تا بر مجی کرچه بر سر باری ودر حدیث است که ان اهل النار لیتعاوون کما تتعاوی الکلاب والذئاب مما یلقون من الیم العذاب بدرستیکه اهل جهنم فریاد میکنند مثل سگان وگرگان از سختی عذاب عطاش جیاع صم بکم مسودة وجوههم خاسئین نادمین بوسته تشنه اند وگرسنه وکور وکر ولال اند وروسیاه وملامت شده وپشیمان شده مالطنک بقوم لا یقضی علیهم فیموتوا ولا یخفف عنهم من عذابها چه گمان داری بقومی که حکم مرگ بر ایشان جاری نمیشود که بمیرند واز عذاب خلاص شوند وعذاب ایشان تخفیف داده نمیشود وغضب خدا بر ایشان است ودر هم کرده نمیشود من الحمیم یشربون ومن الزقوم یاکلون بکلالیب النار یحطمون وبالمقامع یضربون والملائکة الغلاظ الشداد لا یرحمون وفی النار علی وجوههم یسحبون ومع الشیاطین یقرنون وفی الانکال والاغلال یصفدون از آب جوشیده جهنم میاشامند واز زقوم آن می خورند وبقلابهای آتشین در هم شکسته میشوند وبگرزهای گران سرهای ایشان کوبیده می شود وملائکه شدید وسخت اندام بر ایشان رحم نمیکنند ودر آتش بر روی کشیده میشوند با شیاطین در غل وزنجیرها این است حال کسی که داخل آتش دوزخ میشوند واذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا وزفیرا وچون جهنم عاصیان را ببیند در غریدن آید وعاصیان در لرزیدن آیند واذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا وچون عاصیان را در جهنم افکنده در جاهای تنگ وزنجیر بکوبند وبیکدیگر بهم ببندند ایشان را دران وقت من یاد واویلاه واثبوراه بر آورند مالک گوید که زود هر یاد آمد بیباد خواهید کرد وشکی جهنم شلح بر سوار است حق تعالی خود در مقام تعجب فرموده که فما اصبرهم علی النار که چه طور اهل آتش صبر میکنند که داخل میشوند چنین مکانی را انها علیهم مؤصدة فی عمد ممددة پس درهای دوزخ در بند ند وعمودهای آتشین کرن با سر طاقت بر داشتن آن نباشد بر آن درها افکنند واوازی عظیم از انجا بر وی نماید چنانکه مرده جان بر سند که گویند چه آواز مهیبی عظیمی که میرسد درهای جهنم بر ایشان بستند وطبقات فرو پوشیدند که هرگز دیگر نگشاید ایشان دران وقت فریاد بر آورده نعره برآرند از فزع اکبر همین است پادشاه عالم معز ما ابدکه مومنان

که بر جامه شریعت محمد مصطفی رفته باشند واز خدا ترسیده باشند از فزع اکبر ترسند ودر اخبار ائمه اطهار وارد است که حق تعالی در جهنم مارها آفریده است بشکل درختان خرما وعقربها بقدر شتران نجتی حراسانی که هر گاه زخم زنند در دران وجع آن تا هشتاد سال بماند وملائکه غلاظ وشداد چنان اند که اگر یکی از ایشان نگاهی بر آسمان زند آسمان را پاره پاره کرداند وجهنم جاهی است که از روز خلقت جهنم تا آن روز میجوشد بعد از آنکه اهل جهنم از تشنگی هزار سال فریاد میکنند آب را با ایشان بدهند چون نزدیک روی ایشان برند گوشت روی ایشان فرو ریزد وچون بیاشامند هر چه در شکم است پاره پاره شود یا ابتهال ای عزیزان از برای جگران است وبر شما ثبت هر چند طاقتی دیاغی دیاغی نداشان توبه از آن توبه کنان وهم چنین زنان جراحت وخوانین ودختر جهانان در حب زنان که کسی با شما وایشان حکایت دارد استجیرک من النار ومن غضب الجبار ومنقول است که صد پیچون دریکیست از فروج زناکاران در جهنم جاری می شود رنک آن رنگ آب ونرمان بر صعید وچون نزدیک صورت جهنمیان آورند رویهای ایشان بریان کند وپوست سر ودروش دران بیافتد وچون بیاشامند جمیع اعضا او را پاره پاره می کند تا از دبرش بیرون آید وهر چراست که لب پائین اهل جهنم چنان میافتد که بناف ایشان میرسد ولب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد واز یکساله راه خروش اهل جهنم شنیده می شود وگرسنگی چنان بر اهل جهنم غالب شود که عذاب آتش فراموش کنند واستغاثه میکنند بالله پس ایشان را او تر سد درخت زقوم بدهند ودر حلق ایشان سیر بزد ودر قوم طعام خاردار نمیدانند کرد در گلو بند شود نه فرو رود ونه بیرون آید وسبکترین اهل جهنم از جهت عذاب کسی است که در دو پای او نعلی از آتش بود وهر دو پای او باشد وبند نعلش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز سرش مانند دیگ جوشان وگمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت تر است وحال آنکه عذاب او از همه سهل تر است قال النبی ص اخبرنی الروح الامین ان الله لا اله الا هو اذا اوقف جمیع الاولین والاخرین اتی بجهنم تقاد بالف زمام اخذ بکل زمام مائة الف ملک من الغلاظ الشداد ولها هدة وتغیظ وزفیر وشهیق وانها لتزفر الزفرة فلولا ان الله اخرها الی الحساب لاهلکت الجمیع جناب رسول الله خبر داد از جبرئیل که اکر نه بیست سخنی بعبادت تبرا وچون داد او خلایق را

در موقف حساب آورد جهنم را بر خلایق که کشیده میشود بهزار مهار وبر هر مهاری هزار ملک چسپیده باشند وملائکه سخت دلان بر زور آن وبرای جهنم است آوازی عظیم واز خشکی وتفس زدن وتنفس کر جهنم هر اینه نفس بر زند نوعی سخت نفس زدن پس اگر نه بود آنکه خدای عز وجل تاخیر کرده جهنم را برای حساب خلایق هر اینه هلاک میکرد جمیع مردمان را حکایت مرتبک گفت غلامی در مسجدی آمد ونماز با خضوع وخشوع میکرد وبا هیچکس سخن نمیگفت وبیرون با خود گفتم از این غلام بوی آشنا میاید گفتم ای غلام ساعتی توقف کن تا با تو حدیث کنم گفت اجازت ندارم گفت عزرا از خالص اجازت خواهم کرفت دیگر روز بیامد گفتم چنان میدانم که تو از نزدیک حق تعالی قدری ومنزلتی داری گفت ای مرد نیک در مناجات گفتم الهی ارنی رجلا من اهل النار خداوندا یکی از اهل آتش را بمن بنما آوازی آمد که فلان وادی رو آنجا شدم شخصی را دیدم سیاه همه اعضای وی در آتش گرفته ناری عظیم در روی پیچیده ودو پا ایستاده ومی سوزد واله گفتم تو کیستی گفت حجاج بن یوسفم از برای هر ظلمی که کردم نوعی عذابم میکنند واین عذاب امروز برای آن است که روزی عالمی پیش من آمد باتک بر وی زدم ودر رای رنجانیدم وی رنجیده پیش من بر خواست ومن را دعای بد کرد مرده وحدیث وارد است که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن بناه بخدا میبرند وفلق از آن گرفت که نفس بکشد چون نفس کشد جمیع جهنم را بسوزاند ودران چاه صندوقی است از آتش که اهل آن چاه از حرارت آن صندوق استعاذه میمایند ودران صندوق شش نفر اند شش نفر از متقدمان از قابیل ونمرود وفرعون وهمون ویولس که گراه کننده نصاری است وشش کس از متاخران از ابو بکر وعمر وعثمان ومعاویه وسردار خوارج وابن ملجم واهل جهنم اینقدر در جهنم بگریند که جدولها وجویها در روی ایشان پیدا شود پس اشک چشم ایشان بر طرف شود وخون جاری شود وانقدر دیگر بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری توان کرد ای برادر بنا خدا میبریم از داخل شدن یکساعت در جهنم واگر ضعیف ومکین خود را امتحان کرده ایم که ما را تاب آن نیست که انگشت خود را یک ربع ساعت در این آتش جا دهیم جای چشم بد آنکه چون روز قیامت شود ترازوها اعمال خلایق را نصب میکنند وکناه وثواب در میزان عدالت سنجند پس کسی که سنگین شود ترازوهای اعمال صالحه او جایگاهش در بهشت وکسی که سبک شود ترازوی اعمال او ماوایش در جهنم است وحق تعالی متوجه حساب بندگان خود

میشود و دران واحد حساب جمیع خلایق را میکند بنحویکه هر یك از اهل محشر میپندارند که حق تعالی بتوجه
بااو با دیگری متکلم نمی نماید و حال آنکه بقدرت کامله خود بیك ساعت حساب جمیع بندگان را فروغ
میسازد و حجت را بر تمام خلق تمام میکند و راه عذر بر خلایق مسدود میکرداند چنانکه از حضرت
صادق ع روایت کرده اند در تفسیر قول الهی فلله الحجة البالغة یعنی پس حجت کامله خدا بر خلق هست
حضرت فرمود که حق تعالی به بندگان خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی پس
گوید چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود پس اینست
حجت بالغه خدا بر خلق و در حدیث دیگر فرمود که روزی از شما یعنی صلحا یا علمای شیعه که در محل …
خجالت میکشند و … بایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود یا
صدای او نمیشنیدید پس او حجت است بر ایشان و معصوم فرمود که جماعتی را بیرون آورند در …
رفتیکه در آن حال میشوند پس شفاعت ایشان را در مییابد و ایشان را بیرون میاورند و کفار و
مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما بشما فاید نبخشید و ما
و شما مساوی شدیم در داخل شدن بجهنم پس خداوند عالم … از برای مسلمانان و ملکی را
فرماید که شفاعت کنید انقدر که خدا خواهد پس حق تعالی فرماید که من ارحم رحم کنندگان … رحیم
بیرون آیید بجهت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و … کرمیان آتش جمع
شوند پس معصوم فرمود که بعد از این عمودها را میکشند و درها را بر روی ایشان می بندند بخدا
قسم که ایشان باقی مانند اند مخلد خواهند بود و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت
رسول خدا فرمود که خدای عز و جل امر کرده است شمارا که احتیاط کنید از برای جانهای خود و مالهای
خود که گواهان عدول از برای خود بگیرید و همچنین احتیاط کرده است بر بندگان خود از برای ایشان
گواه گرفته است و ملکی چند بهر یك از ایشان موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او
صادر میشود از اعمال او و اقوال او و نگاه کردنهای او و همچنین بقعهای زمین که بر روی آنها عملها
و معصیت او نماید و از برای او … بندگان مومن خدا گواهان بر او کاتبان اعمال او و جبرئیل
کسیکه در قیامت سعادتمند شود و چه بسا کسیکه در روز قیامت شقی و معذب گردد گواهان …
اینها بدرستیکه حق تعالی در روز قیامت مبعوث میکند همه بندگان و کنیزان خود را …

عرصه کردی که در هم فرو میکند و صدای داعی را همه میشنوند و حشر میکند شما و روزها و ماهها
و سالها و بقعهای زمین را پس کسیکه عمل صالح کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا
و جوارح او و بقعهای زمین و سالها و ماهها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای
آن پس نصیب او نیکو و سعادت ابد و کسیکه عمل بد کرده باشد اینها همه بر او گواهی میدهند
و شقی میشود بشقاوت ابد پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا شوید از برای آن روز
… حضرت ضبط روزهای … اعمال الصالحه کردن در آنها و گواهی دادن اینها
از برای آن بیان فرمود … تامل … کرده … باشد
جمع و خرج خود را مضبوط میدارد و همیشه مشغول و مستعد جواب دادن خود است پس چرا ما و تو
نکو جواب دادن روز قیامت ببینیم آیا نمیدانی که عمر ما را تحویل ما کرده اند و باید که در روز
قیامت ساعت بساعت و لحظه بلحظه جواب دهیم که در چه مصرف خرج کرده ایم و دیگر بدانکه مراد
از نطایر کتاب آنست که چون روز قیامت شود نامهای اعمال در روی هوا پرواز مینمایند و علامت
اهل بهشت آنست که نامهای اعمال را بدست راست ایشان میدهند و علامت اهل جهنم آنست
که نامهای اعمال را بدست چپ ایشان میدهند در آن روز چشمهای خلایق در هوا خیره گردیده
نمیدانند که بدست راست یا چپ ایشان داده میشود چون نامه اعمال را بدست راست دهند
حقتعالی بهر یك از ایشان خطاب فرموده میگوید ای بنده من اینست کتاب تو بخوان و آن را
ملاحظه کن که آیا در دنیا عمل خیری از تو صادر شده که ما از آن در این کتاب ثبت نموده باشیم
و آیا گناهی از تو سر زده است که آن را نکرده باشی آیا در دنیا روزی بتو ندادم و آیا پیغمبری برای
هدایت شما نفرستادم و آیا اختیار کردن و نکردن اعمال را بتو ندادم آیا تو مهربان نبوده ام
و آنچه محتاج تو بود از برای تو نیاوردیم پس معصیت و نافرمانی من کردی در روز فلان و در …
فلان فعل قبیح را مرتکب شدی پس یك یك گناهان او را برای او می شمارد و سر خجالت در پیش میاندازد
و احسرتاه … چنین … رو سیاهی که در آن وقت … در دریای انفعال میکرود و احسرتاه از دل
بر میکشد که گریز گاهی و پناهی با خود گمان ندارد و اگر افعال قبیحه خود را انکار شود اعضا
و جوارح بر او گواهی میدهند پس اگر نظر بجانب حرام انداخته باشد چشم او گواهی میدهد و اگر

کفته و دروغ گفته باشد یا بهتان و افترا بر مومنی بسته باشد یا غیبت ایشان کرده باشد زبان
او بر آنها گواهی میدهد و اگر دست بمال مسلمانان یا ببدن نامحرم رسانیده یا بمومنی … آنچه
… است دست او بر آنها گواه است و اگر زنا یا لواطه کرده باشد فرج او بر او گواه است و اگر بسوی
معصیت خدا رفته باشد پاهای او بر او گواه است و بقعهای زمین بر او در آن روز گواهی
میدهند بآنچه در دنیا بر روی آنها کرده است پس باید که ما و تو بر اعمال زشت خود گریه کنیم و
بر معصیت و نافرمانیهای خود نوحه نمائیم و تا در توبه بسته نشده است توبه و انابه
بدرگاه احدیت نموده سوال کنیم که بحرمت محمد و آل محمد حضرت غفار الذنوب توبه ما را قبول
نماید و ما را از هولهای روز قیامت نجات بخشد و دیگر بدانکه از آنچه وارد شده است از
روز قیامت و طولانی آن روز و گرمی آن روز و عرق کردن مردم در آن روز و از ازدحام کثرت خلق
و خصومت کردن بعضی با بعضی و مطالبه کردن حقوق خود را از یکدیگر و بیزاری جستن بعضی
از بعضی و گریختن برادر از برادر و فرزند از پدر و مادر و مصاحب از رفیق خود و پدر از
فرزند و حاضر گردانیدن شهیدان و غیر ایشان بنحویکه در آیات و اخبار ائمه طاهرین وارد
شده است … بی نهایت چنانکه حضرت صادق فرموده اند که بتحقیق در آنجا
که از برای قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی هزار سال خلایق را بر پا میدارند بعد از آن
حضرت تلاوت فرموده این آیه را که فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة فاصبر صبرا جمیلا
یعنی طول روز قیامت پنجاه هزار سال است از سالهای دنیا پس بدانکه … این طول مدت
از برای کسی است که در دنیا غافل بوده و مشغول لهو و لعب بوده و بعیش و طرب مشغول گردیده
و از برای ایشان عرق … عبادت خدا … رفتن … معظمه و جهاد فی سبیل الله
و امر بمعروف و نهی از منکر و قضای حاجت مومنان و امثال اینها تا آن مومنی که در دنیا بسبب این قسم
طاعتها عرق ریخته شده در روز قیامت بعرق انفعال غرق نمیشود و آن روز بآن طول …
ساعتی بر او میگذرد و بی انتظار و بیخوف و ملال داخل بهشت میگردد چنانکه وارد شده که
پرسیدند از رسول الله از طول قیامت آن حضرت فرمودند قسم بآنکسی که جان من بقبضه قدرت اوست
که هر آینه سبك میشود آن روز بر مومنین بمرتبه که آسانتر است … از یك نماز …

مومن در دنیا میکرده و دیگر بدانکه چون روز قیامت میشود مردم مطالبه حق خود مینمایند پس کسیکه
در دنیا ظلمی بر احدی نموده و مشغول الذمه بحق غیر گردیده از ثوابهای آن ظالم بمظلوم داده میشود و …
ثوابهای مظلوم میکردد و اگر از برای ظالم ثوابی نباشد از گناهان مظلوم بعدد حق او بظالم
میدهند که مضاعف گناهان او گردیده معذب میشود و در حدیث وارد شده است که حاسبوا
انفسکم قبل ان تحاسبوا علیها یعنی حساب نفسهای خود را بکشید پیش از آنکه شمارا بمحل حساب بیاورند
ملاحظه کن که چند سال از عمر ما و تو گذشته است اگر چه از حین تولد تا حین بلوغ قلم تکلیف بر ما
و تو جاری نشده و معاف بوده ایم اما بعد از آن ساعتی که بحد بلوغ رسیده ایم تا آن ساعتی که
از دنیا رحلت مینمائیم هر روز دو ملك … در وقت طلوع صبح از جانب آسمان بنزد ما و تو
میایند تا غروب آفتاب در نزد ما بوده اند و اعمال ما و تو جداگانه دیده اند و تمامی آن روز از
عبادت و اعمال خیر و ثواب … آنچه است ملك دست راست نوشته و ضبط کرده و آنچه از معصیت
و نافرمانی و لهو و لعب را مرتکب شده ایم ملك دست چپ آنها را مضبوط نموده است چون شب
میشود دو ملك دیگر از آسمان نزول نموده که آنچه از تمامی شب از ما و تو صادر میشود نوشته
و ثبت نمایند پس آن دو ملك روز بآسمان بالا میروند و روز دیگر بدستور سابق فرود میایند
و همچنین هر شبان روز چهار ملك بر تو موکلند تا آخر عمر و حافظان اعمال باشند و تمام
گفتار و اعمال و کردار ما و تو را در دفتر پادشاه حقیقی ثبت مینمایند و چون روز قیامت میشود
از ما و تو حساب بخواهند پس مهیا باش روزی را که … فانی و عذر مسموع نمیشود و هم
چنین مالیکه در دنیا بهم رسانیده ایم از ما حساب بخواهند که از کجا تحصیل کرده ایم و بچه مصرف
خرج کرده ایم سوال کردند از ابراهیم ادهم که سبب چیست که ما خدا را میخوانیم و دعای ما مستجاب
نمیشود فقال لانکم عرفتم الله فلم تطیعوه وعرفتم الرسول فلم تتبعوا سنته وعرفتم القرآن
فلم تعملوا بما فیه واکلتم نعمة الله فلم تؤدوا شکرها وعرفتم الجنة فلم تطلبوها وعرفتم النار فلم تهربوا منها
الشیطان فلم تحاربوه ووافقتموه وعرفتم الموت فلم تستعدوا له ودفنتم الاموات فلم
تعتبروا وترکتم عیوبکم واشتغلتم بعیوب الناس یعنی علت آن است که شما خدا را شناخته اید پس
اطاعت نکرده اید او را و شناخته اید رسول را پس عمل بسنت او نکردید و شناختید قرآن را پس عمل

نگرید بآنچه در قرآن است و خوردید نعمت خدا را و اما نگزاردید شکر او را و شناختید آنچه حق است را
پس طلب نکردید او را و دانستید آتش جهنم را پس نگریختید از آن آتش و شناختید شیطان را
و متابعت کردید او را و دوست داشتید بهشت را و سعی نکردید از برای آن و دفن کردید مردگان را
و عبرت نگرفتید بایشان و واگذاشتید عیوب خود را و مشغول شدید بعیوب مردمان دیگر
جناب رسول خطاب باصحاب خود کرد و فرمود که آیا میدانید که مفلس در میان شما کیست گفتند
مفلس در میان ما کسی است که درهم و متاعی نداشته باشد حضرت فرمود از امت من آنکس مفلس است که در روز
قیامت بیاید با روزه و نماز و زکوة و بیاید شخص دیگر و بگوید این مرد ناسزا بمن گفت و دیگری
گوید که خون مرا بناحق ریخت و یکی گوید که مرا ناسزا زده است پس داده می شود هر یک از ایشان
حسنات او پس او را در آتش جهنم میاندازند ای غافل مبادا باغوای شیطان خود را مشغول حق
الناس گردانی که فردای قیامت ثوابی که تو کرده دیگران صاحب شوند و گناهی که ایشان کرده اند
عذابش بر تو باشد و تامل کن که دیوانگی و بیعقلی زیاده بر این میباشد که آدمی بجهت حرص دنیا
و لذت یکساعت اینچنین معامله کند ذلک هو الخسران المبین و حق تعالی فرموده است که یا بنی
آدم ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا واعلموا الیوم الذی تحشرون فیه الی الله فوجا
فوجا و تقدمون بین یدی الله صفا صفا و تقرؤون الکتاب حرفا حرفا و تسئلون عما تعملون
ثم یساق المتقون الی الجنان وفدا وفدا والمجرمون الی جهنم وردا وردا ما کانا
من الله وعدا و وعیدا ای برادر من و ای عزیز من خود را خبر کن و اگر براه تمام نیابی
شقاوت آورده و از خدا دور کرده است منقول است از ابو بصیر که گفت بخدمت حضرت صادق
رفتم و عرض کردم یا ابن رسول الله خوفنی فان قلبی قد قسی ای فرزند رسول خدا بترسان مرا که
دل من سخت شده و شقاوت بهم رسانیده است حضرت فرمود نقل عذاب اهل جهنم را بکن
از آنچه در احادیث برای تو بیان کردیم پس حضرت فرمود حسبک یا ابا بصیر بس است ترا
ای ابو بصیر گفت حسبی حسبی بس است مرا بس است مرا ای برادر اگر میخواهی که از این جهنم و از این
عذابها نجات یابی پس از گناهان توبه کن و نظر بجناب اقدس بسیار و بگریه کار خود را اصلاح
کن و بدانکه هر قطره از آن دریاهای غضب الهی را فرو می نشاند اگر بگرید اطفئوا انا نتش

شم

ان آتش خشم حق تعالی چون گریه کنی تا شک روشوی شاید که فرو نشاند آتش آن روحی که حرارت
دوزخ جهنم ... اگر نشاند چشم گریان را وارد شده که حضرت رسول بجبرئیل گفت
که وصف کن برای من جهنم را جبرئیل بیان کرد طبقات و درکات و ساکنان آنها را از طبقه آخرین
که هاویه باشد و بیان میکرد که در فلان طبقه منافقانند و در فلان طبقه یهودانند و در فلان
طبقه نصاری اند و در فلان طبقه مجوسند و همچنین تا طبقه اول که جهنم باشد رسید و سکوت
کرد حضرت رسول فرمود ای جبرئیل ساکنان این طبقه کیانند گفت که یا رسول الله عذاب این طبقه
سهلتر و آسانتر است و این جای عاصیان امت تو باشد پیغمبر فرمود ای جبرئیل آیا کسی از امت
من بجهنم میرود جبرئیل گفت آنانکه گناه کبیره کرده باشند و بی توبه از دنیا رفته باشند پیغمبر فرمود
جبرئیل بگریه درآمد و سه شبان روز میگریست خواتون قیامت در روز چهارم بزیارت حضرت
پیغمبر آمدند دیدند که آنحضرت روی بر خاک نهاده و چندان گریسته که زمین گل شده گفتند ای پیغمبر بزرگوار
چرا اینقدر روی داده است حضرت فرمود که ای فرزند که ای جبرئیل مرا خبر داد که طبقه اولین جهنم
جای امت من است این است که مرا میگریاند خواتون قیامت گفت ای پدر بزرگوار از جبرئیل نپرسیدی
که عاصیان را چگونه بجهنم میبرند فرمود بلی پرسیدم گفت مردان را بمحاسنشان میگیرند و زنان
گیسوهای ایشان را میگیرند و بجهنم میکشند و چون بکنار جهنم رسند و جهنم و مالک جهنم را ببینند
فریاد واویلاه و واثبوراه برکشند از مالک التماس کنند که ما را رخصت ده که بر حال خود گریه کنیم
مالک رخصت دهد تا چندان بگریند که آب از چشمهای ایشان نماند و اشک خون از چشمهای ایشان
آید مالک گوید چه نیکو بود اگر این گریه در دنیا میبود و از ترس امروزها این عاصیان چگونه
بر حال خود گریه کنید ... این گناهکاران ... مالک ایشان را در جهنم اندازد ایشان به
یکبار فریاد بر آورند که لا اله الا الله آتش از ایشان دور شود مالک بانگ بر آتش زند که یا نار
خذیهم ای آتش بگیر ایشان را گوید چگونه بگیرم ایشان که کلمه طیبه لا اله الا الله میگویند مالک
گوید که بگیر ایشان را که خدا فرموده بگیر روهای ایشان را مسوزان که خدا را سجده کرده اند دلهای
ایشان را مسوزان که در ماه مبارک رمضان تشنگی کشیده اند فیمکثون فیها ما شاء الله پس جا
در جهنم باشند که خدا میخواهد بعد از آن خالق عالم جبرئیل را فرماید که حال عاصیان امت محمد

بکجا رسیده است گوید خداوندا تو بحقیقت داناتری فرماید که میدانم تو نیز برو بنگر جبرئیل بکنار جهنم آید
و مالک را گوید طبق را بردار تا بنگرم که حال عاصیان امت محمد بکجا رسیده است مالک طبق را
بردارد عاصیان بنگرند جبرئیل را ببینند صورت نیکوئی گویند که این کیست که چنین صورت
نیکوئی دارد گویند که جبرئیل است که در دنیا وحی آورده است بسوی محمد عاصیان چون نام مبارک
محمد را بشنوند فریاد برآورند که ای جبرئیل محمد را از ما سلام برسان و بگو که عاصیان امت در جهنم
گرفتارند جبرئیل نزد پیغمبر رود و این خبر را بآنحضرت بگوید سید عالم بر روی در افتد و گوید خداوندا
عاصیان امت مرا بجهنم بردی ایشان را بمن بخش خطاب الهی در رسد که ایشان را بتو بخشیدم سید عالم
ایشان را از جهنم بیرون آورد و بعد از آنکه چون ذغال شده باشند پس ایشان را بچشمه عین الحیوة برند
و چون از آن چشمه آب خورند و بر حوض در برند چرکهای ظاهر و باطن برود و پاکیزه شوند و صورتهای
ایشان نیکو شود اما بر پیشانیهای ایشان نقش باشد که عتقاء الرحمن من النار و چون ایشان را
بهشت برند اهل بهشت ایشان را بیکدیگر بنمایند که ایشانند که از جهنم بیرون آورده اند ایشان
گویند پروردگارا چون ما را بهشت فرستادی و بر ما رحمت کردی این نشان را از پیشانی ما نیز
زائل گردان و چون مسلمانان از جهنم خلاص شوند کفار و منافقان گویند ایکاش که ما مسلمان
بودیم قال الله تبارک و تعالی ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین و در کتاب خصال از امیر
المؤمنین و قبلة العارفین باین مضمون روایت شده که جهنم را هفت در است یکی از در داخل می
شوند از فرعون و هامان و قارون که کنایه از فلان اول و دوم و سیم است و یکی در داخل
میشوند از آن مشرکان و کافران که یکچشم بهم زدن ایمان بخدا نیاورده اند و از یک در داخل
میشوند بنی امیه لعنهم الله که مختص است بایشان مثل ابو سفیان و معاویه و یزید و آل مروان
و یک در داخل میشوند از آن دشمنان ما و کسانیکه با ما حرب کرده اند و کسانیکه یاری ما نکرده اند
و این عظیم ترین درها و حرارت آن از همه بیشتر است و فرموده که بهشت را هشت در است یک در داخل
میشوند پیغمبران و صدیقان و یک در داخل میشوند از آن شهیدان و صالحان و پنج در داخل می
شوند از آن شیعیان و دوستان ما پس من پیوسته بر صراط ایستاده باشم و گویم رب سلم شیعتی
و محبی و انصاری و اولیائی ای پروردگار سلامت بدار شیعه مرا و دوست مرا و یاری کننده من و دوستان

مرا و هر که مرا در دنیا توکل جسته پس ندا از باطن عرش آید قد اجیبت دعوتک فی شیعتک
بتحقیق که مستجاب است دعای تو و شفاعت تو در حق شیعه تو مقبول است و قبول میشود شفاعت
هر مردی از شیعیان و دوستان و یاری کنندگان من و کسانیکه جنگ کرده اند با دشمنان
من در حق هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان او و یک در داخل میشوند از آن سایر مسلمانان
از آنهائی که شهادت میدهند بکلمه طیبه لا اله الا الله و نباشد در دل ایشان بقدر ذره
از بغض ما اهل بیت پس خوشا بحال کسی که توشه سفر آخرت او محبت آنحضرت باشد و عمل
صالح او از برای لقاء پروردگار و ولایت آنحضرت باشد اما در خصوص بهشت حق سبحانه و
تعالی در کلام مجید خود در سوره زمر در آخر سوره ما نحن فیها یاد کرده وسیق الذین اتقوا
ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها وقال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم
فادخلوها خالدین وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة
حیث نشاء فنعم اجر العاملین حاصل معنی آن است که سواره برده میشوند متقیان پروردگار
با اعزاز و احترام فوج فوج بسوی بهشت حتی آنکه چون آیند بدر بهشت گشوده شود درهای بهشت
پس از برای ایشان در این وقت از کرامت و تعظیم آن قدر که احاطه نمیکند او را وصف کننده
و درهای بهشت گشوده شده است از برای ایشان پیش از آمدن ایشان و خازنان انتظار
ایشان را میکشند و چون آیند خازنان بر ایشان سلام میکنند که سلام علیکم خوش آمدید
یا اینکه پاک و پاکیزه اید از چرک معاصی یا آنکه حلال زاده اید پس داخل شوید بهشت را و همیشه
در اینجا مخلد خواهید بود و ایشان حمد خدا میکنند و میگویند که حمد خداوندی را که راست گردانید با ما
وعده خود را و میراث داد ما را زمین بهشت که در هر جای آن که خواهیم منزل کنیم پس نیکو است
اجر عمل کنندگان بدان ای برادر که از احادیث ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین چنین مستفاد
میشود که جهنم را هفت در است و بهشت را هشت در است و عرض هر دری از درهای بهشت بمقدار
چهار صد سال راه است وکل نعیم دون الجنة حقیر وکل بلاء دون النار عافیة هر نعمتی هر چند عظیم
باشد نزد بهشت حقیر است و هر بلائی هر چند سخت باشد نزد آتش عافیت است در کتاب من لا یحضره
الفقیه شیخ صدوق ره از عبد الله بن علی از بلال روایت کرده است که پیغمبر فرمود ان سور

الجنة لبنة من ذهب ولبنة من فضة ولبنة من یاقوت وملاطها المسك الاذفر وشرفها الیاقوت
الاحمر والاخضر والاصفر یعنی بهشت یک خشت او از طلاست و یک خشت او از نقره است و یک خشت او از
یاقوت است وگل او از مشک اذفر است و کنگرهای او از یاقوت سرخ و سبز و زرد است راوی پرسید
که درهای او چه طور است فرمود مختلف است باب الرحمة من یاقوتة حمراء یعنی باب رحمت از
یاقوت سرخ است اما باب الصبر فباب صغیر مصراع واحد من یاقوتة حمراء لا حلق له یعنی باب
الصبر کوچک است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و اما باب الشکر فانه من یاقوتة بیضاء
لها مصراعان مسیرة ما بینهما مسیرة خمسمائة عام له ضجیج وحنین یقول اللهم جئنی باهلی
یعنی باب الشکر از یاقوت سفید است و از برای او دو در است عرض ما بین دو در بقدر پانصد
راه است از برای او صدا و ناله است که بار خدایا اهل مرا بمن برسان راوی عرض کرد که آیا در
بهشت تکلم میکند فرمود نعم ینطقه الله ذو الجلال والاکرام خدا او را بسخن در می آورد
واما باب البلاء که از قبیل مصائب و امراض و اسقام و جذام باشد وهو باب من یاقوتة صفراء
مصراع واحد ما اقل من یدخل فیه یعنی باب بلا از یاقوت زرد است … کم است کسیکه
داخل شود از این در و اما باب الاعظم که ظاهر آن است که باب الشکر باشد داخل میشوند از آن
بندگان صالح و اهل زهد و ورع و جناب پیغمبر فرمود با جبرئیل گفتم ما رایت کالنار نام هاربها
ولا مثل الجنة نام طالبها یعنی ندیدم مثل آتش که بخواب رود گریزنده او و مثل بهشت که طالب
آن خواب میکند فرمود که بر دیوار بهشت سه سطر نوشته شده از طلا سطر اول لا اله
الا الله محمد رسول الله سطر دویم ما قدمنا وجدناه وما اکلنا ربحناه وما خلفناه
خسرناه یعنی هرچه پیش فرستادیم یافتیم و هرچه خوردیم بردیم و هرچه گذاردیم ضرر کردیم سطر
سیم امة مذنبة ورب غفور امت گناهکار است و پروردگار ایشان کریم و غفار است …
از مشایخ نقل کرده که جنة عدن فوق فلک البروج است که از اعلی علیین میگویند کلا ان
کتاب الابرار لفی علیین واما جنة عدن … یاقوت احمر و حصاها اللؤلؤ یعنی بنیاد
او یاقوت سرخ است و سنگریزه‌های او مروارید است و باطن فلک البروج لوح محفوظ است
… مراتب بهشت است و … و بالاتر از آن … است بالاتر

لقال

از آسمان اول و دویم و سیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم است و بالاتر از آن فلک البروج است
و فلک المنازل و کرسی و عرش و جسم الکل و مثال و ماده و طبیعت و نفس و روح و عقل الاول است
و تحت ما کره آب است و کره خاک و هفت زمین و سنگ است و سجین در آن است کلا ان
کتاب الفجار لفی سجین و از آن پائین ترکاء است و ماهی و دریا و ریح العقیم و جهنم و ظلمات
و ثری و تحت الثری و هیولای اولی است و بهشتهائی که در قرآن ذکر شده جنة عدن است و جنة
الفردوس است که … است و عرصهای او از نور رب العالمین است و جنة النعیم و جنة
المأوی است و غیر از اینها بهشتهای دیگر است که مخلوقند باین بهشتها و بعضی از علما بهشت را
باین ترتیب ذکر کرده‌اند اول جنة الفردوس دویم جنة العالیه سیم جنة النعیم چهارم جنة عدن
پنجم جنة المقام ششم جنة الخلد هفتم جنة المأوی هشتم دار السلام و بالجمله معصوم فرمود که
از برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند و هرگاه اراده
کند مؤمن چیزی را طلبش آن است که بگوید سبحانک اللهم را چون این را بگوید مبادرت کنند
بسوی او آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر کند بآن و هرگاه از لذت خود فارغ شد
از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکند و میگوید الحمد لله رب العالمین
و از ابن عباس مرویست که بهشت عدن را حق تعالی در روز جمعه آفرید و بعد از آن او را …
پس ندید او را هیچ مخلوقی از اهل آسمان و زمین تا آنکه داخل شوند در آن اهل آن و خداوند عز و
جلیل سه مرتبه با او فرمود که سخن بگو گفت قد افلح المؤمنون خوشا بحال مؤمنین خداوند جل
جلاله فرمود طوبی للمؤمنین طوبی لک خوشا بحال مؤمنین و خوشا بحال تو ابن عباس گفت
که پیغمبر فرمود که الا من کان فیه ست خصال فانه منهم آگاه باشید که هر که در او شش
خصلت باشد پس او از اهل بهشت است یکی آنکه در حدیث خود صدق گوید و بوعده خود
وفا کند و امانت را ادا نماید و نیکی بوالدین نماید و صله رحم کند و از گناهان استغفار نماید
و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که حق تعالی بهشت فرمود که سخن
بگو گفت … کسی که خدا … بغیر تو نیست … که هر که … میباشد … که همه
چیز … است و تو بهتری … سعادت … است که داخل من شود پس …

عز و جلیل فرمود که قسم یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل نمیشود
کسی که … شراب کند و … باشد و نه سخن چینی و نه … دیوث و نه …
و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند که پیغمبر …
باشد و اعمال بد را از خداوند داند و از حضرت امیر المؤمنین منقول است که طوبی درختی است
در بهشت که اصل آن در خانه پیغمبر است و نیست هیچ مؤمنی مگر آنکه در خانه او شاخی است از
شاخهای آن و قصد نمیکند در دل خود چیزی را مگر آنکه آن شاخ می آورد آن را از برای او و اگر سوار
شود … صد سال در سایه آن … از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی از اصل آن پرواز کند تا
پیر شود نمیرسد ببالای آن و اهل بهشت در بهشت پیوسته حسن و جمال ایشان زیاده می‌شود
بخلاف اهل دنیا که هر چه میمانند پیری … زیاده می‌شود و هر … از ایشان …
میشود قوت صد مرد در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و ابن بابویه از حضرت صادق
روایت کرده است که در بهشت درختی است که از بالای آن حله ها بیرون می آید و از زیر آن اسب
با زین و لجام و بال … بیرون می آید که … سرگین نمیدارند و دوستان خدا بر آنها سوار
میشوند و پرواز میکنند در بهشت هر جا که میخواهند پس جمعی از ایشان … و میگویند
که این بندگان تو … و خداوند جلیل فرماید که ایشان در شبها بعبادت …
می ایستادند و خواب نمیکردند و در روزها روزه میداشتند و … با دشمنان
من جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند پس ای برادر عاقل
که این نعمتها را مفت بکسی نمیدهند و باز ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول
روایت کرده است که در بهشت غرفه‌هاست که از بیرون آنها اندرون دیده می‌شود و از اندرون آن بیرون
کسیکه در آنها ساکن میشود که سخن او … باشد و طعام بمردم بخوراند و هر کس برسد سلام کند و
نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند و علی بن ابراهیم قمی علیه الرحمه از ابو بصیر
از حضرت صادق روایت کرده است که گفت خدمت آن حضرت عرض کردم که جعلت فداک شوقنی
فدای تو گردم مرا مشتاق بهشت گردان حضرت فرمود ای ابو محمد بدرستیکه از پست‌ترین
نعیم بهشت آن است که یافته می‌شود بوی آن بقدر هزار سال از مسافت دنیا و بدرستیکه پست

ترین اهل بهشت از جهة منزل آن است که اگر ثقلین یعنی جن و انس وارد او شوند وسعت همه را دارد
از طعام و شراب و کم نمیشود از آنچه نزد او است هیچ و پست ترین اهل بهشت از جهت منزل کسی است
که داخل بهشت میشود پس بلند کرده میشود و داده میشود باو سه حدیقه پس هرگاه داخل شد
یکی از آنها را از ازواج و اقارب و خدم و حشم ما شاء الله آنچه خدا بخواهد از آنچه چشمش پر کند
و دلش را مسرور گرداند پس شکر خدا کند گفته میشود باو بلند کن سر خود را بلند کن بسوی حدیقه
دویم پس در او میبیند چیزی را که نیست در اول پس میگوید ای پروردگار عطا فرما … و
… فرماید که شاید من عطا کنم ترا این را دیگر را از من سؤال میکنی پس میگوید یا رب هذه
هذه ای پروردگار من همین همین پس چون داخل شود عظیم کرده سرور او و شکر خدای تعالی بجا آورد
و حمد او میکند حضرت فرمود که پس گفته میشود که سر بالا کن پس ناگاه گشوده میشود از برای او
… الله بابا الی الجنة بگشاید برای او دری بسوی بهشت سیم پس گفته که سر بالا کن گشوده می شود
از برای او … چند برابر اضعاف … بهشتهای سابق … پس میگوید
در نعمه مضاعف شدن سرور و خوشحالی که ای پروردگار من لک الحمد الذی لا یحصی اذ
مننت علی بالجنان ونجیتنی من النیران حمد میکنم ترا که حمدی بپایان نمیرسد که دادی بمن بهشت
و نجات دادی مرا از آتش ابو بصیر گوید که فبکیت وقلت له جعلت فداک زدنی پس گریه کردم
و گفتم باو که فدای تو گردم زیاده بفرما حضرت فرمود که ای ابو محمد بدرستیکه در بهشت نهری است
که در دو طرف آن دختران روئیده است و چون میگذرد مؤمن بدختری و خوش آید آن دختر را پس
برچیند … حق تعالی در جای او دختری دیگر ابو بصیر گفت که جعلت فداک زدنی فدای
تو گردم زیاده بفرما فرمود ای ابو محمد مؤمن تزویج کرده میشود هشتصد باکره و چهار هزار
ثیبه و دو زوجه از حور العین عرض کردم فدای تو گردم هشتصد باشد عذراء هشتصد باکره فرمود
بلی مقاربت نمیکند مؤمن آنها را هیچوقت مگر آنکه می یابد آنها را باکره و گفته اند که ایشان در لطافت
مانند آنند که کسی انگشت خود را در میان فرو برد شکاف بهم رسانند و چون بیرون آورد باز
بصورت اول برگردد و گفتم فدای تو شوم من ای شیء خلقن الحور العین از چه چیز خلق شده اند
حوریان فرمود از تربت نورانی بهشت و دیده میشود مخ ساقهای من وراء سبعین حلة کبدها مرآته

ونکنده برانها ده چنان می شود مغز قلم او از زیر هفتاد حله چنانکه حوریه این مومن و چگونه این
اوراث از معصوم پرسیدند که چگونه دیده می شود مغز قلم او از زیر هفتاد حله فرمودند مانند
ده‌هی که در میان آب صاف پیدا نیست که بلند نیزه عمق آن باشد و آن در شراب بسبب لطافت می‌نماید
کنم ندای متوسم الکبش کلام بتکلمن بها فی الجنة آیا از برای ایشان کلامی هست که بان تکلم کنند
در بهشت فرمودند بلی کلامی که اگر بشنوند اهل دنیا بی شبهه از آن که عجیب آن فرمودند
که میگویند عبدالهای بلند خوش این نحن الخالدات ونحن الناعمات ونحن الطیبات ونحن
الراضیات مائیم همیشه مخلد در انجا و عبیریم و مائیم نرم و نازک که هرگز کهنه نمیشویم و مائیم
راضی از شوهر خود پس غضب نمیکنیم طوبی لمن خلق لنا وطوبی لمن خلقنا له خوشا بحال کسی که او
خلق شده است از برای ما و خوشا بحال کسی که خلق شده ایم ما از برای او ونحن اللواتی لو ان قرن
احدنا علق فی جو السماء لاعشی نوره الابصار مائیم آن زنان که اگر یک گیسوی ما را در میان
زمین و آسمان برکشند هر اینه خیره کرداند نور او همه چشمها فی تفسیر مجمع البیان عن رسول الله ص
قال ما من عبد یدخل الجنة الا ویجلس عند رأسه وعند رجلیه ثنتان من الحور العین تغنیانه
باحسن صوت سمعه الانس والجن یعنی در تفسیر مجمع البیان از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود
هیچ بنده داخل بهشت نمیشود مگر آنکه مینشیند دو حور العین بالای سر او و در پایین پای وی برنکویی
صدای غنا و خوانندگی میکنند برای او که جن و انس مثل آن صدا را نشنیده باشند پس حضرت
فرمود که هر این غنیمای بهشت همین است سوال کردند که چه چیز غنا میکنند فرمودند تسبیح و قال ع
ان فی الجنة لاشجارا علیها اجراس من فضة فاذا اراد اهل الجنة السماع بعث الله ریحا من تحت
العرش فتقع فی تلک الاجراس باصوات لو سمعها اهل الدنیا لماتوا طربا و باز فرمود که در بهشت
هر اینه درختانی هست که زنگها دارد از نقره پس هرگاه اهل بهشت خواهند بشنوند صدای فرو آید
از زیر عرش پس بان زنگها بر خورد صداهایی کند که هرگاه اهل دنیا بشنوند از طرب بمیرند نود
شیخ عارف سلمه الله مقرر بود که مومن در حال نزدیکی با حوریه مجموع مراد و هر فاکهه را و هر طعامی را
و نعیم میکند در این حال آنا و هر علی و حاصل میشود از نعایم او از آن هر نوعی بجز آنکه چند
انار از رخساره از حوریه در وقت رسیدن لبهای که او و هر کالی و ریحان و فاکهه ها از نو اکر

وارغعان او در وقتی که دهان بر دهان او گذارد هر شراب و هر طعامی را از موضع مقارب آید
هر قوت و نشاطی را همچنانکه غذا میگیرد طفل جنین در شکم مادر از ناف قوت و نشاط را
بلکه مییابد مومن در بهشت کل لذات را در لذات واحد مثلاً هرگاه در اینجا انار بخورد می یابد
در آن انار لذت انار و سیب و به و گلابی و انجیر و زیتون و رطب و بالجمله همه میوه‌ها را بلکه
می یابد در یک انار لذت قند و شکر و نبات و جمیع حلویات را بلکه مییابد در یک انار لذت شرب
و اشامیدنیها بلکه مییابد در یک لذت اجمع پوشیدنیها و خوردنیها و سواریها و نکاحها را
و بالجمله در آن انار لذت جمیع مستلذات را اگر از هر گونه و از هر قسم بوده باشد که در عالم امکان هم
رسیده باشد یا برسد و هرگاه تکلم کند مییابد در شنیدن لذت انار که بذکر شد جمیع لذات را
و هرگاه سکوت کند مثل آن لذت همه اشیا لذتی را و هرگاه نظر کند محظوظ و متلذذ میشود از
همه لذتها و مثل این هرگاه چشم بر هم گذارد و هم چنین است در کل شی و اجبار و در اخصوص بسیار است
اهل بهشت جالسین علی منابر من الیاقوت الاحمر یعنی نشسته اند از منبرهای از یاقوت سرخ
و اطراف ایشان احاطه کرده اند غلمان و ولدان و زینت داده شده اند اهل بهشت بحور العین
کانهن الیاقوت والمرجان گویا حور العین یاقوت و مرجانند بتین فی درجات الجنان و
برچندین بالا بر و غیر حور العین و در درجات بهشت و گفته اند که در بهشت حوریه‌ایست که نام او
عیناء است هرگاه راه رود هفتاد هزار کنیز از چپ و راست او راه روند و آن حور گوید این
الامرون بالمعروف والناهون عن المنکر یعنی کجااند امر کنندگان بمعروف و نهی کنندگان
از منکر امید که از حور عین از ما باشد زیرا که ما هم مردم را امر بنیکی و نهی از بدی میکنیم و در اینجا
فی الجمله تحقیق که مناسب مطلب ما نیز هست عرض و راست چونکه حور و قصور و بهشت و جهنم
و ما شد اینها از امور معاد است تحقیق آن باید بشود بدانکه معاد یا اسم مکان است یا اسم زمان
یعنی زمان عود یا مکان عود و در خصوص آن سه قول است یکی قائل بمعاد روحانی و بس و آن ضعیف است
و بعضی قائلند که روح عرض است و بر طرف میشود و این واهی است که محققین از متکلمین و علماء
العارفین برآنند که هر دو روحانی و جسمانی که گاهی لذت بروح است و گاهی بجسم و چون جهان آنچه
دیگر که بدان کرده در دنیا هیچ لذت نیست بلکه اینها که مردم توهم لذت کرده اند فی الحقیقه دفع الم است

لذت محض نیست و لذت در بهشت مثلاً کسی که گرسنه میشود گرسنگی الم و درد است و نان خوردن
رفع آن الم میکند اگر چه از آن لذت یا آن نیز باشد لکن فی الحقیقه لذت محض نیست و رفع الم است
و هم چنین تشنگی الم است و برهنگی الم است و عزوبت الم است و آب و لباس و نکاح رفع آن الام را
میکند و لذت محض نیست بلکه لذت در بهشت است لهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا
یعملون که آن سلامت است از گرسنگی و تشنگی و برهنگی و همه اینها پس چیزیکه بجوز ندهمون میکند
محض لذت است چنانکه دوستان خدا لذت می برده اند بدیدار دوستان خدا و استماع کلمات
ایشان چنانکه بعضی از علما روایت نموده اند از ابن عباس که روزی بعد از نماز صبح در مسجد
پیغمبر در خدمت او نشسته بودیم و پشت مبارک بر یکی از استوانه مسجد گذاشته ما را موعظه
میفرمودند و ما از مواعظ و نصایح آن سرور چنان حظ میبردیم مثل تشنه که آب سرد بر جگر
او بریزند که ناگاه آواز مبارک آن حضرت منقطع شد متوجه جانب در مسجد شدند چون ما نیز
نگاه کردیم دو کودک دیدیم چون دو پاره ماه و میگفتند من مثلنا وقد جعل الله جدنا خیر
الانبیاء والمرسلین یعنی کیست مانند ما و حال آنکه خداوند عالم جد ما را بهتر از جمیع پیغمبران
گردانیده من مثلنا وقد جعل الله ابانا خیر اهل المشرق والمغرب کیست مانند ما و حال آنکه
خداوند عالم پدر ما را بهتر از جمیع اهل مشرق و مغرب گردانیده من مثلنا وقد جعل الله امنا
سیدة نساء العالمین کیست مانند ما و حال آنکه خداوند عالم مادر ما را سیده زنان عالمیان
گردانیده من مثلنا وقد جعل الله جدتنا ام المومنین کیست مانند ما و حال آنکه خداوند عالم
جده ما را ام المومنان گردانیده چون دیدیم دیدیم که آن دو کودک دو سبط پیغمبر
و دو نور دیده حیدر و دو میوه سینه فاطمه الزهرا حسن و حسین بودند پس از جا برخاست
پیغمبر و هر دو را گرفت و بر زانوی خود نشانید حسن را بر ران راست و حسین را بر ران چپ
فرمود بابی انتما وامی یعنی پدر و مادرم فدای شما باد پس لبهای خود را بر لبهای حسن گذارد
مکید پس لبهای خود را بر گلوی حسین گذاشت و مکید و لبهای او را بوسید پس امام حسین ع
از روی زانوی پیغمبر برخاست و روانه حجره شد و بر مادر سلام کرد و عرض کرد ای مادر بیا
و لبهای مرا بوی کن که آیا بوی جد از دهان من میاید جناب فاطمه دهان حسین را بوسید و فرمود

بحق خدا که بوی دهان او پیش برانگیخته بوی دهان تو از مشک و عنبر بهتر است امام حسین عرض
کرد قد ملکنی جدی لکثرة ترددی الیه معلوم است که جدم از من ملال بهم رسانیده است از
بسیاری تردد و آمد و شد که با او میکنم حضرت فاطمه فرمود نه چنین است زیرا که در وقت طفولیت
در گهواره خواب بودی و میگریستی پیغمبر از پیش گهواره گذشت فرمود یا فاطمه سکتیه بانی
بکاء الحسین یوذینی یا فاطمه حسین را ساکن گردان که گریه حسین دل مرا بدرد می آورد ایا
نور دیده این سخن را از جد را میگوید امام حسین گفت بوسیدن دهان حسن و بوسیدن گلوی
خود را جمع ما بدد نشانید حضرت خیر النساء که این را شنید برخاست و بخدمت حضرت رسالت
مآب رفت کیفیت قصه را بعرض اشرف رسانید حضرت رسول الله گریست و فرمود یا فاطمه در حسن
سریست که گفتن آن دشوار است حضرت فاطمه مبالغه نمود در بیان آن سر حضرت فرمود که ای فاطمه بدان
که تقدیر چنان شده که بعد وفات من و تو و مرتضی علی بابا شیم حسن را زهر بنوشانند و حلقوم
حسین را به تیغ ببرند و او را غریب و بیکس شهید نمایند بهمین جهت من دهن حسن و حلقوم
حسین را بوسیدم فاطمه که این را شنید گریان شد و نالهٔ از دل برآورد و گفت ای پدر بزرگوار
فای شهر یقطع راس الحسین وفی ای ارض یدفن ومن یکفل ابنائه بعده و قاتل حسین من
در چه ماهی کشته خواهد شد و در کدام زمین مدفون خواهد شد و بعد از او کی متکفل یتیمان او
خواهد شد حضرت رسول فرمود یقتل فی یوم عاشوراء ویدفن فی ارض کربلاء مع اقربائه و
احبته ویسبی ابنائه کشته خواهد شد در روز عاشوراء و مدفون خواهد شد با خویشان و دوستان
در زمین کربلا و بعد از آن طفلان و اهل بیت او را اسیر خواهند کرد حضرت خیر النساء که این را
شنید آواز خود را بگریه و زاری بلند کرده و گفت ای پدر و حسین من کی را بخواهد داشت که بر او
گریه کند که ناگاه جبرئیل از جانب رب جلیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله حق تعالی ترا سلام
رسانید که سلام مرا بفاطمه برسان و بگو که در این خصوص محزون و در این اندیشه مغموم مباش
که ما شیعیان حلال زاده را خلق میکنیم که از وقت شهادت او تا انقراض عالم چون ماه محرم در آید
لوای عزت برافرازند و در مصیبت او سینها چاک سازند و جامه‌های ایشان بریان و دیدهای ایشان
گریان فاطمه عرض کرد ای پدر بزرگوار هرگاه ایشان چنین باشند یا رب در حق فرزندم کنند ما در حق ایشان

چه خواهیم کرد و بروایتی رسیده که جناب امام حسین ع عرض کرد ایجد بزرگوار دو منسب با ایشان چه جزا هی
کرد حضرت رسول فرمودای نور دیده چون روز قیامت شود تاج شفاعت بر سر جدت گذارند
ان روز ایشان را شفاعت میکنم و داخل بهشت میکنم پس فرجه بدرگوید عرض کرد یا اباه دو منسب
با ایشان چه میکنی جناب امیرالمؤمنین ع فرمود ندای نور دیده پدر روز قیامت ساقی حوض کوثرست مجمع
ایشان را از ان حوض کوثر سیراب میکنم پس فرجه با در شد عرض کرد یا مادر دو منسب با ایشان چه احسان
میکنی فاطمه فرمود ای نور دیده وای سرور سینه چون روز قیامت شود پیراهن زهرالود حسن را
بردوش راست و پیراهن پر از خون ترا بر دوش چپ و عمامه پر خون سرو هم علی را بر سر و گوهر دندان
شکسته پدرم را بر کف بحسن و دوحور طیب را جبرئیل بگیرد بر دید کنگره عرش پیدو دکالم
دست بقائمه عرش الهی زنم و نا مجموع شیعیان و محبان و گریه کنندگان و تعزیه داران ترا داخل
بهشت نکنم دست بر ندارم امام حسین عرض کرد ایجد بزرگوار وای پدر والاتبار و وایاد و عالیقدر
شاهد باشید که من در این روز سر بریده خود را بر نخواهم کرد تا مجموع تعزیه داران و زوار ان
خود را داخل بهشت کنم الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس بیست و یکم در مذمت شیطان
و اعمال بعضی از شیاطین انس و فریب انها و اولاد بر ان بسم الله الرحمن الرحیم
نحمدک اللهم یا من اجل رتبتنا علی البدر الطالع والنور الساطع والضوء اللامع والجواد النافع
والشجاع القالع والحسام القاطع الحجة البرهان وشمس العرفان ورکن الایمان ورفیع البنیان
قاتل الشجعان مجادل الاقران فارس المیدان امام الانس والجنة رفیع القدر والهمة وضیع الفضل
والرحمة ولی الجود والنعمة وبدر اللیل فی الظلمة نهی العدو والتزهیر منحی الاسم والرتبة کریم النفس فی
العرضة هزبر الحرب والقبضة جواد الکف والقبضة شریف القبر والروضة سید الحرمین ابی عبد الله
الحسین اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم ومبرم خطابه العظیم اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم یا بنی ادم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم
من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سواتهما انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم انا
جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون یعنی ای فرزندان ادم باید فریب ندهد شما را شیطان چنانکه
بیرون کرد پدر و مادر شما را از بهشت برکند از ایشان لباس ایشان تا نماید بایشان عورتهای ایشان

بدرستیکه ان ملعون می بیند شما را او و لشکریان او که از نسل او پیدا از جائیکه نمی بینید شما ایشان را
بدرستیکه ما گردانیدیم شیاطین را دوستان مرانها که ایمان ندارند بایشان و در سوره اعراف است
و در جای دیگر میفرماید که افتتخذونه وذریته اولیاء من دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین
بدلا و در جای دیگر میفرماید چون ان ملعون نسبت بشما پسران ادم چنین است که چون کار خود را
در حق شما تمام کرد باینکه شما را عاصی و گمراه نمود همراه خود بجهنم برد در جهنم منبری از اتش گذارد
میشود و بر ان منبر بر آمده میگوید بشما اهل جهنم که خدا میفرماید که ان الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم
فاخلفتکم وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا
انفسکم ما انا بمصرخکم وما انتم بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من قبل بدرستیکه خدا وعده
داد شما را وعده حق و من نیز وعده دادم شما را وعده خلاف و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود مگر اینکه میخواندم
شما را پس شما قبول میکردید پس ملامت مکنید مرا و ملامت کنید نفسهای خود را و نیستم که فریاد
رس شما و نیستید شما که فریادرس من بوده باشید من بیزارم از انکه شریک کرده بودید مرا با خدا در دنیا این سوره
ابراهیم مذکور است بدان ای برادر که نقل شیطان و مکر ان ملعون قبایان و فساد او خبر نبایت
و حکایات ان را افسانه و بازیچه نباید شمرد و ان ملعون از اتش خلق شده و انسان از خاک و ماء خلق
شده در روز الست یعنی در عالم ذر که سجده کنید مر ادم را او تکبر کرده سجده نکرد و در سوره ص
مذکور است با وجود اینکه در سوره مائده و گفت انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین
من از او بهترم خلق کرده مرا از اتش و خلق کرده او را از گل و باین سبب حق تعالی او را لعنت کرده
و او را از ساحت قرب خود دور گردانید و از این جهت است که دشمن ان حضرت و اولاد او تا
روز قیامت گردید و چنان همت بسته که اگر بتواند نگذارد احدی از بنی ادم را که داخل بهشت شود
و لکن ان ملعون در این قیاس که کرد دروغ گفت از حضرت ادم بهتر بود در صحیفه سجادیه اعوذ
بک من شر الشیطان الذی یزیدنی ذنبا الی ذنبی و همچنین در دعائی است که از زین العابدین
او امام محمد باقر ع از برای هر روز ماه مبارک وارد شده است که اللهم اعوذ بک من الشیطان الرجیم
وهمزه ولمزه ونفخه ووسوسته وتثبیطه وتسطیره وکیده ومکره وحبائله وخدعه وامانیه و
غروره وفتنته وشرکه واحزابه واتباعه واولیائه وشرکائه وجمیع مکایده وبالجمله امثال این

ای برادر شیطان که عقاب پیچیده از شر الاخری چه خبر دارد برصد و تو لازم ملکه حتما است که تا زنده ام
از ان ملعون با خبر و از مکر و تلبیس او با حذر باشیم و بخدای رؤف رحیم مکر و پناه کان خود را
از شر ان ملعون رجیم سفارش کرده است که ان الشیطان للانسان عدو مبین بدرستیکه
شیطان از برای انسان دشمنی است هویدا پس ای برادر چنین مدان و مگو که این اهریمن مثل
قوی است که ان کید الشیطان کان ضعیفا بلکه گوش من ضعیف ابلیس لعین مقتدر بود این
قد غلبت فانتصر الهی مع الشیطان فلا تجعلنا وقود النار علی وجوهنا فلا تکبنا بس ای برادر
تا شیطان را مرده نرسی از مکر او ایمن مباش بجهت اینکه این شقی چنان همت بسته که اگر بتواند جمیع
اولاد ادم را داخل جهنم کند از معصوم کجا بر سند که ان عیب معروض کرد شیطان گفته که
لاتخذن من عبادک نصیبا مفروضا ظاهرا پس میگیرم از بندگان تو بهره کامل معروض چه مذمه
اراده کرده که معصوم فرموده که از هر هزار نفر نهصد و نود و نه نفر و اگر این عدد از برای شیطان است
و یکی از برای خداست ملاحظه کن که ان ملعون با حضرت ادم و حوا چگونه لعبی باخت و ایشان را
از بهشت بیرون نمود چنانکه شنیده اید و اما در اولاد آدم که هابیل و قابیل باشند بعد از انکه قربانی
هابیل قبول شد و قربانی قابیل قبول نشد ابلیس آمد نزد قابیل با او چنین مکر کرد که ای قابیل قبول
شد قربانی هابیل و قربانی تو قبول نشد پس تو را که او را نکشی کفار عیب تو بر او لاد خواهد بود
باین سبب بر اولاد تو فخر میکند پس او را بقتل رسان و قابیل نمیدانست که او را چگونه بکشد تا انکه
شیطان لعین آمده او را تعلیم نمود که سر او را در میان دو سنگ بگذارد و بکوب تا قابیل کوبید
او را خورد بر او خود را بقتل رسانید و همچنین از ان روز تا امروز سبب هر گناهی و قتل هر
پیغمبری و امامی و بیگناهی ان ملعون شده است و شیخی از مشایخ عرفا سیر نمود که حق تعالی از صنوف
وجوه خلق کرد انسان را و از نخاله ان خلق نمود حیوان را و از نخاله حیوان نبات را و از نخاله نبات
اتش را و از اتش ان ملعون را قال الله تبارک وتعالی وجعل لکم من الشجر الاخضر نارا و از این
جهت است که چون حسد مبارک پیغمبر ما آدم را دید گفت لئن امرنی الله بالسجود لهذا فقد عصیته
کما قدر فی التعذیب چه لکه با قصر بود که با بد اسفل اعلا را سجده کند و مطیع او باشد و بعضی از ملعون
انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین محض مغالطه بود و گویا سبب است که حضرت ادم

هر از او است و همچنین از اینجهت بود که بحضرت ادم گفت هل ادلک علی شجرة الخلد وملک لا یبلی
چونکه میدانست که با نجا یعنی شجره خلد که مراد شجره است او نمیتواند رسید و حضرت ادم ع میتواند
رسید و بالجمله اعتبر میباید که ان ملعون اعدا عدو است از برای حضرت ادم و اولاد او تا روز قیامت
پس از مکر او نباید غافل بود و از هلاک کردن او با بعض اب زنت و بدانکه شیطان چنان ملعون
که از شر او پناه برده اند پیغمبران و صدیقان و معصومان و صالحان و از خداوند صمد سؤال کرده اند
که ایشان را از شر ان ملعون محافظت نماید پس باید پناه برد بخدا از شر شیطان چنانکه پیغمبر ما که
افضل از جمیع پیغمبران است خداوند عالم او را امر کرده که پناه برد بخدا از شر شیطان در اینجا که فرموده
در سوره مجادله در ایه سی و سیم که واما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله وقیل معناه و
ان ینعک عن شیء مما امرتک من هذه الاشیاء فاستعذ بالله وفی رسل اللهم عز اسمه ان
یعیذک منه یعنی بعضی تفسیر این ایه را باین طور نموده اند که اگر منع کند ترا شیطان از چیزیکه او را
امر من باشد پس سؤال کن خدا را که ترا از شر شیطان محافظت کند و همچنین خداوند فرموده واتل
علیهم نبأ الذی اتیناه ایاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین یعنی ای پیغمبر
ما بخوان بر ایشان قصه دیگر از قصص بنی اسرائیل خبر ان مرد یکه او را اعطا کردیم حجج خود و بینات
خود یعنی دادیم با و اسم اعظم خود که هرگاه میخواند ما را بان اسم اعظم اجابت او مینمودیم و ان مرد بلعم بن
باعورا بود و ان زاهد بنی اسرائیل در دین موسی ع بود پس ملحق شد او را شیطان و او را در بیابان
گمراه کرد پس از جمله هالکان شد و خداوند از برای شیر ما که اهل ان فرموده است انه یریکم هو و
قبیله من حیث لا ترونهم یعنی میبیند شما را شیطان و نسل او از راهیکه شما او را نمی بینید و هرگاه
ما بدانکه شیطان را نمی بینیم نمیدانیم مقصود او را و راه های مکید و اغوا پس هرگاه در سینه خود
وسوسه بیابیم باید اجتناب کنیم و حذر نمائیم از ان وسوسه که مبادا از کید و اغوای شیطان باشد و مکاری
از حوامزاده را خدا و عالم در کلام خود فرموده نسبت بپدر و مادر و ملحق مرد ان وقت که این ندا را
شنید که در سوره بقره است که یا ادم اسکن انت وزوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما یعنی
ساکن باش ای ادم با زوجه خود حوا در بهشت پس بخورید از هر چه میخواهید این در سوره اعراف است
و چون ندای ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین رسید فوسوس لهما الشیطان بشنیدن

و ملعون وسوسه کرد ایشان را یعنی در مقام نصیحت بر آمد که هل ادلکم علی شجرة الخلد وملک
لا یبلی و بطریق نصیحت خود قسم یاد کرد و بخدا نیز اکر کمان کرد تا آدم و حوا کمان کردند که بخداوند عالم
قسم دروغ نمیخورد که انی لکما لمن الناصحین شاهد بر این دعوی است تا آنکه شیطان ملعون ندای
فخرج انک من الصاغرین شنید استدعا نمود چنانکه در آیه باخر سوره ص است که انظرنی الی یوم
یبعثون مهلت طلبید تا روز قیامت خداوند مهلت داد او را تا رجعت که انک من المنظرین
الی یوم الوقت المعلوم شیطان ملعون قسم یاد کرد بعزت خود که فبما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک
المستقیم که هر آینه کمین کنم بر راه ایشان و از راه حق ایشان را باز میدارم ثم لآتینهم من بین ایدیهم
ومن خلفهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم ولا تجد اکثرهم شاکرین تا اینجا بود در سوره اعراف است
یعنی زحمت میدهم از برای ایشان دنیا و میگویم اگر انفاق کنید مال خود را در راه خدا فقیر میشوید
چنانکه خدا فرموده ان الشیطان یعدکم الفقر و میگویم بایشان که بهشتی نیست و دوزخی نیست
و بعثی نیست و حسابی نیست روی عن ابی جعفر قال ثم لآتینهم من بین ایدیهم معناه اهون
علیهم امر الآخرة ومن خلفهم آمرهم بجمع الاموال والبخل بها عن الحقوق لیبقی لورثتهم وعن
ایمانهم افسد علیهم امر دینهم بتزیین الضلالة وتحسین الشبهة وعن شمائلهم بتحبیب اللذات
الیهم وتغلیب الشهوات علی قلوبهم یعنی امام محمد باقر فرمود معنی قول شیطان ولآتینهم
من بین ایدیهم اینست که سهل میکردانم برایشان امور آخرت را و سست میکنم ایشان را در امور
آخرت و معنی ومن خلفهم اینست که امر میکنم ایشان را بجمع کردن اموال و بخل کردن ایشان از حقوق
الهی تا باقی بماند مال از برای ورثه ایشان بجمع کردن و معنی عن ایمانهم این است که فاسد میکردانم
بر ایشان امور دین ایشان را بزینت دادن ضلالت و کمراهی و نیکو کردن شبهه و معنی وعن شمائلهم
اینست که غالب میسازم شهوات را بر دلهای ایشان و محبوب میسازم لذات را بسوی ایشان از
مکر و کید شیطان غافل نباشید چنانکه در هر عصری از اعصار شیطان در دین ربای ایمان شکار مکر
و لعب بسیار با هر کس باخته و بسی نامداران صاحب سعادت و جاهلان سواران میدان عبادت را
از مرکب اطاعت بر خاک هلاکت بر زمین افکنده چنانکه علامه طبرسی در تفسیر مجمع البیان از ابن
عباس روایت کرده که در بنی اسرائیل عابدی بود که سالها عبادت پروردکار میکرد تا آنکه شیطان

الدعوت شد بیماران و دیوانکان جهت دعای او شفا مییافتند تا آنکه زنی از اشراف آن زمان مجنونه شد
او را بنزد عابد برده که دعا کند شیطان آن زن را بنظر عابد بجلوه داد تا آنکه زنا کرد با آن و از خوف
فاش شدن بوسوسه شیطان او را بقتل آورد و در موضعی دفن کرد پس شیطان برادران زن را
خبر نمود که عابد زنا و قتل آن نمود از انتشار این خبر بپادشاه زمان رسید پس پادشاه با جمعی
بمعبد او شتافتند و او را بدار کشیدند پس شیطان بصورت مردی ناصح مصور کردید کفت
من ترا باین بلیه افکندم و رسوا کردم و اگر اطاعت من کنی ترا از کشتن خلاص کنم عابد کفت چه
باید کرد کفت مرا سجده کن کفت چکونه کنم بایماء پس بایماء کرد عابد سجده از برای آن مرد پس شیطان
از او بیزاری جست و عابد را کشتند و جان بمالک دوزخ سپرد چنانکه حق تعالی قصه او اشاره
کرده در این آیه کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک انی اخاف الله
رب العالمین یعنی مثل شیطان است در وقتیکه کفت برای انسان یعنی عابد که سجده کردن
برای من کافر شو چون انسان کافر شد کفت شیطان که من بیزارم از تو من میترسم از خدای پروردکار
عالمیان و همیشه دستور بوده چنین ان ملعون از عداوت بنی آدم بر چنین وهمیشه اسباب شنابی
از جهت راهزنی سالکان طریق صواب در نیزه زین هوای نفس بر بعض اهل علم راکوش کن که ایشان تو ناصح
و خیرخواه و مصر بایند بر راه و چاه و در زد بیابان نعواب مطلع میکرداند و از اینجهت عداوت
ان ملعون نسبت بعلماء بیشتر است هم چنانکه عداوت شیاطین انس اعنی صوفیه بعلماء بیشتر است و کلیه
علماء مادر هر عصری از فضایح و قبایح اعمال ایشان رنکارنک کتابها نوشته اند که هر عاقل زیرک
از دیکری رنکین تر است اکر خواهی که در بیان مذهب ایشان تکلم از برای تو بدانکه امروز صوفی بر
شیعه زیادتر است از صوفی شیطان و از سنی که زشان شیطان است زیرا که سخن بیهوده میکویند که
سنی ام لهذا شیعه بنزدیک او میرود مخلاف صوفیه که ایشان نعیین نمیکنند تا شیعه را زیر بار کشند
و هلاک کنند اکر سخن علما و فضلا را قبول داری ببین که مجمل مفصل در کلمات طریقه چه کفته اند مصراع
چه پنهان شود شیبه بازی که در میدان شود اما عیان با پنجیر مدیره شمس و با جعد در جنک
سید مرتضی در تبصرة العوام کفته که صوفیه سه فرقه اند اول دعوی اتحاد میکنند و رئیس ایشان حسین بن
منصور حلاج است و آن ملعون ساحر بوده و در سحر مهارت تمام داشت و از کلمات کفر او یکی آنست

کر بکجا در آسمان است و یکی در زمین و خدای زمین خود را می کفت با سوفی هم نشین بکی که ایشان
جماعتی اند و لیدهر روی و قبل دین بیعه چون طاعات مثل نماز و روزه و امثال آن میرسند میکویند
چه احتیاج با نماز خدا از نماز ذکر خواسته و احتیاج باین اصول و حرکات نیست چون بکناهان
صغیره و کبیره و هرچه محرم و نامحرم و امثال اینها برسند میکویند که سهل است چه حسن دارد و
بمال مردم چون برسند میکویند خانه خانه شوما است هرچه خواهی بخور و هرچه خواهی ببر و اکر بنماز میرسند رقص
میکنند که این اصول و حرکات چیست و اکر صدای اذان میشنوند استهزاء میکنند که این صدای حیوانات
چیست و حال آنکه خوش صدای کاو و خر و سک در بازار میدهند و اکر بزنان و لواطه میرسند میکویند
اختیار با ما است اطفال حلال است خود را بایشان ما میکنی خوب و برو و جبر خود مسکین خوب با پسر خورده
کویند خدا ما ایم و همه کاره ما ایم چه احتیاج باین نقلها کدام عامل عیوان کدام حرام خوردن ایمان کدام
لوطی و نطفکی و جهت در بنکی شراب و کباب کدام درویش و قلندر و کدام متن بهر دو و کدام سید باشد از
سک کمتر و کدام ابلیس و شیطان و کدام دشمن پیغمبر آخر الزمان میل باین دین ندار ند صوفیه در
قبول کردن احکام شریعت هیچ دینی ندارند زیرا که با سنی شراب و کباب و با بزم غنا و رقص و جنک
و با اطفال امرد میل دارند با لوطی لوطی با عالم عالم با ظالم ظالم با یهودی یهودی با مسلمان مسلمان
با هند و هندو با شیعه شیعه و با سنی سنی و بالجمله هیچ دین را انکار ندارند کاهی بدعوای انا الله
بلا انا میکنند و شکی در کفر ایشان نیست چنانکه خداوند فرموده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح
ابن مریم از این با نزدیک تر است که ایشان کافر شدند بجهت اینکه ایشان نا سد نصاری انا الله
بلا انا میکوید و جهت یکی از علما، میبرند ملعون شیطان و صوفیه تعیین چنان شعف بهم برسانند
که وصف نتوان نمود در کاوی از حضرت امام محمد باقر منقول است که یکعالم که انتفاع برده شود
بعلم او بهتر است از هفتاد هزار عابد و فرموده است که مجتنب ابلیس است که شیطان ملعون بیاندازد بیکعالم
و نیت شناس علما از مردم عوام و عالم بیشناسد جعفر را او از حضرت صادق منقولات که ما من
احد یموت من المسلمین احب الی ابلیس من موت فقیه یعنی نیست مردن احدی از مسلمین نزد ابلیس
دوست تر از مردن فقیه و عالم و بالجمله بدانکه آن ملعون همیشه با تو کار دارد و چه در روز اول و چه
در روز آخر اما در روز اول که روز اغفال نظر است چون احد کرد بسم الله سغید شود تا آنکه

که ... در روز آخر چون اهل ایمان از دنیا میروند و از اینجهت است که فرموده رسول خدا که لقنوا
موتاکم لا اله الا الله فان من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة کسی که آخر کلامش لا اله
الا الله باشد داخل بهشت شود و صادق آل محمد فرموده ان رسول الله دخل علی رجل من اهل المدینة
علی عهد رسول الله فی مرضه الذی مات فیه فدخل علیه رسول الله فقال له قل لا اله الا الله
فلم یقدر علیه فاعاد علیه رسول الله فلم یقدر علیه وعند رأس الرجل امرأة فقال لها هل
لهذا الرجل ام فقالت نعم یا رسول الله انا امه فقال لها افراضیة انت عنه ام لا فقالت بل انا
ساخطة علیه فقال لها رسول الله فانی احب ان ترضی عنه فقالت قد رضیت عنه لرضاک یا رسول الله
فقال له قل لا اله الا الله فقال لا اله الا الله فقال قل یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف
عنی الکثیر انک انت العفو الغفور فقالها فقال له ماذا تری فقال اری اسودین قد دخلا
علی قال اعدها فاعادها فقال ما تری فقال قد تباعدا عنی ودخل ابیضان وخرج الاسودان
فما اراهما ودنی الابیضان منی الآن یأخذان بنفسی فمات من ساعته یعنی که جوانی مرد از
از اهل مدینه در عهد رسول خدا در مرض موت و حضرت رسول بر سر بالین وی حاضر شد
رسول فرمود بکو لا اله الا الله پس نتوانست و در بالای سر آن مرد زنی بود حضرت رسول پرسید
از آن زن که آیا این مرد مادر دارد آن زن عرض کرد بلی یا رسول الله منم مادر او حضرت فرمودند
آیا از او راضی هستی عرض کرد که نه حضرت فرمودند من دوست میدارم که از او راضی شوی آن زن
عرض کرد که بجهت رضای شما راضی شدم پس حضرت فرمودند ای مرد بکو لا اله الا الله پس آن مرد کفت
بکو لا اله الا الله پس حضرت فرمودند بکو یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر
واعف عنی الکثیر انک انت العفو الغفور پس آن مرد این دعا را خواند حضرت فرمودند چه چیز
کفت می بینم دو سیاه که داخل شدند بر من پس حضرت فرمودند دعا را بخوان پس خواند حضرت
فرمودند چه می بینی عرض کرد که آن دو سیاه دور شدند از من و داخل شدند دو سفید و بیرون
رفتند آن دو سیاه پس من ایشان را نمی بینم و نزدیک شدند آن دو سفید بمن الحال و قبض روح
من نمودند چون این کلمه را کفت در همان ساعت مرد و قال الصادق ما من احد یحضره الموت الا وکل
به ابلیس من شیاطینه من یأمره بالکفر ویشککه فی دینه حتی تخرج نفسه فاذا حضرتم موتاکم

تلقینوهم شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله حتی یموتوا یعنی حضرت صادق ع فرمود
که احدی از شما حاضر نمیشود او را مرگ مگر آنکه شیطان ملعون یکی از شیاطین را بر او موکل میکند تا امر
کند او را بکفر و او را در دین خود بشک اندازد تا وقت مردن پس هر گاه حاضر شدید شما بر سر مرده‌ها
خود تلقین کنید ایشان را شهادت ان لا اله الا الله محمد رسول الله تا بمیرند حضرت صادق ع
فرمودند ملک الموت که حکم قبض ارواح میکنی چه حال انکه بعضی از ایشان در مغرب و بعضی در
مشرق‌اند در یک ساعت ملک الموت عرض کرد که من ایشان را بخوانم اجابت مرا اجابت میکنند حضرت
فرمودند که ملک الموت گفت ان الدنیا بین یدی کالقصعة بین یدی احدکم بدستی که دنیا
پیش من چون کاسه‌ایست که در پیش روی یکی از شما باشد که از آن کاسه تناول نماید والدنیا
عندی کالدرهم فی کف احدکم یقلبه کیف یشاء یعنی دنیای شما در نزد من مثل درهمی است
که در کف دست یکی از شما باشد که بگرداند هر طور که بخواهد و حضرت صادق ع فرمودند چون
مرده مؤمن از دنیا بگورستان خود چون نور مردن شود پرده‌ها از پیش نظرش برداشته شود و
نظر کند در بهشت و مکان خود را ببیند پس خدا او را بر عالم و دنیا مخیر کرداند در ماندن در دنیا
و رفتن بسوی عقبی مؤمن رفتن بسوی عقبی را اختیار کند و گوید چه میکنم با این دنیا و بلای او
پس حضرت فرمودند تلقین کنید مرده‌گان خود را کلمات فرج در کتاب من لا یحضره الفقیه
علی بیت صدوق ره از جناب رسول خدا ص روایت کرده که ان موت الفجاءة تخفیف عن المؤمن
واخذ واسف علی الکافر یعنی مردن ناگهان تخفیف گناهان است از برای مؤمن و راحت اوست
و پشیمان و تاسف است از برای کافر و در کلمات کتاب از حضرت صادق ع مروی است که الموت
کفارة لذنوب کل مؤمن مردن کفاره گناه هر مؤمنی است و قال ع ان بین الدنیا والآخرة الف
عقبة اهونها وایسرها الموت یعنی صادق ع فرمودند که میان دنیا و آخرت هزار عقبات است
آسان‌تر از همه عقبات مرگ است و باز حضرت صادق ع فرمودند که شیطان ملعون می‌آید یکی
از دوستان ما را در وقت مردن از طرف راست و چپ تا او را گمراه کند و حق تعالی او را نگاه
میکند از گمراه شدن چنانکه فرموده است یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة حضرت صادق ع فرمودند که در وقت دیدن رسول خدا ص سبب گریان شدن خندان

چشم مؤمن در وقت احتضار چشمهای خود را میگشاید و از چشم چپش آب جاری میشود و لبهای
او کشیده میشود و صورت او سفید میشود و چیزی که از چشم او جاری میشود مثل اشک و علامت
بیرون رفتن روح است از قالب او و کافر در وقت قبض روح مثل شتر که شتر دهان میآورد و کف
روایتی است که انسان از طرف دهان خود بابد طعم الکور است و از رسول خدا ص رسیده
که ملک الموت چگونه قبض روح میکند مؤمن را فرمودند که ملک الموت میآید در نزد مؤمن مثل
بنده ذلیل و غلام ذلیل مؤمن می‌ایستد تا اکرام به مؤمن سلام کند و بشارت دهد او را به بهشت و
من لا یحضره الفقیه است که امیر المؤمنین ع فرمودند که ما من احد یحضره الموت الا مثل له النبی
والحجج حتی یراهم فان کان مؤمنا یراهم بحیث یحب وان کان غیر مؤمن یراهم بحیث یکره یعنی
در وقت احتضار هر احدی جناب پیغمبر ص و دوازده امام حاضر میشوند اگر محتضر مؤمن است خوش
بیاید او را دیدن ایشان و الا فلا حضرت صادق ع فرمودند در قول خدا که فلولا اذا بلغت الحلقوم
وانتم حینئذ تنظرون ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون یعنی چون روح بحلقوم رسید
شیعیان ما مکان خود را در بهشت خواهند دید خواهند گفت که ما را بگذارید بسوی دنیا
تا ما خبر دهیم اهل خود را با آنچه دیده‌ایم فیقال له لیس الی ذلک سبیل گفته خواهد شد که
از برای شما نیست حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که هر گاه آخر روز از دنیا و اول روز از آخرت شود
مثل کرده شد از برای صاحب مال او و اولاد او و اعمال او فیلتفت الی ماله فیقول والله انی
کنت علیک حریصا شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی کفنک یعنی رو بمال کند بسوی مال
خود و گوید که من در جمع کردن تو بسیار حریص بودم و در خرج کردن تو بسیار بخیل بودم امروز
چه میکنی گوید کفن خود را از من بردار فیلتفت الی ولده فیقول والله انی کنت لکم محبا وانی کنت
علیکم لحامیا فماذا عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک ونواریک فیها یعنی رو کند بسوی
اولاد خود و گوید بخدا قسم که من دوست شما بودم و حامی شما بودم با من چه میکنید گویند ما تو را
برسانیم بگور و الحال خواهیم برد و بدست و دفن خواهیم کرد و به حال تنها خواهیم کرد فیلتفت الی عمله فیقول
والله انی کنت علی ثقیلا وان کنت فیک لزاهدا فما ذا عندک فیقول انا قرینک فی قبرک ویوم
حشرک حتی اعرض انا وانت علی ربک پس رو کند بسوی عمل خود و گوید بخدا قسم که تو بر من بسیار گران

بوی بهشت در تو است از برای من که بید بر جواب که من هم بپنم تو را در بهشت و با تو همراهم تا در روز
حشر و اهل بیت خدا شویم خوشا بحال صاحبان عمل و تقوی و احادیث در من لا یحضره الفقیه است که
خدا میفرماید یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ویکفر عنکم سیئاتکم ویغفر
لکم والله ذو الفضل العظیم یعنی ای مؤمنون اگر تقوی پیشه خود سازید از عذاب خدا بترسید و از
معاصی کنید قرار میدهد خدا برای نور در دلهای شما فرق کنید میان نور و میان حق و باطل یا میان
دنیا و آخرت و کفاره میکنیم گناهان شما را و میآمرزد برای شما گناهان شما و خدا صاحب فضل
عظیم است و پیغمبر مؤمن را اعلان حضرت صادق علیه السلام فرمودند هر گاه مؤمن بمیرد گریه میکنند
بر آن بقعه‌های زمین که میرود او عبادت مینمود و موضع سجود او و باد کریه میکنند و داخل شد
خدا ص بخدیجه پس فرمودند خدیجه چون وارد شدی بر هووهای خود از من سلام بایشان برسان
فقالت من هن یا رسول الله گفتند اینها حضرت فرمودند مریم بنت عمران و کلثوم خواهر موسی و
آسیه زن فرعون فقالت بالرفاء یا رسول الله مروی است که چون خدیجه را هنگام وفات رسید
بخواجه عالم عرض کرد یا رسول الله دعا میکنم من که با تو وداع کنم و وداع با زینب و میکند
اخرین شما را به بینم و از جمال جهان آرای تو بهره‌مند بودم که عمری در خدمت تو بسر برده ام و حال نا کام
از شما مفارقت میکنم حضرت بر بالین وی نشست خدیجه عرض کرد یا رسول الله چند وصیت دارم
اول آنکه چون فاطمه من خورد سال است و کوچک است بعد از من پدر و مادری ندارد و ابنما
بیتیم ام با او نیکو داری و دست شفقت از سر او برنداری دوم آنکه کوتاهی در خدمت شما نمیشه
کرده باشم مرا بحل کن و آن من را حلی شو و وصیت سیم آنکه در روز قیامت مرا از رحمت و دوزخ حق
تعالی مرا شفاعت کن حضرت پیغمبر گریان شدند و فرمودند ای خدیجه اما در خصوص فاطمه مبادا کم
او یار و حکم من است و بگو اینت و الله من روی حقی ادی و کوتاهی کنم اما در خصوص راضی شدن من
از تو همیشه راضی بودم و حاشا که از تو تقصیری بوجود آمده باشد به زبان بگوید و هوا داری از تو چیزی
دیگر بدیدم ام بود و قیامت بخاطر جمع دار که بهشت مشتاق دیدار تو است و چون فاطمه مادر روایات
حال شاهدی کوچک بود بدید و زاری کرد بیت دست در آغوش وی کرد و روی بر روی مادر نهاد
و در مفارقت وی نالید پس خدیجه گفت یا رسول الله کلمه‌ای نزد کسی دارم که میخواهم از آن عرض نمایم تو

و حیا مانع است با فاطمه بگو که تا عرض نماید رسید عالم که بیان از سر بالین خدیجه بر خواست
خدیجه فاطمه را بنزد خود خواند و گفت ای دختر با پدرت بگو که مادرم میگوید که التماس دارم که
چون مرا وفات رسد ردای مبارک خود را که در وقت نزول وحی بر تن همایون می‌افکندی کفن
من کنی شاید برکت آن حق تعالی بر من رحم کند و مرا بیامرزد فاطمه بخدمت پدر آمد و سخن مادر را
موقف عرض رسانید حضرت فخر کائنات گریان شد و ردای مبارک را بفاطمه داد و گفت برو بمادرت
بنما تا دل او خوش شود فی الحال حضرت روح الامین از جناب رب العالمین در رسید و گفت ای
سید حق تعالی سلامت میرساند و میگوید ردای خود را نگاه دار که خدیجه اجر دارد در راه
خدا ما فدا کرده کفن او با ماست و کفن وی از بهشت بفرستیم و او را رحمت و مغفرت خود به
پوشانیم و فی الحال حق تعالی کفن او را از بهشت فرستاد برادران تامل کنید که ان بانی خدیجه
کفن از بهشت میفرستد آیا جایز است که فرزندزاده حسین خدیجه در صحرای کربلا کرنام و تن حسین را
باد جور بیکفن سر ببرد حسین زهرا و نور دیده علی مرتضی است و جگر گوشه پیغمبر خدا است بیکفن در
میان خاک و خون سر و رو نابدید و بدنش افتاده باشد کسی نباشد که او را کفن کند و بخاک
بسپارد و سر مشت و روضه را بتو دادیم الحال بهر قسم که خواهی تمام کن الا لعنة الله علی القوم الظالمین
مجلس بیست و دوم در مذمت از چهار نفر یکم در بیعت دادن بین خواهند شد به ولله
آن و سایر خلق امر دین خواهند شد اولاد ان بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی ارسل الینا خاتم الانبیاء وجعل لنا وصیه خاتم الاولیاء ورسخ فی قلوبنا حب
الخلفاء ونزع من صدورنا مودة الطلقاء خلق فؤادنا من فاضل طینتهم ونحن موادنا
بنور ولایتهم ثم جعلنا من انصارهم والمقیمین عزائهم والمحبین لاولیائهم واللاعنین
لاعدائهم الذین هم الرحمة الواسعة والکلمة الجامعة الذین هم الاسماء العظام وهم الاقطاب
لجمیع العوالم والشکر لله الذی جعلنا من محبی عترة النبی واهل بیته الطاهرة الخیرة النجوة الطیبة
الزاکیة المبارکة والصلوات التامات الکاملات علی ملوک اهل الایمان وامراء الایمان الموجودین
فی الدهور والسرمد والزمان والغایة القصوی من ایجاد العالم والمقصد الاقصی من خلق بنی آدم
والثمرة الطیبة من شجرة الکون المشتملة علی تمام الدنیا والعقبی الذین لولاهم لما خلق الله

الادم والحواء ولا الجنة ولا النار ولا الارض ولا السماء الذين جعل الله حبهم فرض الایمان و بعضهم فرض النفاق ولنا البراءة بحبهم حسنة لا تضر معها سیئة و بغضهم لا تنفع معها حسنة المعصومین الاصفیاء والمظلومین بسیف الاعداء سا اعتم لاجلهم قلوب المرسلین والانبیاء واغتم لحزنهم صدور الصدیقین والشهداء و نستدعی منک اللهم ان تلعن الکفرة الفجرة الذین حاربوا اولیائک واستحلوا محارمک وکفروا باهل بیت العصمة وعکفوا علی القادة الفسقة الظلمة وعدلوا عن الحبلین الذین امروا باطاعتهما واعرضوا عن الثقلین الذین امروا بالتمسک بهما وهجروا الکتاب والسنة وقتلوا اهل بیت العصمة فضیعوا حقک وقتلوا اهلک وقتلوا اهل بیت نبیک وسوا ابات رسولک حبیبک اللهم العن القادة والاتباع صغیرهم وکبیرهم واجزهم و وزرهم لعنا وبیلا وعذب المنافقین الذین فی عصرنا یستهزؤون بنا ویتغیرون من کلامنا علی ساداتنا بجملتنا وتورعنا عذابا الیما ما دام یزداد العارفین منا بهموما وقلوب الخاسفین منا معموما **اما بعد** فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون فارسی بطور مفسرین یعنی ای کسانیکه ایمان اورده اید بدرستیکه شراب که خمرا وقمار که معنی میسر است وبتان که معنی انصاب است وتیرهای قمار که معنی ازلام است پلید بدوانه عمل شیطان است پس دوری نمائید تا انکه رستکار شوید بدرستیکه شیطان میخواهد در میان شما دشمنی افکند بسبب شراب وقمار و باز دارد شما را از ذکر خدا و نماز پس آیا هستید شما باز ایستادکان طائفه اول

بدان ای برادر که در حرمت شراب ظاهرا خلافی نباشد و خلاف که هست در میان علما اعلام در نجاست و طهارت است شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی بلکه اکثر فقها اعلی الله مقامهم بنجاست شراب قائل شده اند بجهة اینکه رجس را بعضی از اهل لغت تفسیر کرده اند بنجس و چند حدیث صحیح که دلالت بر نجاست دارد و دعوای اجماع که شیخ طوسی و سید مرتضی ادعا کرده اند و شیخ صدوق علیه الرحمة وابن ابی عقیل قائل بطهارت شراب شده اند که شرب او حرام کرده است خوردن او را

فرا

عقد انما از ذوات الکرمجس است نظر بانکه اجماع در محل نزاع معنی ندارد و رد او اینکه اکثر اهل لغت تفسیر کرده اند رجس را بانم و نیز اکر معنی نجاست در اینجا اراده کنیم لازم آید که قمار و انصاب که با خمر ذکر کرده شده اند نجس باشد و احدی باین قائل نشده و علاوه انکه چند حدیث صحیح و موثق در مقابل ما از هم دلالت بر پاکی آن میکند که معارضه دارد با ان چند حدیث صحیح که دلالت بر نجاست میکرد و بعضی از اصحاب حمل کرده اند احادیث که دلالت دارد بر طهارت بر تقیه و جمعی دیکر جواب داده اند که اکثر اهل سنت قائلند بنجاست شراب پس انجمل بر تقیه صورت ندارد بلی ممکن است حمل اخبار یکه دلالت دارد بر شستن جامه بر استحباب ولکن انچه بزعم این قاصر و راجح است اکرچه اراده ایشان میل بخوردن بیشتر دارند مقتضی حل نجاست است و علاوه انکه اولاد در مقام تعلیم ترجیح معصوم در حدیث زراره خذ ما اشتهر بین اصحابک بکیر انچه مشهور است میان اصحاب خود نه ذکر شده که اکثر اصحاب قائل بنجاست شده اند و من بعد قول بنجاست است انجه علامه مجلسی در شرح من لا یحضره الفقیه نقل کرده از شیخ بهاء الدین محمد که این عبارت ما دلالت بر طهارت ندارد بلکه او شراب بدا نجس میداند و حضور مساجد شک جون کمتر از دو درهم بلکه عرض کرده ند خدمت معصوم که در روایت از شما بما میرسد چه کنیم فرمود انکه موافق کتاب خدا است بکیر عرض کرد هیچیک مخالف با کتاب خدا ندارد فرمود بکیر انکه مخالف با اهل سنت است عرض کرد هر دو موافق با اهل سنت است فرمود ترک کن انچه حکام ایشان باو میل بیشتر دارند پس معلوم شد که باید قول بطهارت را ترک کرد و قائل بنجاست ان شد رحمک الله که شکی در نجاست ان باقی نماند که مسئله از جمله مسئله نجاسات شود بر فرضی که دلیل موجب ظن شود و عمل بظن در امثال مذا منهم وامثال مقام تشبهر باشد چنانکه جمعی مثل محقق و صاحب مدارک و در این مسئله بتوقف نموده اند و در مقام توقف احتیاط لازم است و شکی نیست که احتیاط قول بنجاست ان است والله اعلم بحقایق احکامه و دلالت این ایه بر حرام بودن شراب و قمار و بتان و تیرهای قمار از چند بین راه است اول انکه خدا و ند عالم انها را وصف کرده است برجس و نجس شده از کلمات بعضی از اهل لغت که رجس بمعنی نجس است و نجس حرام است بخلاف دویم انکه خداوند عالم انها را نسبت داده است بسوی عمل شیطان و هرچه است بمعنی حرام و سیم انکه خدا امر باجتناب فرموده است وامر مقتضی ایجاب است و چهارم انکه رستکاری را در اجتناب از اینها

٢٢٠

فرموده است و دیکر انکه خداوند عالم خمر را بعبادت اوثان مقرون کرده است ناجیهانه ینهاکان کرمت خمر مثل حرمت عبادت کردن بتهاست از انجهت وارد شده است از معصوم که شارب الخمر کعابد الوثن و طائفه بیشمار از فرمین خوا از خوردن شراب که اجتناب او بدست از صلاح وخیر دارین بدلالت انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ابن عباس در شان نزول این ایه کفته است که سعد بن ابی وقاص و مردی از انصار عقد اخوت در میان ایشان بود شبی سعد او را بمهمانی خواند و شرب کردند و در مستی میان ایشان نزاع شد و انصاری استخوان شتری بر صورت سعد زد و سرش را مجروح کرد اینوقت خدا این را نازل کرد که انما یرید الشیطان الی اخره واز حضرت صادق ع منقول است که یعنی فی المیسر النطع والنرد و غیر ذلک من انواع القمار حتی ان لعب الصبیان بالجوز من القمار فاجتنبوه یعنی داخل در میسر است بازی کردن شطرنج و نرد و غیر انها از انواع قمار حتی بازی کردن اطفال بکردو از قمارات پس اجتناب کنید بدان ای برادر که درهای فضل و رحمت وقتی بر تو کشوده میشود و برکات عمر و روزی در دنیا بر تو نازل میشود و در بهشت وقتی ساکن میشوی که توفیق یابی که اوامر خدا را بجای آوری و نواهی را ترک کنی و اخلاق کریمه را کسب کنی و صفات رذیله را اجتناب کنی خصوصا این چهار صفت که هر کس صاحب انها از زمین هیشود و سعی کن که این صفات در تو نباشد که ان شرب خمر و عاق والدین و قطع رحم و عداوت مومنان باشد و مکر انکه توبه کنی همین است چنانکه خدا میفرماید که لیس علی الذین امنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا وامنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا والله یحب المحسنین چون ایه حرمت خمر و قمار نازل شد صحابه عرض کردند یا رسول الله چه فرمائید برادران ما که مردند و حال انکه خمر میخوردند و مال قمار میخوردند پس حق تعالی این ایه را نازل ساخت که باکی نیست برای انکسانیکه پیش از نزول این ایه میخوردند بشرط انکه بعد از تحریم نخورند و هرکاه خوردند توبه کنند اما شراب در خصوص آن از حضرت رسول منقول است که بعد از حرام شدن شراب پیوسته جبرئیل و میکائیل واسرافیل و جمیع فرشتکان از او بیزار شوند و در منبر سیم همه پیغمبران واوصیای ایشان از او بیزار شوند و در منبر چهارم خدا وند از او بیزار شود و در دم مرک از ایمان از دنیا رود **حکایت** شخصی نزد بیماری آمد اللعب

طا

داو وار در حال احتضار یافت کفت ای برادر بکو اشهد ان لا اله الا الله کفت نمیکویم و نمیخواهم کفت از اینکه شصت سال کلمه را بتمام این کفت و جان داد از عیالش پرسیدند که چه عمل داشت کفت روزه و نماز کرد پس کفت چرا کافر مرد عیالش کفتند که هر شب تا قدر بیمار شراب میخورد تحقیق کنند معلوم شد که از شامت شراب بود که کافر از دنیا رفت و از این جهت است که در شب قدر همه عاصیان امرزیده میشوند مکر شراب خوار هرکاه توبه نکند و اکر همین ساعت توبه کند از کناهها نادم و پشیمان شود و عزم کند که دیکر در زمان مستقبل نکند امید است که خدا انها بیامرزد و عجب است کسیکه شیعه اهلبیت باشد حلوای شیرین را بکذارد و شراب تلخ را قبول کند و فرموده اند که شیعتنا مرتون واعدائنا مرون هم چنانکه از شیرهها فرموده اند که ایمانات وتره بنزک از تلخ امیرات و فرموده اند که انا و شیعتنا خلقنا من الحلاوة فنحن نحب الحلو ابدا یعنی که ما و شیعیان ما از شیرینی خلق شده ایم پس ما دوست میداریم حلوا را و در خبر است که المؤمنون حلویون والمنافقون مریون اکرچه معنی عارفانه این است که مومنان شیرین و خوش طور و خوش صحبت و ملایم و نازنین و همه مزاج شان کار ندیده و منافقان تند تلخ و بدمزه و غلیظ القلب و درشت و نا هنجار و صاحب حرکات قبیحه اند ولکن هر دو را اند دالحلی این عجب حالتی است که کسی پول بدهد و شراب بخورد و از زهرها کند **شعر** اول زشراب خانه ویرانه شدن دویم زخدا و خلق بیکانه شدن سیم تو اکر باصل و فرعش نکری زود ازان کرخوردن و دیوانه شدن دویم از ان چهار نفر که در شب قدر از زمین نمیشوند عاق پدر و مادر است حق سبحانه وتعالی در سوره مبارکه بنی اسرائیل میفرماید که وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا یعنی فرمان همایون شد از پروردکار و فرمان پادشاه پادشاهان است اینکه عبادت نکنی مکر او و اینکه احسان کنید بپدر و مادر و خود از معصوم پرسیدند که این احسان چیست فرمودند که نیکو کردن صحبت خود با ایشان و اینکه مشقت نیندازی پدر و مادر را اینکه سوال کنند از تو چیزی را یعنی پیش از سوال با ایشان بده و هرچند ایشان مستغنی باشند و اکر برسند طائفه دویم

٢٢١

نیکی ان پدر و مادر یا هر دو پیر یا بیسوا البشر البشر با ایشان ان اگر چه دل تنگ کنند ترا فلا
تقل لهما اف شاهد بر این مدعا است از حضرت امام رضا و وارد شده است که از جعفر ابن امام
حسین روایت کرده که لو علم الله لفظة اوجز فی ترک عقوق الوالدین من اف لاتی به که
خدا بدانا است لفظی مختصرتر در ترک عقوق والدین از اف هر اینه میاورد و در روایتی دیگر
از آن حضرت وارد شده است که ادنی العقوق اف و در روایت دیگر است که لو علم الله شیئا
ادنی من اف لنهی عنه وهو ادنی العقوق اگر خدای دانست چیزی کمتر از اف که عربی آخ است
هر اینه نهی میفرمود از آن و اف ادنای عقوق است و بعضی از مفسرین گفته اند که هر گاه در یابند
پدر و مادر پیری را بحیثیتی که ضبط خود نتوانند بکنند از بول و غایط چنانکه طفل نمیتواند خود را
ضبط کند از آنها تو باید که متوجه ایشان شوی چنانکه متوجه شدند ترا در ایام طفولیت و حضرت
رسول فرمود که رایت علی باب الجنة مکتوبا انت محرمة علی کل بخیل و مرائی و عاق و نمام
دیدم بر در بهشت نوشته که تو حرامی بر هر بخیلی و ریاکاری و هر عاق پدر و مادری و سخن چینی و
وارد شده است که بهشت در زیر پای مادران است و در حدیث دیگر فرموده که بوی بهشت
شنیده می شود از پانصد ساله راه و نمیشنوند از عاق پدر و مادر و حق تعالی سفارش پدر
و مادر را در چندین جای کلام مجید خود فرموده آنها است از آنجمله در سوره بقره و در سوره نساء
و در سوره انعام و در سوره بنی اسرائیل و در سوره لقمان و در سوره احقاف و ما اکتفا میکنیم
بترجمه همین آیه که مذکور شد که و لا تنهرهما یعنی زجر مکن ایشان را و صدای خود را بلند مکن
بر صدای ایشان و لا تملاء عینیک من النظر الیهما الا برحمة و رقة یعنی پر مکن چشمهای خود را
نگریستن و مهربانی و لا تقدم قدامهما و پیش روی ایشان راه مرو و اخفض لهما جناح الذل
من الرحمة پست کن از برای ایشان بال ذلت و خوار بر او ایشان را با اسم نام میرید و خدمت ایشان
بایست و پیش از آنکه ایشان بر نشیند منشین و چون برخیزند تو از جهت ایشان برخیز و کاری
مکن که مردم بپدرت و مادرت دشنام دهند و سفر مکن مگر باذن ایشان چنانکه در حدیث وارد است که
مردی آمد نزد رسول خدا و گفت یا رسول الله من بسیار رغبت بجهاد دارم حضرت
فرمودند که جهاد کن در راه خدا پس بدرستیکه تو اگر کشته شوی زنده خواهی بود نزد خدا و روزی

داده میشوی و اگر بمیری پس بتحقیق که واقع شده است اجر تو بر خدا و اگر برگشتی از گناهان مثل روزی
که زائیده شده پس گفت یا رسول الله مرا پدر و مادر پیری است که انس دارند هر دو بمن و ناخوش
دارند بیرون رفتن مرا پس حضرت فرمود اقم مع والدیک فوالذی نفسی بیده لانسهما بک یوما
و لیلة خیر من جهاد سنة باش با پدر و مادر خود پس قسم بخدائیکه جان محمد بدست اوست
که هر اینه انس گرفتن ایشان بتو یک روز و یکشب بهتر است از جهاد یکسال و در بعضی باش در طلب
خوشنودی ایشان علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار در باب معجزات حضرت رسول نوشته که
پدری با پسرش بخدمت حضرت رسول آمدند و از پدر میگریست و میگفت یا رسول الله این
فرزند من است و من او را در طفولیت تربیت کردم و عزیز داشتم و مالهای خود را صرف او کردم الحال
که قوی شده و مال بهم رسانیده و قوت و مال من برطرف شده است بقدر قوت ضروری بمن
نمیدهد حضرت با آن پسر گفت که چه میگوئی گفت یا رسول الله من زیاد از قوت خود و عیال
خود ندارم که باو بدهم حضرت با پدر گفت چه میگوئی گفت یا رسول الله انبارها از گندم و جو و
خرما و مویز دارد و بدرها و کیسها از طلا و نقره دارد و مال بسیار دارد و پسر گفت یا رسول الله
اینها که میگوید من ندارم حضرت فرمود که ... و دیگر
پس حضرت اسامه را گفت که [illegible] کرد انبار صرف نفقه خود کند چون اسامه
بیکرید [illegible] بخدمت حضرت رسول آورد و شکایت کرد و باز پسر گفت که
من هیچ ندارم حضرت فرمود که دروغ میگوئی و مال بسیار داری اما امروز که شب شود از بدبختی
پریشان تو خواهی شد و هیچ نخواهی داشت چون آن جوان برگشت همسایگان انبارهای او آمدند
و گفتند بیا انبارهای خود را از همسایگی ما ببر که ما از گند انبارها هلاک میشویم چون بر سر انبارها
خود رفت دید که جو و گندم و خرما و مویز همه فاسد و متغیر شده و همسایگان او را جبر کردند تا
اجیر بسیاری گرفت و اجرت بسیار قرار داد که اینها را ببرند و دور از شهر مدینه بریزند چون حمالان
انبارها را نقل کردند بر سر کیسهای زر آمد که اجرت اینها را بیرون آورد دید که زرها و نقره و طلا همه
سنگ شده اند و حمالان تشدد نمودند هر جامه و فرش و متاع که داشت با خانه خود فروخت و
با اجرت حمالان داد و قوت یکشب در دستش نماند و از این غم رنجور و علیل شد پس حضرت

پس حضرت رسول فرمود که ای گروهی که عاق پدران و مادران شده اید عبرت گیرید و ببینید که چنانکه
در دنیا مال او متغیر شد همچنین بدل انچه در بهشت برای او از درجات مقرر بوده درکات جهنم
برای او مقرر کردند پس حضرت فرمود که حق تعالی بپدر و مادر امر کرد که بعد از دیدن این معجزات
گوساله پرستیدند پس نهادن سبب ایشان نباشید با که عبادت کنید مخلوق را در طاعت
خدا و توکل کنید بمخلوق بغیر خدا و حضرت سید الساجدین فرمود که حق مادر تو این است
که بدانی که تو از او خلق شده و در جائیکه بدانسته است که کسی بپرید اورد و داده است ترا از میوه
دل خود چیزی که نمیدهد احدی احدی را و نگاه داشته است ترا بهمه جوارح و اعضای خود و باک
نداشته از اینکه خود گرسنه باشد و تو سیر باشی و خود تشنه باشد و تو سیراب باشی و خود
برهنه و تو پوشیده باشی و خود در گرما باشد و تو در سایه باشی و خواب را از خود بجهت تو دور
کند و ترا از گرما و سرما نگاه دارد تا اینکه تو از برای او باشی پس بدرستیکه تو طاقت نداری
که شکر او و ابجای او وری مگر بعون خدا و توفیق او و اما حق پدر تو این است که بدانی که او اصل
تو است و بدرستیکه اگر او نبود تو نبودی پس هر زمانی که ببینی در نفس خود چیزی که خوش آید ترا
پس بدرستیکه پدر اصل آن نعمت است بر تو پس حمد کن خدا را و شکر کن پدر را باندازه آن و لا
قوة الا بالله و توفیق نیست مگر بخدا ای برادر بدانکه تلخ است و لیکن غم مخور که بر شیرین دارد و در
دعای صحیفه کامله است که آنحضرت در حق والدین دعا کرده است فقره از اینست که اللهم اجعلنی اهابهما
هیبة السلطان العسوف و ابرهما بر الام الرؤف یعنی خداوندا چنان کن که از پدر و مادر
چنان بترسم که ترسیدن از پادشاه جبار و با ایشان مهربان باشم مانند مهربانی مادر مهربان نسبت
بفرزند خود و حضرت صادق شمرده از گناهان کبیره عاق پدر و مادر را و فرموده ند بجهت
آنکه خدا تعالی گردانیده است عاق را جبار و شقی در قصه عیسی در آنجا که میفرماید و برا بوالدتی
و لم یجعلنی جبارا شقیا و نیز خدا فرموده که و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا یعنی دعا
کن از برای پدر و مادر خود بمغفرت و رحمت چه در حیوة باشند و چه در ممات تا جزا و مکافات
باشد از تربیت ایشان ترا در صغر سن و در کتاب روضة الواعظین از حضرت خاتم النبیین
منقول است که رضی الله مع رضی الوالدین و سخط الله مع سخط الوالدین یعنی خوشنودی

خدا با خوشنودی پدر و مادر است و غضب خدا با غضب پدر و مادر است و خدا فرموده که و وصینا الانسان
بوالدیه یعنی امرناه بطاعة الوالدین و شکرهما و الاحسان الیهما امر کردیم انسان را با طاعت والدین
و احسان نسبت بایشان و در حدیث است که یقال للعاق اعمل ما شئت فانی لا اغفر لک و یقال
للبار اعمل ما شئت فانی ساغفر لک گفته میشود بعاق که عمل کن هر چه میخواهی که من ترا نخواهم آمرزید
و گفته میشود بغیر عاق که عمل کن آنچه میخواهی که من ترا خواهم آمرزید و در همان کتاب از همان جناب
که من بر والدیه زاد الله فی عمره یعنی هر کس بپدر و مادر خوبی کند خدا عمر او را زیاد کند حکایت
گفته در خواب دیدم که مردی را ملک الموت آمد قبض روح کند ناگاه بر والدین آمد و مانع ملک
الموت شد و از اخبار میرسد که پدر و مادر عاق فرزندی شوند هر گاه صالح و متقی باشد چنانکه
خدا واجب کرد حق والدین بر فرزند و همچنین واجب کرد حق فرزند بر والدین و در سوره نساء
فرماید که یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین یعنی امر کرد یا فرض کرد خدا بر شما که
خصوص میراث که نصیب ذکور از اولاد دو برابر اناث است و در جای دیگر از همان سوره میفرماید
و المستضعفین من الولدان و ان تقوموا للیتامی بالقسط یعنی فتوی میدهد شما را خدا در اطفال
صغار آنکه بدهید حقوق ایشان را بایشان و بودند که ارث نمیدادند بپسران صغار و بدختران
کوچک تا آنکه این نازل شد و فتوی میدهد خدا شما را که بایستید برای دختران یتیم بعدل در نفس ایشان
و در میراثهای ایشان و اموال ایشان و بدهید حق ایشان را بایشان خواه کبیر باشند و خواه صغیر
باشند و در حدیث است که حضرت رسول فرمود رحم الله امرأ اعان والده علی بره و رحم الله
امرأ اعان ولده علی بره رحم الله امرأ اعان جاره علی بره یعنی خدا رحمت کند مردی را که کمک
کند پدر خود را بر نیکی کردن و مردی را که کمک کند فرزند خود را بر نیکی کردن و یاری کند همسایه
خود را بنیکی کردن و در حدیث دیگر است که بروا آباءکم یبرکم ابناؤکم و عفوا عن نساء
الناس تعف نساءکم نیکی کنید با پدر خود تا فرزندان با شما نیکی کنند و عفت بورزید از زنان
مردم تا مردم هم از زنان شما عفت ورزند و این بود مجملی از حقوق و عقوق پدر و مادر ظاهری اما
پدر و مادر باطنی و معنوی که عبارت از پیغمبر و امیر المؤمنین حیدر باشد حقوق و عقوق ایشان
عظیم تر است بمراتب بجهت آنکه عاق ایشان شدن بضایع نمودن حقوق ایشان از منع کردن خمس از اولاد

طایفه بستم

ایشان و ذلیل نمودن دوست ایشان و انکار کردن محبت ایشان و ترک نمودن اوامر ایشان و
متابعت نمودن اعداء ایشان تفصیل این باب در اینجای دیگر با بیجواله و همین اشاره بجای معروف
کافی بود پس از آن چهار کره و رتبه مذموم ازین بیشود مخوف قاطع رحم است که حق تعالی میفرماید که
وَالَّذِينَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ
سُوءُ الدَّارِ یعنی انکروهیکه قطع میکنند چیزی را که خدا امر فرموده که وصل کنند و فساد میکنند در
زمین از برای آنگروه است لعنت و بدی عاقبت و مراد خویشان است و در سوره بقره وَيَقْطَعُونَ مَا
أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و از جناب علی مروی است که مَنْ
لَمْ يُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِذَوِي قَرَابَتِهِ مِمَّنْ لَا يَرِثُ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِيَةٍ کسی که وصیت نکرد در نزد فوت
برای خویشان که ارث نمیبرند بتحقیق که ختم کرده است عمل خود را بمعصیت و خدا فرموده است در سوره
بقره که كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ
حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ و در مجلس جلیس کذشت که حضرت سجاد فرمودند که با قاطع رحم هم نشینی
مکن زیرا که من یافته‌ام در کتاب خدا در سه موضع او را ملعون پس بنا بر این هر کسی قاطع است رحم را
چون باین آیها برسد تلاوت نماید زیرا که در حدیث وارد است که رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ
يَلْعَنُهُ همین آیات او را لعن میکنند و معصوم فرموده که إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِثَلَاثَةٍ مَقْرُونٍ بِهَا ثَلَاثَةٌ
أُخْرَى بدرستیکه خدا امر کرده است بسه چیز با سه چیز مقرون که اینست سه چیز دیگر را
زکوة را مقرون بنماز کرده پس هر که نماز کند و زکوة ندهد کویا نماز نکرده و شکر والدین را مقرون
شکر خود نموده پس هر که شکر والدین نکند شکر خدا نکرده و صله رحم را با تقوی مقرون ساخته
پس کسی که صله رحم نکند از خدا نترسیده و در حدیث که رحم میفرماید و میکوید بکه مَنْ
وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللَّهُ وَمَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللَّهُ هر کس مرا وصل کند خدا او را برحمت خود وصل کند
و هر که مرا قطع کند خدا او را از رحمت خود قطع کند و فرموده اند که صِلُوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ
صله رحم کنید اکرچه بسلام کردن باشد و انفاق کن مال را برحم خود که خداوند بتو عوض خواهد
چنانکه خود فرموده که وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ کویا در سوره بقره
باشد از حضرت باقر مروی است که الْبِرُّ وَالصَّدَقَةُ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدَانِ فِي الْعُمُرِ وَيَدْفَعَانِ

عن صاحبهما

۲۲۴

عَنْ صَاحِبِهِمَا سَبْعِينَ مِيتَةَ سُوءٍ یعنی نیکی و صدقه بر طرف میکنند فقر را و زیاد میکنند عمر را و هفتاد
نوع از مردن بد را از صاحب دفع میکنند و در حدیث معصوم فرموده مَنْ ضَمِنَ لِي وَاحِدَةً ضَمِنْتُ
لَهُ أَرْبَعَةً یکی که یکخصلت ضامن شود من چهار چیز برای وی ضامن شوم هر که صله رحم کند پس دوست
دارند اهل او او را و وسعت داده شود در روزی او و زیاد شود عمر او و داخل کند او را در بهشت و
حضرت موسی علیه السلام عرض کرد که پروردکارا چیست جزای کسیکه وصل کند رحم خود را فرمود تاخیر میکنم
اجل او را و سکرات مرگ را بر او آسان میکنم و ندا میکنند او را خازنان بهشت که فَادْخُلْ مِنْ
أَيِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شِئْتَ پس داخل شو از هر دری از درهای بهشت که بخواهی و حضرت صادق
فرموده که معروف چیزی است غیر از زکوة پس تقرب جوئید بسوی خدا بمعروف و صله ارحام اما بهترین
صله صله با امام است سؤال کردند از حضرت صادق از قول خدا که مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا فرمود نازل شد در صله امام و فرمود دِرْهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الْإِمَامُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ دِرْهَمٍ
فِي غَيْرِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ یعنی که یکدرهم صله کند با امام بهتر است از هزار هزار درهم در غیر صله امام
در راه خدا و فرمود که مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى صِلَتِنَا فَلْيَصِلْ صَالِحِي شِيعَتِنَا يُكْتَبْ لَهُ ثَوَابُ
صِلَتِنَا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى زِيَارَتِنَا فَلْيَزُرْ صَالِحِي مَوَالِينَا يُكْتَبْ لَهُ ثَوَابُ زِيَارَتِنَا یعنی کسی که قادر
بر صله ما نباشد باید صله کند با صالحان شیعیان ما تا نوشته شود برای او ثواب صله ما و کسی که قادر
نباشد که بزیارت ما بیاید باید زیارت کند صلحاء شیعیان ما تا ثواب زیارت ما برای او نوشته
شود و در کتاب من لا یحضره الفقیه صدوق ره در باب فضل الصدقة از حضرت صادق ع
روایت کرده الصَّدَقَةُ بِعَشَرَةٍ وَالْقَرْضُ بِثَمَانِيَةَ عَشَرَ وَصِلَةُ الْإِخْوَانِ بِعِشْرِينَ وَصِلَةُ الرَّحِمِ
بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ یعنی ثواب ده تا است و قرض هیجده و صله برادران دینی بیست و صله ارحام
بیست و چهار حسنات فرموده اند أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ عَلَى ذِي الرَّحِمِ الْكَاشِحِ بهترین صدقات
صدقه‌ای است که دلش با تو عداوت باشد و فرموده که لَا صَدَقَةَ وَذُو رَحِمٍ مُحْتَاجٌ یعنی صدقه نیست
و حال آنکه خویش او محتاج باشد و از کلام امیر المؤمنین است ارْحَمْ تُرْحَمْ وَصِلْ رَحِمَكَ يَزِدِ اللَّهُ
فِي عُمُرِكَ یعنی رحم کن تا رحم کرده شوی و وصل کن رحم خود را تا خدا عمر ترا زیاد کند و از حضرت رسول
منقول است که از جبرئیل پرسیدم از ثواب صدقه جبرئیل کفت یا محمد ص بریخ و جدا ساختن یکی تا بین تا

وهفتصد

وهفتصد و هفتاد هزار و صد هزار کفتم ای جبرئیل کیست از یکی تا بین کفت آنست که بوی صد فردا
برد که پا و چشم او صحیح است و یکی هفتاد این است که بد بعطا عزی و یکی هفتاد این است که بد
پدر و مادر و هفتاد هزار بخویش و صد هزار بخویشی که دشمن باشد و خویش و اقوام را از خود راضی
داشته باشی بلکه اکر خود را از اهل ایمان میدانی بعد از بنده تابع اخبار نبوت و رحمت ساعت
بخبر ایشان و آرام مکیر بعد هر یک از اقوام خود را بعذر خواهی نمودار خوشنود کنی و اکر چه اکثر کم بودن
برای مال نیاشد لکن این تکلیف جزء است عیب عزیزی الا رحام پس بغیر خود بخوان و با ایشان
محبت کن و به بهای ایشان اغراض نما و هر از دخر تا معرکه کرده ابن هم یکی از ایشان محبوب
دار لقمان حکیم پسر خود را نصیحت فرمود که دو چیز را در خاطر نکاه دار و دو چیز را فراموش
کن اما آن دو چیز اول خدا و مرک است و اما آن دو چیز ثانی احسان کردن تو است در حق مردم
و بدی کردن مردم است در حق تو و بالجمله بخویشان خود محبت کن اکر چه تقصیر از جانب تو باشد
دادو بر تو ظلم کرده است و تو مظلومی لکن تو بخواهی امر زمین شوی و عار رن را اهل حال باشی
بایدچنین کنی دا کرا او را بخانه خود طلبیدی و بنا سد هدیه بجبر او فرستی که هدیه موجب محبت
بیشتر و در کتاب درر و غرر است که وکا استدعت الشرق بمثل الهدیة پس اکر هدیه ترا
رد کرد بخانه او برو و اکر نامرد باشد که در را بر روی تو بربندد دو دیکر بر تو چیزی نیست و کما
من آنکه هم این تکالیف ایشان است بر تو برخرج کردن و دلان باب هدایا منقولات است
از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع که آن حضرت فرمود که هدیه بیکدیکر بفرستید که کینها
از سینها بیرون میبرد و فرمود دایم کو مانید هدیه را بسیار دادن ظرفهای آن و ایضا فرمود
که هدیه بر سه قسم است هدیه که در برابر تو نفعی توقع داشته باشی و هدیه که بعنوان رشوه
از برای ظالم فرستی و هدیه که از برای خدا فرستی و غرض دنیوی نداشته باشی و فرموده نیکو چیز است
هدیه فرستادن پیش از آنکه حاجت را بکوید و وارد شده در تهذیب از حضرت امیر المؤمنین
که آن حضرت فرمود که لَأَنْ أُهْدِيَ لِأَخِي الْمُسْلِمِ هَدِيَّةً تَنْفَعُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِمِثْلِهَا
یعنی هدیه فرستم از برای برادر مسلمان خود که منتفع شود از آن دوست تر است نزد من از آنکه
تصدق کنم مانند آن و او دیکر از صله رحم آنست که در وقت احتضار اکر دولت و وسعت در

مقدور

۲۲۵

مقدوری از آن از برای ایشان چه مرد و چه زن و چه سفید و چه سیاه و چه کوچک و چه بزرک و چه غنی
و چه فقیر و صبی که بعینا که حق تعالی در قرآن اشاره فرموده است كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ
الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ و وارد شده که مَنْ لَمْ يُوصِ عِنْدَ
مَوْتِهِ لِذَوِي قَرَابَتِهِ مِمَّنْ لَا يَرِثُ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِيَةٍ کسیکه وصیت نماید نزد وفات خود از
برای خویشان خود از آن کسانیکه میراث نمیبرند پس بتحقیق که ختم شده است عمل او بمعصیت و دیکر
از جمله صله رحم دو والدین بلکه فرزند کامل آنها آنست که چیز خواه دین و آخرت ایشان باشی و مخصوص
پیش احسان که حوزه آن متعلق ایشان کنی که بجویند یا کم بیابی که بدن ایشان را بپوشان بلکه صله
رحم حقیقی آنست که کاری کنی که ایشان را از آتش جهنم نجات دهی بلکه بزنید کو دکان و ضعیفان
ایشان را ادب و تعلیم تا انسان شوند و هم چنانکه بدن ایشان بر تو حق دارد و طعام و لباس
بدن آب و نان و کرباس است و طعام روح علم و موعظه و نصیحت و مسائل و معرفت و لباس روح
تقوی است قال الله تبارک و تعالی وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ پس مدام خیر ایشان را دعا کن و در
میان دو نا او را موعظه کن و مسائل شرعیه او را تعلیم ده و خیر خواه ایشان باش و از فقرا جوع ایشان
خود تنک مدار که مبادا در قیامت قضیه منعکس شود که او در بهشت و تو در جهنم
رود باز بجهنم و او را از تو نیز تنک آید و از برای مرده و زنده ایشان دعا کن و سعادت ایشان را
از خدای عز و جل سؤال کن و مرده بینا و طعن ایشان را تو در خود شفاعت کن و اکر قرض دارند قرض
ایشان را ادا کن و اکر عیبی دارند بپوشان و اکر غلام و کنیز باشد ایشان را بخر و آزاد کن و آن برای
مرده‌های ایشان نماز و روزه و بعضی از عبادات را استیجار کن و کاهی بدو رکعت نماز که خود کنی برای ایشان
شاد کن و لقمان حکیم کفت ای فرزند اکر بدا شته باشی آن قدر و مال که صله بخویشان خود کنی و تفصیل

طایفه چهارم

برادر مؤمن خود نمائی پس در حوش خوف و حوش و وف با ایشان تغییر بکن و دیکر از آن چهار نفر
آنکسی است که با مؤمنان عداوت کند و این نیز از امور عجیبه است که دو نفس مسلمان و مؤمن هم
دین و هم مذهب که دین ایشان یکی است و امام ایشان یکی است و قبله ایشان یکی است و کتاب
ایشان یکی است بجان خود فدای یکدیکر نکنند و سر بسر بلکه با یکدیکر مانند کار دو خیار باشند
و با یکدیکر که بخوان و از اشقیا یعنی کفار و نواصب در دین خود با این قسم باشد که شنیدن که جان خود را

فدای یکدیگر کنند و خیرخواه هم باشند و چون یکی از اهل دین خود را مریض بیند بعیادتش رفته و سوری
در روی خود بهم رسانند و جان و مال خود را دریغ ندارند ایشان در دین باطل جهد اند و
تو در دین حق خود چون و در کافی از حفص البختری روایت کرده است که گفت روزی در خدمت
ابی عبدالله علیه السلام بودم مردی از شیعیان داخل شد آن حضرت بمن فرمود که دوست میداری او را
گفتم آری فرمودند و لم لا تحبه و هو اخوک و شریکک فی دینک و عونک علی عدوک و رزقه
علی غیرک یعنی چرا دوست نداری او را و حال آنکه برادر تو است و شریک تو است در دین تو
مددکار تو است بر دشمن تو و روزی او بر تو نیست بر دیگری است و هم از آن حضرت ما نقول است
که المسلم اخ المسلم هو عینه و مرآته و دلیله لا یخونه و لا یخدعه و لا یظلمه و لا یکذبه و
لا یغتابه یعنی مسلمان برادر مسلمان است و بمنزله چشم او است و آینه او است و راهنمای او است
نباید که با او خیانت نکند و مکر و حیله نبازد و ستم و ظلم ننماید با او و با او دروغ نگوید
و غیبت او نکند پس بحکم روایت مذکوره اهل ایمان را با هم دشمنی و حیله و دغل نمودن در اکثر
سلسله های مطلب دنیوی چه بستهجون هم تنفر بودن خشم حضرت باری و خلاف شیوه
تقوی و دین داری است و اگر فرضا باقتضای بشریت میان دو برادر مؤمن گفتگوی و درشت
و سخن ناصواب و فی الجمله شکرابی واقع شود سالها کینه آن نباید داشت و ابغض حیثیه را
دل و جزئت نباید پنداشت بلکه همان لحظه آن را فراموش و تلخی آن از او غیبت نوش باید نموده
از تلاش صلح و کردن در آشتی بمقتضای اللهم افتح لی فیها ابواب فضلک ابواب مودت
در جهان بر روی خود بیاید گشود و در کتاب کافی منقول است که پیغمبر فرمود ایما مسلمین
تهاجرا فمکثا ثلثا لا یصطلحا الا کانا خارجین من الاسلام و لم یکن بینهما و لایه بعنهم
دو مسلمان که از هم خشم کرده و سه روز هم چنان در آن خشم بوده با یکدیگر آشتی نکنند از
مسلمانی بیرون روند و در میان ایشان دوستی نیست پس هر کدام از ایشان بآن دیگری
سخن گوید یعنی در آشتی سبقت نماید در روز قیامت در دخول بهشت بر او سبقت دارد و
که لا یزال ابلیس فرحا ما اهجر المسلمان یعنی تا آنکه دو مسلمان با هم از خشم باشند شیطان خشنود
و خوشحال است و هر گاه آشتی کنند زانوهای آن ملعون بهم بخورد و بند های آن از هم جدا

بحد

226

بشنود و فریاد برمیآورد که ای وای بر من هلاک شدم و از حضرت صادق ع منقول است که
دو برادر از هم جدا نشوند مگر آنکه یکی از ایشان مستحق لعنت باشد و ربما استحق کلاهما و بسا باشد
که هر دو مستحق لعنت شوند یکی از حضار گفت جعلت فداک هذا الظالم فما بال المظلوم فدای
تو بگردم یکی از ایشان مستحق لعنت است پس تقصیر مظلوم چه باشد حضرت فرمود که مظلوم
مستحق لعنت از این جهت است که نمیخواهد برادر مؤمن خود را بصله خود و با او در صلح نمیزند
و از گفتگو خاموش نمیشود و شنیدم از پدر بزرگوار خود که چون دو کس با هم نزاع کنند و یکی
از ایشان با دیگری زیادتی نماید پس باید آنکه مظلوم است بسوی دیگری رجوع کند و بگوید
ای برادر من بیا که من گرانم و عداوت و هجران از میان ایشان برطرف شود چه بدرستیکه خدای
تعالی عادل و انتقام مظلوم را از ظالم میکشد و استاد ظلم بخود بجهت صلح که دورست عیب
ندارد و فیا العزره عن الغضب بذل الاعتذار و لا یبقی لذة المعصیه بعقاب النار و علاوه
این بعد از آشتی و زیارت برادر مؤمن خود رو تا باستجابت دعاء و اسکنی فیها بحبوحات جنات
در بهشتهای الهی ساکن گردد و در کافی از حضرت رسول ص مروی است که من زار اخاه فی بیته
قال الله عز و جل له انت ضیفی و زائری علی قراک و قد اوجبت لک الجنه بحبک ایاه یعنی
کسیکه زیارت کند برادر مؤمن خود را در خانه او حق تعالی باو میفرماید که تو مهمان و زیارت
کننده منی بر من است مهمان داری تو بتحقیق که واجب کردانیدم برای تو بهشت را بسبب دوست
داشتن تو برادر مؤمن خود را و هر گاه بزیارت او رفت از برای خدا نه از برای تعارف با صاحب
خانه چنانکه بعضی عارفانه احادیث بآن اشاره دارد که خیرا الزیاره فقدان المزور ای فقدان
صاحب البیت فی بیته بل کونه لله فقط و چون برادر مؤمن خود را دید با او مصافحه کند
و در حدیث است که تصافحوا فانها تذهب بالسخیمه مصافحه کنید که مصافحه کینها از دل
میبرد و مصافحه المؤمن خیر است از مصافحه کردن با ملائکه و مؤمن هر گاه با هم ملاقات
کنند و مصافحه نمایند خدای تعالی دست خود را میان دستهای ایشان داخل نماید و با هر یک
از ایشان که دیگری را دوست تر دارد مصافحه کند و در روایت دیگر چون دو مؤمن با یکدیگر
ملاقات کرده با یکدیگر مصافحه کنند خدای عز و جل بر ایشان فرود فرستد و نود و نه جزو رحمت

ازان یکی است که بآن دیگری محبت بیشتر دارد پس چون با هم رفیق شوند رحمت هر دو را فرو گیرد و در
کتاب مذکور از حضرت ابو عبدالله منقول است فرمودند من تمام التحیه للمقیم المصافحه و تمام
التسلیم علی المسافر المعانقه تمامی تحیت از برای غیر مسافر مصافحه است و از تمامی سلام کردن
بر مسافر معانقه است یعنی دست در گردن یکدیگر کردن و یکدیگر را در سینه گرفتن پس بها و علی
مال خود را صرف کن در دوستان عطا کردن موجب عزت دنیا و آخرت است و بخل و امساک موجب حسرت
و ندامت است با نحوی که آمده هدیه مال خود را صرف دوستان خود نموده اند حتی آنکه قوت یک روز
از برای خود نگاه داشته اند و خداوند فرموده است و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله
هر چه از پیش بفرستید فردا بنگیرید شما شود بر دان بوده اند که هر چه بایشان رسید با است
نفقه کرده اند و نام نیک ایشان در دنیا باقی مانده اگر از برای خدا میدهی از برای نام و ننگ بده
و اگر خواهی کرم و احسان ائمه خود را بدانی از آنجمله سخاوت امام حسین ع را از برای تو عرض کنیم
کرم و احسان آن حضرت بنحوی بود که یکی از اطفال آن حضرت سوره مبارکه حمد و سبح حضرت
معلم را طلبید و هزار حله با و عطا فرمود و دهان او را پر از جواهر نمود بعد از آنکه همیان طعام
بدوش کشیدم و بد دعا و سوء زبان بوده چنانکه پشت مبارکش مانند زانوی شتر پینه کرده و
ملخص خود را بهیچی که فاضل تونی در کتاب عوالم العلوم که کمتر از بحار الانوار علامه مجلسی است
روایت کرده ختم میکنیم و ترجمه اعتقادی این است که اعرابی بمدینه آمد و پرسید که کریمترین
مردم در مدینه کیست گفتند حسین بن علی است پس بمسجد آمد دید که آنحضرت نماز میکند شعری
چند در مدح آنحضرت خواند پس حضرت از نماز فارغ شد فرمودند ای قنبر آیا چیزی از مال حجاز
قنبر گفت بلی چهار هزار اشرفی مانده است فرمود که بیاور که او احق است باینها از ما پس آن دریا
جود و کرم و آن سرو جوان مردان و مالک بحار و دریای مبارک دامن و دهها دهزار دینار
موان پیچیده و در پشت در ایستاد و از شرم روی اعرابی از شکاف در پیرون نکرده و آن زرها
باعرابی داد و شعری چند در عذر خواهی اعرابی انشا فرمود چون اعرابی زر را دید گریست حضرت
فرمود ای اعرابی لعلک استقللت ما اعطیناک گویا عطای ما را کم شمردی اعرابی گفت نه و لکن
میگریم که کف بالکل التراب جود کث این دست با این جود و سخا در زیر خاک خواهد رفت

مربهان

227

و در میان خاک پنهان خواهد شد آه و اویلاه اعرابی بیچاره خبر نداشت که آن دست حیکون زیر خاک
میرود و اگر نه بیشتر گریه میکرد بر آن دست مبارک مطهر روحی فداه که بوسه گاه حضرت جبرئیل بود
اه از آن روز صحرای کربلا که تیر حرمله حرامزاده ولد الزنا مجروح ساخت بآن تیر یکی بیران حضرت آمد
در وقتیکه آن حضرت علی اصغر را کرفته که وداع کند چون آن طفل معصوم را بدست آن امام مظلوم
تا کاه حرمله تیری از کمان رها کرد و بر حلق آن امامزاده زد و او را شهید کرد و از آن مدرکذشت و
ببازوی آنحضرت رسید و بازوی او را مجروح کرد و یکمرتبه دیگر وقتیکه آنحضرت از زین ذو الجناح
بر زمین افتاد و آن اشقیاء لعنهم الله آن شهید مظلوم را سنگ باران کردند آه ملعونی که او را
زرعه بن شریک میگفتند از راه رسید و شمشیری بر دست چپ آن حضرت زد و ضربتی دیگر بر دوش
مبارک او زد و یکمرتبه انگشت کوچک آن حضرت را در وقتیکه نعش شهیدان را غارت بکردند
ملعونی خواست که انگشتر را از دست مبارک او بیرون آورد انگشت شکسته بود او و اویلاه آن
ملعون حرامزاده رو سیاه خنجر کشید و انگشت را با انگشت مبارک او برید و انگشتر را بیرون
آورد و بآنها نیز اکتفا نکردند تا آنکه جمال لعین دست مبارک آن بزرگوار را
حضرت ذو الجلال از بدن جدا کرد چنانکه خود آن ملعون گفت که شمشیر شکسته پیدا کردم و بند دست
آن حضرت کنده ام و گاهی بعوض چسوم و گاهی میکشیدم و زنان شدت بلند میکردیم و ذات
بزرگم تا آن دست صنوبر را که بوسه گاه ملائکه مقربین بود از بدن جدا کردم الا لعنه الله علی القوم
الظالمین مجلس بیست و دوم در بیان معاصی جوارح و اعضای هفتگانه و عبادات آنها و اداله
ایمان فی الجمله و در اینکه از اعضا چشم و گوش و زبان و دست و پا و فرج و شکم است بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی ابتلا بالمحن و المصائب عباده الاکرمین النجباء و امتحن بالفتن و النوائب اولیاء
المکرمین الانقیاء عظم مآتم النبیین و خاتم المرسلین باعظم الاحزان و کرم کبراء
المتقین الاذکیاء باکبر الاشجان و لعنه الله علی الظالمین الذین سفکوا الحسین و اهله من العترات
و الذین ذبحوا الحسین و ولده کذبح الشاه و آه آه من دماء سالت علی الارض و آه
آه آه کم من شیبات تخضب بالدم علی عرصه کربلا و کم من اطفال فی هذا
الیوم مذبوحه و کم من نسوان فی هذا الیوم مسبیه و کم من قلوب منهم ملوعه و کم من صدور

بهم توفقه مخلصة لا حول ولا قوة الا بالله العجب من هولاء الطلبة یطوفون بیت الخالق ویتلون
کتبه جمع الخلائق ویعرفون کلام الله ویغفلون کلام الله الناطق وصلی الله علی محمد اشرف
الخلائق واهل بیته وعترته الامناء ولعنة الله علی اعدائهم من ابناء الکفرة الاشقیاء ومن
ظلمهم من اولاد الفجرة الاشقیاء اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم
خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الیوم نختم علی افواههم
وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی در روز قیامت مهر بر دهانهای
ایشان مینهیم و تکلم میکنند با ما دستهای ایشان و شهادت میدهند پاهای ایشان بانچه کسب کرده اند
حضرت امیر المومنین ع فرموده اند در وصیت به پسر خود محمد حنفیه که یا بنی لا تقل ما لا تعلم بل
لا تقل کل ما تعلم یعنی مگو آنچه نمیدانی بلکه مگو آنچه میدانی از برای خود نفسه با عیوب مردم فان الله
قد فرض علی جوارحک کلها فرائض یحتج بها علیک یوم القیمة ویسئلک عنها بدرستیکه خدا
واجب کرده است بجوارح تو فریضه چند که حجت میگیرد بران فرائض بر تو در روز قیامت و سوال میکند
ترا از ان فرایض و خدا فرموده است که ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفواد کل
اولئک کان عنه مسئولا و در جای دیگر میفرماید که یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم
بما کانوا یکسبون یعنی یاد کن ای محمد روزی را که شهادت میدهند بر ضرر مردم زبانهای ایشان
و دستهای ایشان و پاهای ایشان بانچه کسب کرده اند ای برادر خدا رحمت کند ترا هم چنانکه بدن
تو بنجاسات ظاهری ملوث میشود و صاحب عیب میگردد و ماموری که خود را بآب پاک شستن
مطهر و پاک و پاکیزه گردانی بدانکه اعضای هفتگانه تو که عبارت از چشم و گوش و زبان و فرج
و دست و پا و شکم است هرگاه بنجاست معنوی ملوث شوند و بعیوب باطنی معیوب گردند باید
انها را نیز شست و شو داد و از عیبها پاک و پاکیزه گردانی و این از ان بالاتر است و از ان بالاتر
انست که قلب تو که اشرف اعضای تو است و پادشاه ملک بدن است هرگاه بنجاسات معنوی
نجس شود ان را پاک گردانی و بتقوی قلوب که مطهرات معنویست او را متحلی بزیان و عقاید حقه
دینیه داری او را اعتقاد کنی و بعمل نمائی و سایر اعضای خود را تابع او و ... و ولی خدا گردانی چنانکه
ولی خدا ... الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان شاهدات در مذمت آن کسانی که اقرار کرده اند

بزبان

بزبان و بدل ایمان نیاورده اند فرموده الذین قالوا امنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم الا
بذکر الله تطمئن القلوب وانچه از شرع رسیده است در خصوص تکالیف بر دو قسم است واجب
و سنت واجب نیز بر دو قسم عینی و کفائی عینی ان نیز بر دو قسم موسع و مضیق و این در جمیع عبادات
و اخلاق جاری است و سر اخلاق تقوی قلب است که عبارت از صفات حسنه و اخلاق محموده است
و ان بسیار است از جمله واجب عینی تعلیم علوم ضروریه که عقاید حقه ضروریه باشد و معرفت احکام
شرعیه واجبه است و معرفت افات نفس و معرفت اخلاق حسنه تا کسب شود و اخلاق رذیله تا اجتناب
شود و شکر نعمتهای خدا است از توبه و اخراج و صبر بر مصائب و طاعات و صبر از معاصی و شهوات
و زهد از زخارف و فضول دنیا و توکل بخداوند تعالی و تفویض امور بان تولا و راضی بودن
بقضا و تسلیم بودن امر او و خوف از او است و طمع در رحمت او و اخلاص در نیت و یقین است
و از واجب کفائی است معرفت کلام الله مجید در بیشتر و تبحر زیاده بر مسائل عینی و از تقوی
مستحب تفکر در مصنوعات خدا است زیاده بر موقوف علیه معرفة واجبه و ذکر مرات تعداد از ... زیاده
بر قدر واجب و معرفت بر تفسیر و حدیث زیاده بر قدر واجب و تحصیل استقامت قوه عقلیه از غیر
میل بسوی افراط و تفریط که ان را حکمت گویند نه جربزه و بله و تحصیل استقامت قوه غضبیه از غیر
میل بسوی افراط و تفریط که ان را شجاعت گویند نه تهور و جبن و تحصیل استقامت قوه شهویه
از غیر میل بسوی افراط و تفریط که ان را عفت گویند نه خمود و شره و منقاد ساختن این دو قوه
به قوه عقلیه و معاصی قلب ضد آنچه ذکر شد است ضد توبه اصرار است و ضد شکر کفران است ضد
صبر جزع است ضد رضا سخط است ضد تسلیم اعتراض است ضد نیت غفلت است ضد اخلاص
ریا است ضد تعلم امور دینیه تعلم امور محرمه است مثل کهانت و سحر ضد حکمت جربزه و بله است ضد
شجاعت تهور و جبن است ضد عفت شره و خمود است و انچه از اینها ناشی میشود و لکن امهات
معاصی قلب حسد و ریا و عجب است چنانکه در حدیث نبوی است ثلاث مهلکات شح مطاع
و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه و این اعضای هفتگانه نعمای الهی است شکر انها واجب و
الشکر صرف العبد جمیع ما انعمه الله لاجل ما خلق له پس هرگاه این نعمتها را در انچه خدا برای
او خلق کرده صرف نمودی کافر نعمت شده ای بر تو عذاب الهی ولئن کفرتم ان عذابی لشدید

و این اعضا رعیت تو اند و فی الحدیث کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته از رعیت تو سوال
میکنند روز قیامت که شهادت میدهند بر ضرر تو در سوره حم سجده ... فرموده و قالوا
لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء یعنی خواهند گفت کفار روز
قیامت بپوستهای بدن خود برای چه شهادت دادید بر ضرر ما در جواب خواهند گفت که خدا ما را
گویا کرده است پس چه از عرصات که اعضا تو را رسوا و مفتضح میکنند در میان خلایق بسبب شهادت
دادن انها و این بهتر شاهد است که در سوره حم سجده میفرماید و یوم یحشر اعداء الله الی النار
تا اخر که شهد علیهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون شهادت میدهد
بر دشمنان خدا گوشهای ایشان بانکه جواب نمیدادند بوده ایشان را بسوی حق و قبول نکرده بودند
چشمهای ایشان بانکه دیده بودند ایات چند که دلالت بر وحدانیت خدا مینمود و ایمان نیاورده
بودند و پوستهای ایشان شهادت میدهند بر معاصی و اعمال قبیحه که از صاحبان انها صادر
شده است پس حفظ کن جمیع بدنت را خصوص عضوهای هفتگانه را از همه معاصی فان جهنم
لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم جهنم را هفت در است چنانکه
اعضا هفت است و هر ایت پیغمبری که یکی از این اعضا معصیت کرده اند یکی از این درها
داخل جهنم میشوند و الحال کسی که بر هیچ در دیگر نمیشود میگویند که شکم او را بجهنم بار کرده
و در است که انرا یکی از درهای جهنم نام دوزخ است اما العین فاعلم انما خلقت لک
لتهتدی بها فی الظلمات وتستعین بها فی الحاجات وتنظر بها فی عجائب ملکوت الارض
والسموات وتعتبر بها بما فیها من الآیات وتبکی علی نفسک للخطایا والسیئات اما چشم
تو پس بدانکه خلق کرده اند برای تو تا انکه پیش پای خود را ببینی و چاه را از راه تمیز دهی و ...
بجهت یاری در حاجات خود و نظر کنی در عجایب ملکوت ارض و سموات و عبرت بگیری و صاحب شوق
شوی بانچه در انهاست از ایات و گریه کنی بر نفس خود بجهت خطاها و سیئات و هم چنین
عبادت چشم است نظر کردن بکعبه و روی ان النظر الی الکعبة عبادة والنظر الی الوالدین
عبادة والنظر الی المصحف من غیر قراءة عبادة والنظر الی وجه العالم عبادة والنظر الی آل
محمد علیهم السلام عبادة و روایت کرده است که نظر کردن بسوی کعبه عبادت است و نظر کردن بروی

والدین

والدین عبادت است و نظر کردن بسوی قران بی خواندن عبادت است و نظر کردن بروی عالم
عبادت است و نظر کردن بسوی آل محمد عبادت است و نظر کردن بروی برادر دینی عبادت است
و قال النبی صلی الله علیه واله النظر الی علی عبادة یعنی نظر کردن بروی علی بن ابیطالب ع
وروی ان من نظر الی الکعبة لم یزل یکتب له حسنة ویمحی عنه سیئة حتی یصرف بصره
عنها یعنی کسی که نظر کند بسوی کعبه پیوسته نوشته میشود از برای او حسنه و محو میشود از او سیئه
تا مادامیکه روی بکعبه دارد و اما چیزهائی که چشم بان پلید و صاحب عیب میشود نظر کردن بزن
نامحرم و پسر امرد و بسوی مسلمان از روی حقارت و در نظر کردن در جائیکه مطلع شود بر عیب
مسلمان و نظر کردن از روی خواهش بزینتهای اهل دنیا چنانکه خدا در سوره مبارکه طه
فرموده است ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربک
خیر وابقی مکش ای محمد البته چشمان خود را بسوی چیزها یکه متمتع ساختیم بانها صنفی چند
از اهل دنیا را تا بیازمائیم ایشان را در ان چیزها و روزی پروردگار تو که روزی بهشت
یا روزیهای معنوی از علم و عرفان باشد روزی عزیز الهی که در اخرت برای تو مهیاست برای
تو بهتر است از متاعهای فانی دنیا باعتبار ایشان که بان متمتع اند و باقی تر و پاینده تر است اما
ان نظر کردن اگر از روی عبرت باشد در انچه پاره ها پس ان عبادت خواهد بود در رسالة الحقوق
از کتاب من لا یحضره الفقیه صدوق علیه الرحمه از جناب علی بن الحسین روایت کرده که حق البصر ان تغضه
عما لا یحل لک وتعتبر بالنظر به یعنی حق چشم تو بر تو این است که بپوشانی او را از انچه حلال نیست
از برای تو و عبرت بگیری بنظر کردن با او و در حدیث وصیت امیر المومنین است که فرض علی
البصر ان لا ینظر به الی ما حرم الله علیه فقال الله قل للمومنین یغضوا من ابصارهم و
یحفظوا فروجهم فحرم الله ان ینظر احد الی فرج غیره یعنی واجب کرد خدا بر چشم که نظر نکند
صاحب او بسوی انچه خدا بر او حرام کرده است و شاهد بر این مطلب ایه را فرموده
که حرام کرد خدا انکه نظر کند احدی بر فرج احدی و ... قل للمومنات یغضضن من ابصارهن
باید زنان چشمهای خود را بر نامحرم بپوشند این ایه اول در سوره نور مذکور است و در حدیث
امده که کل عین باکیة یوم القیامة الا ثلثة اعین عین بکت من خشیة الله وعین سهرت

فی طاعة الله و عین غضت عن محارم الله یعنی همه چشمها در قیامت گریان است مگر سه چشم چشمی
که از ترس خدا بسیار گریسته و چشمی که در طاعت خدا بیدار خواب کشیده و چشمی که از نامحرم پوشیده
شده و در کتاب جمال الصالحین وارد است که هرکه را نظر بر زن نامحرم افتد و چشم را از او بگرداند
هنوز چشم بر هم نزده باشد که حق تعالی او را ایمانی عطا کند که لذتش را در یابد از حور العین او را تزویج
کند و روایت شده است از حضرت رسول که گفت لعنت کرد کسی را که نظر بعورت کسی کند و در حمام برهنه
بوده باشد که دیگران بر عورت او نگاه کنند زیرا که نظر کردن بنامحرم زنای چشم است پس آن زن
و آن مرد هر دو بزبان پیغمبر ملعون و ملعونه خواهند بود و خطاب ملعون و ملعونه بایشان کناهی خواهد
داشت قبل از توبه نمودن ایشان بنا علی هذا اگر چشم محفوظ باشد از نگاه کردن و فرج محفوظ
محفوظ باشد از فکر نمودن و شکم محفوظ باشد از پر خوردن هرگز آدمی بزنا و فجور مبتلا نمی شود
زیرا که منشأ زنا و لواطه نگاه کردن است چنانکه شاعر گفته: اول لعینی اجنبیس اللحظات دلا
منطوع بالعین بالشهوات فکم نظرة قادت الی القلب شهوة فاصبح منها القلب فی حسرات
حکایت حکیمی با یکی از تلامذه در کوچه گذشتند اتفاقا زنی جمیله از حمام بیرون آمد تلمیذ را
نظر بر آن زن افتاد و دل از دست داد و حکیم دریافت کرده تنبیه اش کرد که یا بنی اقلبها و انظرها
یعنی نظر بظاهر مکن و حقیقت بین باش و اندرون او را نیز ملاحظه کن که مملو از چرک و خون و بلغم
و نجاست است پس آن تلمیذ از شنیدن این سخن متنبه شد و توبه کرد و اما گوش پس فرض
الله علی السمع ان لا تصغی به الی المعاصی خدا واجب کرده است که گوش ندهد بگوش چیزهای از معاصی
و در صحیفهٔ سید العابدین است که حق السمع تنزیهه عن سماع الغیبة و سماع ما لا یحل سماعه
یعنی حق گوش بر تو این است که گوش ندهی بغیبت و شنیدن چیزهائی که از برای تو حلال نیست
شنیدن آن و گوش را از برای آن خلق کرده اند که بشنوی بآن کلام خدا و کلام حکمت ائمه و دوستان
خدا و علوم شرعیه را و مسائل دینیه را نه آنکه گوش بدهی بسوی بدعت و غیبت و فحش و بهتان
و ذکر عیبهای مردم و آلات لهو چون مزمار و دف و دایره و نی و چهار تار و کمانچه که اینها غیبت
و فحش و امثال اینها مختص گوینده است شنونده هم در حدیث است که ان السمیع احد المغتابین
یعنی شنونده غیبت یکی از غیبت کنندگان است و در حدیث است که ان المستمع شریک القائل

شنونده شریک گوینده است و معنی غیبت آن است که عیبی را در شخصی ببینی و در غیاب او پای مردم نقل
کنی و اگر آن عیب در او نباشد گناه افترا و بهتان خواهی داشت و در حدیث است که الغیبة اشد من الزنا
یعنی غیبت گناه او از گناه زنا بدتر است ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا شاهد بر بدی
آن است زبان هم که خلق کرده اند از برای تو با آنکه ذکر خدا کنی و تلاوت کلام او نمائی و وعظ نموده
دیگران بگوئی و امر بمعروف کنی و نهی از منکر نمائی و تعلیم و تعلم نمائی و ارشاد کنی بآن خلق خدا را
بسوی راه خدا و دین خدا و عزیز کنی کلام خدا را بفهم نمائی و آنچه در دل داری از حاجات دنیا و آخرت
بآن ظاهر گردانی و قولوا للناس حسنا و قولوا لهم قولا ... یعنی بمردم نیکی کنی بزبان و سخنان خوب بایشان
بگوئی و هرگاه در غیر این مواضع استعمال کردی کافر نعمت شده جناب سید العابدین در رسالهٔ حقوق فرموده است
که حق اللسان اکرامه عن الخناء و تعویده الخیر و ترک الفضول التی لا فائدة لها یعنی حق زبان
این است که زبان را فحش نگوئی و عادت دهی او را بخیر گفتن و ترک کنی سخنان بیهوده را که فائده
ندارد زبان هم بر همه اعضا بدتر است و مردم را سرنگون در آتش جهنم اندازد مگر زبانهای
ایشان پس سزاوار است برای او غالب می شود تا سرنگون در جهنم انداخته و در حدیث آمده که ان الرجل
یتکلم بالکلمة یهوی بها فی جهنم سبعین خریفا یعنی مردی گاه باشد که تکلم میکند بیک کلمه
و بسبب آن در جهنم فرو میرود هفتاد سال و گاه میشود که بیک کلمه کافر میگردد و عامه در نحوه
الحکمة زنارچه شود بهوش باش که حرفی نگفتنی نجهد هر سخن که بخاطر رسد نتوان گفتن یکی
زبان و دو گوش است اهل معنی را اشاره بیکی گفتن و دو شنفتن سخن چه سود ندارد نگفتنش
اولی است که هزار است رشید را بیت خفتن دو چار که شود هرزه گو تغافل کن علاج بیهوده
گو نیست غیر نشنفتن بهرزه صرف مکن عمر بدل ای فیض ببین چه حاصل تو است از صباح تا بعشق
و در احادیث اهل بیت است که سکوت بابی است از ابواب حکمت طلب محبت کند و بیان ما لا ...
باشد و نجات مومن در حفظ زبان است و زبان کلید خیر و شر است و مومن تا ساکت است محسن
نوشته میشود و چون تکلم نمود محسن یا مسیئ و هرکه کلام خود را از اعمال خود نداند بی اعمالش
خطا بسیار باشد و عذابش مهیا باشد و هرکه کلام خود را از جملهٔ اعمال خود شناسد تکلم نماید مگر
بآنچه او را نافع باشد و باید ببندد زبان را از هرزه تا داخل بهشت شود والله تعالی زبان را حفظ

عذاب کند که هیچ عضوی را آنکه چه بنا باشد که کلمه بگوید سرش و معزب می شود و چون زبانها زیر نه
شود و بعد و زینت دلها و ملامت الحان است خاموشان و جواب زینت دلها و دل بیهوده گویان است
و سخن گفتن بحق افضل است از سکوت بباطل و اگر کلمه بگوید که باعث شکفتگی مومن شود در ساعتی
رحمت خدا باشد و بالجمله برادر خدا رحمت کند تو را حفظ کن زبان خود را از هفت چیز بلکه از نه
بلکه از ده بلکه از یازده چیز اول دروغ گفتن پس حفظ کن از آن زبان خود را در دروغ گفتن شوخی
و عادت مده نفس را بدروغ شوخی که میکشاند ترا بدروغ راستی و بدانکه دروغ از امهات گناهان
کبیره است و مذمت آن همین بس که خدا دروغگو را در آیهٔ مباهله بکنایه لعنت کرده است در آنجا که
میفرماید ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و حضرت رسول فرموده مومن چون دروغ
بگوید بی ضرورتی لعن کنند او را هفتاد هزار فرشته و بیرون آید از او بوی گندی که تا بعرش رسد پس
حاملان عرش نیز او را لعنت کنند و نویسد خدای تعالی برای او بسبب این دروغ هفتاد زنا که سهل
ترینها مثل زنای با مادر باشد و در حدیث دیگر فرموده ان الکذب بالعبد تباعد عنه الملک
میلا من نتن ما جاء به یعنی هرگاه دروغ گوید بنده دوری میکند از او ملکه یک میل از بوی گند
آن و در حدیث دیگر فرموده دروغ دریست از درهای نفاق و در حدیث دیگر فرموده ویل للذی
یحدث و یکذب لیضحک به القوم ویل له ویل له یعنی وای برکسیکه سخن دروغ بگوید
تا آنکه بخنداند مردم را وای بر او وای بر او و دیگر اینکه تو هرگاه باین صفت کذب در میان
مردم مشهور شدی در چشمها خوار میشوی و هیچ کس بعد از آن بکلام تو اعتماد نمیکند و هرگاه خواهی
که بدانی که کذب چه مقدار قبیح است پس نظر کن بدروغی که دیگران میگویند و ببین که نفس چه قدر از آن
نفرت دارد و چه مقدار حقیر میشماری صاحبش را و قبیح میدانی نقل او را و همچنین قیاس کن همه
جمیع عیبهای نفس خود را بعیب دیگری که تو درک میکنی عیب نفسهای خود را از خود درک میکنی
از عیب خود پس هر چه از دیگری قبیح میشماری پس بدانکه دیگران نیز از تو قبیح میشمارند پس ... راضی
مشو این را از برای نفس خود و گمان مکن که از این دروغ تو پاک باشی معصیتهای تو صغیره جزئی بعالم
ملک میرسد و پس نه بلکه صورتهای کلی آن از آن بعالم ملکوت و لاهوت و جبروت و عالم غیب میرسد
پس چونکه این عوالم همه بیکدیگر مربوطند و هرگاه یکی از آنها متصور و مشهود شود پس همه صورت میرسد و دیگر

آنکه قسم دروغ هرگز مخور بخصوص در سر معامله که از جمله گناهان کبیره است انه یمین الغموس الحالف حرجی
یعنی قسمی که صاحبش را در گناه باتش فرو میبرد و در حدیث دیگر بسند آمده که لا تحلفوا بالله صادقین
و لا کاذبین قسم بخدا مخورید نه براست و نه بدروغ و در حدیث دیگر آمده که من حلف بالله کاذبا
کفر و من حلف بالله صادقا اثم کسیکه قسم خدا را بدروغ بخورد کافر شده است و کسی که قسم خدا را
راست بخورد گناه کرده است خدا فرموده است و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم والحال از دروغ
استغفار کن که کفاره آن استغفار است دویم خلف وعده است قال الله تبارک و تعالی لم تقولون
ما لا تفعلون پس زنهار زنهار از آنکه وعده بدهی کسی را بجهت آنکه باید احسان تو بسوی مردم فعلی
نه قولی پس اگر مضطر شوی بسوی وعده پس زنهار اینکه خلف کنی که این علامت نفاق و خباثت اخلاق
و پیغمبر فرموده ثلث من کن فیه فهو منافق و ان صام و صلی من اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف
و اذا اؤتمن خان سه خصلت است که در هر که باشد او منافق است و هر چند نماز کند و روزه بدارد
کسی که هرگاه حدیث گوید دروغ گوید و هرگاه وعده دهد وفا نکند و هرگاه بامانت تو را اعتماد کنی
با تو خیانت کند و شیخ عارف ما سلمه الله چنین بود که وعده نمیداد بجناب او که چیزی از کسی باید
بقرض بگیرند یا چیزی اگر کسی را وعده میداد در هر صورت بلکه منظور بود که خود میدانست و گمرو را
بدون تفاوت بیک نهج امام مفر بود و بالجمله وعده دو قرض تو با او یکسان بود و فی الحدیث عدة
المومن نذر و لا کفارة له الا الوفاء و در کتاب مقرر است که لا یستقیم قضاء الحوائج الا
بثلث بتصغیرها لتعظم و سترها لتظهر و تعجیلها لتهنأ و نیز ایضا وعد الکریم نقد
و تعجیل و وعد اللئیم تسویف و تعطیل و بالجمله خلف وعده بد است و الحال استغفار کن
از آن که کفاره آن استغفار است سیم غیبت است پس حفظ کن زبان خود را از غیبت کردن
وارد است که الغیبة اشد من ثلثین زنیة فی الاسلام یعنی غیبت بدتر است از سی زنا در اسلام
و معنی غیبت آن است که ذکر کنی کسی را بچیزیکه ناخوش میدارد او را اگر بشنود پس تو غیبت کننده ظالمی
و هر چند راست بگوئی و اجتناب کن نیز از طریقهٔ غیبت نمودن خود صالحان که غیبت میکنند بمکر
و حیله بطوریکه در ظاهر مینماید که غیبت است و لکن مقصود نه بد می شود بدون اینکه
صریح کنند مثل اینکه بگوید اصلحه الله فقد سائنی و غمنی ما جری علیه فنسئل الله ان یصلحنا

و ای بار خدایا فلان کس را با صلاح بیاور به تحقیق که مرا غمناک کرده است بجهة برادر جانی بی شده است
پس از خدا سؤال میکنم اینکه اصلاح آورد امر مال او را یا اینکه فلان کس خوب آدمی است خدا او را
عاقبت بخیر کند و مقصود از این کلام اصلحه الله اگر واقعا خیرخواه اوست و عار او است پس عار
کن او را در پنهان و اگر راست میگوئی که غمناک شدی برای پس علامت از این بود که در سوائی او را
نکنی و عیب او را ظاهر نکردانی در اینکه اظهار کردی که من از عیب او غمناکم اظهار عیب او کردی
و کافی است ترا که در وصف پیغمبر است از برای امیرالمؤمنین که یا علی وَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ
يَدِهِ وَلِسَانِهِ مسلمان آنکسی است که مسلمانان از دست و زبان او سالم باشند یا علی مَنْ خَافَ النَّاسُ
لِسَانَهُ فَهُوَ مِنْ اَهْلِ النَّارِ کسی که مردم از زبان او بترسند از اهل آتش است وَمَا خَلَقَ اللهُ شَيْئاً
اَحْسَنَ مِنَ الْكَلَامِ وَلَا اَقْبَحَ مِنْهُ بِالْكَلَامِ اِبْيَضَّتِ الْوُجُوهُ بِالْكَلَامِ اِسْوَدَّتِ الْوُجُوهُ خلق نکرده است
خدا چیزی بهتر از کلام و نه بدتر از کلام بیک کلام انسان رو سفید میشود و بیک کلام انسان
سیاه رو میشود آخرت بی شود و کافی است ترا از جهة غیبت این آیه کریمه سوره حجرات در اینجا وارد هم
واقع است که لَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَاْكُلَ لَحْمَ اَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ یعنی
با یکدیگر غیبت نکند بعضی از شما بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما اینکه بخورد گوشت برادر
خود را که مرده باشد پس کراهت میدارید او را پس این عتاب بدانکه ترا قسم کرده است بخوردن گوشت مردار
پس چه بسیار سزاوار است که احتراز کنی از آن و منع کنی نفس خود را از غیبت مؤمنان و تو نیز
این امر را فکر کن که آیا در تو عیبی هست یا نه و آیا ترک معصیت شده تو را اشکار و یا نه پس اگر شنیدی
این را از نفس خود که تو نیز عیب داری بلکه عیبها و معصیتهای بسیار داری پس بدانکه عاجز بودن
برادر مؤمن از سلب نمودن عیوب از خود مثل عجز تو است از سلب عیوب خود و عذر او مثل عذر تو است
و هرچنانکه تو کراهت داری که رسوا و مفتضح شوی و عیوب تو مذکور کرده شود پس او نیز کراهت میدارد
از آن و بر کسی مپسند آنچه برای خود نپسندی پس اگر برادر خود را پوشانیدی حق تعالی نیز عیوب ترا می پوشاند
و اگر رسوا نمودی او را بدانکه حق تعالی بر تو مسلط میکند زبانهای تیز را تا دره کنند عرض
ترا در دنیا و مفتضح کرداند ترا اصلی رُؤُوسِ الْاَشْهَادِ در روز قیامت و اگر نظر میکنی بظاهر و باطن خود
و هیچ عیبی و نقصی در دین یا در دنیا در خود نمی بینی پس بدانکه جهل تو بعیوب نفس تو اقبح انواع حماقت
وبر

٣٤٣ وعیبی عظیم تر از حماقت نیست و اگر خدای تعالی اراده خیری بتو میداشت هر آینه بینا میکرد ترا بعیوب
نفس خود و غیبت چند نفر را در شرع اذن داده اند که جایز است مثل مخالف مذهب و غیبت ظالم
و غیبت متظاهر بفسق از انجمله غیبت کسی که بنا بر جماعت حاضر نمیشود جایز است بلکه جناب رسول
فرموده اند که واجب است باین عبارت که مَنْ دَعَى بِهِ حَاضِرٌ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَجَبَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ غِيبَتُهُ
وَسَقَطَتْ بَيْنَهُمْ عَدَالَتُهُ اِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ و بالجمله غیبت مؤمن بد است و اگر مکن شود از او حلیت
بطلب و اگر نه استغفار کن که کفاره آن این مدار است چهارم جنگ و جدال با مردم کردن نکار
میگوید و تو میگوئی و او بد نام مربوط گفتن زیاده میکند و تو چیزی بر آن زیاده میکنی و آخر کار صلح
نیاید بدی بر سر کدامی بر تو که زبان خود را چنین رها کرده و هرچه میخواهی میگوئی رفتن زشتر
هیچ میدانی چه آمد بر زبان کشتن دین و طاعت و تقوی تو جمله از زبان و این صفت عیش آدمی را
مشوش میکند نتیجه آنکه تو مجادله میکنی سفیه را اگر اکر او اذیت میرساند ترا و مجادله میکنی حلیم
و بردبار را نیکو اگر او دشمن میدارد ترا و کینه میورزد بر تو و هرچه توقع از خصم داری که عیب ترا
نگوید با وجود اینکه تو عیب او را میگوئی خدا رحمت کند و لعظ قرونی را که چه نیکو سروده است
عیب تو خواهی نگوید خصم عیب او مگو یا خویش میتوان خاموش کردن کوم را مو گفتن عیب
دیگران بستن زبان باش و زخود بعیب نمای دیگران باش و در حدیث آمده از جناب رب
نبوی که فرموده مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُبْطِلٌ بُنِيَ لَهُ بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُحِقٌّ بُنِيَ لَهُ
بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ یعنی کسیکه ترک کند جنگ و جدل را در حالتیکه در آن دعوی باطل است بنا کرده
میشود از برای او خانه در بهشت و در کنار بهشت و کسیکه ترک کند جنگ و جدل را در حالتیکه
او در آن دعوی بر حق است بنا کرده میشود از برای او خانه در بهشت و زنهار که شیطان ملعون ترا
در آن وقت که مجادله میکنی ترا فریب ندهد با نکه وسوسه کند که حق خود را اظهار کن و مداهنه
مکن در آن و بر کوه و خودت خود را برکنی نشان ده مردم چنان ندانند که تو چیزی نفهمی یا بر باطلی
و عاجز شدی یا حق بجانب دیگران است و امثال اینها و بدانکه آن ملعون بیوسته احمقان را از
کتاب بجانب شر بصورت خیر و بجانب معصیت بصورت طاعت و بجانب کار زشت بصورت
مسلم و بصورت راه نما و بالجمله در جنگ و جدل مردم را سلب دعوی میکند و چون فساد

دو دور اجهان انداخت پس در و میشنیدند بر ایشان و بر حق بقای ایشان که یکدیگر را مجادله میکنند پس
امید اکر رسیدار باش و خود را مضحکه شیطان مکردان زیرا که اظهار حق نیک است لیکن با کسی که
از تو قبول کند و این نیز بطریقه خیرخواهی میشود نه بطریقه فضیحت و رسوائی که فساد آن زیاد
تر از صلاح او باشد و بدانکه مجادله سبب مقت و غضب است نزد خدا و خلق هر دو و فی الغرر لا
تَرْكَبَا جَمَحٌ مِنَ اللِّجَاجِ وَلَا وِزْرَ اَعْظَمُ مِنْ وِزْرِ غَنِيٍّ مَنَعَ الْمُحْتَاجَ و الحال استغفار کن که کفاره آن
استغفار است پنجم تزکیه نفس است و بدانکه حق سبحانه و تعالی در دو جای کلام مجید خود فرموده است
که فَلَا تُزَكُّوا اَنْفُسَكُمْ یعنی تعریف و مدح خود مکنید یکجا در سوره والنجم آن بعضی از حکما پرسیدند
که مَا الصِّدْقُ الْقَبِيحُ کلام است آن سخن راستی که گفتن آن قبیح است گفت ثَنَاءُ الْمَرْءِ عَلَى نَفْسِهِ مدح
کردن آدمی نفس خود را و بدانکه این عمل کم میکند قدر ترا در نزد مردم و باعث میشود که نزد خدا
مغضوب شوی و اگر بخواهی اینکه بدانی که تزکیه تو نفس خود را بجاه و علم و مال و فضل چگونه انکار
میکنند از قلب تو دیگران چشمار ما تو اضع تو و چگونه مذمت میکنی ایشان را در وقتی که ایشان
پشت کنند و بعد بدان که ایشان در حال تزکیه کرد تو نفس خود را با تو چنین اند که در دلها
خود ترا زشت داشته و استهزا میکنند و در دو باشد که ظاهر کردانند این را نیز بزبانهای خود چون
تو از ایشان مفارقت کنی و الحال استغفار کن که کفاره آن استغفار است ششم نفرین کردن است
هرچند بر ظالم باشد و در حدیث آمده که مظلوم نفرین میکند بر ظالم حتی آنکه حق خود را از او میگیرد
میگیرد که طلب ظالم میشود نه ظالم حقیقی بلکه ظالم بالنسبه مراد است و الا نفرین کردن بر ظالم
واجب است و در قیامت از او مطالبه خواهد شد و بالجمله نفرین بد است و صاحبان شوم است چنانکه
در خصوص فاحشه که مردم را نفرین میکند فرموده اند اثر ظاهر شده شوم یقول فقد نکم فقد نکم
یعنی بمنزله شومی است بپوسته میگوید نیست برچیزم شما را نیست برچیزم شما را و الحال از استغفار
کن از نفرین کردن هفتم نمامی است و سخن چینی است و از جمله سوختات و عوض است که فتنی از
ناهی است و این مرض بوده نمام در میان دو دوستان خدا جدائی میاندازد و در میان بنی
اسرائیل یک نمام بوده و بشومی آن باران از آسمان نمیآمد و حق تعالی فرموده تا او در میان
قوم بیرون نرود نباریدم و بر در بهشت نوشته است که تو حرامی بر هر سخن چینی و این آن
بربایت

٣٤٤ حجت است که در میان مسلمانان بسیار فساد میکند چنانکه شاعر میگوید میان دو کس جنگ چون
آتش است سخن چین بیچاره هیزم کش است میان دو کس آتش افروختن نه عقل است خود در میان
سوختن و بالجمله سخن چینی بد است و الحال استغفار کن هشتم مزاح و سخریه و استهزا بمردم است
پس حفظ کن زبان خود را از این عمل که این عمل آب رو را میریزد و برطرف میکند هیبت ترا و یکشاند
ترا بسوی وحشت و اذیت میرساند بدلهای ایشان سبب لجاجت و شمشیر کینی است و این صفت قبیح است
و از اکابر و علما قبیح تر است الامر تعالی لموسی بن عمران قالوا اَتَتَّخِذُنَا هُزُواً قَالَ اَعُوذُ بِاللهِ اَنْ
اَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ و گاه باشد که مکافات استهزا در همان وقت بطریق استهزا میدهند چنانکه
وزیر هرون الرشید روزی بامردی از بنی هاشم استهزا کرد و گفت که خلیفه یعنی هرون دولت
او ظلمت است و در بین او در دره میکند و لطیف می خورد و کثیف از او دفع میشود و دوای اینها چیست گفت
انا تاریکی شکم شمع در ریش معتدی باید روشن کرد تا مشعل نور بهم رساند و امارتش را باید
تراشید تا درد نکند و کثیف نخورد تا کثیف از او دفع شود و در روسته که خود آن ملعون یعنی هرون
ترکیبی چند شبیه بانجیر بطریق استهزا از برای ولی خدا موسی بن جعفر فرستاد بعد از حضور
اهانا اعجاز از حضرت همه انجیر پاکیزه شد و آن حضرت تناول نمود و ملازم هرون نیز خورد و بار را
از برای هرون فرستاد دید که انجیر پاکیزه است یکی از دو همان نگذاشت و چون شاید همان ترکیبی
شد که بود لهذا انجال بسیار کشید قُلْ اَبِاللهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ خدا فرموده در سوره
حجرات در اینجا در هم که لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى اَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ و در وصف
مؤمنان میفرماید اِتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً و در جای دیگر میفرماید که اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ پس هم مردم را
در مناصب و مجالس تعریف بجا کردن هم در برابر پیش روی ایشان مدح دروغ و ثنای بی اصل کفتن
چنانکه بعضی از مردم مدان این را شیوه خود کرده اند و این بد است مگر آنکه شوند که مؤمن است
شاید بعضی از آن تعریف بجا در نفس او عجب رسد و اگر جاهل است مغرور شود و بیخبر شود و مدان
نیل را خرم میکند و اگر ظالم است غفلت او و جرات او در معصیت زیاده می شود و در حدیث آمده است
که اُحْثُوا فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ التُّرَابَ یعنی بپاشید بر روی مدح کنندگان خاک گویند شخصی در نزد
عالمی مدح ظالمی میکرد عالم گفت ای برادر چه مدح میکنی همین قدر بگو که این سک از آن سکها قبر است

معهم بغیبه نکردن است که چون یکی از جاهلان اهل حق یکی از نواصب را می بیند پوستین لعن خلفا میکند ونداند که آن ناصبی در جای دیگر یکی از شیعیان را آزار میدهد وشاید که بقتل برساند
قال الله تبارک وتعالی چنانچه در سوره حجرات میفرماید که اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیکُمْ ای اَحْکَمُکُمْ بِالتَّقِیَّةِ یا در هم فحش دادن ولغو گفتن است چنانکه پیشتر و همان در بعضی کتب بحیا و طریقه هر زه گویان چیست ای برادر چگونه از مذموم بودن فحش نزد خدا و رسول و چگونه از بدی
مردم از زنان و مردان و خورد و بزرگ در فحش گفتن بخصوص لفظ کاف و واو و نون و یاء
و آنکه اول آن قاف است و آخر آن فاء و آنکه اول آن زال و آخر آن لام است و مثل اینها در فلان
و ابجو اهر فلان و امثال اینها ای جاهل کم حیا قرآن بخوان که خدای تعالی در چند موضع از کلام خود
مذمت فحش و لغو فرموده است از آنجمله میفرماید که اِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَامًا و در جای دیگر
فرموده است که اِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ اَعْرَضُوا عَنْهُ و در جای دیگر فرموده که لَا تَسْمَعُ فِیهَا لَاغِیَةً و در
جای دیگر فرموده اِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ
پس اگر تو با این همه آیات باز فحش گویی و بزبان سخن لغو جاری گردانی و قرآن تلاوت نمایی
بدانکه داخل این حدیث خواهی بود که رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ یَلْعَنُهُ بسا کسی که تلاوت قرآن
میکند و قرآن او را لعنت میکند و در حدیث آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر فرمود که
یَا عَلِیُّ اِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلٰی کُلِّ فَحَّاشٍ بَذِیٍّ قَلِیلِ الْحَیَاءِ لَا یُبَالِی بِمَا قَالَ وَلَا مَا قِیلَ لَهُ فَاِنَّکَ
لَوْ فَتَّشْتَهُ لَمْ تَجِدْهُ اِلَّا لِغَیَّةٍ اَوْ شِرْکِ شَیْطَانٍ ای علی بدانکه حق تعالی حرام کرده است بهشت را
بر هر فحاش بی حیا و کم روی که باک ندارد با آنچه میگوید و نه از آنچه با وی میگویند بدرستی که تو اگر
تفتیش کنی حال چنین کسی را نمی یابی او را مگر حرامزاده یا شیطان در نطفه او شریک شده است
و اگر کسی در دست نیارد همین حدیث در منع او از فحش دادن کافی است که بمجرد دو خبر داد که
فحاش حرامزاده است یا در نطفه او عیبی دارد و قطع نظر از این حدیث این از مردی و مروت
دور است که کسی ریش بر صورت تو باشد و دایم نام پیش زن و پس زن را بیری ای زبان بریده
فحاش و ای خبیث تر از هیچ فحاش خاک عالم بر سرت مگر دین نداری و مگر مروت نداری و نژاد نیست
مگر نمی دانی که هستی که دایم تو یاد کند و هر کاه این صفت در تو راسخ باشد و ملکه نفس ناطقه تو

تو گردید بدانکه باطن تو بصورت سگ مسخ میشود که اگر پرده را برداری تو خود را بصورت سگ خواهی دید و در روز قیامت بصورت سگ در عرصه گاه محشر خواهی آمد و بدانکه این بیچاره فحاش
ما بوس و مرض ابلاوس مبتلا شده است که دایم فضله از دهان او بیرون می آید و اطباء گفته اند
که ابلاوس مرضی یَخْرُجُ فَضْلَتُهُ مِنْ فِیهِ وَهُوَ لَغَةٌ یُونَانِیَّةٌ وَمَعْنَاهُ یَا رَبِّ اِرْحَمْ خدایا تو رحم کن چو
احتقانات رایحی کار میکند و از بالا و از آن بیرون و فضله او از دهانش بیرون میاید الحمد الله
ما بوس است فَالْفَحَّاشُ مُبْتَلًی بِمَرَضِ ابلاوس منقول است که شخصی بلقمان حکیم گفت که آیا تو
الخلاق بنو فلان نبودی گفت بلی گفت پس چه ترا باین مرتبه رسانید گفت راست گویی و امانت را حیا
نکردن و ترک گفتار و کردار که بمن فایده نمی بخشد و پوشیدن چشم خود را از چیزهای که
خدا او بر من حرام کرده است و باز داشتن زبان خود را از سخنی که لغو باشد و لقمه حلال
خوردن پس هر که کمتر از آنچه گفتم بکند از من پست تر خواهد بود و هر که زیاده کند از من بهتر را
بکند از من بهتر خواهد بود و هر که مثل اینها را عمل آورد مثل من خواهد بود و بالجمله فحش دادن بدانست
استغفار کن که کفاره آن استغفار است و دیگر هر کز مگو و این شیوع فحش و سایر معاصی و
شیوع بدعت و اهل بدعت از آنجهت است که امر بمعروف و نهی از منکر بالمره برطرف شده است
که هیچ کس در معصیت الهی کار هیچ کس ندارد و هر کس هر چه میخواهد میکند و میگوید و بیدین
ست دین و ایمان و جود بسکان بدانی که اینها را می بینند و میشنوند و نمیگویند تا ما را چه کار
خویش میدانند یا آنکه هیچ کار ما را بکو خویش چه خواهد بود یا بکو خود یا آنکه توهم میکنند که او دا
دماغ میکنم که بلکه بکروزی کار ما بیست او افتد و حال آنکه امر بمعروف و نهی از منکر مثل نماز
روزه واجب و مؤمن کسی است که در دین داشته باشد و تاب دیدن معصیتهای الهی
نداشته باشد و تا سد چنانکه از جای بیرون آید و با اهل معاصی مداهنه نماید منقول است که
حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بسوی شعیب که اِنِّی مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِکَ مِائَةَ اَلْفٍ اَرْبَعِینَ اَلْفًا مِنْ
شِرَارِهِمْ وَسِتِّینَ مِنْ خِیَارِهِمْ بدرستیکه من عذاب میکنم از قوم تو صد هزار کس را چهل هزار از بدان
ایشان و شصت هزار از خوبان ایشان عرض کرد که یا رب هؤلاء الاشرار فما بال الاخیار ای
پروردگار اینها که بدانند عذاب کن بموقع است و تقصیر خوبان چه چیز است حق تعالی وحی فرمود

سوی او که دَاهَنُوا اَهْلَ الْمَعَاصِی وَلَمْ یَغْضَبُوا لِغَضَبِی یا بجهت که ایشان با اهل معصیت مداهنه کردند
و از برای غضب من غضب نکردند پس کسانیکه اسلام بر خود بسته اند و نام خود را مسلمان نهاده اند
چون معصیت خدا را یا بدعتی از بدعتها می بینند یا میشنوند چرا سرخ نمیشوند و چرا عرق میکنند و جا
از جای در نمیآیند و چرا ایشان را در هم نمیکنند خاک بر سر ایشان که در دین نماز ندای برادر بیدار شو
مردمی بخود کن ؛ تو شتر را اجرت دروا است ؛ هر که تحصیل کرد او مرد است ؛ و این یاوه چیه بود از آفات
زبان و آفات میکند و او حفظ زبان که عزلت از خلق جستن یا ملازم سکوت بودن مگر بقدر ضرورت
و نیچیو که بعضی از صحابه پیغمبر بود که سنگها در دهان خود سنگ را تا منع کند او را از سخن گفتن
بی ضرورت و اشاره میکرد بسوی زبان خود و میگفت هٰذَا اَوْرَدَنِی الْمَوَارِدَ این مرا بهلاکتهای
انداز پس متوجه خود باش که زبان اقوی اسباب هلاک تو یا سعادت تو در دنیا و آخرت و
بدانکه هر کاه از زبان طاعت سر زند از برای نفس ناطقه انسان که فی الحقیقه انسان اوست بحکم
یکی از صفات حمیده بهم میرسد و از برای او لذت و نوری و شیرینی و قرب بخدا بهم میرسد و بالعکس
از معاصی کدورت و ظلمت و تلخی و دوری از خدا بهم میرسد و قس علیه مجموع اعضای هفتگانه را
از گوش و دست و پا و فرج و شکم و قلب که از طاعات اینها کرد که مثلا از برای نفس ناطقه نوری و لذتی
و شیرینی و قرب بخدا بهم میرسد و بالعکس از معاصی کدورت و ظلمت و تلخی و دوری از خدا بهم
میرسد و همچنین از چشم هر کاه نظر بکواکب علویه و سایر طاعات مذکوره از اینها نماز از برای نفس
ناطقه نوری و لذت و شیرینی و قرب بخدا بهم میرسد و بالجمله هر چه از حواس ظاهره و حواس باطنه
حاصل میشود پس در نفس ناطقه او نوری یا ظلمتی بهم میرسد که اغلب آن نور یا ظلمت خود آدمی
بمقصد و بعضا از اینها چونکه بسیار لطیفات آدمی در آن میکند مثل ظلمتی که از غیبت و کج
خلقی یا عیال مثلا بهم میرسد و خیال میکند که در نفس ناطقه او ظلمتی بهم نرسیده است و حال
آنکه در واقع رسیده است البته وَکَذٰلِکَ یَحْکِیهِ فِی بَعْضِ الطَّاعَاتِ مِنَ النُّورِ و شاهد از برای
این مطلب حدیث عیسی علیه السلام در خصوص زنا است که فرموده زنا مکنید بلکه باید نه بینید آن نیز
نشوید بلکه بخواطر شما نیز خطور نکند که دیوار مطبخ هر کاه دود کرفت سیاه میشود و اما شکر بی

خوردن بجهت آنکه سیری و شبع فتی میکند قلب را و فاسد میگرداند ذهن را و باطل میکند حفظ را
و سنگین میکند از علم و عبادت اعضا را و تقویت میدهد جنود شیطان را و علم و عبادت با خوردن
حرام مثل بنا بر سرکین است و هر کس چه کاسب و چه تاجر و چه زارع هر کاه در تحصیل در دست ایشان
در تحصیل مال و خلاف فرموده شرع کند بدانکه هر حرام خورده اند و حرام خوردن مخصوص بعضی
نیست که بعضی حرام میخورند و ما فلانی میکنند که بیند کسی و رب موسم آب دادن باغ او بود آب
همسایه ناکاه آب بند شد و او تفحص کرد دید که همسایه آب او را بسته و بباغ خود برده هدی
بخت الحمد که الذین و ما فلانی میکند و در قنوت ایستاده پیوسته العفو العفو میگوید با او
گفت ای احمق این چه نماز است که میکنی مال مردم را تصرف کرده اگر راست میگویی این را برسانید
از او اکن و بالجمله هر کاه قناعت کنی در عوض شال بپیراهن زبری و در روز جمعه کرده نانی اکتفا
کنی و نان خورشهای لذیذ را ترک کنی هرگز نمیشود تو را از حلال آن قدری که کفایت کند تو را چه
آنکه حلال بسیار است و بر تو واجب نیست اینکه یقین کنی باطن امور را بلکه بر تو است اینکه احتراز
کنی از حرامیکه علی الظاهر حرام است و چون چنین کنی پس هماینجا جوان مردی و تقوی بکار برده و
بالجمله ؛ و در من بعض بودت باشد و شکل ؛ خوش بود دوغ و پیاز و نان خشک ؛ و نباشد شربه
از روزنا ؛ با کهنه خود میتوان خورد آب ؛ و نباشد مرکب زرین لجام ؛ میتوان رفتن بپای خود بکام ؛
و نباشد فرش ابریشم طراز ؛ با حصیر کهنه مسجد بساز ؛ و از جمله حرام محض است آنچه خورده
میشود از مال وقف که شرایط واقف عمل نشود پس متولی مدرسه و ناظر مسجد که در حجرات مدرسه
ساکن شده هر کاه درس نخوانند یا شرایط واقف عمل نکنند پس حرام خورده اند ای برادر این عطار را
بیشنوی از جاده مروت و اطاعت نفس اماره مکن که بی جاده رسد بلکه اطاعت عقل کن و بکو که راست
بکو بیچه حال پس کرم و بیجان که کردار هایی را در ترازوی خدای کشیده خواهد شد و آن
دانه بچی قدر وقف است که کمتر از احسان بزرگ تو است ولکن میکوید قال الله تبارک و تعالی
وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ الآیه و اما فرج پس محافظت کن او را از هر چه خدا حرام کرده است
و باش همچنانکه خدا فرموده است وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ اِلَّا عَلٰی اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَکَتْ
اَیْمَانُهُمْ و حضرت عیسی علیه السلام فرموده که شنیدید که آنچه گذشتگان گفتند که زنا مکنید و من میگویم که

هرگاه نظر کنید بسوی زن دیگری خواهش او در دل شما بهم رسد در دل یا او زنا کرده اید و اگر دیدن راست با او خیال کنید و متوجه حرام شود او لکن دیدن زیرا اگر یک عضوت هلاک شود بهتر از آنست که جمیع بدنت بجهنم رود و وجه دیگر بجهت حفظ فرج خود مکرر بجهت چشم خود را زدیدن و حفظ قلب خود از فکر کردن و حفظ کن شکم خود را از سیر شدن که اینها محرکات شهوت است چنانکه گفتیم و اما دست پس حفظ کن او را از اینکه بزنی بان مسلمانان را یا اخذ کنی بان مال حرامی را یا اذیت برسانی یا ناصحت بنویسی بخلق خدا را یا اهانت کنی یا هادر یا مادر و وجه دیگر یا بنویسی یا نچیز دیگر بجای زبان نطق یا ان فان القلم احد اللسانین بجهت آنکه قلم یکی از دو زبان است پس حفظ کن قلم خود را از آنچه واجب است حفظ زبان از آن و اما پای پس حفظ کن پاهای خود را از اینکه راه روی یا نها بدر خانه حاکمی یا سلطانی مگر بجهت رفع ظلم از مظلوم یا بجهت عبرت گرفتن و از دیدن عقلت اینها خود را بیدار کردن یا قضای حق خود نمودن و مانند اینها از امور شرعیه بجهت آنکه راه رفتن بدر خانه سلاطین و ظلمه بضرورت معصیت است بجهت آنکه تواضع تو است و اکرام ایشان است و تحقیق که حق تعالی ترا امر با عراض کردن از ایشان نموده و رفتن تو بسوی ایشان لشکر ایشان را زیاد میکند و اعانت بر ظلم ایشان است و بالجمله باید حرکت ندهی چیزی از اعضای هفتگانه خود را در معصیت خدا اصلا و استعمال نکنی اینها را مگر در طاعت خدا و هرگاه اگر تقصیر کنی دنبال آن بجهت توبه بکن و هرگاه دامن در کردن در طاعت خدا ثمره آن بر تو عود میکند و خدا از تو و از عمل تو بی نیاز است کل نفس بما کسبت رهینة هر نفسی با نچه کرده گرو کرده خود است و بالجمله ای برادر خدا رحمت کند ترا از هوس بکن رو دل پاک زآلایش کن ⁂ ترک باطل کن جان را بحق آرایش کن ⁂ سر و تن را ز زر و سیم چه آرائی ⁂ دل و جان را بکمال هنر آرایش کن ⁂ تا بزم بنود جز سخن بیهوده ⁂ لب ببند از سخن بیهوده آسایش کن ⁂ تا تم روز پیش گره پیشین بکند ⁂ خون دل را بد و چشم اندر و پالایش کن ⁂ الحال عنان قلم را معطوف میسازیم بسوی ذکر ائمه هدی و زبان را بذکر مناقب پنج تن در حدیثی ابن عباس مروی است که وارد شد جناب عقل کل و سید انبیاء و رسل جناب خاتم انبیا محمد مصطفی بر فاطمه و فرمود بعد از سلام که یا فاطمة انی وجدت فی بدنی ضعفا فایتنی عباءة یمنیة فغطینی بها ای فاطمه امروز در بدن خود سستی می یابم بیاور عبای یمنی را و بپوشان مرا پس فاطمه آورد عبا

بسوی او و بر او پوشانید چون پیغمبر خوابید جناب امام حسن داخل شد و سلام کرد بر مادر خود که السلام علیک یا اماه حضرت جواب سلام داد نیکو که علیک السلام یا ولداه و یا قرة عینای پس گرامیاد را که انی شممت رائحة کرائحة جدی رسول الله یعنی میشنوم بوئی که شبیه است ببوی جدم رسول خدا حضرت فاطمه فرمود ای نور دیده اینک جد تو در زیر عبا خوابیده پس حضرت امام حسن نزدیک جد خود آمد عرض کرد السلام علیک یا جداه حضرت فرمود و علیک السلام یا ثمرة فؤادی حضرت امام حسن عرض کرد یا جداه اتاذن لی ان ادخل معک تحت الکساء آیا اذن میدهی که داخل عبای شما شوم حضرت فرمود قد اذنت لک یا حسن ترا اذن دادم پس امام حسن در پهلوی راست پیغمبر خوابید یک دست در زیر سر پیغمبر و دست دیگر بکردن آنحضرت حمایل کرد بعد از آن حضرت امام حسین داخل شد و سلام کرد بر مادر که السلام علیک یا اماه حضرت فاطمه جواب داد که علیک السلام یا ولداه امام حسین عرض کرد انی شممت رائحة کرائحة جدی رسول الله یعنی میشنوم بوئی که شبیه است ببوی جدم رسول خدا فرمود فاطمه ای نور دیده اینک جد تو در زیر عبا خوابیده پس حضرت امام حسین نزدیک جد خود آمد و سلام کرد بعد از شنیدن جواب عرض کرد اتاذن لی ان ادخل معک تحت الکساء آیا اذن میدهی که داخل عبای شما شوم حضرت فرمودند قد اذنت لک یا حسین ترا اذن دادم ای حسین پس امام حسین در پهلوی چپ پیغمبر خوابید یک دست در زیر سر پیغمبر و دست دیگر بکردن آنحضرت حمایل کرد پس ناگاه جناب امیر المؤمنین داخل شد و بر فاطمه سلام کرد که السلام علیک یا بنت عم فاطمه جواب سلام بان داد که و علیک السلام یا ابن عماه حضرت فرمود که انی شممت رائحة کرائحة ابن عمی رسول الله بوئی میشنوم که ببوی پسر عم رسول خدا فاطمه عرض کرد اینک پسر عمت در زیر عبا خوابیده پس حضرت امیر نزدیک آنحضرت آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله جواب سلام شنید که و علیک السلام یا ابن عماه حضرت امیر عرض کرد اتاذن لی ان ادخل معک تحت الکساء آیا اذن میدهی که داخل عبا شوم حضرت فرمود قد اذنت لک یا علی ترا اذن دادم یا علی حضرت امیر در میان امام حسن و پیغمبر خوابید و یکدست بگردن پیغمبر و یکدست بگردن امام حسن حمایل کرد پس فاطمه پیش آمد و سلام کرد که السلام علیکم یا اهل بیت النبوة ای پدر اتاذن لی ان ادخل معک تحت الکساء ای پدر آیا اذن

اذن میدهی که داخل عبای شما شوم حضرت رسول فرمود قد اذنت لک یا فاطمة تو نیز اذن دادم ای فاطمه پس فاطمه نیز داخل عبا شد و در میان امام حسین و پیغمبر خوابید و یکدست بگردن پیغمبر و دست دیگر بگردن امام حسین حمایل کرد پس ام سلمه سر از حجره بیرون آورد و بعد از سلام عرض کرد یا رسول الله مرا اذن میدهی که داخل عبای شما شوم بعد از نزول آیه شریفه انما یرید الله و بعد از نزول این جناب رسول اللهم ان هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا حضرت رسول فرمود که لا انک علی خیر لا انک علی خیر یعنی تو بر خیری و لکن مادون اهل بیتی و لکن غالب تو بجای است پس خداوند عالم ملائکه فرمود که یا ملائکتی و سکان سمواتی و عزتی و جلالی ما خلقت سماء مبنیة و لا ارضا مدحیة و لا قمرا منیرة و لا شمسا مضیئة و لا بحرا یجری و لا فلکا یسری الا فی محبة هؤلاء الخمسة تحت الکساء یعنی ایملائکه من و ای ساکنان آسمانهای من قسم بعزت و جلال خودم که خلق نکردم آسمانها و زمینها را و نه ماه تابان و نه خورشید درخشان و نه دریا را و نه فلک را مگر آنکه دور کنند بجهت آن پنج بزرگواری که در زیر آن عبای یمنی میباشند حضرت روح الامین پیش آمد و عرض کرد یارب من هم ای معبود کار کیستند ایشان خطاب بارمدر رسید که ای جبرئیل هم اهل بیت النبوة و معدن الرسالة فاطمة و ابوها و بعلها و بنوها ایشان خاندان نبوت و معدن پیغمبری و رسالت اند فاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و دو فرزند فاطمه خطاب الهی بدو رسید که ای جبرئیل برو بزمین و بپرس از ایشان که مرا اذن میدهی داخل عبای ایشان شوی پس حضرت جبرئیل امین از عرش رب العالمین آمد و عرض کرد السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و این آیه را رحمت را که در سوره احزاب در آیه سی و سیم واقع است که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا را از جانب خداوند ابلاغ نمود شاید چنانکه حضرت سید الشهداء باین معنی در رجز خود اشاره فرموده در آنجائیکه حضرت در صحرای کربلا ایستاده بود و اتمام حجت بر ان ملاعین چنانچه معروف است تا آنکه رجزهای بسیار خوانده از آن جمله این رجز را فرموده که و نحن اصحاب العباء خمستنا قد ملکنا شرقها و المغربین ثم جبریل لنا سادسا و لنا الکعبة ثم الحرمین یعنی مائیم اصحاب عبا که پنج نفر بودیم که پادشاهان شرق و غرب عالم بودیم و مائیم کسانی که هیچ کس قابل آن نبود که ششمی ما واقع شود مگر جبرئیل امین و مائیم صاحب کعبه و حرمین من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین بهترین خلق الله پدر من است پس مادر من پس من فرزند دو بهتر

خداوندم عروة الدین علی المرتضی هازم الجیش مصلی القبلتین پدرم عروة الوثقای دین و صفدر کننده کافرین و نماز کننده در دو قبله با جناب سید المرسلین است تعبدون اللات و العزی معا و ابوکم مصلی القبلتین در وقتیکه قوم شما می پرستیدند در آن وقت پدرم علی در دو قبله نماز میکرد مع نبی سبعا کاملة ما علی الارض مصلی غیره یا رسول خدا هفت سال کامل پدرم نماز کرد و در روی زمین نماز کننده غیر پدرم و رسول خدا نبود من له حبکة فی جبهة الوری او کالحجر فی جمیع المشرقین اباکم هست که جد او مثل جد من یا مادر او مثل مادر من باشد فاطمة الزهراء امی و ابی وارث الرسل امام الثقلین مادرم فاطمه زهرا است و پدرم وارث پیغمبران و پیشوای جن و انس است من له عم کعمی جعفر وهب الله له اجنحتین کیست که عم او مثل عم من جعفر باشد که خدا او را دو بال داده در بهشت کرامت فرموده پس آن بزرگوار در کب را بر انگیخته بمقابل لشکر مخالف رفت با شمشیر و خنجر و با پاس انجوق در عزم و موت و فرمود انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر پدرم علی طاهر مطهر هاشمی نسب و همین فخر مرا بس است و فاطم امی ثم جدی محمد و عمی یدعی ذوالجناحین جعفر یعنی فاطمه مادر من است پس جد من محمد مصطفی است و عموی من جعفر طیار است و نحن ولاة الحوض نسقی محبنا بکاس رسول الله ما لیس ینکر مائیم صاحبان حوض کوثر که آب خواهیم داد دوستان خود را بجام رسول خدا و این معنی ثابت است که هیچکس نمیتواند انکار نمود از آن اذا ما اتی یوم القیامة ظامیا الی الحوض یسقیه بکفیه حیدر هرگاه بیاید روز قیامت تشنه بسوی حوض کوثر سیراب میکند او را جناب پدرم حیدر بکف مبارک خود ای برادران با چنین بزرگواری که بیدریش ساقی حوض کوثر است در صحرای کربلا با لب تشنه در کنار دریای فرات جان بجان آفرین تسلیم کرد اینک پیشتر آیند که ران حضرت در دم رفتن چه با جناب سید الساجدین چه وصیت نمود و فرمود ای پدر چون بمدینه رسیدی سلام مرا بدوستان من برسان بگو پدرم میگوید هرگاه غریبی را دیدید از غریبی من یاد آورید و چون آب سرد بنوشید از لب تشنه من فراموش مکنید و چون کشته بر شهید از حلق بریده من یاد آورید ⁂ ای همدمان مشفق و ای دوستان من ⁂ یاد آورید واقعه و داستان من ⁂ از جوی سینه چشمه خونین روان کنید ⁂ از زهر آب دادن سر و روان من ⁂ کو شید چون بغربت کربلا رسید ⁂ سر کوی فیض جان شما در جان من ⁂ رد آسمان ز عمامه خود شبکه ام که عزم کشته غربت

افتاد
طیبان زمین ای برادران آیا شنیده اید در وقتیکه حضرت از بالای ذو الجناح بر خاک کربلا
زمین بلرزه در آمد سپهر شد بیتاب خروش غلغله انداخت در جهان بخراب واصیبتاه چون
خون حلق تشنه او بر زمین رسید خروش از زمین بعنوه عرش برین رسید تو نیل شد که خاک
ایمان سو خراب از زمین شکسته اکر بارکان دین رسید نخل بلند او چه خسان بر زمین زدند
طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید باران غبار چون بمزار نبی رسانند کرد از مدینه بر فلک
هفتمین رسید یکباره جامه در حرم کبریا زدند چون این خبر بعیسی کردون نشین رسید
و شد ملک ز غلغله چون نوبت خروش از انبیا بحضرت روح الامین رسید نفسی بنام الشط
تبکین حوله ظما با حیاری حاسراتٍ و ثکلا جان فدای تو ای حسین که حضرت رسول و دختر آن
او بر دو رو بیکو بیشد همه تشنه جگر حیران و سر بر هنه میکردیدند نفسی علی بن الحسین مقیدا
یقیدٍ ثقیلٍ بالحدید یکتبلا جانم فدای تو ای زین العابدین بر بسته و غل و زنجیر کران دشمنان
کرفتار شده و صاروا رؤس الطاهرین وخلفوا حسینا بارض الطف شلوا محبلا سرهای
سروران را بر نیزها کردند و بشام بردند و واکذاشتند حسب بار الحسین را در صحرای کربلا با
اعضای پاره پاره تجرّ علیه الصافیات ذیولها و تبکی علیه الطیر و الوحش فی الفلا جسد
حسین را در صحرای کربلا چنان کذاشتند که بادها غبار الود برو بدن او دامن میکشید و وحشیان
صحرا و مرغان هوا بر او کریه میکردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس چهارم در مذمت
نفس اماره و بعض آن و موعظه آن و ثواب جهاد کردن با آن و ادله آن بسم الله الرحمن الرحیم
السلام علی اهل بیت العصمة و معدن الرحمة و علی الذریة الطاهرة و علی بعل الفاطمة الزهراء
و نسل الفاطمة و نجلها سیما قرتی عینیها الحسن و الحسین الذین ثکلهما النساء و الرجال
بالسم و السیف الجفاء سیما ثانیهما بعرصة کربلاء بعد ما منع من الفرات و ذبح کذبح الشاة و سبوا
نساءه و البنات و احرقوا خیامه و نهبوا رحله و خضبوا شیبه و رفعوا رأسه علی القناة و هو
ینادی وا جداه یا رسول الله و ا ابتاه یا امیر المؤمنین الذی هو قطب جمیع اهل عالم الامکان
الذی حبّه هو لب الایمان الذی قال فی حقه سید الکونین و فخر العالمین حسین منی و انا
من حسین الذی هو و اخوه سیدا شباب اهل الجنة و هما سیدا و اهل مصائب اللتی نزلت کربلاء فهو

عطشان

٣٣٨

عطشانٌ و هو الطالب للعفران و هو سید الانس و الجان علیه صلوات الله الملک المنان اما بعد
فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و بیّنه خطابا العظیم اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور
رحیم بنا بر قول اکثر مفسرین حضرت یوسف میفرماید یعنی من تزکیه نفس خود نمیکنم بدرستیکه
نفس اماره بسیار امر فرماینده است به بدی مکر انکه رحم کند و نکاه دارد پروردکار من بلطف خود
مرا بدرستیکه پروردکار من امرزنده و رحم کننده است و در صحیفه کامله سجادیه است که اللهم
انا نعوذ بک من شر النفس ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی بدان ای برادر عزیز که باعث
خوشنودی خدا بسیار است و انچه از ایات و اخبار مستفاد میشود ان است که از همه انها
بهتر جهاد کردن با نفس اماره است و اطاعت نکردن ان دشمن خونخوار است و از بعضی تعالی
باطاعت ان مکار غداره است و آن یعنی نفس اماره و دیو ناصب است هم چنانکه عقل و نور
کرانان مرکب است از این دو یعنی وجود و ناصب یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا
و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و یحذرکم الله نفسه و از حضرت صادق
مروی است که و اجعل نفسک عدوا تجاهده یعنی قرار ده نفس خود را دشمنی که با او مجادله میکنی و
مذمت نفس اماره احتیاج بذکر ندارد و بدیها او بر همه کس حتی بر جاهلان نیز معلوم است
و عارفان طرائف انرا کاهی بسک تشبیه کرده اند و کاهی بعقرب و کاهی باژدها و کاهی او را کافر
میکویند و کاهی او را چیزی دیکر میکویند از انجمله میرداماد علیه الرحمه در این دو بیت منسوب باو
فرموده است دی مطلبی بکان هویدا کشتند کویند بمن هر چه چه پیدا کشتند چون
از سک نفس من خبر شدند دیدند که سک بیشمار است و اکشتند در تیغ جهان دندان و حلوای
خود میفرماید ایسک نفس جهان بار کیرا ان طبیعت از سک آن کبر بیرون کوتر از صبر که شاید درک
زنجیران سک کوکین کیران کنتری و عاری میکوید که کسیکه جاسر سک جوزند عنان نجیب
بما زمین بچه اروره کردد بغل دارم حتی رسید بدبرا هی کرده صومعه بود کفتند ای راهب کفت من
راهب نیستم راهب کسی است که از خدا بترسد و صابر است بر بلای او و شاکر است بر نعمای او و
متواضع است بر نعمت او و ذلیل است بر عزت او و در فکر حساب و عقاب او است و روز و شام آن

وب فانی است و بیدار شب او از ترس اتش دوزخ است اینکس راهب است من سک کزنده ام که
نفس خود را حبس کرده ام که از شب من بمردم نرسد کفتند چه باعث انقطاع خلق شد از خدا با وجود
معرفت کفت دنیا و زینتهای او دا کر خواهی بکو شناسی نفس اماره را کر او چکونه است سکی است
برای تو ان را وصف کنم بدانکه او سکی است ظالم و کافر و فاسق و فاجر و بد بیت و منحوس و مکار و بخیل
دشمن و بی حیا و بیکو و لئیم و ملحد و بر انکیزاننده و ملعون و زنده سرکش و متکبر و معجب و حاسد و فاسد
و جاهل و دنی و بی شرم رادل و کاهل و بی عقل و فاجع و خادع و خائن و سارق و غماز و سارق
و در اتمزاد و بیحیا و مشرک و بیوفا و معرب و بیکاه و افعی و اژدها و خوک و سک دهو و بدکردار
و مختار ذکر فروش و ستمکار و بعین ظالم و خاین و تارک الصلوة و کلاه و ساهی و جلاد و بیشرم
و هادر و معین دنیا پنیم و شاعر الخمر معتد اثیم و شدید الکفر و نجس و مرتد و بیوت و غاصب
و ضارب و بی باک و بی پروا و کذاب و دروغ کو و دشمن دکن دین و کبیر دو دو بدکردار و خبیث
و پلید و معرور و عاند و سرکش و مشرک و کافر نعمت و بی انصاف و بی مروت و احمق و بی عقل و بد
و نا هنجار و صاحب شرارت و مجهول و جزع کننده و بیصبر و بیهم و بالجمله اکر جمیع کتابهای عالم را اکر
در هر چیز نوشته اند اکر همه را در مذمت این سک نوبیسند هر اینه کم نوشته خواهند بود و خوشا حال
کسیکه چنین کافر را کشت یا مسلمان کرد و وای بحال کسی که چنین کسی را امیر و فرمانفرمای خود
نا او را هلاک سازد قال الله تعالی قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها نفس اماره چون فی الجمله غالب
شود صاحبش تکبر مینماید و چون خبیث و سرکش شد و بسیار تکبر بهم رسانید صاحبش ادعای
خدائی مینماید چنانکه از خبیثان فرعون ملعون ادعای خدائی کرد و از خبیثان بد بنیان ما از اهل
جهت بعض صوفیه در عصر ما ادعای خدائی مینماید و نفس اماره در اذیت رسانیدن هیچ کس را دامی
کذارد و مثال ان سکی است که کبیر شده و همه کس را میکزد صاحبش را نیز با وو کفت با و بو غربت
میکیرد و بیمهمان را میکیرد و صاحبخانه را میکیرد و خودش را میکیرد پس ای سک بیدانم که
سک کیستی و علما العارفین کفته اند که نفس اماره در حال شهوت خوردن کاو و خر است و در حال
مکر و حیله شیطان است و در حال غضب درنده و سبع است و در حال حسد طفل است و در حال تکبر
فرعون است و در حال مکر و حیله شیطان است و در حال پیری صاحب خیال و تجربات و در حال

مالک نسبت و صدر و در آن

انا

٣٣٩

کرسنکی مجنون و دیوانه است و مثل او مثل الاغ و اسب است که اکر جو و علف بش بکشد بزند و اکر کرسنه اش
داشتی صیحه میزند و عربده میکند یا مثل غلام بد است که اکر کرسنه اش داری بنالد و همسایه را
میدزدد و اکر سیرش سیداری فاسق میشود و پا از اندازه خود بیرون میکذارد پس با هم باید بکار
باید جهاد کرد که جهاد با او مرنان است ای برادر نفس را موعظه کن چنانکه حضرت معصوم موعظه
کرده و در حدیث است که ابان بن عثمان بخدمت امام جعفر صادق عرض کرد که مرا موعظه کن
حضرت فرمود فقال ان کان الله تبارک و تعالی قد تکفل بالرزق فاهتمامک لماذا و ان کان الرزق مقسوما
فالحرص لماذا و ان کان الحساب حقا فالجمع لماذا و ان کان الخلف من الله حقا فالبخل لماذا
و ان کان العقوبة من الله النار حقا فالمعصیة لماذا و ان کان الموت حقا فالفرح لماذا و ان
کان العرض علی الله حقا فالمکر لماذا و ان کان الشیطان عدوا فالغفلة لماذا و ان کان الممر
علی الصراط حقا فالعجب لماذا و ان کان کل شیء بقضاء من الله و قدره فالحزن لماذا و ان
کانت الدنیا فانیة فالطمأنینة الیها لماذا یعنی اکر خدا متکفل رزق است پس اهتمام تو از برای
چیست و اکر روزی مقسوم است پس حرص از برای چیست و اکر حساب حق است پس جمع کردن مال
از برای چیست و اکر عوض دادن از جانب خدا حق است پس بخل از برای چیست و اکر عقوبت از جانب
خدا باتش جهنم حق است پس معصیت از برای چیست و اکر مردن حق است پس خوشحالی از برای چیست
و اکر عرض اعمال بر خدا حق است پس مکر از برای چیست و اکر شیطان دشمن است پس غفلت از برای
چیست و اکر کذشتن بر صراط حق است پس عجب از برای چیست و اکر هر چیزی بقضا و قدر خدا است
پس حزن از برای چیست و اکر دنیا فانی است پس دل بستن بدنیا از برای چیست در نهج البلاغه
که ان المال و البنین حرث الدنیا و العمل الصالح حرث الاخرة مال و اولاد زراعت دنیا است
و عمل صالح زراعت اخرت است و حدیث مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد
الاکبر فقیل ما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس مشهور است و در السنه و افواه مذکور بلکه
جهاد با او بهترین عبادات است و اول با این کافر باید جهاد کرد و او را کشت یا مسلمان کرد پس
چند کلمه در مذمت نفس اماره که جهاد با او اهم است مذکور کنیم بر نفع خواهد بود نظم ای باش و در
از پی هوا و هوس بیا و کو هر ابنا نخویش بحکم دار که دیو نفس تو هم دست کشته با ابلیس

کار که تو باید این درویش‌وار ای پسر از این دشمن دوست‌نما حذر کن و نفس بهیمی را حکم داری
در حد آگاه از وی بر نبند و مهارش بگذاری در طبابت نصیحت و موعظه مستی هوا و هوس از سرش
بیرون کنی و به سوهان ملامت حکمش را بخراشی و به فکر بزرگ ریشهٔ غفلت را از دلش قلع نمائی و
به صفات کمالش متخلق گردانی و از حضیض حیوانیت به اوج ملکیتش رسانی و باید هر صبح
و شام نفس را مخاطب ساخته به این کلمات او را تنبیه نمائی شاید بر او غالب آئی که ای نفس این چه
نادانی است که دعوی ادراک میکنی و دانسته که دوزخ و بهشت نزد در پیش است و مع ذلک
این روز را منزل خواهی کرد و چگونه شادمانی و به یقین جای خود ندانی اما تعلمین ان الموت
یأتی بغتة من غیر تقدیم رسول و ایا نشنیده که مرگ را او سوار نیست و موسمی ندارد و جوان
و پیری منظور ندارد ناگاه در می‌آید و ترا تکلیف رفتن نماید پس فرصت غنیمت شمار و هر لباسی
سرای عقبی در این مدت بخری بکار و کار جوان را به پیری میفکن و توشه از برای سفر پر خطر مهیا ساز
و مهم کرد پیری بیکاری نشاید با توبهٔ ناقص و عبادت باطلی که بکار کسی نیاید باخبر
کرد و الحز عمری که باشد پس دانا کسی است که کار توبه و طاعت را به عزم انجام از دای نفس یا کسانی که
هم سن تو بوده‌اند یا بزرگتر یا کوچکتر در سال گذشته زنده بوده‌اند در کجا باشند و در زیر خاک رفتند
و باز ندانی که تا سال آینده زنده باشی زیرا که در حدیثی است که خدا و حی فرموده به پیغمبری از پیغمبران
بنی اسرائیل که موعظه نفس خود کن اگر متعظ شد پس شروع کن به موعظه مردم و الا حیا کن از من که عظ
غیرک و انت لم تتعظ الناس و الا فاستحی منی وای برای بدنت نفس تو اب بسیار وارد است
و موجب نجات و طاعت چنانکه حکایت است که عابدی چهل سال یا هفتاد سال عبادت خدا
کرد و کجا حجاب را نخلعت و دنیا معنی ملامت کرد نفس خود را که همین شامت تو است که حاجت
من برنیامد حق تعالی به پیغمبر آن عصر وحی نمود که بگو با او که ساعتک التی ازدیت علی نفسک
خیر من عبادتک التی مضت آن ساعت که نفس خود کردی بهتر است از عبادتی که گذشته
ای برادر من اعتدل یوماه فهو مغبون و من کانت الدنیا همته و ادت حسرته عند فراقها و من
کان غده شر یومیه فهو محروم کسی که امروز خود دیگی باشد مغبون است و کسی که همتا
و جمع کردن دنیا است نزد مفارقت از دنیا حسرتش بسیار است و کسی که فردای او بدتر از امروزش

بوده باشد پس او محروم است ای نفس کو یاد و جوانی و انتظار روز پیری اکثی که ترک لذت دشوار بباشد
هیهات اگر ترک لذت در همه وقت دشوار است هر چه در جوانی از آن عاجزی در پیری از آن
عاجزتری چون بگذاری که سالها بگذرد و ریشه محکم سازد و ضعف پیری بر تو مستولی شود و
علاج از آن نتوان کرد ازو ریشه بیاد و دوخت عصیان بر کن اینکار جوان است بر پیری مفکن
امروز اگر علاج نتوان کردن محکم چه شود چگونه خواهی کندن ای نفس اگر جرات تو در معصیت
رب العزت بر این است که او بر مطلع نداند پس وای بر تو این چه کفر و چه افترا است و این چه جهل
و سفاهت است و اگر او را عالم و ناظر دانی و با وجود این معصیت مخالفت او در روی می‌کنی
وای بر تو از این بی‌حیائی و قباحت و چشم بی‌حیائی که پروردگار خویش را از همه مردمان کمتر
شماری چرا که عیبهای خود را از ایشان پوشیده داری و از ملک جبار هیچ شرم نداری و حال آنکه
کریکی از علما جوانی را نزد مقام خود را معلوم میداشت و همه ازسبب آن پرسیدند گفت شما را امر
میکنم که هر یک مرغی را ببرید و در جائی ذبح کنید که هیچ کس نباشد و همه رفتند و مرغ مذبوح
آوردند و آن جوان مرغ خود را زنده آورد پرسیدند گفت جائی که هیچکس نباشد ممکن نشد که
زیرا که خدا همه جا حاضر بود عالم فرمود که دیدید که این جوان از شما اعقل است ای نفس چون است
که علاوه از علامات تو با مصاحبی از مصاحبان تو بر خلاف رضای تو عمل نماید فی الحال
مدائش و بر او از او اهانت نمائی و با اینحال از ملک جبار باک نداری و بپوشی و بر او غضب
او و اگر گمان کرده که ترا تاب عقوبت الهی خواهد بود در عذاب جهنم صبر توانی نمود پس وای
بر تو که بلا پرورده کار در افتاده و اندیشه باطل نموده و اگر خواهی که تجربه نمائی و خوبی را از
یک لحظه انگشت خود را در آتش بدار یا یکساعت در آفتاب بسر آور تا مقدار طاقت خویش را
بدانی و بر تو ظاهر شود که تو عاجزی و ناتوان و اگر بکرم پرورده کار مغرور شده و بنا بر این دست
از کار اخروی کشیده و گمان کرده که بی جد و جهد نجات از عذاب و بی سعی وصول ثواب میسر است
پس چون است که امور سهل دنیا را بکرم پرورده کار کریم و اگذاری و بر وی اعتماد نمائی و اگر
دشمن روی تو آورد در دفع او فکرها کنی و وسیلها سازی و بکرم باری تعالی بیندازی و اگر
تو اسیل طلبی کر بیدرم در دنیا میسر نشود چگونه در تحصیل آن درم در دنیا سعیها کنی و از آن

کشی و بکرم باری تعالی اعتماد نمائی و نگوئی که شاید بی این سعی و طلب رساند گوئی که کرم آن
خدای رحمن بخشد بکرم جرا بینده را بی عصیان حق را نو کریم چو نکردان و چه دو ماننده کان
روی نیاورند و چون است که اگر کسی در رخسار خوبی نشیند ملهو و لعب و عیش و طرب کند زارت
و گوید خدا کریم است شاید بی آنکه بعمل آورم در ما حنت کنم و گنج اندیشیم عقلا او را سفیه شمرند
تسخر نمائی و او را غافل دانی و جرم نداری تماری و با این حال خود را از زیرکان شماری با آنکه
در عز و عصر دنیا از بهر آسایش خویش بهر عقبی و انکار نیست بلکه همین چشم بکرم پرورده کار دارد
بکر نشینی که از حضرت رسول روایت شده که الدنیا مزرعة الآخرة پس دنیا کشتزار آخرت است
اگر جهد و جد نمائی و زمین ملک را بجوئی و تخم بنشانی و از خار و خس کینه و نفاق
و طمع و حسد پاک سازی و از صفات حسنه و اعمال حسنه تخم بنشانی و از چشمه اصلاح آب
یاری نکنی ترا حاصل و محصول نباشد و در دار دنیا تهیدست بمانی و از این نقص بکرم خدا
نرسد زیرا که از کرم او همین بس که راه را بر تو واضح کرده و ترا تعلیم داده که از بهر آخرت چگونه زراعت
نمائی و وعده کرده که هر چه را کاری یکی ده سر نماید بلکه هفتصد چنانکه میفرماید مثل
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
والله یضاعف لمن یشاء و اگر گمان داری که خدای آخرت کریم است و خدای دنیا کریم نیست پس وای
بر تو این چه عقل است آیا ندانسته که خدای دنیا و آخرت یکی است چنانکه خود فرموده الهکم اله
واحد لا اله الا هو ای نفس چه تفاوت است که یکجا ایمان ظاهر نمائی و یکجا نفاق ظاهر سازی
آیا نشنیده که پرورده کار در کلام مجید خود فرموده که ان لیس للانسان الا ما سعی حاصل معنی
آن ظاهر این است که نیست انسان را امر آخرت مگر آنچه سعی نموده و در جای دیگر میفرماید ان
الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا و باز میفرماید ان المتقین
فی جنات و عیون ادخلوها بسلام آمنین تنبیه اسم سبب چیست که پرورده کار ترا وعده نزدیک
داده که نان و آبی فی الارض الا علی الله رزقها در تحصیل آن سعی و کوشش کنی و بوعده او اعتماد
نکنی و امور آخرت که فرموده که بیسعی میسر نیست دست از اهمال سکنی و میگوئی که بکرم کرم اعتماد
نموده و اگر راست گوئی که بپرورده کار اعتماد نمائی داری دیگر چون است که از بهر زمستان همگی

اسباب از قوت و کسوه و هیمه جمع نمائی و بکرم او اعتماد نکنی و نگوئی که شاید پرورده کار امرا گرمی
و پوستین از سرمای زمستان نگاهدارد یا گمان کرده که زمهریر جهنم از زمستان کمتر است و به جد و
جهد از زمهریر نجات توان یافت چنانکه نجات از سرمای زمستان ممکن نیست مگر با آتش و لباس
همچنین نجات از سرمای زمهریر ممکن نیست مگر با آتش محبت حضرت الله و پوشیدن لباس ورع
و تقوی ای نفس وای بر تو گویا بروز حساب ایمان نیاورده و ثواب و عقاب اعتقاد نکرده الیس
ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی و گمان کرده که ترا عبث آفریده‌اند و بعد از مردن زنده نخواهی
شد افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون اگر ایمان بروز حساب آورده پس چرا فریب
شیطان خورده ان الشیطان لکم عدو مبین و از معاصی پرهیز نکنی با آنکه حکیم هیودی ترا گفته
که انواع نعمتهای لذیذ بتو زیان دارد و موجب زیادتی مرض میشود دست از همه نعمتها کشی
و اگر طفلی گوید که در پیراهنت عقرب است فی الحال پیراهن از بدنت دور میکنی یا قول پیغمبر
و ائمه هدی که بآیات ظاهره و دلائل واضحه و معجزات باهره ظاهر شده کم از قول طفل و یهودی است
ان لدینا انکالا و جحیما و طعاما ذا غصة و عذابا الیما یا آنکه عذاب جهنم را سهلتر از مرض
و تب و الم او عقرب تصور کرده یا با خلق آشنا شده و با خدای خود بیگانه گردیده حال عالم
بر سر تو گران شد بی مناجات پرورده کار محروم ماند و از لذت یک دو را افتاده که تلاوت
قرآن و خواندن دعا رغبت نداری که هر گاه کسی مدح ترا مدح پیغمبر و ائمه ترا بگوید مدح خود را
از مدح ایشان رایج‌تر دانی ای برادر سفر دنیا سفر آخرت سفر دریا است و شنیدم که چند هزار
اهل عصمت فرموده‌اند که ما نیز به شیعیان مکرر فرموده‌اند ما اهل شهر شهدی و وفا اول
بنص آیه قرآن پنجاه هزار سال است پس بنا بر این سفر دور و دراز است و بسیار و هست
بار گناه بی توشه و زاد چگونه توان رفتن چنانکه شاه مردان و شیر یزدان علی عمران فرموده که
شدد السفینة فان البحر عمیق و اکمل الزاد فان السفر طویل و خفف ظهرک من الاثم
فان العقبة کؤود کشتی را محکم کن که این دریا بسیار عمیق است و زاد بردار که راه این سفر دور است
و بار گناه بر پشت مگیر که عقبه دشوار و پر پیچ است و این اشاره بآن کشتی است که خاتم عالم
فرموده مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق مثل اهل

اهل بیت من چون کشتی نوح است هر که در کشتی نوح نشست از غرق شدن نجات یافت و هر که تخلف
ورزید غرق شد دوم چنین هر که دست تولا بدامن اهل بیت زند نجات یابد و هر که تخلف ورزد
بعذاب خدا گرفتار شود و مراد از توشه تقوی است تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوی و جناب سید
العارفین امیر المؤمنین نیز فرموده اند آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ وَحْشَةِ الطَّرِیقِ وَ عَظِیمِ الْمَوْرِدِ
آه از کمی توشه و دوری راه سفر و وحشت آن و بزرگی مورد و در قیامت روزیست که عقارب و
عشائر از یکدیگر بیزار گردند که یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیهِ وَ اُمِّهِ وَ اَبِیهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ لِکُلِّ امْرِئٍ
مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ میگریزد مرد از برادرش و فرزند از مادر و پدر و زن از شوهر و شوهر
از زن ای نفس اگر مرد راه قیامت بودی ترازوی اعمال اول وَ اَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ فَاُمُّهُ هَاوِیَةٌ
وَ مَا اَدْرَاکَ مَا هِیَهْ نَارٌ حَامِیَةٌ گر ناگاه چشم مبارک پیغمبر و امیر المؤمنین حیدر بر تو افتد
گر تو بد شیعه بوده از برای ما دران وقت چه کار خواهی کرد وای نفس ترازوی عدل خداوند
نشنیده که در وقت سنجیدن اعمال بود آن بگوید که نَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیٰمَةِ آیا پنداری
که در دنیا جاوید خواهی بود هیهات هیهات تا چشم بهم زنی رسیده وقت سفر در راست که در جهان
نیاسود بر روی زمین خواب غفلت تا کی از زیر زمین نکو باشد خبرت از روز حساب که
پنجاه هزار سال است حذر کن شخصی خدمت سید المرسلین عرض کرد که پیری آمد زود چهار سوره
پیر کرده اند سوره هود و سوره واقعه و عم یتسائلون و اذا الشمس کورت و در این چهار سوره
هول و عظمت روز قیامت مذکور است روز قیامت زمانی باشد که طبل یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ
فرو کوبند آفتاب و ماه را در یک موضع جمع کنند که جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ و این سقف معلق را که بی ستون
بر پا داشته اند یکدیگر جدا نمایند که اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ و مثل اوراق کاغذ در هم پیچید که یَوْمَ
نَطْوِی السَّمَاءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ و تند باد قهر بر عالم حسن کبریه که وَ اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ
رَبِّهَا و ملائکه ملکوت صف ها در بندند که یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِکَةُ صَفًّا و کواکب روشن که
قنادیل نور است بر سر ایشان نثار کنند که اِذَا الْکَوَاکِبُ انْتَثَرَتْ اینها در وقتی است که مردم سر
از خاک در آورند که وَ اِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ در چنین وقتی هیچ شخصی زهره آن ندارد که قدم از قدم
بردارد تا از عهده این چهار سوال بر آید اول عَنْ عُمُرِهِ فِیمَا اَفْنَاهُ یعنی عمر خود را در چه فانی کرده

و در چه صرف نمودی در تو طاعت و ایمان یا در ظلم و کفر و عصیان در طاعت حضرت الهی یا در متابعت
شهوات و مناهی و چون از عهده این سوال بیرون آید پرسش دیگر کنند دوم عَنْ جَسَدِهِ فِیمَا اَبْلَاهُ
یعنی قد سرو آسا را در چه دو تا کرده و این چهره گلنار را در چه زعفرانی و این موی چون مشک
سیاه را در چه سفید کافوری کرده در طاعت و پرهیزکاری یا در معصیت و خلق آزاری و چون
از عهده این سوال بیرون آید سوال دیگر کنند سوم عَنْ عِلْمِهِ فِیمَا عَمِلَهُ یعنی آنچه را دانستی کار کردی بر اهل
بیت رسول را اگر شناختی چون شدی شناختی و به ایشان تولی کردی و از دشمنان ایشان تبری نمودی
چون از عهده این سوال بیرون آید سوال چهارم نمایند چهارم عَنْ مَالِهِ مِنْ اَیْنَ اکْتَسَبَهُ وَ فِیمَا اَنْفَقَهُ
یعنی ای بنده مال دنیا را از کجا کسب کردی از حلال یا از حرام و در چه صرف نمودی در صلاح و سداد
یا در شر و فساد پس هر گاه شخص را زهره آن نباشد که قدم از قدم بردارد تا از عهده این چهار سوال بر آید
ای بسا پوستها که دران انجمن دریده شود ای بسا نانها که بر تیغ حسرت بریده گردد و چون دستت نگیرد
خود را فدای دنیا مکنید و از حریم شرع بیرون مروید و خانه اصلی خود را خراب نمائید و سرمایه
عمر خویش و اوقات شریف را در تحصیل مال و جاه صرف نکنید و مصالح خانه آخرت را صرف
خانه دنیا مکنید آیا نمی بینید که چگونه اهل دنیا مالها جمع کرده و قصرها بنا نموده عاقبت بعد از
و شوهر و زنان واگذاشته تنها دست در ظلمت کده قبر یا مانده و موهوم خانه کرده ای نفس دنیا
بواسطه ثواب عقبی ترک کن همین پیشه کار و کثرت بلاها آیا معشوقه دل ستوان بشکر گران
و بیوه دان شرایط غالب او باشد هر چند در تحصیل مال سعی نمائی کران و بیوه دان جمعی هستند
که تو زیادت نمایند پس این عقل است که از صد رنجی و تعب یاری و اشاق انبیا و ائمه هدی
نموده تلاش کمی کرده کفش کن مجلس بیوه دان و سینهای در روزی قرار گیری عاقل آن است که
از ارزش عقبی را از هر چه پسند در جمع کردن دنیا کو با غرض توان است که اهل و عیال تو بعد از تو
تعب و آزار کشیدا یا آنچه حدیث را که شنا الناس من باع آخرته بدنیا غیره بد ترین مردم کسی است
که آخرت خود را بدنیای دیگران بفروشد پس بنا علی هذا تو بد ترین مردمان باشی خالق چگونه خواهد
بود که ما نشسته بار دل سوزان و جگر بریان و عریان بعرصه محشر وارد
که فراش تو در خاک و بالین تو مار و عقرب با قافله مردگان که همگی منتظر بوده اند و هم یاد کرده

بودند که از جای خود بی حرکت نمایند با چنین رفقا صحرای محشر را طی کنند و در آن وقت ملائکه غضب
الهی که زبان در وصف هیبت ایشان عاجز که عَلَیْهَا مَلَائِکَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا یَعْصُونَ اللهَ مَا اَمَرَهُمْ
مامور شوند که ترا کشان کشان بمحل حساب و مقام عرض برند زبانت لال گشته اعضات
بنطق در آمده از قلیل و کثیر و صغیر و کبیر شهادت بر ضرر تو دهند پس بیا فرصت غنیمت شمار و عمر را
بغفلت مگذران و از هر سوال و جواب بیاسا چنانکه حضرت امیر المؤمنین و سید العارفین فرموده اند
که حَاسِبُوا اَنْفُسَکُمْ قَبْلَ اَنْ تُحَاسَبُوا محاسبه کنید نفسهای خود را پیش از آنکه در روز حساب نفسهای
شما را محاسبه نمایند پس بقول آن عالیجناب عمل نما امروز نفس خویش را محاسبه نما تا فردا بمحنت حساب
و مصیبت عقاب بجهنم المأوی در آن و طریقه محاسبه نفس آن است که در موضع خلوت بنشینی
و نفس خود را مخاطب ساخته از اوقات گذشته عمر خویش تفحص کنی پس هر ساعتی که بمعصیت و ترک
طاعت گذرانیده باشی بتوبه و استغفار تدارک نمائی و طاعتهائی که ترک کرده ای نماز و روزه قضا
کنی و اگر حقی بر ذمت که قضا از زکوة و خمس و مال مردم ادا نمائی و اگر کسی را رنجیده داشته باشی عذر
خواهی نمائی و او را از خویش راضی کن و اگر ساعتی صرف خوردن و خواب و سائر مباحات کرده باشی
پشیمان شو کمی و هر ساعت که بعبادت گذرانیده باشی از جهان نعمت شکر کنی تا بدین طریق از حساب
گذشته عمر فارغ شوی و باید هر صباح مانند تاجری که با شریک خود در هنگام تسلیم سرمایه سفارش
نماید تو نیز سفارش نمائی که ای نفس مرا بغیر از بضاعت عمر سرمایه نیست و هر نفسی از انفاس آن گوهری نفیس است
که عوض ندارد که تلف شود باعث خسارت عظیم گردد و اگر در سلک مردگان بودی آرزو مینمودی
که کاش یکروز دنیا بو بسته و عمل خیری میکردم پس هم چو فرض کن که مرده بودی و خداوند ترا
زنده کرده پس امروز فرصت غنیمت شمار و دیگران را بر تضییع عمر ضایع مگذار اگر در روز قیامت
حساب آسان کنند و نامه عملت را بدست راستت دهند فَاَمَّا مَنْ اُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَسَوْفَ
یُحَاسَبُ حِسَابًا یَسِیرًا وَ یَنْقَلِبُ اِلٰی اَهْلِهِ مَسْرُورًا ملائکه جناب داخل بهشت کرده اند و ترا از فزع آن
روز ایمن کرده اند که لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْاَکْبَرُ و ترا با ابرار و نیکوکاران محشور کرده اند که اِنَّ الْاَبْرَارَ
لَفِی نَعِیمٍ و از آب حوض کوثر ترا سیراب نمایند اِنَّ الْاَبْرَارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَاْسٍ کَانَ مِزَاجُهَا کَافُورًا ای
نفس چرا این قدر نفاق پیشه کرده ای مگر نمیدانی که خداوند در مذمت منافقان چه فرموده الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ

بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ یَاْمُرُونَ بِالْمُنْکَرِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ یَقْبِضُونَ اَیْدِیَهُمْ نَسُوا اللهَ فَنَسِیَهُمْ
اِنَّ الْمُنَافِقِینَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَعَدَ اللهُ الْمُنَافِقِینَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْکُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا
هِیَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِیمٌ یعنی منافقون و منافقات بعضی بر بعضی اجماع و نفاق
و شرک میکنند امر میکنند یکدیگر را بشرک و معاصی و نهی میکنند از اعمال حسنه که خدا امر بآن کرده و انفاق
نمیکنند مال خود را در راه خدا چون خدا را فراموش کردند در طاعت ایشان خدا فراموش میکند
و وا میگذارد در آتش و وعده و وعید کرده خدا ایشان را آتش جهنم با کافران که همیشه در آن باشند آتش بس
ایشان را و خدا ایشان را دور کرده است از رحمت خود و برای ایشان عذاب دائمی خواهد بود
و بدانکه تمام روز و شب بیست و چهار ساعت است و در حدیث آمده که در روز قیامت
خانه به بنده خویش نماید و در برابر ساعتهای روز و شب پس خزانه از آنها در بگشایند پر از نور
و آن در برابر ساعتی است که بعبادت مشغول بوده و از دیدن آن سروری قدر را او را فرح و سرور
حاصل شود که اگر بر جمیع اهل جهنم قسمت شود الم آتش را در نیابند و خزانه دیگر از آنها بگشایند
تیره و تاریک و از او بوی عفونت آید و از دیدن آن آن ساعتی است که در آن معصیت نموده
از مشاهده این خزانه ویرا آنقدر حزن و ترس حاصل شود که اگر بر جمیع اهل بهشت قسمت شود
نعیم بهشت را بر ایشان ناخوش گرداند و خزانه دیگر از آنها بگشایند خالی از الم و سرور و آن آن
ساعتی بوده که بخواب بوده یا مشغول شده بمباحی از مباحات دنیا پس در این هنگام حسرتها خورد
و پشیمانیها کشد که چرا این خزانه خالی ماند و این باعث غم و الم بسیار شود و همچنین بعدد ساعات
خزانهها بر وی عرض نمایند پس ای نفس بیا از لهو و لعب و عیش و طرب پهلو تهی نما و خزانهای
خویش را معمور دار و خود را در ورطه هلاک مینداز یا رب تو خود پرستیم فارغ ساز در بوته
اخلاص سلم وا تو با الدیم رشته غفلت بگسل شاید که کم باوج معرفت پرواز و لکن ای
واعد مشکل می بینم که این غداره مکاره یعنی نفس اماره خونخواره باین مواعظ شافیه جامعه ترک
معصیت خود کند و از غفلت بیدار شود این پنج روزه باقی را در وی طاعت و بندگی آورد آه آه
آه تا کی این نفس کافر کیش کافر تو شود تا کی این جسم لب شهر شکل سر شود بی فنا ن بر هم زنی
نفس دغا و زنان بزد پس صبح کردم شاید بحق بهتر شود گفتم میکنم کاری که بهتر باشد آن

من چه دانستم که احوال کار من بدین منوال شود و بگوای نفس خدا مدح نموده مؤمنون را در کلام خود که والمؤمنون
والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویقیمون الصلوة ویؤتون
الزکوة ویطیعون الله ورسوله اولئک سیرحمهم الله ان الله عزیز حکیم وعد الله المؤمنین و
المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ومساکن طیبة فی جنات عدن ورضوان
من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم یعنی مؤمنون ومؤمنات بعضی ناصر بعضی هستند و امر میکنند
بعضی از ایشان بعضی را بانچه واجب کرده خدا فعل آن را و نهی میکنند از آنچه خدا نهی کرده فعل آن را و ادا
میکنند نماز را و میدهند زکوة را و اطاعت میکنند خدا و رسول را بانکه روزی
ایشان را بعمل می آورند زود باشد که خدا رحم کند بر ایشان بدرستیکه خدا غالب است بر رحمت و عذاب
و وعده داده خدا ایشان را بهشتها که زیر درختهای آن جاری است که مخلد خواهند بود و مساکن طیبه
از ناف و یاقوت احمر و زبرجد برای ایشان است خوشنودی خدا از این بزرگتر است پس اگر نفس با تو موعظه
دلیل بر سخط شد بعتاب او را موعظه کن که شاید از رحمت خدا مایوس بیم رسانیم که از سوره زمر که لا تقنطوا
من رحمة الله ای نفس اقلا کاری بکن که پیغمبر با تو مهربانی از تو روکردان باشد که از شفاعت کند حال
قدری از مهربانیهای پیغمبر بشنو که در روز قیامت چنانکه مروی است که در ندای قیامت بانبیاء
اولین و آخرین خطاب رسد که با امتهای خود بعرصه گاه قیامت جمع کنید پس انبیا امتان خود را
در یکمقام جمع کنند و اخیار و نیکان ایشان را جدا کنند و بمقام عرض آورده خطاب آید که این التائبون
تائبان است و نیکانشان خواجه عالم گوید در موقف خود ایستاده که خطاب رسد که ایشان را بموقف حساب
ای حضرت مؤمنی را جدا کند که را نذکره اعمال صالحه ایشان که از اعمال سیئه ایشان باشد و بمقام عرض
آورده خطاب آید که ایهم عاملان و مطیعان او ندا رسد که این العاصون عاصیان کجایند سید رسل
گوید در مقام حیرت بستاده که خطاب آید که بروایشان را بیاور سید عالم گریان گریان رو در
عاصیان را در پیش کند و بمقام عرض آورده خطاب رسد که تنح عنهم یا محمد از نیسان ایشان در شوکم
من با ایشان کار دارم بایدعذاب ایشان را او بوکبرد سید عالم لب کام برکیرد و لب کام دیگر پیش گذارد
باز خطاب رسد که تنح عنهم یا احمد ای احمد از ساں ایشان دو روشو حبیب کام دیگر بکیرد و در ایشان
است داخل شود در مرتبه سیم خطاب مقرر امیر بود رسد یا احمد تنح عنهم ای احمد دور شو از ایشان ان
عاصیان

244
عاصیان بعرض چند کار رسد و آنحضرت کریان سوی دوست بر آورده و کوید الهی انک تعهدت ان
لا تفضح امتی بار خدایا تو عهد کرده که امت مرا رسوا نکنی دران وقت دریای رحمت واسعه بجنبش
آید و خطاب در رسد که ای حبیب من هر گاه در باره امت اهتمام داری هیچ یک از گروه عاصیان را بخو
بخشیدم ای برادر اگر راستی اینجا اظهار کن تا شاید خود را و دوستی خود را اظهار کن که امام حسین در فردو
که منادی گزیست عند مؤمن الا و بکی و اغتم لمصابی یعنی نذکور نمیشوم من نزد هیچ مؤمنی مگر آنکه گریان
میشود و محزون و مغموم میکردد برای مصیبت از منطوق این حدیث صریحا مفهوم شد که مؤمن چه قسم
که است کلاکوش باش تا قدری مصیبت ذکر شود که گریان شوی در بعضی از کتب معتبره اصحاب
از ابن عباس که روایت شاه اولیا عزم صفین میرفتیم چون بزمین کربلا رسیدیم حضرت علی
بان زمین نگاه کرد و اشک از دیده مبارکش بجانب محاسن جاری شد و فرمود هذا مناخ رکابهم این محل
خوابانیدن شتران ایشان است هذا ملقی رحالهم این موضع افکندن بارهای ایشان است ههنا
تراق دماءهم این جا ریخته خواهد شد خونهای ایشان طوبی لک من تربة تراق علیها دماء الاحبة
خوشا حال تو ای خاک که ریخته خواهد شد بر تو خونهای دوستان خدا و برتو خواهد بود خوابگاه شهیدانی
که مانند ایشان نیامده است و بعد از این بوجود نخواهد آمد پس فرمود ای پسر عباس اگر شناسی این
موضع را هرچنانکه من میشناسم هرآینه نخواهی گذشت از اینجا تا گریان نشوی بمثل چنین گریه که
محاسن شریفش تر شد و اشک بر سینه مبارکش جاری شد آه آه مالی ولآل ابی سفیان مالی ولآل
حرب حزب الشیطان و اولیاء الکفر والعدوان یعنی مرا چه کار است با آل ابی سفیان و آل حرب و لشکر
شیطان و اولیاء کفر و عدوان صبرا یا ابا عبد الله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم پس خوابید
و بیدار شد پس فرمود که آب آرید و وضو ساخت و چند رکعت نماز کرد بعد از آن
خوابید چون از خواب بیدار شد زار زار گریست و گفت ای پسر عباس در این ساعت در خواب
دیدم که جماعتی چند از آسمان فرود آمدند که علمهای سفید در دست داشتند و شمشیرهای ایشان
از شدت برق و سفیدی چنان درخشید پس دور این زمین خطی کشیدند دیدم شاخهای این درختها
و بوتهای این زمین آورده اند و این صحرا دریای خون شده و حسین من در آن دریای خون دست
پا میزند و استغاثه میکند و کسی بغریاد او نمیرسد و آن دو کس که از آسمان فرود آمده بودند ندا میکر

که صبر کنید یا آل الرسول فانکم تقتلون علی ایدی اشرار الناس صبر کنید ای آل پیغمبر بدرستیکه شما کشته
خواهید شد بدست بدترین مردم وهذه الجنة مشتاقة الیک یا ابا عبد الله ای حسین اینک بهشت
بسوی تو مشتاق است پس ایشان بنزد من آمدند و مرا تعزیت فرمودند گفتند ابشر یا ابا الحسن
فقد اقر الله به عینیک یوم القیمة یعنی شاد باش یا علی که دیده تو در روز قیامت باو روشن
خواهد شد پس گفت یا ابن عباس هذه ارض کرب و بلاء ویدفن فیها الحسین و سبعة عشر من ولدی
وولد فاطمة این زمین موضع کرب و بلاست که دفن میشود در آن هفده نفر از اولاد من و از اولاد
فاطمه و این زمین در آسمانها معروف است پس فرمود ای پسر عباس بر خیز و طلب کن در این زمین پشکل
آهو را بدرستی که پیغمبر مرا خبر داده است که در این زمین پشکل چند را خواهم دید که زبان بهار زرد
شده باشد مانند رنگ زعفران پس ابن عباس برخاست و بعد از اندک زمانی فحص کرد پشکلها
یافت مجتمع یافت حضرت را اخبار نمود حضرت رفت و آن پشکلها را برداشت و بوئید
و گریست و گفت ای پسر عباس بدانکه این پشکلها را عیسی پسر مریم بوئیده است هر وقتیکه باین
زمین رسید و کیفیت چنان است که حضرت روح الله با حواریان باین زمین درو شد ندیدی که
آهو را میدیدند که در اینجا گریه میکند حضرت در نزد ما نشست و گریه بسیاری کرد و از گریه او حواریین
نیز گریستند حضرت در نزد ما نشست و گریه بسیاری کرد و لکن کسی از اسباب گریه او را ندانستند
و بعد از آن گفت سبب آن میپرسیدند فرمود هذه ارض یقتل فیها فرخ الرسول احمد وفرخ الطاهرة البتول
شبیهة امی این زمینی است که در آن کشته خواهد شد فرزند رسول خدا و نور چشم فاطمه بتول که مانند
که شبیه مادر من است و در این زمین آن نازنین مدفون خواهد شد و خاک این زمین از مشک خوشبو
خوشبوتر است و این آهوان با من سخن میگویند و مرا خبر میدهند که در این زمین ما چرا میکنیم بکه سبب تربت
مبارک مقتول شهید و تا در این زمین چرا میکنیم از عذاب ایمنیم پس حضرت عیسی دست
دراز کرد و آن پشکلها را برداشت و بوئید و بر زمین گذاشت که گفت خدایا این پشکلها را باین حالت
باقی دار تا پدر آن حسین بیاید باین زمین و آن را برداشته و ببوید و بر زمین گذاشت و گفت اینها
بدعای عیسی تا حال باقی مانده اند پس آن حضرت باواز بلند گریست و گفت ای خدای عیسی بن مریم برکت
کشندگان حسین را لعنت کن پس گریست که بیهوش شد و بر رو در افتاد و ما نیز گریستیم و چون بهوش آمد
فری

245
قدری از آن پشکلها را که بر سر ردای خود بست و فرمود بر دامن خود بسته گفت ای پسر عباس چون خون
از این پشکلها جاری شود بدانکه حسین من کشته است ابن عباس میگوید بعد از آن پیوسته آن را نگاه
میداشتم و محافظت آنها را میکردم تا روزی در خانه خود خوابیده بودم چون بیدار شدم دیدم خون
از آن پشکلها جاری شده است پس حسین من پر از خون شده و آن روز دهم محرم بود گفتم بخدا سوگند که حسین
امروز شهید شده است و من هرگز از علی دروغ نشنیده ام پس چون از خانه بیرون آمدم دیدم غباری
مدینه را گرفته بحدیکه یکدیگر را نمیتوانند دید و قرص آفتاب مانند طشتی از خون سرخ شده بود یقین
زیاده شد بخانه برگشتم ناگاه از ناحیه خانه صدائی شنیدم که کسی میگفت اصبروا یا آل الرسول ای آل
رسول صبر کنید قد قتل فرخ البتول کشته شد جگرگوشه رسول نزل الروح الامین بالبکاء والزفیر
نازل شد و صدای گریه از آن قائل بلند شد و امر بر من بیقین قطعی حاصل شد و بعد از اندک زمانی
خبر شهادت آنحضرت در روز عاشورا رسید پس بر زبان من الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس بیست و نهم
در بیان بسیاری از مستحبات و مکروهات و شواهد آن از اخبار و ائمه اطهار و کلمات علماء اعلام
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من محبی ال طه و یس و من شیعة انوار سید
المرسلین والصلوة علی جمال شیبة رب العالمین وابواب علوم فخر الانبیاء والمرسلین الذین هم
اقطاب محراب المبین الذی هو طی ذات العالمین سیما الحسین الذی هو بقیة الاسم الاعظم و بحی
الوجود علی ذلک الاصل الاکرم الذی هو قطب للارض والسماء و مرکز لعوالم بل بما یرجع الارواح الذی
هو نور للمؤمنین و نار للکافرین و شفاء للمسلمین و نکال للظالمین الذی فی عالم الذر قتله
یزید ولهذا یبکی علیه کل نبی و ولی وسعید و شهید الذی هو مفتاح کل فلاح و انجاح کل
نجاح و سبیل کل نعمة و مصباح کل ظلمة و شفاء کل داء و معدن کل فیض و فلاح و سفینة کل
نجاة والشکر لله الذی جعلنا من شیعة الحسین و محبیه و عزیه و زواره والسلام علی الحسین ما
تبکی سماء الکرب والبلاء بماء الحمرة علی ارض کربلاء و تعج بصوت الغم والابتلاء بماء الحمرة علی
خلق ثم تنبوا اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله
ان الله شدید العقاب و این آیه در سوره حشر واقع است یعنی رسول خدا آنچه بشما بعد از اوامر

بیاور و معقول کنید و انجه مرا که شمارا از جناب خدا نهی بر شوید و بترسید از خدا که عذاب او شدید است
و در احادیث قدسیه است که خداوند میفرماید که ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه
و انه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت له سمعا و بصرا و یدا و رجلا یعنی تقرب
بجسته بسوی من بنده بچیزی که بهتر باشد از انچه من بر او واجب کردم و بدرستی که تقرب میجوید بسوی من
بنوافل تا انکه دوست میدارم او را پس هر گاه دوست داشتم او را می باشم از برای او بمنزله گوش و چشم
و دست و پا یعنی این اعضا او حرکت نمیدهد مگر از برای رضای من یا انکه چنانکه محتاج است باین اعضا
احتیاج مارد بمن و در کتاب من لا یحضره الفقیه از جناب امیر المؤمنین مرویست که فرموده اند که نماز
تمام بدن را اعاده ام غیلان نمیکنند یعنی ترم از انکه بلی نافله از نوافل رسول را اتول انکم چنانکه کردن
فرایض باعث خوشنودی خداست کردن نوافل باعث خوشنودی پیغمبر است چنانکه اسرا و الیه دلالت
بر این معنی کرده و نافله در لغت عرب بود و معنی اطلاق بشود یکی عطا و بخشش قال الله تعالی نافلة
لک دیگری امر مستحب و مؤمن میتواند که جمیع مباحات را بر نیت مستحبات کند باینکه نیت کند که غذای
خوردم از برای خدا که قوت بر طاعت داشته باشم و مضاربت بکنم که کسر شهوت شود تا رغبت بمعصیت
نداشته باشم و کسب بکنم که محتاج بخلق نباشم و وسعت بر عیال و برادران مؤمن دهم و زیارت هم باید
میروم که ملاقات برادر ایمانی کنم و نظافت و تطهیر از بول و غایط بکنم که مستعد نماز باشم و مانند اینها چنانکه
صدوق ره در من لا یحضره الفقیه ذکر کرده و اصل تکالیف از نوافل و فرایض عین لطف و احسانست
و بعضی از علما تصریح کرده اند که هر کاه جمیع فرایض را بعمل آورد و لکن نوافل را بالمره ترک کند معصیت
کرده است و صاحب مدارک این را نسبت بر بعضی از علما داده و بعضی دیگر از علما این را از اهانت
محرمات شمرده اند و صاحبان را غافل پیغمبر دانسته اند چنانکه خدا فرموده و لا تخونوا الله و الرسول
یعنی لا تخونوا الله بترک فرایضه و لا تخونوا الرسول بترک سننه و شرائعه یعنی خیانت نکنید با خدا
بترک فریضه های او و خیانت مکنید رسول خدا را بترک سنتها و شریعت او پس هر گاه خواهی که عادت
پیغمبر نشوی همه نوافل را ترک مکن بعضی را بعمل آور مثلا اگر نافله روزرا نتوانی بیابی شب را بکن
و این توفیق این ببایی نافله جمعه را بکن و اگر این را هم توفیق نیابی غسل روز جمعه را ترک مکن و نوافل
که از شرع رسیده است بسیار است که ضبط انها ممکن نیست ما لا یدرک کله لا یترک کله یعنی ما لا یدرک

و کدام است ذکر میکنیم از جمله انها تلاوت کلام خداست و ثواب ان در محل خودش ذکر شد اعاده ضرور
نیست و مداومت بر ذکر خدا بسیار کردنست و این احتیاج بذکر ثواب ندارد چون واضح و هویداست سر بسیار
کردن است از خوف خدا و این هم ثواب او ذکر شد چهارم شانه کردن محاسن است حضرت صادق علیه السلام
فرموده اند که مشط الرأس یذهب بالوباء و مشط اللحیة یشد الاضراس یعنی شانه کردن سر را خوش
وبا را برطرف میکند و شانه کردن ریش دندانها را محکم میکند و از جناب امام موسی علیه السلام مرویست
که اذا سرحت لحیتک و رأسک فامر المشط علی صدرک فانه یذهب بالهم و الوباء یعنی هر کاه شانه
کردی ریش خود و سر خود را پس ببر شانه را بر سینه خود بدرستیکه برطرف میکند هم و وبا را و در
حدیث دیگر هفتاد مرتبه کسی ریش خود را شانه کند تا چهل روز شیطان نزدیک او نمیرود و در حدیث
دیگر شانه کردن شانه عاج کردن وبا را برطرف میکند و هم چنین تب و ضعف را برطرف میکند پنجم رفتن
بمسجد بموعد است و ثواب ان گذشت در محل ثواب نماز قال النبی ص من کان القرآن حدیثه و المسجد
بیته بنی الله له بیتا فی الجنة یعنی کسیکه قرآن حدیث او باشد و مسجد خانه او باشد خدا در بهشت خانه
برای او بنا میکند و عن النبی ص من سمع النداء فی المسجد و خرج منه من غیر علة فهو منافق الا ان یرید الرجوع
از پیغمبر است که کسی که اذان بشنود در مسجد و بعد از شنیدن بیرون رود منافق است مگر اراده برگشتن
داشته باشد و عن علی ع قال لا صلوة لمن لا یشهد الصلوات المکتوبات من جیران المسجد اذا کان فارغا
صحیحا از جناب علی ع مرویست که فرموده که نماز واجبی کسیکه همسایه مسجد باشد صحیح نیست هر گاه
بیکار و صحیح باشد الا که حاضر نشود در مسجد عن ابی عبد الله ع من مشی الی المسجد لم یضع رجلا علی رطب
و لا یابس الا سبحت له الی الارض السابعة ششم عمامه داشتن است از حضرت صادق ع سؤال کردند که
چه معنی دارد نماز در کلاه سیاه فرمودند که لا تصل فیها فانها لباس اهل النار یعنی نماز نکنید در ان که
لباس اهل النار است و در جای دیگر روایت است که حضرت رسول ص فرمودند بجناب علی ع که من دوست
میدارم از برای تو انچه دوست میدارم از برای خودم و مکروه میدارم از برای تو انچه مکروه میدارم
از برای خودم و عمامه و تحت الحنک دار و ثواب ان بسیار است از عمامه بی تحت الحنک هفتم مسواک کردن است
قال الصادق ع اربع من سنن المرسلین التعطر و السواک و النساء و الحناء یعنی جناب امام جعفر ع
فرموده که چهار چیز از سنت پیغمبران است بوی خوش استعمال نمودن و مسواک نمودن و زن گرفتن

خضاب بحنا کردن حضرت فرموده یا علی علیک بالسواک عند وضوء کل صلوة یعنی یا علی بر تو باد مسواک
کردن نزد وضوی هر نماز و مسواک شیر و خواست و قال الصادق ع فی السواک اثنتا عشرة خصلة و هو من
السنة و مطهرة للفم و مجلاة للبصر و یرضی الرحمن و یبیض الاسنان و یذهب بالحفر و یشد
اللثة و یشهی الطعام و یذهب بالبلغم و یزید فی الحفظ و یضاعف الحسنات و تفرح به الملائکة یعنی
حضرت صادق ع فرموده در مسواک دوازده خصلت است یکی انکه از سنت است دویم انکه مطهر است
از برای دهان سیم انکه جلا میدهد چشم را چهارم انکه باعث خوشنودی خداست پنجم سفید میکرداند
دندانها را ششم زردی دندان را میبرد هفتم کوشت دندان را محکم میکند هشتم اشتهای طعام میاورد
نهم بلغم را میبرد دهم حافظه را زیاد میکند یازدهم حسنات را مضاعف میکند دوازدهم ملائکه را خوشحال
میکند و قال امیر المؤمنین ع النورة طهور قال الرسول ص من طلی بالنورة و اختضب بالحناء اسر الله من
ثلث خصال الجذام و البرص و الاکلة کسیکه نوره بکشد و خضاب کند بحنا ایمن میکرداند خدا او را
از جذام و پیسی و اکله هشتم برادران کرفتن و مواسات نمودن با ایشان و مکافات بر احسانهای ایشان
کردن و اعمال مروت نمودن و سخاوت و جود و بذل مال نمودن است و هر یک بتفصیل گذشت
نهم احسان با ضعفا نمودن چون احسان بزن و کنیز و غلام و فقرا و همسایگان و محاسن خدمت
و ثواب هر یک گذشت دهم تواضع از برای مؤمنان نمودن است و اکرام ضیف و مهمان کردن است
یازدهم حفظ زبان بکار از خیر کردن است دوازدهم اعتراف بتقصیر خود در جمیع حالات نمودن است
سیزدهم اتیان باداب و سنن نوبه در سایر حرکات و سکنات نمودن است چهاردهم نوره کشیدن
یا نوزدهم خضاب کردن است جناب رسول ص فرموده بعلی بن ابیطالب که یا علی نوره کی فی الخضاب افضل
من الف درهم فی غیره فی سبیل الله یعنی یک درهم در خضاب افضل است از انکه هزار درهم در غیر خضاب
در خدا صرف کنی و در خضاب وارد شده یطرد الریح من الاذنین و یجلو البصر و یلین الخیاشیم و یطیب
النکهة و یشد اللثة و یذهب بالضنا و یقل وسوسة الشیطان و تفرح به الملائکة و یستبشر به المؤمن
و یغیظ الکافر و هو زینة و طیب و یستحیی منه منکر و نکیر و هو براءة له فی قبره یعنی در خضاب چهارده
خصلت است انکه باد گوش را برطرف میکند و دیده را جلا میدهد و اندرون بینی را ملایم میکند و
دهن را خوشبو میکند و دندانها را محکم میکند و بی بغل را برطرف میکند و وسوسه شیطان را کم

میکند و ملائکه را خوشحال میکند و بشارت میدهد مؤمنان را و موجب غیظ کفار میشود و زینت
مؤمن و بوی خوش مؤمن است و حیا میکند از او منکر و نکیر و این برائت است از برای او در قبر و ونک
کردن محاسن بوسمه افضل است از حنا پانزدهم شستن سر بخطمی است قال الصادق ع غسل الرأس
بالخطمی فی کل جمعة امان من البرص و الجنون و ینفی الفقر و یزید فی الرزق یعنی حضرت صادق علیه السلام
فرموده شستن سر بخطمی ایمنی است از پیسی و دیوانه شدن و فقر را میکند و روزی را زیاد میکند
رؤسکم بورق السدر فانه قدسه کل ملک مقرب و کل نبی مرسل و من غسل راسه بسدر صرف الله عنه
وسوسة الشیطان سبعین یوما و من صرف الله عنه وسوسة الشیطان سبعین یوما لم یعص و من
لم یعص دخل الجنة و هر کس سر خود را ببرگ سدر بشوید برطرف میکند وسوسه شیطان را تا
هفتاد روز و هر که هفتاد روز شیطان با او وسوسه نکرد معصیت خدا نمیکند شانزدهم سنت است
که انگشتر دلالت بران دارد که امام حسن عسکری ع فرموده که علامات المؤمن خمس صلوة الاحدی
و الخمسین و زیارة الاربعین و التختم بالیمین و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم
یعنی مؤمن پنج نشانه دارد نماز پنجاه و یک رکعت از فریضه و نافله در شب و روز و زیارت روز اربعین
که بیستم ماه صفر است و انگشتر در دست راست کردن و جبین در سجده بخاک گذاشتن
و بسم الله را در نماز بلند گفتن و از جمله نوافل صدقه مستحب است که در حدیث آمده که هیچ شب
و روز نمیگذرد که در هر ساعتی از شب اول نکند پس در اول بیت رحم کنید بدادن صدقه و از جمله نوافل غسلها
سنتی است بخصوص غسل جمعه که چه قدر ترغیب از اهل عصمت در ان وارد شده است از انجمله شیخی
از مشایخ ثقات حدیثی روایت کرده است از اهل بیت عصمت که فرموده اند که من ترک غسل الجمعة من
غیر عذر فهو منافق کسیکه ترک کند غسل جمعه را بدون عذری پس او منافق است و صدوق روایت
کرده است از حضرت صادق ع که غسل یوم الجمعة طهور و کفارة لما بینهما من الذنوب من الجمعة
الی الجمعة یعنی غسل جمعه کفاره گناهان است از این جمعه تا جمعه دیگر و در حدیث دیگر است که شیخ عادل
روایت کرده است از اهل عصمت که ان لله مدینة فی الهواء و حیطانها الکبریت الابیض لها سبعون
الف باب و لکل باب من الملائکة مثل ولد آدم الف الف مرة فاذا کان یوم الجمعة یقولون اللهم
اغفر لمن اغتسل یوم الجمعة یعنی خدا را شهریست در هوا که دیوارهای ان مثل بوستهای است از برای

ان هفتاد هزار دروازه است و در هر دروازه بعدد پیران آدم هزار هزار سر شهر از ملائکه اند و چون
روز جمعه شود پیشتر دعا میکنند که خداوندا بیامرز آنکسی را که غسل جمعه میکند و از جمله غسلهای
سنتی غسل شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم از ماه رمضان و روز عیدین است
و روز نوروز و روز عرفه است ای برادر بعضی از علما گفته اند که اعجد از اوقات تو زیاد می آید یکی
از چهار عمل بکن یا آنکه از اصرف طلب علم کنی که از همه چیز بهتر است دویم هرگاه قادر بر طلب
علم نباشی مشغول شو بوظائف طاعات از ذکر و قرائت و تسبیحات و نماز که این از درجات عابدین
و سیر عارفین است تا آنکه نعم بوده باشی از جمله فائزین سیم آنکه صرف کنی عمر خود را در چیزی که برسانند
سبب آن چیز چیزی بمسلمان و داخل کنی سرور در دلهای مؤمنان یا سرور کو ما نما اعمال الصالحه را
برای صالحان مثل آنکه خدمت کنی علما و فقها را از اهل دین و سعی کنی در اشغال ایشان و اطعام کنی
فقرا و مساکین را و عیادت کنی مرضا را و تشییع جنازه کنی و بزیارت اهل قبور روی که هم عبادتست
و هم احسان چهارم هرگاه بر اینها قادر نباشی مشغول شو بکسبی که معاش خود و عیال خود را بکند زانی
بشرط آنکه مسلمانان از دست و زبان تو سالم باشند و دین تو نیز سالم بماند پس خواهی رسید
باین درجه با صحاب الیمین و این اقل درجات است در مقامات دین و ما عدای اینها نیست مگر
مراتع شیاطین مثل آنکه مشغول شوی بامریکه خراب کند دین ترا یا اذیت برساند مسلمانان را تا نیز
هالکین است و بدانکه بنده خدا در حق دین خود بر سه قسم است اول آنکه سالم است و او کسی است که
اکتفا میکند بر اداء فرایض و ترک معاصی دویم رابح است و او کسی است که علاوه فرایض نوافل را
نیز بعمل میاورد سیم خاسر است و او کسی است که در فرایض مقصر است پس اگر تو قادر نیستی از آنکه رابح باشی
پس لا اقل سعی کن که سالم باشی نه آنکه خاسر باشی و در حق بندگان خدا نیز بر سه قسم است اول
آنکه بمنزله ملکست که خیر او بمردم میرسد و شر او با ایشان نمیرسد دویم بمنزله بهایم است و جمادات
که نه خیر او بمردم میرسد و نه شر سیم بمنزله مار و عقرب و سباع و درندگانست که شر او از دست
و زبان و پای با ایشان میرسد پس اگر قادر نیستی که خود را ملحق کنی بافق ملائکه پس حذر کن از اینکه تنزل
کنی از درجه بهایم و جمادات با شکوه مرات عقارب و حیات پس اگر راضی میشوی از برای نفس خود نزول
از اعلا علیین پس راضی مشو بزیر رفتن در اسفل سافلین و بالجمله در خصوص بعضی از نوافل باب

دو سه حدیث ترا اعجب میکنم صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه از جناب معصوم
علیه السلام روایت کرده است که جناب رسول بجناب علی بن ابیطالب وصیت میکرد تا آنکه فرمود یا
علی ثلث درجات للمؤمن فی الدنیا لقاء الاخوان وتفطیر الصائم والتهجد فی آخر اللیل سه چیز است
که باعث خوشحالی مؤمن میشود در دار دنیا ملاقات کردن مؤمن برادر دینی خود را و افطار دادن
روزه دار را و برخاستن در آخر شب بجهة نماز یا علی ثلث درجات وثلث کفارات وثلث
مهلکات وثلث منجیات یعنی سه چیز باعث درجات است و سه چیز کفاره گناهان است و سه چیز
باعث هلاک شدن است و سه چیز باعث نجات است فاما الدرجات فاسباغ الوضوء فی
السبرات وانتظار الصلوة بعد الصلوة والمشی باللیل والنهار الی الجماعات یعنی کامل ساختن
وضو در صبحهای سرد و انتظار کشیدن نمازی بعد از نماز دیگر و راه رفتن در شب و روز بسوی
نماز جماعت مسلمانان اینها باعث درجات میشود و اما الکفارات فافشاء السلام واطعام
الطعام والتهجد باللیل والناس نیام اما آن سه چیز که باعث کفاره گناهان میشود آن
که بهر کس برخوری سلام کنی و طعام خود را بمردم بخورانی و نماز تهجد در شب برخیزی در وقتی
که مردم در خواب باشند و اما المهلکات فشح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه اما آن
سه چیز که هلاک کننده است پس بخلی است که اطاعت کرده شود و هوی و هوسی است که پیروی شود
و عجب نمودن مرد است از نفس خود و اما المنجیات فخوف الله فی السر والعلانیة والقصد فی
الغنی والفقر وکلمة العدل فی الرضی والسخط و اما آن سه چیز که باعث نجات است ترسیدن از خدا
در آشکار و پنهان و اسراف نکردن و میانه روی کردن است در فقر و در غنا و گفتن کلمه عدل است
در رضا و غضب مروی است از احمد بن ابی عبدالله از پدرش از ابی عبدالله از محمد بن ابی عمیر از حسن
از مرازم از جناب امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت که فرمود سجدة الشکر واجبة
علی کل مسلم تتم بها صلوتک وترضی بها ربک وتعجب الملائکة منک یعنی سجده شکر واجب است
بر هر مسلمانی تمام میکنی بآن نماز خود را و خشنود میگردانی بآن پروردگار خود را و تعجب میکنند
ملائکه از تو و ان العبد اذا صلی ثم سجد سجدة الشکر فتح الرب الحجاب بین العبد وبین الملائکة
پس بدرستیکه چون بنده نماز کرد پس سجده شکر میکند حق تعالی حجابی که در میان او و ملائکه است

برمیدارد فیقول یا ملائکتی یا ربنا رحمتک یعنی ملائکه عرض کنند که ای پروردگار ما رحمت تو ثم یقول
الرب ثم ماذا فتقول الملائکة یا ربنا جنتک پس مرتبه دیگر خدا فرماید که چه چیز است از برای او
ملائکه گویند بهشت تو ثم یقول الرب ثم ماذا فتقول الملائکة یا ربنا کفایة مهمه باز میفرماید دیگر
فرماید چه چیز است از برای او گویند کفایت مهم امور او فیقول الرب ثم ماذا فلا یبقی شیء من
الخیر الا قالته الملائکة فیقول یا ملائکتی ثم ماذا فتقول الملائکة یا رب لا علم لنا بار منا بعد از آن
عالم دیگر از برای او چیست هرچه خدا پرسد ملائکه در جواب گویند تا آنکه خدا فرماید دیگر از برای او
چیست ملائکه عرض کنند که دیگر نیست از برای ما علمی فیقول الله اشکر له کما شکر لی واقبل الیه
بفضلی واریه وجهی یعنی شکر میکنم او را همچنانکه شکر کرد مرا و رو میآورم بسوی او بفضل خود
و روی کرم خود را باو مینمایم یا امیر المؤمنین را باو مینمایم که مظهر وجه الله است وجه الله
عین الله و ید الله و صدوق ره فرموده اند یعنی مینمایم باو روی پیغمبران و اوصیای ایشان را که حجتهای
خدا بوده کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و این حدیث در کتاب من لا یحضره
الفقیه است و بدانکه در دین در سجده شکر با وضو بودن سنت است چنانکه صدوق ره فرموده که روایت
از حضرت صادق ع انه قال من سجد سجدة الشکر وهو متوضئ کتب الله له بها عشر صلوات ومحی عنه
عشر خطایا عظام یعنی آنکه فرموده آنحضرت کسی که سجده شکر بعمل آورد و با وضو باشد نوشته شود
از برای او ده نماز و محو شود از او ده خطای عظیم و باید فرش کند ذراع خود را و بچسباند
شکم خود را بر زمین و بمالد جبین و رخساره خود را بر خاک و اقلا سه مرتبه بگوید شکراً لله و
از جمله نوافل تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها است که مقابل چهار رکعت نمازست و اما نوافلی
که تعلق بقلب دارد پس اول اینست که شکر کنی در مصنوعات خدا زیاده بر آن مقداری که موقوف است
بر آن معارف ضروریه و دیگر آنکه مراقبه نفس و محاسبه نفس کنی زیاده بر آنچه موقوف است بر آن
تحصیل اخلاق واجبه و دیگر معرفت تفسیر قرآن و حدیث و مسائل تصرفات زیاده بر واجب
و دیگر یاد گرفتن لغت و نحو بعد از آن اینست هم چنین و دیگر تحصیل نمودن حکمتست که استقامت قوه
عقلیه باشد بدون میل بسوی جربزه و بلادت و تحصیل نمودن شجاعت است که استقامت قوه غضبیه
باشد بدون میل بسوی جبن و تهور و تحصیل نمودن عفت است که استقامت قوه شهویه باشد

بدون میل بسوی شره و خمود مرویست که حضرت رسول صلعم با امیر المؤمنین ع فرمودند که یا علی اوصیک
فی نفسک بخصال فاحفظها ثم قال اللهم اعنه ای علی وصیت میکنم ترا در خصوص نفس
تو بچند خصلت پس محافظت کن آنها را پس دعا کرد او را که خداوندا یاری کن او را بر آن خصلتها
اما الاولی فالصدق فلا یخرجن من فیک کذبة ابدا اما خصلت اول آنست که راست بگوئی
و باید بیرون نیاید از دهان تو دروغی هرگز والثانیة الورع فلا تجترئ علی خیانة ابدا
خصلت دویم ورع و پرهیزکاریست از محرمات الهی که معظم آنها حق الناس است پس جرأت بهم نرسان
بر خیانتی هرگز والثالثة الخوف من الله کانک تراه سیم خوف خدای تعالی که گویا تو او را میبینی
الرابعة کثرة البکاء فلله یبنی لک بکل دمعة الف بیت فی الجنة چهارم بسیار گریستن است
از ترس خدا با آنکه بنا کرده شود از برای تو بهر قطره اشکی هزار خانه در بهشت مرویست
که هیچ چیز نیست مگر آنکه برای او کیلی و وزنیست مگر گریستن از خوف خدا است فان القطرة منه
تطفئ بحارا من النیران پس بدرستیکه قطره از گریه خاموش میسازد دریاهای آتش را ولو
ان باکیا بکی فی امة لرحموا یعنی اگر در میان گروهی یکنفر گریه کند یا گریه کننده باشد خداوند آنها را
رحم میکند والخامسة بذلک مالک ودمک دون دینک پنجم آنست که بذل کنی مال خود را و خون
خود را نزد دینت یا آنکه بذل کنی مال خود را نزد دین خود را پس آدمی بمرتبه کرمی رسید ملاحظه کند
دین خود را هرگاه بلا نسبت بآن نیست و اما هرگاه دیگر بدین او ضرر میرسد یا نقص بدین
او میرسد باید ترک کند والسادسة الاخذ بسنتی فی صلوتی وصیامی وصدقتی ششم آنست
که اخذ کنی سنت من در نماز من و روزه من و صدقه من پس اما نماز من پس هر روزی پنجاه و یک
رکعتست و اما روزه من پس در هر ماهی سه روز است پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر و چهارشنبه
میان ما و اما صدقه پس آن قدر جهد و کوشش کن و بده که گفته شود که اسراف کرده و دیگر
وعلیک بصلوة اللیل وعلیک بصلوة اللیل وعلیک بصلوة اللیل وعلیک بصلوة الزوال
وعلیک بصلوة الزوال وعلیک بصلوة الزوال و بر تو باد بنماز شب ۳ و بر تو باد بنماز ظهر ۳
و بر تو باد بتلاوت کردن قرآن بر هر حال و بر تو باد ببلند کردن دستهای خود را در نماز و
گردانیدن آنها و بر تو باد بمسواک کردن نزد هر وضوئی و بر تو باد بمحاسن اخلاق که مرتکب شوی

ایما او بسیار عا خلاق کر تجنب شود از انها حضرت فرموده که فان لم تفعل فلا تلومن الا نفسک
پس اگر بکوری مبتلا گشتی پس ملامت مکن البته بکر خود را و بحدیث هم مروی است لا یحضره الفقیه
و اما مکروهات نیز مثل نوافل بسیار است که ممکن نیست ضبط اینها لکن ما بیان میکنیم مجملی از انرا
از آنکه خوردن با جنابت است که مورث فقر است و دویم کردن ناخنها است بدندان سیم سواک کردن
در حمام است چهارم مزاید کردن و دویم جان است پنجم شدر رفتن و معیت ناست ششم بلند کردن
صدای عطسه است چنانکه حق تعالی میفرماید در سوره لقمان واغضض
من صوتک واقصد فی مشیک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر هفتم آب دماغ انداختن در مجلس
هشتم خوردن نیم خورده موش است چنانکه در وصیت حضرت امیر المؤمنین کرد یا علی تسعة
اشیاء یورث النسیان اکل التفاح الحامض واکل الکزبرة والجبن وسؤر الفارة وقرائة کتابة
القبور والمشی بین امرأتین وطرح القملة والحجامة فی النقرة والبول فی الماء الراکد یعنی یا علی
نه چیز باعث فراموشی میشود خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و نیم خورده موش و خواندن کتابت
سنگ قبور و راه رفتن میان دو زن و انداختن شپش و حجامت کردن در گودی پس گردن و
بول کردن در آب ایستاده و از جمله مکروهات است این چند چیز دیگر که در این حدیث است که یا علی
کره الله لامتی العبث فی الصلوة والمن فی الصدقة واتیان المساجد جنبا والضحک بین القبور
والتطلع فی الدور والنظر الی فروج النساء لانه یورث العمی یعنی خداوند عالم مکروه ساخته برای
امت من بازی کردن در نماز و منت گذاشتن در صدقه و آمدن بمسجد در حال جنابت و خندیدن
در قبرستان و نگاه کردن در خانهای مردم نظر کردن بسوی فروج زنان زیرا که باعث کوری
فرزند میشود و کره الکلام عند الجماع لانه یورث الخرس مکروه است سخن گفتن در وقت جماع
زیرا که باعث گنگی فرزند میشود و کره النوم بین العشائین مکروه است خواب در بین نماز
شام و خفتن و خواب کردن تا بین طلوع صبح و طلوع آفتاب زیرا که هر دو خواب باعث محرومی
از رزق میشود هم چنانکه در بنی اسرائیل مردمی که در تیه گرفتار شدند تا بین طلوعین هر که
بیدار بود مائده سماوی که ترنجبین و مرغ سمن بود نازل میشد و هر که در آن وقت خواب بود برای او
نازل نمیشد از روزی آن روز محروم بود گذاردن تار عنکبوت در خانه موجب فقر است و بول

در حمام و خوردن در جنابت و ایستاده شانه کردن و خاکروبه در خانه گذاشتن و قسم دروغ
خوردن و اظهار حرص نمودن و زنا کردن و عادت خود را به دروغ دادن و بسیار گوش دادن
بغنا و قطع رحم نمودن و اسراف نمودن و رد کردن سائل مرد را در شب اینها همه موجب فقر است
جمع نمودن میان طعام و نماز و تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر و جاروب نمودن
خانه و مواسات نمودن با برادران در راه خدا و ترک حرص نمودن و شکر نعمت و خوردن آنچه
از سفره میافتد و اجتناب کردن از قسم دروغ و دست شستن قبل از طعام اینها همه موجب زیادتی
روزی است و هر که هر روز سی مرتبه تسبیح بگوید خدا دفع از او بلا که کمترین آن فقر است خدا از او دفع
کند و از جمله مکروهات گفتن افسانه و کشتن زنبور عسل و داغ کردن صورت حیوانات و کار
فرمودن اجیر پیش از مشخص نمودن اجرت وی و از برادر مؤمن خود در کدورت بودن بیش از
سه روز و آب دهان در چاه افکندن و خوش آمد گفتن در پیش روی او و در حدیث است که احثوا
التراب علی وجوه المداحین التراب و منع ماعون از همسایه نمودن است من منع الماعون منعه الله عز وجل
خیره یوم القیمة ووکله الی نفسه فما اسوء حاله پس کسی که منع کند ماعون را حق تعالی در روز قیامت
منع خیر کند از او و او را بخود واگذارد و چه بد است حال او و حضرت فرمودند یا علی خدا سه کس را لعن
کرده مردی که تنها چیز خورد و مردی که تنها سفر کند و مردی که تنها بخوابد سه چیز است که احتمال
دیوانگی میرود و مخلوط کردن در قبرستان راه رفتن در یک تای چکمه و تنها خوابیدن مکروه است
با سه طایفه مجالست کردن که باعث مردن دل میشود مجالسة الارذال ومجالسة الاغنیاء والحدیث
مع النساء مجالست با ارذل و با زنان و مجالست با دولتمندان و حدیث گفتن با زنان این بود مجملی
از مفصل از مندوبات و مکروهات اگر زیاده بر این طالبی رجوع کن بمطولات منقول است که روزی
حضرت رسول خدا فرمودند با صحاب خود که ایکم یصوم الدهر کدام یک از شما روزه میگیرد دهر را
سلمان گفت که من یا رسول الله حضرت فرمود ایکم یحیی اللیل کدام یک از شما تمام شب را احیا
میکند سلمان گفت من حضرت فرمود ایکم یختم القرآن فی کل یوم کدام یک از شما هر روز ختم قرآن
میکند سلمان گفت یا رسول الله من پس بعضی از منافقین غضب کردند و گفتند که سلمان مرد
از عجم و میخواهد که بر ما فخر کند و حال آنکه ما دیدیم او را که اکثر روزها را روزه نمیگیرد و اکثر

و اکثر شبها خواب میکند و اکثر روزها سکوت دارد و حضرت آن منافق را منع کرد و گفت انی
لک بمثل لقمان الحکیم تو کجا و مانند کسیکه مثل لقمان حکیم است از خودش بپرس تا ترا خبر دهد آن وقت
از حضرت سلمان پرسید که تو اکثر روزها چیزی میخوری و روزه نمیگیری سلمان گفت نیست اینطور
که تو یافته من هر ماهی سه روز روزه میگیرم و خدا فرموده است که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
هر یک که یک حسنه کند ده برابر برای او است ده برابر و علاوه وصل میکنم روزه ماه شعبان را
بماه مبارک رمضان و اینست صوم الدهر پرسید که چگونه تمام شب را عبادت میکنی سلمان
گفت نه آنجا که تو رفته من از حبیب خود رسول خدا شنیدم که میفرمود من بات علی طهر فکانما
احیا اللیل کله یعنی هر کس بخوابد با وضو پس گویا احیا کرده است تمام شب را و من با وضو میخوابم
پرسید که چگونه ختم میکنی قرآن را هر روز گفت لیس حیث تذهب نه آنجا که تو رفتی و لکن من
شنیدم از حبیبم رسول خدا که میفرمود یا علی مثل تو در امت من مثل قل هو الله احد است پس کسی که
بخواند آنرا یکمرتبه پس بتحقیق که قرائت کرده است ثلث قرآن را و کسی که بخواند دو مرتبه پس بتحقیق
که قرائت کرده است دو ثلث قرآن را و کسی که سه مرتبه بخواند بتحقیق که ختم کرده است قرآن را بالتمام پس
کسی که دوست دارد ترا بزبان خویش پس بتحقیق که کامل کرده ثلث ایمان را پس کسی که دوست بدارد ترا
بزبان و دل و نصرت و یاری کند ترا بدست خود پس بتحقیق که کامل کرده است همه ایمان خود را قسم
بخدائی که مرا بحق به پیغمبری فرستاده است که اگر دوست بدارند ترا اهل زمین مثل دوست داشتن اهل
آسمان ترا هر آینه عذاب کرده نمیشد احدی با آتش جهنم من میخوانم قل هو الله احد را هر روزی سه مرتبه
فقام کانما القم حجرا پس گویا سنگی بدهان او گذاردند و دیگر از جمله نوافل چیزهای چند است که مروی
حدیث شریف است و عجب حدیثی است و هم چیزها در آن است و آن اینست که حضرت رسول فرمود که
حبب الی من دنیاکم ثلث الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة یعنی اگر دوست داشتم از
دنیای شما سه چیز را بوی خوش و زنان و خوشحالی من در نماز است و حضرت امیر المؤمنین فرمود
که حبب الی من دنیاکم ثلث الضرب بالسیف واکرام الضیف والصوم بالصیف یعنی دوست
داشتم از دنیای شما سه چیز را شمشیر زدن در راه خدا و گرامی داشتن مهمان و در تابستان روزه
و خاتون جنات فرمود که حبب الی من دنیاکم ثلث تلاوة کلام الله والانفاق فی سبیل الله

والنظر الی وجه رسول الله یعنی دوست داشتم از دنیای شما سه چیز را قرآن خواندن و مال در راه خدا
خرج کردن و نظر بصورت رسول خدا نمودن و حضرت امام حسن فرمود که حبب الی من دنیاکم
ثلث اطعام الطعام وافشاء السلام والصلوة باللیل والناس نیام یعنی دوست داشتم از دنیای
شما سه چیز را طعام بمردم خورانیدن و بهمه کس سلام کردن و در شب نماز کردن در وقتی که همه مردم در خواب
باشند و حضرت امام حسین فرمود که حبب الی من دنیاکم ثلث الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
واقامة حدود الله دوست داشتم از دنیای شما سه چیز امر بمعروف کردن و نهی از منکر نمودن و برپا
داشتن حدود الهی را جبرئیل گفت حبب الی من دنیاکم ثلث ارشاد الضالین واعانة الملهوفین
والانس بکلام رب العالمین دوست داشتم از دنیای شما سه چیز را ارشاد گمراهان و فریادرسی
درماندگان و انس داشتن بکلام پروردگار عالمیان خداوند عز اسمه فرمود که حبب الیک الی
من دنیاکم ثلث قلبا شاکرا ولسانا ذاکرا وبدنا صابرا دوست داشتم از دنیای
شما را دل شکر کننده را و زبان ذکر کننده را و بدن صبر کننده را و مخفی نماند که جناب سید الشهداء
بعلت دوست داشتن امر بمعروف و نهی از منکر است کردن در راه خدا در صحرای کربلا در روز
عاشورا چنان شجاعت نمایان کرد که والحملة الحیدریة که در آن وقت در میان عرب ضرب المثل
بود کم شد این کلام که والشجاعة الحسینیة در میان ضرب المثل گردید خدا رحمت کند شیخ عارف
ما شیخ احمد بن زین الدین احسائی را که چگونه مطلب را در مناقب آن حضرت خصوصا در شجاعت او
بلند و عبارت غامض ذکر کرده است که چشم عارفان را هم از بحث روشن و هم از مصیبت گریان میگرداند
در آنجا که میفرماید شد علیهم وهو یجول الاشرار لها شدة حاقت بکل منافق یعنی آن حضرت در
صحرای کربلا حمله کرد بر آن اشقیا و آن حضرت فرزند حمله حیدر شجاعت بوی کل را انکر
جوشان کلاب گاهی بر میمنه حمله میکرد و گاهی بر میسره روی میاورد و گاهی بر قلب لشکر
ای هاهای چگونه کران بر کرد رب العالمین و آن حضرت امیر المؤمنین چگونه در میان کروهات
منافقان لعین را و چگونه شجاعت نمایان کرد فبعض یخبر وبعض حاله بوصف وعندی الوصف
غیر مطابق یعنی بعضی از دوستان تشبیه کرده اند شجاعت او را در این وقت بوصفی مثل آنکه میگویند که او
مانند پلنگ بود که در دریای جنگ غوطه میخورد یا مثل شیر بود که در ... افتد و مانند اینها

ومدح نمودن ووصف کردن وتشبیه نمودن ودست نمیاید بجهة انکه همه نهنکان عالم وشیران بنی آدم
از اول دنیا تا اخر دنیا از نهایت بطش او وصولت او خلق شده اند وهمه شیران ونهنکان از زبانه
سطوت او استمداد میجویند پس چکونه تشبیه میتوان کرد چنین شجاعی را بشیر یا نهنک واما مدح
ان شجاع مظفر چکونه باین رامیکویم کرا وانشاء یعنی کان عزرائیل خادما لهم صادرا عن امره بالمخافی
هرکاه او بخواست کرفتن کرد انه هر اینه ملک الموت غلام حلقه بکوش او بود که دست بر سینه در خدمت
او ایستاده که از امر ونهی ان حضرت صادر میشد با شمشیرهای تیز وانا دعی الارواح لبت طبیعة
وتعز یکلمم عنتر بحکم الوثائق اکران پادشاه بزرکوار ارواح ان کافران نابکار را میطلبید که بیابند
هم لبیک لبیک کویان بدنهای خبیثه را وا انداخته بخدمت او میشتافتند وحرکت کردن ان ارواح
بخدمت ان حضرت پیشتر افتاد زجهت انکه عهد بست که در روز الست باخدا کرده بودند که مطیع ان
ولی خدا باشند طوعا او کرها کرها پس ای برادر تشبیه کردن چنین بزرکوار را بشیر یا نهنک چه معنی
دارد چه معنی دارد نعم وکم مالک الحق یقذف بالقنا علیهم فکم من باطل منه زاهق ارای امام من
که بر حق است چه بسیار ضرب از ایشان را میکشت وفنا مینمود ولکن نه هرکس را بلکه هر باطل زاهقی
که ناقیا شد از نسل او مومنی بهم نرسد واکر از نسل او مومنی بوجود می امد واکرچه بعد از هفتاد پشت
بود او را نمیکشت وازاو در میکذشت ومع ذلک با ان تنهایی وتشنه وبدن خسته از ان مشرکان مروانیه
سه هزار کس را کشت وروانه جهنم نمود ونسبت مردم با ان حضرت مانند نسبت ذره است بکل عالم
وکم فلقت ضربا فه من جماجم وکم فرقت صولا ته من فیالق وان جناب ازضربهای تیغ وتیرو نحو
کرد ایشان میزو چه بسیار مرد ومرکب را بهم میدوخت وتمثیل الشبار چند جوهرهای چشمهار دا
ازان اشرار میزان دخاشاک وخال بیلطرفة العین بهم میوخت وبیک حمله چه بسیار سجاعان
نامدار وا مهرتم میکرمانید وبپوست میزد ومیخود ومیکت ومیانداخت ودست از جهاد وکوشش
بر نمیداشت الی ان رای اسلامه فدی سبیله الینا الینا ان یا خیر الاحی الیکم دران حال الجال الجمال
ارای بیغمبر وامیر المومنین وامام حسن بنو او طالع شد وان حضرت ایشان را دید وصدای ایشان را
شنید که با او میکویند ای حسین بیا بسوی ما وبما ملحق شو فلبا هم والقوم ما بین صابر لها
طاعن لحبی وراع ووراشق وچون جمال الجمال ان بزرکواران را دید وصدای مبارک ایشان را

شنید ودست لقای ایشان کردید از خود بیخبر شد وکفت لبیک لبیک لبیک آهم لبیک اکنون آمدم
لبیک لبیک تنهیه قدر مشتاق شما بودم الحال تردشما میایم وشما الحق میکردم وچون ان اشقیا
ملاعین وقت سستی در دقتنا لا زان بزرکوار دو الجلال مشاهده کردند بیکبار آمدند وبا شمشیر ونیزه
ونیزه وا ویلاه حکیم مسمومی دلم الکوه بکیر بود وا واحاطه کردند وبسر ودهن تیرها وپیشانی
ودهان وکلو وحلقوم وسر وسینه او میزدند تا انکه آه بدن مبارک او را از ضرب تیر وشمشیر
ونیزه پاره پاره کردند وضعف بر ان حضرت چنان مستولی کردید که دیکر ان جناب تاب سواری
زین ذوالجناح تاب استقامت وقرار کرد درین وقت وا ویلاه وا مصیبتاه ثم اصبح صریعا فی التراب
لوجهه الیهم لعین فی الحشا شتر حارق ملعونی تیر زهرآلود سه شاخه کشید بان حضرت انداخت آه
آه که یکبار کی ان امام مظلوم بکنار ازپشت ذوالجناح بر روی خاک سرنکون افتاد بعفر خدیه
خضوعا لربه وشکرا وصبرا فی عظیم الصوائب ودران حال العفار اسجد کرده ورخساره مبارک خود را
بدرکاه حضرت الله برخاک نهاد واز جهة خضوع پروردکار خود واز جهة شکر نمودن برانکه
وصل را کرده بود وان الست درعالم ذر باخدا کرده بود کرد ودر راه او کشته شوم وشیعیانم را ازاتش جهنم
ازاد وخلاص کنم وبخون خود کناهان ایشان را بخرم وفا نمودم وبجهة صبر کردن بر بزرکترین بلاها
ومصیبتها فاقرب بما کان لله اذ هوی صریعا بلا جرم وعطشان ماسقی پس دران حال که بالب
تشنه وبی تقصیر از ذوالجناح بر روی خاک افتاد وچه بسیار بخدا نزدیک شد چرا که ادمی در حال سجود
بخدا نزدیک تر است از همه احوال اذا ما ارتقی الشان علا مرابه فصر عز عالی المعارج ما رقی
در نظر مردم ازپست شدن بستی نتیجه میدهد واین پست شدن ان حضرت را چنان بلندی حاصل
شد که هر چه سابقان از انبیا ومرسلان وشهیدان وصلحا وصدیقان پرواز کنند وخواهند که
خود را بر تبه از مراتب او برسانند نمیتوانند رسانید وطمان ما شادن ان حضرت از مرکب در منبر بلندی
ومعراج عظمی از برای او شد که هیچ کس نتواند که باو برسد آه آه آه وا ویلاه وا مصیبتاه وواحزناه چون
حضرت از ذوالجناح بر زمین افتاد زبانم بریده باد چه میکویم فاقبل اشقی الخلق ثم اکبه وصیرا منه
الراس یا سوء ما شقی پس بدبخت ترین خلایق ودشمن حضرت خالق یعنی حرامزاده ولد الزنای کافر
فاسق فاجر شمر بن ذی الجوشن است که غضب خدا ولعنت خدا برا ملعون باد آه آه آه وا مظلوم شهیدا

همانا هیچ حق مبارک او را از قفا جدا نمود ای وای بر این ملعون کافر وصد وای بر ان ولد الزنا
فاجر آه آه وا مکسر هو غیا الواشیح وکربت جموعهم من کل تقیة ومارق وچون شمر ملعون ان سر مبارک را
ازان امام ذی الطلبو برید وسر نیزه کرد وکفت الله اکبر پس ان جماعت ولد الزنای حرامزاده همه یکبار
صدا بتکبیر بلند کردند فضجت له الافلاک والجن جهرة وضجت وما تکبیر سبع الطوائق پس
همه ملائکه وجنیان علانیه بفریاد وفغان آمدند وهفت اسمان کریست وازان حضرت بارید والکواکب
الامام واسود ت الدنیا وثارت اعاصیر الریاح الزهالق وهمه افاق عالم تیره وسیاه کردید
بادهای سخت شدید بحرکت در امد وشورش در همه کاینات وتزلزل در همه ذرات وجود افتاد
ای وای از این غصه وصد وای از این بلیه ای برادران این ماتمی است که چشم رسول الله را کریان کرد
وسینه جناب سیدة النساء را سوزان نموده وا ویلاه این ماتمی است که جگر امیر المومنین را کباب
کرده وپشت ان حضرت را شکسته وعباس ان حضرت را ضعیف نموده است الا لعنة الله علی الظالمین
مجلس بیست وششم در ذکر کافر مردمان از نیکان وبدان وپاداش همه ایشان وادله آن بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الحسین عقلة من عقل سید الانبیاء وعلمه من علم خاتم الاصفیاء
وهو من نسله سید الشهداء وهو من عنصر ابوا النعماء وهو وعن رتبة الایات المحکمات و
الدلالات الباهرات الواضحات الذی هو الاسماء الحسنی وصفات العلیا وهو سید العارفین
وقبلة الموحدین الذی هو سماء الوجود وارض الامکان الذی هو سحاب مشیة الرحمن الذی
انزل فی شانه ثلث القرآن علیه سلام الله وصلوات الملک المنان هو اکمل الناس علما و
عملا هو احسن الناس خلقا ومنطقا الذی هو علة الوجود ولولاه ما کان المعبود لیما الاحزان
اندرست من هواه ان سئلتم عن تربته فهو شفاء لکل داء وان سئلتم عن ثواب زیارته وبکائه
فهو لا تعد ولا تحصی وان سئلتم عن نفسه فهو نسل الرسول وان سئلتم عن روحه فهو فرع البتول
وان سئلتم عن عقله فهو من عقل الاول وان سئلتم عن علمه فهو نهر فیض یجری تحت جعل
الازل وهو سید الشهداء وسند الانبیاء قتیل الاعداء ذبیح الاشقیاء اسیر الکربلاء قتیل الظماء
جسمه غریق بالدماء الذی نحره منحور وصدره مکسور وشیبه خضیب وحلقه خصیب وهو
بکربلاء شهید اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی خطابه الجمیل اعوذ بالله من الشیطان

الرجیم

الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم یا ابن آدم اذا کان الحکام تدخل النار بالجور والعلماء بالحسد و
الاغنیاء بالکبر والفقراء بالکذب والعرب بالعصبیة والتجار بالخیانة والعباد بالریاء و
الحراث بالجهالة فاین من یدخل الجنة ای پسر آدم هرکاه حکام وپادشاهان داخل اتش جهنم شوند
بسبب جور وتعدی بر رعایا وعلما داخل آتش شوند بسبب حسد بردن بر یکدیکر واغنیا بسبب تکبر
کردن بر فقرا وفقرا از جهة دروغ کفتن وعرب بعلت عصبیت وتاجران بسبب خیانت کردن و
عابدان بسبب ریا وسمعه وعوام الناس واهل دهات وزارعان بسبب جهالت ونادانی پس کی
باقی میماند که داخل بهشت شود وحضرت باری فرموده که ولو یواخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها
من دابة یعنی اکر خداوند مواخذه میفرمود مردم را بظلمهای ایشان وا نمیکذاشت روی زمین از جنبنده را
از ایشان وارد شده است که حضرت رسول فرموده که شش چیز نیک است اما از شش کس نیک
تر است العدل حسن وفی الامراء احسن والملک الذی لا عدل له کالنهر الذی لا مطر له عدالت
نیک است ولکن از فرمان فرمایان نیکتر است زیرا که عدالت ندارد مانند نهری است که باران ندارد
والتقوی حسن وفی العلماء احسن والعالم بلا عمل کالشجر بلا ثمر تقوی نیک است لکن از علما
نیکتر است عالمی که تقوی ندارد مثل درختی است که میوه ندارد والصبر حسن وفی الفقراء احسن
صبر نیک است لکن از فقرا نیکتر است فقیری که صبر ندارد مثل چراغی است که نور ندارد والسخاء
حسن وفی الاغنیاء احسن سخاوت نیک ولکن از اغنیا نیکتر است غنی که سخاوت ندارد مثل
زمینی است که کیاه ندارد والتوبة حسن وفی الشباب احسن توبه نیک است ولکن از جوانان نیک
تر است جوانی که توبه ندارد مثل نهری است که آب ندارد والحیاء حسن وفی النساء احسن حیا نیک
ولکن از زنان نیکتر است زنی که حیا ندارد مانند اشی است که نمک ندارد ای برادران واعزان
هم بدو فهمند بدان ونیکان بحسب بدیان ایشان است از ابی عبد الله وارد شده است که کسی اراده
الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الاخرة نصیب ومن اراد به خیر الاخرة اعطاه الله خیر الدنیا والاخرة
کسی که از ابواب کفتن حدیث تا یاد کرفتن ان خیر دنیا ومنفعت دنیا باشد در اخرت هیچ نصیبی و
بهره ندارد وکسی که اراده دارد بحدیث کفتن خیر اخرت ومنفعت اخرت را خداوند عالم خیر دنیا
واخرت هر دو نصیب او میکرداند ودنیا اخرت هر دو باو میدهد ودر واعطا داشته باشی

بود اینقدر قول داریم چنانکه لقمان حکیم به پسر خود گفت که حکیم مانا شر بی بند و از او دو سالند بهتر است
از آنکه جاهل نادان روغن خوشبو بر بدن تو بمالد حضرت عطار قدس سره فرموده که محبوب تو بین واده من تو زند
من کی است که بهای مرا این بگو بدان ای خدا پرسان چنین بوده اند اما حاکم و پادشاه و شاهزاده
و سایر مردمان مرتبان بر موقف سند و بحث ما بر جان ایشان است اما احزاب ایشان کسانی اند
که غافلند و ظلم بر رعایا و زیر دستان خود نکنند و حضرت صاحب الامر ایشان را دعا کرده و گفت
الامر او بالعدل والشفقه در حق پادشاه عادل وارد است که لیس ثواب عند الله اعظم من
ثواب السلطان العادل والرجل المحسن یعنی هیچ ثواب نزد خدا عظیم تر نیست از ثواب سلطان عادل
و مردی صاحب نیکوی و معروف باشد و از جناب رسول ص مرویست که عدل ساعة خیر من عبادة
سبعین سنة یعنی ساعتی عدالت نمودن از هفتاد سال عبادت بهتر است و احادیث در مدح عدالت
و مدح سلطان عادل بسیار است و اما بیان ایشان کسانی اند که ظالمند و بر رعیت ظلم میکنند جناب
معصوم ع فرموده اند ملعون من طلب الریاسة ملعون است کسی که طالب ریاست باشد یعنی بجا
خود بکند و اند و اولیترین لا بخصوص در روایت کرده است از حضرت رسول ص که اشقی الناس
الملوک یعنی شقی ترین مردم مردمان پادشاهند و اما بیان که سبب ظلم پادشاه برای چه تا منقبه شود
مجموعه و ورام است از جناب پیغمبر که اذا ابغض الناس فقرائهم واظهروا عمارة اسواقهم و تبا کوا علی
جمع اموالهم رماهم الله باربع خصال بالقحط من الزمان والجور من السلطان والخیانة من ولاة الا
والشوکة من العدو یعنی هر زمان که مردم دشمن دارند فقرا را و بازارها را عمارت کنند و تباکی کنند بر
جمع کردن مالهای مردم خدا ایشان را مبتلا میکند بچهار چیز قحط و پادشاه ستمکار و حکام خیانت
کننده و شوکت دشمن دین و از جناب رسول ص مرویست که ثلثة لا ینظر الله الیهم یوم القیمة سلطان
ظالم و غنی متکبر و مشتغل بالدنیا عن الاخرة یعنی سه طایفه اند که در روز قیامت خدا نظر رحمت بسوی
ایشان نمیکند پادشاه ظالم و صاحب دولت با تکبر و کسی که بواسطه امور دنیا از امور آخرت باز
ماند یکی از علما با مضمون حکایت کرده که پسر فلان دویم پدرش را در خواب دید بعد از دوازده
سال از وفاتش که گفتش بود که با انواع عذابها گرفتار بود و معلوم شد که این عذابها از جهت غصب خلافت
احوال پرسید جواب شنید که هنوز موقت آن نشده است دوازده سال است که مرا عذاب میکنند که مرد گوید

پیره زالی بود و نیبی داشت و دیوار خانه او کوتاه بود دانی برازد دیوار افتاد و پای او شکست و تو چگونه
پاسبانی بودی که از حال رعیت خود خبر نداشتی و از جمله پادشاهان خوب حضرت سلیمان است که هم
پیغمبر و پیغمبر زاده و هم پادشاه است مرا حسن موجودات که شیاطین مانند که ملک کبری نمود اگر
چه ظلم نبود زیرا که معصوم بود حق تعالی نپسندید بزودی قبض روح مبارک او نمود ای پادشاه تو از
سلیمان عزیزتر نیستی از این جهت است که معصوم فرموده که پادشاهت با کفر جمع میشود و با ظلم جمع نمی
شود و لیکن این ظالمان بمروت و این ستم کاران بی شفقت و این بدکاران بی عقل که حذر ایام
فراموش کرده با این خلق ضعیف نمیشنوی که چه میکنند بعضی از علما گفته اند که خلق بمنزله گو سفندند
که صاحب ایشان یعنی صاحب الزمان غایب فرموده و جماعت ترکی بخلاف مذهب بمنزله گرگان و
دزدان نوعی دیگر و قطاع الطریق بمنزله گرگان ضعیف که خواهند گوسفندان را تلف کنند و حکام
و پادشاه بمنزله شبانند که محافظت این گوسفندان میکنند تا تسلیم صاحب الزمان کنند و هرگاه
شبانان خود گرگ شوند بیندانیم چه باید کرد و بغیر از آنکه پناه باید بخدا برد و از شر ایشان از حاکم عادل
و پادشاه عادل نباید ترسید اما از حاکم غاشم و از پادشاه جابر که از خدا نمیترسد بسیار باید
ترسید میترسم از خدا و میترسم از کسی که نمیترسد از خدا در صحیفه سجادیه است اللهم
انی اعوذ بک من شر کل جبار فاجر و سلطان جائر و عدو قاهر و در مجموعه ورام است که پیغمبر
فرموده است لیاتین علی الناس زمان لا یبالی الرجل بما اخذ مال اخیه بحلال او حرام یعنی زود
باشد زمانی بیاید برای مردم که باک ندارد مردی که مال برادر خود را بگیرد به هر قسم که باشد از حلال
یا حرام هرگاه رعیت چنین شوند پس پادشاه بطریق اولی الناس علی دین ملوکهم و نباید پادشاه
بداند که این دولت برای او باقی نخواهد ماند و چون ملک الموت آید مهلت ندهد او را چنانکه وارد
شده که پادشاهی بود عظیم الشان روزی اراده کرد که سوار شود و زینت خود را با اهل مملکت خود
بنماید پس امر ساخت امرا و علما کرد و در آنکه با زینت تمام سوار شوند تا اظهار شان و سلطنت
و عظمت خود را بر خلق بنماید جامهای فاخر پوشید و اعوان خود را جامه فاخر پوشانید و خاص ترین
برای او اسبهای دو ندو میدو بود که جولان میداد در میان سپاه خود که ناگاه ابلیس آمد و باد غرور
و کبر در دماغ او دمید تا اگر پادشاه گفت کیست مثل من در عالم که در آن وقت فقیری جامه کهنه

پوشیده و بوده بر کرد ادید ظاهر شد و سلام کرد و پادشاه جواب سلام نداد پس امر بعنان
مرکب پادشاه گرفت پادشاه گفت عنان مرکب مرا رها کن میدانی که عنان مرکب که را گرفته ای فقیر
گفت حاجتی دارم گفت مهلت بده تا فرود آیم گفت من حاجت بتو دارم پادشاه گفت حاجت خود را
عرض کن گفت سری دارم خواهم بگوش تو بگویم پادشاه گوش فرا داشت پس آن فقیر گفت منم ملک
الموت و از برای قبض روح تو آمده ام پادشاه گفت این قدر مهلت ده که من بخانه برگردم عیال و اولاد و یعضی
خود را وداع کنم گفت مهلت نمیدهم پس قبض روح نمود و پادشاه از مرکب بر زمین افتاد پس ملک
الموت برگشت آمد تا عالم عابدی گفت حاجتی دارم خواهم بگوش تو بگویم گفت بگو گفت امر قبض
روح تو نمایم گفت مرحبا بکسی که طالب قدوم تو بودم در غیبت تو بطول انجامید عزرائیل گفت مهلت
میخواهی گفت هیچ شغلی ندارم و شغل مهم من ملاقات پروردگار من است گفت مهلت میدهم ترا
گفت این قدر مهلت بده که وضو بسازم و دو رکعت نماز بگذارم و در سجده قبض روح من نما پس ملک
الموت صبر کرد تا به سجده رفت و در سجده قبض روح او نمود پس نمونه ای پادشاه مغرور و مشو بکثرت مال
و اولاد که چون ملک الموت آید ترا فرصت قبض روح کند و فرصت وداع با عیال نمیدهد چون تو از دنیا
بروی مال العیال دیگر من بوده اند القدا القدا ای برادران سلطان سخن را مفت بطولانی گردانیدیم تا کسی
که طالب حق است الانصاف مردمان کرد را ایجدیث قدسی مذکور بوده بعد روحی دوست بلکه
کردم و شوق کو بدن نیز باشد و تا تمام البحث اعمال از دین و دنیا و طارحی و بیناول و علاج
ورانش و شوق و مهر یار دعزم هم نیز بوده و ختم نمیکنیم بان ایشان را مثل اصفین بر خیا وزیر حضرت
سلیمان و مثل علی بن یقطین وزیر هرون الرشید و مثل نظام الملک وزیر سلطان ملکشاه ابو
الفتح سلجوقی در بارۀ ایشان از حضرت رسول ص مرویست که من ولی شیئا من امر المسلمین فاراد الله
به خیرا جعل له وزیرا صالحا فان نسی ذکره وان ذکر اعانه هر کرد الامور مسلمانان کرد و اراده
حق بخیر وی خوب او تعلق گیرد و مصالحی را وزیر او کرداند و اگر از امور فراموش کند او را بیاد آورد و مسلمانان
و غافل گردد از امور رعیت و وزیر صالح او را یاد آوری کند و اگر یاد کرده باشد او را اعانت نماید در
خصوص رعیت نیز وارد است که اذا اراد الله بقوم خیرا جعل لهم سلطانا رحیما وقیض لهم وزیرا
عادلا هر گاه اراده خدا تعلق گرفت به نیکی قومی بگرداند سلطان ایشان را رحیم و مشفق و وزیر

ایشان را عادل ای عزیز وارد شده که روز قیامت خداوند عالم خطاب مینماید با پادشاهان و حکام
که شماها شبان خلق من بودید و خزینه داران پادشاهت من بودید در روی زمین من برای چه زیادتی
نباده ای خداوند کان مرا ابی گوید یا رب ایشان را معصیت تو کردند پس خدا فرماید که سزاوار
بود که غضب شما پیش از غضب من باشد و بعضی دیگر گوید که شما چرا کمتر از حد من زدید گوید که
رحم کردیم پس فرماید که آیا شما رحیم تر از من بودید پس فرماید بگیرید ایشان را او و در زاویهای جهنم
افکنید و اما اعمال بد که ضد این صفات موصوف باشد یا آنکه ظالم و طاغی و یاغی باشد و بفکر رفاه
خلق نباشد و حال آنکه در اخبار و احادیث است که کفارة عمل السلطان قضاء حوائج الاخوان
کفاره خدمت سلطان برآوردن حاجت برادران است و پوستین ایشان را ظلم و بدعت تازه از برای
حاکم و پادشاه و شاهزاده و کرکچی جادوزاده پیدا میکنند و هر قلمی که در قلم دان دارند کلنگی است از برای
خراب کردن خانه مسلمانان بیچاره خلق بعضی را بی نان و بعضی را بیجان کنند و اگر بر فرض پادشاه حاکم
خواهد که ظلم کمتر کند چون نعوذ بالله سوختی دارند مطالب الحیل او را بظلم بدارند از آنجا که دزد بازار
اشغر میخواهد شاید بچهار شاهی عاید ایشان گردد ملک که یکدست مستوفیان دفتر او دهستان
از قلم سود کوتاه از نوادر مرکب ایشان کشته است روزگار خلق سیاه غرض هر کرنیک کلمه چیزی که صلاح
دین و بقاء دولت پادشاه و حکام در مذاهب رعایا باشد نمیگویند در حق ایشان وارد است
که اگر کوکی بجهد ایشان را بجور در حق تعالی آن کودک را بهشت میبرد و نیز وارد است که اذا کان یوم القیمة
نادی مناد این الظلمة واعوان الظلمة واشباه الظلمة حتی من برى لهم قلما او لاق لهم
دواتا فیجمعون فی تابوت من حدید ثم یرمی بهم فی نار جهنم چون روز قیامت شود منادی ندا کند
کجایند ظلمه و اعوان ظلمه و اشباه ظلمه حتی کسیکه قلمی از برای ایشان تراشیده و لیقه بدوات ایشان
کرده پس جمع میکند ایشان را در تابوت از آهن و میافکند آن تابوت را در آتش جهنم و منقول است
که خیاطی یکی از اکابر دین گفت که من جامهای اهل ظلم را میدوزم آیا من از معین ظلمه ام در جواب
فرمود تو خود ظالمی معین ظلمه کسی است که تو سوزن و ریسمان فروخته و از حضرت صادق ع مرویست
که ما احب انی عقدت لهم عقدة او وکیت لهم وکاء وان کان لی لابتیها مالا ولا مدة
بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیمة فی سرادق من نار حتی یحکم الله بین العباد یعنی دوست نمیدارم

اینکه از برای ظالمی گرهی بزنم یا سر خیکی بدوزم اگرچه در میان دو سنگستان مدینه از طلا و نقره برای
من پر کنند بلکه راضی نیستم که ملاقلمی از برای ایشان بکشم بدرستیکه اعوان ظلمه در روز قیامت در
سراپرده‌ای از آتش باشند تا خداوند از حساب مردمان فارغ شود و مرا از اعوان ظلمه همه چیز ایشان
حرام حتی کاسه و کوزه و دلو و ریسمان ایشان همه چون چشم و گوش ایشان از حرام پر است فعلا
قلب ایشان نیز میل بمذهب حرام و باطل دارد و بی‌جهتی که اعوان ظلمه اغلب اهل بدعت یعنی صوفیه می
باشند و بدترین مردم کسی است که دین خود را بدنیای دیگران بفروشد شاگرد داهداری در بازار
حرکات ناطوری میکرد گفتند که هرچه میخواهید بما میکنید گفت از پی سالی چهارده هزار تومان
از کیسه مظلوم بیرون آورده بکیسه ظالم میکنیم که هر کار خواهیم بکنیم این است محض تعصب پناه
میبرم بخدا یکی از عمال دیوان با آقا محمد بیدابادی که از عرفا است گفت که تو مرد خدائی و من مرد ظالم
آقا محمد فرمود که خاک بر سر تو کرد یا هم ندارد خَسِرَ الدُّنْیا وَالآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الخُسْرانُ المُبِینُ دنیا
بود که عزیز و شد الدوه فرعون و ببخت نفس ما شد که اکثر بلاد عالم در تحت تصرف ایشان بود و سیدی
از جمله بملاباشی گفت توف ملاباشی گفت بلی فرمود که دل ما میخواهد که زنده باشی و یکی از ملا
باشیان در وقت وفات وصیت کرد اول آنکه پسر مرا بعد از خودم ملاباشی کنید دویم جمیع امراء
سلطان همراه جنازه من بیایند سیم آنکه سلطان مقرر کند که بازارها را ببندند فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی
الأَبْصارِ و دیگر آنکه بدی سلطان و اعوان او بجهة بدی مردمان است چنانکه در حدیث وارد شده کافی
که فرمود سیأتی زمان علی امتی تخبث فیه سرائرهم وتحسن فیه علانیتهم طمعا فی الدنیا لا
یریدون به ما عند الله ربهم یکون دینهم ریاء لا یخالطهم خوف یعمهم الله منه بعقاب
فیدعونه دعاء الغریق فلا یستجیب لهم حضرت رسول ص فرمود که البته میاید زمانی بر امت من
که بد است باطنهای ایشان و نیکو است ظاهرهای ایشان برای طمع در دنیا اراده نمایند
محض ظاهر آنچه که در نزد خدای ایشان است که دین ایشان است خودنمائی آنچه نترسم از آن
ترسی از خدا فرا میگیرد بسبب کیش ایشان عذاب خدا مثل حکومت و سلطنت ظالمان پس
دعا میکنند برای خلاصی خود از چنگ ظالمان و مستجاب نمیکند خدا دعای ایشان را اما علما
پس ایشان بر دو قسمند چنانکه ایشان اشرف خلق شمرد و بدان ایشان بدترین خلقند معصو

درباره ایشان شرار خلق الله فرموده اما خوبان ایشان که ترک دنیا کرده اند و خیرخواه خلقند و حسد ندارند
و منازعه نمینمایند مدح ایشان وارد است که عالِمٌ یُنْتَفَعُ بِهِ خَیْرٌ مِنْ سَبْعِینَ أَلْفَ عابِدٍ یعنی یک عالم
که مردم از علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد زیرا که عالم بعد از آنکه شیطان مردم را در دین بشبهه
یا ضلالتی اندازد مردم را آگاه میکند و دست از آن بدعت برمیدارند و اما عابد روی بعبادت
آورده و بدعت را نمیشناسد که دفع او بر آید و ایضا وارد است که عُلَماءُ أُمَّتِی كَأَنْبِیاءِ بَنِی إِسْرائِیلَ
و از حضرت رسول ص وارد است که ساعَةٌ مِنْ عالِمٍ یَتَّكِی عَلی فِراشِهِ یَنْظُرُ فِی عِلْمِهِ خَیْرٌ مِنْ عِبادَةِ العابِدِ
سَبْعِینَ عاماً که یک ساعت که عالم تکیه کند و مطالعه کند بهتر است از عبادت هفتاد سال عابد
در کتاب من لا یحضره صدوق ره از حضرت صادق ع روایت کرده إِذا كانَ یَوْمُ القِیامَةِ جَمَعَ اللهُ النّاسَ
فِی صَعِیدٍ واحِدٍ وَوُضِعَتِ المَوازِینُ فَتُوزَنُ دِماءُ الشُّهَداءِ مَعَ مِدادِ العُلَماءِ فَیَرْجَحُ مِدادُ العُلَماءِ
عَلی دِماءِ الشُّهَداءِ یعنی چون روز قیامت شود جمع کند خدا همه مردم را در یک صحرا و ترازوهای
حساب را در میان آورد پس بسنجد خون شهیدان را با مرکب علماء که در کتب مصنفه نوشته اند پس
راجح آید مرکب علما بر خون شهدا و از حضرت رسول ص روی است که یَشْفَعُ یَوْمَ القِیامَةِ الأَنْبِیاءُ
ثُمَّ العُلَماءُ ثُمَّ الشُّهَداءُ روز قیامت اول پیغمبران شفاعت میکنند بعد از آن عالمان و بعد از آن
شهیدان و فضیلت علم و علما بر احدی مخفی نیست خصوصا علمای سلف کثر الله امثالهم
قال امیر المؤمنین کانت الفقهاء والعلماء اذا کتب بعضهم الی بعض کتبوا ثلث لیس معهن رابعة
من کانت همته آخرته کفاه الله همه من الدنیا ومن اصلح سریرته اصلح الله علانیته ومن
اصلح فیما بینه وبین الله اصلح الله فیما بینه وبین الناس فرمود امیر المؤمنین که بودند فقیهان
و علما و دانشمندان سابق که مینوشتند بعضی از ایشان بسوی بعضی سه کلمه که نبود با آن چهارمی
که هر که باشد همت او امر آخرت او برطرف کند خدا غم دنیای او را دویم هر که اصلاح کند باطن خود را
خدا اصلاح کند ظاهر او را سیم هر که بصلاح آورد معامله خود را با خدای خود خدا نیز باصلاح آورد
امور او را با عالم او را در میان او و خلق خود اما علمای بد سیرت ایشان و محبت دنیاداران
ایشانند از اینجا است که جناب صاحب الامر ع در دعاء مشهور بر فع ایشان وصف دعا کرده که
وَتَفَضَّلْ عَلی عُلَمائِنا بِالزُّهْدِ وَالنَّصِیحَةِ زیرا که عالم معاصی میکرد اکثر مرتکب میشود پس عالم

باید محبت دنیا را نداشته باشد و ناصح یکدیگر و خیرخواه خلق باشد در کتاب سفینة النجاة از حضرت
صادق ع روایت کرده إِذا رَأَیْتُمُ العالِمَ مُحِبّاً لِلدُّنْیا فَاتَّهِمُوهُ عَلی دِینِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ لِشَیْءٍ یَحُوطُ ما أَحَبَّ
وَقالَ أَوْحَی اللهُ إِلی داوُدَ لا تَجْعَلْ بَیْنِی وَبَیْنَكَ عالِماً مَفْتُوناً بِالدُّنْیا فَیَصُدَّكَ عَنْ طَرِیقِ مَحَبَّتِی
فَإِنَّ أُولئِكَ قُطّاعُ طَرِیقِ عِبادِیَ المُرِیدِینَ إِنَّ أَدْنی ما أَنَا صانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلاوَةَ مُنا
جاتِی مِنْ قُلُوبِهِمْ هرگاه ببینید عالمی که دوست دارد دنیا را برادر دین خود اعتماد بر او مکنید که اقوال
او بما سیاست بدرستی که هر که دوست داشت هر چیز را جمع میکند آنچه را که دوست داشته پس
فرمود که حق تع وحی کرد بحضرت داود که قرار مده واسطه میان خود و میان من عالمی که فریفته
دنیا است که باز میدارد ترا از راه محبت من پس بدرستیکه چنین علما راهزنان بندگان منند
و کمتر چیزی که با ایشان میکنم آن است که شیرینی مناجات خود را از دلهای ایشان بر میدارم و نیز
عقوبت ایشان بالاتر [illegible] لا تحرمنی من لذیذ مناجاتک از راه محبت دنیا است که علما
حکم بغیر ما انزل الله میکنند چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرموده که مَنْ حَكَمَ فِی دِرْهَمَیْنِ بِغَیْرِ ما
أَنْزَلَ اللهُ فَقَدْ كَفَرَ هر کس حکم کند بدو درهم حکم بغیر حق بتحقیق که کافر شده است بخدای خود صدوق ره
در کتاب خود روایت کرده است که إِنَّ شَرَّ البِقاعِ دُورُ الأُمَراءِ الَّذِینَ لا یَقْضُونَ بِالحَقِّ
بدترین بقعها خانهای قاضیانی است یا امیران یعنی پادشاهانی که حکم بحق نمیکنند و اما
حسد بدان ای عزیز که حسد بدترین صفات است شاخها و برگها دارد و معاصی دیگر از آن متولد
میشود مثل محبت دنیا و بعضی از اخبار است که حسد ده جزو است نه جزو آن در علما است و یک جزو
آن در همه عالم است سوای حضر(؟) که یک جزو را از ده جزو را از مردم گرفته اند و عالم حسود غیبت
میکند عبادت مؤمن در دل میکند و نشر [illegible] میکند اغماض مینماید و از حسد و حب
دنیا است که بعضی از علما سایر علما را غیبت مینمایند و اعتنا بشان نمینمایند و اغنیاء
جاهل را بر فقرا عالم در وعده و بانهید سلام و کلام و مجلس و غیره ترجیح میدهند بلکه سهم ربانی
و با انصافی مینمایند و چون از عالم دیگر که از او فقیرتر است قبول نمیکنند از جهت عناد و حسد
و محبت دنیا و علما در قبول کردن حق از عالم دیگر یا از معصوم یا از حدیث و آیه بر چند قسم اند
اول بعضی قبول نمیکنند از جهت عناد و حسد دویم آنکه قبول نمیکنند از جهت آنکه بجهتی که گرفته اند
ان

که ترک آن چیز برایشان شاق است سیم آنکه اصول و قواعد چند دارند هر گاه مخالف اصول و قواعد
ببینند انکار میکنند و الرابع وَهُوَ أَكْثَرُ صَواباً إِذا سَمِعَ نَظَرَ فِیهِ بِفَهْمِهِ وَصَفاءِ ذِهْنِهِ وَجَوْدَةِ
ذَكائِهِ وَاسْتِقامَةِ عَقْلِهِ فَإِنْ رَآهُ صَواباً قَبِلَ وَإِلّا أَنْكَرَ لَیْسَ فِیهِ العِنادُ وَلا العادَةُ وَلا القَواعِدُ
وَلا الأُصُولُ فَهذا ناجٍ وَخَطاؤُهُ قَلِیلٌ چهارم هر گاه شنید چیزی را نظر میکند در آن چیز بفهم خود و
صفاء ذهن خود و جودة ذکاء خود و استقامت عقل خود و قوة فهم خود هر گاه صواب یافت
قبول میکند والا انکار میکند و نیست نزد او عناد و نه عادت و نه قواعد و نه اصول این عالم ناجی است
و کم خطا میکند جعلنا الله منهم و هر گاه سخاوت علما کم باشد آنهم از محبت دنیا است و از حب
دنیا و ضعف نفس است که هر گاه بچه تاجری یا خان زاده یا سلطان زاده وارد مجلس ایشان شود فی
الفور از جا جستن نمایند و هر گاه طلبه فقیری یا سید صالحی بجبر بجا وارد شود هیچ اعتنا نمیکنند
أَمّا مَنِ اسْتَغْنی فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّی وَأَمّا مَنْ جاءَكَ یَسْعی وَهُوَ یَخْشی فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّی و کربلائی باشی حاکم
شنیدم آنهم از حب دنیا است برادران یوسف حسد بردند بیوسف با آن ورطها گرفتار شدند که شنید
عالمی که تقوی ندارد مثل درختی است که میوه ندارد هر گاه عالم جامع الشرایط متقی که میدید رد کرد
حکم او شرک خواهد بود و هر گاه جامع الشرایط نشد یا امت از او نمیدارد و بر اضر نماید مثل [illegible]
خواهد بود و هم چنین اگر علماء در اکل و شرب و مجلس و لباس خود را شبیه بسلاطین نمایند مثل
آنکه خز بپوشند و مرغ و ماهی زینت حجره خود کنند از محبت دنیا خواهد بود چون باید انسان ایضا ب
کمال [illegible] الجلال ای علما از اسد و در علم دین از چه شد ماکول و ملبوس چنین چند
مال شبهه ناسزا بخور گفت تا کر باشی نرم پوش و خوش علف عاقبت سازد ترا از دین عین بی این ترا
این تن پرور و در حدیث است که إِذا فَسَدَ العالِمُ فَسَدَ العالَمُ عالمی که علمش بعمل است [illegible]
شکسته است و در حدیث است که الخَلْقُ كُلُّهُمْ هالِكُونَ إِلّا العالِمُونَ وَالعالِمُونَ كُلُّهُمْ
هالِكُونَ إِلّا العامِلُونَ وَالعامِلُونَ كُلُّهُمْ هالِكُونَ إِلّا المُتَّقُونَ وَالمُتَّقُونَ كُلُّهُمْ هالِكُونَ
إِلّا المُخْلِصُونَ وَالمُخْلِصُونَ عَلی خَطَرٍ عَظِیمٍ ای برادر اگر خدا حفظ نفرماید کار عالم خراب است من
التابل الی الخراب و فقها فرموده اند که هر یک از علما و عالم هم که درسی خوانده موعظه کند و امر
بمعروف و نهی از منکر کند ای عزیز این عوام کالانعام بل هم اضل که دین خود را بدست علماء ابتر نمان

کرداده و در روضه کافی از جناب پیغمبر وارد شده که سیأتی علی الناس زمان لا یبقی من القرآن
الا رسمه ومن الاسلام الا اسمه یسمون به وهم ابعد الناس منه مساجدهم عامرة وهی خراب من الهدی
فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة والیهم تعود یعنی که البته می‌آید
زمانی بر مردمان که نمی‌ماند از قرآن مگر الفاظ آن و نمی‌ماند از اسلام مگر نام آن که نام برده می‌شوند
باسلام و دورترند تا ... از اسلام و مسجدهای ایشان آبادانست باعتبار بنا و کثرت مردمان در نماز
جماعت و ویران است از راستی و هدایت و متقیان و قاضیان و فقیهان و مجتهدان آن زمان
بدترین فقیهانند زیر سایه آسمان زیرا که از ایشان ناشی شده فتنه اختلاف در فتوی و حکم
و رسوخ کردن در حکم و بسوی ایشان برمیگردد فتنه آنها و ثمرات آنها و اما طالب علمان پس ایشان
نیز بر دو قسم اند چون بیان ... و بحث ... است ... که غرض ایشان در طلب علم خوشنودی
خدا و خانه آخرت و تکمیل نفس بعلوم و معارف و کمالات و ... جهل از خود و عیال
و دیگران بقدر مقدور و اعزاز دین الله و اعلاء کلمة الله و حرمت شریعت و مانند اینها پس مدح
ایشان وارد شده است و از حضرت رسول مرویست که فرمودند من سلک طریقا یطلب فیه علما سلک الله
به طریقا الی الجنة وان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضی به وانه یستغفر لطالب
العلم من فی السموات ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی
سائر النجوم لیلة البدر وان العلماء ورثة الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما ولکن ورثوا
العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر یعنی هر که سلوک کند راهی را که طلب علم کند در آن راه علم را سلوک
فرماید بر او خدا بسوی بهشت راه را و بدرستیکه ملائکه از روی رضا و رغبت میگذارند بالهای
خود را از برای طالب علم و بدرستیکه استغفار میکنند از برای طالب علم هر که در آسمانها و هر که در
زمینهاست حتی ماهیان دریا و فضیلت عالم بر عابد مانند ماه شب چهارده است در میان ستارگان
و بدرستیکه علما وارث پیغمبرانند و پیغمبران میراث نگذارده اند دیناری و نه درهمی و لکن میراث
گذارده اند علم را پس کسیکه اخذ کند از علم اخذ کرده است بهره وافر را و قال علیه السلام فضل العلم احب
الی الله من فضل العبادة و حضرت امیر المؤمنین فرموده که تعلموا العلم فان تعلمه حسنة
ومدارسته تسبیح والبحث عنه جهاد و تعلیمه من لا یعلمه صدقة وهو عند الله لاهله قربة

بیم

تعلیم بگیر علم را پس بدرستیکه یاد کردن آن حسنات و درس دادن آن ثواب تسبیح دارد و بحث نمودن
از آن جهاد است و تعلیم دادن آن بکسیکه نمیداند آن صدقه است و آن یعنی علم نزد خدا از برای اهل آن تقرب است
بجهة آنکه معالم حلال و حرام است و سلوک نماینده است مرطالب خود را بسوی بهشت و مونس است
در وحشت و رفیق است در تنهائی و دلیل و تمیز است بر دشمنان و زینت دوستانست و خداوند عالم
کرامت میکند بعلم قومی را که میگرداند ایشان را امر و خیر پیشوایان که مردمان بایشان اقتدا کنند
که نظر کرده میشود اعمال ایشان و کسب کرده میشود آثار ایشان و رغبت میکنند ملئکه از خلق مهای
ایشان در حالتی که مس مینمایند ایشان بالهای خود را در نمازهای ایشان بجهة آنکه علم حیات دلهاست
و روشنائی چشمهاست از کوری و قوت بدن هاست از ضعف نازل میگرداند حق تعالی آنرا در منازل
ابرار و نیکان و محروم میگرداند از اشقیاء و بدبختان و در حدیث دیگر فرموده که الشاخص فی
طلب العلم کالمجاهد فی سبیل الله ان طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة وکم من مؤمن یخرج
من منزله فی طلب العلم فلا یرجع الا مغفورا یعنی آنکسی که تعب میکشد در طلب علم مانند کسی است
که در راه خدا جهاد میکند بدرستیکه طلب علم واجب است بر هر مسلمان و چه بسیار مؤمنی که بیرون
میآید از منزل خود در طلب علم پس برنمیگردد مگر آمرزیده و حضرت فرموده که طلب العلم فریضة علی
کل مسلم ومسلمة ان الله یحب بغاة العلم یعنی طلب علم واجب است بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان
آگاه باشید که حق تعالی دوست میدارد طالبان علم را و در حدیث دیگر فرموده که من تعلم مسئلة
واحدة قلده الله یوم القیمة الف قلادة من النور وغفر له الف ذنب وبنی له مدینة من ذهب و
کتب له بکل شعرة علی جسده حجة وعمرة یعنی کسیکه تعلیم بگیرد یک مسئله را حق تعالی هزار گردن
بند از نور بگردن او میکند و هزار گناه او را میآمرزد و بنا میکند از برای او شهری از طلا و مینویسد
از برای او بعدد موی که بر جسد او است ثواب حج و عمره و منقول است که حق تعالی وحی بزمین کرده و فرموده
که یا ارض لا تؤذی عبادی الا بکد الیمین وعرق الجبین الا طالب العلم یعنی ای زمین روزی مده
بندگان مرا مگر بانکه بدست و عرق پیشانی مگر طالب علم را که حاصل میشود در رنج طالبان علم بسیار است
عن ابی عبد الله قال طلبة العلم ثلثة فاعرفهم باعیانهم وصفاتهم صنف یطلبه للجهل والمراء و
صنف یطلبه للاستطالة والختل وصنف یطلبه للفقه والعقل فصاحب الجهل والمراء موذ ممار متعرض للمقال

فانه یحب الوصال بتذاکر العلم وصفة الحلم قد تسربل بالخشوع وتخلی من الورع فدق الله من هذا
خیشومه وقطع منه حیزومه وصاحب الاستطالة والختل ذو خب وملق یستطیل علی
مثله من اشباهه ویتواضع للاغنیاء من دونه فهو لحلوائهم هاضم ولدینه حاطم فاعمی الله
علی هذا خبره وقطع من آثار العلماء اثره وصاحب الفقه والعقل ذو کآبة وحزن وسهر قد تحنک
فی برنسه وقام اللیل فی حندسه یعمل ویخشی وجلا داعیا مشفقا مقبلا علی شأنه عارفا باهل زمانه
مستوحشا من اوثق اخوانه فشد الله من هذا ارکانه واعطاه یوم القیمة امانه و اما بعد از ایشان
پس کسانیند که طلب علم میکنند بجهة دنیا و همین که چند کلمه از اصطلاحات نحو یا منطق مثلا یاد
گرفتند و قبای لام الف لا پوشیدند و عبای نازک پوشیدند و عمامه سفید بزرگی بسر نهادند
چنان عظمتی در نفس ایشان بهم میرسد که خود را گم میکنند و مردم را حقیر میشمارند و در راه
نعلین از پای نمی‌روند بلکه از کبر و کوفتن راه میروند و در حلقی با ایشان است و بر وقار ... نظر
و انکسار مانند جباران بر دیگران ... غیظ و طیش مینمایند و مانند متکبران راه میروند
ای طالب علم اینقدر دم بیست که توان را بر خود بسته که هر گاه دو مسئله یاد گیری یا آنکه دو مسئله
نا ظاهر یا باطن یا هر دو از ثمرات این علم نزدیک بر خود ببندی یا خود را حقیر حساب کنی بلکه
فهمیدن آن مسئله را نیز از خود نداند و این آیه تعلمک من علوم اهل العصمة و بدانکه صد هزار
مجتهد عصر و علامه دهر پیش معصوم طفلان مکتبی و کودکان ابجد خوان نیست چه سکویم که نسبت
نمیتوانم کرد و مع ذلک تواضع و انکسار ایشان در احادیث وادعیه ایشان ملاحظه و بعضی دیگر
از ایشان کسانیند که بمحض یاد گرفتن ضرب یضرب یا ضرب زید عمرو تکالیف الهی از ایشان ساقط
میشود و نه دیگر بنماز جماعت حاضر میشوند و نه نماز اول وقت و نه نافله شب و نه تلاوت قرآن
و نه چیز دیگر یا آنکه هنوز ضرب یضرب را درست یاد نگرفته اند دخل بر شرع و در اصول و شرع میکنند
و عقدی میخوانند و صیغه نکاح و طلاق و اجاره میسازند که هیچ شاهی نمیاید ایشان کرده و بعضی
دیگر هستند که چهل سال در مدرسه ماندند و هیچ شعر الفیه ابن مالک را درست نتوانستند کرد درس
بگویند و وظیفه مدرسه را میگیرند و در معنی کاسبند و این لباس را پوشیده اند که تحصیلات
حاکم را بکنند و بعضی دیگر هستند که پنجاه سال عمر خود را صرف نحو و منطق مثلا میکنند که نحوی شود

بایشان را

بایشان را منطقی گویند و در همان نه مانند اذوی بالا نمیآیند که بفقه و حدیث و تفسیر و اساس
اجتهاد و اساس عرفان برسند و از آن جمله هفتاد سال عمر خود را صرف شفا و اشارات و حکمت
فلاسفه یونانی کافر میکنند و اول مرتبه این را افضل میدانند لکن وقتی که فکر خود را نمایند می‌یابند
که عمر تمام ضایع شده چه آهیهای سرد خواهند کشید و چه دستها از روی تأسف بر هم خواهند سائید
و چه نیکو گفته است شاعر: هر چه بر قال الله و قال الرسول فضله بود و فضل مردان فضول
گویند که میان آقا جمال و علامه مجلسی رحمهما الله اندک شکرابی بود تا آنکه علامه مجلسی بجوار
رحمت الهی پیوست و وصیت نمود که آقا جمال نماز او را بکند آقا چون شنید فورا مزاجم را
متغیر شده هر دو دست را بر زانوی خود زده گفت حق با مجلسی ... رجوع عمر خود قال الباقر و قال
الصادق گفت و حال تمام بر سر من که هفتاد سال قال ارسطو و قال افلاطون گفتم خدا رحمت
کند او را که راست گفته است صد هزار بقراط و سقراط فدای خاک پای امام جعفر صادق علیه السلام
پس ای شفا و اشارات خوان تو نیز قدری احادیث امام جعفر صادق را بخوان: چند چند از
حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بخوان: دل عوض کن با نوار جلی چند باشی کاسه لیس بوعلی
سرور عالم شه دنیا و دین: سؤر مؤمن را شفا گفت ای حزین: سؤر رسطالیس و سؤر بوعلی: کی
شفا گفت نبی مرسلی: سینه را در عاشقی صد چاک کن: ملا از این الوده‌ها پاک کن: فاغسلوا
یا قوم من لوح الفؤاد کل علم لیس ینجی فی المعاد گویند که آخوند ملا محمد تقی مجلسی که یکی از علمای ربانی
گذشته بعزیز بند سعادتمند خود علامه مجلسی در وقتی که مشغول ... درس دادن حکمت
بود آخوند مرحوم بالای سر او ایستاد و این شعر را بر او خواند که ای عزیز فرزند دلبند دانای نیک بخت
سعادتمند: کنج قارون و علم افلاطون: هر دو هیچ اند با قرآدم سوز: این را گفت و رفت بعد
از شنیدن علامه حکمت را ترک کرده رو بسوی احادیث اهل بیت آورده و بحمد الله ببرکت احادیث
مشهور عالم شده ... از علمای تمام ... و ماه میدرخشید در میان ستارگان
و شاید بتوان گفت که بعضی که از او باسلام و بخواص و عوام رسیده از احدی از علما مثل ...
و از جمله کتابهای او یکی زاد المعاد است ملاحظه کن که نزد مؤمنین تالی قرآن و صحیفه کامله گردیده است
و بعضی دیگر هستند که سعی و کوشش ایشان در لباس فاخر بیش از سعی ایشان است در طلب علم

چونکه بافتر اند اغلب مردم را عامی و جاهل و نادان حشم ایشان بلباس ظاهر است قال علیه السلام سیأتی
زمان علی امتی لا یعرفون العلماء الا بثوب حسن جناب رسول خدا فرموده که روزی باشد که وای بر
زمانی که را است من که نشناسند علما را مگر بجامه نیکو کرده و ملا طیبه قم روزی مجتهد العصر
والزمانی میرزا ابو القاسم قمی صاحب کتاب قوانین ره بر منبر رفتند و قدری از مسائل املا کرده
کرده بودند مردم فهمیدند و بعد روضه خوان قسوادی قبای اطلس کار رفت بمنبر و چند بیت
بچاهی و چهار رطب و یابس گفته پایین آمد رو بغیر از عوام در بازار دیگری بکری را ملاقات نموده یکی
از دیگری پرسید که در مسجد بودی گفت بلی گفت کی حدیث خواند گفت اول دو نفر اول مرد سیاه
سوخته خشکی بالای منبر رفت و پاره حرفها گفت که مصرف نداشت و من که هیچ نفهمیدم و بعد مرد
قبا و قلمکار پوشیده رفت بمنبر و جای نوعالی بود که چه لذتی بردم سیدان کران قبا قلمکار خوب
خواند پس تو ای طالب علم هرگاه جماعت نافهم قدر جواهر ترا ندانسته غم مخور اخر کسی پیدا خواهد شد
که قدر بداند و اگر انهم پیدا نشد همان قرب که در نزد خدا داری ترا کافی است گویند که طالب علمی
کربسیار سعی و کوشش در طلب علم مینمود و روز بروز بر ترقی او میافزود هر گز مجلس درس را ترک
نکرده بلکه در غالب پیش از تلامذه دیگر داخل حاضر میشد جمعی بحمام رفت چون خواست که بیرون
آید استاد حمامی که پیاده او را گرفت که پول بده گفت برای تو بیاورم گفت نمیشود گفت کجا لباس
خود را پیش تو گرو میگذارم گفت بیا لب ابر یا حدیث یا مسئله از جزو رسائل تا رفت برای تو بگویم
گفت هزار ابر و حدیث و مسئله تو بیرزیم غاز پول بده و بر و معطل مشو او را تا وقت درس گذشت عالم
پرسید که امروز چرا دیر بدرس آمدی طالب شدی او چشمهای خود را پر از اشک کرده گفت مرا نه
خوب است که شل مردم طلب مال کنیم نه طلب علم که امروز سیاهی ما نکند عالم سبب پرسید قصه حمام
حمامی را عرض کرد عالم خندید و جوهر کرد آن بهائی را بجست او را گفت که این را از اول بازار نشان
هر صنف بده و بین که چند بخرند تا علاف شخص جوهری که در فلان مکان نشسته نشان او نه
میدهی و بین که او نیز چند بخرد و جوهری را بیاور و چون دکان اول که علاف بود و مثلا بسید نشان
داد علاف گفت که من این را دو درهم بخرم که بکودکان نمایع خود بدهم از او و کذشت بقال دیده
او گفت من بچهار درهم بخرم که بکودکان که سفید خود بدهم ولکن پول ندهم بخواه هر چه بخواهی بگیر

ندو گان

تا بدکان قصاب رسید او گفت که من شش درهم بخرم و گوشت سیدهم و با لجمله از او نیز درگذشت
تا بان جوهری رسید و نشان داد از جوهری گفت که من صد تومان بخرم و پول نقد میدهم
گفت بفروشم مال دیگری است التماس کرد که دویست تومان سیدهم گفت نمیشود و هم چنین
زیاد میکرد و التماس میشد و بیشتر مینمود که این را این بیرونیم تا انکه گفت هزار تومان سیدهم و دست
میبوسم که این را بمن بدهی گفت نمیشود و رفت پیش ان عالم بازگفت که سیدی ای عزیز جوهر که آن
خود را کنجی بفروش که قدر ان را بدانند و قبیا از اینها بیا بد بلکه بکسی بفروش که هر پاره از ما هزار تومان
تو بدهد و پای تو را ببوسد و اما واعظ پس ان نیز بر دو قسم است بعضی خوب و بعضی بد اما اغنیا
اینها نیز دو طایفه اند بعضی سعادتمند که بان دولت و ثروت متواضع و شکسته نفسند
و سخاوت نیز دارند و بعضی متکبر شقی و هالک و بیبختند که ان دولت از برای ایشان نکبت شده
و موجب تکبر و نخوت ایشان گردیده و مع ذلک بخل ایشان نیز بحد کمال رسیده است حتی انکه مثل اعمال
خیر و انفاق مالی با وجود دولت بسیار در حق همسایه بزرگ از خمس اکتفا کند و در صله رحم خویشان
خود البخیل چه در پیدا کند و در حق برادران مومن بکلمه خدا بدهد ایشان را از سر خود وا
میکند و مدرا اعطا رمادی دو ده ماده ان بیک تو یشغا سبزه نای پوسیده کرده و توی صحن کرده اند
قناعت کنند و در صحت تو و زیبیک فنجان قهوه خوردن از شربت قند دست و روی مردم را سیا
کنند و در حق و زکوة طلب سوخته فقرا و سادات را احوال از نمایند و نان آب برده و اجرات پیدا
و مالی در حساب کنند و روغن چراغ بیشتر را ندا امام زاده کنند و با این چیزها خود را واصل کند
و تکبر نیز داشته باشد و خود را انسان حساب کند ای کوسالانما مان اینها اعمال چنین نیست که در سالی
پانصد تومان با همه اینها ساقه خرج مبکنی بکرا تنها که شیخی کرد او رو است از برای خیرات اهل ایمان
و اکر تو دولت میکوئی اسراف راکمتر کن و از پانصد تومان سیصد تومان را برده و اسراف مکن تا تو نیز از حجاب
یوسف باشی و نعلین خود را در کفشها کنجی و اکر خواهی بکنی خود را فانی بخیل مرتو بر ساک بلکه
غنا کاهی باعث نخوت و تکبر میشود و مانند سنت تقیان برمن تکبر بلا میکرد و چنانکه حق تعالی
فرموده ان الانسان لیطغی ان راه استغنی و در جای دیگر میفرماید در سوره شوری مدا تربیت و
شکر ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض و بسیار شده است در سلف و خلف که شخصی

فقیر بوده است خوب آدمی بوده و چون دولتی بهم رسانید بد شده است؛ اول تو چنان بودی که کس چون
تو نبود؛ امروز تو چنان شدی که کس چون تو مباد و در مجالس که می نشیند همین ذکر اسباب و بطن میکند
که چون غذاهای لطیف بخوریم و چرچر و حلوی صرف شد و چه نیکو افسره ای شاییده شد و چه لباسهای
نیکو میپوشیم و چه خوب جا آنها داریم و مانند اینها که فخر با بنها نتوان شعبرات از کرم ابا امیر شاملی
مرتضی سلیقه ملات و سلیقه ان حضرت نقد سلیقه من و تو نبود که حلو قریب سار ان بنات
و لباس فاخر بپوشیت و عمارات عالیه خوب است کرا زنان نکند هر کز بخورده و از نان جو هم کم سیر
نخورده بود و جامه لقد رقعت مدرعتی حتی استحییت من راقعها میفرموده و ام رب بالای او بوده و خشتی
بالای خشتی نگذارده تا از دنیا رفت و دیگر انکه از بخل ایشان است که مال خود را در کیسها کرده و حبس
نموده اند و چون بیاورند که مومنین و فقیر خرج کنند و کتابها را حبس کنند کرده اند و با برادران
مومن ایثار و مواسات نکنند و دخترها و خواهرها را از تکبر در خانها حبس کرده اند که فلان شخص
کفو ما نیست و بسلمانان تزویج نمیمایند و هم چنین ان افتخرنه فعلی اخراعی و انا ابی تمامحریر
و دیگر انکه از تکبر و نخوت ایشان است که چون مومنان فقیر را نظر بامتاع فقیرانه ایشان می کنند
چنین بنمایند که ایشان عزیزند و اینها ذلیل و ایشان هیچ چیز بار حسابها رو و هم بخشر و کارها
بهم او میکشند که باشد ترازوی خدا کشیده شود و حسابها صاف شود که کی عزیز است و کی ذلیل که
خوب است و کی بد و که همه چیز است و که هیچ چیز و در شتها و اشوبها که تقصیر با ره و کی ندارد و کی
مالها کدام نعمت است و کدام استدراج و با لجمله بخل اغنیا بر حد کمال رسیده اگر جان او را بگیری
هم از ان است که رو عاز او ایشان بگیری و اینه ولیکه موجب تکبر ایشان گردیده و حلا کند که ناز آن
جرب باشد بعضی با حرف بر سانند مگر و پیده و شنیده شده است که در اول دولت داشته اسند و در اخر
فقیر شده است قال مولانا الرضا علیه التحیة والثناء ان الکنت فی خیر فلا تغترن به ولکن قل
اللهم سلّم و تمم و اما بعد الخرت که بدانستند که از این دولت چه در نیم سهار بده هر را ارکه حقر بیند ازو
و از او بگو برید چنانکه از من حق خود بگو بید و در احادیث اهل عصمت ع امده است که غنی مومن را
ان قدر در موقف حساب بدارند تا چندان عرق از او سیلان کند که اگر چهل شتر از ان بخورد سیراب
کرده و بعد از ان داخل بهشت می شود و فقراء مومنین پانصد سال پیش از اغنیا داخل بهشت خواهند شد

سنه

شد و حضرت سلیمان چهل سال بعد از پیغمبران دیگر داخل بهشت خواهد شد بجهت دولت و عزت
که در دنیا داشت پس بنا بر این حال دیگران چه خواهد بود و حضرت عیسی فرموده که لا تدخل الجنة فی سم
الخیاط ایسر من دخول الغنی فی الجنة هر اینه داخل شدن شتر در سوراخ سوزن اسان تر است از داخل
شدن دولتمند در بهشت و حضرت رسول فرموده که اطلعت علی الجنة فوجدت اکثر اهلها الفقراء و
والمساکین ولیس فیها احد اقل من الاغنیاء والنساء یعنی مطلع شدم بر بهشت پس یافتم بیشتر اهل
از فقراء و مساکین و هیچ طایفه در ان کمتر از اغنیا و زنان نبود ندیدن شاید کی اید و طایفه در بهشت
بحث ان است که تکبر ایشان از دیگران بیشتر است ای عزیز پسر ادم را چه کار با تکبر بکر انکه کو دو کوشود
و خود را کم کند حاکر او را با کبر و بزرگی چه کیستی چکار است و از کلام بلاغت نظام حضرت امیر
المومنین ع است که عجبت لمن تکبر و خرج من مخرج البول مرتین عجب دارم از کسی که بزرگی را بر خود بسته
و حال انکه بیرون آمده از مجرای بول دو مرتبه یکمرتبه از مجرای بول پدر و یکمرتبه از مجرای بول مادر فرزند
ادم از خاک خلق شد چرا مثل اتش کردن کشی کند و از منی خلق شده از عالی نجاسات او کجاست نطفه ادم
که متواضع است هم وزن طلا و نقره و جواهر بسیار نوع چون متکبر شد قیمت او و قیمت سنگ شکاری
که هیچ درهم بابت درهم است یکسان میشود چنانکه از قصه حضرت یوسف اینمعنی واضح است
میتوان کرد و اکر متکبر بگوید که نمیشناسی مرا اکر من کیستم بگو که خوب ترا میشناسم تو انکسی هستی که اول
منی بوده که از همه نجاسات خبیث تر و پلیدتر است اکر سایر نجاسات بیک شستن پاک میشوند بحوالی صد
ان نجس بخواهد؛ خلقت ادم از منی باشد؛ هر چه باشد منی باشد؛ ودوم خون حیض که از پستانش
که هر گاه خون بقدر درهم یا کمتر از درهم علی الخلاف در جامه یا بدن مصلی باشد نماز نماز رو هر کاه
بمقدار سر سوزن خون حیض باشد نماز او باطل است و اکر یکی در چاه افتد و بمیرد بیش از چهل دلو
باید کشید و امام اعظم در ان سلمان بیش از چهل تا دلو بعضی هفتاد دلو میکشند و کاف هر گاه در چاه
بیفتد و بمیرد تمام اب چاه را بکشند جابر بن عبد الله بن ادریس و الحال که زنده است و بر روی زمین راه
میرود و حیوانی است خصلت کش بلکه همین است مملو از بول و غایط و منی و کثافت و نجاست و صفرا و
و سودا و بلغم و دم و سایر کثافات و نجاسات و این متکبر مغرور و که چنین کلا خود را بر باد کرده و
مثل من در عالم کسی نیست ایا لا خود نجاست نمیکشد و در و نمیکرد اینکه الخلاء میرود تا او چیزی دفع کند

کرا نبود کند از خود می‌شمارند است کر باید سر جمال است بر او اغا نفوا الحق کر فیست تکبر همان چیز نیست که
از تکبر بیرون نباید و اکر نجاسات معنوی کر عبارت از صفات رذیله است علاج آن را باز جهتم
شود پس پناه بخدا از آن و متکبر شاید در اینه نظر کند و او را از خود خوش آید و کوید اینکه منم عجب کاه
برخود بینا الله و بزبان حال میکوید ابر زمین بر قامت رعنا نکر زیر پای کبیتی بالا نکر وچون میپوید ا
سله بخو ترا است هر کاه دست بر سر وارسک کذارند هر کاه تر باشد بایدهمان دست را بشوید و
و اکر دست بر سر وارست کذارند باید کر غسل مس بعینه همه بدن را بشوید پس هر کاه تکبر این است
کر صاحبش را بهیچ میکند پس بحکم حدیث مَنْ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللّٰه تواضع را شعول کند تا هم چیز شود
و عارفیکه نیکو کفته است نشوی هست تا نکردی نیست نشوی مست تا نبوی جام مرغ معنی شکار
کی شود تا نکردی تمام چشم چو دام چون تا و نکردی نبهی در حریم مردان کام خویشتن را
بحق سپار ای فضول جز بحق دل نکیرد ارام دکان مکن ای برادر کر تکبر و فر هو نیست محض یا بود
بوده و پس نه تکبر این است نیز هست سلام تا حربیها کا کسی با ازادعی کر مال او بسیار است و اسباب
دنیوی او بیشمار و چنان اتفاق افتاده که در میان مردم و مشهور و معروف شده و عدد الشر و انواه
بدولت مذکور موصوف است هر کاه در مجلس معصیتی کند مانند او در انکار وی سالکی متدین صاحب
ایمان و اخلاق باشد و لکن فقیر و بی‌چیز است و او را امر و نهی شرعی کند که غیبت مکن یا فلان معصیت
مکن ببین که نصیحت و امر حق را از او قبول نکرده سهل است که حکم نزاع و جدال در میر و بنا حیه بکنارع
دیکر روی خود را کرداند و از روی حقارت اشاره باو میماید ماننده اشتهای پیش که اهذا الذی
يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ ابا این امر و نهی میکند و بانیای که نمر اصحیب میماید این در غیر ذات و بان
کر و عیب اند تا شاه و شاهزاده و خواتین و سلاطین چه رسد و حضرت امیر المؤمنین و سید الموحدین
اعنی پادشاه عالم و سید اولاد آدم قنبر غلام خود فرموده کای قنبر اِنِّي أَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي أَنْ أَفْضُلَ
عَلَيْكَ یعنی من شرم میکنم از خود در ظهور کرد و در از نعمت یاد تو بد نام پس هیکل انسان انجذب سبا
شوند و اکر هستند هوشیار شوند و اغنیا این همه تکبر و عجز و عار ندارند که خدا حق است حق تعالی این
شش هیاری را از ایشان بکیرد همچنانکه ازدست حصی کبیر چه چیز دارند غیر علی دارند و غیر فضل و
نیز هزار کمالی دیگر تقوی و اخلاق حق طریقه سخن کفتن راه نمیرند و لیک کافیه کر فاکمال اسلا

دانشن

داشته باشد نمیتوانند بنویسند یا بخوانند پس خداوندان بیچاره ها رحم کند و این پنج شش عار را از دست
ایشان بکیرد پس اینکه برادر معزوزین لا اقل خدا را شکر کن و تکبر و عجز و دوار از خود دور کردان و اما
ظالمان و ستمکاران و اهل دنیا که روز رک میکنند در دو زمین بلحن هر کاه میکویند ما تحمل داریم
از آن جهت که مردم از ما میترسند پس تحمل سباع و درندکان و تحمل سک کیرنده از ایشان بیشتر است
که مردمها از آنها بیشتر میترسند و بدانکه تکبر شعبه است با شقا و استعماقبول اطبا و سر شراب
رفق و نجی و طبلی و تکبر مستوفی ایمی روحانی است بلکه علاج بادکردن مرض مالبحول ابایبود اوقه
می بینی که هم چیز او خود بر دیگر است حتی راه رفتن او و در مجلس نشستن و در نکاه کردن او و صورت
مردم و مقداد است نشستن او و در حرف زدن او و غیر این قال الله تعالی وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا
إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا متکبر هر کاه سعی و تلاش میکند که در راه رفتن در
میان جمعی از ایشان پیشتر باشد در قدم و در مجلس که نشستن در راه رفتن کوه زخود را بلند
میکیرد که من از اینجا سربلندترم معبد آنکه در صحیفه سجادیه است که خداوندا هر زمان
که مرا نزد مردم بلند کردانی مرا نزد خود خوار کردان بالجمله اغنیا داخل جهنم میشوند مکر بدو چیز
یکی تواضع و دیکری سخاوت قال امیر المؤمنین ما أَحْسَنَ تَيْهَ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللّٰهِ
وَمَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللّٰهِ یعنی چه بسیار نیکو است تکبر فقرا بر اغنیا
از جهت اعتماد بر خداوند خود و چه بسیار نیکو است تواضع اغنیا از برای فقرا از جهت طلب کردن
ثواب که در نزد خدا است و در دعای حضرت صاحب الامر است که وَعَلَى الْأَغْنِيَاءِ بِالتَّوَاضُعِ وَالسَّعَةِ
یعنی خداوندا تفضل کن بر اغنیا صفت تواضع و سخاوت را و بدانکه اصل غنا مفهوم نیست و هم چنین
هر صاحب دولتی کامل نیست و در حدیث است که نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللّٰهِ الْغِنَى بکویا در
کتاب ایست بر تقوی دولت و فیکی لَا بُدَّ مِنَ الْجَنَّةِ مِنَ الْجَنَّةِ وَلَا بُدَّ لِتِلْكَ الْجَنَّةِ مِنَ النَّارِ وَلَا بُدَّ
لِلنَّاسِ مِنَ الْكَذِبِ وَلَا بُدَّ لِلْكَاذِبِ مِنَ النَّارِ یعنی کفته شد ناچار است برای پنج چیز از پنج چیز و ناچار است
برای این پنج چیز از آتش جهنم ناچار است برای تاجر دروغ کوئی و ناچار است برای دروغ کفتن از آتش
جهنم و ناچار است برای کسی که بر بساط سلاطین پای کذارد بخواهش ایشان سخن کوید و ناچار است
برای مصاحبو از آتش و ناچار است از کسیکه مزاح کند با امیران و دختران او و زنا و لواطه و ناچار است

ازین نان او لواط از آتش و نا چار است از برای یکی که جامه بلند بپوشد از کبر و لا بد است برای تکبر از آتش
و لا بد است برای خوردن شراب مستی و لا بد است از برای بت از آتش و در حدیث دیگر آمده که مروی است
حدیث امام جعفر صادق ع ذکر تواضع اغنیا و او افتاد و مذمت ایشان و ایشان را به بیار لوم و توبیخ
نمود حضرت فرمود اسکت فان الغنی اذا کان وصولا برحمه بارا باخوانه ضاعف الله له الاجر ضعفین
سکوت کن بدرستیکه غنی هرگاه بخویشان خود صله کند و با برادران خود احسان نماید حق تعالی مضاعف
گرداند از برای او اجر او دو برابر پس حضرت این آیه را خواندند و در سوره سبا در این معنی و هم فرمود و آیت
کریمه و ما اموالکم و لا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن و عمل صالحا فاولئک لهم جزاء
الضعف بما عملوا و هم فی الغرفات آمنون پس معلوم شد از این غنا چون زاید بر مصارف است برای
خویش احسان جبار کن و از الفساد بخیر فالغنی عم نعم زاد المعاد الاحسان الی العباد و از این هنر
دره و دینار بزن و از آن هر انفاق کن و ما خاطان بخشا و اولیا الله را در وقت احتیاج بدهید
او و لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن و چه نیکو گفته است شاعر
درخت کرم هر کجا بیخ کرد گذشت از فلک شاخ بالای او گر امید داری کز او بر خوری بمنت منه اره
بر پای او و گفته اند که سخاوت بهتر از بندگی است که بباشی و بندگی او را از دست لئیم سر و دو فاعد
جشود و لکن چون دانستن صد دانشمند هذا انکان الحکام تدخل النار بالجور و العلماء
بالحسد و الاغنیاء بالکبر و الفقراء بالکذب و فقرا داخل جهنم میشوند بسبب دروغ گفتن بدانکه
احادیث در مدح فقر و مذمت فقر هر دو وارد شده است لکن هر یک محلی دارد و هر یک معنی
دارد چنانکه حضرت رسول ص فرموده که الفقر فخری و یکجا فرموده که کاد الفقر ان یکون کفرا و فقر
شده است که فقر کفر باشد و یکجا فرموده است که الفقر سواد الوجه فی الدارین فقر و سیاهی
دنیا و آخرت است با این مضمون و ارد است که کسی بخدمت حضرت سید الساجدین عرض کرد که یا ابن
رسول الله چیست معنی این حدیث که حدیث فرموده است حضرت فرمودند که مراد از حدیث
اول آنست که اعتماد کند بر خدا و بس و توکل مراد آن است که بغیر اعتماد بر خدا میکند و بغیر توکل
و مراد از ثانی آنست که اعتماد کند بر خلق و بس و بدانکه همه فقرا خوب نیستند و همه بد نیستند و مانند
دیگران بر دو قسمند بعضی خوب و بعضی بد و بعضی عارف و بعضی بی معرفت و بعضی راست گو و بعضی دروغ

کو و احسان با ایشان بقدر معرفت و تقوی ایشان باید کرد یکی را نصف خویشان زیاده است و یکی صد تومان
لایق حال او نیست و یکی چنان است که اگر دنیا و ما فیها از آن او باشد و از او یک لقمه یکی را مدد دهد
کفاره نخواهد کرد و حضرت رسول ص فرمود که المعروف بقدر المعرفة ای یکی را معرفت او ملاحظه
نیکی بکن بلکه هر چه کرم حق در ملاحظه نیکی و یا او احسان و نیکی بکن اگر چه معرفت و تقوی ندارد و رحم خدا
رحم کرده است که فقراء عصر ما با ما دروغ گفتند و این نعمت شد بر ما و شکر باید نمود خدا را
و اگر نه با صدق حدیث لو صدق السائل هلک المسئول بر ما و شما هلاک شده بودیم و وای بر ما
و شما و چه نیکو بود اگر فقراء استغنا داشتند و فقر خود را صبر میکردند و دروغ نمیگفتند و بر
اغنیا تکبر میکردند تا ابتدا دلیل ایشان نمیشدند و در حدیث است که احتج الی من شئت تکن
اسیره و استغن عمن شئت تکن نظیره و اعط من شئت تکن امیره یعنی محتاج شو هر که میخواهی تا باشی
اسیر او و استغنا جوی از هر که میخواهی تا باشی نظیر او و عطا کن به هر که میخواهی تا باشی امیر او و الحق ایجاب
باب طلا باید نوشت قیل لبعض الحکماء هل تعرف شیئا من الذهب قال نعم الاستغناء و در مضمون
بعضی از اخبار وارد شده که شخصی بخدمت جناب معصوم آمد و اظهار فقر نمود و پریشانی را بسیار
کرد حالا که سلام حضرت فرمود که نا فلانست بیخی یادیت نا فلانت کرده گفت بلی فرمود کذب
من زعم انه یصلی باللیل و یجوع بالنهار دروغ میگوید کسی که در شب نماز کند و حق تعالی
او را گرسنه بدارد و فقراء بر سه قسم اند دو طایفه مذموم اند و یکی ممدوح اما آن دو طایفه مذموم یکی
سائل بکف است حضرت سید الساجدین با آنکه ایشان را دید در عرفات که بکف سؤال میکنند
فرمود هؤلاء شرار خلق الله الناس مقبلون علی الله و هم مقبلون علی الناس اینها بدترین خلق
خدایند در اینمکان شریف که همه مردم روی بخدا کرده اند ایشان روی بخلق کرده اند و دیگر وارد شده
که انما هم ملکمة یعنی نجاست ایشان را لقمه و نشان دست ایشان بر رو داشت و بر علما اما خدا
رسول خدا ص سفارش ایشان را بسیار نموده اند لا تردوا السائل و لو علی ظهر الفرس رد مکنید
سائل را اگر چه بر اسبی سوار باشد و اگر چه بخانه ما آید الا بالهمة تا نصف را در حقیقت الکود را
و فرموده اند که بگوئید ایشان را که دعا کنند اگر چه دعای ایشان در حق خود شان مستجاب نیست
اما در حق دیگران مستجاب است و فرموده اند که باکروا الصدقة فان البلاء لا یتخطاها و من تصدق

صبح فی اول النهار دفع الله عنه شر ما ینزل من السماء فی ذلک الیوم فان تصدق فی اول اللیل دفع الله
عنه شر ما ینزل من السماء فی تلک اللیلة یعنی اول صبح ابتدا کنید بصدقه که بلا را دفع میکند از صاحب
تصدق هر که تصدق کند در اول روز دفع میکند بلائی را که در روز از آسمان نازل میشود و هرگاه
تصدق کند در اول شب دفع میکند بلائی را که از آسمان نازل میشود و در تمام فقرا یکی مذموم اند
و یک او تلف داشت که پهن تر اینجا و آنجا میروند و این شهر و آن شهر میروند گاهی بمجلس خان و پادشاه
و گاهی بمجلس آخوند و ملا و گاهی بمجلس تاجر و اغنیا و این بدتریت است که رو و بی حیا را بقبول
از همان شهر بر و نمیا و و مطالب حق نداشته همه قسم که باشد گاهی بضرب دعا و گاهی بضرب بیاغرتی گاهی
بر بخشند و غلو و مدح موالیه و با جماد از کدایی و قوف کالی بار دو احسان باو نیز باید کرد بجهت
آنکه هر بین نالها انسانست که ضرر خدا و ضرر او نام از بهیم ارض فقرای که ممدوح است انه مؤمنی است فقیر محتاج
و صاحب ابرو و حیا او از اما نع است از انجملها و کار ها و محبوس شده است از طلب روزی که ببنی
یا کرسی تیبانی یا طلب علی و این زعفی که بار ما را احدی سؤال نمیکند و هر کس که بحال او مطلع نیست
گمان میکند او را غنی و دولت مند و از اینجهت است که صاحب شریعت سفارش ایشان عظیم بر حق او نموده است
و بر خلق لازم و واجب نموده است که تفقد حال او کنند و بر پرسند از تقدیمان و دو دیگران و حکومت
کند را ند و داده معیشت او کجاست و حال او چون است در اینجا که میفرماید للفقراء الذین احصروا
فی سبیل الله یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف و او عیال خود را فرموده که الفقر انعیالی در حق
تعالی بحضرت رسول ص فرمود که ای احمد محبت بالفقراء محبت با ما است عرض کرد که فقرا کیانند فرمود
کرانانکه در دنیا بقلیلی راضی باشند و در دعوت شکر و در شدت صبور و با کسی شکایت نکنند
و دروغ نگویند و بدنیا از جهان و بفقدان او غمناک نگردند و بیچیز در سینه است که هر کرم مینماید
دیتش بیشتر است دنیای او بیقطام تر است و از برای مؤمن اسباب عیش اصلا درست بهم نمیرسد هرگاه
چنین است باید دنیا را ضایع و الکذاب هر قسم که میکند در خوب است مسعود کام دل نادلم
پس بنا کام بکشیم از کام چو انگر ارام میسر نشد ما بکیریم در دیوانه ام عیش بیعیش بکام دل چو
نیست ما بسازیم بلا ناکام و اما فقراء سلسله علیه سادات چراکه بنکنند و اطفال خود را بکیب
نیرو هند و روز ها بیکار میکردند و خود را ذلیل و خوار نموده اند حضرت سید الساجدین ع فرموده

که الجنة لمن اطاع الله و لو کان عبدا حبشیا و النار لمن عصی الله و لو کان سیدا قرشیا بهشت خلق
شده از برای کسیکه اطاعت خدا کند هر چند سید قریشی نسب باشد و بدانکه خوارع ایمان از این
جهت است که مرغان الند که مردم محتاج بعلم ایشان باشند تا آنکه ایشان را محبت کنند و نه صلاح و نه
تقوای تحصیل کرده اند تا آنکه محتاج بدعای ایشان باشند و ترک میکنند که از ایشان بکند زهد و جماعت
سادات شنوند احادیث و اگر جد ایشان حضرت امیر المؤمنین ع برای مخلصان از یهود بدست مبارک
خود آب میکشید تا آنکه دست حق پرستش مجروح میشد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک خود می بست
و نیز از کلمات بابرکات آنحضرت است که لنقل الصخر من قلل الجبال احب الی من منن الرجال
یقول الناس فی الکسب عار فان العار فی ذل السؤال و کم رزقت و رزقت اسرفت فضول
العیش اعناق الرجال چه معنی دارد که سید برود بر در خانه اغنیا یا در حجره تاجران و چنین خود را
خفیف و خوار کند باید سادات چنان همت عالی باشند که راضی نباشند از گرسنگی بمیرند و ترش روئی
اغنیا را نه بینند و هم که در بیخود را محتاج بیابید خود حق شما را بر داشته بیاورد بر در خانه شما دو قرآن
شما بر وضع پای شما را ببوسد بلکه نعلین شما را بر چشم بمالد و تسلیم شما کند حق تعالی بجان ما را
بعدای علی مرتضی و بعدای همت بلند او بکرداند چه نیکو نادب فرموده اولاد و شیعیان خود را در اعجاز
که میفرماید که هزار زخم شمشیر و نیزه خوردن و هزار مصیبت و محنت کرا ان بدن تنها شد مثل
بریدن دماغ و جدا کردن دست و کندن دندان و فراق دوستان و سنگینی قرض و کندن چشم
و کوبیدن نفس غول در با و گرسنگی خوردن یک ماه و کوبیدن پشت و دایم در زندان بودن و خجل
تنک و عار شدن و سوختن باتش و خوار فروشی بغیبت تا زلی کردن و میمون کشی کردن و جولاهی
نمودن و پوست باقتاب دباغی نمودن اینها همه آسان تر است از آنکه مردم بدر خوار کی از اغنیاء
کرد دنیا تا و بروی ترش برین نظر کنند انا کان الحکام تدخل النار بالجور و العلماء بالحسد و الاغنیاء
بالکبر و الفقراء بالکذب و التجار بالخیانة و تاجران بسبب خیانت بجهنم میروند و در حدیث است
که کل تاجر فاجر الا من اخذ الحق و اعطاه هر تاجری بد کار است مگر آنکه حق بگیرد و حق بدهد و بجا
بجز آنکه باید بقوانین شرعیه تجارت و معامله نماید و عیبها را پنهان نکند و هرگاه در این سال
تجارت او نفع نکند مضطرب نشود و توکل داشته باشد و در علس و هم در تحصیل توکل افضل شیع

ملا و طلب تجارت و تاجران المتاب که هم هر که خواهد با تجار رجوع کند و العبّاد بالریاء و عبادت
کنندکان بجهت ریا و سمعه بجهنم میروند مجلس موعظه مانند مطب طبیبانست که هر یک بمرضی
مبتلا نیستند بلکه هر یک بمرضی مرضی دارد یکی ذات الجنب و دیگری ذات الصدر و یکی مالیخولیا
دارد و دیگری سوء القنیه و یکی مستسقی است و دیگری محرق و دیگری سلوس و یکی مفلوج
دیگری سام و یکی مبطون پس آن طبیب از دوای همه امراض باید بگوید تا هر یک مرض خود را شناسند
و دوای خود را اخذ کنند و هم چنین واعظ نیز باید از هر چیز بگوید تا همه منتفع شوند و بالجمله عابدان
کار ایشان ریا و سمعه دارد بیان این عابد که ظاهر کوهست با باطن یکی خواستی تا فاش کردی
اندکی درمخالف شد درون با برون رفته باشی در جهنم سرنگون پس خدا کند که این قبای
سفید و این عصا و داغ بستن پیشانی و مسجد و منبر و محراب رفتن از برای خدا باشد نه از برای آنکه گویند
که چندین هزار پیشانی داغ بسته با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ کردند و شمشیر بر روی آن حضرت کشیدند
و گاه شود که بجهت ریا و سمعه از او تراویح کرده گویند که شخصی را هستر حج میکردند که این
مرد خوب است شما چه قدر نماز میکنید آن شخص کلام ایشان را فهمید گفت بنده را بگویید
من روزه هم میگیرم و دیگری در مجلس هر چه خواست که موضعی دستگیر شود که روزه دهد که من
نماز شب میکنم دست بهم نداد ترسید که فرصت از دست رود رو به یکی گفت گران کوی خواب را بدید
که من بخودم که نماز شب بخواب میکشد پارسایان روی بر مخلوق پشت بر قبله میکنند نماز
ایعاقل جاهل از آنکه نزد خلق خوب باشی و نزد خدا نعوذ بالله بچه خاصیت و آنانکه اندکی
عبادت و تهذیب اخلاق و ریاضتی در عمر ترقی فی الجمله بهم رسید و مانند بیمار اندکی احوالش بهتر
شود و نان خوردن و مشی پس ناهرچی مکن که تا بهرچی کنی و بستری شوی چه منفعت و از این کم
پیوسته مردم نیابان و برخیزد تا نانی بیابی و بخوری و شب بخوابی و هر چند از عمر کم میابد باز بدین
نهج عمل کنی چه زندگی یاد رب رود و بپوستم وراست شوی و از محبت بر دو دو کار بر شی سوی
و از دنیا و از لذت بیابی و از مناجات او بهره از حلاوت نداشته چه عبادت و چه بندگی ای برادر و ندیک
ابوحال خود بر آنکه از حلاوت و شوق که بر کن که این را عبادت عارفان فرموده اند و شما بیدار باشی
و از آفاق غافل از زنا ما نور اند کواکب علو یدو سیارات و ضع بر دو دو کار بر شی شود لذت بر و نور آن

شود محبتی و مرتاب کرد این را شیوخ مخلصان شمرده اند و اگر بیک تامل کنی که ریا کردن مثل جاهلان
شیوخ بیخردان است و اگر عالم و عارف باشد و خدا را شناخته باشد هر اینه خلق بمنزله شریکی باشد
او و هر گز چنین کسی ریا نمیکند و عبادت خود را و هر گز بر بیند هد و نعم ما قیل دارو صد
هزار مردم بمیر دیگر نه یک بصر بر هیچ مارد مرباد میزند انما کانت الحکام تحصل الثار بالجور و العطاء
بالحسد و الاغنیاء بالکبر و الی الحرام و التجار بالجهالة و اهل رستاق بنادان و جهال بجهنم
بر خود خود بود که لا تسکنوا الرستاق فانه خطیئة من خطیئة جهنم ساکن مشو بدر رستاق و اگر
کودیت از کوه الها و جهنم و از عالمی این حدیث را شنیدم که اذا غضب الله قوما اسکنهم الرستاق
هر گاه حق تعالی غضب کند قومی را ساکن میکرداند ایشان را در رستاق و چه نیکو گفته مرغ
دم سوی شهر و گسوی ده دم امر غ از سر او ببر و یکی از گناهان کبیره تعرب بعد از هجرت است که
نزد عالمی آید و هنوز ادب دین خود را یاد نگرفته باز برود در ده و عادت شود که هر کس طلب علم
خدا کند حق تعالی مبتلا می کرداند او را یکی از سه بلا یا آنکه جوان رانجیشود یا ملا باشی یا ملای ده
بیشود و دو دعای حضرت صاحب الامر است که تفضّل علی علمائنا بالزّهد و النّصیحة عالم شراب
نمیخورد و زنا نمیکند و معصیت عالم منحصر است بحسد و حب دنیا و علی المتعلّمین بالجهد و
الرّغبة طالبان علوم دینیه که در حجرات مدارس هر گاه درس نخوانند یا درس کردن ترقی حاصل
نکرفتند وظیفه چه صورت خواهد داشت یا حلال خواهد بود یا حرام من الحرام المحض بود کل
من الاوقاف من غیر شرط الواقف و هکذا مدرس مدرسه و متولی مسجد و ناظر و خادم و موقوف
علیهم هر گاه بشرایط وقف عمل نکنند انچه از واقف خورده اند حرام خورده اند و علی المستمعین بالاتباع
والموعظة حاضران مجلس موعظه باید حال ایشان بعد از شنیدن موعظه و نصیحت بهتر باشد از
گذشته شما ان اگر آینه مثل گذشته باید بدتر باشد قال المعصوم فی حدیث المسوخات و اما الخنازیر
فقوم نصاری سئلوا ربهم انزل المائدة علیهم فلما انزلت علیهم کانوا اشد ما کانوا کفرا
و اشدّ تکذیبا الحدیث خبر و معصوم در حدیث مسوخات که اما خوکها پس قوم نصاری سؤال کردند
از پیغمبر و دو کار که نازل شد بر ایشان مائده را پس چون نازل ساخت بر ایشان مائده را بدتر از آنچه
کفر بودند و تکذیب رسولان نمودند و علی مؤتام بالرّأفة و الرّحمة تا مردم در دنیا اند بعفلت

میکنند اند نه کفن را موجود و نه رسد و کافور را حاضر ساخته و نه وصیت نامه نوشته و نه محاسبه خود را
با خلق معروف کرده و نه مستعد سفر شده خداوند در حق ایشان فرمود که و اولئک المرفّع لا عتقنا الله
عنه و بر چنین حال میباشند تا مردم احتضار و درد او موقت نیز غافل بلکه جاهل و وصایای احمقانه
میکنند که مرا سکین بهار دید دیار وکل ما الید که من بر حسابی بودم و نان بخشم بودم معمول نه کافی
کرده ام حاضر شاو چون حالت ابوجهل است که گفته بود بعاقل خود که سر مرا با کردن جدا کن تا در میان
سرها بلندتر باشد و عاقل او بر عکس خواهش او بیخ گوشش را برید نه آنکه در وصیت کند که نماز و روزه
و اسب و ضایع و مفقود بجهت و حسن ور کوع و حق مردم از واجب و مستحب در ذمه من است بر رو نکنید
و مردم را از من راضی کنید و بر دعا و ربی میکفتند که من در جامه کفن و سدر و کافور مهیا نموده و
اسباب حرب چون شمشیر و تفنگ برای ظهور امام عصر علیه السلام مستعد کرده ام و علی النساء بالحیاء
و العفّة و از زنان حیا و عفت خاسته اند و زن خوب همت ندارد و زن بد قیمت ندارد و مکر زنان از
مکر شیطان بدتر است انّ کید الشیطان کان ضعیفا مکر زنان را خدا عظیم خواند انّ کیدکنّ عظیم
درخت مکر زن صد ریشه دارد فلک از دست زن اندیشه دارد اگر زن با مردیان نبودی نیز یکی
موصد زن ضعفاروزن و دیگر آنکه زنان بمسائل حیض و استحاضه اصلا عمل نمیکنند بلکه تعلیم نمی
گیرند چه جای عمل کردن و گاهی که شیخ شود از ضعیفه جماع میرسند و از جمله زنان بد که عیزات
که لشکر کشیده و با یوشع ابن نون وصی موسی حرب کرد و دیگری حمیرا است که لشکر کشید و با امیرالمؤمنین
وصی پیغمبر علیه السلام حرب کرد و دیگری اسما است که در مدینه بیت و حقیقه عقد بر واردید شد و قتل امام مظلوم
امام حسن علیه السلام را مدد کرد تا شب جمعه بیست و هشتم ماه صفر سال پنجاهم از هجرت قدری از زهر بر
متوجه منزل آن حضرت شد و حضرت امام حسن در عرفه آسایش کرده بود آن ملعونه با عرفه در آمد
دید که آن حضرت در خواب است و دختران و خواهران در جانب راست و چپ وی خوابیده اند و کنیزان
در پایین پای وی خفته اند پس آن ملعونه آهسته آهسته پا میرد و کوزه آب که بر بالین آن حضرت بود
بر داشته دید که کوزه را بکوی سر بسته اند و مهر نموده اند آن سیاه دل آن زهر را بران کرباس ریخت [illegible]
بجالیدن تا داخل کوزه شد و از عرفه بیرون آمد بمنزل خود رفت و چون آن اندک زمانی گذشت آن حضرت از خواب
بیدار شد و خواهر خود زینب را آواز داد گفت ای خالعجیدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه

زهرا را در خواب دیدم فقد عذاب پا و رنا و وصیکم نبازم و خود دست مبارک دراز کرد و آنکوزه سر نیمه سر
بالین وی بود بر داشته و نگاه بکرار کرده دید که خلل با ان نرسیده کوزه بر داشت و اندک آبی از او نوشیده
کوزه بگذاشت و گفت آه آه این چه آبی بود که از حلق تا نافم را پاره پاره کرد دختران و خواهران همگی گریان
گردید بر آمدند و از شاهد حال او همگی بفغان و زاری آمدند و فی الحال کسی فرستاد امام حسین علیه السلام را
طلبید چون امام حسین علیه السلام داخل شد دید برادر را که در میان بستر میغلطد و ناله میکند و خواهران
گریان و نالان در گرد وی جمع شده اند و چون نظر امام حسن علیه السلام بر برادر افتاد گریان شد و بغل
گشود و او را در بغل گرفت و گفت ای عزیز برادر در دنیا ربیضا است اشاد حال جدو پدرم را در خواب
دیدم که در بهشت بجز اسند و دست مرا گرفته در روضهای بهشت میگرداند و جدم میگفت ای فرزند
شاد باش که از دست دشمنان خلاصی یافتی فردا شب نزد ما خواهی بود و در طرفی از بهشت مادر را
میدیدم که پریشان حال با جده ام خدیجه کبری بود و برابر ایشان حوران بهشت و حوریان با دست
صف زده نالد و چون مرا دید گفت ای نور دیده نظر کن بجد و پدر خود را که در انتظار تو اند و ملاحظه
کن ایفقص زمرد برا که از جهت تو ترتیب نموده اند اینچنان مادر دیدی که کردن باب نزد ما بالتی ابحرفی
ماندی وداع بر در کیان سرای عصمت کن بیا بکاش فر موس استراحت کن و چون بیدار شدم و از
این کوزه بیاشامیدم از حلق تا نافم بریده شد و سیاه کر کادم ساخته شد امام حسین علیه السلام کوزه را بر داشت
و گفت من از این بچشم بر بینم چه چیز ممزوج او نموده اند خواهران بخروش و فغان در آمدند و زینب
خاتون از جای جست بجای یکبار از پا در آمد و بر روی در افتاد و حضرت امام حسن علیه السلام کوزه را از دست
وی بستد و گفت ای برادر سوش آب که آب تو آمیخته داده اند تو انصیب جگر تشنه زینب داده اند تو را
بخاک مذلت افتاده خواسته اند محذرات تو در قلاده خواسته اند تو تشنه کام بخواری شهید خواهی
شد تو پایمال سپاه یزید خواهی شد سرو رو نعش تو بر روی خاک خواهد ماند تن طیبت بخاک
هلاک خواهد ماند سرت خیزه سوی اهل شام خواهد رفت سوی یزید بصد احترام خواهد رفت
ای برادر شهادت من از آب خوردن و شهادت تو از آب نخوردن و تشنگی خواسته اند ای امان از آن خطر
که خود را آب جست فریاد از آن دم که بخورد آب حسین پس امام حسین علیه السلام آن کوزه را گرفت و بر زمین زد
زمین مدهم شکافت آنگاه شکم مبارک آن مظلوم درد گرفت و بر زمین میغلطید و از شدت الم گاهی بر

بدوش جواهر ابن زمان دست دو کردن برادران میکرد تا آفتاب برامد و آنحضرت غالب شد
طشتی طلب بدین پاره‌های جگر بیمار کش بود که در بیخت تا هفتاد و دو پاره از جگر بیرون آمد
جگر بود که شفق دانجم کالو ان شکر تاریخ ... زهر بجگر حسن کاری حسن دواند ... صد و هفتاد پاره
جگر بش همراه کالو بجت در کنار حسن چون آفتاب جلد شد رنک روی شاهزاده سبز شد کو رنک
روی امام حسن سبز شد در دم و رنگ امام حسین در دم و ... سرخ شد الاکثر ... علی الظالمین
مجلس بیست و هفتم در ذکر بعضی از صفات بندکان شایسته و صلحاء و اتقیاء و استماع صفات
ایشان و اولیاء از کتاب و سنت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل ذکر
الحسین توبة لمن استتاب واقامة عزائه عبادة لمن استعبد وجعل الرکوع دعمة السجود لمن
عرف وزیارة الصغیر والکبیر عنده من تبا بالمن امن الجنة والجنة لمن ابکی او تباکی علیه
ومنا سکم الامر بکالد والواجب والنهی عنه ولا بیر اعدائه علی کل مؤمن اوجب والاحسان وزائره
علی کل محب احق واحق والشکر لله جعل الحسین اشبعیر سفینة النجاة وکهفا الحبیبه بل جمع الدار
اصل الطیبات من الموجودات الذی من احبه ورزقه الله حورا معصورات ... وبکاء
وزیارته علوا للدرجات الذی فضل ... وعدوانا والذی ذبح محزونا وظمانا الذی احبته
شوق اکباد العاشقین وحرقت ... العارفین الماجد فقد قال الله تبارک وتعالی
فی محکم کتابه الکریم وبیرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وعباد الرحمن یمشون علی
الارض هونا یعنی اما افضل بندکان ... ایشان جماعتی هستند که باین صفات متصف شده ... خصلتها را
تفصیل کرده اند و این ... را باهل بیت ... وصف بندکان شایسته خدا در سوره مبارکه فرقان ذکر ... اول
الذین یمشون علی الارض هونا یعنی بالسکینة والوقار والطاعة ... ولا مرحین ولا
مستکبرین ولا متبذلین یعنی راه میروند بر روی زمین بتواضع وخاکساری بی تکبر و بخترو جلال و در
مجمع البیان در تفسیر همین آیه از حضرت صادق مرویست که هو الرجل یمشی بسجیته التی جبل علیها
لا یتکلف ولا یتبختر یعنی بر مردم است که راه میرود بسجیه وطبیعه خود که خلق شده است بر آن طبیعه
و در راه رفتن تکبر و بخترنمیکند و قیل معناه حلماء علماء لا یجهلون وان جهل علیهم یعنی حلیما

وطالما سنند بر مخاطب او حرف زدن با مردم درشتی و جهالت نمیکنند اگرچه با ایشان درشتی بشود و در
الفقهاء والاتقیاء یعنی صاحبان عفت و تقوی اند و اگر کسی خطبه قاصعه که در نهج البلاغه است مطالعه
کند مییابد که در راه رفتن به تکبر چه قدر مذموم است و آن خطبه ایست که مشتمل است بر مذمت ابلیس
تکبر او و ترک نمودن او سجده مر حضرت آدم را و شیطان اول کسی است که اظهار کرد عصبیت را و ترک
نمود حب را و حضرت امیر المؤمنین در آن خطبه مردم را تحذیر نمود از طریقه شیطان تا آنجا که
فرموده است که فلو رخص الله فی الکبر لاحد من عباده لرخص فیه لخاصة انبیائه واولیائه ولکنه سبحانه کره الیهم
التکابر ورضی لهم التواضع فالصقوا بالارض خدودهم وعفروا فی التراب وجوههم وخفضوا
اجنحتهم للمؤمنین پس اگر تجویز میکرد خداوند تکبر را از برای احدی از بندکان خود هر اینه تجویز میکرد
از برای خواص از انبیای خود ولکن خداوند عالم مکروه ساخت کبر را بر پیغمبران خود و پسندید از برای
ایشان تواضع را و چسبانیدند بزمین کونهای ایشان را و بخاک چسبانیدند صورتهای ایشان را و تواضع
کردانیدند و بکستر انیدند بال تواضع ایشان برای مؤمنین و امتحان بود و اگر کسی تا باواخر خطبه ملاحظه
کند مذموم بودن تکبر کما ینبغی هواست براو محقق میشود زیاده بر این خارج از وضع این رساله
و مأثور است و از حضرت صادق که فرمود که کان علی بن الحسین یمشی مشیة کان علی راسه الطیر
لا یسبق یمینه شماله یعنی بود حضرت سید الساجدین که راه میرفت از روی تواضع که کویا مرغ بر سر
او نشسته است و پیشی نمیکرفت دست راست او دست چپ او را یعنی اگر کسی ببیند آن بزرگوار را حضرت
راه میرفت حضرت پیشی نمیکرفت ... و خداوند میفرماید که ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق
الارض ولن تبلغ الجبال طولا و غیر این بزرگوار هم کذشته عادت ... وایضا در سوره
مبارکه بنی اسرائیل مذکور است و در جای دیگر میفرماید که تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا
فی الارض ولا فسادا یعنی خانه آخرت را قرار داده‌ایم برای کسانیکه در روی زمین اراده بزرگی و فساد ندارند
و در سوره لقمان فرموده ولا تصعر خدک للناس ولا تمش فی الارض مرحا ان الله لا یحب کل مختال
فخور یعنی با کسیکه با تو تکلم میکند روی خود را کج مکن بجهت تکبر و در راه مرو بر روی زمین بجهت تکبر
بدرستیکه خداوند هر متکبر فخر کننده را دوست نمیدارد و روی زاذان عن امیر المؤمنین ع انه کان
یمشی فی الاسواق وحده وهو والی یرشد الضال ویعین الضعیف ویمر بالبیاع والبقال فیفتح

فیفتح علیه القرآن ویقرأ تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا
ویقول نزلت هذه الآیة فی اهل العدل من التواضع من الولاة واهل القدرة من سائر الناس
یعنی امیر المؤمنین ع بود که راه میرفت تنهائی در بازارها و روحی کرد والی بود بر جمیع مسلمانان و مشغول
ارشاد کمراهان بود و اعانت میفرمود ضعفا را و میکذشت بر بقالها و بیعها و در ... بود
بخواندن قرآن و این آیه را تلاوت میکرد که تلک الدار الآخرة ... میفرمود که این آیه نازل شده در اهل
عدالت از پادشاهان متواضع و از اهل قدرت از سائر مردمان ... برادران دست از تکبر بر دارید
که بهشت متکبران نمیدهند و دست از فساد یعنی معاصی بر دارید که بهشت را بعمل بکسی نمیدهند
منقولست از بشیر نبال که گفت با حضرت امام محمد باقر ع در مسجد که غلام سیاهی آمد با تکبر راه میرفت
حضرت فرمود انه لجبار یعنی او جبار و ستمکار است عرض کردم که او کدائی میکند فرمود که او جبار آنکه
کار است دعیم و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما یعنی حلیم و بردبار باشند و هرکاه جاهلان
با ایشان بحرف درشتی کویند یعنی فحش کویند یا سخن ناهموار کویند ایشان در جواب سخن خوب کویند
و در کتاب در روضه مذکور است که جواب الجاهل سکوت و قول جواب السفیه الخ جواب یعنی جواب
نادان خموشی است ... جواب و هر جوابیست و از کلمات بابرکات حضرت امیر ع است که ایاکم و
معاداة الرجال فانهم لا یخلون من ضربین عاقل یمکر بکم او جاهل یعجل بکم والکلام ذکر والجواب
انثی فاذا اجتمعا الزوجان لابد من النتاج زنهار زنهار که با مردم عداوت و دشمنی نکنید زیرا که از
از دو قسم بیرون نیستند یا عاقل است یا خود مقام مکر شما برآید و یا جاهل است ... جهالت خود را
نسبت بتو ظاهر خواهد کرد و حرف زدن نر است و نکلم ماده و هرچه جمع شوند چاره نیست که چیزی از ایشان
زائیده بشود و از کلام علی با بطالبه است و دو شعر نوا بجهی بجهل واکره ان اکون له مجیبا
یزید سفاهة وازید حلما کعود زاده فی الاحراق طیبا یعنی ... بعقلی بنای ... که ... و برکی
من دیا من درشتی کرده من ناخوش داشتم که جواب او را بکویم هرچه او زیادتی کرد در بیخردی من در حلم
افزودم مثل چوب عودی که از سوختن بوی او زیاده شود و حسن خلق و حلم و حوصله موجب ...
صاحب جزو است چنانکه وارد شده که چند اسیر کفار نزد سید ابرار یعنی رسول مختار آوردند حضرت
همه را بقتل فرمود مکر یکی از ایشان سبب را از حضرت پرسید حضرت فرمود که خداوند مرا خبر داد

که در تو پنج خصلتست که خدا و رسول آن خصلتها را دوست میدارند غیرت شدید بر حرم خود و سخاوت
و حسن خلق و صدق لسان و شجاعت آن مرد بعد از شنیدن این سخن مسلمان شد و در رکاب آنحضرت
در جنگ حضرت رسول ع جهاد کرد تا شهید شد منقولست که مردی بخدمت حضرت صادق ع عرض
کرد که مکارم اخلاق چیست حضرت فرمود العفو عمن ظلمک وصلة من قطعک واعطاء من حرمک
وقول الحق ولو علی نفسک عفو کردن بر کسیکه ظلم کند و وصل کردن از کسی که با تو قطع کند و عطا
کردن بکسیکه ترا محروم کند و سخن گفتن حق هر چند بر ضرر خود باشد و از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که البشاشة حبالة المودة والاحتمال قبر العیوب ولا قرین کحسن الخلق یعنی کشاده
رو بودن دام مودت است و متحمل شدن مکاره از مردم قبر عیبهاست یعنی عیبها را میپوشاند و هیچ قرابت
و خویشی مثل حسن خلق نیست و شیخ رئیس در نمط تاسع از کتاب اشارات چه نیکو گفته که العارف هش
بش بسام یعنی عارف کشاده رو و خوش خلق و بسیار تبسم کننده است و معصوم فرموده که عیسی کم کاهی
کریه میکرد و کاهی میخندید و یحیی همیشه میکریست و حضرت صادق ع فرموده که علیکم
بمکارم الاخلاق فان الله یحبها بر شما باد باخلاق کریمه که خدا دوست میدارد آنها را و علیکم
بحسن الخلق فانه یبلغ بصاحبه درجة الصائم القائم بر شما باد بحسن خلق که میرساند صاحب خود را
بدرجه کسی که روزه دار باشد و شبها نماز کند و باشد و خدا میفرماید و قولوا للناس حسنا و در جای دیگر
فرماید و اذا ما غضبوا هم یغفرون و در جای دیگر فرموده والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
و از جناب رسول ع مرویست که لیس الشدید بالصرعة انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب
نیست پهلوان بکشتی کرفتن بلکه پهلوان آنست که مالک شود نفس خود را نزد غضب و از کلام علی ع
حکایست که جواب دهد آن کسی است که مستحق بخشیدن را بخشاند و در حدیث است که ان الله یحب
الحیی الحلیم المتعفف ویبغض البذی السائل الملحف ای ... و بیاد کیر از حلم انبیاء و اولیاء و
مؤمنین و موحدین و حسن خلق ایشان در تحمل از جاهلان و نادانان از آنجمله حلم جناب سید الساجدین ع
که روزی تند بعقوبی که مشغول غیبت آنحضرت بود نشنیده میکوش مبارک آنحضرت رسید فرمود ان کنتم
صادقین فغفر الله لی وان کنتم کاذبین فغفر الله لکم یعنی اگر شما راست میکوئید خدا مرا بیامرزد و
اگر دروغ میکوئید خدا شما را بیامرزد و از آنجمله حلم حضرت موسی بن جعفر ع در حدیث آمده که آن

حضرت را دشمنی بود که هرگاه آنحضرت را میدید دشنام میداد و اورا و پدرانش را ناسزا گفتی و ناش
گفتی که ستار العارست ده تا این ملعون بکشیم فرمود نه غلامان و حلیمان در جهان صبر میکنند تا آنکه
کید روزی آن مرد بیمار شد و رفت جناب حضرت سید اشرف بعیادت وی رفت و بدان مرد نظر شد و بروی سلام
کرد و گفت این سید اشرف را بسیار اذیت میکردی و ایشان را ناسزا میگفتی دست و پای امام را
بوسه داد و گفت زهی حلم و کرم گواهی میدهم که فرزندان اهل بیت نبوت و معدن رسالت اند بعد از آن
حضرت را بدین تعظیم کرد و روایت کرده است مفضل از حضرت صادق که فرمود میان سلمان و مردی
خصومتی اتفاق افتاد فقال له الرجل من انت و ما انت فقال السلمان اما اولی و اولک
نطفة قذرة واما آخری و آخرک فجیفة منتنة فاذا کان یوم القیمة و نصب الموازین فمن
ثقلت موازینه فهو الکریم ومن خفت موازینه فهو اللئیم پس گفت آن مرد بسلمان که تو کیستی و چیستی
سلمان گفت اما اول من و اول تو منی بود نجس و اما آخر من و آخر تو پس مردار است بدبو هرگاه
روز قیامت شود و میزانها نصب شود پس آن کسی که میزانهای حسنات او سنگین باشد او کریم است
و کسی که میزانهای اعمال او از حسنات سبک باشد پس او لئیم است و در بعضی از کتب مسطور است که
پادشاهی بود که مامور ساخت عبید خود را اکر طعامهای طبخ نمایند که فوجی از خواص او بخورند پس مجلس
ایشان آراسته شد پس یکی از غلامان پادشاه طعام در مجلس میآورد و در دست او صحنی بود از طعام
چون نزدیک پادشاه رسید هیبت پادشاه موجب وحشت او شد پس پای او لغزید قدری از آن طعام
بروی جامه پادشاه ریخت فامر الملک بضرب عنقه یعنی امر کرد پادشاه که گردن او را بزنند چون
خادم دید که گردن او را خواهند زد پس صحن طعام را بر سر پادشاه ریخت پادشاه گفت چرا چنین
کردی گفت یا مولای تا مردم ترا سرزنش نکنند در کشتن من که پادشاه بجهت تقصیر جزئی غلام خود را
کشت بلکه گویند گناهی عظیم از او سرزده بود که مستحق قتل بود و ترا معذور دارند پس پادشاه سر
بزیر انداخت و سر بلند کرد بطرف آسمان که چه بسیار قبیح بود فعل غلام و لکن چه بسیار قبیح بود فعل
و لکن چه بسیار نیک بود عذر او پس رو کرد بغلام که گناه عظیم ترا بعذر نیک تو بخشیدم و ترا آزاد
خدا از آن کردم پس جا که خواهی برو هرگاه حلم نموده بود پادشاه موجب ریختن خون نشده این
هم ثواب تحصیل نکرده بود و ما احسن الحلم و فی الکرماء من الملوک احسن العفو من قدر علی الانتقام و در کتاب

لخ

نهج البلاغه است که الحلم فدام السفیه و شیخ صدوق در درس الاعتقاد و الغیبة از حضرت رسول
روایت کرده است در حدیث طویلی که افضل الناس ایمانا احسنهم خلقا و اکرم الناس اتقاهم یعنی
بهترین مردمان از حیثیت ایمان نیکوترین ایشان است از حیثیت خلق و گرامی ترین مردم آنست که
او پرهیزکار است و احکم الناس من فر من جهال الناس حکیم ترین مردمان کسی است که فرار کند از مردم
نادان و اعقل الناس اشدهم مداراة للناس عاقل ترین مردم کسی است که مدارا اش با مردم بیشتر است
و الحزم الناس اکظمهم بالغیظ حزم دارترین مردم کسی است که غیظ خود را بیشتر فرو خورد و از
حضرت صادق روایت کرده که الصمت کنز وافر و زین الحلیم و ستر الجاهل سکوت گنجی است وافر
و زینت حلیم است و پرده ایست برای نادان و با زهره فرمود امقت الناس المتکبر دشمن داشته
ترین مردمان مرد متکبر است و وارد شده است که جاهلی با ابی ذر گفت که تو همانی که عثمان تو را از
بیرون کرد اگر خوب بودی ترا بیرون نمیکرد ابی ذر گفتای برادر در مقابل من عقبه ایست که در پیش است
اگر نجات یابم از آن بخیر باشد زیرا که بد بودن گفتن تو ضرری نرساند و اگر من بد بودم از آنکه تو گفتی بکی راه نجات بودم
دشنام تحمل کرده و گفتای نیک نرجام بتو دادم که خواهی گفت انی گردن عیب من چون من ذات
مرد حلیمی بعارفی گفت یا ابن الزانیه عارف در جواب گفت که یا ابن الحنیفه الکذب حتی الکذب
جاهلی عارف را دشنام داد عارف در جواب گفت با تو چند کار میکنم اول آنکه ترا عفو میکنم دوم
آمرزش ترا از خدا میخواهم سیم آنکه از خداوند میخواهم که ترا بخوری اهل بهشت نکند و بالجمله خدا
همیشه بوده اند ما و تو باید سعی کنیم و اخلاق ایشان را تحصیل کنیم و خود را مانند ایشان کنیم
مصداق من تشبه بقوم فهو منهم خود را شبیه بایشان سازیم و در کتاب نهج البلاغه است که اول
عوض الحلیم من حلمه ان الناس انصاره علی الجاهل و قال ان لم تکن حلیما فتحلم من تشبه بقوم
الا واوشک ان یکون منهم یعنی اول عوض حلیم و برده باران است که مردم همه انصار و یند بر
جاهل و حضرت فرمود که اگر حلیم نیستی حلم را بخود ببند چه بدرستیکه کم است کسی که خود را شبیه
بقومی کرده باشد مگر آنکه نزدیک است که از آن حساب شود و فرموده اند که موتوا قبل ان تموتوا
بمیرید پیش از آنکه بمیرید یعنی خود را مثل مردگان حساب کنید که مردگان بکسی اذیت نمیرسانند و تکبر
نمی نمایند و بیادبی مردم را تحمل میشوند سیم و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما یعنی حرکتند

وشب را مروز میآورند در عبادت و در مجمع البیانات است که معنی یبیتون لربهم باللیل فی الصلوة
ساجدین و قائمین طالبین لثواب ربهم فیکونون سجدا فی موضع السجود و قیاما فی موضع القیام
یعنی شبها بروز میآورند بعبادت برای پروردگار خود گاهی بر رکوع مند و گاهی در سجود مند و گاهی
در قیام مند در مقام خود زیرا که عبادت در شب از زیاده و در است و از جمله مواعظ که حق تعالی بعیسی
فرموده این است یا عیسی اذکر لی قلبک و اکثر ذکری فی الخلوات ان سروری ان تبصبص الی و کن
فی ذلک حیا و لا تکن میتا ای عیسی ذلیل گردان از برای من دل خود را و بسیار یاد کن مرا در خلوتها
و بدان که سرور من در آنست که بصبصه کنی بر در من با تضرع و در این حال زنده باش و بصبصه در لغت
عرب تملق سگ را گویند که صورت خود را بر در صاحب خود از برای تملق او بر خاک بمالد و دم خود را
حرکت میدهد زنده باش و مباش مرده و لا تکن من الغافلین قال النبی صلعم فی وصیته لعلی یا علی علیک بصلوة
اللیل و علیک بصلوة اللیل و علیک بصلوة اللیل سه بار یا علی بجا آر شب نماز را و حضرت
عیسی فرموده راستی میگویم بشما که جوشا بحال آنهایی که شبها از رخت خواب پهلو تهی میکنند و عبادت
پروردگار خود را میکنند آنکه نجات یابند از شداید روز قیامت حضرت رسول صلعم فرموده حق تعالی
اطاعنی لم اکله الی غیری و اتیا عبد عصانی و کلته الی نفسه ثم لم ابالی فی ای واد هلک یعنی هر
بنده که اطاعت من کند او را بغیر خود وا نمیگذارم و هر بنده که معصیت من کند او را بخود وا میگذارم
و باک ندارم در هر وادی که هلاک شود و میگویند احمقان بطیعان که چه فرقست میان ما و شما
که ما عبادت نمیکنیم و شما بحضور قلب و یا بعبادت باطل میکنید و ما با حق در اتفاق نمیکنیم
و بیدار خواب نمیکنیم و زحمت حج کردن بر خود نمی گذاریم و شما که میکنید معلوم نیست که صحیح است
یا باطل جواب میگوئیم که این سخن واهی است زیرا اگر هرگاه آقا و غلام را امر کند بخدمتی یکی بلا تامل
عمل آورد و اگرچه ناقص و ناتمام بجا آورد و دیگری عمل نیاورد بازاو احق است که اطاعت سید
و مولای خود را کرده است و اگر مستحق خلعت نباشد مستحق ملامت نیز نخواهد بود بخلاف دیگری
که از امر آقای خود مجادر نیا مد و از جای خود حرکت نکرده چنین غلامی که وقت نماز در راه مباد
بان نکرده و موسم حج شده پروا نمود و در دادن خمس و زکوة حیلها بکار برده چنین کسی مستحق
مذمت و عقوبت است کلا لینبذن فی الحطمة و ما ادریک ما الحطمة نار الله الموقدة التی

نخ

تطلع علی الافئدة یعنی البته افکنده میشوند مردی از مردکان به جهنم که نام او حطمه است چه چیز دانا
کردن ترا ای پیغمبر تا چیست حطمه آتش خدا بر افروخته ایست که سوزش او بجگرها میرسد و برای دهر روز چند
مرتبه کلمه معلق میرسد و نام وی تمی نماز میکند اربا باید شریعه ویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم
ساهون بر خود مصادق میآورند و هم الذین هم یؤخرون الصلوة عن اوقاتها یعنی کسانی که نماز را
تاخیر میاندازند از وقت خودش یا آنکه نماز میکنند و امید ثواب ندارند یا ترک میکنند و خوف
عقابی ندارند و هرگاه نماز گذار نمازگذاران را دیدند که نماز میکنند نماز میکنند و با آنکه اوقات
شود ایشان را نماز فراموش میشوند یا آنکه تمام نمیکنند رکوع و سجودش را یا آنکه در نماز خود قصد
اخلاص ندارند برای او در روز محشر آن را هرکسی باشد نیکی و صحیفه سیاه بر بالای آن کرده که حسنات بالک
یکی چیدای آنکه بجای واز اخلاق و معرفت بهره ندارد و ترازوی اعمال را سبک کرده فاما من خفت
موازینه فامه هاویة و ما ادریک ما هیه نار حامیة ای و من خفت قدره عند الله بخفیف حسنا
فماویه جهنم و مسکنه النار یعنی کسی که قدر وش در نزد خدا سبک است بجهت کمی حسنات پس ماوای
او جهنم و مسکن او آتش است چه چیز دانا کرد ترا که چیز است هاویه آتشی است که حرارت او بنهایت
رسیده پس خوشا بحال آنکس که با خدا ساخت و براسم عبادت پرداخت چهارم و الذین یقولون ربنا اصرف
عنا عذاب جهنم ان عذابها کان غراما کرازعقاب بخدا بیار میرسند و دایم میگویند ای پروردگار
بگردان از ما عقاب دوزخ را که از ما مفارقت نمیکند و بدارام گاهی است بد و بدین اشعار دارد
بآنکه ایشان با حسن خلق ایشان و اجتهاد ایشان در عبادت حق ترسانند از عذاب خدا و ابتهال
و تضرع میکنند در هرکاه او در کردانیدن عذاب از ایشان زیرا که اعتماد بر اعمال خود ندارند و حضرت
امام محمد باقر فرموده من کان ظاهره ارجح من باطنه خفت میزانه یعنی کسی که ظاهر او بهتر از باطن
او است میزان اعمال او سبک است پنجم و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما
و قوام یعنی وسط است و بعضی آنکه در انفاق بر خود و عیال خود تنگ میگیرند و اسراف میکنند
بلکه میانه روی میکنند و اگرچه اختلاف کرده است در معنی اسراف فقیل هو النفقة فی المعاصی
و الاقتار الامساک عن حق الله یعنی بعضی گفته اند که اسراف صرف کردن مال است در معاصی خدا
و اقتار امساک نفس است از حق خدا و بعضی گفته اند که اسراف زیاده روی کردن است در نفقه مال

واما اوصاف اسراف و تبذیر لا تبذیرات و روایت کرده است معاذ از رسول خدا که رسول اکرم از آن
حضرت از اسراف فقال من اعطی فی غیر حق فقد اسرف و من منع من غیر حق فقد اسرف یعنی کسیکه اعطا
کند در غیر حق اسراف کرده و کسی که منع کند مال را در حق اسراف کرده است و روایت شده است از امیر
المؤمنین که لیس فی المأکول و المشروب سرف و ان کثر یعنی فرموده که در مأکول و مشروب اسراف نیست
هر چند بسیار صرف شود و در کتاب خصال از حضرت صادق مرویست که ان القصد امر یحبه الله
فان السرف امر یبغضه حتی طرحک النواة فانها تصلح و حتی صبک فضل شرابک یعنی میانه روی
روی امریست که خدا دوست میدارد و اسراف امریست که خدا او را دشمن میدارد حتی انداختن هسته
خرما را زیرا که صلاحیت دارد از برای چیزی و حتی ریختن آب زیادتی کوزه را و قال العزیز و القدیر کلما زاد
علی الاقتصاد فهو اسراف جناب رسول خدا فرموده و حضرت صادق فرموده که ضمنت لمن
اقتصد ان لا یفتقر کسیکه میانه رو باشد من ضامنم که فقیر نشود هیچ بکو کفته است که من یخف
بعض جوده و عاش بعد الفقر عیش الذلیل فاحرص علی مالک و استبقه فالبخل خیر من سؤال
البخیل چه بسیار جوانمردی که از کثرت جود فقیر میشود و زندگانی میکند زندگانی ذلیل پس حرص بورز
از مال خود که بخل و باقی داشتن مال خود را که بخل بودن بهتر است از سؤال نمودن از مرد بخیل و خدا
فرموده و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا
شاهد بر اینمطلب است و شتم والذین لا یدعون مع الله الها آخر اوصاف که شرک جلی که عبادت از
بت پرستی است و شرک خفی که عبارت از ریا و سمعت نداشته باشند و شرک خفی و شرک بودن معنی
اگر بنظر کنی اکثر مردم را با این بلا خواهی دید که با خدا اضافه دیگر را عبادت میکنند مثل مؤکر یا ب
کرامات و طالب دنیا که حاکم و پادشاه میکنند و اهل ضلالت پیروی امام ضال و مضل خود مینماید
و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون حتی اکثر مؤمنین مرتکب گناه کبیره مثل ناسخ اگر نفس
خود را اطاعت کرده آیه افرایت من اتخذ الهه هویه شاهد بر اینمعنی است و روایت از معصوم
کرده که لا یزنی الزانی و هو مؤمن و لا یشرب الخمر و هو مؤمن یعنی زنا نمیکند و حالت که مؤمن
و زانی در حالت زنا مؤمن نیست و هکذا کسیکه متوالی کرد این هوا و هوس باطل خود را عبادت کند
و لا تقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و نفس محترمه را بنا حق نمیکشند و مراد از نفس محترمه

نفس مسلمانان است و کسی که واجب القتل است چون کسی که کسی را کشته باشد و خواهند قصاص کنند
این نفس محترمه نیست هشتم و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاما یعنی زنا نمیکنند و این پایه ملاک
میکند که اعظم گناهان بعد از شرک قتل نفس و زنا است و کسی که شرک آورد بخدا و قتل نفس کند و زنا
کند و بی توبه بمیرد البته با جزای آثام را ملاقات کند و قیل ان آثاما وادی فی جهنم یعنی اثام اسم رودخانه ایست
در جهنم از مس گداخته و مراد این سه طایفه هستند که این سه معصیت را کرده اند یضاعف له العذاب
یوم القیمة و یخلد فیه مهانا که مردان رو و خانه عذاب ایشان مضاعف میشود و در آن مخلد
بودن خوار و ذلیل و لکن اگر بعد از این معاصی توبه کنند و ایمان بیرون در کار خیر آورند و عمل صالح
نمایند خدا و ند ایشان را بشارت داده است که من ایشان را اول امر زم و سیئات ایشان را بحسنات مبدل
میکردانم در اینجا که فرموده الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
و کان الله غفورا رحیما و من تاب و عمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا نهم والذین لا یشهدون
الزور یعنی که غنا نمیکنند و غنا نمیشنوند یا شهادت دروغ نمیدهند یا حاضر نمیشوند مجالس باطل
یعنی حاضر نمیشوند مجلسهای باطل را و مراد از باطل فحش است دهم و اذا مروا باللغو مروا کراما که
بلغو رسیدند در باشد که بیان میکنند و حرف فحش و هزل را جاری نمیکنند و در تفسیر مجمع البیان
از امام محمد باقر منقول است که هم الذین اذا ارادوا ذکر الفرج کنوا عنه یعنی ایشان آنها هستند که اراده
کنند که فرج را کنایه میگویند از آن و صریح نمیگویند و کلینی در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که بعضی از اصحاب خود فرمودند که این قرآن کجا فرموده اند قال لعلی فلان یحسن
الثنا از بر فلان کس که بیان ما روا داراست حضرت ایشان را منع نمودند و چون که چرا انکار فرمود
امید پس فرمود که کونوا کراما باشید کریمان و مباشید لئیم الطبعان ایا نشنیدید که خدا در کتاب
خود فرموده و اذا مروا باللغو مروا کراما یعنی ایشان دار خود را لغو است و خانه را لغو است و یا
که از او کرامت کنند دید و دو خانه او منزل شوید یا دروغ والذین اذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیها
صما و عمیانا یعنی هرگاه بر وحدت پی شنوند چنان نیست که از آن ضبط نکنند و بگوش و جان نشنوند
و لم یقعوا علیها صما کانهم لم یسمعوها و عمیانا کانهم لم یروها لکنهم سمعوها و ابصروها
و انتفعوا بها و تدبروا الها یعنی شنیدن مثل نشنیدن نباشد نزد ایشان و چون کوران و دیده مثل ندیده

نباشد نزد ایشان چون کوران و جاهلان و نادانان بلکه میا فتند بر آن و ضبط میکنند و در جان نگاه
شوند کاسه کوشهای ضبط کنند و بینند کاسه چشمهای حق بین عبرت گیرند چنانکه خدا فرموده و لا
تکونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون یعنی مباشید مثل آن کسانی که شنیدیم را نشنیدیم یا انکار
و در کتاب کافی کلینی از حضرت صادق روایت کرده در تفسیر این آیه که مستبصرین لیسوا بشکاک یعنی
اینجماعت شیعیان اند که صاحب بصیرت و بینایند در حق ما اهل بیت و هرگز شک نمیکنند در حقیقت
ما دوازدهم والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین و اجعلنا للمتقین
اماما پیوسته میگویند پروردگارا ببخش از برای ما بعضی از زنان و فرزندان روشنی چشم ما ای اهل
طاعت تقربهم اعیننا فی الدنیا بالصلاح و فی الآخرة بالجنة یا بکر ایشان را توفیق عبادت بده
و از اهل طاعت گردان که چشم ما روشن شود در دنیا بواسطه صلاح ایشان و در آخرت به بهشت
رفتن ایشان و میگویند خداوندا بگردان ما را از برای متقیان پیشوای که متقیان دنبالما اقتدا کنند و
طلب کنند عزت را بواسطه تقوی ما یعنی چنان صفات بما عطا کن که هر کس از صفات ما در حیات ما و
ممات ما بر پیدا اقتدا کنند و علی بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود
که ما را متقین در این شرهینه ما اهل بیتیم و کسی نزد آن حضرت این آیه را بطور مشهور خواند که و اجعلنا
للمتقین اماما یعنی خداوند گردان ما را از برای متقیان امام حضرت فرموده که بتحقیق که از خدا سؤال
عظیمی کرده اند چنین است کسی عرض کرد که چگونه است این آیه یابن رسول الله حضرت فرموده که این آیه
با ینطور نازل شده است که و اجعل المتقین لنا اماما یعنی بگردان متقیان را از برای ما امام که تا صفات
حسنه ایشان اقتدا کنیم و در ظاهر و باطن شبیه بایشان شویم و در آخرت با ایشان محشور گردیم و بعضی
رسیده که مراد از یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا خدیجه است و از ذریاتنا فاطمه است و از قرة اعین حسن و
حسین است و از المتقین امام المتقین علی بن ابی طالب است پس لعمری اگر نوشته بخواهی از این صفات
با سی اقتدا کن مصالح المؤمنین اولئک یجزون الغرفة بما صبروا و یلقون فیها تحیة و سلاما
خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما اینجماعت یعنی بندگان صالح با ایمان که باید دارند و صفت
صفت در ایشان است جزا داده میشوند غرفه را که موافق تفسیر بعضی از روی بعد و در بالا است و بعضی
تفسیر بعضی دیگر اعلای منازل بهشت و افضل اقسامات بسبب آنکه صبر کرده اند بر طاعت و بر مصیبت

و صبر کرده اند نفس را از معصیت و تحیه گفته میشوند در آن بهشت تحیات بسیار و سلام بیشمار که
ملائکه بر ایشان میکنند یا خود بعضی بعضی یا ملائکه از جانب خداوند بر ایشان سلام میکنند و در آنجا
جاوید میمانند و همیشه خود بیرون کرده نمیشوند و نیکو قرار ایشان از برای آرامگاه و قرار گرفتن
و در حکمت آل داود است که ای پسر آدم وای بر تو آیا که ببینی بهشت را و آنچه مهیا است در آن برای
دوستان از نعمتها هرگز هیچ لذت از دنیا نخواهی برد و در قیامت دوستان تو مرا که خواهم کرد
که کجا بودند آنها که در دار دنیا مشتاق طعام و شراب لذیذ بودند و برای رضای من ترک کردند
آنها که بازگشته و گوشه را مخلوط نموده اند و مردود و دوستان و ناپسندان بحدها ای من هجوم آورده اند
و در شبها که مردم در خواب بود نه بیدار بود نه نظر کنید و به بینید امروز چه نعمتها برای شما مهیا
کرده ام که در جهای شما هیچ حرام نرسیده و آن روی حال پادشاهان و حال توانگران نکرده اید
و در حکمت آل داود نوشته که ای داود هرگاه به هیچ طالبی یا کرد دنیا او را اولیا شدار و وی حال کن
ای برادر صاد الرحمن و بندگان صالح با ایمان شیعیانند و محبت امیر المؤمنین تا ایشان در دنیا
هستند بهشت در ایشان است که محبان حضرت باشد و چون بروند که ایشان در بهشت اند و چون
سخن باینجا کشید ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی مناسب چنین نمود که حدیث
در فضیلت آن حضرت ذکر شود و بعضی از کتب مناقب از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست
که بعد از وفات جناب رسول الله و غصب خلافت روز پنج شنبه بود در دولت سرای پادشاه مؤمنان امیر
چون نظر آن حضرت بر من افتاد فرمود یا سلمان شاطر تک چه چیز است حاجت تو عرض کردم که معجزه
میخواهم فرمود که توقف کن تا من از حجره طاهره فاطمه بر آیم بعد که سلمان گوید در انتظار بودم که دیدم
شاه ولایت و زینت مسند خلافت و شمسه ایوان امامت جناب علی والی بیرون آمد لباس سفید
پوشیده و عمامه نورانی بر سر و در دست او دو کوکب سیاه بود سوار بر ان دو کوکب و بال از یاقوت
سرخ و بازیهای مرصع بالهای او تمام بیکی من سوار شدم و خود بدیگری سوار و بحضی فرمود که
من هم نکردم ناگاه اسبان بپرواز در آمدند که باسمان شافه العرض از هر اسمان باسمان دیگر
تا بعرش پرواز کار و رسیدیم و در آنجا یاران حضرت فرمودند بر بالای شاهین نمودیم از فلک
دست مرا گرفته بر روی آن دریا روان شدیم تا بساحل دریا رسیدیم چون شاهین شد که مشتمل

و انواع ایمان و اشجار بود آن بزرگوار از من استفسار کرد که هرچه میخواهی عرض کردم من شیر ناقه طالبم
کو هیچ انجا نظر انداختم بعضا کردم دست داشت و اشاره فرمود که اخرجی یا حسناء ناقه بیرون
آمد که چشم او از یاقوت سرخ و گوش او از مشک و سینه او از عنبر و پستان او از مروارید تر بام آن
بزرگوار من از شیر آن ناقه خوردم شیری یافتم از عسل شیرین تر و از شکر نرم تر و از مشک خوش بوتر
دانستم سر درد انحضرت هم نیز تناول فرمودند و ایشان کردند که بجای خود مراجعت نمودم
دیگر نیز شیر ناقه طلب کردم ناقه از آن قصر بلند تر از کوه دیگر بیرون آمد آوردند العرض پیوسته
سیر گشتیم تا بدریای سفیدی رسیدیم و در اشجار درخت بسیار عظیمی شاهد شد که پستانها داشت
شیر بر پستان کاو و بر درخت سفیدی ایستاده و اطفال صغار بسیار هر یک از آن پستانها را
در دهان گرفته هر گاه پستان از دهان اطفال بیرون آمدی آن مرد سفید بدهان وی گذاشتی
پرسیدم این درخت چیست و این اطفال کیستند و این مرد کیست فرمود این درخت طوبی و اصل او در خانه
پیغمبر است در بهشت و این مرد سفید ابراهیم خلیل است و این اطفال صغار اطفال شیعیان اند
که مرده اند هر گاه ای شیعیان اطفال صغار اینقدر محل رحمت باشند که مثل ابراهیم خلیل کی خدمت
گذار ایشان کند پس چگونه آن بیچاره در صحرای کربلا در روز عاشورا در عین شدت گرما منع
آب نمودند بر حسین با وجود دیگر آن بزرگوار طفل شیرخوار چون در شاهوار در پیش روی زین ما قلب
حزین گرفته بمیدان آمد و فرمود ای قوم اگر بزعم شما من گناهکارم و مستوجبم که آب را از من منع کنید
این طفل شیرخوار را گناهی نیست و در همه مذاهب تقصیر رحم بر او نکرده و آب بوی نداده تا آنکه کافی
کرنامی و فجر طاری سخت تیری بر حلق کمان گذارده و بجانب آن بزرگوار افکند و حلقوم شریف
علی اصغر را دوخت و آن طرف دیگر گذارده که در بازوی امام حسین نشست و آن طفل از تاب درد بر
خود پیچید پس حضرت تیر از حلقوم او کشید و از کف خون آن طفل را بآسمان پاشید و فرمود چون
در راه رضای خداست این هم سهل است و چون عادت اطفال آن است که در وقت مردن نظر بر روی مادر
مادر میکنند و جان میسپارند آن طفل یکبار نگاهی بپدر کرد و بر روی او تبسمی کرد و مرغ روحش
شاخسار سدرة المنتهی پرواز نمود در آن وقت حضرت امام حسین آه کشید که زمین کربلا لرزید
و گفت خداوندا این زمین هم نگفته کردم از بچه نامدار صالح نخواهد بود پس حضرت روی بخیمهای حرم

محرم نمود چون نزدیک رسید ندا بلکه ای زینب ای ام کلثوم ای حمیرا بانو بیایید این طفل را بگیرید که
او را از شراب حوض کوثر سیراب کردم چون صدای امام حسین بگوش ساکنان سرادق عصمت و طهارت
رسید همه یکبار از خیمه بیرون دویدند خصوص دختران ناکام شهسوار عرب الم رسید صحرا
کربلا زینب بقدم شد حتی بوعده او فرمانش بدست مکرر خود درست شهربانو وارث رسید
بار چون مشاهده بالینش باه و ناله خواهران عکس پیش آن حضرت آن طفل شهید را بدست
مادرش داد شهربانو فغان و نالان میگفت که ای مادر شیر مادر
چه لعل پرهم بخوناب شسته مادر چرا تشنه ظرف تا چه شد که نداری میل شیر مادر
کر کرده پاره گلو را تیر ستم کردند بجز من امید کشیم پس آن طفل را در میان سایر کشتگان
گذاشتند الا لعنة الله علی الظالمین در فضل دعا و توسل بآن و دوازده
دعا هفت از عبادات است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل علیا خیر اهل
المشرق و المغرب و فاطمة سیدة نساء العالمین و ابنیه حسنا زین الارض و السماء و جدهم
ام المؤمنین الذی قال فی حقه فخر الانبیاء و زین المرسلین الجنة لمن بکی او ابکی او تباکی علیه
و ثار المؤمنین الذی ذبح کذبح الشاة فی ارض الفلوات بغیر علة و اکمامی العاصیات
هو مصباح الهدی و سفینة النجاة الذی هو قطب جمیع العالم و کهف جمیع الذرات بالخالص مصیبة
دو ریبته التی ارتعت فی جمیع القابلیات و تاثرت منها جمیع الماذیات الذی هو
و نسل الطاهرات الطیبات الذی هو شافع یوم العرصات علیه و علی ذریته التحیات و التسلیمات
الزاکیات ما دام مولاد طابقة الخضراء متوجات و ما دام ذنب قرآن الناحیة
فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون
جهنم داخرین یعنی فرموده است پروردگار شما که بخوانید مرا تا مستجاب کنم دعای شما را بدرستیکه
جماعت تکبر میکنند از دعا خواندن که عبادت من است زود باشد که داخل جهنم شوند در حالتی که خوار
و زار باشند دعا کردن و دعا خواندن عبادت است بلکه سر همه عبادات است چنانکه کلینی در کتاب
کافی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که آن حضرت فرمود که دعا بهترین عبادات است و از آن حضرت

سؤال شد که ای العبادة افضل کدام عبادت افضل است فرمود نیست هیچ چیز نزد خدا بهتر از آنکه
سؤال کرده شود و طلب کرده شود از آنچه نزد او است و در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است که عیاشی
باسناد خود از برید بن معاویه عجلی که گفت خدمت امام محمد باقر عرض کردم که کثرة القراءة افضل
او کثرة الدعاء یعنی قرآن بسیار خواندن افضل است یا دعا بسیار خواندن قال کثرة الدعاء افضل
یعنی فرمود که دعا بسیار خواندن افضل است و حضرت شاهد آورد بر این آیه را که قل ما یعبؤا بکم
ربی لو لا دعاؤکم یعنی بگو ای محمد که اعتنا نمیکند پروردگار من بشما اگر دعا خواندن شما نمی بود و زبان
دعا گشتن نباشید و معصوم فرمود که دعا از نیزه تیز کارگرتر است و در صحیفه سجادیه است که
فسمیت دعاؤک عبادة و ترکه استکبارا و توعدت علی ترکه دخول جهنم داخرین یعنی خداوندا
نام گذاری دعا خواندن عبادت و ترک آن را استکبار و وعده دادی بر ترک آن را دخول جهنم خوار و زار
پس بناء علی هذا دعا یکی از تکالیف شرعیه است و الحمد لله ببرکت اهل البیت اینقدر دعا هست که کسی را
فرصت خواندن آن نمی شود در روایت احادیث اهل بیت در خصوص ادعیه آن کتابها بخصوصه نوشته اند
مثل کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی و کتاب مصباح المتهجد شیخ طوسی و کتاب مصباح و بلد الامین
شیخ ابراهیم بن علی الکفعمی و کتاب عدة الداعی شیخ احمد بن فهد الحلی و کتاب مهج الدعوات سید بن طاوس
و زاد المعاد علامه مجلسی و غیر ایشان از روایات اخبار ائمه هدی و افضل از همه ادعیه دعای صحیفه
کامله سجادیه است که بمنزله زبور اهل بیت و انجیل آل محمد است که مشتمل بر جمیع مطالب عالیه دنیا
و آخرت است و در کتاب روضة الواعظین از اهل بیت طاهرین مروی است که خداوند بر دی را
امر نمود بعد کلمه دعا که اللهم ان تعذبنی فاهل ذلک انا و ان تغفر لی فاهل ذلک انت یعنی خداوندا
اگر عذاب کنی مرا پس من سزاوار عذابم و اگر بیامرزی مرا پس سزاوار آمرزش تویی حق تعالی بایشان دو کلمه
او را امر نمود و خداوند عفو نموده است فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا و لکن قست قلوبهم یعنی چون
آمد عذاب بلای سر قوم یونس پس تضرع و زاری کردند پس دانسته شد از این آیه که دوست میدارد خداوند
تضرع و زاری بندگان را زیرا که ببرکت تضرع و زاری بلا از ایشان دفع شد که روده الذی کوم قوم
یونس بعد از آنکه دانستند که یونس از میان ایشان رفته و عذاب الهی آمد با یکدیگر گفتند که اکنون علاج آن است
که عجز و شکستگی و زاری و تضرع پیش کریم شاید که عذاب الهی دفع شود پس عجز و اضطراب بپیش او بردند

و ایشان در زمین نینوا و موصل بودند فطلبوا نبیهم فلم یجدوه پس طلب کردند پیغمبر خود یونس را پس
نیافتند پس پادشاه ایشان سر و پای برهنه از قصر خود بیرون آمد و امر کرد بر عیب خود که همه پلاس
در پوشند فخرجوا الی الصعید بانفسهم و نسائهم و صبیانهم و دوابهم و لبسوا المسوح یعنی زوجها
بیاورند مردان و زنان در با خود بردند حیوانات و اطفال را و اظهروا الایمان و التوبة و اخلصوا
النیة و فرقوا بین کل والدة و ولدها من الناس و الانعام بعضها الی بعض و علت اصواتها
و اختلطت اصواتها باصواتهم و تضرعوا الی الله و قالوا آمنا بما جاء به یونس فرحمهم و استجاب دعائهم
و کشف عنهم العذاب بعد ما اظلهم یعنی اظهار ایمان کردند و توبه نمودند و اظهار توبه خالص
نمودند کودکان را از مادر جدا کردند و صداها را بلند کردند و خلقان بگریه و ناله در آمدند
پیران عالم آغاز کردند جوانان توبه و استغفار و چنین آورده اند بروایتی یا بر مشایخ
علماء ایشان را تعلیم داده که این دعا را بخوانید که یا حی حین لا حی و یا حی محیی الموتی و یا حی لا اله
الا انت جناب امام جعفر صادق فرمود که بود در میان ایشان دو مرد یکی عابد و دیگر
عالم عابد میگفت که نفرین کن بر ایشان و عالم میگفت که نفرین مکن که خدا دعای ترا مستجاب میکند
و لا یحب هلاک عباده و دوست ندارد هلاک کردن بندگان خود را فقبل یونس قول العابد
فدعا علیهم پس قبول کرد یونس قول عابد را و نفرین کرد بر ایشان پس وحی فرستاد خدا بسوی یونس
که در فلان ماه و در فلان روز عذاب خود را میفرستم چون وقت نزدیک شد خرج یونس من بینهم مع
العابد و بقی العالم فیهم بیرون رفت یونس با عابد از میان ایشان و باقی ماند عالم در میان ایشان
چون روز موعود شد عذاب الهی نازل شد عالم ایشان را تعلیم داد که بروید از شهر بیرون و تضرع کنید
بسوی خدا و جدائی بیفکنید میانه زنان و اولاد و میانه حیوانات و اطفال حیوانات گریه کنید
و تضرع نمایند پس بیرون آمدند و همه رو بجانب تضرع نهادند کردند که گفتند خداوندا یونس ما را
گفته بود که بندگان را آزاد کنید تا مستحق ثواب شوید ما بندگان غلامان را آزاد کردیم تو یکی گفته خدا
و یونس ما را گفته بود که هر گاه درمانده شدید بپیشه یاد او سید خدا را بعز یاد نماییم و چون مناجات ایشان
تمام شد و بروایتی دیگر متوسل شدند بمحمد و آل محمد در حال بر آن نجات ایشان در رسید سحاب
عذاب برفت و ابر رحمت پدید آمد و بعد از آن رجعت نمودن یونس و گرفتار شدن او در شکم ماهی قوم یونس

ایشان او ورند دعا چرا از سر اخلاص و صدق نگوید و برد خدای عز و جل نفرین مستجاب کند و بدانکه دعا
شرایطی دارد و از بعضی کسان مستجاب و از بعضی کسان نامستجاب صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه
در باب نوادر ابواب کتاب از جناب علی ع از جناب پیغمبر ص روایت میکند که یا علی اربعة لا ترد لهم
دعوة یعنی چهار نفرند که دعای ایشان مستجابست و رد نمیشود امام عادل و الوالد لولده و الرجل
یدعو لاخیه المؤمن بظهر الغیب و المظلوم یقول الله عز و جل و عزتی و جلالی لانتصرن لک و لو بعد حین
یعنی دعای امام عادل و دعای پدر از برای فرزند و مردیکه دعا کند از برای برادر مؤمن خود در پشت سر
او و نفرین مظلوم که حق تعالی فرموده که قسم بعزت و جلال خود میخورم که انتقام از برای او خواهم کشید
از ظالم تا اگرچه بعد از مدتی باشد و قال الصادق ع اوحی الله الی آدم یا آدم انی اجمع لک الخیر
کله فی اربع کلمات واحدة لی و واحدة لک و واحدة فیما بینی و بینک و واحدة فیما بینک و بین
الناس حضرت صادق ع فرمودند که حق تعالی وحی کرد بسوی آدم که من جمع میکنم از برای تو خیر را در چهار کلمه
یکی از برای من است و یکی از برای تو است و یکی میانه من و تو و یکی میانه تو و مردم است اما التی لی فتعبدنی
لا تشرک بی شیئا یعنی اما آنکه از برای من است اینست که عبادت کنی مرا و شریک از برای من قرار ندهی
و اما التی لک فاجازیک بعملک احوج ما تکون الیه اما آنکه از برای تو است اینست که مکافات
میدهم ترا بعمل تو که محتاج تر از آن نباشی و اما التی فیما بینی و بینک فعلیک الدعاء و علی الاجابة
اما آنکه میان من و تو است پس بر تو است دعا و بر منست اجابت و اما التی فیما بینک و بین الناس
فترضی للناس ما ترضی لنفسک اما آنچه میانه تو و مردم است اینست که بپسندی از برای مردم آنچه
برای خود میپسندی صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده است که اربعة قال ثلثة یدعون
فلا یستجاب لهم او قال ترد علیهم دعاؤهم رجل کان له مال کثیر فبلغ ثلثین الفا او اربعین
الفا فانفقه فی غیر حقه فیقول اللهم ارزقنی فیقول الله الم ارزقک و رجل امسک عن الطلب
و یقول اللهم ارزقنی فیقول الله الم اجعل لک السبیل الی الطلب و رجل عنده امرأة
فقال اللهم فرق بینی و بینها فیقول الله الم اجعل ذلک الیک یعنی حضرت صادق ع فرمودند که
کسیکه دعای ایشان مستجاب نمیشود اول مردی که صاحب مال بسیار باشد مثل آنکه سی هزار یا چهل
هزار باشد پس انفاق کند همه را بیجا پس گوید خداوندا روزی ده مرا خدا در جواب گوید که آیا روزی

ندادم

ندادم ترا دوم مردی که ترک طلب روزی کند پس گوید خداوندا مرا روزی ده خدا در جواب گوید که آیا راه طلب را
بتو ننمودم سیم مردی که زن داشته باشد و گوید خداوندا میانه من و میانه او جدائی افکن خدا گوید که آیا
طلاق او را بدست تو ندادم و باز صدوق ره روایت کرده از حضرت صادق ع که اذا دعا الرجل لاخیه
بظهر الغیب نودی من العرش و لک مائة الف ضعف مثله و اذا دعا لنفسه کانت له واحدة فمائة
الف مضمونة خیر من واحدة لا یدری یستجاب ام لا هرگاه مردی دعا کند از برای برادر دینی در پشت
سر او ندا کرده میشود از عرش که از برای تو است صد هزار برابر و هرگاه دعا کند از برای خود از برای او
یک دعا است پس صد هزار دعای مضمونه بهتر از یکی است که نمیداند مستجاب میشود یا نه و من دعا
لاربعین رجلا من اخوانه قبل ان یدعو لنفسه استجیب له فیهم و فی نفسه کسیکه دعا کند از برای
چهل مؤمن پیش از آنکه دعا کند از برای خود مستجاب میشود دعای او در حق ایشان و در حق خود
و از جمله مکانهائیکه دعا مستجاب میشود حضرت باقر فرمودند که در عرفات کسی هیچ نیک و بدی
دعا نمیکند مگر آنکه مستجاب میشود فاما البر فیستجاب له فی الآخرة و الدنیا و اما الفاجر فیستجاب
له فی دنیاه نیکوکاران دعای ایشان در امور دنیا و آخرت هر دو مستجاب میشود و اما بدان در
امور دنیای ایشان مستجاب میشود و حضرت امام محمد باقر ع در روز عرفه سائلی را دید و سمع
علی بن الحسین ع یوم العرفة سائلا یسأل الناس فقال له ویحک اغیر الله تسأل فی هذا الیوم
شنید علی بن الحسین ع روز عرفه که مردی سؤال میکرد از مردم پس فرمود وای بر تو آیا در چنین روزی
از مردم سؤال میکنی و حضرت صادق ع فرمودند که نوم الصائم عبادة و صمته تسبیح و عمله متقبل
و دعاؤه مستجاب یعنی خواب روزه دار عبادت است و سکوت او تسبیح است و عمل او مقبول است
و دعای او مستجابست صدوق ره در باب فضل صیام از حضرت صادق ع روایت کرده است که
اوحی الله الی موسی ع ما یمنعک من مناجاتی فقال یا رب اجلک عن المناجات لخلوف فم الصائم
فاوحی الله یا موسی لخلوف فم الصائم اطیب عندی من ریح المسک یعنی وحی کرد خدا بموسی که چه چیز
مانع شد ترا از مناجات کردن با من عرض کرد که شرم داشتم با دهان بدبوی روزه دار خود با تو سخن
کنم خطاب رسید که ای موسی هر آینه بوی بد دهان روزه دار بهتر است نزد من از بوی مشک و از جمله
روزهائی که دعا در او مستجابست روز جمعه است ابو بصیر روایت کرده است از حضرت باقر ع

قال ان العبد المؤمن لیسأل الله الحاجة فیؤخر الله قضاء حاجته التی سأل الی یوم الجمعة لیخصه
بفضل یوم الجمعة یعنی فرمود بدرستیکه بنده مؤمن سؤال میکند حاجت خود را از خدا و خدا تأخیر
می افکند حاجت او را تا روز جمعه در روز جمعه حاجت او را برآورد تا روز جمعه زیادتی داشته
باشد و بابا بام صدوق در باب وجوب جمعه فرموده اند که روایت کرده معلی بن خنیس از حضرت صادق ع
که کسی که بخورد از شما روز جمعه را پس باید مشغول شود بچیزی بغیر از عبادت زیرا که در روز
جمعه خداوند گناهان بندگان را می آمرزد و باز روایت کرده است از حضرت صادق ع فی الرجل
یرید ان یعمل شیئا من الخیر مثل الصدقة و الصوم و نحو هذا قال ع المستحب ان یکون ذلک یوم
الجمعة فان العمل یوم الجمعة یضاعف یعنی فرمودند حضرت در خصوص مردی که میخواهد عمل خیری کند
مثل تصدق و روزه و غیر اینها حضرت فرمود که مستحب است آنکه آن عمل خیر را در روز جمعه کند
زیرا که عمل در روز جمعه مضاعف میشود و عبد الله بن سنان از حضرت صادق ع روایت کرده که چون
عشاء پنجشنبه و شب جمعه میشود نزلت ملئکة من السماء و معها اقلام الذهب و صحف الفضة
لا یکتبون عشیة الخمیس و لیلة الجمعة و یوم الجمعة الی ان تغیب الشمس الا الصلوة علی النبی ص یعنی
نازل میشوند ملئکه از آسمان و با ایشان قلمهای طلا و صحیفهای نقره است و نمینویسند عشاء پنج
شنبه و شب و روز جمعه تا غایب شود آفتاب مگر صلوات بر پیغمبر و آل او و روی ابو بصیر عن ابی
عبد الله ع انه قال ان الله لینادی کل لیلة جمعة من فوق عرشه من اول اللیل الی آخره روایت کرده ابو
بصیر از حضرت صادق ع که خدا ندا میکند هر شب جمعه از اول شب تا آخر شب از بالای عرش خود که الا
عبد مؤمن یدعونی لآخرته و دنیاه قبل طلوع الفجر فاجیبه آیا بنده مؤمنی هست که بخواند مرا از برای
آخرت و دنیای خود پیش از طلوع فجر تا من اجابت کنم او را الا عبد مؤمن یتوب الی من ذنوبه قبل طلوع
الفجر فاتوب علیه آیا نیست بنده مؤمنی که توبه کند بسوی من از گناهان خود پیش از فجر تا من توبه او را قبول
کنم الا عبد مؤمن قد قترت علیه رزقه یسألنی الزیادة فی رزقه قبل طلوع الفجر فازیده و اوسع
علیه آیا نیست بنده مؤمنی که روزی را بر او تنگ کرده باشم از من سؤال کند زیاد شدن روزی را پیش
از طلوع فجر پس زیاد کنم روزی او را و وسعت دهم الا عبد مؤمن سقیم یسألنی ان اشفیه قبل
طلوع الفجر فاعافیه آیا نیست بنده مؤمنی که بیمار باشد و سؤال کند از من اینکه شفا دهم او را پیش از طلوع

فجر

فجر پس من او را عافیت بخشم الا عبد مؤمن محبوس مغموم یسألنی ان اطلقه من حبسه فاخلی سربه آیا
نیست محبوس مغمومی که از من سؤال کند پیش از طلوع فجر که رها کنم او را و نجات دهم الا عبد
مؤمن مظلوم یسألنی ان آخذ له بظلامته قبل طلوع الفجر فانتصر له و آخذ له بظلامته آیا نیست
بنده مظلومی که سؤال کند از من که داد او را از ظالم او بگیرم و یاری دهم او را قال فما یزال ینادی بهذا
حتی یطلع الفجر پس پیوسته ندا میکند تا آنکه طلوع کند فجر و قال ان الله ینزل ملکا الی السماء الدنیا
کل لیلة فی الثلث الاخیر و لیلة الجمعة فی اول اللیل فرمود حضرت بدرستیکه خدا نازل میکند ملکی
چند را بسوی آسمان دنیا در هر شب در ثلث آخر و شب جمعه در اول شب پس امر میکند پس ندا میکند
که هل من سائل فاعطیه هل من تائب فاتوب الیه هل من مستغفر فاستغفر له یا طالب الخیر
اقبل و یا طالب الشر اقصر یعنی آیا سؤال کننده هست که باو عطا کنم آیا توبه کننده هست که توبه او را
قبول کنم آیا استغفار کننده هست که او را بیامرزم ای طالب خیر رو آور و ای طالب شر باز ایست و لا یزال
ینادی بهذا حتی یطلع الفجر فاذا طلع الفجر عاد الی محله من ملکوت السموات پس پیوسته ندا میکند
باین کلمات تا طلوع فجر پس هرگاه طالع شد فجر برمیگردد آن ملک بمحل خود از ملکوت آسمانها حدثنی
ابی الملک عن جدی عن آبائه عن رسول الله حدیث کرد بمن این حدیث پدرم از برای من از جدم از آباء خود
از رسول خدا ص و مروی است که طلوع نکرد آفتاب در روزیکه افضل باشد از روز جمعه و روزی که
نصب کرد در آن روز خدا امیر المؤمنین ع را در غدیر خم و روزیست که قائم آل محمد ع در این روز ظهور
میکند و قیامت قائم میشود در این روز و جمع میکند خداوند در این روز خلق اولین و آخرین را قال الله
تعالی ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود در مجالس از حضرت صادق ع در قول یعقوب ع
برای پسرانش سوف استغفر لکم ربی که زود باشد که استغفار کنم از برای شما در نزد پروردگار خود
قال ع اخرها الی السحر لیلة الجمعة فرمود که تأخیر انداخت یعقوب بسوی سحر شب جمعه و فی الحدیث عن
امیر المؤمنین ع و فیه ساعة مبارکة لا یسأل الله عبد مؤمن فیها شیئا الا اعطاه یعنی در روز جمعه
ساعت مبارکی است که سؤال نمیکند خدا را بنده مؤمنی در آن ساعت مگر آنکه خدا بوی عطا میکند و
از حضرت رسول ص منقول است که یوم الجمعة سید الایام یضاعف الله فیه الحسنات و یمحو فیه السیئات
و یرفع فیه الدرجات و یستجاب فیه الدعوات و یکشف فیه الکربات و تقضی فیه الحوائج العظام روز

روز جمعه سید روزهاست مضاعف میکرداند حق تعالی دران روز حسنات را و محو میفرماید دران
روز گناهان را و بلند میکند دران درجات را و مستجاب میکرداند دران دعاها را و بر طرف
میکند دران غمها را و بر میآورد دران حوایج بزرگ را و آن روزیست که دران بسیار کسان
آزاد میشوند از آتش جهنم و نشناخته است احدی از مردم حرمت این روز را مگر آنکه بر خدا واجب است
آنکه داخل کرداند او را از آزاد کردهای آتش جهنم پس اگر بمیرد در این روز یا در این شب شهید مرده است
و مبعوث میشود ایمن و استخفاف نموده است احدی بحرمت او مگر آنکه بر خدا لازم است که او را داخل
آتش جهنم کرداند مگر آنکه توبه کند و صدوق از حضرت رسول ص روایت کرده است که آنحضرت فرمود
اطرفوا اهلیکم فی کل یوم جمعة بشیء من الفاکهة واللحم حتی یفرحوا بالجمعة یعنی در روز جمعه بخورانید
اهل بیت خود را چیزی از میوه و گوشت تا آنکه خوشحال شوند و انتظار جمعه را بکشند و مشتاق روز
جمعه باشند و صدوق از امام محمد باقر ع روایت کرده که ملائکه مقربین فرود میآیند در روز جمعه
با ایشان هست کاغذهای نقره و قلمهای طلا فیجلسون علی کل ابواب المسجد علی کراسی من نور ف
یکتبون من حضر الجمعة الاول والثانی والثالث حتی یخرج الامام فاذا خرج الامام طووا صحفهم
پس مینشینند بر هر دری از درهای مسجد بر کرسیهای از نور پس مینویسند اشخاصی که حاضر شده اند
بنماز جمعه اول و دوم و سیم را تا آنکه امام بیرون آید پس هرگاه بیرون آید پیچند صحیفهای او را و در
حدیث است که سه دعاست که البته مستجاب میشود دعای پدر و مادر در حق فرزند نیکوکار و نفرین ایشان
بر فرزند عاق که عاق ایشان باشد و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای مظلوم از برای کسی که انتقام از
ظالم او بکشد و دعای مؤمنی که برای برادر مؤمن دعا کند که او را از برای دعا ثابت ما اهل بیت شریک
در مال خود ساخته بود و نفرین مؤمن محتاج بر کسی که قدرت داشت که او را اعانت کند و نکرد
و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که اغتنموا الدعاء عند اربع مواطن یعنی غنیمت شمارید دعا را
در چهار وقت وقت قرائت قرآن و نزد آمدن باران و نزد ملاقی صفین از برای شهادت و نزد دعای
مظلوم که از برای او حجابی نیست تا عرش و در بحث ثواب نماز گذشت که نزد زوال درهای آسمان
گشوده است پس دعا در این وقت مستجاب است و آن ساعتی است که روز قیامت جهنم را در آن
ساعت میآورند و ما من مؤمن یوافق تلک الساعة ان یکون ساجدا او راکعا او قائما الا حرم الله

جسده

جسده علی النار مومنی نیست که موافق آن ساعت در رکوع یا در سجود یا قیام باشد مگر آنکه حرام
کرداند خدا جسد او را از آتش ان الله یفتح ابواب السماء وابواب الرحمة فی اربعة مواضع عند
نظر الولد الی والدیه بالرحمة وعند فتح باب الکعبة وعند هبوب الریاح وعند النکاح یعنی حق تعالی
درهای رحمت و درهای آسمان را میکشاید در چهار وقت نزد نظر کردن فرزند بروی پدر
از روی مهربانی و نزد گشودن در کعبه و نزد وزیدن بادها و نزد جماع کردن یا عقد بستن
و حضرت رسول ص فرموده که ده کس دعای ایشان مستجاب است عالم متعلم صاحب خلق خوش صاحب
یتیم جهاد کننده حاج نصیحت کننده فرزندی که مطیع والدین باشد و زنی که مطیع شوهر باشد
و از جمله مواطن استجابت دعا وقت سحر است تا طلوع آفتاب چنانکه اشاره بان شد و نزد رقت
قلب و جاری شدن اشک است و صاحب انگشتر فیروزج و عقیق دعای او مستجاب و دعای سائل
از برای معطی مستجاب است در وقت عطا و قال الصادق ع اذا اعطیتموهم فلقنوهم الدعاء فانه
یستجاب لهم فیکم ولا یستجاب لهم فی انفسهم یعنی فرمود هرگاه دادید بسائل چیزی پس تلقین کنید
ایشان را که دعا کنند از برای شما زیرا که دعای ایشان در حق شما مستجاب میشود اگرچه در حق
خودشان مستجاب نمیشود و باز فرموده که یستحب للمریض ان یعطی السائل بیده ویأمر السائل
ان یدعو له مستحب است از برای مریض که بدست خود چیزی بسائل دهد و امر کند سائل را که از برای
او دعا کند و فرموده که دعا کنید مرضای خود را بصدقه و دفع کنید بلا را بدعا و طلب نزول روزی
کنید بصدقه و هیچ چیز بر شیطان دشوارتر از صدقه نیست و هی تقع فی ید الرب قبل ان تقع
فی ید العبد و صدقه واقع میشود در دست پروردگار پیش از آنکه واقع شود در دست سائل
و صدقه هفتاد در بد و هفتاد نوع بلا را دفع میکند کسی بخدمت معصوم ع عرض کرد که خدا
فرموده ادعونی استجب لکم و مع ذلک ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود حضرت فرمود آیا خدا
خلف وعده میکند گفت نه پرسید پس سبب چیست حضرت فرمود زیرا که خدا فرموده است در
سوره بقره که اوفوا بعهدی اوف بعهدکم یعنی وفا بعهد من کنید تا من نیز وفا کنم بعهد شما زیرا
که شخصی که بعهد یا غیبت میکند و شخص جنبی میکند دعای او مستجاب نمیشود و در بعضی از اخبار
صحیحه است که زبان فحش دهنده دعا او مستجاب نمیشود پس اغلب اهل زمان باید دعای ایشان

مستجاب نشود مگر آنکه از گناهان توبه کند و در حدیث دیگر است که خداوند دوست دارد بندگان را که
که بسیار استدعا فرموده تا دعای ایشان بسیار شود مگفتن کلمه ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله
تا آنکه حاجت او بر آورده شود و منقول است که یکی از فرزندان معصوم بیمار شد آن بزرگوار امر کرد
که بگوید مریض یا الله که هیچ مؤمنی نگوید مگر آنکه پروردگار در جواب گوید لبیک حاجت خود را بگو
و از حضرت رسول ص وارد است که هر که بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات هیچ مؤمن و مؤمنه
نیست مگر آنکه از برای شفاعت او بر خیزد در روز قیامت و خدا شفاعت ایشان را در حق او قبول
کند و نجات یابد و در روایت که سیده زنان عالمیان در وقت دعا کردن از برای مردم دعا میکرد
کسی عرض کرد که یا بنت رسول الله از برای چرا از برای خود دعا نمیفرمائید فرمود الجار ثم الدار
اول همسایه بعد از آن اهل خانه و بهترین دعاها دعای طلب ظهور امام زمان علیه السلام است تا آنکه دنیا را
پر از عدل و داد کند چنانکه پر از جور و ظلم شده عجل الله فرجه پس دانسته شد که دعای بی شرایط امید
استجابت در آن نیست بعضی از شرایط و آداب آنست که رو بقبله بنشیند بدو زانوی ادب
مثل بنده ذلیل در پیش روی سید جلیل با طهارت شرعی از طهارت باطن و ظاهر و با اخلاص و اعتقاد درست
تمام ملک علام را بخواند با حضور قلب با کلام و با توسل بسید انام و الکرام او و یأس تمام از مردم
نشنیده که فرموده آنکه خانه کردن دران تار عنکبوت است و وقت قرائت شاید که تا دلش این باشد
کرد لیکن در آن امید وار به از خلق باشد نا امیدی از خلق است و در استجابت دعا تا ول کن
زیرا که در حدیث آمده که بنده دعای کند خداوند میفرماید عجلوا الی حاجته فانی ابغض صوته
رد حاجت او را بر آورید که من دشمن میدارم صدای او را پس هرگاه خداوند بنده را دوست بدارد
رد حاجت او را بتأخیر میاندازد و چنانکه معصوم فرموده که حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در کوه بیت المقدس
طلب میفرمود چراگاهی از برای گوسفندان خود که ناگاه شنید صدائی را پس دید مردی که ایستاده و نماز
میکند طول او دوازده شبر بود پس حضرت ابراهیم ع فرمود یا عبد الله لمن تصلی ای بنده خدا از برای کی
که نماز میکنی گفت لاله السماء از برای خدای آسمان حضرت فرمود آیا باقی مانده غیر از تو از قوم تو
گفت حضرت فرمود از کجا میخوری گفت میچینم از این درختان در تابستان و میخورم در زمستان حضرت فرمود
که کجاست منزل تو گفت بر این کوه حضرت ابراهیم فرمود که آیا میشود که امشب با خود ببری ما را

در منزل بمانیم گفت پیش روی من آب بسیار است که نمیتوان رفت حضرت فرمود که تو چه میکنی گفت
بر روی آب راه میروم حضرت فرمود که مرا همراه خود ببر پس شاید که روزی کند مرا آنچه را که تو روزی
کرده است پس عابد دست او را گرفت تا از آب گذشتند و بمنزل رسیدند بعد از آن که آرام گرفتند
حضرت فرمود ای الایام اعظم کدام روزها سخت تر است عابد گفت یوم الدین یدان الناس بعضهم
عن بعض روز جزا که جزا داده میشود بعضی مردم از بعضی حضرت فرمود که آیا از برای تو است اینکه بلند
کنی دست خود را و من هم بلند کنم دست خود را پس خداوند عز و جل را بخوانیم که ما و تو را از شر
آن روز ایمن گرداند عابد گفت وما تصنع بدعوتی چه میکنی دعای مرا والله که من سه سالست که
دعا میکنم و مستجاب نمیشود حضرت فرمود که آیا خبر ندهم ترا که چه سبب دعای تو حبس شده است
گفت بگو فرمودند که خداوند عز و جل بعد از آنکه بنده را دوست داشت حبس میکند دعای او را
که تا پیوسته مناجات کند او و او سوال کند و از جناب او طلب کند و هرگاه دشمن داشت بنده را
زود حاجت او را بر میآورد یا در دل او می اندازد نا امیدی و یاس را حضرت فرمود که چه چیز
بوده است دعای تو در این مدت عابد گفت که گذشت بمن گوسفندی چند و با آن گوسفند پسری بود
نیکو که گیسو چند داشت من از آن پسر پرسیدم که ای غلام این گوسفندان از کیست گفت از
ابراهیم خلیل الرحمن است پس دائم میگویم الهی ان کان لک فی الارض خلیلا فأرنیه ای خداوند
اگر تو را در زمین است خلیلی پس بمن بنما او را پس حضرت ابراهیم برخاستند و دست بگردن
او کردند و با او معانقه کردند و فرمودند که حق تعالی دعای تو را مستجاب کرده است و منم ابراهیم
خلیل الرحمن پس چون حق تعالی مبعوث گردانید محمد را جاری شد در این امت مصافحه و از حضرت
امیر المؤمنین ع منقول است که هر دعا محجوب است از آسمان تا آنکه صلوات فرستند بر محمد و آل محمد
و در حدیث دیگر فرموده که هرگاه ترا حاجتی است نزد خدا پس ابتدا کن بصلوات بر محمد و آل محمد پس
سوال کن حاجت خود را پس بدرستیکه خدا کریم تر است از اینکه سوال کرده شود دو حاجت را پس
بر آورده یکی از آنها را و منع کند دیگری را و از حضرت رسول ص منقول است که هر که نزد او مذکور
شوم و صلوات نفرستد بر من پس داخل میشود آتش را و حق تعالی او را از رحمت خود دور میکند
و فرموده خدا را ملکی چند هست که در روی زمین سیاحت میکنند و سلام امت را بمن میرسانند

و در حدیث دیگر فرمود که هر که بگوید صلی الله علی محمد و آله خداوند جل جلاله فرماید که صلی الله علیک
پس باید بسیار گفتن این را و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که کفاره کند گناهان خود را
باید صلوات فرستد بر محمد و آل محمد به درستی که صلوات بر طرف میکند گناهان را بر طرف کردنی
و فرمود که صلوات بر محمد و آل محمد برابر است نزد خدای تعالی با تسبیح و تهلیل و تکبیر و حضرت امام
محمد باقر فرمود که چون نماز عصر روز جمعه کردی بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء
المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک السلام علیه و علیهم و علی ارواحهم
و اجسادهم و رحمة الله و برکاته پس به درستی که هر که بگوید این صلوات را بعد از نماز عصر این
روز نوشته میشود از برای او صد هزار حسنه و محو میشود از او صد هزار سیئه و برآورده میشود
از برای او صد هزار حاجت و بلند کرده میشود از برای او صد هزار درجه و در مجمع البیان است
کسیکه صلوات فرستد بر پیغمبر یکمرتبه خداوند ده مرتبه بر او صلوات فرستد و از او ده سیئه محو
میکند و ده حسنه از برای او مینویسد و حضرت صادق فرمودند هر که صلوات فرستد بر محمد و
آل او باینطور که صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل
محمد و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته از گناهان بیرون آید مثل روزیکه
از مادر متولد شده باشد و کلینی در کتاب کافی از حضرت صادق روایت نموده است که هر که
ده مرتبه صلوات فرستد بر محمد و آل محمد خدا و ملائکه صد مرتبه بر او صلوات فرستند و هر که صد
مرتبه صلوات فرستد خداوند و ملائکه هزار مرتبه بر او صلوات فرستند هیچ وسیله نزد خدا
و محو گناهان بهتر از محمد و آل محمد نیست چنانکه در زیارت جامعه کبیره اشاره باین مطلب دارد که
اللهم انی لو وجدت شفعاء اقرب الیک من محمد و اهل بیته لجعلتهم شفعائی الیک جمیع انبیاء
در هر وقتی که ماندند متوسل باین بزرگواران شدند و نجات یافتند از آن جمله حضرت آدم بعض
اهل تفسیر فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم فرموده این بود که خداوندا
از تو سوال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا بیامرز پس حق تعالی او را آمرزید و همچنین حضرت نوح در
کشتی نزدیک از غرق شدن متوسل باین بزرگواران شد و حضرت ابراهیم در آتش نمرود متوسل
باین بزرگواران شد آتش بر او سرد و سالم گردید و حضرت موسی در وقت انداختن عصی خود را خائف

یافت خدا او را قسم داد باین بزرگواران ندای لا تخف انک انت الاعلی که مرا بر تو بر فرعون غالب
ایمن کرد پس حضرت عیسی در زندان یهودان متوسل شد باین بزرگواران نجات یافت و
حضرت یعقوب بواسطه این بزرگواران در ضیافت پیغمبر خجالت نکشید و یکی از ذریه آن
بزرگوار امام زمان ما مهدی است که عیسی پیغمبر از آسمان برای نصرت وی خواهد آمد و بوی
اقتدا کند یوم حتی یقتدی عیسی به عجل الله لطلوع النیرین و در تفسیر امام حسن عسکری
از رسول مروی است که چون خدای عرش را آفرید سیصد و شصت هزار رکن از برای وی خلق
نمود و بر هر رکنی سیصد و شصت هزار ملک موکل فرمود که کوچکترین ایشان جمیع آسمانها و زمینها
یک لقمه مینماید در دهان خود میگذارد و مثل لقمه خواهد بود که در بیابان افتاده باشد
و در روایت بحار المناقب مثل موئی است که در مغاره باشد پس امر الهی شد که عرش را بر دارید ملکوت
و حرکت دادن او نتوانستند پس بعدد هر ملکی ملک دیگر آفرید باز نتوانستند حرکت داد پس باز
بعدد هر یک ده ملک آفرید باز بعجز خود معترف شدند پس بعدد هر یک سیصد و شصت هزار
ملک آفرید باز قدرت حرکت دادن از ایشان نیامد پس هشت نفر از ایشان امر کرد که بر دارید
عرض کردند که چگونه برداریم و حال آنکه با آن کثرت و جمعیت نتوانستیم حرکت داد پس فرمان
الهی رسید که کلمات چند بشما تعلیم کنم که هرگاه آن کلمات را بگوئید بآن شما را اسباب گردانم پس
فرمود بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد
و آله الطیبین الطاهرین پس چون آن کلمات را گفتند عرش را برداشتند از ثقل مانند موئی که
بدوش مردی قوی جسته بود یا سبک تر یافتند پس حق تعالی حملهٔ عرش را آن هشت نفر قرار داد پس
جمیع سایر فرشتگان را طواف دور عرش مقرر فرمود اصحاب رسول از کثرت و قوت و عظمت
ملائکه حافین و حاملین تعجب نمودند رسول خدا فرمود که با این همه که شنیدید اعمال این نفر از امت
مرا حمل نتوانند نمود گفتند آن مرد کیست یا رسول الله ما او را دوست داریم فرمود که سعد بن معاذ انصاری
که مستحق این کرامت باعتبار محبت و توصیفی که از برای ابن عمم علی نموده گردیده است در هنگامی
که با اصحاب خود نشسته بود و امیرالمؤمنین با سر پوشیده از آن راه عبور نمود و سعد آنجناب را ابتدا
نشناخت و بعد از شناختن با پای برهنه بسوی آن حضرت دوید و دست و میان دو چشم و سینه

آن حضرت را بوسید و گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای برادر رسول خدا که گوشت تو و خون تو از او
هر دو یکی است و علم تو از علم او و حلم تو از حلم او و عقل تو از عقل او است سوال میکنم خدا را
که سعادتمند گرداند مرا بمحبت شما اهل بیت پس واجب گردانید خدا بسبب این عمل و قول آن بزرگ
سعد را بعدد و ثوابی که اگر تفصیل آنها را در صحیفها بنویسند ملائکه حافین و حاملین عرش آن مقدار را
نتوانند در جا بنویسند و چون سعد از کلام با علی فارغ شد از اصحاب خود ابتدا ملامت را شنید
که یا سعد تو با این مرتبه و قرب در نزد حضرت رسول دست علی را ببوسی سعد در جواب ایشان
گفت ای جاهلان بگوئید باید که ثواب اسلام بمحبت محمد و علی ابن ابیطالب است و دشمنان
ایشان را از ایمان بهره نیست پس رسول خدا فرمود که سعد راست گفت اگر مردی یکصد هزار
برابر عمر دنیا زندگانی کند و یک صد هزار برابر اموال دنیا را در راه خدا انفاق نماید و جمیع عمر
خود را بروزه داشتن روزه و عبادت کردن بشبها فانی گرداند پس خدا را ملاقات کند با
دشمنی محمد و علی هر آینه او را سرنگون در جهنم اندازد و اعمال او را باطل سازد بعد رسول فرمود
بعد که یا سعد بشارت باد ترا که ختم عمر تو بشهادت شود بسبب تو قومی انکار و اهلاک کنند
میرسانند و از برای مردن تو عرش خدا میلرزد و بسبب شفاعت تو بعدد موهای حیوانات
قبیله بنی کلب از امت من داخل بهشت گردند ای برادران اگر راست میگوئی که تو شیعه بدانکه
صد هزار مثل سعد بن معاذ و هزار او فدای خاک نای حضرت امام همام جناب امام حسین باد
اگر عرش خدا از برای سعد بلرزه در آمد از برای کشتن حسین اضطراب کلی در جمیع ارکان آسمانها
و زمینها افتاد زمین بلرزه در آمد سپهر شد بیتاب عرش و فلک و قلقله افتاد در جهان تا که
چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید جوش از زمین بذروهٔ عرش برین رسید نزدیک
شد که خانه ایمان شود خراب از بس شکستها که بارکان دین رسید نخل بلند او چه خسان بر
زمین زدند طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید ای برادران اگر میگوئی که سعد معاذ از
خواص اصحاب رسول خدا است میگویم که امام حسین پاره تن رسول خدا است و اگر میگوئی که
سعد معاذ از شیعه امیرالمؤمنین است میگویم که امام حسین فرزند خاص الخاص امیر
المؤمنین است هر که بر او ضربت زند گویا بر پیغمبر ضربت زده و هر که بر او خنجر زند گویا بامیرالمؤمنین

خنجر زده است الهی برادر این بزرگوار کسی است که جبرئیل گهواره او را جنبانیده و رسول رب جلیل
او را بر دوش خود سوار کرده و حق تعالی او را علت جمیع اشیاء و قطب جمیع ماسوی الله گردانیده
پس دیگر چه کسی در مصیبت چنین بزرگواری که هر کس در مصیبت او ماتم نشیند باز
تا دو عالم گردون از شش جهت گذشت و به هفت آسمان رسید از روشن عرش خواست
عبارت که امکان طوفان آن بمنزله الامکان رسید لغیر مصابک بالسبط یحسن صابر و لم
تحظ بالحظ الذی انت طامع اشک تو در مصیبت غیر امام حسین بیفایده است و آنچه از آن
طمع داری بآن نمیرسی و لا انت فیما تدعیه من الولاء اذا لم تذب من لوعة الحزن سامع و
چنانکه در امام حسین ناله تو را نشنوند که در ادعای دوستی که باهل
بیت داری فکل مصاب دون رزء ابن فاطمة حقیر و رزء السبط و الله فاجع هر مصیبتی
در جنب مصیبت فرزند فاطمه سهل است و بخدا قسم که مصیبت فرزند فاطمه دلها را میلرزاند
و دعنی عن ولید البکاء فانی اراک خلیا لم ترعک الفواجع ای ملامت کننده من واگذار مرا
باگریه کردن و بر من تو سرزنش مکن لای مصاب ام لای رزیة تصابها
دون الحسین الفجایع هیچ کدام مصیبت است مثل مصیبت حسین که اشک از برای او بخشد
بیت حسین ساهر الطرف خائفا و طرفک ریان من النوم هاجع حسین شب را بروز آورد
با بیداری و خوف و چشم تو در خواب است و جسم حسین بالدماء مرمل و جسمک فی ثوب من الخز
نافع و بدن حسین در ریگ بیابان افتاده و در خون غلطیده و بدن تو بجامه خز پوشیده
فیا عین ابکی للحسین و ما جری علیه و ما جرت علیه الفجایع ای چشم گریه کن بر حسین و مصائب
او و حیلها و خدعها که کافران با او کردند و لیس لنا الا الحسین ابن فاطمة اماما و وارث
الدین و الحق ضایع چگونه گریه نکنم و حال آنکه بغیر از حسین امامی و وارث دین نیست و از قتل وی حق
و دین ضایع شد و انفسنا دون النفوس و اهلنا و اموالنا فداء و الکل طایع جان و مال
و اهل من فدای او باد کانی بشمر جالس فوق صدره و راس الحسین بالمهند قاطع گویا میبینم
که شمر ملعون بر بالای سینه او نشسته و سر او بشمشیر میبرد و علی سنان راسه و سنان و نور
حسین السبط کالبدر طالع و سر او سنان بر سر نیزه کرده و مانند ماه شب چهارده نور از او

بود الا لعنة الله علی الظالمین **مجلس بیست و نهم** در ذکر عیب دانستن بقیه عمر که ان مجد و ضایع
نساختن انکه هر که اعمال باب و اولاد ان بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
جعل علیاً امام البریة وصی خیر الخلیقة وزوج سیدة نساء الامة وابا العترة الطاهرة
والائمة الهادیة المطهرة اخا رسول الله ووصیه وولیه ووزیره وصاحبه وصفیه وخلیله
وحبیبه وامیر المؤمنین وقائد الغر المحجلین وسید الوصیین حربه حربه وسلمه سلمه وطاعته
طاعته وولایته ولایته وشیعته اولیاءه وانصاره انصاره والشکر لله الذی جعل علیاً
خلیفتنا وزوجته سیدة نسائنا والحسن والحسین سیدی شباب اهل جنتنا اللهم وال من
والاهم وعاد من عاداهم وصل من وصلهم واقطع من قطعهم وانصر من اعانهم واخذل من خذلهم
والعن من ظلمهم سیما من ظلم الحسین وقتله وذبحه کالشاة فی ارض الفلاة ورمی جسده
بالرماح وسبی نساءه والبنات وخضب بدمه شیبه علی القناة وحطم صدره ونهب رحله
بالفسطاط بالهاشمیة صیبة حرقت قلوبنا وقلوب العارفین وبالهاشمیة ذریته سوت
فؤادنا وفؤاد العاشقین ما دام تبکی السموات العلی علی اهل ارض العالمین **اما بعد** فقد
قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم ومبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت
لغد واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون یعنی ایکروه مومنان از خدا بترسید و باید نظر کند
هر نفسی که از برای فردای قیامت خود چه چیز فرستاده است و از خدا بترسید بدرستیکه خدا مطلع
بکردارهای شما و در جای دیکر خدا از تقوی فرموده و نجات را معروف بتقوی کرده که یا ایها
الذین امنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً ویکفر عنکم سیئاتکم ویغفر لکم یعنی هر کاه بترسید
از خدا قرار میدهد برای شما مخرجی و عفو میکند کناهان شمارا ای برادر من هر کاه از برای فردای خود
کاری کرده خوشا بحال تو و حمد کن خدارا و اکر نکرده این بقیه عمر را غنیمت شمار و در این بقیه تدارک
کذشته کن واکر در اینجا تحقیقی شود مناسب بانکه هر کاه چند روز کرماه رمضان بود
پیش از خدا بود و نام اسامی کرقرآن و احادیث است بخوری و شنیدی و تو بر نکردی باین
معنی کرصفات بد مثل کفر و نفاق و اخلاق رذیله را ترک نکردی و از خود دور نکردی با ایمان

تا وردی با معنی که نفس ناطقه خود را به تعبد و عبادت و اخلاص و معرفت منور نمودی بدانکه
نفس ناطقه تو در اندرون تو نخواهد ماند مسخ شود یا مسخ خواهد شد در دنیا است چنانکه قوم
عیسی نام اسامی را خوردند وایمان نیاوردند بصورت خوک مسخ شدند و تفصیل این اجمال
آنست که مراتب موجودات پنج است یکی جماد و دیکری نبات و دیکر حیوان و دیکر انسان و دیکر
معصوم بدانکه جماد ترقی میکند نبات میشود و نبات ترقی میکند حیوان میشود و حیوان ترقی
میکند انسان میشود وانسان هر چند ترقی کند معصوم نمیشود مثلا سلمان هر کاه ابد الآبدین
ترقی کند امیر المؤمنین نمیشود بلی در مراتب انسانیت که جهات ترقی بسیار میکند تا با علا علیین
میرسد و بالعکس هر کاه انسان یک صفتی از صفات حیوانات که ایمانها چند بیارد است خود در خود
ملکه خود نمود حیوان میکردد و در اینجاست مطلب ما در اینجا تا انکه نفس ناطقه او در ان صفت
راسخ کردید هر اینه انسان در باطن مسخ میشود بصورت همان حیوان که صفت او را ملکه خود
نموده قال الله تعالی سنجزیهم وصفهم این ایه در سوره انعام است هر چند که در این چند روز
دنیا بصورت انسان مستقیم القامه دو کوچه و بازار راه میرود اکر چه در ازمنه اجداد ایشان
در دنیا بصورت همان حیوانها مسخ میشد و در این امت ببرکت پیغمبر احوال ایمان اکر چه جسد ایشان
در دنیا مسخ نمیشود تا مفتضح و رسوا از دنیا بیرون نروند لکن از ایات و اخبار بسیار مرسید
که در اخرت جسد ایشان مانند نفس ناطقه ایشان مسخ خواهد شد فوج فوج بعرصه کاه محشر خواهند آمد
چنانکه ایه ونفخ فی الصور فتأتون افواجاً شاهد بر این مطلب است مثلا قتبان و اوران و قصابان حیانات
بصورت میمونها مسخ میشوند و جبارها ران بروایتی بصورت خوکان مسخ میشوند و با خوارها ران
پای در هوا و سر نکون محشر میشوند و حکم کنندکان بجور و ستم کوران محشور میشوند عجب کنندکان
در اعمال کران و لالان محشور میشوند علما و قضات کر اعمال ایشان مخالف اقوال و کفتار ایشان
بود زبان خود خایان محشور میشوند اذیت کنندکان همسایکان دست و پا بریده کان محشور میشوند سعی
کنندکان در نزد پادشاهان و حکام برد و حرف حرمت او بخیکان محشور میشوند متمتع شوندکان
از شهوات و لذات نفس و منع کنندکان حق الله بصورت ادباران و حقیقتان از مردکان متعفن
تر محشور میشوند فخر کنندکان و تکبر کنندکان لباس آتش در بر محشور میشوند و پادشاه بد بصورت

مسخ میشوند زیرا کر غلبه صفت شر است که کرده اند بر خلفا ان و صاحبان غضب بصورت
سباع و درندکان مسخ میشوند ایا نمی بینی که در حال غضب سر و اعضای سباع او بغایه ماننده
جانوریست که غضب میکند و حیله وران بصورت روباه و قطاع الطریق بصورت سو سمار
مسخ میشود و بعضی چنین بصورت عقرب و دیوث بصورت کر بمر ما و حریص بصورت مور و چه
و موش دیده میشود کلا انها لظی نزاعة للشوی تدعوا من ادبر وتولی وجمع فاوعی ان الانسان
خلق هلوعا واذا مسه الشر جزوعا اشاکرا حدی از اهل معاصی بدنیا نخواهد کرد یعنی بدرستیکه
که آتش جهنم مشتعل میشود و شعله ور میشود و میسوزاند که کوشت و پوست باقی میکذارد
تدعوا من ادبر و تولی یعنی آتش جواب سوی خود کسی که پشت کرده است از ایمان و اعراض نموده است
خدا و کردانیده بدرستیکه انسان بسیار حریص است هر کاه فقر شد صبر نمیکند و هر کاه غنی شد
عمل خیر نمیکند اذا اصابه الفقر لا یحتسب ولا یصبر واذا اصابه الغنی منعه من البر تاجران خیانت
کار بصورت کرک و مخنث بصورت خوک که علف پاکی در راه خود او میکند میکذار او فضله
آدمی میخورد و فحاش بصورت سک اهل بدعت بصورت مار و لاحل بصورت فیل و غیبت کنندکان
بصورت کرکس محشور میشوند چنانکه چهار ایه مانده که سوره ملک تمام شود میفرماید که فلن
تجد لسنة الله تبدیلا و در ایه بعد باز میفرماید فلن تجد لسنة الله تحویلا دیوث بصورت جرثومه
زن بد خلق بصورت عنکبوت و زن اجتناب از حیض و نفاس نمیکند بصورت خرکوش این حضرات
در دنیا که صورت آدم دارند و در باطن بصورت حیوانات که صفات او را کسب کرده اند بصورت
ان مسخ خواهند شد مثل مردمی است که سرنکون است و سر او بزیر است و پاهای او در هوا است مدیکه چون
ابا ایستاده و جماعت پا در هوا کر شنیدی امثال این جماعت مذکور شد در حدیث است کر الخلق
کلهم بهائم الا قلیلا من المؤمنین والمؤمن قلیل یعنی همه خلق حیوانات چرند مکر مومنین چند و لکن
مومن بسیار کم است بعضی از عوام الناس که نفع ایشان بمردم میرسد و ضرر ایشان بکسی نمیرسد مثل
کوسفند ندو لکن بلی کوسفند و این هم کرانه و بلکه نمیدانم که چه میکنند و بعضی از مردم که علی
و معرفتی و اخلاقی و عبادتی بعلاوه آن ندارند چون ملکه اند که در میان خلق خدا راه میروند
انکه بقیه عمر تدارک کذشته کن و در کتاب روضة الواعظین از امیر المؤمنین مرویست که بقیة

عمر المرء لا ثمن له یدرک به ما فاته ویحیی به ما امات یعنی بقیه عمر ادمی قیمت ندارد زیرا که تدارک میکند
بان انچه را که فوت شده است و زنده میکرداند بان انچه را که میرانده است واضح در حدیث وارد است
که لا خیر فی الدنیا الا لاحد رجلین رجل یزداد کل یوم احساناً ورجل یتدارک سیئاته بالتوبة
وانی له التوبة والله لو سجد حتی ینقطع عنقه ما قبل الله منه الا بولایتنا یعنی نیست هیچ خیری
در دنیا مکر از برای دو مرد یکی مردی که نیکی او در دنیا هر روز زیاد میشود و دیکر مردی که تدارک
کند و ابدی کناهان خود را بتوبه و کجاست از برای او توبه بحق خدا اکر انقدر سجده کند که کردن
او رها شود از بدن که خدا قبول نمیکند از او مکر بولایت و دوستی و پیروی ما و از جناب رسول خدا
مرویست که من احسن فیما بقی من عمره لم یؤاخذ بما مضی من ذنبه ومن اساء فیما بقی من عمره اخذ
بالاول والاخر یعنی کسیکه نیکی کند در باقی مانده از عمر خود مواخذه کرده نمیشود بکناهان کذشته
خود و کسی که بدی کند در باقی عمر خود مواخذه کرده میشود از کناهان اول و اخر و شاهد این
مطلب این شریفه ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف است و همچنین شاهد است این فان انتهوا
فان الله غفور رحیم یعنی اکر در ایند باز ایستند از کفر و معاصی هر اینه خداوند ایشان را میامرزد و مهربان
یعنی میبخشد و در کتاب درر و غرر از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که لا یعرف قدر ما بقی من عمره
الا نبی او صدیق لا تنفع اجتها و بغیر توفیق یعنی قدر بقیه عمر نمیداند مکر پیغمبر یا صدیق سعی و
کوشش مانع بغیر توفیق الهی نفع نمی بخشد و در کتاب مجموعه ورام از ابن عباس منقول است که من بلغ الاربعین
ولم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار یعنی کسیکه برسد بسن چهل سال و غالب نشود نیکی او بر بدی
او پس باید مهیا جهنم رفتن را بکیرد و از جناب رسول منقول است که ان العبد لفی فسحة من امره
ما بین ان یبلغ اربعین سنة بدرستیکه بنده هر اینه در وسعت است تا چهل سال بعد از ان خدای تعالی
وحی میفرماید بسوی ملکی که خود که انی قد عمرت عبدی عمراً فغلظا وشددا وتحفظا واکتبا علیه
قلیل عمله وکثیره وصغیره وکبیره بدرستیکه من عمر بسیار باین بنده خود داده ام پس بر او سخت
بکیرید و بر او تنک نمایید و او را نکو محافظت کنید و بنویسید بر او از قلیل و کثیر و صغیر و کبیر عمل او
و روایت شده که چون شخص بچهل سال رسید منادی او را از آسمان ندا کند که قد دنا الرحیل فاعد زادا
یعنی نزدیک شده است کوچ کردن پس مهیا کن زاد را و از حضرت صادق منقول است که اذا بلغ

العبد ثلثا وثلثين سنة فقد بلغ اشده هرگاه برسد بنده بسی و سه سالگی بتحقیق که رسید آن
بکمال عقل خود و هرگاه برسد بچهل سالگی پیشتر در کمی و نقصان است و عزیمت سزاوار است ادبار
صاحب پنجاه سالی آنکه باشد مانند کسیکه در حالت نزع است و بوای برادر پنجاه ساله چنان
حرص و طول املی که هیچ جوان هیجده ساله چنین نباشد باین حرص و امل و در کتاب مجمع البیان از خباب
رسول خدا روایت کرده است که آن حضرت فرمودند که خدا را ملکی هست که در هر شب ندا می کند
پیرانا مدام را که یا ابناء العشرین جدّوا واجتهدوا ای پیران بیست ساله جد و جهد نمائید و کوشش و
سعی کنید و یا ابناء الثلثین لا تغرنکم الحیوة الدنیا ای پیران سی ساله مغرور نکرداند و فریب ندهد
شما را زندگانی دنیا و یا ابناء الاربعین ما ذا اعددتم للقاء ربکم ای پیران چهل ساله چه چیز
کرده اید از برای ملاقات پروردگار خود و یا ابناء الخمسین اتاکم النذیر ای پیران پنجاه ساله آمد
شما را بیم کننده و در روایت دیگر لا عذر لکم یعنی عذری نیست برای شما و یا ابناء الستین زرع
آن حصاده ای پیران شصت ساله شما زراعتی هستید که آمده است وقت درو کردن و در روایت
دیگر عدّوا انفسکم من الموتی بشمارید خود را از مردگان نعم الدواء الاجل نعم الزاد حسن
العمل نعم الصبر القبر نعم الظهیر الصبر نیکو دوائی است اجل نیکو توشه عمل نیکو نیکو صبر علی
صبر کردن در قبر نیکو یاوری است صبر کردن و یا ابناء السبعین نودی بکم فاجیبوا ای پیران
هفتاد ساله ندا کرده شد اید لبیک حق را اجابت کنید و یا ابناء الثمانین اتتکم الساعة وانتم
غافلون ای پیران هشتاد ساله آمده است شما را قیامت و شما غافلید و خبر ندارید پس آن ملک
میگوید که لولا عباد رکع و رجال خشع و صبیان رضع و انعام رتع لصب علیکم العذاب
صبا اگر نبودند کسان رکوع کننده و کودکان شیرخواره و حیوانات چرا کننده بودند هر آینه ریخته
میشد بر شما عذاب ریختنی و بالجمله آدمی باید که قدر عمر خود را بداند که هر روز و هر ماه از عمرش کم نماید
و هم چنین صرف دنیا نیز نباید نمود بلکه تحصیل دین و آخرت باید نمود و در وصیت است که جناب
رسول خدا به ابی ذر نمود که یا اباذر کن علی عمرک اشح منک علی درهمک ودینارک ای اباذر
باش بر عمر خود بخیل تر از خود بدرهم و دینار خود و این چند شعر منسوب بامام زین العابدین است
تخرب ما یبقی وتعمر فانیا فلا ذاک موفور ولا ذاک عامر وهل لک ان وافاک موتک بغتة ولم

تکن

تکسب خیرا الذی الله عاذر اترضی بان تفنی الحیوة وتنقضی ودینک منقوص ومالک وافر
حاصل معنی آنکه ابر ما آنکه خراب میکنی خانه باقی را و تعمیر میکنی خانه فانی را و نمیبایی میرسی و نمی یابی
ابا ارامی بشوی ای مرد که پوسته غربت بکنی روز و حینی ناقص شود و مالت زیاد شود و باید که از
منزلت بی توشه و بی تدارک کوچ نمود که بیابان پر خوف و خطر در پیش است چنانکه حضرت امیر
المؤمنین فرموده است که یا صاحب الذنب لا تقنطن فان الاله رؤف رؤف ولا ترحلن
بلا عدة فان الطریق مخوف مخوف ای عاصی حال بر سر وقت که چه پیش بخواهی داشت که زبانت
معصیت و چشمت معصیت و گوشت معصیت و پایت معصیت و دستت معصیت شکمت معصیت
قلبت معصیت حرکات معصیت سکنات معصیت آرزوهایت معصیت خوابت معصیت بیداریت
معصیت سکوتت معصیت حرف زدنت معصیت بجهة آنکه در جائی که میبایست حرف بزنی سکوت
میکنی و در جائیکه میباید سکوت کنی حرف میزنی و در استعمال قوه عقلیه که حکمت است و قوه
غضبیه که شجاعت است و قوه شهویه که عفت است افراط و تفریط نمائی را بجا و میفرمائی و در
دین داری کاهلی و در طلب دنیا موشکافی و در راه حق خائفی و در راه باطل بی پروائی و در طاعت و حلال
خاموشی و در معصیت و حرام حریصی یا انشنی که خدا میفرماید بلی من کسب سیئة واحاطت به
خطیئته اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ای برادر عبادت باطل ای چه قدر معنوی که عمر
خود را تلف کرده و چون داخل جهنم شدی ندای اهل بهشت را خواهی شنید که خداوند در سوره اعراف
فرموده است که ونادی اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم
ما وعد ربکم حقا قالوا نعم یعنی ندا میکنند اهل بهشت اهل آتش را که آنچه پروردگار ما بما
وعده داده بود از نعمتهای خود ما آنرا حق یافتیم یعنی بآن رسیدیم آیا آنچه خدا بشما وعده داده
بود از عقاب و عذاب او حق یافتید و بآن رسیدید یا نه در جواب گویند بلی رسیدیم ای برادر
اگر از اهل آتشید خواهید دید که اهل بهشت را که مرتبه برما از آنها اهل بهشت که شاید تشنگی ما
ساکن شود یا دفع حرارت آتش از ما بکند اهل بهشت در جواب خواهند گفت که خداوند حرام کرده است
طعام و شراب بهشت بر کافران و در همان سوره مذکور است که ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة
ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین الذین اتخذوا

دینهم لهوا ولعبا وغرتهم الحیوة الدنیا ای برادر که آرزوهای بلند را دور که رفته که سیری ماند
از برای تو از آتش جهنم و کدام شبهای طولانی تا صبح عبادت کرده که شبهای بهشت و کدام وقت
با شیطان و نفس جهاد کرده که با شهدا محشور شوی و کدام وقت از ترس خدا از سر معصیت برخواسته
که در بهشت ساکن شوی اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی و کدام
ایثار و مواسات نموده که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه
فاولئک هم المفلحون و کدام کریه صدا را کرده که فاز بمعنی لک بکل دمعة الف بیت فی الجنة
پس فقدی از حال خود را اظهار حالت کن و محاسبه نفس خود را بکن پیش از آنکه تو را در معرض
حساب در آورند و هلاک شوی که حاسبوا قبل ان تحاسبوا کار آخرت خود را پیشه کن پیش
از آنکه بگویند فلانی بیمار شده و وصیت میکند و طبیب مایوس شده و زبان او سنگین شده و
با برادران خود حرف نمیزند بلکه کسی را نمیشناسد بلکه در کشاکش مرض است و عرق کرده و زبانش
در بند و رشته پای او را ببقلم کرده و او میگویند که وفات کرده و گوییدکه او را برده اند غسل دهند و کفن
کنند و در گور او را انداز ند و درو غرور اخبث و کل بگریند انگشتر او را بطفل یتیم وی رهنی دکفی
احسن الله لک العزاء پس هر کس پی شغل خود و خویش که از آن خود رود و او را با کردارهای او
ای عبداد ای برادر از این چه خواهی که حق تعالی بهشت که ذاتی را اکر فی الجمله و عصیان شنیده ای لا الا بد
تو عطا میکند بعبادت کی مثل شصت سال و هفتاد سال و دوست آن خدا که همین زمان که
عبادت کرده اند چندین هزار سال است که در عالم برزخ خوش میکنند را انند تا بهشت که ذاتی برسند
و تو اگر در عوض شصت هفتاد سال کاری نکرده در این چند روز آن عمر خود کاری بکن و بحصیل بپوشی
لباس مسلمانی شخص مسلمان و مومن نمیشود معصوم فرمودند که مومن کسی است که در دین خدا
چنان محکم و دانا باشد و در دین صلب تر از کوه و در طاعت سخت تر از سندان باشد که کوه را نمیشد
توان شکافت و سستی در دین نتوان یافت رویش شگفته و خندان و دلش شکسته و مجروح و حزین
انکسار و گریان و خواطرش منزه از حسد و کینه و با خلق صاف دل چون آئینه طالب شهرت و نام
و نشان و خواهان صیت و نشان نیست ان زبان از فضول بسته و در غم خود نشسته و در وقت شکوه
در مصیبت صبور و ناصر دین و حامی مومنین بانواع بلا مبتلا و در تاسی از انکار در مقام رضا

آن

مذکر عالم و معلم جاهل نه کس را از او و نه او را از کسی تعریض از او بهبش و او در پیش خود از همه بدتر
همنشین اهل فقر و معین اهل حق و بیرونش زاید بر حد رقتارش تواضع و در طاعت خاضع از خدا تر خم
نظرش عبرت و سکوتش فکرت کلامش حکمت همیشه منتظر اجل و دلش دائم در فکر خدا بقلیل قانع
کار دنیاش سهل از بیم گناهان محزون شهوتش مرده و دلش بطاعت خدا زنده مردم از او در امان
علم خلیلش و حلم وزیرش صبر امیر عسکرش رفق پدر و مادرش اگر بدی یاد شود استغفار نکرده پس بکه
استغفار کند و اگر خوب یاد شود مغرور نشود و در حدیث دیگر است که المؤمن تومنه کوم الارض
ذکلا کالجبل الراسی وبجانه کالکیاء الشکلی یعنی علامت مومن آنست که خواب و شل کسی است که
عزیز نمیشود در دنیا و خود را در آب مثل زنان مرده است که دیگر یا او چون زن بچه مرده است
اجتماعی ما کمان نداریم که همین در ایام عمر رسید و بس نه بلکه هنر بهای کلی بعالم ملکوت و آخرت
و جبروت و ناسوت رسیده چون معصیت کنیم بر در و دیوار و زمین و زمان و آسمان و عرش و کرسی
و لوح محفوظ نوشته میشود پس از چنین پادشاهی که حساب خود را در چندین دفتر حفظ نماید باید ترسید
و در آن روز دارد که در وقت سنجیدن می باید گوید و من یعمل مثقال ذرة شرا یره چون زنا کنی
نعوذ بالله شیح تو چون است در عالم بالا در حضور ملک برویه هم زنا کنند و هم چنین در سایر معاصی
وارد شده است که حضرت خلیل الرحمن سر برداشت که روی خود را بر پیرمردی سفیدی دارید که
که در محاسن شریفش پیدا شد فرمود که حمد خدا را که از اول عمر تا امروز یک معصیت او را نکرده ام
اما تا و تو یک طاعت خدا نکرده ایم و هیچ معصیت نبوده است که مرتکب نشده ایم ای برادر
تا آن من هر گاه تو بخدمت امام زمان نحو حضرت صاحب الامر بروی و حضرت تو را از خود دور گرداند
و گوید که تو از شیعیان من نیستی چنانکه حضرت امام رضا به ابی سعید کاری به فرمود که لست منی
تو از کوسفندان من نیستی چه کار خواهی کرد و چه حالت بر سر خواهی بود پس ای بیچاره خدا بر تو رحم کند
زود تو به بکن تا آنکه شاید بشوی مانند آن سعادتمندی که ریانش طاعت است و چشمش طاعت است
و دستش طاعت است و پایش طاعت است فرجش طاعت و در سینه تو ابلیس و شیاطین جا کرده اند
و جولان میکنند که او جهل و حب دنیا و بخل و حسد و عجب و ریا و غیره باشد مانند بیت الخلاست
و سینه عارف بمنزله مسجد است که بیت الله که هر گوشه اهل آن خدا را تعظیم عبادت میکنند یک یکی

یکی بعفو و یکی بتلاوت و یا تجلد کردو اول عمر بتوفیق بیافته در بقیه عمر سعی کن که کاری کرده باشی باحدی
من شیئتم تقویم مقتومیتهم روزه گرفتن و نمازی کرده و صدقه بیزرانه و تلاوت قرآن نموده و در حجها
عبادت کرده پس با خبر باش که بکوی بعضی از کارها خود را ضایع نکنی تا اگر بهبود و زمانک
برکوه ان و حیران باشی که الابقاء من العمل اشد من العمل ای برادران در دعوت کشاده و خوان
نعمت آماده از انبیا بهره ماندن بیحیی عظیم است حضرت عیسی ع ما بخ اسمان خواست که ربنا
انزل علینا مائدة من السماء و پیغمبر ما غفران خواست که غفرانک ربنا و الیک المصیر و اشت
ر جوی از او توفیق و عصمت از گناهان خواست که اللهم ارزقنی التوفیق و العصمة و از جمله صفاتی
که اعمال حسنه را حیوان ند ریا و سمعات می ترسم ای ریاکار که اگر ریا از عمل تو بیرا شد چیزی
از عمل تو باقی نماند ادبی را چه بر این داشته که ریا کند بلکه باید مردم را شل شتر فرض نماید که
در حدیث وارد است که لا یکمل ایمان العبد حتی یکون الناس عنده بمنزلة الاباعر کامل نمی شود
ایمان بنده مگر آنکه همه خلق در نزد او مانند شتران باشند و در خبر است که هر عملی که از برای خدا است
اندک او بسیار است و هر عملی که از برای خدا نیست بسیار او اندک است و بسند صحیح از امام موسی علیه السلام
منقولست که حضرت رسول ص فرمود که در روز قیامت حق تعالی امر فرماید جماعتی که بجهنم برند خطاب
فرماید بمالک که بکو باتش که قدمهای ایشان را نسوزاند زیرا که بپای خود بمسجدها می رفتند و روی
ایشان را نسوزاند که وضوی کامل میساختند و دستهای ایشان را نسوزانید که بر درگاه من می داشتند
و زبانهای ایشان را نسوزاند که قرآن میخواندند مخاطب ان گوید ای بدبختان پس چه کرده اید با این اعمال
مستوجب جهنم شده اید گویند که ما کارهای خود را از برای غیر خدا میکردیم گویند در امروز از برای
کرمزد خود را از آن کسی بگیرید که از برای او کار کرده اید اگر چه این حدیث زهره شکافست و ظاهر آن
هم چه بیند بلکه باید از رحمت خدا مایوس شد و لکن حدیث دیگر هست که دلالت میکند بر آنکه نباید
از رحمت خدا مایوس شد و آن حدیث آن است که کلینی در کافی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است
که حق تعالی که در بیاوه کرد روز در دانیال بکو که حق تعالی میفرماید انک عصیتنی فغفرت لک و عصیتنی
فغفرت لک فان عصیتنی الرابعة فانی لم اغفر لک ای دانیال معصیت من کردی پس من امرزیدم و دیگر
معصیت من کردی پس من امرزیدم و دیگر معصیت من کردی پس من امرزیدم پس اگر دیگر بار معصیت

من کردی پس بدرستیکه من نخواهم امرزید پس حضرت دانیال بجواب گفت قد بلغت یا نبی الله یعنی
که تبلیغ رسالت خود کردی ای پیغمبر خدا ص پس چون وقت سحر شد دانیال بجواب دکهنای و زاری
بدرستیکه پیغمبر تو با وحی مرا از جانب جناب تو خبر داد که من سه مرتبه معصیت تو کرده ام و تو امرزیدی
داگر در مرتبه چهارم معصیت تو کنم نخواهی امرزید بعزتت لئن لم تعصمنی لاعصینک ثم لاعصینک
ثم لاعصینک بتو قسم بعزت تو میخورم که اگر تو مرا حافظت نکنی و توفیق ترک معصیت بمن شفقت نفرمائی
پس هر اینه معصیت تو امیکنم پس معصیت تو امیکنم پس معصیت تو امیکنم خدا فرمود ما هم ای از تو نیم
ما هم دیگر میان رزیم ما هم دیگر میان رزیم امید چنان است که خداوند غفور در بقیه عمر ما را توفیق
بلاده که رضای خود پسند است ای اگر هوا ای دردمندان دانی درمان و علاج مستمندان دانی
هر چیز از دل و پریش خویش گویم با تو ناگفته تو صد هزار چندان دانی در بعضی از احادیث آمده است که پیران معصیت
کار را در روز قیامت پیران معصیت کار را بعرصات در آورند حق تعالی فرماید که ای پیران شرم نکاشتید
که با موی سفید گناه کردید اگر شما را شرم نبود مرا شرم آید که شما را با موهای سفید عذاب کنم بروید
که بر شما رحم کردم جناب رسول ص فرموده که لا یموتن احدکم الا و هو یحسن الظن بالله یعنی باید نمیرد
احدی از شما مگر نیکو کند حسن ظن خود را بخدا و در کلام الهی است که ان الله غفور رحیم و در کتاب
توحید از حضرت امام جعفر صادق ع از آباء کرام خود از جناب حق جبرئیل که حق تعالی فرموده که
من اذنب ذنبا صغیرا کان او کبیرا و هو یعلم ان لی ان اعذبه وان اعفو عنه عفوت عنه یعنی
هر کس گناهی کند چه صغیره و چه کبیره و این را بداند که من اگر بخواهم او را عذاب و اگر بخواهم او را عفو کنم
میتوانم پس از او در میگذرم و از او عفو میکنم و منقولست که در یوم عرصات مردی را حوالی محشر
مدکور و چون نگاه باعمال خود کند عملی نبیند که در میزان اعمال اعتبار وزن داشته باشد ندا رسد
که ای فلان بیهشت درای گوید که یا رب من عملی نکرده ام که بآن شایسته بهشت باشم خداوند فرماید
که شبی از شبها بیدار شدی و از پهلو بپهلو گردیدی و کلمه طیبه لا اله الا الله را بر زبان جاری کردی
و بار بخواب شدی و فراموش کردی چون تو من خواب رفتی از او فراموش نکردم و این کرامت جزای
آن عمل است و در کتاب مستطاب کافی از حضرت صادق ع روایت که علیکم بالصدقة فانها تنشط
للعبادة اربعین یوما و هی من المائدة التی انزلت علی رسول الله یعنی بر شما باد بخوردن هریسه یعنی حلیم

که تا چهل روز نشاط حاصل میشود برای عبادت کردن و از جمله مائده است که خدا بر پیغمبر ص نازل کرد
اگر قلب قساوت بهم رساند عدس بخورید و اگر شهوت زنا غالب شد کرنجور بخورید و اگر خواهی اهل
جنت شراب زهر مار کن و اگر بدخلق شده گوشت صرف کن که در حدیث آمده که من ترک اکل اللحم اربعین
یوما ساء خلقه و من ساء خلقه فاذنوا فی اذنه یعنی هر کس چهل روز ترک گوشت خوردن کند
بدخلق میشود هر که بدخلق شود اذان در گوش او بگوئید و اگر کم عقل و کم دماغ میبینی خود را کدو
بخورید و اگر میخواهی لیث شما زیاد شود و شجاع شوید و حکمت بر زبان شما جاری شود به تناول
کنید و اگر خواهید که قلب شما نورانی شود و تا چهل روز پری داخل وی نشود و وسوسه شیطان
دفع شود روز جمعه ناشتا یکدانه انار صرف نمائید ای برادر هیچکس با خدا خویشی ندارد حق تعالی
میفرماید ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف و ان یعودوا فقد مضت سنت الاولین یعنی اگر
باز ایستید از معاصی پس تا با شما عمل میکنیم چنانکه پیشینیان را هلاک کردیم و باز در سوره قمر
فرموده که اکفارکم خیر من اولئکم ام لکم براءة فی الزبر ایا کافران شما بهتر از کافران گذشته
یا آنکه برات از لوح محفوظ و کتب سماوی بر دارید که کفار این امت را عذاب نمیکنند ای برادر عمر خود را
بجهات بطالت صرف میکنی و صرف طاعت و عبادت نمیکنی و از برای نماز و رفتن مسجد و حاضر شدن
دیار دکی رفتن مسائل و امثال اینها که تعلق بدین و اخرت دارد اهتمام نمیکنی بلکه در مجلسی که امری از امور
دین مذکور میشود گریزانی و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما قل ما عند الله خیر
من اللهو و من التجارة و الله خیر الرازقین و چون عوام معرفتی ندارند ثواب عبادت ایشان
کم است لکن تکلیف ایشان و رای تکلیف عالم است زیرا که یکی از اکابر علمای در خدمت معصوم
عرض کرد که یا ابن رسول الله این جماعت عوام عبادت ایشان چه طور مقبول میشود حضرت فرمود
انا لم نقبل منهم حتی تکونوا مثلکم فلا نقبل منکم حتی تکونوا مثلنا یعنی اگر قبول نشود از ایشان تا آنکه
در معارف و علوم مانند شما باشند پس باید قبول نشود از شما نیز تا اگر مثل ما شوید لکن میکنیم باجت
کم از خود زیرا که هر امور خراب و معیوب و تمام عمر که از بنا بیصرف مگر آنکه گاهی بر احوال خود گریه کنیم
و ازین مناجات که سید عبدالرؤف بن سید ناجد بن سید هاشم الصادقی البحرانی را بسوز دل بخوانیم
یا سکینا زاتات و افتقار لیس یحمل بصدنا المذنب جانه جناه یتنصل کاد ان یقنط لولا عنه

الرحمة یا امل ما لی الحرمان عند امهل المولی ما امهل ان فی ذلک لبشرا من یخاف الموت یعجل بالک
التوبة من سوف و من لیت و من عکل هت فی مبدای تقصیری فهل یرشد من ضل اخلقنی الغش لکن
شیع المرجو اشکل کل ما اقبل عام انتهی عام الزل فاذا اقبل عام کان ما فات امهل لیس اجهل
علی او بالعلم اعمل فعلی عفوک لا الاعمال بالرب المعول فهی حرج ذنوبی بمحو العفو بدلک اوزون
بعض ما بی لبداعی و تعد لزلل تحریف بالنبی المصطفی اشرف مرسل و علی و ابنیه بالالهی التوسل و بهم
یا واسع الرحمة ثبت قدما زل و اصنع الفضل بناس یغض الذنب و ان جل لست اقصوا الرقم غرم
فی العقد و اتکل علی العفو بیمل و علی ارواحهم صل و در کتاب روضة الواعظین حدیثی با مضمون
وارد است که بعد از آنکه بنده در جهنم هفتاد خریف بماند که هر خریفی هفتاد سال است پس خدا سوال
کند بحق محمد و آل محمد که مرا رحم کن پس حق تعالی او را رحم کند و از جهنم بیرون آورد و فرماید که اما
عرفت لو ما سالتنی لاطلت هوانک فی النار و لکنه حتم علی نفسی ان لا یسالنی عبد بحق محمد و
اهل بیته الا غفرت له اگاه باش ای بنده من قسم بعزت و جلال خود میخورم که اگر سوال نمیکردی مرا
باین هر اینه طول میدادم خواری ترا در اتش لکن واجب شده است بر ذات مقدس من اینکه سوال کند
بنده مرا بحق محمد و آل محمد مگر آنکه بیامرزم گناهان او را و بجهت که امرزیدم ترا پس بنا علی هذا
در نزد خداوند مرتبه ترحم از این دو بزرگوار نمیباشد چون امام حسین ع بزرگوار است که هر که
دست بدامان آن بزرگوار زد رو به بهشت و حور و قصور میرسد و هر که اظهار دوستی با آن بزرگوار
که محبوب پیغمبر و امیر المومنین و فاطمه اطهر کرد چنانکه شیخ فخر الدین طریحی در منتخب خود روایت
کرده که روزی حضرت رسول ص با جمعی از اصحاب خود در کوچه مدینه میگذشتند کودکی چند در خود زنند
تو دیکی از ایشان بزمین نشسته و میان دو چشم او را بوسید و او را در کنار خود نشانید و مهربانی
مهربانی بعمل آوردند بعضی از اصحاب بر حضرت مقدسش رسانیدند که این کودک کیست که او را شرف
باین شرافت فرمودید حضرت فرمود مرا ملامت نکنید که من دیدم همین کودک را که با حسین من بازی
میکرد و خاک قدم حسین را بر میگرفت و بر صورت و چشمهای خود میمالید با این صغر سن چون من
دو دانستم طفل را دوست داشتم که حسین مرا دوست داشت و در قیامت شفیع او و والدین او خواهم
بود و جبرئیل مرا خبر داده که این کودک از اهل خیر و صلاح خواهد بود و در صحرای کربلا فرزند مرا یاری

خواهد و چون امام حسین (ع) فرموده است انا قتیل العبرة ما ذکرت عند مؤمن الا وبکی واغتم لمصابی
مرا کشته گریه خوانند که مذکور نشوم نزد مؤمنی مگر آنکه گریه میکند و محزون میشود از برای مصیبت من
و ظاهر آنکه در حدیث است که اذا اراد الله بعبد خیرا قذف فی قلبه حب الحسین هرگاه اراده کند
حق تعالی به بنده که او را از اهل خیر و سعادت گرداند در دل او می اندازد دوستی حسین را پس باید
تا اظهار دوستی آنحضرت کنیم و عزا بر او گیریم کن لی معینا بالبکاء علیهم لاسیما السبط
الشهید الاکرم مضعف حبر المصطفی و تلطم و اشتر البتول ثم حیدر گاهی برادر و یاری کن برادر گریستن
بر شهیدان اهلبیت که برادر بگرییم و خصوصا بر حسین شهید مظلوم و در گریستن
یاری کنیم چه او فاطمه بتول و حیدر را لیت شعری هل انوح اهله بین العدا لما الذبیح
طفله ام خباء محروقة ام نسلة منتهبا منتهب ای کاش میدانستم که بر کدام یک از این
وقایع منکر گریه کنم بر اینکه اهلبیت در میان دشمنان مضطرب و لرزان گرفتار شدند یا آنکه گریه کنم
بر آنکه کودکان ایشان را سر بریدند یا آنکه خیمهای ایشان را سوختند یا اهل بیت امام
حسین (ع) را با سرهای برهنه در شهرها گردانیدند و لیتنی اشعرهم کانوا یکبر بین الاعادی یا نظرا
تضربه ام جسمه تحت القنا تهشمه ام لحماته بالظما تنقرا ای کاش میدانستم که بر کدام یک از
مصیبتها گریه کنم که آن مظلوم کشته شد و در میان دشمنان افتاده بود و با آن جسد کشته او را پی شنیده
میزدند یا جسم نازنین او را شمشیر پاره پاره میکردند یا آنکه او تشنگی جگر مبارکش کباب بود که از دنیا
رفت لهفی له لما اناخ کربلا بفتیة و ای فتیة علی انهم علا و مجدا ارجلا و قد سموا ان
جار بوا الاسد الشری و اولاد ناسعد و اللذی خورم ان ابی حسین در وقتیکه وارد صحرای کربلا گردید
و شترهای خود را در آنجا خوابانید با جوانان چند که هفتاد و دو نفر بودند که شان ایشان در بلندی
چون کوکب زحل که در آسمان هفتم است و در محاربه از شیر بیشه قوی تر بودند کل یقول انهم
اذ بایعوا یا ربنا فی الحسین ناصر و لابن هند تارک و هاجر فاغتنموا الفرصة مع خیر الوری
هر یک از ایشان از برای شهید شدن بر دیگری سبقت میگرفتند و میگفتند ای خدا ما حسین را
یاری میکنیم و دست از پسر هند ملعونه بر میداریم و در حدیث این محبین خلاقین فرصت را غنیمت
میشمردند کانهم فی الحرب شهب هاویه ترى الاعادی بضبابهم ثاویة کانهم اعجاز نخل خاویه

کانوا علی الاعداء رجما صوبا گویا ایشان تیرهای شهاب بودند که بتیزی کارد و شمشیر چنین خون آن
شیاطین را میریزانیدند یا مانند بادی بودند که بر قوم عاد نازل شدند و بدنهای خبیثان عادی
سرکش را که مانند تنه درخت خرمای میان تهی بود از زمین میکندند و بر هوا بلند نموده و بخاک
افکندند ثم سادة قد عظمت اجورها بدت لهم عند اللقاء حورها فی جنة عالیة قصورها
قطوفها دانیة للمن یری ایشان سادات و بزرگواران بودند که بتحقیق که خدا اعظیم کند اجرهای
ایشان را و پیش از شهادت حوریان خود را در غرفات بهشت دیدند که در بر ماشا اند و قصرهای
خود را دیدند که عالی و بلند است و میوهای آن او بزرانست فعانقوا الحور و علیهم نشر فوا و
جنة الخلد لهم تزخرف فعانقوا بیض الظبا و ارتشفوا من العنا کاس الفناء سکرتی حتی بیم
خود دیدند که حوریان سر از غرفات بهشت بر داشته اند و بر ایشان شرف سلام دادند و بهشت خلد برای
دیدند که از برای ایشان زینت داده آمده پس پشت بکردن شمشیرها و نیزها در آوردند و تعجیل
میکردند که زود کشته شوند و تلخی اجل پیش ایشان از شکر شیرین تر بود حتی ابیدوا کلهم
علی ظماء بین طعین و جریح کلما فبالهم من ناصرین کرماء باعوا علی الله النفوس فاشتری تا آنکه
همه ایشان با لب تشنه شهید شدند بعضی بزخم نیزه و بعضی بضرب شمشیر و هر چه تا شد ایشان را
ای چگونه کر ایشان چگونه کوبان و چگونه یاری کننده کان بودند جان خود را بخدا فروختند
عوض آن بهشت را گرفتند التائبون العابدون الرکع الحامدون السائحون الخشع الامرون
بالرضا و الورع کل مضی بیعة مستبشرا ایشان انجماعتند که خدا مدح ایشان را در قرآن فرموده
که توبه کنندگان و رکوع کنندگان و حمد کنندگان و سجده کنندگان و خشوع دارندگان و امر
بمعروف و نهی کنندگان از منکر و همه رفتند و از معامله که با خدا کردند خوشحال بودند و بکسر
مثل الدم المترج ولیکن بنی اسعدلا یبرح الطرانی صفقتی قد ربحوا و لم اکن ادرکت ذا
المتجر و باید بپوشد کسیکه مانند من باشد لباس ذلت و پشیمانی و باید لازم من گردد ناله و
واندوهیکه هرگز از من زایل نگردد و ای کاش چنین معامله را درک نکردم و چنین تجارت دادر یافتم
لهفی و هل ینفعنی تلهفی او نار قلبی بالدموع تطفی و هل تزول حسرتی بالاسف و هل یبل غلتی
دمع جری و پیوسته تاسف بخورم بر آن و لیکن آیا نفع بخشد مرا تاسف خوردن و آیا آتش دل من باشک

چشم من خاموش میشود و آیا حسرت من بتاسف و اندوه از من زایل میگردد و آیا اشک من سیراب
میکرداند حگر سوخته مرا الا لعنة الله علی الظالمین مجلس سیم در شرایط قبولی روزه و نام قبولی
آن و مفاسد چند که فاسد میکند روزه را و بیجر کمال لوازم الهمانش بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی حبب الینا الایمان و کره علینا الکفر و العصیان و رزقنا ولایة العترة الطاهرة
و عداوة الشجرة الخبیثة الملعونة و الشکر لله الذی جعلنا من شیعة اهل البیت و شیعتهم
و رزقنا الهم و الغم فی مصیبتهم و الکرة فی رجعتهم و الحزن فی ذریتهم و جعلنا من خلص شیعة
المحبین و المقیمین عزاه الذی هو مقصود الابحار و اقصاه و اللعنة الدائمة علی الخالفین
الذین فی عصرنا المستهزئین بنا بکائنا علی سادتنا و الخیبة الخاذلة علی المعاندین الذین
فی زماننا الساخرین بنا اقامتنا عزاء و نا علی کبرائنا و قادتنا ما دامت الدموع من عیوننا سائلة
و الهموم و الغموم فی قلوبنا نائلة و صل اللهم علی عترة نبیک العترة الصادقة الخائفة
بقیة الشجرة الطیبة الزاکیة المبارکة و حبب اللهم قلوب شیعتهم و اهل مودتهم الذین هم
انصارک و اولیائک اللهم اکشف غمتهم و اجمع لمتهم و اظهر سیدهم و حجتهم و فرج همهم و اکشف
غمهم و عجل فرجهم و اظهر دولتهم و اجعلنا من انصارهم و اعوانهم اما بعد فقد قال الله
تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم این ایه در سوره
محمد که چهار ایه باخر سوره مانده مذکور است یعنی ای مؤمنان اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول
خدا را و باطل مکنید اعمال و طاعات خود را و در مذمت منافقان میفرماید که ایشان اطاعت و
طاعتشان از برای رسول خدا نیست یا از ترس مسلمانان است یا غرض فاسد یا از ریا و سمعه و
شهرت و آوازه یا طاعت و عبادت خود را با تش معصیت دیگری سوزاند و بکردن طاعت اظهار
ایمان مینمایند و مع ذلک ایمان ندارند چنانکه خدا میفرماید و من الناس من یقول امنا بالله و
بالیوم الاخر و ما هم بمؤمنین و سبب این است که در دلهای ایشان علت شک و نفاق مرض است چنانکه
خدا میفرماید فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون پس گویا که فروخ
آخرت را بدنیا چنانکه خدا میفرماید اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم

و ما کانوا مهتدین و در حدیث وارد است که حضرت رسول (ص) روزی با اصحاب خود فرمود که هر که بگوید
سبحان الله حق تعالی از برای او یا برای او درختی در بهشت غرس کند و هر که بگوید الله اکبر حق تعالی
غرس کند از برای او یا برای او درختی در بهشت مردی از قریش عرض کرد یا رسول الله ان شجرنا فی الجنة
لکثیر بعد رسید که درخت ما در بهشت بسیار خواهد بود حضرت فرمود نعم ایاکم ان ترسلوا
نیرانا فتحرقوها ارها زاین بترسید که آتشی را بفرستید و آن درختان را بسوزانید از سید بری
برادر ناکی وادی بدبیایا داخرنا کی شعبان و رجب گذشت و اینک رمضان ای غافل زکار
آخرت کی او برادر روز قیامت بترس و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و روزه تمام
دنیا روزه تو نیست از تکالیف تو هر گاه میخواهی که مرد روزه دار شود و مقبول درگاه خدا شود آن سوات
اول پاک کردن و بعد از آن بمقتضای حدیث الابقاء علی العمل اشد من العمل باید که جو هر احمال
و زنانی که مباد آتشی بفرستی که اعمال را بسوزاند و فاسد کرداند و هر گاه میخواهی که نماز تو مقبول شود
زکوة مال را بده و حسن و استحقاق مستحقان که پیغمبر فرمود که من لم یؤد الزکوة فلا صلوة له
الصلوة کسی که زکوة ندهد چنان است که نماز نکرده و هر گاه میخواهی که روزه تو مقبول شود زکوة
فطره خود را بده که قد افلح من تزکی و دیگر باید چنان شوی که امروز تو بهتر از دیروز بود که تشرق باشد
و تخم سعادتی که کاشتی آب دید کان خود را آب یاری نمودی درآن مرحله صدان باش که آن
زراعت را از مفسدات محافظت نمائی بلکه روح خود را نیز از روزه پاک نمودی از فاذورات معاصی
و باطن خود را بطلمت معاصی کوپی متوجه باش که بدانیکه تمام اعمال مسکات و محرمات
را کوه نگردانی و بار پاک نشادی و اگر نه رنج تو ضایع و عمل تو عبث خواهد بود و معصیت کردن
عقب عبادت مفسد عبادتست چه بسیار معاصی بسیار عبادت را فاسد میکند و دو از پیم
چشمه چند چیز است از آن جمله ریا و سمعه است پس اگر کسی عبادت میکند باید دست از دیدن
و شنیدن خلق بشوید و محض خوشنودی خدا اکتفا نماید و الا چنین کسی شاید که ایمان بخدا نیاورده
باشد چنانکه خدا میفرماید و الذین ینفقون اموالهم رئاء الناس و لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر
و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا و از جمله چیزهائیکه عبادت را فاسد میکند آن است که
خدا را عبادت کند از برای دنیا خدا و نه دنیا را با او عطا میکند و لکن در آخرت نصیبی از برای او

و چنانکه خدا تعالی میفرماید و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و من یرد ثواب الآخرة نؤته
منها و سنجزی الشاکرین و از جمله مفسدات عبادت عجب است بلکه از اعظم مفاسد عجب خود
پسندی و غرور است که بنده از پسند اعمال و بسیار دانستن حسنات با دردو دماغ می افتد
و خود را از بندگان خاص خدا و سر ایشان اولیاء و اتقیاء می شمارد و عمل خود را خوب میداند
و خود را مقصر نمیداند بعضی از عرفا گفته اند که العجب هو استبشار النفس الی نفسه مع الفرح و اما
اذا استند الی الله و بفرح بذلک فلیس بعجب یعنی عجب آنست که چیزی را نسبت دهی بسوی خود و مع
ذلک فرحناک باشی و اما هر گاه اسناد دهی بسوی خدا و خوشحال باشی باو عجب نیست و در کتاب
عدة الداعی از جناب رسالت مآب منقول است و همچنین صدوق نیز روایت کرده که ثلث
مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه حاصل مضمون سه چیز هلاک کننده است
یکی بخل با حرص که با آن عمل کند دیگری هوی و هوس که پیروی آن نمایند و دیگری عجب خود پسندی
زیرا که شل با مد که چراغ را خاموش میکند عجب نیز عبادت را باطل میسازد چنانکه روایت شده است
که حضرت عیسی بحواریین خطاب کرده فرمود کم من سراج اطفاه الریح و کم من عبادة افسدها
العجب چنانکه باد چراغ را خاموش میکرد انند عجب نیز عبادت را فاسد میکرد انند پس بنا علی هذا
معصیت کردن و اندوه بودن بهتر از عبادت کردن و خوشنود بودن است چنانکه از جناب
امیر المؤمنین و سید الموحدین روایت که سیئة تسوءک خیر من حسنة تعجبک یعنی گناهی که از آن
دلگیر باشی بهتر از ثوابی است که باعث عجب تو گردد و در کتاب کافی کلینی از عبد الرحمن بن حجاج نقل
کرده است که بجناب امام جعفر صادق عرض کردم که الرجل یعمل العمل و هو خائف مشفق ثم یعمل
شیئا من البر فیدخله شبه العجب حاصل یعنی اینکه شخصی کار شایستی میکند و از آن خائف و ترسان
میشود و همان شخص عمل صالحی میکند و عجبی از آن بهم میرسد آیا از این دو حالت کدام بهتر است حضرت
فرمود که هو فی حالة الاولی احسن حالا منه فی حال عجبه یعنی حال اول آن شخص که از گناه خود خائف
باشد بهتر است از حالیکه بحسنه خود مغرور باشد و هم در آن کتاب از جناب پیغمبر مروی است که
حق تعالی بحضرت داود فرمود که یا داود بشر المذنبین و انذر الصدیقین ای داود مژده بده گناهکاران
و ترسان عطیعان و صدیقان را داود ع عرض کرد خداوندا چگونه بشارت دهم گناهکاران را

بل...

باکنا، ایشان و ترسانم صدیقان را با طاعت ایشان حضرت فرمود بشارت ده گناهکاران را که من توبه
قبول میفرمایم و ترسان صدیقان را تا عملهای خود مغرور نگردند که هر بنده که او را از برای حساب حاضر
هر آینه هلاک میکردم حکایت آورده اند که یکی از زهاد هفتاد سال خدا را بندگی نموده پای سعی
در طریق عبادت و بندگی فشرده بود با عتماد تمام بر طاعت خود داشت و قلم را از نامعزی بر کوع و سجود
خویش کرده مغرور و مینازید حضرت حکیم علی الاطلاق شربت لطف شامل خواست که ان مرض
مهلک را از و زایل کرداند روزی که از روش بیابان فی ابی افتاد تشنگی برو غالب شد و تشنگی
آتش عطش آب حیات تن را از دهن بدن او بیرون کرده کار بهلاکت انجامید در اثنا ه فرشته با قدح
ابی زلال بفرمان حضرت ذو الجلال در او ظاهر گشت زاهد از او دم آبی طلبید گفت بچه بها میدهم گفت
با خود ندارم فرشته گفت طاعات و حسنات خود را بمن گفت ده سال طاعات خود بتو دادم فرشته
گفت تمام طاعات خود را بمن ده ابی بنوشم زاهد دید که گفت و ستایم است و جان عزیزاست ناچار گفت
هفتاد سال عبادت خود را دادم که آب بنوشم و کشتی هستی را که جان از غرقه رها بخشد فرشته گفت
که عبادت که قدح ابی بهای او باشد شایسته آن نیست که اینهمه ناز بران نماید و عجب و خودپسندی
چندین باد غرور در دماغ اندازی گویند که در یکی از شهرها کاری بود بزرگی و جمعی غلام خود داد که
از برای یکی از صلحا و عبادت پیش نماز بود بر در آن زاهد و جبر او رد ضرور غلام گفت که آقای خود را
دعا برسان و بگو که این نمازهای ما قابل اجرت ندارد منقول است که روزی مادر پیغمبر گفت که
امروز خدا را عبادتی بکنم که هر کس شل آن عبادت نکرده باشم پس بمحل ان عبادت رفت و اخذ شرایط
بودیعمل آورد و چون از نماز فارغ شد ناگاه در وقتی در محل عبادت او پیدا شد و با ابر که بحجره
و گفت ای مادر ما با اخوش آمد این عبادت و چه شئی که امروز کرده ای مادر و گفت بلی دروغ گفت خوش باد
ترا این عبادت ما قلا و بقا بدرستی که من خدا را در هر شبی هزار رتبه تسبیح میکنم با هر تسبیحی هزار حد الهی
منشعب میشود و من در عذاب میباشم و صدای نرمی را در هوا می شنوم و گمان میکنم که او گوسفند است پس
و رو ای سعی ایم که مرا بخود و فانکر گناهی کرده باشی عمر ان بمانده و بود نه صحیح و اکر حمد و سوره را
مدغم و نقاد شرع درست کرده باشد و شک و سهوا نماز را از فقیه جامع الشرایط اخذ کرده باشد پس
باز زده قروش بخر بهی و میفروشند که چون بحساب بکشم این نمازی شش عاز باد و همین میشود و آن اهمیت

که با این عبادتهای مغشوش با اینهمه نعمتهای عظیمه که از خدای خود میگیری بخیال بش عجب دنیا زود ارای
عجب کشی اگر نماز و روزه ترا صراف شرع و در محل امتحان زند مرتو معلوم میشود که انها صحیح است یا نه
مکر نشنیدی حدیث نماز کردن حماد بن عیسی الجهنی که یکی از اصحاب معصوم است در وقتیکه امام جعفر
صادق باو فرموده که اتحسن ان تصلی یا حماد یا نماز نیکو میتوان کرد با حماد قال قلت یا سیدی
انا احفظ کتاب حریز فی الصلوة یعنی گفت حماد که چه میفرمایی ای سید من در حفظ دارم من کتاب
حریز بن عبد الله سجستانی را که در خصوص نماز نوشته است فقال ع لا علیک قم صل یعنی عیب ندارد
برخیز و در مقابل من نماز کن قال فقمت بین یدیه متوجها الی القبلة فاستفتحت الصلوة و رکعت
و سجدت پس حماد برخاست و نماز کرد فقال ع یا حماد لا تحسن ان تصلی ما اقبح بالرجل منکم
ان یأتی علیه ستون سنة او سبعون سنة فما یقیم صلوة واحدة بحدودها تامة یعنی حضرت
فرمود ای حماد تو نیکو نمیدانی نماز را چه بسیار قبیح است که مردی از شما شصت سال یا هفتاد سال
بر او بگذرد و یک نماز نتواند بکند قال حماد فاصابنی فی نفسی الذل فقلت جعلت فداک فعلمنی
الصلوة گفت حماد که در نزد خود خجل شدم گفتم فدای تو شوم پس نماز را تعلیم من کنید پس حضرت
برخاستند و با داب جمیع حرکات و سکنات و قیام و قعود و رکوع و سجود نمازی کردند
که بهتر از آن متصور نیست و آن آداب را شیخ صدوق ره در کتاب من لا یحضره الفقیه نوشته ثم قال یا حماد
هکذا صل و بعد از فراغ حضرت فرمودند ای حماد این طور نماز بکن و صدوق این حدیث را در اول
باب وصف نماز نوشته اند و اداب هم بعد از آن ذکر فرموده اند هر که خواهد زیاده بر آن اطلاع شود
رجوع بان کتاب مستطاب نماید برادر عجب بدترین صفات ناشایسته است و عبادت را فاسد
کننده تر است از سایر معصیتها و او هم سبب کردن حضرت موسی ابلیس ملعون را دید از او پرسید
که چه گناه است که چون فرزند آدم مرتکب آن میشود تو بر آن مسلط میشوی گفت وقتیکه از خود
راضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهان خود را اندک شمارد و از حضرت امام محمد
باقر منقول است که دو کس داخل مسجد شدند یکی فاسق و دیگری عابد چون بیرون آمدند عابد
فاسق و فاسق عابد بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت کرده بود و خود را از نیکان میدانست پس
عجب عبادت او را فاسد کرد و فاسق در فکر گناه خود بود و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان

خود خدا و گناهان او را امرزید که التائب من الذنب کمن لا ذنب له و از جمله شرایط قبولی روزه دادن
زکوة مالی است همچنانکه مال باعث پاکیزگی مال میشود و مال از تلف محفوظ میماند همچنین
فطره زکوة بدن است و بدن را از بخل و سایر کثافات معنویه پاکیزه میکرداند و او را سال دیگر از
بلاها حفظ میکند چنانکه از معتب که مولای حضرت صادق ع و وکیل خرج آنحضرت بود روایت
شده است که قال الصادق ع انما وضعت الزکوة اختبارا للاغنیاء و معونة للفقراء و لو ان
الناس ما افتقروا و ما احتاجوا و لا جاعوا و لا عروا الا بذنوب الاغنیاء و حقیق علی الله ان یمنع
رحمته من منع حق الله فیما له یعنی حضرت صادق ع فرموده این است و جز این نیست که خدا واجب
گردانید زکوة را از جهت امتحان بر اغنیاء و اعانت دادن بر فقراء و اگر مردم ادا میکردند زکوة
مال خود را باقی نمیماند مسلمانی فقیر و نه محتاج بدرستی که مردم محتاج نمیشوند و گرسنه نمی
شوند و برهنه نمیشوند مگر بگناهان اغنیا و سزاوار است بر خدا اینکه منع کند رحمت خود را از کسی
منع کند حق خدا را در مال خود و اقسم بالذی خلق الخلق و بسط الرزق انه ما ضاع مال فی
بر و لا بحر الا بترک الزکوة قسم بخورم بان خدائی که خلق را از نیست و توسعه بر روزی بندگان عطا
کرده اینکه ضایع نمیشود مالی در صحرا و نه در دریا مگر بندادن زکوة و زکوة بر کسی واجب است
که غنی باشد و عاقل و بالغ و آزاد باشد پس زکوة فطره واجب نیست بر مملوک و نه بر طفل نابالغ و نه
دیوانه و نه بر فقیر بنا بر اشهر الا آنکه هر گاه زیاده بر قوت خود و عیال خود بقدر فطره داشته باشد دادن
احوط است که واجب است و شخصی که آزاد و بالغ و عاقل و غنی باشد واجب است بر او بیرون کردن
فطره از خود و از عیال خود و زکوة فطره را عیال او خواه مسلم باشد و که کافر خواه بنده خواه آزاد
خواه صغیر باشد خواه کبیر خواه مهمان و مهمان احتیاط ظاهر است اگرچه بعضی از متاخرین در خصوص
مهمان شرط کرده اند تمام ماه در نزد صاحب خانه افطار کند و این قدر متفق است و جمعی از علما
دعوی اجماع بر این مطلب کرده اند و مشهور علما آن است که واجب است زکوة فطره زوجه و زوج
و مملوک بر سید مطلقا اگرچه داخل عیال او نباشد و قول مشهور احوط است و در دادن زکوة
فطره نیت قربت معتبر است با قصد فطره بودن آن و اینها شروطی که ذکر شد پیش از غروب آفتاب
شب فطر است اگرچه پیش از فطر باشد بنا بر مذهب جمعی پس بنا علی هذا زکوة فطره از کافر ساقط است

اگر اسلام آورد بعد از دیدن ماه شوال و در این خصوص حدیث صحیح وارد است و هم چنین اگر زن بکری
از برای شخصی متولد شود یا مالک شود بنده یا مالک شود فقیر غنی را بعد از دیدن ماه شوال فطره ایشان
زکوة فطره واجب نیست ولکن از وقت دیدن ماه تا نماز عید زکوة فطره بر ایشان سنت است و
در خصوص جنس زکوة باید که اخراج کند قوت غالب خود را اگر یکی از گندم و جو و مویز و خرما و برنج
و کشک و شیر باشد و معتبر قوت غالب بلاد است اخراج کند و در انکه یکی از این اجناس هفتگانه
مجزیست بعضی دعوی اجماع بر این مطلب کرده اند ولکن احتیاط آن است که از یکی از گندم و جو و خرما
و مویز بدهد و بهتر از همه ابنها دادن خرماست چرا که وارد شده است که معصوم فرموده که لان
اعطی صاعا من تمر احب الی من ان اعطی صاعا من ذهب که یک صاع از خرما بدهم دوست دارم
از انکه یک صاع از طلا بدهم و باید از برای هر سری یک صاع بدهند و مراد از صاع نه رطل عراقی است
و هر رطل چهار رطل داود است و بعضی تفسیر کرده اند به رطل مدنی و جمعی دیگر گفته اند که چون راوی
حدیث عراقی است پس رطل ظاهر در عراقی است و حمل کرده علامه در کتاب مختلف بر استحباب کسی
که فقیر باشد که با صرف به نه اشتر باشد این حمل الا انکه احتیاط عموم یک صاع است از برای هر جنسی
و بنابر مذهب شیعه اثناعشریه همه اجناس میتوان داد و اکثر علما گفته اند قیمت سوقیه در وقت
دادن بدهد ولکن باید بعد از دیدن هلال شوال بیرون کند فطره را تا طلوع فجر بنابر احوط و وقت
وجوب تنگ میشود تا وقت نماز عید یعنی بعد دیگر نماز عید توان تعجیل از ظهر اداکرد و زیرا که حدیث
دارد و ادا نیست و در بعد نماز خلاف است مگر انکه بجهة عذری یا اعطا مستحق میکشد و لکن
اخراج کرده بجهة حدیث صحیح که اذا عزلتها فلا یضرک متی اعطیتها اگر اخراج کرده پس ضرر ندارد
انکه هر وقت بدهد و بعد از نماز عید ادا یا فطره است یا صدقه است و مقبول است در خبر دلالت
کند بر انکه صدقه است و علی که اقامه کرده انقلاب بران دو خبر انکه موقت بود و وقت او فوت
شد قضا از محتاج است بدلیلی از خارج و ثابت نشده است دلیل و بعضی قائل شده اند
که قضای آن واجب است زیرا که ما مور بان بودیم و از عهده تکلیف بیرون نیامده ایم و ادر یس فرموده است
که اداء است و این در صورتی است که اخراج نکرده و این احوط است و لا خلاف نیست که بعد از اخراج
فطره است و مصرف آن مصرف زکوة مال است و تتمه فروعات این مسئله خارج از وضع کتاب است

شرکاری که تا ابد مریدهدان میزبانی که یابند نفعی بدان و نابود یا برقی او زوخشر همه کشا عمال
سوختی ای فقیر بعد از این مناجات سید الساجدین را بخوان که در امالی شیخ صدوق از حضرت
فخر الساجدین امام زین العابدین مرویست که آن حضرت ابتدا میفرمود الهی و عزتک و
جلالک و عظمتک لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة
فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق وشکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی اداء شکر
خفی نعمة من نعمک علی ولو انی کربت معادن حدید الدنیا بانیابی وحرثت ارضها باشفار
عینی وبکیت من خشیتک مثل بحور السموات والارضین دما وصدیدا لکان ذلک قلیلا
فی کثیر ما یجب من حقک علی ولو انک الهی عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخلائق اجمعین وعظمت
للنار خلقی وجسمی وملأت جهنم واطباقها منی حتی لا یکون فی النار معذب غیری ولا یکون لجهنم
حطب سوای لکان ذلک بعدلک علی قلیلا فی کثیر ما استوجبته من عقوبتک حاصل معنی این
مناجات هوش ربا از سبیل اجمال آنکه الهی بعزت و جلال و عظمت تو که اگر از آن وقتی که ابتداء
با فرینش من کرده از ابتداء زمان یعنی در روز الست سجده تو میکردم چندانکه خدائی تو باقیست
و بر قرار است سجده میکردم در چشم بهم زدنی عبادت سرمدی بقدر عبادت همه خلایق و شکر
ایشان صاحب تقصیر بودم در ادای شکر مخفی ترین نعمتی از نعمتهای تو که بر من است و اگر به دندانهای
خود میکندم معدنهای آهن دنیا را و شخم میکردم باطراف پلکهای چشم خود زمینها را و از ترس
تو میگریستم باندازه که دریاها آسمانها و زمینها است خون و خوناب میگریستم هر اینه این اندک بود
از حقی بسیاری که از تو بر من واجب بود و اگر تو الهی معبود مرا عذاب میکردی بعد از این همه عبادات
بعذاب همه خلایق و بزرگ میساختی برای آتش بدن مرا و پر میکردی جهنم و طبقات آن را از من تا در
آتش معذبی بغیر از من و هیزمی جز من نباشد هر اینه بود این بعدل تو بر من اندک از بسیاری که
مستوجب آنم از عقوبت تو ای برادر ما از این نقلها کن تتبع و این عبادتها در قوه من و تو وامثال
ما نیست لکن بقدر امکان باید عبادت نمود سیما عباداتی که موجب رضای خدا و نداء است
بقدر امکان زیرا که استطاعت و قدرت شرط تکلیف است و تقوی را بیشتر خود ساز که بهشت
از برای متقیان است چنانکه خداوند فرموده وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات

والارض اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس والله یحب المحسنین و مراد از اسباب رحمت و مغفرت موافق بعضی از تفاسیر اسلام
و اسلام کامل دوستی حضرات ائمه معصومین و دشمنی با دشمنان ایشان است و مراد از بغض فی الله
و حب فی الله همین است شیخ فخر الدین طریحی به سند متصل خود از علی بن عاصم کوفی روایت کرده که گفت
بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم یا سیدی انی عاجز عن نصرتکم بیدی ولست املک
غیر موالاتکم والبرائة من اعدائکم واللعن علیهم فی خلواتی فکیف حالی یا سیدی یعنی ای آقای
من دستگیر عاجزم از یاری شما بدست خود و کاری میسر نمیتوانم کرد مگر انکه شما را دوست دارم و از
دشمنان شما بیزاری جویم و لعنت کنم ایشان را در خلوتهای خود پس چگونه است حال من حضرت
فرمود که رسول خدا فرموده که من عجز عن نصرتنا اهل البیت ولعن فی خلواته اعدائنا بلغ الله
صوته الی جمیع الملائکة یعنی کسیکه ضعیف باشد از یاری ما اهل بیت و لعنت کند در خلوتها دشمنان
ما را حقتعالی برساند صدای او را بجمیع ملائکه پس هر زمانی که لعنت کند یکی از شما دشمنان ما را
یاری میکنند همه ملائکه و لعنت میکنند کسی را که لعنت نکند دشمنان ما را و چون ملائکه صدای او را
بشنوند استغفار کنند از برای او و ثنا کویند خدا او را و صلوات فرستند بر این بنده خود که نهایت سعی کرد
در یاری دوستان تو و اگر بر دشمن بیشتر از این قدرت میداشت عمل بجا آورده پس ندا از جانب
حقتعالی شنیده شود که اجابت کردم دعای شما را در حق بنده خود و مستجاب کردم و صلوات بر او فرستادم
و بنیکوکاران و جعلته من المصطفین الاخیار گردانیدم او را از برگزیده شدگان و خوبان ای برادران
نیکو شرافتی است این شرافت بشرط آنکه آن تو شربت محبت آل محمد باشد کاش در صحرای کربلا می بودیم
با شمشیر سرهای کافران را می بریدیم چنانکه حال بتیغ زبان سرهای ایشان را جدا مینمایم اگر آن دولت
میسر نشد بقدر مصائب ایشان را ذکر کنیم و در مصیبت ایشان بقدر یک گریه شاید بان ثواب برسیم
خدا رحمت کند شیخ عارف زمان شیخ احمد احسائی را که نیکو مرثیه انشاء نموده در آنجا که میفرماید کانی
بنسوة التیه یحیین ان سهم الحسین وسنه سرجه عار کوئی میبینم زنان آن حضرت را و میشنوم صدای
ناله ایشان را در وقتیکه ذوالجناح آمد و خیمهای حرم و زینت زنان آن حضرت خالی بود که چگونه
در وقتیکه دیدند آن اسب را آلوده بخون و خالی بود از سوار آه آه زدند دست و سر و مو ها را برروی خون

باه و ناله کشیدند بعد از آن بیرون دویدند خرجن من خدر فضیقا الفلا وقلوبهن الحزن منها الاسعاء النار
همه با اختیار و اویلاه و سر و پای برهنه یکبار از سراپردهای عصمت بر بیابان دویدند و دلهای
ایشان بود سوزان آتش از حزن بود و همه بدور ذوالجناح احاطه کرده میدیدند که میگفت کو حسین
من که میگفت کو تشنه لب شهید من کو مجروح بود و میگفت بچشم جهانیان در کربلا بال علی ناله کار
یکمرتبه از پیش مردان سرزمین بود لیکن فغان و ناله بکوه و دون هم اراده شد و ام کلثوم لما
خرجت تقول والحزن فی احشائها واویلاه ام کلثوم خواهر آن حضرت متحیر بذوالجناح را دید و نهایت
آن حضرت را شنید که نا آرام شد و از حرم محترم بیرون انداخت بر سر بر کرد آن کهنه دو پاره و
دو او اسیداه بر میکشید و میگفت با نفس صبرا علی الدنیا و محنتها هذا الحسین الی رب السماء
سار یعنی ای نفس من صبر کن بر بلاهای دنیا اینک حسین را کشتند و روح مقدس او بسوی آسمان عروج
کرد و هو القتیل الذی بالعری عار بجاء مع انه الوزر العاری عن العاری و او بلاده بیرم من حسینم دیا
جامهای او را ربوده اند و او وا و هستند در این صحرا انداخته اند با انکه کشف همه مکنات و پناه همه
عالمیان است و از هر عار و ننگی عاری است آه وان اغسله من فیض منحرم وان اکفانه من نسج اغصانی
و بدن شریف او را غسل او از خون گلو شده و کفن او از خاکیست که باد بر او افشانده است آه آه
فابکت زینب تنعاه قائله یا نور انسان عینی عند انصاری پس زینب خاتون یعنی آتش
گرفته بود دلش بفغان و ناله آمد و آواز داد و بتمام مردان و زنان رضی الله
عنها روی بذوالجناح آورده بزبان حال نالیدن و دلبند در جز شمار شد و اندوه میفرمود
که ای ذوالجناح کجا گذاشتی آن شاه قیامت را چگونه جان کل کائنات را تحویل دادی
نوجوان را در میدان کرد قد در میدان کرد و سرهن عزیز تشنه لب را بکو چه کرد او را کلام
سنگ دلان دشمن کین جوابش داد ان الحسین ابن بنت المصطفی وعلی العلم سبط خیر مختار
امسی الضباء والا نفی عرضا من بین انضائه ما بین کفار حکیم حسین من که سبط پیغمبر است
نعوذ بالله روز عید و در روز تعزیه گاهی است و سر و سینه زنهای از نهر است از روز فشان تیرها و
شمشیرها و نیزها که بدن و اعضا از انکه او در میان یاران و یاوران بود اکنون کشته در میان کشتگان
افتاده ولا ندوتا الماء والحزن حولک بک ولا غسل الامن دم جاری ای برادر دعای من بکن و من بکوم

کرمن با این غم حکیم کر تو ادر لب نهر کشته و از ان فرات نداد ند و چون شهید شدی بمیرم من کاران
بی غسل نداد ندآه واصیبتاه واویلاه واحزناه و ... امولای مثل البدر وطلعته للذی
فوق سنان الاصبحی فار واین سر کر بریده خولی اصبحی ببینم کرمانند ماه شب چهارده است و تلاوت
قرآن میکند سر مولا و آقای من حسین است آه ما کان ... وطنا ابدا بان ... وسط
موضماد ... نداشتیم کر این اشقیا با تو چنین میکنند کر او لعنت ... وبعد از کشتن
نعش ترا در زیر سم ستوران پایمال کنند و استخوانهای سینه و پشت ترا نرم کردانند کلم سکینة
ان الحزن اسکنها مساکن الذل بعد المسکن الرحیب ای برادر بازم ... سکینه یتیمی
بکوکر کرمادرم ... اوفستر و حزن واندوه او طاقت ... واست وانت ... بکت
بکمد تلیها لا تخرج منحنی یا خیرة الباری و فرمای ای برادر ... یکوییت کر ... سکوید
و مویید ... کرا بکینه ... با ... کلام ... زینب کلام
کر جکرهای شیعیان ... پاره پاره میکند و اویلاه ... هذا ونحن جیاع سغب
هیم حسری عرایا یا اخی ... ای برادر ... ما ... و ما ... وما
بهترام وما حسرت ... وما ... کفار اسیرانیم با الذل الکال
بالمسلمین نعما مهاجر یا ... منکم والانصار بنات احمد هذی تعد ما سبیت مکشفات
ذیول بحق ... ای جماعت مسلمانان ... پیغمبر آخر الزمان ... مهاجر وانصار وای تابعان
احمد ... شما ... شد و اسلام شما کجا رفت ... پیغمبر شمائیم کر ما را بو شتران بر هنه
نشانیده اند ... بعد از اسیری ما ... ابی یزید ولد الزنا ... بخوان
هدیه ابیعوم ... شد کر ... جهان ... ما را کشتند و یاد
کند ... عترت نبی ... آل علی نبی ... کرده اند ... کرمی بود ... بعث
بی حق ... فراموش شد ... از وحدت نبی این ظلم ... حکوید ...
حسر ... بر ... نیست دست ... کیرد ... حکم حق ... نت
نبی هذا ... رسول الله عندکم جزاء ... ای ابن ... رسول خدا ... کرده ...
... دادن ...

ستمکار

ستمکار دو ... ستمکار مردی بود ... ساخت وآن ... برشید
کر چنین قصری نیز از برای ... بعد از او ... و خلعت ... بود کر ... او را
زیر انداخته و کشتند و نظیر ان ... این است کر ... استاد کار و خانه ازل و بانی همه اشیا اثر
تا عقل اول ... باعث ایجاد عالم و آدم و ان بزرکوار یکه مجموع کمالات انبیا و مرسلین ... کمالات
او ... ان ... جل ... جناب ... ایمان ساخت ... استحکام
اندخت ... در برابر احسان ... اهل بیت او وا ... بر ... انداخته
کشتند و استخوان ایشان را در هم شکستند و ... انها را پاره پاره کردند ... کر فتند
درب ... خانه ... اشاره باین دارد ... کر خانه ایمان ... جواب
از بس شکستها کر بارکان دین رسید فلعنة الله علیهم ... على الدوام باصال و ابکار
بر لعنت دایمی بر ایشان وان لعنت على الدوام صبح و ... ایشان ... الا لعنة الله على القوم
الظالمین خاتمه در ذکر ... بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی جعل هذا الیوم للمسلمین عیدا ولمحمد واهل بیته ... ذخرا وکراما
ومزیدا الذی هو اول کل شیء ... ومعاد کل شیء ... الذی لم ...
... الا ... الله احدا الا ... کما قال ... ومن یطع الله ورسوله
فقد ضل ضلالا بعیدا ... الا ان هذا الیوم یوم جعله الله لکم عیدا وجعل
لکم اهلا ومزیدا فاذکروا الله ... لکم ... واتوا ... لکم ...
... کل امرء ... کلهم ...
وصغیرهم وکبیرهم ... عن کل انسان ... صاعا من بر او صاعا من
شعیر واطیعوا الله فیما فرض علیکم وامرکم به من اقام الصلوة وایتاء الزکوة وحج البیت وصوم
شهر رمضان والامر بالمعروف ... عن المنکر ... الی
... الم تعلموا ان کل ... عن اهله فی کربلاء وکل ...
... وکل ... فی ...
... فی العاصر ... اللهم العن قتلة الحسین ومن ظلمه ... الطیبین
بعد

حمد قال الله تبارک وتعالى فی محکم کتابه الکریم ... اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم فی سورة المبارکة المائدة قال عیسى ابن مریم ربنا انزل علینا مائدة من السماء
تکون لنا عیدا لاولنا واخرنا وایة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین یعنی عرض کرد عیسى ... کر بار
خدایا ... مائده از آسمان ... عیدی باشد از برای اول ما و آخر ما و ... جانب تو
... روز ... را ... کر ... روز عید چهار نام دارد یوم العید
ویوم ... ویوم الجزاء ویوم اللهو واللعب واما یوم العید کر ... جشن ... در
دین ... ذکر کرده از ... بن شاذان روایت کرده کر ... آنکه
کر فرموده انما جعل یوم الفطر العید لیکون للمسلمین مجمعا یجتمعون فیه ... روز
عید فطر ... شد کر ... مسلمانان ... شوند ... خدا ... و خدا را شکر کویند
و ... روز عید ... اجتماع باشد ... روز ... روز ... و روز ... و روز ...
زیرا کر اول روز ... از سال کر حلال میشود ... اکل و شرب ... اول ماه از سال نزد اهل حق
ماه رمضان است فاوجب الله ان یکون لهم فی ذلک مجمع ... کر ...
خدا ... سلمانان ... خدا ... استحقاق
آن ... است کر ... اهل ... کل یوم ... بعضی کفته اند که
عید را عید ... شادی ... شادی ... ابرای
هر ... اطفال
... عود ... کار
عود ... ایشان ... کر عید را عید ... اند کر خدا ...
رجوع میکند ... یوم الزینة ... صفحال در سوره
مبارکه طه ... حضرت موسى ... یوم الزینة یعنی ... کار ... شما ...
... روز عید کر مردم جمع ... یوم الجزاء در حدیث آمده
از جناب رسول ... روز عید کر مردم جمع ... الاجیر ... عمله
عمله ... هر کاه ... کار ... ان ... کار

مزد او این است کر کامل ... بر ... انهم ... باشد
... وا ... یوم اللهو واللعب ان ... مومنان نیست کر این روز
کذا ... شکم ... بکذرانند ... کفر ...
... و کافران است چنانکه حق ... در سوره اعراف ... الذین اتخذوا دینهم
لهوا ولعبا وغرتهم الحیوة الدنیا فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا ... که
کرفته اند ... لهو و لعب ... ایشان ... دنیا ... روز ...
فراموش ... ایشان را ... فراموش کرده ... روز عید است ... روز ...
چنانکر ... شد ... آن ... روز ... باشد خدا را ... ان روز
او را یاد ... روز غافل باشد ... او را در ان روز ... فراموش ...
کرده در سوره انعام ... وذر الذین اتخذوا دینهم لهوا ولعبا وغرتهم الحیوة الدنیا
وذکر به ان تبسل نفس بما کسبت لیس لها من دون الله ولی ولا شفیع وان تعدل کل عدل لا
یؤخذ منها اولئک الذین ابسلوا بما کسبوا لهم شراب من حمیم وعذاب الیم بما کانوا یکفرون
یعنی ... لهو و لعب ... کرده است ایشان ...
... ایشان را ... عمل کرده نیست از برای او
خدا ... از عذاب ...
... ایشان
شراب است از حمیم ... بواسطه کفر ایشان ... عید
یلعبون فیه ... فان اعیادهم صلوة ودعاء ...
نیست ... لهو ولعب ... بس
در عیدهای نماز و دعا و عبادت میکنند و در کتاب نهج البلاغه مسطور است کر حضرت امیر المومنین
فرمود در بعضی از عیدها ... هو عید لمن قبل الله صیامه ... وکل یوم لا یعصی الله
فیه فهو عید یعنی ... روز عید است ... روزه
او ... عید است ... از کلام ...

کر لیس العید لمن لبس الجدید انما العید لمن امن من الوعید ولهذا کلامه من مزید یعنی نیست
عید از برای کسی که جامه نو بپوشد این است و غیر این نیست که عید است از برای کسی که ایمن شود از وعید
و از برای او باشد کرامت بسیار از جانب خدا لیس العید لمن امن عذاب الفرح(?) عید نیست از برای کسی که
جامه فاخر بپوشد این است و غیر این نیست که عید است از برای کسی که از عذاب الهی ایمن شود لیس
العید لمن لبس الرقیق انما العید لمن عرف الطریق لیس العید لمن اکل الماکولات اللذیذة انما
العید لمن اجتنب من المحرمات الشنیعة لیس العید لمن رکب المطایا انما العید لمن اجتنب الخطایا
نیست عید از برای کسی که جامه نازک بپوشد این است و غیر این نیست عید است از برای کسی که راه را
بشناسد نیست عید از برای کسی که ماکولات لذیذه صرف کند این است و غیر این نیست عید از برای
کسی است که اجتناب کند از محرمات منهیه عید نیست از برای کسی که بچهارپایان رهوار سوار شود
این است و غیر این نیست عید است از برای کسی که اجتناب کند خطاها و عید آن نیست که خود را
و زنان آرایش دهد عید آن است که در آن روز خطا نکنی و بدانکه اعیاد در قرآن چهار است اول آن
عیدیکه از برای عیسی و قوم عیسی بود چنانکه در سوره مائده میفرماید که قال عیسی بن مریم اللهم
ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا وآیة منک دویم عید فطر
چنانکه میفرماید که قد افلح من تزکی وذکر اسم ربه فصلی یعنی بتحقیق رستگار شد کسی که زکوة فطر
داد و یاد کرد نام پروردگار خود را اگر مراد از آن تکبیرات خاصی است که آنرا در آخر ... بخواهیم
وسیم عید اضحی چنانکه میفرماید که انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر بدرستی که ما دادیم
ترا کوثر یعنی خیر بسیار را پس نماز کن از برای پروردگار خود که مراد نماز عید است و نحر کن که مراد قربانی
کردن است چهارم عید کفار و فجار است چنانکه در سوره فرقان میفرماید که از صفات مؤمن
کرد والذین لا یشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا کراما جماعتی اند که حاضر نمیشوند بمجالس
لهو و لعب و غنا و سرود و در اخبار اهل بیت علیهم السلام است که مراد از زور غنا و لهو و لعب
چنانکه سابق براین در محفل مدح عباد الله الصالحین اشاره بآن شد و بعضی از مفسرین تفسیر
کرده اند زور را بعید کفار و فجار که از معصیت و غفلت میکنند والذین اذا ذکروا بآیات
ربهم لم یخروا علیها صما وعمیانا و ایشان جماعتی اند که هرگاه یاد آورده شوند بآیات پروردگار

ایشان

ایشان نمیکنند بر آن چون کران و کوران که ضبط نکنند و مثل صم و عمیان شوند با نخود در آنها
مانند کسانی که نمیشنوند و نمیبینند بلکه تفکر میکنند در آنها و در حالیکه شنوند کان بگوشهای
ضبط کننده و بینا یانند بچشمهای عبرت حق بینند از آنجمله این روز شریف اضحی روز عید را که
شبیه است بروز قیامت نمیگذارند که بغفلت بسر برند بلکه عبادات و طاعات و قربت شرعیه را
بعمل میاورند بلکه بچشم بصیرت هر امری از آن را امری از امور قیامت می بینند و عبرت میگیرند و آگاه
شوند که گویا قیامت را برای العین دیده اند و در خطبه که جناب امیر المؤمنین در روز عید فطر خواندند
فرمودند که ایها الناس ان یومکم هذا یوم یثاب فیه المحسنون ویخسر فیه المسیئون
وهو اشبه یوم بیوم قیامتکم یعنی ای جماعت مردمان بدرستیکه این روز شما روزیست که ثواب
داده میشوند در آن نیکوکاران و خسارت میکنند در آن گناهکاران و آن شبیه ترین روز است
بروز قیامت فاذکروا بخروجکم من منازلکم الی المصلی خروجکم من الاجداث الی ربکم پس
یاد کنید بیرون آمدن خود را از خانه های خود بسوی مصلای خود بیرون آمدن خود از قبرهای
خود بسوی پروردگار خود واذکروا بوقوفکم فی مصلاکم وقوفکم بین یدی ربکم یاد کنید ایستادن
خود را در مصلای خود ایستادن خود را نزد پروردگار خود واذکروا برجوعکم الی منازلکم رجوعکم
الی الجنة او الی النار و یاد کنید برگشتن بسوی خانه های خود را برگشتن بسوی بهشت یا جهنم واعلموا
عباد الله ان ادنی ما للصائمین والصائمات ان ینادیهم ملک فی آخر یوم من شهر رمضان ابشروا
عباد الله فقد غفر لکم ما سلف من ذنوبکم فانظروا کیف تکونون فیما تستانفون یعنی بدانید ای
بندگان خدا بدرستیکه کمترین چیزیکه از برای مردان روزه دار و زنان روزه دار است این است که ندا
کند خداوند ایشان را در آخر آن روز ماه رمضان که بشارت باد شما را ای بندگان خدا پس بتحقیق
که خدا آمرزید گناهان گذشته شما را پس نظر کنید که چگونه است حال شما در آینده پس دانستی که حکمت
در عیدین یعنی عید اضحی و عید فطر تذکر روز قیامت و احوال آن است زیرا که احوال قیامت
عیدیات است پس چون شب عید شود پس یاد کن از شبی که صبح آن قیامت است و چون بشنوی صدای
طبل و کوس و بوق را یاد کن نفخ صور را که ونفخ فی الصور فجمعناهم جمعا و چون از خانه بیرون آئی
که بمصلی روی یاد کن بیرون آمدن خود را از قبر بسوی محشر که واستمع یوم ینادی المناد من مکان

من مکان قریب و چون ببینی که مردم را که بسوی مصلا مختلف میروند بعضی جامهای فاخر دربر و بعضی
جامهای کهنه پوشیده یاد کن اختلاف ایشان را در روز قیامت که بعضی از حلهای اطلس و سندس و استبرق
پوشیده و بعضی جامها از پس کراحتر و چون ببینی اختلاف ایشان را در راه رفتن بسوی مصلی که بعضی
پیاده و بعضی سواره میروند یاد کن راه رفتن مردم را در صراط و برابر اگر از حضرت رسول وارد شده
که چون مردم وارد بر صراط شوند میگذرند بقدر اعمال خود بعضی میگذرند مانند چشم بر هم زدن
بعضی مانند آفتاب شد رو و بعضی مانند دویدن مرد و بعضی مانند راه رفتن او و یاد کن این آیه را
که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین الی جهنم وردا که حضرت رسول فرمودند که
محشور میشوند مردم بر سه قسم بعضی بر اسبان سوار و بعضی پیاده و بعضی برو کشیده میشوند
هرگاه نشستی در مصلای خود و دیدی مردم را که جمع شده اند و انتظار سلطان عادل میکشند و بعضی
ایشان در آفتابند و بعضی در سایه اند و بعضی نشسته و بعضی ایستاده اند پس یاد کن ایستادن
خود را در عرصات قیامت در حالتیکه انتظار کشی حساب و فصل الخطاب را و مع ذلک بعضی
مردم در آفتاب و بعضی در سایه عرش الهی است انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار مهطعین
مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم وافئدتهم هواء و چون ببینی رایات و علمها را یاد کن علمهای
قیامت را که از برای هر گروهی علمی است و چون بایستی بنماز و برپای صف کشیدن مردم را یاد کن
که تو عرض بر خدا میشوی که وعرضوا علی ربک صفا و چون دیدی که امام بر منبر بالا رفت و خطبه
خواند و مردم همه سکوت دارند پس یاد کن روزی را که پیغمبر در مقام محمود بالا رود از برای شفاعت
نمودن خلق که حیران و سرگردان و خاموش شده و چون ببینی خطیب را که فریاد میزند بوعد و وعید
و ترغیب و ترهیب یاد کن روزی را که منادی فریاد زند که فلان بن فلان نیک بخت شد و فلان
بن فلان بدبخت شد و چون ببینی مردم را که از مصلی براههای مختلف برمیگردند یاد کن یوم تقوم
الساعة یومئذ یتفرقون و یاد کن که فریق فی الجنة وفریق فی السعیر و چون ببینی که گدایان در سر
راه نشسته اند و اثر فقر بر رویهای ایشان پیداست یاد کن که یوم تقوم الساعة یبلس المجرمون این
بود شباهت احوال عید با احوال قیامت و چون از مصلی برمیگردی با امید رحمت خدا رجعت کن
وظن نیک بخدا داشته باش باینکه نماز و روزه من مقبول است و خدا مرا آمرزیده است و بهشت

خواهد

خواهد بود و ظن نیک بخدا باعث نجات است و حق تعالی نزد ظن بنده خود است چنانکه از اخبار اهل
عصمت مستفاد از آن جمله وارد شده که آخر بنده در محشر امر میکند که او را بآتش برند چون
میکشند او را از او میپرسند که لم التفت الی الخلف چرا التفات میکنی بپشت سر خود و گوید یارب
ظنی بک ان تغفر لی خطیئتی وتسکنی جنتک ای پروردگار من ظن من بتو این بود که گناهان
مرا بیامرزی و مرا در بهشت ساکن گردانی پس خدا میفرماید که یا ملائکتی لا وعزتی وجلالی
والائی وعلوی وارتفاع مکانی ما ظن بی عبدی هذا ساعة من خیر ولو ظن بی ساعة من خیر
ما روعته بالنار اجیزوا له کذبه وادخلوه الجنة ای ملائکه من بعزت و جلال و رفعت
نعمتها و ارتفاع مکان من بدرستی که این بنده من یکساعت ظن خیر بمن نداشته هر گاه یکساعت
ظن خیر بمن داشت هر آینه او را بآتش نمیترسانیدم راست گو مانید دروغ او را و او را
داخل بهشت کنید پس حضرت فرمود که لیس من عبد یظن بالله خیرا الا کان عند ظنه به یعنی
هیچ بنده که ظن نیک بخدای عز و جل خود داشته باشد مگر آنکه می باشد حق تعالی نزد ظن او و اما اعمال
روز عید چند چیز است یکی غسل است و دیگری زیارت حضرت امام حسین و دیگر زکوة فطره
دادن و دیگر بمصلی رفتن از برای نماز عید خواه قائل بوجوب او در این زمان باشی یا سنت
کردن عید فطر افطار کند قبل از نماز و در عید اضحی بعد از نماز چنانکه صدوق ره از امام محمد
باقر روایت کرده است قال لا تخرج یوم الفطر حتی تطعم ولا تاکل یوم الاضحی شیئا الا
من هدیتک واضحیتک ان قویت علیه وان لم تقو فمعذور و بیرون مرو در روز فطر
بجوری و مخور روز عید قربان مگر از گوشت قربانی که اگر قدرت بر صبر داری والا معذوری
کان امیر المؤمنین لا یاکل یوم الاضحی شیئا حتی یاکل من اضحیته ولا یخرج یوم الفطر حتی یطعم و
یؤدی الفطرة ثم قال وکذلک نفعل نحن یعنی امیر المؤمنین ع بود که نمیخورد روز عید قربان چیزی
تا آنکه بخورد از گوشت قربانی و بیرون نمیرفت روز فطر تا آنکه افطار میفرمود و فطره را میداد
میفرمود که امام محمد باقر که ما نیز چنین میکنیم و دیگر دعا خواندن است خصوصا دعای صحیفه کامله
و دیگر زیارت برادر مؤمن کردن است و در بعضی از اخبار وارد است که نیست هیچ عملی در روز
عید بهتر از بر و احسان نمودن از خویشی که از تو بریده که سبقت بگیری بازار او بفضیلت

کتابخانه ملی

۲۹۶

کم بدیدن او وعید اول عرا و سلام کنی و با او نیکی نمائی یا اطعام نمودن همسایگان خود از نیکی
و ساکین و از نیکی کردن بملوک خود بعد از توجه شدن اسیران و از وی سخن کرد صهیب صادق امر نمود
کرمن ختم صیام بقول صالح او عمل صالح ختم الله له صیامه پس هر کس ختم نماید روزه خود را
بگفتار شایسته یا کردار شایسته چون تمام روزه او را قبول می‌فرماید و اوی عرض کرد یا بن رسول الله
چیست گفتار شایسته و کردار شایسته حضرت فرمود گفتار شایسته شهادت ان لا اله الا الله
و کردار شایسته اخراج زکوة فطره است و سخن موکد است در عید فطر که بعد از نماز شام و خفتن
و نماز صبح و نماز عید این تکبیرات را بخواند که و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون که آیه
شریفه قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی با اشاره مار و دوان تکبیرات این است که الله
اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدینا و الحمد
لله علی ما ابلینا و اکرمنا کتاب بعون الله کرمستی تذکرة العارفین است بگفتار شایسته و کلمات
اهل بهشت است که در وقت خوردن نعمتهای بهشت میگویند ختم نمایم بجا نیست شاید که
خداوند عالم نوشتن این کتاب را از ما قبول فرماید تحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم ان
الحمد لله رب العالمین و قد فرغت من تسوید هذا الکتاب الشریف فی اول لیلة التاسع عشر
من شهر رجب المرجب سنة الف و مائتان و ثمانیه و ثلثین امید از مطالعه کنندگان این کتاب اکر
خطائی و سهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند و من محو و دعا از خداوند طلب نمایند از لله

(ولیضیع اجر من احسن عملا و قد فرغت من کتابة هذه النسخة
الشریفة فی عصر یوم الجمعة تاسع عشر شهر ذی القعدة
الحرام منتهی سنة ۱۲۳۸ علی ید اقل ...
و احقر العباد ... علی ...
... غفر الله ...
... و الدیه)

۲۹۷

۲۹۸

عشق از در ... [illegible] ... تنگ جان

از خلوت خانی جهان ... گشت خیمه بیرون زند

... جام ... [illegible] ... روان

... بر سر ... بجنون زند

لیلا ... [illegible]

در ... [illegible] ... بزم ... [illegible]

دل ... [illegible] ... مقصد ... [illegible]

... [illegible] ... چمن

... [illegible] ... تخورد

... [illegible] ... مقصد ... [illegible]

... [illegible] ... غم تخورد

... [illegible] ... زیبا

... [illegible] ... حکمت ... [illegible]

... [illegible] ... دل

... [illegible]